

افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی

در آثار منتشر نشده دوران قاجار

تألیف

فریدون آدمیت و همکاران

تبرستان
www.tabarestan.info

افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی

در آثار منتشر نشده دوران قاجار

تبرستان
www.tabarestan.info

افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی

در آثار منتشر نشده دوران قاجار

تهران
www.tabarestan.info

تألیف

فریدون آدمیت و هما ناطق



انتشارات آگاه

تهران، ۱۳۵۶

افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی
در آثار منتشر نشده دوران قاجار
فریدون آدمیت و هما ناطق

انتشارات آگاه

تهران، خیابان شاهرضا، مقابل دبیرخانه دانشگاه

چاپ اول این کتاب به تعداد پنجهزار نسخه در تابستان ۱۳۵۶ (۲۵۳۶) در
چاپ فاروس ایران به اتمام رسید.
همه حقوق برای مؤلفین محفوظ است.
شماره ثبت در کتابخانه ملی ۶۶۸ مورخ ۲۵۳۶/۵/۲

این تحقیق شامل فصول مهمی است در تاریخ افکار ، تأسیسات سیاسی و اقتصادی جدید، و حرکت اجتماعی ایران در سده گذشته. پایه آن بر منابع منتشر نشده‌ای بنا گشته که به‌طور کلی مورد مطالعه منظمی قرار نگرفته، بلکه معمولاً شناخته نشده‌اند و عبارتند از: اندرزنامه‌ها، جزوه‌های سیاسی، رسالات برخی از نویسندگان اجتماعی، اسناد رسمی، مجموعه‌های مدارک طبقه تجار، و عرض حال‌های طبقات عامه مردم. این نوشته‌های متنوع به تفاریق از منابع مختلف یعنی کتابخانه‌های عمومی و شخصی و آرشیوهای رسمی و خصوصی جمع‌آوری شده‌اند. روش ما در بررسی مجموع آن مدونات این است که ضمن هر بحث طرح کلی نوشته‌ها را می‌آوریم که هم معیاری در سنجش عقاید و آرای این عده از اهل قلم و صاحب نظران را به دست دهیم، و هم شیوه تفکر برخی گروه‌ها و طبقات مردم را در ارتباط با نظام سیاسی و مسائل اجتماعی و اقتصادی قرن گذشته بشناسیم. این کتاب حاصل همفکری و همکاری صمیمی ماست.

فریدون آدمیت هما ناطق

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست

۱۱	سیاست در اندرزنامه‌ها	بخش نخستین
۴۷	ناسازگاری عقاید و آراء در رساله‌های سیاسی	بخش دوم
۸۷	ترقیخواهی و انتقاد اجتماعی و سیاسی	بخش سوم
۱۷۱	پیش درآمد حرکت اعتراض	بخش چهارم
۱۸۹	مجلس مصلحت‌خانه: قانون و کارنامه آن	بخش پنجم
۲۲۳	عقاید اقتصادی و مسائل پول و مالیه	بخش ششم
۲۹۹	طبقه بازرگان: هشیاری اجتماعی و مجلس وکلای تجار	بخش هفتم
۳۷۵	مردم و مجلس تحقیق مظالم	بخش هشتم

ضمائم:

۴۱۷	۱. رساله سیاسی به قلم میرزا محمدحسینخان دبیرالملک
۴۴۹	۲. دستورالعمل حکام ولایات، ۱۲۹۳
۴۵۴	۳. دستورالعمل حکام ولایات [۱۳۰۵]
۴۷۲	۴. رساله در حقوق اداری ایران
۵۲۰	۵. کتابچه درآیین ملکداری و برخی مسائل اجتماعی

۵۷۸	منابع اصلی
۵۸۵	فهرست نام کسان

بخش نخستین

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

سیاست در اندرزنامه‌ها

اندرزنامه که تاریخچه‌ای کهن دارد و میراث آن به فرهنگ اسلامی می‌رسد بخش مهمی از ادب پیشینیان را می‌سازد. حوزه گسترده‌ای را در بر می‌گیرد شامل: تنظیم زندگی فردی، امور خانوادگی و اجتماعی، تعلیم اخلاقی و دینی، دستور سیاسی در دادپروری و دولتمداری و حکمرانی. گرچه نظام تعلیم اندرز-نامه متمایز از فلسفه اجتماعی و سیاسی است - پیوستگی آن را با تعقل مدنی نمی‌توان یکسره انکار داشت. به تعبیر دیگر فکر پندنامه‌ها وجهه نظر کلی را نسبت به بنیادهای اصلی مدنی - خانواده و اخلاق و دیانت و سیاست - کمابیش منعکس می‌دارد. تا حدی که آگاهی داریم این قضیه مورد تحقیق و سنجش علمی قرار نگرفته که در گذشته منطق اندرزنامه‌نویسی تا چه اندازه با ماهیت نظام مطلقه و احکام شرعی تبعی، همبستگی داشته است. چه به هر حال آنجا که مجال گفت و شنود و شک دستوری باشد، چه جای پند و اندرز است. چون و چرا گفتن و بحث و انتقاد و استدلال خود راهی را در تعقل سیاسی و کردار اجتماعی می‌گشاید، و قواعدی را در تنظیم روابط مدنی می‌نهد که به اندرز‌گویی نیازی نباشد.

اندرزنویسی در سده سیزدهم که موضوع گفتگوی ماست، امتداد همان سنت گذشته می‌باشد با این تفاوت که از نظر سبک نگارش لطف سخن گذشتگان

را ندارد؛ و از نظر فکر و مضمون به قوت و اعتبار آثار پیشینیان نمی‌رسد. قرن‌ها بود که تفکر سیاسی از آنچه در اصل هم بود تنزل یافته بود - و اندرزنامه فقط جلوه‌ای است از منظومه تعقل کلی جامعه. به حقیقت، سده سیزدهم دوره انحطاط ادب اندرزنویسی است که جنبه سیاسی‌اش در برخورد با اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی جدید، رفته رفته به افول رسید.

جهت عمومی اندرزنامه‌های این دوره پذیرفتن نظام حاکم زمانه است؛ روح آن سکون و رکود است؛ جوهر آن تسلیم و رضاست - هر حرکتی خواه و ناخواه در تضاد وضع سیاسی و احکام شرعی قرار می‌گیرد. پندنامه‌هایی که از این دوره می‌شناسیم رویهم‌رفته به دو دسته می‌توان تقسیم نمود: برخی معرف فکر متحجر محض است؛ پاره‌ای دیگر لحن انتقادی آمیخته به طعنه و کنایه دارند. اما در مفاد هر دو دسته نوشته‌ها به ندرت اختلاف اصولی و اساسی می‌یابیم. گفتنی است که میان اندرزنامه‌ها و رساله‌های به اصطلاح سیاسی که ته‌مانده تعلیمات کلاسیک هستند - تعیین مرز فاصله قاطع همیشه آسان نیست. تفکیک آنها گاه اعتباری و نسبی است.

در منطق سیاسی اندرزنامه، مردم رمة است و حکمران پاسبان آن. فرمانروایان دعوت می‌شوند که به داد گرایند. عدالت مفهومی است ذهنی بدون تعریف دقیق، در واقع دور از عدالت اجتماعی. دادگری از اختیارات انحصاری حکمران شناخته شده، چه بهتر که مردم از آن رحمت برخوردار باشند. تجسم عدل همانا دولت نوشیروانی است. از اندرزگر حتی می‌شنویم: به دستور خلیفه تازی هارون الرشید گور خسرو را شکافتند مگر اثری از داد پروری او بیابند. از قضا جسد وی را دیدند تروتازه، با «دو گونه سرخ» و افسر پادشاهی بر سر، و بر آن آیه‌ای از قرآن مبین حک شده بود «اندر عدل»^۱.

۱. میرزا موسی ساوجی، سیاست مدن، خطی تحریر ملامحمد مهدی، ۱۲۶۹.

موضوع گفتار ما سنجش اعتبار فکری و عملی اندرزنامه‌ها نیست، بلکه شناخت فکر سیاسی اندرزنامه است در مرحلهٔ بلافصل برخورد با تعقل جدید. در بررسی این نوشته‌ها هرچه موعظهٔ اخلاقی محض باشد یکسره کنار می‌گذاریم چه نیکوترین دستور اخلاقی را در آثار سخنوران می‌شناسیم. تأکید ما بر جنبهٔ اجتماعی و سیاسی پندنامه‌هاست. در این باره هم از تکرار و تداخل معانی پرهیز می‌جوئیم. مقصود این است که بارزترین و مهمترین جنبهٔ هر رساله را به دست دهیم، و از مجموع آنها روح کلی اندرزنامه‌ها را بشناسانیم.



«تحفة الناصریه»^۱ ارمغان فکری عالم متشرع است به ناصرالدین شاه «در آداب مُدن و سیاست که مدارش بر عدالت است». به عقیدهٔ او «سلطنت و نبوت دو نگین اند که در یک خاتم اند. امامت و امارت توأم اند که به یک شکم زاده‌اند». پس بدان که «گفتهٔ پیغمبر و سلطان یکی است». و «شک نیست که سلطان عادل را اطاعت فرض است، چه او ظل الله فی الارض است. همچنین وزارت تالی ولایت است و ولایت فوق مراتب بشریت». فرمانروا حق اجتهاد هم دارد. «اجتهاد سلطان به خرد است» و «عقل اوست که مدرک حُسن و قبح اشیاء است». «دلیل» اجتهاد وی آشکار است چه فرمانروا همواره «در قوای نفسانی و احوال جسد خود اندیشه کند، صلاح و فساد هر یک را بنگرد که از چیست و نقصانش از چه راه است، پرورش و اصلاح هر یک را به کدام نوع از دانش توان کرد، صحت و فساد لشکر و رعیت و مملکت را بدان سان کند». به این دلایل حکمران را حق تصرف و اجتهاد است، و حال آنکه از مجتهدان دینی حکمرانی بر نیاید. به طریق اولی هرگاه سایر مردمان داعیهٔ سروری و افسری داشته باشند «روزگار

۱. حاج محمد حسین نصرالله دماوندی، تحفة الناصریه، خطی، تحریر ۱۲۶۲.

دمار از کارشان برآورد... سرشان درپای دار افکند یا متواری کرده به دیار اديبار» روانه گرداند.

آن شریعتمدار مفهوم عدالت را درنابود کردن مخالفان می شناسد. چون حکمران را «عقل تمام» است «خلاف همه مخالفان به وی باطل گردد» مخالفانی که مایه تباهی اسباب زندگانی دیگران» باشند. از اینرو مجازات از «لوازم ریاست» است. «کوبیدن سر به گرز سیاست»، سربریدن بیدریغ به «برنده تیغ»، و «خون ریختن به قصد دادگری از شرایط مرگ» است.

بباید کشت هر يك چند گرگی،

به زاری تا دگر گرگان گریزند.

و آن دستور در «کردن کار به موقع» عین عدالت است. به حد استدلال منطقی آن عالم متشرع از اینجا می توان پی برد که دلیل عدل خسرو انوشیروان را ولادت «به موقع» پیغمبر اسلام می داند.

اما در ظلم: آن «کردن کار بی موقع و بی معنی است» و اقسام دارد. یکی اعتقاد به «شرک» که هرگز «رقم عفو بر آن کشیده نخواهد شد». دیگر «ظلمی است که بعضی بندگان بر بندگان کنند». البته چاره اش به دست فرمانرواست که مردم «باید به او پناه برند» و او خود از عهده اجرای عدالت برآید، چرا که واسطه میان مردمان و پروردگار او باشد.

مصنف دیگر محمد نائینی^۱ هم که «استن مجتهدین عهد» و «اقدام دعا-گویان» پادشاه است، گناه کبیر را در نافرمانی از دولت می داند. تکیه گاه تعقل مدنی او آیات و احادیث و احکام شرع مبین در تأیید این معنی است که: «سلطنت و پادشاهی ابدالله سبحانه ایامه و اعوانه بر آن حضرت که شاخص

۱. حاج میرزا محمد نائینی، وجوب سلطنت ناصرالدین شاه، ۱۳۰۱ ق، خطی.

شخص ظل‌اللهی و ظل شاخص سبحانی است، از فرایض عینیّه و مفروضات شخصیّه شرعیّه آن وجود اقدس همایون است. و بدین وجه دولت و سلطنت اعلیحضرت مفروضه شرعیّه خواهد بود. پس «وزارت و امارت و ایالات و جملگی خراج و اخذ وجوهات» که حکومت مقرر داشته، «حلال و طیب» است. و «دلیل بر این مطلب به نحو اجمال بلاطناً و املاًل آنکه از ضروریات عقلیه و مسألمات احکام شرعیّه است در کُل فرق اسلام».

مفهوم «مدینه فاضله» را مؤلف دیگر در مشکوت محمدیه^۱ پرورانده: خصلت بارز مدینه فاضله در عدالت است و رنه «فاضله نخواهد بود». اما وصف او از آن مدینه گویا به نفی عدالت می‌رسد. گوید: همچنانکه نوع جانوران را سالاری هست - آدمیان را نیز «جهت تحصیل مقتضیات و رفع موانع» رئیسی می‌باید که به «تریت» مردم برآید. و تربیت همانا تأدیب به «تحمل شرایط سخت» است از جمله در کم خوردن و کم خفتن و کشتن لذات نفسانی. به علاوه شرط حکمرانی ترساندن قوم است به سختگیری و آزار. هر اساندن از حکومت ابزار و اسباب خاص دارد یعنی «استعمال آلاتی که از آنها اصوات مجهوله غیر متعارفه صادر شود، وحدتی درسمع داشته باشد که تغیر درمزاج آورد». آنان که در کار حکومت «موانع داخلیه» ایجاد کنند یا مایه «فساد اهل تمدن» گردند - لزوماً بایستی به کیفر برسند. این کسان سزاوار نفی بلد، حبس و کشتن هستند یا «قطع عضوی از اعضای مفسده ... همه اینها در شرع اسلام معین شده است». پاسداران آن مدینه «جواسیس» هستند که «ناظم اهل تمدن» می‌باشند. «اسباب استحضار» و کسب علم و خبر باز به «تعیین جواسیس و امثال آنهاست». اینهم آخرین پند آن مجتهد است به فرمانروای آن مدینه فاضله که در اقدام به کارها حتماً باید از «تفأل و تطییر و حکم منجم ... و رؤیا» یاری جوید

۱. مشکوة محمدیه، خطی.

ناکامروا گردد.

در تشریح عدل گاه رعایت جزئی « مساوات » هم پسندیده می‌نماید. به عقیده میرزا محمد حسن پسر میرزا مسعود انصاری برای اینکه « اقویا » برجای بمانند، جانب « ضعیف حالان » را باید نگاهداشت - چه اگر « قوی دمار از روزگار ضعیف » برآورد، ضعیفان « هلاک شوند ». بر اثر آن معیشت دیگران معطل ماند و « اقویا برجای نمانند »^۱.

اندر زرگر بی‌نام و نشان خصلت متعالی انسانی را در « قناعت » می‌شناسد - کسی از گلیم خویش پای بیرون نهد، ندار به نداری خود خرسند باشد، هر کس در منزلت اجتماعی‌اش ثابت بماند و رنه در احوال جماعت اختلال پدید آید. به عقیده مؤلف « حکایات السلاطین » قناعت خود « گنجی » است بی‌پایان. حسرت به منصب و مال بزرگان نارواست، خاصه که مال « در معرض فناست » و « کارها به تقلید نشاید ». این تصور خطاست که آنان که خز و سنجاب پوشند نیکبخت تراند. چه بسا « شخص عور که در زمستان کسی را ببند که به لباس خز و حریر ملّیس است، گوید این شخص را از این لباس چه لذت بی‌قیاس است - و حال آنکه آن شخص شاید به هیچ وجه متفطن نباشد که عور است یا مستور، و چندان غریق فکر باشد که او را ساحل لذت به نظر نیاید »^۲.

اما تکلیف مردم در نظر نویسنده آداب ناصری « اطاعت » است از اولیای دین و بزرگان دولت. نافرمانی عین فساد است و « کوچه سلامت پناه دین و دولت ». او سرانجام میرزا تقی‌خان امیر کبیر را متذکّر می‌گردد که چون آن وزیر « اهرمن‌سا » از اطاعت سلطان روی بر تافت و در « کمین نقش نگین سلیمان و خاتم سلیمان زمان و جمشید دوران » ناصرالدین شاه نشست - « دست قضا » او را

۱. محمد حسن بن مسعود، رساله در عدل، خطی، ۱۲۶۷ ق.

۲. حکایات السلاطین، خطی.

برانداخت. به زمان ماهم که کسانی «انجمن» کنند، مدعی شوند که فلان امر به خلاف «قیاس و قانون» است، و می‌خواهند در کار دولت دخل و تصرف نمایند، دفع آنان ضرورت شرعی دارد. در ضمن به مردم پند می‌دهد: «اگر خواهی شرف انسانی خود را به ثبوت رسانی، چاره آن باشد که از هرستم و المی که به تو رسانند... در گذری».^۱

مؤلف دیگر برای خلق خدا هیچ حقوقی نمی‌شناسد مگر يك تكلیف، و آن اینکه «دعای خیر» کنند در حق حکمران خود. رعیت همچون آدم «مریض» باشد نیازمند پرستاری. اگر او را به حال خود گذارند «نادان سری باشد که به دندان خود بدن خود را پاره کند». بر حکمران است که جانب اصناف مختلف را نگاه دارد و آنها عبارتند از: ارباب قلم، امیران، اصحاب شمشیر، عملة خلوت، ندیمان و خواجه سرایان. اما در مورد اهل قلم چون اجتماع ایشان مطلوب نیست - شایسته‌تر اینکه آنان را «از عمل به عمل و از جایی به جایی فرستد هریکچند، تا اگر تخیلی کنند پنهان نماند». اما راجع به خلائق مردم: واضح است که «ملك از قهر و لطف ناچار است» و سلطان باید به «قهر» بگیرد تا اهالی «دلیر نشوند، و به لطف در گذرد تانومید نگردند». پس «سلطان خردمند رعیت نیاز دارد تا چون دشمن بیرونی زحمت دهد از دشمن اندرون ایمن باشد». مردم به اندك مهربانی «در ظاهر و باطن دعای او گویند، و دولت او را خواهند». شرط بقا و دوام دولت همین است.^۲

پند سیاسی در جهت حکومت عرفی عادل موضوع رساله میرزا موسی ساوجی است.^۳ او در بیان دولت عادل به احکام دینی استناد نمی‌کند، بلکه با

۱. میرزا ابراهیم خان محلاتی (خلوتی)، آداب ناصری، چاپ ۱۳۰۴ ق.

۲. آداب سلطنت، خطی.

۳. میرزا موسی ساوجی، سیاست مدن، خطی، تحریر ملا محمد مهدی، ۱۲۶۹.

مراجعة به تاریخ می‌کوشد نمونه آن را در دولت شهریاران پیش از اسلام به دست دهد. همواره تأکید دارد که فرمانروایان به داد و دادپرووری گرایند تا هم خود رستگار شوند، و هم به دیگران رستگاری بخشند. متذکر می‌شود که: نام دادگران فناپذیر است و چون بمیرند جسد خاکی‌شان نپوسد، گوسشتشان نگندد، و کرم بر بدنشان نیفتد. دلیلی که در اثبات آن می‌آورد اینکه چون هارون الرشید آن معنی بزرگ را شنید فرمان داد تا گور انوشیروان را بشکافند. «خسرو را چنان تازه و با طراوت یافتند که گویا در خواب است و بر سر او تاجی مرصع دیدند»^۱.

اینکه آن شهریار به داد گستری گرائید اثر پیام «راهب رهگشا» بود مبنی بر اینکه «کار مردم بر سه گونه است. اوّل آنکه داد بدهد و بستاند و آن عدل است. دوّم آنکه داد ندهد و نستاند و آن غفلت است. سوّم آنکه داد ندهد و بستاند و آن ظلم است». چون انوشیروان سخنی چنین نغز و شیرین شنید «منتنبه» گشت و از همان لحظه «عدل پیشه ساخت».

هدف «حکمت عملیه» تأسیس حکومت عادل است که به «اعتدال تمدنی» تعبیر می‌نماید. تحقق آن منوط به اشتراك مساعی چهار طبقه از مردم است که هر کدام معرف یکی از عناصر چهارگانه طبیعی می‌باشند:

اول «اهل قلم» شامل ارباب علوم و معارف و حکمت و فقیهان و قاضیان و منجمان و مهندسان و کاتبان و محاسبان. این گروه «به منزله آب‌اند». دوّم «اصحاب شجاعت و حارسان دولت از اهل شمشیر چون دلیران و مجاهدان و غازیان و مستحفظان قلاع و ثغور و شوارع که نظام ملک و سیاست جمهور به

۱. این قبیل چیزهای نامربوط در دیگر رساله‌ای هم آمده و نوشته‌اند: نگین انگشتی انوشیروان را یافتند که بر آن دستورهای حکیمانه‌ای «به زبان عبری» حک شده بود. (اسدالله بن عبدالغفار، خصائل الملوك، خطی تحریر ۱۲۵۵).

توسط ایشان است. و اینها به منزله آتش اند». سوّم اهل معامله که «تجار و اصحاب بضاعات و ارباب حرف و صنایع» را در برمی گیرد و به منزله «هوا» هستند. بالاخره اهل زراعت چون برزگران و دهقانان که به منزله «خاک» باشند. حکومت خوب آن است که میان آن اصناف یا عناصر اعتدال برقرار سازد، هرکسی را به کاری بگمارد که شایستگی اش را داشته باشد، و هرصنّفی را به حرفه و پیشه خودش مشغول دارد.

در حکمت عملی او برای ندیمان سلطان مقام معتبری قائل است. انتخاب ندیم و مصاحب ستوده خصال «ازاهم مهام است و حکما را در این باب مبالغه تمام است». از اندرزهای حکمت آمیز او به شهریار اینکه: «اسرار و غنایم خود را از همه پوشیده و پنهان دارد تا عنان اختیار در قبضه او باشد... مادام که اسرار پنهان است آن قدرت باقی است». مرد ساوجی با نشان دادن آن راز قدرت، دستور سیاستی می دهد که تأمین کننده «اعتدال تمدنی» است.



روح پندنامه‌ها با مضمون تعلیم اجتماعی اطفال دبستانی در «اقبال ناصری»^۱ سازگار می نماید. آموزگاری با دو شاگرد خود (یکی با شعور و فرمانبردار و دیگری بی شعور و نافرمان) به گردش طبیعت می روند که از «طبیعت» درس عبرت گیرند: در راه شتری را دیدند که به «فرمان» ساربان می رفت. و بعد به خرسی برخوردند که «اربابش او را می رقصاند» به دلخواه خود. این اهلی شدن جانوران دلیل بر «اهمیت علم و تربیت پذیری» است. می بینید «چگونه تربیت در حیوان اثر دارد که هرطور صاحبش می گوید همان طور حرکت می کند. پس در صورتی که این گونه جانوران وحشی و درنده قبول تربیت نمایند، ما اطفال

که خود را آدم و صاحب عقل و شعور می‌دانیم باید به قسمی... در قاعده پذیری بکوشیم که هیچکس نتواند از رفتار ما ایراد بگیرد». پس از آن، به دو تا الاغ رسیدند: یکی «طویله‌اش تمیز و آخورش پراز علف‌های خوب و مهتر از برایش آماده است، و به غیر خوردن و ایستادن کاری ندارد». آن خری باشعور بود که از صاحبش «فرمانبرداری» داشت و در ازای آن «پالان قشنگ» و افسار و دهنه تنگ نصیبش می‌شد. دومی درازگوشی نافرمان که کیفرش گرسنگی خوردن بود و «چوب و چماق و زنجیر».

بالاخره نزدیک «ارک دولتی» دو شیر دیدند قلاده برگردن. مگر نه اینکه شیر فرمانروای جنگل است با «عزت نفس» و دانا و دلیر؟ به همین سبب باید از شر آن ایمنی یافت همان‌طور که حکام «برای حفظ نظم و آبادی مملکت» مردمان نافرمان «خشن طبیعت» را «به همین قسم زنجیرها گرفتار و به عذاب‌های شدید و دشوار دچار می‌نمایند». حاصل تعلیم «اقبال‌ناصری» اینکه. عافیت در این است که شتر آرام باربر و الاغ پالان قشنگ و خرس خوش رقص باشیم نه شیر دلیر «قلاب‌آهن» برگردن.



در نظام تعلیمی پندنامه‌ها (اگر نظامی داشته باشد) بنیاد خانواده پایگاه محترم و معتبری دارد. پدرسالار است، زن و فرزند بنده و فرمانبردار. البته از مقام اجتماعی زن و حقوق انسانی خبری نیست. به حقیقت اطاعت بلا تصور از اولیای دین و دولت که جوهر تعلیم اندرز نویسان را می‌سازد - دنباله مفهوم فرمانبرداری از پدر خانواده است، یعنی تجسم اجتماعی نظم پدرسالاری است. در این جهت «بیان تأدیب زنان»^۱ عنوان رساله مهمی است در شناخت

رابطه زن و شوهر در نظام خانوادگی. نویسنده هر که هست، به جند گفته یا به هزل، و هر انگیزه‌ای دارد، متشرع نماست. آداب شوهرداری را در عبودیت مطلق زن و خدمتکاری او می‌شناسد. می‌نویسد: «رضای شوهر رضای خداست، و غضب شوهر غضب خدا... درخت طوبی برای آن کس است که راضی باشد از او شوهر. او. فاضل‌ترین اعمال زنان اطاعت شوهر خود است. و بعد از آن، زنان را هیچ عمل فاضل‌تر از ریسمان ریستن نیست... حریص بودن به ریستن ریسمان ساعتی بهتر است زنان را از عبادت یکساله... هرگاه ریسمان برسد که شوهر و اولاد او آن را جامه کنند تا بپوشند، واجب می‌شود بر آن زن بهشت، و حق تعالی می‌بخشد به دو برابر هر شبی که ریسمان ریشته باشد شهری در بهشت... هر زنی که بشوید جامه شوهر خود را پاک می‌سازد حق تعالی جمیع گناهان آن زن را، چون تنور گرم کند که نان برای شوهر خود بپزد، بر انگیزد خدای تعالی هزار فرشته تا استعفا کنند برای آن زن چندانکه تنور گرم باشد. پس هر يك نان که از تنور بیرون آورد گویا آزاد کرده است یکی از اولاد اسماعیل بن ابراهیم را.

در چگونگی روز رستاخیز و پرسش از زنان می‌آورد: «زنی که در خشم شود با شوهر... روز قیامت زبان او را از پس سر بیرون کشند، زنجیر از آتش به سر وی زنند، و آتش در دهان وی باشد». به عکس زنی که خدمتکار شوی خود باشد «حق تعالی او را شهرستانی در بهشت بدهد»، و اگر کابین خود را هم به شوهر بخشد «به هر مثقالی که کابین بخشد ثواب آزاد کردن بنده بدهد، و همچنان بود که هزار یتیمان گرسنه و برهنه را طعام و پوشش داده باشد... و هزار حج عمره رفته باشد... و هر آن زنی که از برای شوهر دیگی بسازد، خدای تعالی آتش دوزخ را بر او حرام گرداند، برای هر دیگی که طبخ کند ثواب شهیدی بدهد، و بدان زنی که از بهر شوهر نان بپزد... بر (پل) صراط آسان گذرد مانند

برق انشاء الله.

اما مردك گرجی كه جزوه «بهشت و دوزخ این عالم است»^۱ را نگاشته تلقی دیگری ازدوجهان دارد. در تصور او بهشت واقعی درگاه بزرگان است، و دوزخ كانون خانواده. خدمت شهریار سایه هر «نعمت» است و الطاف جهان شمول او حتی بزهکاران را ببخشايد. تبه کارانی كه گناهشان «به آب زمزم كوثر سفید نمی شد، به يك نظر مرحمت ملوكانه تمام سیاهی اعمال آنها شستشو گردید و مستحق خلود در جنّات عدن گردیدند». گوئی به آن درگاه نیکمردان راهی ندارند، چه سخنی از ایشان به میان نمی رود. اما از دوزخ آدمی صحبت می دارد كه ظهور دنیائی اش خانواده است. او در برداشت خود حكایت شیرین و فرهاد و كانون خانواده را از هم تفكیک می دارد، یعنی عشق و خانواده از هم جداست. خانواده با «خانه شخصی» و عیال و اولاد به وجود آید؛ آرزوی تشکیل خانواده «حرص و طمع» زنان را همراه آورد؛ و همان انگیزه ای است كه مران در پی «شغل و منصب» بروند؛ توقع و «خرده فرمایش» هر روزی زنان باعث شود كه مردان به هر «ذلت و خواری» تن در دهند. و این اندیشه در ذهن ایشان قوت می گیرد كه «چرا من فلان و فلان نیستم». همین خود مایه فساد جماعت است كه سرانجام بازرگان امین «دزد» می شود، حاكم «خون ناحق می ریزد»، وزیر «مال مردم را به زور می گیرد»، و آخوند متشرع «رشوه می گیرد و حكیم به ناحق می دهد».

بحث و انتقاد زنی هوشمند در سنت تربیت زن و خانواده، موضوع «معایب الرجال»^۲ نوشته بی بی خانم است. جوهر رساله پاسخ جاننداری است

۱. والی خان گرجی، بهشت و دوزخ این عالم است، خطی. والی خان پسر سهراب خان گرجی است و جزوه اش را به ناصرالدین شاه تقدیم داشته است.

۲. بی بی خانم، معایب الرجال، ۱۳۱۳ ق.

بر اندرز نویسان، یعنی جماعتی که خود را مربی و معلم زنان می‌شمارند، و در تربیت آنان داد سخن داده‌اند - اما هرگز خود از تربیت صحیح مدنی بهره‌ای نگرفتند و در فکر اصلاح خویش نبوده‌اند، ورنه وضع مُلک و ملت به چنان نابسامانی نمی‌رسید.

بی‌بی خانم زنی است درس خوانده، از خانواده نامرغه دیوانی که در همان محیط خود تربیت یافته.^۱ او که زندگی در عسرت گذرانده و عمری بایک «لحاف کهنه» ساخته، به احوال طبقه خویش آگاهی بصیرانه دارد. زنی است فروتن، شوخ طبع که عقایدش را بی‌پرده و پروا بیان می‌کند.

بی‌بی خانم با خواندن رساله‌ای که از آن به «تأدیب النسوان»^۲ یاد کرده به‌خشم آمد. تا آن وقت این فرض همگانی را خواه و ناخواه پذیرفته بود که عقل و تجربه هر چه هست از آن مردان است که «کاملان جهان» شناخته شده‌اند. به عکس، زنان به ضرورت زندگی در «قفس» اندرون در «بی‌خردی» می‌گذرانند. پس خطاب به خواهران خود می‌گفت: «نصیحت پذیرید... تا در دنیا و آخرت رستگار شوید. خداوند... شما زنان را برای مردان آفریده، تا کشت و زرع مردان باشید و نسل زیاد کنید که کاری دیگر از شما به عمل نخواهد آمد». به علاوه حکم شرع است که «الرجال قوامون على النساء الى آخر الدنيا». در این صورت «پیش خود تصور نمائی عقل دوراندیش‌داری که کارهای عمده از پیش بری، یا قوت و زوری داری... که با خصمان برابر کنی، و یا آنقدر کفایت داری که از کسب بازوی خود کفیل خرج شوی... پس عاجزه و ناقصه همه چیز هستی

۱. بی‌بی خانم دختر سرکرده سواران استرآباد بود، پدرش در جنگ با ترکمانان کشته شد، جدش هم در خدمت دیوانی و مدتی قوللر آقاسی فتح‌علی‌شاه بود. مادر بی‌بی خانم دختر ملا کاظم مجتهد مازندرانی ساکن بارفروش است که قریب نیم قرن در تهران مدرس بود.

۲. باید همان رساله «در بیان تأدیب زنان» باشد که از آن یاد کردیم.

و باید مطیع امر شوی خود باشی».

اما مضمون تأدیب النسوان و تجربه روزگار به او آموخت که این پند-نویسان آدم‌های بدی هستند. می‌نویسد: آن «نادره دوران و اعجوبه زمان» که چنین رساله‌ای پرداخته و از «شعور» بی‌بهره است، آیا بهتر نبود که اول به اصلاح «صفات رذیله» خویش برآید. آن «نایافته ازهستی بخش، کی تواند که شودهستی بخش». نویسنده تأدیب النسوان همه «عالم را مثل خود فرض نموده، و به اندازه وضع و خیالات خود، ترتیب زندگانی و دستورالعمل به اهل عالم می‌دهد. اما از خوشبختی «مردم مختلف اند و رأی‌ها و طبایع متخالف اند، در سلیقه و صنایع متضاد اند». به همین سبب با افکار منحط چند «مرّبی» مهمل گوی نمی‌توان «بساط تمدن» را برچید و به جهان «انسانیت» پایان داد.

شگفت اینکه نویسنده تأدیب النسوان که خود و همجنسان خویش را «خداوندگار» و زنان را «کنیز و خدمتکار» می‌شمارد - ادعای «مستفرنگ» بودن هم دارد. مگر نمی‌داند که در فرنگ از زنان مثل «دسته گل» نگاهداری می‌کنند. به قرار نوشته‌های «جغرافیای تاریخی و سیاحت نامه‌های امم مختلف تمام زن‌های نجیب و تربیت شده، عالم به چندین علم، در سر میز با مردان اجنبی می‌نشینند و وقت رقص دست مردان اجنبی را گرفته می‌رقصند». اما «آداب دین اسلام دیگر است. زن‌های ایران تمام گرفتار خانه‌داری و خدمتگذاری می‌باشند، علی‌الخصوص زن‌های رعیت». این مؤلف «سی و یلیزه» تأدیب النسوان که «نیم و یلیزه» هم نیست، به حقیقت «فضیحت» نامه‌ای را پرداخته و اسمش را «نصیحت» می‌گذارد - «زن باید از شوهر خود دور نشیند و رسم «خدمتکاری» آموزد. او به این معنی پی‌برده که زن هم به عنوان عنصر انسانی «هوش و گوش» دارد. آخر چرا «هزار زن به فدای يك مرد»؟ مگر تاریخ ادیان نخوانده که «نه هر مردی از هر زنی فزون‌تر است، و نه هر زنی از هر مردی فروتر... مریم و

زهره و آسیه و خدیجه کبرا از زنان اند، و فرعون و هامان و شمر از مردان». فضیلت به انشائیت است نه به مرد یا زن بودن.

راسترو را پیرره کن گرچه زن باشد که خضر
در سپاهی گر شود گم مادیانش رهبر است.

بله، ما زنان از کار و کسب و معرفت دور مانده‌ایم و «ممنوع از تمام مراودات و تحصیل و محاسنات و ادب و تربیت» گشته‌ایم. معاشرانمان «موجودات ناقصی» هستند همچون «اطفال و صبیان و دختران و نسوان»، و کارمان فقط با «صدمات و زحمات خانه‌داری و بچه‌گذاری» می‌گذرد. این مربیان بجای اینکه راه و رسم انسانیت و مدنیت را به ما بیاموزند، تا بتوان نام مربی بر آنها نهاد، پند می‌دهند که «زن باید قدم آهسته بردارد، و سخن را نرم و ضعیف بگوید، مثل کسی که از ناخوشی برخاسته باشد». خوب، اگر زنی به چنین حالتی درآید، به یقین بایستی زن مردی «خونخوار و شریر و مردم‌آزار» بوده باشد. و گرنه «مردم رعیت با این همه کارهای مشکل و دشوار» چگونه می‌توانند «این قسم رفتار» پیش گیرند. باز همان اندرزگر سفارش می‌کند: «زن در سرخوان و برسر سفره نان، دو زانو بنشیند و سرانگشتی غذا بخورد و حرف نزند و صدا نکند». یکی نیست از او بپرسد: اگر برسر سفره بچه‌ها جمع بودند و یکی از آنان در کاسه آش افتاد، که بایستی دست او را بگیرد؟ «اگر زن ساکت باشد و آن بچه‌گان کاسه خورش را در افشره ریزند و یا افشره را برسر نگویند» کیست او را نهی کند؟ این شیوه مؤدبانانه باب فرنگ است که مرد و زن در مهمانخانه غذا بخورند و «به دستور العمل او رفتار نمایند».

اما قضیه «نظافت» و «خوش‌بوئی» که نویسنده تأدیب النسوان طالب آن است، باید به او حالی کرد که پاکیزگی آنجا میسر است که «اسباب کثافت مفقود باشد». همان اندازه که «فقر و فلاکت» کثافت بار است «غنا و ثروت است

که موجب انواع نظافت» می گردد - «نه مثل ما مردم فقیر و محتاج، به نحوی که سی سال يك مرد و زن در زیر يك لحاف کرباس» بسر می برند و بضاعت کهنه و نو کردن آن را ندارند. «والا هر ذی شعوری» پاکیزگی را دوست دارد و «مرغوب را از غیر مرغوب» می شناسد. پس احتیاجی به «این همه روده- درازی و عبارت پردازی نیست». همچنین اگر مردان جامه زنان را مشخص می کنند که روز «عرقچین ترمه» گذارند و یا «شلوار گشاد» برتن کنند، به فکر راحت زن نیستند؛ تنهامی خواهند زن را به سلیقه خویش بیارایند. «بخصوص در این زمان که هیچ نظم و نظامی در کار نیست، کارها همه به بخت و اتفاق است... تکالیف غیر معلوم... نفاق و شقاق موجود و الفت و اتحاد مفقود» است و «هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست».

منظور از این «تأدیب و تربیت» تثبیت ستمکاری مردان است و حال آنکه «خداوند تعالی مردان را عاشق و معشوق با زنان خلق کرده، نه ظالم و مظلوم». اگر قرار بر اندرز شنیدن باشد «همه باید بشنوند»، و اگر قرار بر تربیت است همه باید تربیت پذیرند. و این منوط است به تأسیس «قوانین تمدن و تدبیر ملیه و دولتی و شرعیه و عرفیه و لشکریه». والا نمی شود حالت مردم را با «کلمه ها» و «عبارت پردازی» اصلاح نمود.

این جماعت مردانی که ما داریم شایسته است که اول به تربیت خویش پردازند. آنان «رجال» نیستند بلکه «رجال» اند عنوان «معایب الرجال» به ایشان می برازد. مگر نیکوتر نبود که عمر گرانمایه را به جای راحت خویش در «خدمت خلق» صرف می کردند و «از خلق شرمی و از خالق آزر می» داشتند؟ این مردان وقتی به افکار بلند روی می آورند که «سرهاشان گرم» است. آن وقت از دولت و ملت یاد می کنند - «یکی به خیال اشتباه پادشاه... دیگری در اندیشه وزارت و صدارت، یکی دیگر در فکر زراعت و فلاح» می افتد.

از خیالی صلحشان و جنگشان، وز خیالی فخرشان و ننگشان.^۱

*

بخش دوم این گفتار در اندرزنامه‌های انتقادی است. در این رشته «احکام و اشعار» رستم‌الحکما مقدم بر سایر نوشته‌هاست.^۲ از نویسنده و آثار او جای دیگر صحبت داشته‌ایم.^۳ رسالهٔ احکام را در ۱۲۴۴ یکسال پس از عهدنامهٔ ترکمانچای نگاشته. طبیعی است که شکست از روس و از دست رفتن بخشی از سرزمین ایران در ذهن او تأثیر ژرف داشته باشد. آن رساله را به صورت گفت و شنودی فرضی با فتحعلی شاه در ربط با همان قضیهٔ مهم تاریخی پرداخته است. منطق کلی او اینکه: «نصیحت داروی تلخ است باید که چون جلاب در حلقهٔ چکانند».^۴ «خاقان» گرفتاری‌های دولت خود را با رستم‌الحکما به میان می‌نهد که: «ای، دولتخواه... خیراندیش» چه مصیبت و بلایی «از جانب دشمنان» این سرزمین بر سر ما فرود آمد که «امیدها به یأس» و «پیروزی‌ها به شکست» مبدل گشت. «علت چه چیز است، بیان‌نما».

۱. بی‌بی‌خانم در وصف مردان شعر هم می‌سراید:

این مردهای بی‌هنر	بی‌نام و ننگ و در بدر
کردار ایشان پرخطر	گفتار ایشان بی‌اثر
زنها از ایشان خون جگر.	

...

بی‌عقل و هوش‌اند از ازل	از چشم کور از دست شل
در حق این قوم دغل	فرموده حق بلهم ازل
کا نعام از ایشان خوبتر.	

۲. محمدهاشم آصف صفوی رستم‌الحکما، احکام و اشعار، خطی، تحریر ۱۲۴۴.

۳. نگاه کنید به بخش دوم.

۴. این عبارت از مقالهٔ دیگر رستم‌الحکما نقل شد. از آن مقاله در بخش دوم بحث کرده‌ایم.

آن مرد «ارسطو آداب» به سخن می‌آید که: «اگر چنانچه مثل منافقان از از روی تملق و مزاج گویی، اغماض از حق نمایم ... خیانت کرده باشم». خاقان قول داد که از گفتهٔ راست او نرنجد و متغیر نگردد. او هم آزادوار نخست به ستایش از پادشاه می‌آید، اما بعد سخت ملامتگر اوست که: ای، شهریار، عمر گذشتهٔ خود را به اتباع هوای نفسانی و پیروی شهوات جسمانی و متابعت و ساوس شیطانی ... و اسراف و تبذیر گذراندی. از «عمر مبارکت» شصت سال گذشت، تبعیت «از نفس امّاره و طبیعت پرستی» سرآمد، وقت «تدبیر و تفکر» رسید. در این مدت در کار «مُلک آرائی و ممالک پیرائی و رفع بی‌حسابی و شلتاق ... و تربیت رعیت و سپاه به قانون درست و نظام عقلی ... تغافل و تکاهل و اهمال فرمودی». اکنون دشمنان «بی‌عرضه صاحب عرضه» شده‌اند و «ضررها و فتنه‌ها در دستگاه سلطنت» افکنده. عاملان حکومت هم از تو پیروی می‌کنند. همچنانکه تواز «رنج و مشقت و گرسنگی و برهنگی و پیادگی و تهی‌دستی و قرض و غزوبت و بی‌سامانی» مردم آگاه نگشتی، آنان نیز غم رعیت نخوردند و دست به «غارث و چپاول» گشودند. «خود کامگی» را جانشین دولتخواهی کردند، «ظلم از ناکسان به روی کسان» گشاده شد، «بی‌حسابی و شلتاق» جای «عدل و مشورت» را گرفت. «از وزیر فیل و آستر و اسب و استر و گاو و خر و املاک و حدایق و بساتین و عمارات و سیم و زر» نباید طلبید، او را به دزدی مال رعیت نباید عادت داد. بلکه از وزیر «عقل و حکمت و کیاست و بصیرت و رأی و فکر بکر و تدبیر نیکو و حسن سیرت و فضایل و کمالات» باید خواست. شرط وزارت دینداری هم نیست بلکه «وزیر کافر که عاقل و زیرک و صاحب حسن رأی ... و مهم ساز باشد، صد هزار مرتبه بهتر از وزیر مُسلم سفیه احمق و ارونه‌کار ناهوشیار بی‌خرد و تدبیر می‌باشد». حکام ولایات نیز که همه بستگان و فرزندان توهستند «دشمنان خانگی» اند و اسباب همه شکست‌های

ایران را فراهم آوردند.

خصمت زن و فرزند تو

بدخواه تو پیوند تو.

وضع عمومی مملکت در قیاس دوران صفویان و افشاریان و زندیان راه قهقرا سپرده: در آن زمان ارزاق ارزان‌تر و مردم مرفه‌تر بودند، مالیات هم افزون‌تر بود. گواه بر این معنی «دفاتر نادرشاهی و کریم‌خانی» است. پیش از این بهای غله به «خروار دیوانی» پنج و شش تومان بود. «اکنون به مبلغ بیست و پنج هزار دینار به فروش می‌رسد و فقرا و ضعفا به همین مرتبه خوشنودمی باشند» و صدا از کسی بر نمی‌آید. اما «این تفاوت فاحش بلکه افحش که میان قیمت اجناس قدیم و جدید صورت‌پذیر گردیده، باعث فتنه‌های عظیمه و مفسد کلیه و معنویه شده». در این زمان حکام «بیمروت» همه دفترخانه‌ها و صندوق‌های محاسبات گذشته را بر باد دادند و «یراق آتش‌بازی ساختند». آن دفترها نمونه «رسم الحساب‌های مهندسین خیراندیش» بود، «چه از محاسبات ایران و چه از محاسبات کشورهای دیگر» که نویسنده «برخی از آنها را به چشم خود دیده». کتابخانه‌های صفویان نیز که «مملو از کتب مختلفه بود در هر علمی و فنی» همه را «فروختند و دزدیدند». از آنها چیزی «باقی نماند مگر يك جلد قرآن». به مأخذ آن آثار معتبر ممکن بود «بی‌تمیزی‌های حکام نافرجام» فعلی را تمیز داد و اصلاح کرد. حاصل این «وارونه کاری» ها اینکه «سر رشته حساب و احتساب چنان گم شد که افراط و تفریط در امور دیوان پادشاهی پیدا گردید و منجر به چنین «فتنه و فساد» شد. هنوز «دفترهای راست و درست طهماسب قلی‌خان یعنی نادری و کریم‌خانی در گوشه و کنار یافت می‌شود. اگر چنانچه در میان آید و بر طبق و وفق آن داد و ستد نمایند، معاملات دیوانی همه ایران درست خواهد شد، و امور لشکرآرایی و کشور پیرائی منتظم خواهد» گشت. با این تدبیر بار

دیگر «آئین سلطنت و جهانداری و رسوم ریاست» که همچون کیمیاست احیا خواهد شد و «کار و بار خراب اهل ایران» سامان خواهد گرفت.

در کار سپاهی هم دقت مخصوص لازم است. لشکریان را باید به «دولت علاقمند نمود». هروقت لشکریان روانه رزمگاه می گردند باید به ایشان «سیورسات به اندازه بدهند» - هر نفری را دویست و چهل مثقال گندم، و هراسبی را به وزن تبریز يك من جو و دو من کاه، هراستری را نیم من جو و دو من کاه، هردرازگوشی را يك چارك و نیم جو و دو من کاه، و هراستری را يك من آرد جو برای نواله و يك من کاه باید داد. این ترتیب را برسبیل استمرار «ترك و قطع نمی توان نمود که نظام و قواعد سپاه کشی موقوف به همین قاعده می باشد». درضمن اگر درجنگ اسب هريك از سپاهیان کشته شد «عوض آنرا یا بهای آنرا بدو بدهند»^۱.

اینجا از جنگ های ایران و روس بحث می کند؛ خیانت برخی سرکردگان و حکام محلی را به اسم و رسم باز می نماید، از آثار مصیبت بار عهدنامه ترکمانچای یاد می کند؛ شرح کشتن گریبایدوف و مسئولیت مستقیم برخی از بدخواهان را در آن توطئه چینی سیاسی (به تلویح) بیان می کند. رستم الحکما که به سبب شغل دبیری و طغرا نویسی دربار به اسناد رسمی دسترسی داشته، در آن موضوع ها آگاهی بسیط دارد. در مقابله با تعرض دولت روس او خواهان تحکیم اتحاد ایران با کشورهای نیرومندی است که مدار «کارشان موافق شوری» و مصلحتداری و عقل و حکمت است. «پس ای پادشاه، آهن سرد کوفتن چه فایده دارد. یعنی با این گروه بدعاقبت [روس] جنگ های باشکست بی فح

۱. این اشاره به آئین سرباز گیری است که رعایا با اسب و استر خودشان به خدمت سربازی می آمدند و به رزمگاه روانه می گشتند. اگر آن حیوان کشته می شد برای رعیت سرباز فقیر چیزی نمی ماند، جز افسوس. رعایا از این رسم غلط سخت ناخرسند و دلتنگ بودند.

و ظفر چه حاصل دارد». بلکه «اقتضای حکمت و مصلحت مُلکی» در این است که «به ملایمت و مصالحه و مسامحه با این گروه بدعاقبت سلوک و رفتار فرمایند، و عیث اموال خود را تلف و خلاق را به کشتن ندهند». در عوض «به تهیه لشکر و تربیت ایشان به قانون حکمت و دفع دشمنان خانگی» بر آیند که «اکنون در هر گوشه و کناری طغیان ورزیده اند و در هم افتاده اند، و ضعفار ا پایمال می نمایند». به علاوه در این ملک که هیچ کاری از پیش نرفته آئین حکمرانی را بر «عدل و مشورت و مصلحت بینی و حساب و احتساب و حُسن سیاست» قرار دهند؛ احوال رعایا را به دست «حکام بی مروّت» نسپارند؛ برای آسایش آنها «دار-الشفاء و مدرسه» برپا سازند که از ادای «فرائض» دینی نیکوتر باشد. ای پادشه، قانون رومی را بخوان،

رسم فرنگی را بدان.

گرچه می داند که پند و «مقالات» او را در شمار «مزخرفات» خواهند آورد و حمل بر «اسطوره و افسانه» خواهند نمود، از اعلام این معانی باك ندارد:

خادمان و زنان و ملایان،

ملك را پیشکار می بینم.

کافران را ز قسط عدل قوی،

غالب و کامکار می بینم.

مسلمین را ز کفر و اهل دژم،

عاجز و دلفکار می بینم.

الامان الامان همی شنوم،

الفرار الفرار می بینم.

در اصلاح آن معایب به پادشاه سفارش می کند که خرد را به کار بندد

وبه داد روی آورد:

اول خدا، ثانی است عقل.

...

عقل، اولین استاد دان،

هم مایهٔ ایجاد دان،

هم مظهر ارشاد دان،

زان علم و حکمت شد عیان،

سر زد ز حکمت معدلت.

*

نویسندهٔ دیگری که در اندرزنامه‌اش ستایشگر «عقل» می‌نماید جعفر بن اسحاق مؤلف تحفة الملوك است.^۱ می‌نویسد: «عقل یکی باشد و بیش از یکی نشاید... حسن و قبح اشیاء عقلی است». اما از نظر تعقل اجتماعی پندی نمی‌دهد که تأثیر عقل در آن محسوس باشد. عقاید همین نویسنده را در رسالهٔ دیگرش میزان الملوك بهتر می‌توان شناخت.^۲ او ظاهراً مشرب عرفانی دارد. رساله‌اش را در ۱۲۴۶ برای محمدتقی میرزا حسام السلطنه پسر فتحعلی شاه نگاشته. «این مختصری است بی‌تکلف... در بیان میزان در مملکتداری ملوك و اهل خلافت و صراط مستقیم در سلوك و نهج عدالت که به طلب و التماس» محمدتقی میرزا تألیف یافت. محمدتقی میرزا از دانش و ادب بهره‌مند بود، شعر می‌سرود، و در این زمان حکومت بروجرد و لرستان را داشت.

میزان الملوك از جهت نگرش کلی نویسنده دربارهٔ عدالت، مسئولیت خلافت و حکمرانی، افضلیت اهل دانش و فکر بر همهٔ اصناف اجتماعی، و

۱. جعفر بن اسحاق، تحفة الملوك، خطی تحریر ۱۲۴۱.

۲. جعفر بن اسحاق، میزان الملوك، خطی تحریر ۱۲۴۶.

محدودیت مفهوم مالکیت- در میان رسالات نوع خود تازگی دارد. دیگر تلقی آزاد منشانه و دور از سختگیری نویسنده است که گاه صوفی عصبانگر می‌نماید.

او معتقد به عدالت عرفی است؛ شرط عدالت پرهیز از افراط و تفریط و رعایت مساوات است؛ و موضوعیت آن تحقق عدل در «جماعت» است. اجرای عدل ربطی با دینداری ندارد- چنانکه «شخص کافر اگر عادل باشد جایش در بهشت است». و «سلطنت باقی می‌ماند با عدالت هر چند با کفر باشد، و باقی نمی‌ماند با ظلم هر چند که با ایمان باشد». چون حکمران عادل محبوب خداست به دوزخ نمی‌رود، خواه کافر باشد و یا از ایمانیان.

در این جهان هر کس را «خلافتی» است. و از همین بابت است که خلفا را ظل‌الله یا «اثر خدا» خوانده‌اند. خلافت او در عدالتخواهی اوست. این بدان معنی نیست که او یگانه خلیفه و ظل‌الله است، بلکه همه موجودات سایه خدا هستند، حتی ماه و خورشید و ستارگان. خداوند «همه موجودات بنی آدم را در روی زمین خلیفه خود خوانده است». حضرت باری را نیازی به یار و یاور و «مباشر» نباشد که «خلیفه خاص» معین کند. پس «هیچکس خلیفه خاص او نیست» و چنین ادعایی روا نباشد. هر آدمی که در کاری باشد و از عهده مسئولیت انسانی خود بر آید، خلیفه خدا است، و خلافت او اشتغال «به همان کار و شغلی است که او را برای آن خلق فرموده‌اند».

مقصود از «اشتغال» در کار هم «عبادت دینی» یعنی ادای «نماز و روزه و خواندن قرآن» نیست که «تو آنها را عبادت و بندگی میدانی، بلکه عبادت را منحصر آدر آنها دانسته‌ای». عبادت یعنی «قیام نمودن به شیوه خلافت» است و ادای فریضة مسئولیت بشری، و حال آنکه نماز و روزه «امری است خصوصی» در جهت تأمین «سعادت فردی»؛ نفع عام در آن متصور نیست. خداوند خود

«برتر می‌شمارد کسانی را که خدمت خلق بیشتر می‌کنند و عبادت کمتر».

اما امر «خلافت» بندگان در دنیا با هفت طایفه است: اول فرمانروایان. چنانکه گفته شد خلافت فرمانروا در عدل اوست، و عبادت او «شیوهٔ بندگی و بجای آوردن حق خداست». گناه او همانا در روی آوردن به «تجملات و بنائی و نقاشی و زرگری و ساختن و بافتن لباس‌های فاخره» باشد. و یا در «تکبر» است که «تکبر بر بندگان خدا کفر است» از آنکه کبر فروختن «یعنی تحقیر خلاق» و «تحقیر خلاق یعنی تحقیر خدا». اگر فرمانروا خود را سایهٔ خدا میداند و در خلافت ایفای مسئولیت می‌کند، لزوماً باید بندگان خدا از آسایش و رفاه بهره‌ور باشند. اگر مردمان «صالح و نیک» نیستند از اینروست که «او صالح و نیک» نیست؛ اگر «ملک فاسد» است، بانی جور و فساد خود اوست؛ و اگر بر مردم ستم میرود، ستمکاری از خود اوست. ظلم را آثار و نشانه‌هایی است که چون در ملکی محسوس افتاد، حکمران مسئول آن حالت است. از آن جمله‌اند «رواج یافتن بازار اهل ظلم و فسق و فساد و طغیان تقرب یافتن مردمان فرومایهٔ بی‌اصل و بداصل و غماز و مفسد و محتال افزودن بر خراج‌ها و به قبالة گرفتن عمل‌ها و بلاد، و بهانه گرفتن بر مردمان و مناقشه نمودن با ایشان و تهمت بستن بر بیگناهان و گرفتن اموال و توزیع نمودن با افراط و تفریط ... به ناحق حکم نمودن ... و گردانیدن حق از مستحق».

در مرتبهٔ دوم خلافت اهل قلم و وزیران قرار دارند که بایستی به همان صفات حکمران متصف باشند. چرا که حکمرانی «بی‌مشاورت» دبیران و وزیران امکان‌پذیر نیست. وزیر باید فضیلتمند باشد، تملق نگوید، به فرمانروا امر به معروف و نهی از منکر کند، و اگر حکمران جبان است «جبین و هراس را از دل او بزداید». همچنین در ادارهٔ امور مردم در ستکاری شرط اساسی وزارت است که «نگویند از فلانی فلان رشوه گرفت» و یا «هر بار که باج نگرفت کاری

انجام نداد». وزیر «نااهل» دست به آزار مردم می‌برد - از عمده علل «مفاسد» ملک ایران همین است که اولیای حکومت به طمع کاری «منصب‌ها و عمل‌ها و ریاست‌ها و قوت‌ها به نااهل می‌دهند».

به حقیقت اهل دانش خلیفه برتر خداوند هستند گرچه بظاهر در رتبه سوم خلافت جای گرفته‌اند. «خلافت ایشان اقدم و اعظم از جمیع انواع خلافت می‌باشد» - از آنکه آنان «صاحب علم‌اند و علم از جمیع عبادات واجب‌تر است». اما نه اینکه هر عالمی باید خدا باشد. علما سه طایفه‌اند: یا عالم و متعلم؛ یا «هیچ و پوچ و بمنزله کفر روی آب»؛ و یا «دشمن علم». علم خود بر دو گونه است: «علم ظاهر» و «علم باطن». علم ظاهر به علم فقه و کلام و تفسیر و حدیث و علم اخلاق اطلاق می‌شود. علم باطن حقایق را شامل است که «اگر ظاهر نمایم او را از برای شما، هر آینه مضطرب می‌گردید و می‌لرزید»! معرف علم ظاهر، مفتیان و واعظان و قاضیان‌اند که مردمان بدی هستند. اغلب آنان «بزبان عالم و به دل جاهل‌اند»؛ علم راجعت جاه و مال و مقام می‌طلبند؛ «با مرا و بزرگان هم صحبت و هم مجلس می‌شوند»؛ «حق را باطل می‌کنند و باطل را در لباس حق می‌نمایند»؛ خود را «باطلمه هم رأس نشان می‌دهند تا از نان حرامی که نصیب آنان شده بهره‌ای بردارند یا آنکه رشوه‌ای بدهند و مقامی گیرند»؛ تواضع می‌کنند نزد «اغنیایی که پست‌تر از» ایشان هستند؛ بر منابر به مداحی «امرا و بزرگان و صدور و اکابر و بر اصحاب مناصب و حکام» می‌پردازند؛ «فاتحه و دعای خیر» برستمگران می‌خوانند؛ «خلق را بامیدهای دروغ و مذبوم» نوید می‌دهند؛ و ظالمان از ایشان «حفاظت» می‌کنند. این گروه علما جملگی «خلیفه شیطان» هستند. اما علمای راستین که «افضل از مجاهدین و مرابطین و حجاج و معتکفین» می‌باشند «صاحب حزن و اندوه و بیداری در شب» هستند - بیدارند به خیال خویش؛ «به ارشاد مردمان پردازند»؛ از همنشینی «ابنای دنیا و حکمران و ظلمه»

می‌پرهیزند زیرا «رؤیت و دیدن آنها و هم‌می‌آورد و دل‌راتنگ و تاریک می‌نماید». این دسته از اهل دانش و بصیرت چون به ریاست برسند برگزیده مردم باشند، و ریاست کنند «بدون ادعای ریاست» داشتن. آنان خلیفه و الای ایزد هستند.

در رتبه چهارم خلافت توانگران جای دارند - صاحب مال و منال. اما مرد مالدار فقط «وکیل و مباشر» در تصرف مال است نه مالک آن. تو آدمی، حق مالکیت چیزی را نداری «مگر آنچه را که بخوری و بخوردن فانی گردانی، یا بپوشی و به پوشیدن کهنه گردانی». باقی هر چه هست بایستی در راه خلق صرف شود و ثروت را «حبس ننمائید و ذخیره نکنید - ذخیره مال یعنی فاسد کردن خود و فاسد کردن مال» هر دو.

اهل زراعت در رتبه پنجم خلافت قرار دارند و خلافتشان در این است که «زمین مرده را زنده گردانند». اهل زراعت مرکب از سه گروه هستند: اول جماعت «دهقان» که «خان و بزرگ و مالک ده و آب و زمین» اند. دوم جماعت «رئیس» که «در امر زراعت و غراست از دهقان پائین تر و از سایر شاگردان و مزدوران بالاتر» هستند، و صاحب سهم کوچکی از «آلات و اسباب زراعت و قلیلی از آب و زمین و ده و قریه» می‌باشند. (در واقع خرده مالک هستند). سوم «شاگردان و مزدوران و عملجات امر زراعت» که زحمت امور زراعت را متکفل هستند.

در مرتبه ششم «ارباب تجارت» شناخته شده‌اند. و در رتبه هفتم «اهل حرفت و صنعت» می‌باشند همچون اهل «نجاری و حدادی و حلاجی و نان‌بائی و بنائی و خیاطی و کفش‌دوزی». خیلی از اولیاء و انبیاء همان پیشه‌ها را داشته‌اند. انتظام کار جهان منوط به این است که جملگی آن مردمان در تکالیف خلیفگی خویش قصور نورزند.

به دنبال این مبحث از عادت الملوك بگوئیم که پندنامه‌ای است در تکالیف حکمرانی. و ضمن آن ایرادهایی گوناگون و اغلب مبرهن و زیاندار بر عاملان حکومت وارد می‌آورد.^۱ نویسنده به گفته خودش مردی است «از مردم گریزان و به گوشه‌ای خیزان» و با «احدی الفتی» ندارد. در پی حشمت و جاه‌هم‌نیست، «تکلیف شرعی و عرفی» خود می‌داند که «صلاح و صواب‌دید مملکتی» را بقدر آنچه خود «فهمیده و سنجیده» بیان کند.

به عقیده او سلطان باید در طبقه‌بندی «عموم خلق» راه و رسم جمشید را پیش گیرد که مردم را به چهار طبقه: ارباب قلم، اصحاب سپاه و حشم، اهل فلاح و زراعت، اصناف حرفه و صناعت تقسیم کرده بود. دبیران از اینرو در مرتبه اول قرار گرفته‌اند که «ادراک مطالب کلیه» با آنهاست و «سرانجام احوال مملکت را در زبان قلم ایشان» می‌شناسند. پس در «انتظام امور» اهل قلم «اعوان و انصار» ملك توانند بود. به همین سبب پذیرفتن «سخن ارباب غرض و مرض» در حق ایشان خطا باشد.

سلطان اگر بخواهد امور مملکت را «بر قوام و نظام طبیعی» قرار دهد تا به «فساد ملك و زوال دولت» نینجامد، باید عاملانی را بگمارد که کافی و امین و «دانا به قواعد و قوانین» هر شغل باشند. بدیهی است کسی که همواره به فکر نفع و راحت خویش است «کجا به اصلاح حال و اشغال کار مرجوعه به خود تواند رسید». امور مالیه را هم به کسانی بسپارد که «چشم ودل» ایشان سیر باشد و به جان رعیت نیفتند که «بیشتر فساد و آفت‌ها» از «عاملان شغل‌ها» بهم می‌رسد. و اینان از «مردم دون» پایه‌اند که چون به منصبی رسند «در جمع کردن مال حریص شوند» و خانه‌رعیای را ویران کنند. بر اثر آن رعیت از زراعت «ملول

۱. حسن بن جعفر، عادت الملوك، خطی.

و متنفّر» گردد، سپاهیان سر از «خدمت بتابند»، خلق «رنجیده» شوند و اگر دشمنی روی آورد در دفع او کسی جهد نکند، و درضمن از «مداخله سلطان» هم کاسته شود.

بر سلطان است که در رفع ستم حکام «برضعیفان و زیر دستان و فقرا» بینا باشد. اگر رعیتی از حاکمی شکایت کرد، در رفع ظلم به خود آن حاکم رجوع نشود که «اسباب قوت حکام در ظلم خواهد شد» و سبب یأس رعیت خواهد گشت. بلکه باید آن حاکم را عزل نمود. «اینکه شایع شده است حاکم را به قول رعیت نباید عزل کرد و اولیا و بزرگان دین بعرض رسانیده‌اند و مسجل نموده‌اند، غرض اصلاح کار خودشان است». و حال آنکه «پادشاه را با کسی نسبتی نیست» و بر هر کسی ستمی رود بر سلطان است که «از عهده برآید».

همچنین سلطان باید در سپردن چند شغل بر عهده یکنفر خودداری کند به چند دلیل: «از عوارض داشتن شغل و منصب‌های متعدد» اینکه برای دیگران کاری نمی‌ماند. محروم گشتن «مردمان با کفایت» مایه فساد شود چه «دل‌های ایشان متوجه دشمنان گردد» و همواره «آرزومند تغییر و انقلاب دولت باشند». گاه باشد که به مراد خویش هم برسند. دیگر اینکه یکنفر را به چند کار گماردن دلیل این است که در آن ملک مردمان کاردان محدود و «مردمان محروم» بیش از «مردم با عمل» اند. به علاوه هیچکس نمی‌تواند مدعی شود که از عهده چند مسئولیت گوناگون برآید. اساساً «همچو کسی چگونه از خود فراغت تحصیل تواند کرد تا به کارهای دولتی برسد»؟

پس در واگذار کردن شغل به هر کس باید «مواجب و مرسوم» مشخص او را بخاطر داشت. اگر ملاحظه شود صاحب منصبی زیاده از مداخل خود خرج می‌کند و به اندک زمانی «صاحب املاک و عقار بی‌شمار و مستغلات بسیار» گردیده، این خود نشانه بی‌اعتدالی ملک و «بی‌حسابی آن صاحب منصب» است. زیرا

اگر او به این آبادی رسیده به یقین «خانه رعیت را خراب کرده است». وانگهی چنین کسان مالدار کی «از خود فارغ و آسوده می‌شوند» که «به لوازم دولت و اصلاح حال مملکت قیام و اقدام» نمایند. زیرا اول می‌خواهند از عهده «حفاظت» مال و منال خویش بر آیند. همین «خانه‌های عالی و بناهای نامتناهی که هرگز در اطاق‌های آن چراغ روشن نمی‌شود و عنکبوت ... و امراض در آن جای کرده است» يك فوج سرباز كشيك لازم دارد، برف روبی می‌خواهد، نگهداری می‌خواهد. صاحبان این ثروت‌ها هنوز نمی‌دانند که «فروش و ظروف و اسباب و اطاق و اسب و شتر و استر و سایر لوازم، بقدری خوب است که آنها بار شخص را کشد، نه بارگرانی بردوش انسان باشند». گرفتاری بزرگ حکومت ما این است که «اولیای دولت» گرفتار منافع خویش‌اند و «مجال‌ن دارند به لوازم امور مرجوعه به ایشان پردازند. اگر گاهی هم حضور برای انجام امور بهم رسانند، خیال‌ها متوجه به کارهای خودشان است ... و تمیز خطا از ثواب، و خوب از بد را لامحاله در آن حال نمی‌دهند». به همین سبب «کارهای دولتی لازال در عقدۀ تعویق است» و هر قدر «تغییر و تبدیل» می‌دهند فایده‌ای نمی‌بخشد. «اجتماع ارباب رجوع صبح و شام و ... عارضین» گواه این معنی و دلیل بی-کفایتی «وزیر و پیشکار» و حکام است. «تغییر و تبدیل» راتنهادر تقلید از اسباب زندگی فرنگی می‌دانند مانند آفت «شیوع کالسکه» که پول‌اهل ایران «همه بدین واسطه و جهات دیگر از مملکت خارج گردیده» و مایه فخر فروشی و «اظهار ابهت» برخی بر جمعی دیگر شده است.

اما شهریار هم باید به خصالی چند آراسته باشد: اگر خود را از مردم متمایز می‌داند از بابت باغ و عمارات باشکوه نیست - «باغ را هر کس از بندگان دولت» می‌تواند داشته باشد. اعتبار او به کسب «نام نیک» و «شرف و نیکوئی» و «اصل و نسب» است. اما «نسب بدون جامعیت حسب» منزلتی ندارد - چنانکه

در «شبهه‌های مجلس تعزیه» یکی را «خرقه خز و سنجاب ببوشند و اسم یزید بر سر او گذارند و بر تخت نشانند. پس از انقضای مجلس شبهه و لعن بر قاتلان ابی عبدالله و خلع آن لباس، حلوا فروشی بیشتر نخواهد بود».

دولتی را دولت گویند که «ندای من اهل عارض بلند گردد و عارضی بهم نرسد، و اهل رجوع طلبند و کسی نباشد».

*

عیبجویی بر خلق و خوی مدنی طبقه خواص، موضوع رساله طنز و آمیخته به هزل «فی الموعظه و النصیحت» اثر میرزا حبیب لشکر نویس است.^۱ آنرا خواسته به تقلید اوصاف الاشراف عبید زاکانی پیرو راند. در نظام اخلاقی که تصویرش را نشان می‌دهد، فضائل انسانی یکسره وارونه گشته، هر چه می‌بیند دلیل بر تنزل اخلاق اجتماعی است. زمینه آنرا از چند قطعه منتخب می‌شناسیم:

عزت نفس و بال جان است: «ای فرزندی، در حالت فقر و غنا، قرض بسیار گیر و حاشا کن که هیچ تجارتی به از آن نیست. اگر به مصالحه منجر گردد نیمی سود توانی کرد، و اگر به تقسیم منتهی شود بالتمام از آن تو خواهد بود». و «هر آنکس که در حالت ذلت به تونیکوئی کرده و دستگیری نموده، بر توست که چون برای وی ذلتی رخ نماید، از وی بهره‌یزی و ترك آشنائی نمائی» که گفته‌اند:

پدرکز من روانش باد پر نور،
مرا پیرانه پندی داد مشهور.

۱. میرزا حبیب لشکر نویس، فی الموعظه و النصیحت، خطی تحریر ۱۳۱۶. از میرزا حبیب لشکر نویس گزارش رسمی هم سراغ داریم که به سه سالار نوشته مبنی بر شکایت از رفتار جمعی «توپچی و زنبورکچی و فراش با سایر طبقات اجامر و اوباش» شهر که آسایش وی را سلب کرده‌اند (اسناد ایران).

که از بی‌دولتان بگریز چون تیر،
وطن در کوی صاحب دولتان گیر.

بی‌حقیقت بودن هم خصلتی است که به‌هر روزگار به‌کار می‌آید: «سخن-
چینی را پیشه کن که به‌هر دلی نزدیک باشی و به‌هر جا محرم... حیا را بکلی از
خویشتن دور گردان که فرموده‌اند الحیا مانع الرزق... ای فرزند، سائل را
بی‌نصیب گذار و چیز مده اگر فلوسی باشد که همان قدر خسران در مال تو راه
یابد. اگر سزاوار رحمی است، حواله‌اش با ارحم الراحمین خواهد بود نه با
تو... مردم آزار باش که گفته‌اند: مرد آنست که در زندگی از دهانش آتش
بیارد و در مُردگی از گورش».

رستگاری در دروغزنی است: «دروغ‌گوئی پیشه‌ساز و هرگز به‌راست
نپرداز که دروغ شغل مخصوصی است که قیمت دارد چنانچه شاعر و رمّال و
فالگیر می‌ستانند، و راست را قیمتی نبود. بی‌گمان جنس بهادار را بر بی‌بها
اعتباری تمام است».

از صحبت هوشمندان پرهیز باید جست که «سخن خردمندان برهمگان
ناگوار» باشد. پس «نشست و برخاست با اراذل و اوباش سودمندتر» است که
بیان ایشان «سبك و دلگشا»ست. «پرچانه گوی باش که خرده گیرانت نگویند
پسر فلانی بی‌زبان است... پیوسته با خزپوشان بازار قمار کن که اگر لوطی-
گری و جوانمردی یافت بشود در این طایفه خواهد بود. غالباً چرس و بنگ و
واپور استعمال کن که از خود بی‌خبر شوی».

از «بی‌آبرویی» و رسوایی چه باك که از موهمومات است. «هرچه در دست
کسی بینی به تکی‌دی و اصرار بستان و از آبرو نیندیش که آبرو لفظی است.
موهمومی را به‌بهای معلومی دادن به‌صرفه نزدیک‌تر است... محیل و مکار باش
که به‌تهمت صاف و صادقی متهم نگردی». همچنین «خودپسند باش که اگر تو

خود را نپسندی، دیگران بطریق اولی نخواهند پسندید».

راستی و درستی سراسر عیب است. «دزدی را پیشنهاد کن و از کم و زیاد آن میندیش که بزرگان گفته اند: حاصل عمر توانگر پایمال يك شب دزد است». خود کامگی نیز نشان بزرگی و قدرتمندی است. «با مشورت کاری مکن که گفته اند: چون ماما دو تا شد سربچه کج بیرون آید». و «مدام چهره درهم کش و عبوس باش».

حتی از خوردن مال زیردستان آسوده خاطر باش. «هر به چندی نوکری گیر و به عذرش جواب ده که پایان سال نوکری خواهی داشت بی جیره و مواجب». در پی ادب آموزی هم نباید رفت. بلکه «کسب اخلاق و آداب از اراذل بایدت کرد که لقمان را گفتند ادب از که آموختی؟ گفت از بی ادبان. از نصیحت ملامتگری اندیشه مدار که هر که چون توئی را نصیحت کند او خود به نصیحت محتاج تر است. خود سر باش و تربیت نپذیر که تربیت یافتگان را صلابت و توانائی نبود، چنانچه باز وحشی را نزد باز دست آموز قدرت و توانائی است». اینرا هم بدان که «کلاغ بی نشان» پرواز کند اما چون کبوتر جلد «شوخی و بازیگری نيفتد. نقره^۱ معلق بسیار زند... از دسته تك افتد و بیم مفقود شدن دارد». وصیت مرا فراموش مکن که دلاوری و غیرتمندی عاقبتی نامحمود دارد. «زنهار از غیرت بر حذر باش که مشقت بسیار به بار آورد. بسا غیوران که مرده اند و بی غیرتانی به آسودگی حلوائی ایشان خورده اند».

جوهر اندر ز نامه ها و مایه فکری آنها را شناختیم. با آن آموزش که جنبه ای از سنت تفکر سیاسی رامی ساخت، اندر زگران می خواستند پایه سیاست نیکو بنیان گذارند. گذشته از نویسندگان سیاسی جدید که ادب اندر ز نویسی سیاسی را

۱. «نقره» نام کبوتر جلد است.

سربسر تخطئه کردند - بودند دیگر صاحب نظرانی که منطق اینگونه پندنامه‌ها را سست شمردند. یکی نوشت: «هرکس به خیال خود حرفی می‌گوید خلاف دیگران و اصرار دارد من مانند او شوم». و حتی می‌شنویم: «هر آنکس که دندان دهد نان دهد... [که] حرف مزخرفی است». این کسان که «مرغ عقلشان تا دهلیز خانه‌شان نتواند پریدن» چگونه توانند روشنی فرا راه «اصلاح» و «نظم مملکت» افکنند. می‌بینیم «علی‌الاتصال به بلایی گرفتار و به دواهی^۱ دچاریم، گاه به قحط و غلا و گاه به وبا و طاعونیم ... اگر انباهی بود، چاره نموده شدی و راه پیموده آمدی» - که حقیقت «هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست». از آن کسان «چراغ نیاید» که هرچه گفتند «طل بر گلیم کوفتند»^۲.

۱. «دواهی» به معنای پیش‌آمدهای ناگوار.

۲. عبدالحسین دامغانی، یادداشت‌های سفر آذربایجان، خطی تحریر ۱۲۹۷.

بخش دوم

تبرستان
www.tabarestan.info

ناسازگاری عقاید و آراء در رساله‌های سیاسی

این بخش را با آثار رستم‌الحکما آغاز می‌کنیم که مقدم بر نوشته‌های دیگران است، و عقاید و آرای او به تناسب سایرین جامعیت دارد. محمدهاشم آصف معروف به رستم‌الحکما از منشیان و طغرا نویسان اواخر دوره زندیان و قسمت اول عصر قاجار است. در فرهنگ و ادب فارسی دستی دارد. مداومت خدمتش در دفترخانه دولتی سرچشمه دانش تاریخی و خبرگی او در فن استیفا است. از آثار متنوعی که نگاشته یکی را درمبحث سیاست اندرزنامه‌ها شناختیم. اینجا از «قانون سلطنت»^۱ که در ۱۲۵۱ نوشته و از دو مقاله دیگر او گفتگو می‌داریم.

حکمت سیاسی او را باید دنباله عقاید پیشینیان بشمار آورد. در ضمن از آزاد اندیشی دینی برخوردار است؛ معتقد به تفکیک سیاست از دیانت است؛ در برخورد حکومت عرفی و احکام شرعی همواره از مصلحت ملکی پشتیبانی دارد. در دو مقاله دیگرش دانش آخوندی را تخطئه می‌کند و شیوه عالمان دین را به انتقاد می‌کشد. ایرادهای سیاسی او را فقط در ارتباط با نظام حاکم می‌توان توجیه نمود، و گرنه از محافظین است.

۱. محمدهاشم صفوی رستم‌الحکما، قانون سلطنت، تحریر ۱۲۵۱، خطی.

در تفکر او فرمانروا سایه پروردگار است. از اینرو باید به خصلت عدل که ظهور خدایی است متصف باشد، ورنه عمر او و خاندانش برباد رود چنانکه نمونه‌های «این حادثات و فتنه‌ها را در رحلت چندپادشاه ایران دیدیم». مفهوم مخالف توجیه رستم الحکما دلالت دارد بر اینکه چون حکمران بر آئین عدل الهی پشت پا زند، آن فرض ذهنی هم نابود گردد و قانون خاکی بروی مقدر باشد. اشاره‌اش به سرنوشت این گونه فرمانروایان باز می‌گردد به فرجام امثال آقامحمدخان قاجار.

رستم الحکما در فلسفه بافی سیاسی هم بی بهره نیست. می‌نویسد: همچنانکه ارکان آفرینش ساخته چهار عنصر هستند «ارکان سلطنت نیز چهار چیز می‌باشد: اوّل عدل، دوم احسان، سوم حساب، چهارم احتساب. و هر یک از این چهار که در سلطنت نباشد، البته سلطنت فاسد و ضایع و معیوب خواهد بود». آن معانی چهارگانه آنگاه تحقق یابند که اداره امور کشور بدست سه طایفه سپرده شود: اوّل «دانشمندان کار آگاه و صاحب حکمت»؛ دوم «ارباب سیف»؛ سوم «قلم‌زنان». وزیران از صنف اوّل برگزیده شوند؛ سرداران در زمره طبقه دوم هستند؛ و دیران و مستوفیان از گروه سوم که مردمی «صرفه‌جوی و صاحب حساب و احتساب» باشند. نظام سیاسی و اداری که رستم الحکما پرداخته، از فرضیه‌اش در منظومه عالم کیهانی سرچشمه گرفته:

هفت کوکب که هست عالم را،

گاه از ایشان نظام و گاه خلل.

قمر است و عطارد و زهره،

شمس و مریخ و مشتری و زحل.

در انطباق آن نظریه بر نظام اداره دولت، هفت وزیر معین میکند که «خورشید» روی زمین را در کارها یاری دهند. «در عالم سفلی نیز وزرای سبعة

متضادی باید برسبیل وجوب» از اینقرار : اعتمادالدوله یا صدراعظم، وکیل-الدوله، قوامالدوله، امینالدوله، نظامالدوله یا مستوفی المالك، منشی الممالك و اعتبارالدوله یا لشکر نویس باشی. حفظ مراتب هفتگانه لازم است، همچنین رعایت مقام و القاب. در شرح «مراتب وزارت به اقتضای حکمت» می نویسد: وزیر اوّل اعتمادالدوله است که «در همه امور پادشاهی دستور کلی از اوست» و بایستی به علوم و فنون و کمالات آراسته باشد. وکیل الدوله از جانب پادشاه «وکالت در جرح و تعدیل و نظم و نسق و حل و عقد و عزل و نصب» دارد. قوام-الدوله که «باید از هفت کشور آگاه باشد» و این آگاهی را بوسیله خبر رسانان و خفیه نویسان تحصیل نماید. امین الدوله یعنی «ناظر صاحب اشراف» که امور داخلی دربار را تنظیم کند. نظام الدوله که مسئولیت مستوفی الممالکی و خرج و دخل مملکتی با اوست. منشی الممالك یا اختیارالدوله یعنی «سرور همه منشیان و رب النوع اهل فصاحت و بلاغت و تکلم و حسن خط». اعتبارالدوله که بزرگ لشکر نویسان است و حساب سپاهی با اوست.

از آن ارکان هفت گانه گذشته، بعضی کارگزاران معتبر دیگر عبارتند از: کلانتر الممالك، خازن الدوله یا گنجور، جبه دارباشی، آقاسی باشی، و امیران لشکر که هر کدام را لقبی است. پس از آن این کسان می آیند: ملا باشی، حکیم-باشی، منجم باشی، ایشیک آقاسی باشی، قوللر آقاسی باشی، نسقچی باشی، فراش باشی، معیر باشی، جارچی باشی، کاتب باشی و شاعر باشی.

حکومت هر «بلد» نیز تشکیل می شود از «عمال سبعة» : حاکم، وزیر حکومت که «بعد از یکسال او را باید معزول و دیگری را منصوب نمایند»، وکیل الرعایا، مستوفی، کلانتر، محصّص، محتسب، و نقیب. هر کدام رایك نایب و دو محرّر لازم است. بعلاوه هر بلد يك دیوان بیگی دارد.

اصول و قواعد سیاسی که رستم الحکما ضمن رساله اش پرورانده می توان

چنین خلاصه کرد: اگر سلطان را سلامت عقل باشد، تردیدی نیست که ریاست مطلقه با اوست. ولی آمدم و حکمران از موهبت عقل بی بهره بود چنانکه بسیار دیده‌ایم تکلیف چیست؟ «در حالت سفاهت و رعونت و سخافت» او را نباید در امور مملکتی دخل و تصرفی داد. بلکه همان بهتر که در باغ دلگشا به عیش و کامرانی بگذرانند و سیاست مملکت را وزیران اداره کنند.

در شرط وزارت تکیه گاه او بردولتمداری و کاردانی است. نکته جویی اش در این باره از دو جهت اهمیت خاصی دارد. یکی اینکه نفی می کند امتیاز اجتماعی و ثروت و تبار و نسب را. زیرا از وزارت «حل و عقد امور و مهم سازی و دولخواهی و عقده گشائی مقصود است نه... تمول و غنا و ثروت» و اصل و نسب. دوّم اینکه معتقد به سیاست ملکی است و هرگونه ملاحظه دینی را کنار می نهد. می گوید: اگر وزیری کاردان باشد امّا «مخالف مذهب هم باشد باز هم عیبی ندارد یعنی ابراهیمی یا موسوی یا عیسوی یا زرتشتی باشد نیکوست و باکی نیست. جای دیگر همان اصل را تعمیم می دهد - یعنی حکومت نمی بایستی متعرض مذهب خلاق گردد زیرا «مصلحت ملکی» خلاف مداخله در دین مردم است. البته پادشاه باید خود دیندار باشد امّا به دین دیگری کاری نداشته باشد. بلکه «هر کس در دین خود قائم باشد».

مجلس کنگاش پادشاهی هم در کار است. و آن تشکیل می گردد از وزیران و اهل دربار و امیران. این مجلس هر روز عصر منعقد می شود. همه با عمامه قزلباش و کفش ساغری سبز و چاخچور ماهوت سرخ، بر تبه و مقام خویش در حضور سلطان بایستند، و پس از گفتگو در امور ملکی مرخص گردند. در ضمن پادشاه هر جمعه از بامداد تا نیمروز در دیوانخانه بنشیند و «اذن عام» دهد که هر کس عرضحالی دارد بگوید و دادرسی شود.

از اندیشه های بدیع او شایستگی مقام سلطانی است به اینکه هر چه سلطان

در آن «طمع» بست، مردم به‌وی پیشکش کنند حتی زن خود را. زیرا در غیر این صورت «حواس پادشاه پریشان گردد و امور خلائق پریشانی یابد، و فساد و افساد در همه جا روی دهد و فتنه‌ها پریا شود، و در افعال و اعمال عالمیان خلل و اختلال و خسران صورت پذیر شود».

از دستورهای مهم دولتی آگاهیدن خلق است از احکام سلطانی. بدین منظور لازم است احکام و فرمان‌های رسمی را به ممالک محروسه بفرستند و «منادی‌ها و جارچی‌ها در کوچه‌ها و بازارهای شهر و قریه‌ها و در میان صحرا- نشینان و ایلها و طوایف و قبایل ندا نمایند و جار کنند و خلائق را با خبر و آگاه نمایند، و اعظان بر سر منبرها ناس را وعظ دهند، و قدغنی بلیغ نمایند که نوشته‌ها را هر چیز باشد بر سر راه‌ها نریزند. و اگر قدغن پادشاه را بشکنند و نوشته‌ها را بر سر راه اندازند و معلوم شود فاعلش را تعزیز نمایند، و جریمه از او بگیرند و به فقرا برسانند». دستور دیگر گماردن جاسوسان است به هر نقطه‌ای از مملکت تا احوال عموم را از روی صحت، نه تملق و دروغ گزارش دهند. کار این جاسوسان آزار رساندن نباشد، بلکه جلوگیری کنند از آزار و تعدی حکام و عاملان دولت نسبت به رعایا.

شرحی که در دخل و خرج مملکتی نگاشته اطلاعات مهمی را بدست میدهد: مالیات دیوانی باید به‌مأخذ «خمس و ثلث» باشد. یعنی «مالیات دیوانی املاک پادشاهی سه يك، و مالیات دیوانی املاک اربابی یعنی رعیتی پنج يك می‌باشد. و صادرات و عوارض حسابی باید پنج يك مالیات باشد، و دفترهای دیوانی باید راست و درست باشد» مانند «دفترهای داد و ستد دیوانی و الاجاه کریم خان زند که از روی دفترهای غلام اخلاص فرجام خاقان... شاه طهماسب ثانی طهماسب قلیخان قرخلوی افشار شهر بنادر پادشاه باجگیر [تهیه گردید]... که براستی و درستی آنها دیگر دفتر نمی‌باشد». در زمان کریم خان پانصد و پنجاه هزار

تومان مالیات نقدی و جنسی به خزانه دربار میرسید، و درهمه ایران «يك خروار دیوانی غله که صدمن بوزن تبریز باشد به دو هزار و پانصد دینار، و در بعضی مکان‌ها به هزار و پانصد دینار و در بعضی جاها به هزار دینار خرید و فروش میشد. پس هر کس که در آنوقت يك تومان مالیات دیوانی میداد اکنون باید اقلاده تومان بدهد، و در هر سالی هر چاکری که مواجبش يك تومان بود در این وقت باید ده تومان مواجبش باشد»^۱.

باز به دفترهای دیوانی دوره نادری و کریم‌خانی ارجاع میدهد: «معاملات دیوانی و لشکر آرائی» را بایستی از روی دفاتر نادری تنظیم کنند که بدرستی و راستی آنها دفتری نگاشته نشده. «بعد از دفترهای نادرشاهی، دفترهای کریم‌خانی کمال اعتبار را دارد». در آن دوره از «همه ممالک ایران غیر خراسان به قیمت يك خروار دیوانی غله که صدمن بوزن تبریز باشد به دو هزار دینار، و

۱. به همان مأخذ میزان خرج زندگی را محاسبه می‌کند. در سال ۱۱۹۳ که رستم‌الحکما در اصفهان با عیال و فرزندان خود می‌زیسته، ماهیانه مبلغ سه تومان برایش خرجی می‌فرستادند. نرخ نامه اجناس را با زمان فتح‌علی شاه مقایسه می‌کند و اطلاعات سودمندی را بدست می‌دهد:

نرخ اجناس در زمان کریم‌خان به مأخذ دینار:

نان گندم دهن ۲۴۰ دینار، گوشت گوسفند منی ۸۰، پنیر سیری ۴۰، برنج خوب پنج من ۱۵۰، روغن گوسفندی سیری ۲۰۰، هیزم پنجاه من ۲۵، شیرۀ انگوری سیری ۵۰، سرکه انگوری منی ۱۵، سرشیر سیری ۶۰، خربزه گرگابی دهن ۱۲۰، تخم مرغ خانگی بیست عدد ۲۵، جو برای حیوان منی ۲۰، کاه ده منی ۱۰، ارزن مرغ منی ۱۰، زغال منی ۵۰، تنباکوی فارس چهار منی ۱۵۰، پیه خوب سیری ۱۰۰، صابون چهار منی ۵۰ دینار. نرخ اجناس در زمان فتح‌علی شاه به مأخذ دینار:

نان گندم دومنی ۲۰۰۰، گوشت گوسفند منی ۱۲۰۰، پنیر سیری ۸۰۰، برنج خوب پنج منی ۱۲۵۰، روغن گوسفند سیری ۲۰۰۰، هیزم پنجاه منی ۱۵۰، شیرۀ انگوری سیری ۴۵۰، سرکه منی ۷۵، سرشیر سیری ۸۰۰، خربزه گرگابی پنج منی ۶۰۰، تخم مرغ بیست عدد ۳۰۰، جو منی ۳۰۰، کاه ده منی ۲۰۰، ارزن منی ۲۵۰، زغال منی ۴۰۰، تنباکو چهار منی ۱۰۰۰، پیه سیری ۱۰۰۰، صابون چهار منی ۵۰۰ دینار.

در بعضی جاها قدری بیشتر و در بعضی جاها قدری کمتر ، مبلغ پانصد و پنجاه هزار تومان مالیات دیوانی می گرفت. در زمان فتحعلی شاه « قیمت عادلۀ وقت يك خروار دیوانی غله به مبلغ سه تومان رسیده ، و موافق این حساب مالیات قلمرو کریم خانانی اکنون دوازده کرو رمی شود ».

در قواعد اجتماعی که رستم الحکما نوشته هر رده و صنفی باید به لباسی مشخص و حد معیشت او معین باشد. از تکالیف حکومت اینکه برای « هر صنفی از اصناف خلایق چه شاه و چه گدا و چه وزیر و چه شهری و چه روستائی و چه مجتهد و چه مقلد و چه عالم و چه جاهل و چه خاص و چه عام و چه غنی و چه فقیر و چه سپاه و چه رعیت ، از خانه و اسباب و اثاث خانه و لباس و مرکب و چاکر و چیزهای دیگر ، زنی و اندازه و سلوک مناسبی در خور [او] قرار دهند ». لباس گروه ها و اصناف اجتماعی را چنین مقرر میدارد: لباس زر بفت و سمور و خز و سنجاب مخصوص درباریان و وزیران و ملازمان پادشاه است. اگر غیر از آن کسان بخواهند خز و سنجاب بپوشند بایستی سالی « چهار يك قیمت آنرا به دیوان اعلی » پردازند. بارانی سرخ مخصوص اعظام ارباب سیف و قلم است ، و هم جبه های خراسانی و ترکمانی و سقر لاط متعلق به همان طبقه است. اهل علم و تجارت کلیچه و عبا و پوستین بپوشند ؛ مستوفیان دیوان « چرکس و خرقة » ؛ کاتبان دفتر خانه کلیچه و ایچمک و عبای مشکی ؛ طلاب عبای يك رنگ (سفید یا خرقانی یا بادامی) ؛ سواران قزلباش کلیچه و یا پونچی و پوشاك نمند برتن کنند و کلاه های با « تبه » سرخ و « دمه » مشکی بپوشند ؛ تفنگچیان کلاه قلندری نمند و باشیان تفنگچی کلاه قلندری سرخ بگذارند ؛ پوشاك دهقانان سراپار یسمانی یعنی قدك و کرباس باشد و در زمستان کپنك ؛ زنان دهقانان کرباس و قدك و کچینه و علفی بپوشند. ضمناً خانه زارعین يك لنگه درداشته باشد ، مگر کدخدا که در خانه اش دولنگه باشد. فرش خانه دهقانان از حصیر بافته و ظرفشان از مس

ساخته شده باشد. گفتنی است که از مجازات‌هایی که برای برخی از اصناف از جمله بازرگانان منظور داشته اینست که کلاه وارونه بر سرشان نهند و جامه وارونه بر آنان بپوشانند و آنان را در بازار بگردانند. به علاوه پیشنهاد می‌کند کارگذاران عاقلی گمارده شوند که مراقب احوال اصناف مختلف باشند. به مثل «شخصی که مداخلی ندارد و مخارجی می‌نماید یا اینکه صد دینار دخل اوست و يك تومان یا بیشتر خرج می‌کند، محاسب مذکور باید در کارش غوررسی و کاوش نماید، و فهم و درك کند که خرج زیاده از دخل او کجاست. اگر از دزدی یا راه دیگر باشد معلوم می‌شود».

اما تکالیف حکومت و نظامات بلدی چیست : دولت مسئول ساختن قنات و سد رودخانه‌هاست. اما تعمیر کاروانسرا و آب انبارها و متزلگانه‌های سرراه به عهده «رؤسای قریه و سربلوك‌ها» می‌باشد، و تجار هم شريك مخارج آنها باشند. ساختن دارالشفاء و بیمارخانه در هر بلدی لازم است، و هزینه آن به گردن توانگران خواهد بود. آلوده کردن آبها و ریختن چیزهای گندیده در جویها منع گردد تا از بروز وبا و طاعون جلوگیری به عمل آید. به امر «قہان‌ها و پیمان‌ها و کیل‌ها و ذرع‌ها» رسیدگی شود که بی‌زیاد و نقصان باشند. دیگر اینکه کسی در کوچه و بازار عربده مستانه نکشد، اما هر کس در درون خانه‌اش مختار است و کسی را حق بازجوئی در اندرون خانه دیگری نیست.

لازم می‌داند که درهمه بلاد «مُتعه خانه‌های پراز زنان ماه پیکر ... با همه کس دمساز بی‌شوهر بلامانع شرعیه باشند از هر قوم و قبیله از برای خاص و عام» - خاصه برای اهل سپاه و کسانی که مست شهوت‌اند. و گرنه از نبودن این محافل «فسادهای عظیم» برخیزد. همچنین باید «لولی‌خانه پراز فواحش» با نظم و نسق چنانکه در روم و هند و فرنگ وجود دارد، ایجاد شود.

رستم الحکما گویا بی‌ذوق هم نیست. روش خشک آخوندی را طرد می‌کند،

نوازندگی و خوانندگی را می‌پسندد، زیرا طرب و غنا دافع مرض «دق» است که از بدترین بیماری‌ها باشد. بعلاوه جشن و سرور مایه شادمانی روح است. و بر اثر «همین طریقه میمونه ملک روز بروز در ترقی و نمو می‌باشد». و در «هیچ کتابی از کتب آسمانی منع و نهی از ساز و نواز و سرور نشده است». از سفارش‌های سیاسی او اینکه سلطان باید از مکر زنان بر حذر باشد و از دست آنان چیزی نگیرد و نخورد، مبادا زهر نابکار یا مغز خر باشد. چه به تجربه یافته‌ایم که برای اینکه زنان «شوهر را خرفت نمایند و مطیع خود کنند، مغز خر را رندانه به لطایف الحیل به خورد شوهر می‌دهند... و هر مردی که به زن خود بی‌میل و التفات و نامهربان می‌شود به این درد بی‌درمان... گرفتار می‌شود. پناه بر خدا».

پس از آن همه صحبت‌ها از چند دولت «نیکو سلوک» فرنگ نام می‌برد که به سبب «قوانین و قواعد و رسوم و نظام حکمت آمیز پسندیده» بر پاهستند همچون دولت فرنگ‌سیس و نمسه و انگلیز. در این ممالك «فتنه و فساد و شورش و آشوب» هرگز برنخیزد و اهالی‌شان در آسایش روزگار گذرانند از آنکه چون قوانینشان را «در میزان تعقل و تفکر می‌سنجند، نتایج [آنها] عقل و حکمت می‌باشد، و عیب و نقص ... و زشتی» در آنها راه نمی‌یابد.

در تکمیل حکمت سیاسی رستم الحکما که در رساله «قانون سلطنت» پرورانده، از دو مقاله دیگر او که اواخر عمر نگاشته چند قطعه می‌آوریم: در «شرح - اللعه لماعه»^۱ روش «تعلیم و تعلم» آخوندی را دست انداخته و متذکر شده که: خواندن آن «برای عوام الناس هیچ فایده و منفعتی ندارد». انتقاد او یکی از بابت «پراکندگی نظرات» علماست. هر کدام دیگری را نفسی می‌کند، و هر رساله

شکننده رساله دیگری است. یکی گوید: «علی خواجه است و دیگری ذکر نموده که خواجه علی است». این مبحث تمامی ندارد. دوم اینکه رسالات شرعی «دور از فهم» است و موجب سرگرانی. همه آمیخته است به «کلمات عربی مغلق بهم پیچیده» که هیچ لطفی ندارند. از آن گذشته این طایفه علمای ماحتی «آداب مجادله و مباحثه» را هم نمی دانند. مباحثه را در «سخن های زشت گفتن» می دانند و یا «لانسلم گویان رگ های گردنشان برآمده» با کتاب و ریش خود به ستیز می آیند.^۱

در مقاله دوم^۲ به دولتیان و شریعتمداران هردو حمله می برد، اینجا تأکیدش بر علماست: اینکه «ظلم ایران را احاطه نموده» از خیانت عاملان حکومت است. اینکه «کفر به صورت اسلام... و جهل به صورت علم» درآمده از بی تمیزی عاملان دین است. این دسته علما همه «نافرزانة از حکمت بیگانه» اند. اعتبار ایشان به «علم و حسن عمل و صلاح و سداد و فعل و خیر و اصلاح» نیست، بلکه به گرد آوردن مال و «خانه های خوب... و خدم و حشم و غلام و کنیز» است. «سلو کشان با خلق چنین است که به آهو می فرمایند بگریز که تازی تو را خواهد گرفت، و به تازی می فرمایند بدو آهو را بگیر». اگر این آقایان از پیغمبر اسلام پیروی می کنند که او عمارت عالی نداشت. اگر به متأخرین اقتدا می نمایند - در دولت صفویان و زندیان «آنانکه امامت می کردند خانه های ایشان خشتی و کاه گلی، و حوض ایشان ساروجی بی سنگ، و فرش ایشان گلیم و حصیر و یا پوست

۱. داستان ملا مصطفی نامی را در زمان کریم خان می آورد که در مجلس مناظره «چنان غیظ بر او غالب شده که ریش خود را برکنده، و جامه های خود را پاره پاره نموده، و هرچه کتاب داشت همه را دو پاره دوپاره کرد» و در جوی آبی که از میان مسجد می گذشت انداخت. و خودش را خلاص کرد.

۲. مقاله ای از رستم الحکما در مجموعه خطی، تحریر ۱۲۵۷.

گوسفند، و ظروف ایشان مسینه و کاشی بود ... و از دایرة قناعت و اقتصاد قدم بیرون نمی نهادند... و ترکیب ایشان دراز گوش بود». این همه «طعن و ملامت و سرزنش» که از نصرانی و جهود و گبر و هندو و صحرا نشین بر مسلمانان وارد می آید از «بنی تمیزی حکام شرع» ماست.



نمودار تنزل فکر سیاسی « احکام المدن » به قلم محمدعلی کرمانشاهی است.^۱ خود را دوستدار عدالت می شمارد ، و برای ایجاد حکومت عادل پیشنهاد می کند: اولاً باید شهriاران را به اجرای قواعد رحم و مروت دعوت نمود. ثانیاً برای تنبّه فرمانروایان باید احوال دوزخیان و بهشتیان را به ایشان خاطر نشان کرد. چون شهريار در بستن و کشتن حدی نگاه ندارد - «قطع رحم باعث کوتاهی عمر او گردد». این خود تکلیف سلطان است که هرگاه قحط- سالی روی دهد و مردم از گرسنگی و ناخوشی جان دهند، او از درگاه «واجب الوجود» بخواهد که بلای عام را از میان بردارد. اما گرفتیم که این بلا از عوارض سوء حکمرانی او باشد، دیگر تکلیف معین نیست.

قواعد مملکتداری که نویسنده پیشنهاد می کند از این نوع اند: کار ملک منوط به نگهداری چند صنف است: حکما، علما، اهل قلم، اهل شمشیر، تجار و زارعین. هر کدام از آن گروه ها بخشی از امور مملکت را به عهده دارند. رعایت بزرگان از این بابت لازم باشد که «اگر خشکسالی روی دهد و زراعت خوب نشود... ضرر به سلطان نخورد و مالیات سلطان ضایع نشود». چون حکما و علما بیشتر مایل به امر خیر هستند تا اقدام به شرّ، گماردن ایشان به خدمت دیوانی سودمند است. همچنین مردمان «کارآمد» را نبایستی بیکار گذارد، و

۱. محمدعلی کرمانشاهی، احکام المدن، خطی.

اگر خطائی از ایشان سرزد از کشتن آنان باید گذشت - چه «شاید روزی به کار آیند دوباره». مصلحت سلطان در این است که با منجمان «مشورت کامل» به عمل آورند زیرا آنان «عالم اند و می دانند که هر مملکتی و هر بلدی به کدام کوکب متعلق است و مرتبی ایشان کدام کوکب است».

همان اندازه که رعایت جانب آن گروه ها لازم است، بر انداختن اشرار واجب باشد زیرا «از شرارت ایشان ضرر کلی به مملکت می رسد». حبس و اخراج بلد و کشتن آنان ضرورت دارد. تکلیف وزیر دولتمخواه همانا «ذکر جمیل و تحصیل دعای خیر به جهت سلطان» است. و اگر سلطان مرتکب خطائی گردید بروزیر است که آنرا به گردن خود گیرد و «به لطایف عذرخواهی نماید». به علاوه باید به هر ولایتی مرد زیرک و دانائی بگمارد که وی را «از جمیع امورات دین و دولت» بیآگاهانند. در اماکن مقدسه هم از جانب خویش «نایب الزیاره ای» معین نماید که به شهریار همواره دعای خیر بفرستد و بلاها را از او بگرداند. برای فرمانروا نیز خصوصیات قائل است: صاحب رأی و زین باشد؛ در کارها شتاب نورزد؛ هیچکس را امین خود قرار ندهد از آنکه چون کسانی بر خلق و خوی او آگاه گردند ممکن است میان مردم از رازهای او پرده بردارند. پس «حضرت سلطان اسرار خود را در نزد هیچکس فاش ننماید مگر همان آن که می خواهد [تصمیم خود را] بجای آورد». شایسته است که جانب اهل شرع را نگاهدارد و گاه از علما دیدن کند تا دیگران «در صدد خرابی اهل شرع بر نیایند». اندرز آخر او به شهریار این است: «همیشه خشنودی خود را بر خشنودی دیگران ترجیح ده».

*

«شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران»^۱ معجون غریبی است. هم

۱. شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران، خطی، تاریخ نگارش بین ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۲.

حکومت وقت را به باد حمله می گیرد و انتقادهای موجه دارد، هم خواهان اخذ قوانین اروپائی است، هم نوشته های میرزا ملکم خان را تخطئه می کند، هم از قوانین ملکمی اقتباس می نماید، و هم نظام «نجومی» و احکام عالم عرش را در تأسیسات اجتماعی و سیاسی منطبق می گرداند. جمع این همه معانی متضاد نمودار آشفتگی ذهن نویسنده است. به هر حال انتقادهای سیاسی اش جاندار و دلیرانه است.

به اسم نویسنده رساله تصریح نرفته اما به قول خود او چهارده سالی بیرون از ایران گذرانده، در بازگشت به وطن به خدمت دیوانی درآمده، و این رساله را برای میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه نوشته است. منظورش این بوده که برای ناصرالدین شاه خوانده شود.

نویسنده همچون اغلب رساله نویسان نسبت به تاریخ گذشته ایران حسرت زده است. روزگاری «سلطنت عجم بر تمام سلطنت های دول و عمال روی زمین برتری داشته». حتی به زمان حکومت صفویان «از خودشان اختراعات عقلیه داشتند». از آن پس در کار ایران رخنه افتاد تا حال که به زبونی و ناتوانی رسیده. چگونه می توان برخورد هموار نمود که دشمنان ما بدینگونه قوت گرفته، کشورهای اسلام را به تصرف درآورده باشند و «ما همچنان در خواب غفلت باشیم»؟ در واقع «بهرجائی که از بلاد اسلام پای فرقه فرنگ بیفتاد بیخ و بن برکنند». خطاب به پادشاه گوید:

کشتی شکست مردم کشتی فرو شدند،

ای نا خدا جواب خدا را چه میدهی.

انگیزه اش در بحثی که آغاز کرده «حب وطن» است و آرمان او اصلاح و ترقی ایران. در ارتباط همین مسأله صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر را ارزشیابی می کند. خداوند او را همچون «طیبی حاذق و حکیمی هوشیار که

همه مغز و خرد بود برای اصلاح حال ایران فرستاد و قدرش را ندانستند و او را کشتند. همه غرض از ریختن خون آن مظلوم وطن پرست آن بود که بگویند که این پادشاه هم عادت حکومت قاجار را نگاه داشت و چون پدر و جدش وزیر اول را بکشت^۱. در حالیکه هزار سال هم بگذرد همچون وزیری به اقلیمی نیاید و اگر میلیون ها تومان متمادی صرف تربیت بیست هزار نفر کنند «بخدا قسم قرن ها بگذرد و در ایران مثلش را پیدا نکنند». جای او را به کسی دادند^۲ که نه از شرع و دین شرمی و نه از مردم آزر می داشت. او «ریشه حرص در اعماق زمین برویاند». بستگان خود را «از مسکنت به عزت» رساند مگر «صدارت پشت بر پشت در خانواده نوریها برقرار بماند». در این کار از هیچ حيله ای روی گردان نبود. یکروز بسا انگلیس ساخت، و روز دیگر به مخالفت برخاست. بعد جنگ هرات را بهانه قرار داد «بر ضد دولت انگلیس که اصرار عزل او را داشتند کرورها به خزانه دولت نقصان رسانید. هزارها خون لشکر ایران را قربان جلالت تشخص قوم خویش و اولاد خود کرد». سرانجام خداوند «نظر رحم بر این يك مشت خلق ایران کرده شر او را از سر سلطنت کم کرد».

می نویسد: روزگار با امیر کبیر موافقت نکرد که «ده سال باختیار صدارت کند». کتابچه و نقشه های او ضمن «کتابچه اتابکی» در کاشان بدست یکی از افراد خاندان غفاری افتاد. آن «بی انصاف چاپلوس» آنرا به میرزا آقاخان داد، سیصد تومان مواجب و پانصد تومان انعام گرفت. خود آن شخص که کتابچه «خیالات اتابکی» را خوانده مکرر در بعضی مجالس گفته بود که جمع و خرج ایران را اتابک به چهل کرور تومان رسانیده بود» و سپاه ایران را به یکصد و هفتاد هزار نفر. بهر صورت بر انداختن حکومت امیر کبیر «از روی

۱. اشاره به قتل میرزا ابراهیم خان کلانتر و میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی است.

۲. اشاره به میرزا آقاخان نوری است.

هوی و هوس جاهلانه بود» و این مصیبت ایران را از ترقی باز داشت. در تشریح اصول حکمرانی چنین می آورد: «دزدی و خوردن مال دولت و ملت علی الرئوس» مجاز گشته بلکه «اسباب افتخار سارقین دولت» می باشد. کاری که حکام در ولایات ایران می کنند بهتر از آن نیست که «با مملکت دشمن» کنند. مالیات «ایران ویران» در این دوره به ده کرور تومان تنزل یافته که نیم آن صرف «تعیش شاه باشد و پنج کرور دیگر در میان سارقین و خوانین دولت تقسیم» گردد؛ بزرگان دولت همه ولایات را در «تیول ابدی» خود گرفته اند و این «طاعون دولتی» ریشه مردم را سوزانده؛ طبقه شاهزادگان که هیأت انبوهی را می سازند از یادگارهای «خاقان خلد آشیان است... هر کجا پا بگذاری خالی از وجود زاده های خاقان» نخواهیم دید؛ همانطور که این «بنای بی بنیاد... اساس سلطنت را برهم خواهد زد» طایفه دیگری که «آبروی دین مبین اسلامیه را برده» سلسله سادات دروغین هستند که هنوز بر شمارشان افزوده می شود. بسا آخره پیشوایان دینی ما، که هر کدام «در مقام خود امیرالامرای ملت هستند - کسب و تجارت آنها و فلاح آنها خوردن خون» رعیت بی پشت و پناه است که «بواسطه احکام باطل و دست تصرفات در اموال صغیر و کبیر و ظلم و تعدی در حق عموم... می نمایند تا بکام دل در مسند ریاست رسالت کنند». جمع آن گروه و طبقات سد راه ترقی ملت گشته اند. خطاب به ناصرالدین شاه گوید: «کی باشد با این همه ستم، مملکت آباد کنی و یا طرح نو بنیاد کنی؟»

پیش از اینکه نقشه تازه خود را به میان نهد، قلم دشنام را به روی نویسنده «کتابچه غیبی» یا «دفتر تنظیمات» (یعنی ملکم خان) کشیده می نویسد: کار ایران بجائی رسیده که «ترسا بچه باده فروش... بخيال تغییر اوضاع سلطنت اسلام افتاده با چند از رجال ساده هم مشرب باده باهم ساخته، پادشاه را به قانون فرنگیان» ترغیب نموده است. شگفت اینکه «افسانه و افسون» او بر دل

پادشاه اثر نهاده و سخن او را «الهام غیبی و تأیید ربانی» دانسته و سلطنت را به «فکر اجرای قواعد فرنگیان» انداخته. نکند «حیلۀ این مرد بگیرد و فتنه در مملکت حادث شود».

اما طرح سیاسی نویسنده که جای دفتر تنظیمات را بگیرد چیست؟ طرحی است آشفته عاری از هر نظم فکری. یکجایمی نویسد: «ما مسلمانان کتاب مقدس در دست داریم که جبرئیل امین از نزد یزدان به جهت ملت اسلام آورده است. همان اصول شریعت ماست که مغربیان آن را اساس «قوانین خودشان قرار داده و به موجب آن احکامات... مملکت خودشان را از ظلم و تعدی پاک و جادۀ ملوث و پر خس و خاشاک عیسویان را به آب و جاروی محمدیان گلستان کرده اند». پس چه بهتر که ما هم به قوانین فرنگی روی آوریم. از اینرو قانونگذاران ما «از روی هوی و هوس و اختراعات عقلی خودشان نباید اظهار رأی نمایند. تماماً از روی خلاصۀ احکامات و امتحانات قوانین فرنگ باید کتابچه [قانون] نوشته، از برای دانستن تکالیف عامه چاپ کنند».

جای دیگر همان استدلال خود را نفی می کند: اینکه «پادشاه اسلام به خیال قوانین فرنگیان افتاده، آن طریقه و روش اجدادی را هم از دست داده نه کامیاب از قوانین تازه خواهد [بود] و نه خرسند از بطلان ترتیبات سابقه... هیئات که با این تدبیرات جاهلانه و هوی و هوس کودکانه بخواهیم مملکت آباد، رعیت از ظلم آسوده و دولت در میان دولت های فرنگ نیکبخت و نیکنام شود».

طرح نوی که خود ریخته و دو سوم مطالب رساله را می سازد، در واقع غریب ترین برداشتی است که در این نوع رسالات سیاسی آمده است. به عقیده او ارکان هستی عبارتند از: امر خلقت و ایجاد، امر تربیت، امر مرگ و هلاک، امر احیای ثانی. همانطور که هر کدام از آن ارکان چهارگانه بر عهده یکی از

ملائكة مقرب عالم عرش قرار گرفته، دستگاه هستی دولت نیز بایستی با این چهار رکن تطبیق نماید. به تعبیر دیگر منطق هستی را همان چهار اصل می سازد. بر پایه این فرض دوازده «دیوانخانه» پیش بینی می کند که هر کدام مصرف یکی از «بروج» دوازده گانه باشد بدین قرار: دیوان مداخل، دیوان اعلی، دیوان احتساب، دیوان جنگ، دیوان مشورت، دیوان تربیت، دیوان صنایع و مکاسب، دیوان فلاح، دیوان علوم، دیوان کشور، دیوان عدلیه، دیوان وظایف. ۱. يك هیأت دوازده نفری متصدی دیوان های مزبور را به عهده خواهد داشت.

زیر دست آن يك هیأت «سی تنان مقربان» سلطنت قرار دارند که با «سی تنان» عالم غیب مطابقه می نمایند. پس از آن هیأت «چهل تنان» هستند که در مقابل «مدبرات سماوی» واقع شده اند. در رتبه پائین تر هیأت سیصد تن «کارکنان ملکی» هستند که با سیصد تن از «رجال عالم غیب» مطابقت خواهند داشت. شمار آنان سیصد تن از «رجال عالم غیب» مطابقت خواهند داشت و شمار آنان تا سیصد و شصت تن قابل افزایش است.

بر اساس آن طرح می خواهد به «علاج نواقص مملکتی ایران» پردازد. پهلوی تشکیلات سیاسی که از عالم عرش اقتباس کرده، دو دستگاه دیگر پیشنهاد نموده: یکی «دارالشورای ملی» و دیگر «شورای دولتی». مجلس ملی را وکلای مردم می سازند. بدین قرار که هر يك از ایالات دوازده گانه کشور پنج نفر را به وکالت انتخاب می کنند. این هیأت شصت نفری مختار اند که «درو قایع اتفاقیه مملکتی مصلحت رعیت و ملت را تقریر کنند و ارکان دولت هم مراعات جانب آنها را لازم دانند و ملتمسات ایشان را در مصالح امور بجای آورند مگر جائی که

۱. آن دیوان تطبیق می نماید با برج های دوازده گانه به ترتیب زیر: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت.

عیبی و نقیصه‌ای در آن مظنون شود». معلوم است که چنان مجلسی از قدرت قانونگذاری عاری است «شورای دولتی» نماینده قدرت اجرایی است که در هیأت وزیران متمرکز گشته و کارها به «اجتماع آراء وزراء» می‌گذرد، در عین اینکه به احکام اسلامی تکیه می‌کند، تفکیک سیاست ملکی و دستگاه روحانی را لازم می‌شمارد. این مسأله را در ارتباط با تنظیمات عثمانی چنین آورده: در عثمانی این حکم جاری بود که «باید سلطنت تابع شریعت باشد» و به تجربه یافتند که امور کشور بازیچه دست علما و مولوی‌ها خواهد شد. این خود «اسباب تباهی مملکت و آشفته‌گی بساط سلطنت» گشت. از اینرو به فکر تنظیمات جدید افتادند و «هرچه بر قوانین مملکت افزودند به همان سرعت دست قدرت و عدت مولوی‌ها و مفتی‌ها را از صفحه روزگار محو و نابود نمودند». و اکنون در عثمانی جمیع قضات در دیوانخانه‌های عدلیه قوانین ملکی را جاری می‌دارند.

گفتار نویسنده به اینجامی انجامد که نفاق دولت و ملت باید برافتد. نفاقی که معلول حکومت ستمگری است و عامل ضعف مملکت. در رفع این حالت «نهایت تدبیر ترضیه خاطر ملت» است. به نظر او ایرانیان طبعاً مایل به ترقی هستند و «مستعد هزار گونه تنظیمات». زمان آن رسیده که به کار «ترقی دولت و ملت» اقدام گردد خاصه که «گوش‌ها همه آواز تربیت شنیده‌اند و چشم‌ها همه اثر تربیت دیده».



حکیم ذوفنون رساله سیاسی و تاریخی‌اش را با حکایت‌های گوناگون آمیخته تا «براهل هوش و بصیرت حیرت بر حیرت افزاید». ۱. آغاز می‌کند با

افسانه هما و مینا و آنرا به سبک چهل طوطی نوشته. در شرح داستان می‌رسد به روی کار آمدن امیر کبیر و عزل او. سپس از صدارت میرزا آقاخان نوری و خیانت‌های او، و زد و بندش با انگلیس و جنگ بوشهر و قضیه هرات به تفصیل سخن می‌راند.

بدنبال آن می‌پردازد به مسئله صلح پاریس و سفارت فرخ‌خان امین‌الدوله و مأموریت ملک‌خان. «الحاصل چون خواستند سفیر روانه کنند، وزیر بنابر خیالات فاسدی که داشت شخص ملک‌خان را از ارامنه دارالسلطنه اصفهان که در میدان شاه اصفهان با لوطیان حقه‌بازها کرده، و با کمند از دیوار خانه‌ها بالا رفته، به میخانه‌ها سرفرو برده، و با هر فرقه در یکرنگی زده، از همه دین بیگانه و با شیطان آشنائی، با سفیر همراه کرد. در ظاهر همه حرفش این بود که ملک‌مترجم است و رسومات آنجا را خوب میداند و مرد هوشمند است، همراه می‌کنم که در آنجا بداند چه هست و چه نیست و در باطن گفتگوی زیاد. یکی از آنها آنکه هرگاه اسباب فراموشخانه به این مملکت بیاید بد نیست. از برای مقصود بگو آنجا از زبان من، و بگیر اسباب فراموشخانه را». بهر حال ملک‌مترجم همراه سفیر رهسپار پاریس گشتند و بنای مصالحه را گذاشتند. گوئی حکیم زهره آنرا ندارد که بی‌پرده سخن بگوید و بدخواهان ملک و ملت را بصراحت نام ببرد. از دولت روس به «کرکس» و از انگلیس به «لیس» یاد می‌کند. اما از زشت کاری میرزا آقاخان نوری آشکارا صحبت می‌دارد. می‌نویسد: ضمن مصالحه پاریس انگلیسیان در عزل او پافشاری کردند و گفتند: «به شرط آنکه وزیر وزیر نباشد. این نشان به آن نشان که چون وزیر را قبله عالم از وزارت عزل فرمودند میرزا جعفر خان [مشیرالدوله] بسفارت آنجا مأمور شد» و دولت انگلیس تا شش ماه او را برسمیت نشناختند و هنوز از میرزا آقاخان حمایت می‌کردند و اعتراض داشتند که چرا مال او را ضبط کردند؟ «هرگاه وزیر

نوکر دولت ایشان نبود و با ایشان هم عهد نشده بود مایه جنگ نبود و خدمت به دولت ایشان نمی خواست بکند، چه لازم بود که باید اینها به این شدت حمایت بکنند که از این دولت نوشته بگیرند». و وقتی هم شاه اعتراض می کند که به شما چه دخلی دارد، وزیر مملکت خودم است - « بیک دفعه نوشته وزیر را بیرون آورده معروض دارد که وزیر، نوکر دولت ماست. شما نوکر ما را چگونه می کشید و مال او را می گیرید؟

«باری آمدیم سرسخن که قصه ملکم باشد»: چون مصالحه انجام شد، باسفیر به گشت و گذار پرداختند. اوّل سرکی به فراموشخانه کشیدند. چون از فراموشخانه بیرون آمدند ملکم با خود فکر کرد که «عجب تدبیر و تسخیر»ی است. «مردم را خوب می توان با این اسباب فریب داد. باید اسباب او را گرفت و برد» و فراموشخانه را برپا ساخت. «یا مأمور بود یا نبود. از طرف وزیر چاپ زد و گرفت که شما هرگاه این اسباب را به من بدهید دیگر احتیاج به جنگ و معرکه نیست، در یکسال مردم آنجا را فریفته شما خواهم کرد: ایشان دیدند که این مرد بسیار طرّار و اوباش است. گفتند بد نیست این اسباب را باو بدهیم به بینیم چه میکند. دادند». می پرسد: اگر سفیر می دانست که فراموشخانه چیست چرا به ملکم اجازه داد که این اسباب اغتشاش را به ایران بیاورد. اگر نمی دانست چرا نمی دانست. باری «فراموشخانه بنا کردند و ملکم ملعون با یکی از شاهزادگان که در ملعنت، ملکم ثانی بلکه ثانی ملکم بود هم عهد شده که اوّل مردم شهر را برده، کم کم قبله عالم را نیز بردند». لیکن خداوند به حال ملت ایران رحم کرد، ملکم باسفیر دشمن شد برسر اینکه چون به فرخ خان لقب امین الدولگی دادند او با دیگران بی اعتنائی در پیش گرفت. این نکته را در نزد دیگران بازگو کرد تا اینکه میرزا غفار از اهل فراموشخانه، حرف را به گوش سفیر رسانید. میرزا غفار و سفیر همدست گشته گزارش

فراموشخانه را به شاه دادند. و «قبله عالم حکم فرمودند به خرابی خانه». نویسنده باز به قصه مرغان باز می‌گردد. چون داستان ملکم را «هما» نقل کرده بود «مینا» به هما خطاب می‌کند: «باید از حکیم به پرسى که او فراموشخانه را رفته و دیده؟ هما از زبان حکیم پاسخ می‌آورد: «والله به عزت خدا که نرفته‌ام به فراموشخانه، لیکن می‌دانم ظاهر و باطن او را، و میدانم از برای چه این عمل کرده‌اند و از کجا پیدا شد». سپس به ادیان هندی اشاره‌ای دارد و مفهوم «تناسخ» را بیان می‌کند و قصه سیمرغ و آتش را می‌آورد - و اینکه «سیمرغ چند نفر شاگرد داشت که یکی از آنها زردشت بود و این زردشت قدری ناپاک و طرّار بود مانند ملکم».

خلاصه «هرگاه اعلیحضرت پادشاه هر مملکت، خصوص این دولت بخواهد اغتشاش در مملکت او پیدا نشود باید پاس شریعت غرّا را بدارد، و هر کس در مملکت او پا از جاده شریعت بیرون گذارد از اعلی و ادنی بسزای خود رسانیده به جهنمش بفرستد که عین عدالت است. هر اغتشاشی در مملکت پیدا میشود از اختلاف دین است». چنانکه سید باب آمده که دیوانه‌ای بود بی‌مایه و «ادعا کرد که من بابم. مردم سگ پرست چنان دور او را گرفتند که بیست هزار نفر کشته شد». از همین آرای سخیف، اعتقاد برخی از رجال و بزرگان است به مسلک درویشی. این کسان به مرشدهای خود عزّت و احترام غریبی می‌گذارند، بنده مخلوق را در نقش خالق می‌پندارند، میان خدا و بشر واسطه قرار می‌دهند. اگر به شریعت اسلام عمل کنند، نیازی به این جانشینان و مرشدان دروغین نباشد. واسطه همان محمد و علی است که حتی ناپلئون کافر را هم نیمه مسلمان کرد. «حال ای هما، دینی را که پادشاه کفر با آن هوش تصدیق نماید و اقرار کند، نمی‌دانم مسلمانان از او چه دیده‌اند که بعضی با فرنگیها سخنان پروپوچ می‌بافند و دست به دست هم می‌دهند، به قواعد ایشان و تصدیق مذهب دهری و لامذهبی

می‌کنند، و بعضی سربردار و ایش می‌سپارند و بعضی وارد فراموشخانه می‌شوند». استحکام مملکت به دین است، چنانکه دولت‌های روی زمین هر بار عنوان جهاد مسلمانان را می‌شنوند، بر خود می‌لرزند.

به عقیده حکیم «جمع دول روی زمین وضع سلطنت را از دولت علیه ایران برداشته‌اند». ضمن اینکه از فساد اخلاق و تملق‌گویی و رشوه‌گیری و ظلم کارگذاران نکوهش می‌کند، از کار ناستوده میرزا صادق قائم مقام می‌گوید که پانصد تن سرباز را در آذربایجان کشت و مورد مؤاخذه‌ای هم قرار نگرفت. از اندرزهای اخلاقی هم دریغ ندارد که از آنها می‌گذریم.



دفاع از مطلقیت سیاسی را نظام‌العلمای تبریزی از طبقه ملایان به عهده گرفته. بدین منظور رساله «حقوق دول و ملل» یا «تحفه خاقانیه»^۱ را نوشته است. می‌نویسد: از عمده علل مغالطه در اصول حکمرانی و قوانین سیاسی اینست که چون غالب ارباب تألیف و تصنیف «از صنف رعیت بوده نه از طبقه سلطنت، لهذا ایشان در تألیفات و تصنیفات خود غالبا از حقوق رعیت بدمه سلاطین شرح داده، و از طرز رفتار پادشاهان و آئین سلوک ملوک تفصیلاتی نوشته، و شواهد از احادیث و اخبار در این بابها ضبط و روایت فرموده‌اند. ولی در وظایف سلاطین و حقوق پادشاهان بدمه رعایا و وزیر دستان چندان تفصیلی نداده‌اند». نظام‌العلماء به رفع این نقص برآمده، پایه رساله‌اش بر این فرضیه قرار گرفته که انتظام زندگی «رعیت به ادای حقون پادشاهان مربوط و قوام دولت و ملت به اطاعت و فرمانبرداری ایشان منوط» است.

۱. محمد رفیع طباطبائی نظام‌العلماء تبریزی، تحفه خاقانیه یا حقوق دول و ملل، به خط یوسف مستوفی تبریزی، تهران، تاریخ تحریر ۱۳۰۵، تاریخ مقدمه و چاپ

در تشریح این نظریه اصل حکومت «من جانب الله» را مطرح ساخته که «موهبت کبری» است، و «بقای تمدن و انتظام امر اجتماع بسته بر آن می باشد». اطاعت از آن «از جانب خدا بر ذمه بندگان و رعایا» مقرر گشته و سرپیچی از احکامش «خلاف رضای خدا، مورث فتنه و نفاق» است.

نویسنده بنیاد ظلم را نکوهش می کند چه ستمگری خود موجب «تحریک و توهین و ناقص کردن قدرت و قوت» دولت است. اما مردم را حق اعتراضی نیست چون مظلومان و بیچارگانی که در چنگ ظالمی گرفتار هستند پناهی ندارند، فقط می توانند «روی به آستان عادل حقیقی نمایند و در آن درگاه زبان به شکوه و شکایت بکشایند» و بخواهند که نور عدل در دل حکام روشن کند. اگر فرمانروا دادگر باشد، همچون پدرمهربانی است که رعیت را «فرزند و عیال» خویش شمارد. و اگر او ستمگر است یا باید از پروردگار خواست تا او را به صلاح هدایت فرماید و مردمان را از خشم او در امان دارد، یا غضب خدائی را شامل حال او گرداند.

همچنین با عقیده کلی علمای شیعه که حکومت را غاصب و عاملان دولت را ظلمه می دانستند، موافق نیست. می نویسد: مصداق اخبار و احادیث «سلاطین جور و نهی از معاونت ایشان ... سلاطین غیر حق است ... سلاطینی که مدعی امامت باشند». عاملان چنین فرمانروایانی را می توان «ظلمه» خواند. به همین مأخذ حکام «اهل حق» که قصد و نیت صحیح دارند مشمول احکام غاصب بودن حکومت نیستند بلکه اطاعتشان واجب است. به علمای دین که مردم را به نافرمانی از حکومت و امیدارند حمله می برد آنانرا عوام فریب و ظاعر پرست می خواند. «ظالم ظالم است خواه اسم او را حاکم بگذارند و یا شیخ الاسلام و قاضی و فقیه». یکی از مسأله گویان در کتاب محققانه بحرا لجواهر گفته: حکمران را به «رعیت حقوق بسیار هست که حفظ و حراست» رعیت را کند. رسول خدا هم فرموده:

«اطاعت سلطان واجب است و هر که اطاعت پادشاه نمی کند اطاعت خدا نکرده است».

به عقیده او «پادشاه عادل و رثوف محض رأفت و عطوفت برای عمده مصالح مملکت و ملت باید در بعضی مقامات خود را با رعیت برابر گیرد، بلکه رعایا و اتباع خود را در ملاحظه نفع و ضرر بجای برادر گذارد». اما بهر صورت یاسای درست این است که «مطلق پادشاهان جا بر و ظالم را نیز باید رعایت کرد». چون لازمه «حفظ رعیت و مملکت و مکت» قدرت است و این کار غیر از حکومت «از قوه دیگری به فعل نمی آید، پس هر فردی از افراد رعایا» لازم می باشد که پشتیبان قدرت دولت باشد. به همین جهت پرداخت «مالیات و مرسومات دولتی» بهیچ صورتی تاخیر پذیر نیست زیرا «مصالح کلیه بلاد و عباد و نظم و تمدن و صلاح حال جماعت» منوط به ادای مالیات است و آن «طاعتی است از آن شخص که خراج» می دهد.

در تفکر سیاسی نظام العلما البته آزادی و مساوات مخرب دین و دولت شناخته شده اند. اتفاق افتاد که گله گوسفندان خواستند به «آزادی» در چراگاه علف بخورند و خود را از «زیر دست بودن» شبان خلاص کنند - یکباره گرگ آمد همه را هلاک کرد. همچنین حکمت الهی در نابرابری و «در تباین» موجودات است. در حدیث نبوی هم آمده که «هرگاه مردم با همدیگر متساوی بودند، هر آینه هلاک می شدند». به علاوه «به اقتضای مصالح و مقتضیات مختلف ... اگر همه توانگر می شدند یکدیگر را خدمت نمی کردند». پس آزادی و مساوات شوم و مطرود است.



تالی حقوق دول و ملل نظام العلما، رساله سید حسین موسوی است به

عنوان «تشکیلات ملت متمدن».^۱ نه فقط نویسنده نظام حاکم رامی پذیرد پشتیبان جدی دولت مطلقه است. از همین رهگذر اساس جمهوریت را طردمی کند و بر جمهوری طلبان می تازد. سید موسوی سالها در خدمت قنصلخانه روس در استر-آباد بوده، و رساله اش را پس از کناره گیری از شغل خود نگاشته است.

میزان دانش سیاسی او را از تعریفی که در معنای لفظ «ملت» بدست داده باید شناخت که در حقیقت غریب ترین تعریفی است در مفهوم آن کلمه: «ملت عبارت است از حیث جمعیتی که دارای صفات مدنیت و کمالات انسانیت بوده باشد. چنانچه این صفات در يك شخص واحد جمع شود تمام حکیمش خوانند والا ملتش دانند و بدرجه تکمیلش رسانند». ملت را سلطنت مقتدری لازم است که همچون شبان از رمة خود نگاهداری کند. لفظ «جمهوریت» را در ایران فرانسویان باب کرده اند تا برای خود شریك و همراه پیدا کنند، و گرنه در ایران کسی نمیدانست که «دولت جمهوری کدام است» و اصول آن چیست. از زمانی که معلمین فرنگی به ایران پا نهادند، برخی را اغفال نمودند و شریك خیالات خویش ساختند، و در این مملکت همان های وهوی فرنگی را برپاداشتند. اگر علمای اسلام معاشرت با فرنگی را مطلوب ندانسته اند از همین بابت بوده که مبدا افکار ضالۀ فرنگان مردم را بگمراهی کشاند. نظام جمهوریت را به ملاحظات گوناگون طرد میکند:

۱. حکومت «سلطان مقتدر صاحب شریعت و ملك و خانه مملکت» مادام العمر است. اما ریاست جمهوری موقتی است و به دلسوزی او برای کشورش هم اطمینان نباید داشت، «زیرا نه بحال خود و نه بحال اولادش ثمری نخواهد بخشید». وقتی اینها نباشد چرا غمخوار باشد.

۲. سلطان مقتدر میتواند وزیران را مورد مواخذه و سرزنش قرار دهد و

۱. حسین بن محمود الموسوی، تشکیلات ملت متمدن، تاریخ تحریر ۱۳۱۵، خطی.

سیاست کند، در حالیکه رئیس‌جمهور را چنین اقتداری نیست.

۳. «سلطان مقتدر رارعت وزیر دست به منزلت خداوند می‌داند» در حالیکه رعیت از رئیس‌جمهوری نمی‌هراسد. سلطان روس اگر بخواهد همه سپاه خود را به دریا بریزد قادر است. «خوش بحال سلطانی که اینش جان‌نثار، و آفرین به سرباز و ملتی که این قسم جان‌فشان است».

۴. سرباز آنگاه در رزمگاه مقاومت کند که رئیس خود را بمنزلت خدا بداند و از رفتن به جهنم بیم داشته باشد. آیا چنین خوف و وحشتی از ریاست جمهوریت هست؟ البته که نیست و در آن گونه ممالک سرباز در جنگ اطاعت نمی‌کند، چرا که گفته‌اند:

اگر چوب حاکم نباشد زپی کند زنگی مست در کعبه قی .

پس، چوب و تشر لازم است و حکومت ترس. اغلب ایلات و مردم ایران «همینکه اسم سلطان را می‌شنوند گوئی جان در بدن ندارند... والا آن وحشیان بیابانی که سر از اطاعت خداوندی برمی‌تابند» هرگز مطیع دولت نمی‌شدند. در فرنگستان رئیس‌جمهور را «مسیو» خطاب میکنند که اصطلاح عمومی است و خالی از هیبت و احترام. بخیال این فرنگی‌های وحشی «آقا هر چه باشد آقا است» و دیگر «تمیز نمیدهند که آقای ایلات را با آقای رئیس‌جمهوری فرق و تفاوت است». و اگر قرار باشد به رئیس‌جمهور هم «آقا» بگویند دیگر چرا رئیس‌جمهور شده؟

۶. این قضیه امر یقینی است که «اشخاص جمهوری طلب را دل برای ملت نمی‌سوزد». بعضی از این فرقه می‌خواهند به سلطنت برسند، برخی طالب دنیای پر هرج و مرج‌اند. گرچه پادشاه را گوش به سخنان ایشان نیست، بایستی مراقب مخالفان دولت بود که چه در سر می‌پرورانند. در سایه این پادشاه «وزرای بزرگ هستند که دارای السنه خارجی و فی الحقیقه هر یک مقتن قواعد مدنیت

و مؤدب آداب ادبیت و افتخار ملك و ملت می باشند» و از رجال فرنگی بسیار داناترند» و گوی سبقت از میدان حقانیت ربوده اند!

۷. کار جمهوریخواهان همیشه با شکست توأم بوده است و سلطنت طلبان قرین پیروزی. شکست ناپلئون هم بعلت کینه توزی جمهوری خواهان بود که یاری خود را از وی دریغ داشتند و از خرج لشکری کاستند. معلوم نیست که رؤسای فرانسه جواب مردم را چه خواهند گفت که «به هوای نفس این همه رعیت فرانسه را از سرباز و غیره در معرض تلف آورده، مملکت آباد را خراب کردند و صد مقابل آنچه را که ناپلئون برای حفظ ملت می طلبید بطور جریمه بدولت آلمان دادند». ضمن شرح خطبهای سیاسی و نظامی ناپلئون همان نتیجه گیری سابق را تکرار میکند که عامل شکست او جمهوریخواهان بوده اند. و «به این قراین میتوان عداوت و کلای ملت را با نفس سلطنت ثابت دانست».

بامزه تر مقایسه رزم آرائی ناپلئون است با شیوه جنگی ترکمنان. میگوید: «این بنده در وقت جنگ دول حاضر نبوده ام و مشاهده نکرده ام. ولی در استر-آباد حالت تراکمه را که وحشی ترین مخلوق به نظر می آیند ملاحظه و تجربت ها حاصل نموده ام. زمانی که از ایلات متفرقه بخواهند برای تاخت و تاز و چپاول حرکت نمایند اول مرتبه کسی را که بلدیت معابر و طرق دارد بر خود سردار [کنند] و تا نهایت آن حرکت از حمله و بازگشت از حکم او بیرون نروند. و هر چند که تمام احکام او برخلاف باشد، تحمل نموده منازعتی در بین نیاورند، و اگر همه شکست باشد براو ایراد نگیرند. . . و سپس به جبران آن خسارت کوشیده و سردار را به حرکت ثانوی تحریک و تحریض نموده امیدوار خواهند بود که سردار در شکست اول تجربت ها حاصل نموده و این دفعه تلافی خواهد کرد». اگر ناپلئون چنین عمل نکرد به یقین به سبب بدخواهی و جمهوریخواهی سرداران بوده است.

چگونه میتوان سلطنت را از شر جمهوریخواهان مصون داشت؟ در این باره جواب مبسوطی نمی‌دهد. اما به دو مطلب تأکید دارد. یکی تأسیس حکومت عادل به سبک خسرو انوشیروان. به علاوه نباید در اجرای «اوامر حق» قصور گردد یعنی «در مقام سیاست، جمله مقصرین... را به يك قسم تنبيه [کنند] و در مورد احقاق مظلوم از ظالم هم همین طور معمول دارند». دوم اداره امور را به دست وزیران مشغول سپردن، یعنی وزیران «مسئولیت در کلیه امورات دولتی» داشته باشند. به نظر او وزیران «به منزله انبیای امت می‌باشند». انفاق آرای ایشان برای پیشرفت کار مملکت واجب است، ورنه امور دولت به خرابی انجامد. چنانکه حکومت صفویان وقتی به تباهی رسید که بزرگان دولت در هر امری «به من چه» می‌گفتند و کارها را مختل کردند. در «ممالك و دول متمدنه ریاست، مخصوص صدراعظم دولت که نفس ناطقه سلطنت و صاحب اختیار تمام مملکت است می‌باشد». در ضمن تأسیس مجلسی را مرکب از «چاکران بی غرض دولت» سفارش می‌نماید بدون اینکه ماهیت آن را تشریح کند. برخی کارهائی که در مسئولیت دولت می‌شناسد از اینقرار است:

۱. تشویق رعیت به ترقی صنعت و فلاح و تجارت. بدیهی است که «انتظام مملکت و اقتدار دولت» بستگی دارد به رونق تجارت و بسط فلاح و صنایع. همچنین «ضعف عموم اهالی مملکت به واسطه عدم تمول ملت است». چون بر ثروت رعیت افزوده گشت، دولت نیز از آن بهره‌مند می‌گردد و میتواند به وقت ضرورت «از ملت استقراض نماید و کمک بخواهد».
۲. ترقی قشون که تکلیف مهمی است. «نمی‌توان گفت حالا که جنگ نیست مقام صالح است» بلکه به همه احوال بایستی سپاه مجهز نیرومند آماده داشت.
۳. تنظیم مالیات. دولت نباید بگذارد که خرج مملکت بردخلش فزونی

گیرد. مراقبتی مستمر لازم است که حکام در گرفتن مالیات دیوانی به رعیت ظلم روا ندارند. رشوه و تعارف و زورستانی بایستی موقوف شود از آنکه « اخذ وجوهات غیر دولتی باعث هرج و مرج ولایات و دلتنگی رعیت و عنوانات بی اعتدالی » خواهد گشت. تدبیری که به عقل او می رسد اینکه بر مأخذ مالیات ارضی افزوده شود و رشوه خواری منع گردد. « در نقطه ای که مباشر دویست تومان می گیرد و فریاد رعیت بلند می شود، دولت پانصد تومان بگیرد، و دویست تومان به مباشر مقرر بدهد. »

مفهوم مردم در « تشکیلات ملت متمدن » به کلی بیگانه از تفکر سیاسی جدید است. رعیت « از جمله لوازم جمعیت » است و تکلیف مردم فرمانبرداری مطلق است از حکمران که او را « رب النوع » خویش می دانند. « مفاد دولت پرستی آنست که شخص سیاست دولت خود را بر تمام نعمت های دولت خارج ترجیح بدهد... باید ملت در مقام اطاعت دولت خود حالت گله گوسفند داشته باشد... زنده جاوید کیست کشته شمشیر دوست ». اما این اندازه بردولت مسئولیت می شناسد که مردم را « با خیال خود » همراه سازد و همدست مقاصد خویش گرداند چه « آسایش رعیت افتخار بزرگی برای دولت » می باشد.

طبقه علما را نیز به دولتخواهی می خوانند: « هیچ شنیده اید تا بحال علمای هر مذهبی بدون تقویت دولتی بتواند رواجی در نشر مذهب حق خود بدهند... زردشت عجم هرگاه پادشاه ایران را با خود همدست نمی نمود کجا می توانست يك مملکت بلکه اقلیمی را به گفته های خود معتقد نماید و به آتش پرستی وادارد؟ پس بر علما است که « ظل خداوند » را اطاعت کنند و مقوی دولت و دین باشند. اساساً در ایران « بین دولت و ملت مغایرتی نیست و هر دو طبقه واحده می باشند. فقط اختلاف کلمه را افراد « مفسده » انداخته اند.

سید موسوی پوزش می طلبد که در امور « پلتیکی » دانش زیادی ندارد و

با وجود کمال «پیشانی حواس» به پرداختن خیالات خویش برآمده است. حق همین است که اعتراف کرده:

از خیال خویش کردم اقتباس،
ملتی موهوم بنهادم اساس.

*

«میزان الملل» نوشته علی بخش قاجار^۱ رساله‌ای است دور و دراز با مطالب ناهموار و برخی عقاید ترقی‌خواهی. علی‌بخش میرزا پسر جهانگیر میرزا از تحصیل کردگان دارالفنون بود، عنوان مترجم حضور داشت، و به گفته خودش چند کتاب از فرانسه به فارسی ترجمه کرد: «تاریخ ینگی دنیا»، «تور دوموند»^۲ و رمان «فوبلاس»^۳. میزان الملل حاصل عقاید خود اوست در پاره‌ای مسائل اجتماعی و اقتصادی. از دوره تحصیل خود در «آن آسمان علم و ادب که دارالفنون نامند» یاد میکند آنجا که گاه از «تجربه نور مسرور بودیم»؛ گاه از «قوة الکتریستی» صحبت می‌داشتیم؛ گاه از کتاب «بوفون»^۴ می‌خواندیم؛ و گاه در گفتگوی فلسفی در «رد ولتر» حرف می‌زدیم.

از فن «پولتیک» هم که به معنای «اداره ملکی و امور دولتی» است و در «کتاب‌های لغت نیز چنین نوشته‌اند» سخن به میان می‌آید. همشاگردیان گاه بلند پروازی و دخالت در امور مملکتداری می‌کردند، و بر بزرگان دولت

۱. علی‌بخش قاجار، میزان الملل، خطی تحریر حدود ۱۲۹۵.

2. Tour du monde

3. Jean-Baptiste de Couvray (1780-1794): «Amours de Chevalier de Faublas». Paris 1787-1790.

علی‌بخش قاجار این رمان را در ۱۲۹۰ ق ترجمه کرده و کتاب در ۱۳۲۸ ق تحت عنوان «تاریخ فوبلاس» منتشر شده است.

4. G. L. L. Comte de Buffon. (1707-1788).

خرده می گرفتند. سایرین می گفتند: «پولتیک مگو، به ما چه دخلی دارد». شگفت اینکه مفهوم «پولتیک» در اذهان مردم به «غدر و حيله و کذب» مبدل شده- هر کس «دروغی می گوید و یا انکار جمع معقولات می نماید، می گویند عجب پولتیک دان است». این مسخ معنی زاده «بی دینی و بی آیینی و فساد» است. و نفرین می فرستد بر کسانی که «اختلاف» کلمه اندازند و «طبع عالی و شریف» دولتخواهان را به «دنائت» کشانند، و به هر محفلی «فحش و ناسزاگوئی» براولیای دولت سر دهند.

پس چه باید کرد تا گمان نبرند هر کس «فرانسه خواند و در دارالفنون تحصیل کرد» با دولت سرستیز دارد یا «به بی دینی می گراید»؟ چاره جوئی او در تحکیم اعتقاد دینی است. به احکام اسلامی باید روی آورد که در رجحان آن بر سایر مذاهب تردید ندارد. به مثل در حکمت حجاب زن: «دلیل نیارم. خود انصاف بده، کدام يك بهتر است - محجوب و مستور بودن زنها از مردها و از این جوانان شهوانی، به عصمت نزدیک و از مفسده دور است، یا مکشوف و بی حجاب بودن آنها. تا چشم نبیند، دل مفتون نگردد». دیگر حکم تعدد زوجات است که اثرش اینکه زن «چلاق» و «نازا» تا آخر عمر «بیخ ریش شوهر» نمی ماند - خلاف فرنگستان که آئین «يك زن» بودن مرد را در بند نگاه میدارد. عیبی نیست که زن بی مرد روزگار بگذراند، اما لازم است که مرد به هر حالی زنی در اختیار داشته باشد و قانون «صیغه کردن» حل این مسأله را می کند. منع مُسکر و قمار و موسیقی و طرب در اسلام نیز حکمتی دارد - چرا که از عیش و کامرانی بلاخیزد. بنابراین خیر عام در پیروی از احکام مسلمانی است و ترك قواعد فرنگی که «در ایران رسم شده» اند.

تصور نویسنده از زندگی اجتماعی فرنگ ساخته رمان بی مقدار «فوبلاس» در شرح هوسرانی اشراف فرانسه قرن هجدهم است که خود او آن را به فارسی

در آورده بود. « هر کس کتاب فوبلاس مرا خوانده می‌داند » که در فرنگ کار مردم از بام تا شام « عیش و نوش » است، کشیدن « چرس و بنگ » و نوشیدن « مسکرات ». زندگی فرنگستان بدین سان می‌گذرد که دختران و زنان جوان آراسته با جوانان سرخوش در « مجالس بال دست به دست همواره مشغول رقص می‌شوند ». صبح‌ها هم وقتی مردان بدنبال کسب و کار می‌روند باز « زنان آرایش کرده در اتاق خلوت با جوانان شوخ و شنگ » می‌گذرانند.

اما در جواب این مسأله که برای ترقی ملل اسلامی چه باید کرد می‌گوید: راه درست همان است که مغربیان در چند قرن اخیر رفته‌اند: به همت « دولت و ملت » صنایع برپا داشتند، کشتی و راه آهن ساختند و کمپانی‌ها تشکیل دادند. در ایران هم میتوان همه این تأسیسات را ایجاد کرد. اما به عقیده نویسنده همکاری ملت چندان ضرورت ندارد - چه عمده مطلب « همت ملوکانه » و « رأی سلطان کبیر » است که می‌تواند « مس را به زر مبدل کند » و بر اثر آن « هزاران گرسنه سیراب گردند » و « فقر و فاقه » از میان برداشته شود. در ضمن اوضاع و احوال ملک ما در قیاس با فرنگستان که همواره در « شورش و غوغاست » و جماعت « سوسیالیست‌ها در بی‌نظمی متصر و از ساختن دینامیت و خراب کردن عمارات و شمند و فر کوتاهی و غفلت ندارند » رو برادر است. اینجا « الحمد لله امنیت از همه جای دنیا بیشتر است ». اما باید در فکر « ترویج علوم و صنایع » باشیم چنانکه ترقی مغرب در سایه کار « علما و دانشمندان و صاحبان صنایع » صورت گرفت. از افادات دیگر او اینکه در عهد باستان نیز تعالی یونان و تنزل ایران از این بابت بود که اسکندر مقدونی « سعی در نقل و تحویل کتب پارسیان به یونان نمود. علم را از ایران به یونان تحویل کرد و طلا و نقره را به ایرانیان بخشید ».

بهر حال دانش پیشرفت نخواهد کرد مگر در پرتو « آزادی » و اینکه « مردم

در فکر و خیال «خویش آزاد و مختار باشند. بر اثر آن افراد می‌توانند «مصدر اعمال نیک و افکار» خیرخواهانه شوند. «پس، در امور سیاسی و ترقی دولت و ملت، آزادی خیالات عموم مردم مطلبی است عمده». در این جهت لازم است تحصیل کردگان به تأسیس روزنامه برآیند که خود «درس عبرتی بشود و چشم‌کور بینا گردد»؛ و دولت به هر شهری «معلم‌خانه» بسازد تا همه «تهی‌دستان» از تحصیل بهره‌مند گردند؛ «مدارس دولتی» به روی همگان باز باشد؛ و دردها را رعایا به همت خود مدرسه بنا کنند. در تأسیس صنعت باید از توانگران یاری جست تا «صاحب دولت پول را در صندوق محبوس ننماید»؛ و برای مشارکت «تجّار و ثروتمندان» ایجاد «کمپانی» ضرورت دارد. شرط آن اعتماد مردم است به دولت «نه اینکه محض شنیدن اسمی که فلان می‌خواهد داخل در کمپانی شود» از بیم مشارکت اولیای امور، از خیال ایجاد کمپانی منصرف شوند یا کمپانی را برهم زنند.

از اقسام کمپانی و قواعد تأسیس آن سخن می‌رانند. راجع به تأثیر کمپانی‌ها در وضع سیاسی کشورهای غربی می‌نویسد: اگر این کمپانی‌ها نباشند دولت‌ها از عهده خرج‌های گزاف خود بر نمی‌آیند، در واقع دخلشان تکافوی خرجشان را نمی‌کند. به مثل روس و انگلیس و فرانسه که هر يك سالانه در حدود ششصد کرور تومان مالیات می‌گیرند از نفع کمپانی‌ها به دست می‌آورند، نه اینکه همه این مالیات را بر طبقه زارع ببندند. در اروپا فن بانکداری و نشر اسکناس ترقی بسیار کرده و ایجاد آنها در ایران نیز لازم است. هر دولت «مقابل و معادل اسکناسی که چاپ می‌نماید باید در پیش صراف و مدیر اسکناس، در محل تنخواه داشته باشد».

در واقع «اسکناس برات مطلق است». و رجحان آن بر برات معمولی این است که برات زمان و مکان مشخص دارد، اما در انتشار اسکناس چنین قیدی در

کار نیست. باید مردم را به معاملات با اسکناس آشنا ساخت؛ روزنامه بهترین وسیله توضیح فواید اسکناس است؛ در ولایات و دهات اسکناس را بجای طلا و نقره رواج داد؛ و صرافانی را گماشت که تکالیف بانک را انجام بدهند. بنای کار را هم باید طوری گذارد که کسی نتواند «اسکناس تقلبی» باسمه زند. فکر اقتصادی اش این است که رواج اسکناس مایه تسهیل و رونق تجارت خارجی نیز خواهد بود. یعنی بازرگان خارجی «از ما جنس می خرد اسکناس می گیرد و ما از او جنس می خریم اسکناس می دهیم». بالاخره باتوسعه بانکداری، راه آهن و کارخانه و صنعت را هم که «اول وسیله ترقی دولت است» می توان برپاداشت.

همه این کارها شدنی هستند مشروط بر اینکه «قواعد دولت» بر بنیان محکم قرار گیرند. «دولتی که قرارنامه و قانون نداشته باشد، و تفویض به رأی و کفایت حکام و مباشرین کند مثل اینست که در هر دهی يك سلطان داشته باشد... دولت بی قانون هزار پادشاه را در مملکتی می خواهد بگنجانند. آیا نتیجه این [حالت] به غیر از خرابی مملکت چیز دیگری خواهد شد؟»

*

تفکر سیاسی دستگاه پلیس در باره مفهوم نظم و امنیت عمومی در «بدایع نظمیه» جلوه می کند. و آن طرح قانون پنجاه و پنج ماده ای است که کنت دومونت فرت ایتالیایی ملقب به «نظم الدوله» رئیس نظمیه ریخته.^۱ او حاکم بر همان دستگاهی بود که اعتماد السلطنه وزیر انطباعات ناصری از آن به «پولیس ابلیس صفت» یاد می کند.^۲ طرح پیشنهادی کنت وسیع تر از نظامات خاص نظمیه است - بدین معنی که برخی قواعد طبقاتی و مقررات صحی و بلدی و به

۱. بدایع نظمیه، خطی، ۱۲۹۶.

۲. اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات، ص ۲۹۶.

اصطلاح نظم عمومی را در بردارد. در عین حال باز نمای برخی مسائل سیاسی است که حکومت زمانه گرفتار آنها بوده، مثل کاغذپراکنی و پخش نشریه‌های «شرارت» و چسباندن اعلامنامه‌های اعتراض در کوی و برزن. آن مرد ایتالیایی که به لقب اهل دولت سرافراز گردید، شیوه‌اش هم با مزاج حکومت سازگار بود. اعتماد السلطنه می‌نویسد: آن جناب از ریاست پلیس سالی قریب یکصد هزار تومان دخل می‌برد. مقرر داشته بود از هر قفس بلبل‌ی ماهی‌یکقران مالیات بگیرند. سبزی فروشی بود بلبل‌ی داشت و مالیاتش را نداده بود. او را به زندان کنت بردند و سرش را فلک کردند که در دم جان داد. اعتماد السلطنه باز می‌نویسد: کاریکاتور کنت را در روزنامه‌های پاریس ساخته بودند به این تفصیل: کنت با لباس رسمی صورت ناصرالدین شاه را مشابه عروسک که نخ‌ی به گردن او بسته بودند در دست داشت، عبدالحسین خان مستشار کنت طبل می‌نواخت، میرزا ابوتراب خان نمی‌مزد، و کنت خود می‌رقصید. در زیر پای او «اسباب شکنجه از هر قبیل ریخته» بودند. زیر تصویر هم به خط فرانسوی نوشته بودند: «حقه‌بازی کنت». ^۱ این رباعی را هم در وصف کنت نقل کرده:

زنهار حذر کنید رندان ز پلیس،
یک‌جو نرود به خرج ایشان تدلیس.
درکنده کنت دمنّت فرت خواهد مرد،
در چرخ اگر کند خطایی برجیس.^۲

۱. اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات، ص ۲۰۴ و ۳۱۳ و ۱۰۶۰
۲. اعتماد السلطنه، المآثر و الآثار، ص ۱۲۰. مصداق کامل آن دوبیتی حکم ناصرالدین شاه است در دستخط او از این قرار: «نسقچی باشی، بانی‌ها و شیخ را در تبریز بکشند و بازهم تحقیق اسامی رفقای او را بکنند. آقا محمدعلی حکیم را در زنجان بعد از رسیدن

از بدایع نظمیه کنت بگوییم: پیشنهاد می کند: مردم به هشت «طبقه» تقسیم شوند: «اهل شمشیر و اهل قلم»؛ «زارعین و مالکین»؛ «تجار و کسبه»؛ «حکما و اطبا»؛ «علما و متشرعین»؛ «اهل حرفه و پیشه»؛ «بنایان و مهندسین»؛ «ضعفا و سالکین». و هر طبقه ای را باید «لباس مخصوص» باشد.

مفاد سایر مواد بدایع نظمیه از این قرار است:

هر کس نسبت به «تابعین» خود بی اعتدالی نماید از شغل خود برکنار گردد؛ هر کس در میان دو دولت فساد کند به «حبس مؤبد» محکوم شود؛ هر کس سند یا فرمانی جعل کند معزول و به شش ماه حبس محکوم شود؛ هر کس سکه قلب ضرب کند داغی بر پیشانی او بگذارند و اخراجش کنند؛ روزنامه نگاری که نسبت به دولت و یا ملت خبر دروغ نشر دهد یکسال ممنوع القلم شود؛ هر کس در گذرها اعلان بچسباند به ده روز حبس محکوم شود؛ طبیبی که از قواعد طبابت تخلف کند محکمه اش برچیده شود؛ برای تخلف فساد ده روز حبس مقرر گردد؛ هر دوا فروشی که بدون نسخه طبیب دوا بکسی بفروشد مورد مواخذة و تنبیه قرار گیرد؛ هر کس بدون اجازه طبیب مسکر بنوشد و در کوچه و بازار عربده مستانه بکشد جریمه گردد؛ هر که بدون اجازه پزشك تریاك بکشد مدت چهل روز در بیمارستان بخواهد و تنبیه شود؛ پدری که طفل خود را تا دو سالگی آبله نکویده باشد و طفل گرفتار این بیماری شود مجازات گردد؛ مرد یا زنی که بمرض سوزاك یا کوفت دچار گردد و در صدد درمان خویش بر نیاید تنبیه شود و جریمه بپردازد و مدت چهل روز در بیمارستان بخواهد؛ هر کس مال گمشده

اسامی رفقای او بکشند. رضا قلی خان از حبس توپخانه به انبار بیاید، آنجا خفه کنند. محمد کریم عطار در [حبس] انبار خفه شود، بعد از دادن اسامی رفقا تجسس شود هر جاهستند بگیرند». (دستخطهای ناصرالدین شاه).

خود را تا دو سال نزد کسی بیابد پس از اثبات می تواند بدون پرداخت وجهی مالش را پس بگیرد؛ هر کس از شهر سفر کند یا به شهر وارد شود باید به اداره نظمیه اطلاع دهد؛ هر کس بخواهد خانه بسازد باید به صوابدید مهندس باشد؛ هر که بخواهد خانه اش را بفروشد باید به نظمیه اطلاع دهد؛ هیچکس بدون اجازه نظمیه حق نگهداری نوکر ندارد؛ همچنین اخراج نوکر نیز باید با اطلاع این اداره باشد؛ نوکر حق ندارد غیر از مواجب خود انعام بگیرد؛ در معامله نسیه اگر از موعد پرداخت یکسال گذشت ده يك بر آن مبلغ علاوه می شود؛ هر کس مال معیوب بفروشد مجازات خواهد شد؛ کاسب گران فروش از يك قران الی يك تومان جریمه می شود؛ کاسبی که از جنس خود در يك مثقال يك نخود و در يك من يك مثقال کم بدهد و یا در زراع اقمشه باندازه يك گره کوتاه تر بفروشد مورد مؤاخذه و سیاست قرار گیرد؛ هر کس بدون جواز بساط فروش بگسترده چهل روز زندانی شود؛ هر کس از زنان و اشخاص غیر معروف جنس بخرد مجازات شود؛ هر کس چاه بکند و سر آن را نپوشاند مجازات شود؛ هر کس در خیابان با اسب بتازد یا استر بدواند مدت ده روز حبس شود و اگر در حین تاختن او کسی آسیب ببیند باز علیحده مجازات گردد؛ هر کس در خانه تفنگ پر نگهدارد و اگر بر حسب اتفاق آن تفنگ خالی شود تفنگ او ضبط شود و خود او نیز زندانی گردد؛ هر کس به عللی طفل خود را تا هفت سالگی به کاسبی یا شغل نگذاشته باشد اگر پلیس آن طفل را ببیند و خاصه اگر آن طفل در حال ترقه بازی و باروت بازی والک و دولک و غیره باشد آن طفل تنبیه و پدرش جریمه شود؛ کسی که در کاغذ خود به دیگری تهمت و افترا بزند پنج روز زندانی گردد و مقداری در خور حال جریمه پردازد؛ هر آدم «نا معقولی» که با سخن ناسزا مرد «محترمی» را مسخره کند تنبیه شود و مبلغی جریمه پردازد؛ هر زنی که در کوچه و بازار و مسجد با مرد بیگانه شوخی یا نزاع کند و یا تضييع شأن کسی

را نماید و یا اگر مردی نسبت بزن و بچه مردم بی احترامی نماید باید تنبیه گردد و مدت چهل روز زندانی شود؛ نزاع و فحاشی چهل ساعت حبس دارد، و بعد از تحقیق و رسیدگی تصمیمی در خور کردار و گفتار نزاع کنندگان گرفته شود؛ هر کس از پشت بام خویش به سمت کوچه ناودان بگذارد، ناودان را باید بردارند و راهش را مسدود سازند مگر آنکه نوار آهن بجای آن نصب نمایند؛ نصب دریچه به سمت کوچه یا به خانه دیگران ممنوع است؛ هر کس آب جاری و آشامیدنی را با شستن رخت و ریختن چیز ناپاک آلوده گرداند تنبیه شود و جامه هایش را تا یک هفته ضبط کنند؛ هر که در کوچه ها و گذرگاه های عمومی خاکستر و کثافت بریزد باید آن کثافت ها را جمع کند و تنبیه شود؛ مردی که بلباس زن در آید سخت تنبیه شود و به دو سال حبس محکوم گردد مگر اینکه به مجلس بال و تاتر رفته باشد؛ هر کس از روی بام بر روی عابرین آب صابون و زباله بریزد مؤاخذه می شود؛ عوارض تریاک و توتون و مسکرات باید مضاعف گرفته شود؛ هر کس کتابی مبنی بر «شرارت و گمراهی» به طبع برساند کتابش ضبط دیوان گردد و حق فروش آن را نداشته باشد؛ هر کس بخواهد از کشور خارج شود اگر بقصد تجارت باشد تذکره دولتی کافی است و اگر به مأموریت سیاسی می رود باید از دولت اجازه و نشان مخصوص داشته باشد؛ هر کس مال دیگری را تفریط کند و نزد ثالثی پناه ببرد آن شخص حق نگهداری و پناه دادن محکوم را ندارد مگر اینکه غرامت مال را بپردازد، چنانکه از قدیم گفته اند: رحم بر ظالم ظلم است بر مظلوم. جناب شیخ سعدی علیه الرحمه خوب می فرماید.

ستم پیشگان را بده سر به باد،

ستم بر ستم پیشه عدل است و داد .

بخش سوم

تبرستان
www.tabarestan.info

توقیخواهی و انتقاد اجتماعی و سیاسی

از آنچه گذشت، اندرزنامه‌ها در هیأت مجموع نمودار انحطاط فکری، بلکه عقب ماندگی اندیشه اجتماعی و سیاسی بود. به حقیقت، خرد علیل پند-نامه اعتباری در قلمرو فلسفه اجتماعی جدید ندارد. به دنبال آن رساله‌هایی را شناختیم که هیچکدام مگر دو سه رساله، نظام پیوسته مشخصی نداشت؛ اینک رشته گفتار ما می‌رسد به مرحله تعقل جدید. و آن شامل دو بخش است: نوشته‌های اجتماعی و سیاسی که مبحث فعلی ماست؛ عقاید اقتصادی و مالی که جداگانه بررسی خواهد شد.^۱

نویسندگان این مجموعه رسالات به درجات از اندیشه‌های جدید تأثیر پذیرفته و مایه گرفته‌اند؛ به درجات نظام سیاسی را به انتقاد کشیده و در مسائل اجتماعی غور کرده‌اند؛ برخی نظام موجود را سر بسر طرد می‌کنند و برخی خواهان اصلاح و ترقی در درون نظام حاکم هستند؛ و جملگی بر ظلم حکومت و ظلمت روحانیت حمله می‌برند، خواه پوشیده و خواه آشکارا. اغلب این نویسندگان از خدمتگذاران دولت هستند، برخی از تربیت یافتگان مکتب دیوان هستند و برخی تحصیلات جدید دارند. در آن میان زن روشن اندیشی را هم می‌شناسیم،

تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه.

آغاز می‌کنیم با رساله معتبر و بسیار سودمند یکی از کارگذاران دولت که نویسنده توانایی است، پرورده دستگاه مستوفیگری.^۱ سالها منشی مخصوص میرزا تقی خان امیرکبیر بوده است، در مأموریت سیاسی به ارزنة الروم و در صدارت آن مرد. رساله انتقادی اش را برنظام حکمرانی و وضع عمومی مملکت خطاب به ناصرالدین شاه نوشته وقتی که نایب متولی آستان رضوی بود. در رساله به نام نویسنده تصریح نرفته، اما هویت وی را به چند دلیل قاطع تاریخی می‌شناسانیم. و او میرزا محمدحسین خان فراهانی دبیرالملک است که در مجلس مصلحت‌خانه نیز از وی صحبت داشته‌ایم.

تاریخ نگارش رساله سال ۱۲۸۷ است به دلیل اینکه گوید: «اکنون بحمدالله سال بیست و سوم این سلطنت کبری است».^۲ و دیگر اینکه می‌نویسد: «در این مدت دوازده سال بعد از میرزا آقاخان» چنین و چنان شد.^۳ در آغاز رساله تصریح دارد به مأموریت فعلی اش در خدمت آستان رضوی. می‌دانیم نیابت تولیت آنجا را از ۱۲۸۵ تا ذیحجه ۱۲۸۷ دبیرالملک به عهده داشته است. این خود هویت نویسنده رساله را معلوم می‌دارد.

دلایل دیگری هم آن را تأییدی می‌نمایند.^۴ سایر اشاره‌های او نیز درست

۱. [دبیرالملک فراهانی]، رساله در اصلاحات، خطی.

۲. آغاز تاجداری ناصرالدین شاه سال ۱۲۶۴ است.

۳. میرزا آقاخان نوری در ۱۲۷۵ از صدارت معزول گشت.

۴. ضمن رساله یکجا از خدمت دوره مستوفیگری اش سخن می‌راند که: تفاوت عمل کرد مالیات اصفهان سی و یک هزار تومان بود که «شانزده هزار تومان را این غلام تخفیف رعیت دادم، پانزده هزار تومان جزو عمل شد». و در صورت ارقام مالیاتی به صراحت گوید: تفاوت مالیات اصفهان «به توسط دبیرالملک پانزده هزار تومان» تثبیت گردید. پس در واقع «این غلام» همان «دبیرالملک» است که آن کار را انجام داد.

تطبیق می‌کنند با خدمت دیوانی دبیرالملک: یکی تصریح اوست به مأموریت چهار ساله‌اش در عثمانی. می‌دانیم دبیرالملک به عنوان منشی میرزا تقی خان وزیر نظام (امیرکبیر) چهارساله همراه او در ارزنة الروم گذرانده بود. دوم اشاره‌اش به این قضیه است که چون نویسنده رساله از معتقدان اصلاح و تغییر بود، در باره‌اش سعایت کردند و مورد بی‌مهری پادشاه قرار گرفت. می‌نویسد: همواره خواهان «انتظام امور دولت» بود، هیچگاه «تملقی نگفتم، هرچه را که میدیدم به عرض میرساندم و مکرر همگانم به نصایح مشفقانه... ممانعت کردند، نپذیرفتم تا آن بود که... در مقام مکاوحت و سعایت برآمده، پیشرفت خیال و مقصود را در اضمحلال این غلام یافتند».

آن عبارت باز می‌گردد به پیشنهادهایی که دبیرالملک به مجلس مصلحت-خانه داده بود، و بدگویی‌هایی که برخی از اهل دولت بر او روا داشته بودند، و از دشمنی هم‌کوتاهی نورزیدند. در گزارش خصوصی مصلحت‌خانه نیز آمده که: «از دبیرالملک در خاکپای مبارک زیاد بد گفته‌اند و قلب مبارک باطناً رنجیده است».^۱ مضمون آن پیشنهادها با موضوع این رساله یکی است، خاصه در قسمت اصلاح قشون و تعیین رویه ثابت در «پولتیک خارجی».

بنابر آن دلایل قطعی و اشارات تاریخی به عقیده مانویسنده رساله بی‌گمان میرزا محمدحسین خان دبیرالملک است. و در صحت آن مجال تردید نیست. او از ترقیخواهان است و ستایشگر میرزا تقی خان امیرکبیر. ترقی و تنزل دولت را در قیاس تاریخی و به‌مآخذ ارقام و احصائیه‌های رسمی نشان می‌دهد که خود نشانه فرهنگ مستوفیگری اوست. او همان اندازه به اوضاع سیاسی دولت بصیرت دارد که نسبت به مسائل مردم و رعیت بیناست. نه فقط آنقدر دلیر است

۱. نگاه کنید به بخش پنجم در کارنامه مجلس مصلحت‌خانه.

که اولیای دولت را مورد حمله قرار می‌دهد، خدمات میرزا تقی‌خان را به‌رخ پادشاهی می‌کشد که به فرمان او آن وزیر را کشتند. این نه تنها دلیل شهامت‌مندی نویسنده است، بلکه این حد ایمنی دارد که آزادانه اصول حکمرانی زمانه را تخطئه کند و از آن وزیر مقتول یاد خیر نماید. نکته با معنی دیگر اینکه او خود را در تنگنای اوضاع سیاسی وقت آنقدرها دست بسته نمی‌یابد که از انتقاد بهراسد. و شاه هم این حد شکیباست که ایرادهای آشکار او را بشنود. حتی چند ماهی از نگارش این رساله نگذشت که دبیرالملك به وزارت رسائل شاه منصوب گشت (۱۲۸۸). ارزش سیاسی و اعتبار تاریخی و احصائی رساله به اندازه‌ای هست که متن کامل آن را جزو ضmannم این تألیف نقل کنیم.^۱ اینجا کافی است روح رساله را بشناسیم:

چون «حالت این مملکت را... دیدم و وضع امور دولت را هم که شنیدم تغییری در آن راه نیافته است»- به پاس «حقوق تربیت» لازم دید مقدمه‌ای بر سیل اختصار از حالت فعلی مملکت که ضمن دوره خدمت بر آن «اطلاع حاصل نموده و ارکان پایه سریر سلطنت مکتوم میدارند» بنگارد. پوشیده نمی‌دارد که در این دوره «کاری که موجب ترقی دولت و انتظام امور نوکر و رعیت باشد پیشرفت ننموده» زیرا این بزرگان «در معنی جالب منفعت و جاه‌اند نه طالب ترقی». و هر کس از «ترقی و نظم» سخنی به زبان آورد در ضایع کردن او میکوشند. دور نیست پادشاه هم مأیوس باشد که «در این دولت ممکن است مثل سایر دول نظامی گذاشت و قانونی مقرر داشت... چنانکه دولت‌های بسیار کوچک فرنگستان از آن فواید بهره‌وراند، و در این دولت بکلی از این خصایص محروم‌اند». اما باید دانست که در این روزگار «نمی‌توان آسوده نشست و

۱. برای متن کامل رساله نگاه کنید به ضmannم کتاب.

دست از انتظام لشکر و کشور... شست و از ترقی چشم پوشید. از حیلہ های کار- گذاران دولت القای شبهه است به اینکه: «نظام، قواعد کفار است و اجرای آن در اسلام بدعت خواهد بود. و نمی دانند... اینکه حالا خود در پیش دارند عین بدعت است که فقیری هر چه دارد از او می گیرند، و غنی از دادن رشوه مرفه و آسوده است». از جهت دیگر «اولیای دولت دور نیست همواره از انتظام امور دولت به عرض برسانند»، لکن آن را «نظم دولتی نمی توان گفت که موجب ترقی» شود. اعمال فرمانروایان پیشین را هم سند قراردادن نوعی مغالطه کاری است. حتی پایه دستگاه صفویان نیز اگر بر نظام متینی استوار بود - «چگونه هشت هزار افغان می توانست از چهارصد فرسخ مسافت بیاید در بجو حه مملکت در شهری که دو کروور متنفش در آن متوطن بود، پادشاه را گرفته به قتل برساند».

نظمی که بر چهار رکن استوار نباشد «پایدار و برقرار نخواهد ماند». آن ارکان از این قرار اند: «تطبیق مداخل و مخارج»، «انتظام قشون»، «رفاه رعیت و از دیاد حرفت و صناعت و تجارت»، و تنظیم «پولتیک دولتی».

در بحث رکن های چهارگانه سیاست در مقام قیاس تاریخی برمی آید، همواره کارهای عصر میرزا تقی خانی را با دوره های پیش و بعد آن مقایسه می کند، و از دفتر رسمی ارقام مالیه و قشون را می آورد: میرزا تقی خان پس از آن «خرابکاریهای» حاجی میرزا آقاسی در مدت سه سال شمار قشون را به یکصد و بیست هزار تن رساند؛ مبنای جمع و خرج را چنان گذارد که سالی صد هزار تومان در خزانه پس انداز شود. اما میرزا آقاخان نوری «نتوانست آن چرخ را بگرداند». از رقم قشون کاشتند، بر خرج آن افزودند، مال دولت همچنان به یغما رفت، و معلوم نیست که برده و به که رسیده است. اگر کارها به روال میرزا تقی خانی می گذشت، حال ایران همچون یکی از کشورهای نیرومند بود.

اما «از بی‌خیالی اولیای دولت سر رشته‌ای را که میرزا تقی‌خان بنا گذاشته بود در دست نگاه نداشتند». در آن «نظم و قاعده اختلال کلی راه یافته... که اگر يك فوج برای مأموریتی احضار شود، سه‌ماه زیاد تر طول می‌کشد تا به دارالخلافه برسد، تا چه رسد به محل مأموریت» برود.

معایب فعلی قشون از چند جهت است: یکی طمع کاری سرکردگان که «خود را به وراثت صاحب فوج میدانند، و فوج را مالك چیزی نمیدانند مگر ترحمًا و تفضلاً چیزی به سرباز بدهند». دیگر شلتاق حکام است از جیره و مواجب قشون. بر اثر آن سرباز هم با مردم مثل «رعیت یاغی» رفتار می‌کند و «آبادی به حالت رعیت و ولایت» باقی نمی‌گذارند، و رعایا نیز همیشه «از دولت هراسان و گریزان‌اند». دیگر بی‌ترتیبی در مناصب قشون است. هیچکدام از فرماندهان لشکر «به خدمت و رشادت این مناصب را نگرفته‌اند - یا به رشوه و تعارف است یا به وراثت». با سه‌کرور و نیم تومان خرج لشکر این حالت قشون است که اگر روزی دولت بخواهد زیر بار «تکالیف غیر حقه همسایه» نرود، این قشون را یارای آن نیست که «پنج ساعت در مقابل خصم بایستد».

وضع مالیه نیز بهتر از آن حالت لشکر نیست. بی‌اعتدالی جمع و خرج به جایی رسیده که سالی یکصد و پنجاه هزار تادویست هزار تومان «برات بی‌محل در دست مردم میماند و تومانی پنجهزار کسر می‌فروشد. این است حالت مالیات دیوانی».

اما در «ترقی رعیت»: ترقی دولت و آبادی مملکت منوط است به «تأمین و آسایش رعیت». لکن «اولیای دولت را در این باب وجهاً من‌الوجوه مراقبتی نبوده و نیست. هر کس را در هر جا به حکومت گماشتند... فعال‌مایرید و ميسوط‌اليد داشتند... و این عمل بعد از میرزا تقی‌خان الی‌الان معمول بوده و هست».

فرنگستان به کنار، حتی شیرعلی خان افغانی «با حالت بی‌ترتیبی افغانه آن قواعد افغانی را متروک و منسوخ داشته... موجب‌های گزاف که خوانین افغانی می‌بردند همواره موقوف کرده، قرار برگرفتن مالیات گذارده، و پنج کرور مالیات مشخص و مقرر نمود... سی فوج که هجده هزار باشد سرباز و دوازده هزار سوار باشد برای خود قشون مقرر داشته» است. برای اولیای امور ایران مردن بهتر که حکومت شیرعلی خان افغانی صاحب «نظم و نظام و قانون» بشود، اما برای اداره ایران تا به حال «قانونی ترسیم نداشته و قراری برای دخل و خرج مالیات نگذاشته» باشند.

سخن آخر در «پولتیک» خارجی است: «هرذی شعوری در هر کار و صنعتی که دارد پولتیک و پیشنهادی دارد که به کاری اقدام کند که ترقی در کارش حاصل شود». سیاست دولت یا در «انتظام امور و ترقی» اوضاع داخل مملکت است که دانستیم برچه منوال است یعنی دولت مراقبتی ندارد. و یا «در طریقه و داد و اتحاد با دول همسایه... است که این دولت از آن هم بهره‌ور نیست». امور خارجی ما به نحوی است که اگر از همسایگان یکی بخواهد «حق این دولت را ببرد یا برای خود اجرای حق کند» ما را قوه و استعدادی نیست که ایستادگی کند. مگر اینکه هرچه آنها بگویند و بخواهند تمکین کنند. ما که میان چند دولت «ضد و مخالف» قرار گرفته‌ایم - ناگزیر باید عهد باطنی و اتحاد کامل حقیقی با کشور بزرگ نیرومندی داشته باشیم.

دیرالملك رساله‌اش را تمام می‌کند با خطاب به شاه: «نه این است که دفع این معایب سخت و دشوار باشد که در نظر همایون صعب و ناگوار آید». به حرف چند «مفسد و یاهو گوی مفتخور... که میدانند از ترسیم و تنظیم قواعد نظام و نظم دولتی ضرر به اخذ و دخلشان می‌خورد» نمیتوان از آنچه مایه ترقی دولت و آسایش ملت است چشم پوشید. اگر مقرر دارند برای اصلاح هر رشته «کتابچه

به جزو می نویسد و می فرستد. اما اگر نوشته باشد ما خبر نداریم.

*

انتقاد نامه میرزا ابراهیم بدایع نگار حمله تند یکی از نویسندگان دانشمند است بر بیقاعدگی و بی سامانی دستگاه حکومت. از بدایع نگار و برخی آثار او از جمله رساله «مداخل و مخارج» در مبحث عقاید اقتصادی صحبت خواهیم داشت. مقاله انتقادی او که اینجا مورد نظر است در صدارت میرزا حسین خان مشیرالدوله و خطاب به او (ظاهر آذر ۱۲۸۹) نوشته شده^۱. مقدمه اش در سرگذشت شخصی خودش می باشد در ربط با حوادث تاریخی. می نویسد: «پیشانی و اختلال وضع مملکت» از یکطرف، و اعتقاد «به شمول انصاف و جوامع اوصاف» آن وزیر از طرف دیگر او را به نگارش این جزوه واداشت که «شاید حصول اطلاعات وافیه . . . داعیه حسن اقدام اصلاح مجاری حالات بشود». بعد می پردازد به سرگذشت شخصی خود:

در اوایل عمر «از کسب و تجارت که حرفه و پیشه اسلاف» خود بود رو- گرداند و به «درس و بحث و تحصیل خط و ربط» روی آورد. پدرش میرزا- مهدی نواب «اصلا به این رویه مایل نبود و به جمع مال و ازدیاد مکننت و ثروت معتقد بود... که درست دیده و درست فهمیده بود». در آغاز «اسباب تحصیل علم و جوهر ترقی و تربیت» برای او فراهم نبود. تا اینکه «به سعی و تلاش» خویش «ادبیت و عربیتی» آموخت، به نظم و نثر کتاب «هزار دستان» را به سبک گلستان پرداخت و رساله ای هم در فن بدیع نوشت. حالا جوان بود، پدرش که دید از «کسب و تجارت» چیزی عاید فرزندش نمی گردد به این خیال افتاد که او را به خدمت دیوانی بگمارد «بلکه در کار نوکری مایه و پایه ای»

۱. [میرزا ابراهیم بدایع نگار]، سرگذشت شخصی، خطی.

بدست آورد. به این نیت آثار قلمی پسرش را به حاجی میرزا آقاسی عرضه کرد. به لطف حاجی و دیگران عنوان «نواب دار الخلافه» گرفت. یکچندنگذشت که میانه پدرش و حاجی اختلاف افتاد؛ پدر و پسر روانه فارس گشتند و در شیراز اقامت گزیدند.^۱

روزگار دولت دگرگون گشت. محمد شاه مرد. اهل دولت در حق حاجی «بدگمان شدند و اسباب اختلال خیالات خود دانستند. و در این واقعه شور محشر برخاسته بود». میرزا تقی خان به پیشکاری سلطنت تازه رشته کارها را بدست گرفت. میرزا مهدی نواب همچنان خانه نشین بود. سرانجام «مدقوق و مسلول» گشت. «پیدا است که با این وضع روزگار فدوی چه خواهد بود». در زمان میرزا آقاخان نوری هم برای نویسنده ما امکان ترقی بدست نیامد. تا اینکه در وزارت علوم علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه «نیابت وزارت علوم و تجارت» را به میرزا ابراهیم نواب سپردند (۱۲۷۵). اینجا هم «خیالات فدوی با توقعات... وزیر علوم راست نیفتاد». پس «به ضرورت استعفا نمود و معاشرت حضرت والا را ترك گفت». شاه مقرر داشت: فلانی «در وزارت خارجه باشد و با جناب مؤتمن الملك راه برود». در دستگاه میرزا سعید خان مؤتمن الملك هم «بودند کسانی که سابقه عمل داشتند و در فوائد و منافع منصبی محل وثوق و اطمینان بودند، و حسن ظن جناب ایشان هم بسیار دیر به دست میآمد. و فدوی همین قدر احترامی داشت و

۱. اختلاف میرزا مهدی نواب با حاجی میرزا آقاسی بر سر مزرعه «کبوترخان» بروز کرد. کبوترخان از بلوک غار ملک وقفی بود و در اجاره میرزا مهدی. به گفته بدایع نگار قسمت اعیانی آن از تأسیسات میرزا مهدی بوده است. آن دعوی ملکی به ضبط مزرعه کبوترخان از طرف حاجی انجامید. از پیش آمدهای دیگر خانوادگی که به ذکر پیرز داینکه در آغاز پادشاهی محمدشاه که امیر نظام زنکته و میرزا تقی خان (امیر کبیر بعدی) به تهران آمدند، در مجلسی بین میرزا مهدی و میرزا تقی خان «بر سر امری که به گفتن و نوشتن درست نمی آید» نزاعی در گرفت که «کار به مشت و لگد رسید». این روایت بدایع نگار است.

مخالصه میکرد. و گاه گاه پاره‌ای خدمات خفیف‌المحل رجوع می‌شد. سالی چند بدان ویژه گذشت. باید افزود که او به عضویت مجلس مصلحت خانه هم در آمد.^{۱۰} کار کردن در وزارت امور خارجه میرزا سعیدخانی البته باب طبع بدایع‌نگار نبود. تا اینکه نوبت وزارت به میرزا حسین خان مشیرالدوله رسید. همین اوان است که بدایع‌نگار مقاله‌اش را نوشت. دنباله گفتارش اختصاص دارد به بحث اجتماعی و سیاسی آمیخته به سخنان گزنده که نشانه تلخکامی اوست. می‌نویسد:

اوضاع مملکت مشهود می‌دارد که «نوکری در این دولت و قبول خاطر این پادشاه» شرایطی چند دارد: «اولاً نوع جسارت و اقتحامي می‌خواهد. ثانیاً شخص باید بتواند به هر کس و هر گونه وسیله راهی بیابد، و از او فایده و تمتع شخصی ببرند، و از فریسه آنها شاید او نیز سدجویی کند، و طعمه‌ای بر- دارد. و بدین وسایط قابل رجوع خدمت بشود و در کارها بیفتد و او را راه بدهند - تا وقتی باقتضای اقبال خودش شخصی بشود. و تحصیل این مقام خیلی تعلق و تعلق می‌خواهد، خیلی رشوه و عشو می‌خواهد، خیلی سالوسی و چاپلوسی می‌خواهد، خیلی بی‌خبری از آئین و ناموس می‌خواهد. فدوی در این کوجه‌ها تربیت نشده بود و باین شیوه‌ها برنیامده؛ خافل و عاطل و باطل ماند. و مردمی که بهر جهت بیگانه از کار و عمل بودند و در هیچ‌شمار نمی‌آمدند، مناصب جلیله یافتند و به مقامات عالیه نایل شدند. چرا که اقدام و اقتحام داشتند و در طلب حطام دنیوی مایه دین و جوهر وجود خود را وقع نمی‌گذاشتند». گرچه نویسنده را از این دولت «نصیبی و بهره‌ای نبوده است» و به اغراض این و آن ناچیز مانده - بهر حال «این دولت قویم و قدیم يك فکری باید بحال خود بکند،

و در تدبیر معاش و منکاش برای خود باشد».

تصویری که از احوال ملك و ملت و طبقات مردم می کشد چنین است :
 «اگر سلطنت است کارش منحصر است به صحبت و تفریح و بنائی و عمارت و عزل و نصب بی موقع و حفص و رفع نابهنگام. اگر دولت است به جمع آوری و تحصیل چهار شاهی نقد و جنس مالیات و گرفتن چیز از مؤنه و معاش چهار نفر یتیم و بیوه زن و مسکین و دادن آن به چهار نفر مردم او باش قلاش بی آئین. باز اگر مالیاتی هم وصول میشد و چیزی در جائی بود و اگر گرفته میشد و به مصرفی بکار میرفت باز چیزی بود. این است که این هم نیست و چیزی نمانده است». می بینید که «مدار خلوت پادشاه و حوزه سلطنت آرای چند نفر اطفال نابالغ... از همه جا بی خبر از همه جا بی اطلاع» است. «سی سال پیش می شنیدم جمعیت ایران بیست و دو کروور است و مالیاتش پنج کروور. حالامی شنویم جمعیت ایران چهارده کروور است و به قول روسها نه کروور، و مالیاتش هشت کروور. آنهم حرف است». بالاخره «اگر ملت است چیزی از او باقی نمانده است مگر چهار آخوند پیش نماز، و چهار دسته سینه زن و سنگ زن و پیل باز، و ده دوازده روضه خوان و شبیه خوان بدصدای بد آواز». و «اگر نوکر است جمع آنهایی که ارباب قلم و اصحاب شمشیرند دست به دست هم داده اند و حاصل دولت بل حاصل مملکتی را می برند، و همه امتیازشان به فراش خلوت و یراق است و لباس خز و سنجاب و غیره و غیره. نه کسی از علم حرب و جنگ بهره ای دارد، و نه از راستی و درستی که معنی حساب است اثری در میان است، و نه از خط و ربط و انشاء و املاء نمونه ای در دست است. جمعی مردم بی خبر بصور مختلف و لباسهای متفاوت و ریش و سبیل متناسب و غیر متناسب يك مشت رعیت فقیر بیچاره فلك زده را طعمه خود کرده اند. و حتی از اینها چیز می گیرند و می برند و می خورند. و کج می نشینند و تند نگاه میکنند».

«اگر رعیت است قوام رعیت بدو چیز است: یا زراعت یا تجارت. اگر زراعت است زارع و ملاک که ازدست ظلم و تعدی ضباط و عمال و به علاوه بخل آسمان و امساک زمین، بیشتر در اطراف دنیا پریشان و متفرق شده است و زراعتی نمانده است. و با چنین حال هم البته حق زراعت به عمل نمی آید. ده سال است نوغان گیلان ضایع شده است و البته سی کرور به دولت و مملکت خسارت وارد آمده است. هیچکس نپرسید و هیچکس نگفت خوب سبب این چه بوده است و راه تلافی و اصلاح این چه چیز است. اسبابی و وسیله ای بدست حکام و مباشرین گیلان آمد و سالی صد هزار تومان و صد و پنجاه هزار تومان به اسم تخفیف بردند، و مملکتی را که پناه و ملجاء دولت ایران بود خراب و به این صورت کردند».

«اگر تجارت است، تجار و کسبه از بس ده یک، و ده نیم داده اند و قیمت اجرت تلگراف دادند و بدرخانه این و آن دویدند جمعا گدا و سائل به کف شده اند... یک تاجر نمانده است که هزار تومان برای او اعتبار مانده باشد. همه دزد و متقلب و کلاه بردار، و کار تجارت ممالک محروسه که اعظم مهم دولتی و سلطنتی است به جایی رسیده است که حاجی حسن صراف عامل پانیوت^۱ پادار و صاحب یورت تجارت شده است. و شخصی [دیگر] است که معتمدالتجارش میگویند، در کوچه ها و بازارها گاهی چوبش میزنند، و طلب ارباب طلب از او می خواهند. گاهی هم گدائی و سئوال می کند... وقتی گفتند فلان سیصد تومان داده است و معتمدالتجار لقب گرفته است. کسی گفت اگر تاجر به او اعتماد دارند سیصد تومان ضرورتی نداشت، و اگر ندارند این اسم چه فایده ای برای او دارد... در همه القاب دولتی و مملکتی لطیفه این تشنیع را بکار میتوان برد».

۱. «پانیوت» نام تاجر یونانی تبعه عثمانی است.

در این سی سال که از دولت این شهریار می‌گذرد سیصد کرور تومان «از مملکت گرفته شده است و همه را این مردم برده‌اند. آن يك وجب زمین که برای مملکت افزوده شده است کدام است؟ فتوحات ما همه حاصلش ده‌نیزه، سرتر کمان و استر و اسیر خوافی و با خزری است - آنهم دروغ و اکاذیب». «بدا به حال مملکتی که ترقی اشخاصش منوط باشد به جهل و حق... یا مسخرگی و لو طبگیری و یا دزدی و خیانت، و کسی نتواند که در آن خاك حرف حق بزند، و بر باطل اعتراض کند یا دعوی علم و هنر کند و در صدد دفع و رفع و کذب و اخلوئه دیگران برآید».

*

اندیشه اصلاح در جهت قانون‌خواهی موضوع رساله «منهاج‌العلی» نوشته ابوطالب بهبهانی است.^۱ به گفته خودش در ۱۲۸۳ از ایران رفته، به سیاحت هند و روس و عراق عرب و حجاز و مصر پرداخته، پس از دوازده‌سالگی گشت و گذار در مصر اقامت گزیده بود. از رساله‌اش برمی‌آید که آثاری در تاریخ جدید مغرب که به زبان ترکی و عربی ترجمه شده خواننده است؛ از تنظیمات عثمانی و قوانین مصری بی‌خبر نیست؛ با برخی نوشته‌های ملکم خان (خاصه دفتر تنظیمات) آشنایی دارد بلکه مطالبی را مستقیماً از او گرفته است. به‌علاوه بر اثر مشاهده عینی در هند و مصر به سیاست استعماری انگلیس کمابیش هشیار است. رساله خود را در ۱۲۹۴ نگاشته، به‌دوره‌ای که فکر اصلاح در دربار ناصری رونقی داشت. نویسنده هم که از مطالعه و مشاهده خویش تجربه آموخته و «آنچه مقصود است حاصل کرده» خواسته حاصل آنهارا به پادشاه و اولیای دولت عرضه بدارد. شاید وسیله‌ای فراهم آید که «این ذخیره به نظر باریافتگان

۱. ابوطالب بهبهانی، منهاج‌العلی، خطی، تحریر ۱۲۹۴.

دربار شاهی برسد و «برحالت دول سایره و ترقیات آنها اندك بصیرت حاصل کنند، و به حالت فقر و مذلت این ملت پاك نیز واقف شده و در مقام چاره برآیند». از آثار این درماندگی مهاجرت گروه ایرانیان به کشورهای همسایه است. و به قرار معلوم بزرگان دولت «برحالت کسانی که از تبعه آن دولت در خارجه هستند واقف نیستند که فقط نه در بلاد کفر بلکه در ممالك اسلامی هم تبعه ایران که بهترین فرق مسلمانان می باشند، از یهودی های سایر دول هم پست تر و ذلیل تراند. و این باعشی ندارد الاضعف و تنزل دولت و ملت». اگر این پریشانی ملت وضعف را دولت چاره ای نکنند، دور نیست ایران هم طعمه دیگران گردد- چرا نگاه نمی کنید، از کنار بحر خزر تا قفقاز که صد فرسخ طول و پنجاه عرض آن است املاك همسایه خودتان که از اسلاف شما گرفته اند، در حفظ جان و مال رعیت در نهایت نظم و آسایش و معموریت هستند».

در این چاره جویی تأکید اصلی نویسنده بر نظامات قانونی است همراه عقایدی ناجور و ناهموار. در ضمن آنچه از قوانین اروپایی می آورد میکوشد آنها را با اصول اسلامی سازش دهد. به اعتقاد او ایران مستعد همه گونه تنظیمات جدید است. لیکن کار اصلاح شرایطی چند دارد از این قرار: امنیت درونی، آسایش بیرونی، سلطان دوستی ملت، اتحاد علما با دولت، کفایت و همت پادشاه به نظم و آبادی مملکت و آسودگی مردم، «اتفاق دول متحابه» و «سکوت ملل متضاده»، تربیت عمومی و آگاهی اصناف نوکر به احوال خارجه و تحصیل السنه خارجه، آمد و شد اتباع خارجه به ایران. آنچه از همه غریب تر به نظر می آید همان اتفاق دول متحابه و سکوت ملل متضاده است. به ظاهر از ناصرالدین شاه تحسین می کند: «با اینکه ایران بهتر از او پادشاهی نداشته» اما انکار ندارد که به زمان او کاری به انجام نرسیده. نقص کار را در بی نظمی دستگاه دیوان می داند. خاصه اطرافیان پادشاه به ویژه وزرای او مسئول خرابی مملکت

هستند. نویسنده که «تا هشت سال بعد از صدارت میرزا آقاخان» در تهران می‌زیسته، شاهد بوده که مملکت تا چه اندازه از تعدی حکام، نایمینی جانی و مالی، اختلاف رأی اولیای دولت، و استبداد حکومت بی‌پاگشته بود. او خود از این احوال و تجاوز به حقوق انسانی و رواج رشوه‌خواری دلتنگ است. براوگران می‌آید که خادم و خائن را حقوق یکسان باشد، خادم پاداشی نمی‌دید و خائن به سزای خود نمی‌رسید، در اخذ مالیات هیچ قانونی رعایت نمی‌گردید و دخل و خرج دولت حسابی نداشت، نفوذ و اقتدار خارجی بر کشور گسترش می‌یافت و اعیان و وزیران را یارای مقاومت در برابر تعدی بیگانه نبود.

در تصور او اگر این نابسامانی عمده است که راه حل ندارد. اگر از روی بی‌دانشی است چاره‌اش را در بکار بستن قوانین فرنگی می‌جوید چنانکه در مصر و عثمانی بکار برده‌اند. اما پیش از دست بردن به وضع قوانین تازه باید اولاً دریابند که علل پیشرفت غرب و انحطاط ایران کدام است، زیرا مغرب زمین نیز روزگاری مصیبت بارتر از ایران داشته و چون امنیت برقرار نبود کشاورزان زمین خود را شخم نمی‌زدند. اکنون در ایران نیز همین حالت ناایمنی حکمفرماست. پس باید امنیت برقرار کرد. ایران از مصر و سایر بلاد شرق عقب افتاده‌تر است. مصر قانون دارد، کشتی و کارخانجات و راه آهن دارد، و بیشتر این صنایع را خود تولید می‌کند، و خبرگانش را هم خود تربیت می‌نماید گرچه دست‌گدائی پیش این و آن دراز کرده است. در ایران کار نیست که کارشناسی باشد. هیچ کشوری اتباعش همچون اتباع ایران پراکنده نشده‌اند. تنها «در اسکندریه و مصر متجاوز از پنجاه خانواده‌اند» و حال آنکه مساحت مصر نصف ایران است و جمعیتش هم از شش میلیون بیشتر نیست. اما مالیات مصر به چهل و هشت کرور تومان میرسد. ما بیست کرور جمعیت داریم و هفت هشت کرور تومان بیشتر مالیات نمی‌دهیم. این نیست مگر از بی‌قانونی و تعدی

حکام و از پریشانی مردم خاصه رعیت زراعت پیشه.

اگر سایر کشورها صاحب ثروت اند و ایران فقیر است « به جهت عدم مراقبت در ترقی زراعت و فلاح و تکثیر امتعه تجارت و عدم تأمین عامه در آبادی و املاک و مملکت است ». از اسکندریه تا سوئیس تجار « کمپانی » برپا می دارند و کشتی های تجارتی از « واپور بخاری و بادی » می سازند ، ما يك فروند کشتی هم نداریم. این « به جهت عدم بضاعت دولت و ملت و خوف و عدم اطمینان ملت به واسطه نبودن تنظیم دولت ، و عدم تأمین است ». اگر پول مسكوك کشورهای کوچکی مثل یونان هم که سه کروور بیشتر جمعیت ندارد در دنیا رایج است ، و پول ما اعتباری ندارد - از اینروست که ضعف دولت و ملت ما بحدی رسیده که « در هیچ دولتی محل اعتنا نیست ». همان اندازه که اقوال سایر دول همه جا معتبر است ، قول ما بی اعتبار است. این نیز از حکومت بی قانون و از عوارض استبداد است. اگر سفیران و وزرای ما احترامی در بلاد خارجه ندارند و عهدنامه های ما را محترم نمی شمارند ، آنهم از ضعف این دولت و بی قانونی ماست. مجموع این احوال دلالت بر این دارد که مملکت ما را بیماری و خیمی فرا گرفته و باید در پی درمان آن برآمد.

نخست باید « عقلای دولت و ملت » گرد هم آیند و قانون جدیدی نهند که « موجب تأمین عامه و تأسیس عدل شود ». در این امر اختراع و کشفیات ایرانی بیهوده است. به مثل اگر ارباب صنایع ایران بخواهند که خود کالسکه و ماشین بخار اختراع کنند سالها طول می کشد - در حالیکه اگر چند نفر را به خارجه بفرستند و یا « دو نفر استاد از آنجا بیاورند » می توانند به راحتی اسباب کار را فراهم سازند و گروهی صنعتگر را زیر دست خویش تربیت کنند. همچنین اگر در صدد برآیند که در آئین حکمرانی ساسانیان و سامانیان و صفویان غور نمایند باید معلوم کنند که آیا ایرانیان در آن اعصار قدرت خود را فقط به زور

شمشیر به دست آوردند. در هر حال به اتکای آئین پیشینیان امروز نمی‌توان به مقابلهٔ انگلیس و روس برخاست، مگر رویهٔ دیگری را بنابر ضروریات زمانه اختیار نمود. آنچه از گذشته برجاست و در دلهاست همان دین ماست. پس لازم است قانون را بر اساس شریعت نهاد - «چنانکه در صدر اسلام تا زمان خلفا... بدون اختلاف و تغییر و تبدیل، قانون احکام نبوی را در دست گرفتند و عمل کردند و آن همه فتوحات بزرگ حاصل شد و بلاد عظیم بدست آوردند». روزی که قانون شریعت را تغییر دادند اختلاف کلمه ظهور کرد و «سلطنت و دولت رو به انحطاط گذاشت». و از آن پس دول اسلامی همچنان رو به انحطاط رفتند. هر فرقه‌ای برای اثبات حقانیت خود به تبلیغ عقاید خود همت گماشت، و علم فقه بر سایر علوم سلطه یافت. چون در مسائل فقهی نیز هر کس رأیی جداگانه داشت علوم «حکمت و نجوم و معرفت خواص اشیاء و فلاح و تجارت و صناعات و اعمال ید» تنزل یافت. و اگر چنین پیش‌برود نه از اسلام حقیقی چیزی باقی خواهد ماند و نه از علم راستین.

حال اگر قرار باشد قوانین فرنگی در ایران رواج یابد، باید با اصول شریعت اسلام مطابقت داشته باشد. «دور نیست که برخی از کسانی که بلدیت ندارند» و به اروپا سفر نکرده‌اند، فریب چند نفر از «جهال را که يك مرتبه بفرنگستان رفته و چندی مانده و برگشته‌اند» بخورند، و گمان برند که چارهٔ امور در تقلید محض از قوانین مغرب است و باید ترك اسلام گفت و دست از سنت و کیش شست. این کسان «غیر از باد چیزی در کف ندارند و غیر از زبان فرانسه هیچ علمی تحصیل نکرده‌اند». حرفی از آزادی شنیده‌اند، اما مفهوم آنرا درک نکرده‌اند. بهانه‌شان این است که «علماء مخالف» قانون هستند و حال آنکه هیچ عاقلی نمی‌تواند باور کند که عالمی با قانون اسلامی که در راه عدل و داد و بشر دوستی است مخالفت ورزد. مگر روحانیان وضع مردم پریشان حال ایران را نمی‌بینند؟ مگر نمی‌دانند

که در مصر قانون گذاردند و آسیبی هم به دین نرسید، بلکه قانون از دین اخذ گردید.

اولیای دولت و ملت باید بدانند که ترقی فرنگ تنها در صنایع فرنگی نیست، بلکه این صنعت «حاصل آسایش و فراغت و ثروت و مکنت» فرنگیان است و آن در سایه قانون تحقق یافته. «قانون عبارتست از هر حکمی که از دایره سلطنت در دولتی صادر شود و به ملتی که در تحت ریاست آن دولت و سلطنت هستند آن حکم حالت استقرار و استمرار داشته باشد. و صلاح حال عامه مردم و مصلحت دولت و انتظام امور مالیه و عسکریه و عدلیه و نظمیه و تجارت و فلاح و زراعت و اکتساب معیشت و تمدن و تحصیل طرق ثروت و مکنت در آن باشد».

از آنجا که نفس انسانی تمایلی به تجاوز نسبت به حقوق دیگران دارد و آدمی در جلب نفع فردی حتی از ستمگری و روگردان نیست، قانون می‌نهد که راه این تعدی را ببندند و «ارباب حقوق و دیوان» را و امیدارند که نظم و آرامش و تأمین امنیت عموم را در نظر داشته باشند. اگر چه قانون بامضای حکمران مملکت میرسد، لیکن حکمران خود نیز مانند سایرین بایستی مطیع قانون موضوعه باشد، یعنی قانون ضامن عدل اجباری است. «بدون قانون امکان ندارد قطع بدظالم از ظلم، و متعدی از تعدی، و سارق از سرقت و غیر اینها که اعمالی مضر است بحال ناس». در هیچ دستگاهی «قانون وضع نمی‌شود مگر... به عزم و جزم متین پادشاه بر اجرای بقای آن و عدم تخلف از آن، اگر چه بسیار جزئی باشد. و نیز هیچ قانونی وضع نمی‌شود، مگر اینکه حکم سیاست و تنبیه مخالف آن در ذیل آن مسطور و مرقوم است، اگر چه طرف مخالف از اعزه مملکت و دولت، یا اقارب خانواده سلطنت باشد، چنانکه در احکام شریعت غرّاً به همین نهج مقرر است».

تحقق بخشیدن به حکومت قانون مستلزم تأسیس مقام قانونگذار است یعنی مجالسی که اختیار وضع قانون را دارا باشند. یکی مجلسی که «به جهت تنظیمات امور و ضبط و حفظ و اداره دولت به نحوی که در دول فرنگستان هریک به اقتضای حالت ملت و مملکت به اندک تفاوت و اختلافی رسم کرده اند». از آنجا که دولت فرانسه قبل از دیگران دست به این کار برده «آنچه معمول فرانسه است نوشته می شود». از این مجالس در پایتخت و برخی دیگر در ولایات تشکیل می شوند. لیکن در «سلطنت های مستقله» مثل ایران دو مجلس کافی است. مجلس اول همان مجلس «امپراطوری» است که در فرانسه بعد از ظهور بناپارت ایجاد شد. این مجلس «متصدی و معاون کل امور» جمهور است و شش عضو دارد. مجلس دوم «مجلس قانون» است که «موجب تأمین عامه و افزونی ثروت و مکنّت» است. در قانونگذاری لزوماً دو اختیار را باید از هم تفکیک نمود: اختیار وضع قانون و اختیار اجرای قانون. هرگاه هر دو اختیار در دست یک نفر باشد، آن را حکومت مطلقه گویند، و اگر هر دو در دست ملت باشد آن حکومت «معتدله» است.

نویسنده بحث در «حکومت معتدله» را به ظاهر «زحمت بیفایده» می شمارد و چون مخاطب او اولیای «حکومت مطلقه» هستند، از اصلاح در نظام سیاسی موجود گفتگو میدارد. به حقیقت این شگرد مؤلف است، چه بهر حال در اصلاح حکمرانی خصلت مطلقیتش را یکسره طرد می کند، و سیاست مطلوب خود را در قالب «حکومت معتدله» عرضه میدارد. در مجلس قانونگذاری بایستی کسانی شرکت جویند که در خارج فن «پولتیک و پلاماتیک و قانون» و تنظیمات را آموخته باشند. تعداد اعضای این مجلس از بیست نفر تجاوز نکند، مردمان پاکدل و بی-غرض باشند، باسواد باشند، لا اقل زبان «فارسی را بتوانند درست بخوانند و درک کنند و بنویسند»، سن آنان از سی سال کمتر نباشد، با فهم و عاقل و

هوشیار و حلیم و بردبار و با غیرت و عصبیت و دارای حب وطن باشند، زبان فرانسه را بدانند، کتب فرانسوی را بخوانند، از اوضاع سیاسی مغرب اطلاع داشته باشند، در قوانین مذهبی بصیر باشند. مجلس قانونگذاری میتواند خبرگان فلاح و صناعت را به مجلس احضار کند و اطلاع مورد احتیاج را از آنان کسب کند؛ هر کس حق دارد عرض حال خود را به مجلس بفرستد؛ مجلس هرگز تعطیل نمی شود؛ «اسباب مجلس و اخراجات آنها بر ذمه دولت است»؛ و حقوق مجلسیان باید کفاف خرج آنها را بکند که در تنگدستی مالی نگذرانند. مجلس سنا نیز بیفایده نیست. از هر شهری يك نماینده به مجلس سنا فرستاده می شود؛ رئیس این مجلس را پادشاه برمیگزیند؛ تکلیف مجلس سنا «تصحیح قانون است»؛ و قانونی نیست که بدون صتحة گذاشتن مجلس سنا قابل اجرا باشد. لیکن چون در حکومت های منفرد همه چیز در اختیار پادشاه است «نوشتن و تفصیل این مجلس» لازم نیست.

آنچه فرنگستان را فرنگستان کرده قبل از هر چیز «حریت» است. مفهوم حریت این نیست که هر کس هر چه دلش بخواهد بکند، بلکه در آزادی قید و شرطی است. «اینکه به انظار اهل اسلام می رسد و غریب می آید که زن و مرد در يك مجلس می نشینند و غذا می خورند و به تماشاخانه می روند، و زن ها در حضور ازواج خود با مردان اجنبی صحبت میدارند، یا شوهرها از زن ها حرمت میدارند - اینها از لوازم مذهب نصاری و خاج پرست است و دخلی به قانون و تنظیمات دولت و تربیت ملت ندارد».

حریت واقعی سه قسم است: نخست آزادی شخصی که «روح و قوت و توانائی دولت و ملت و آس اساس جمیع کارها» است. نتیجه آن امنیت و خوشنودی ملت است و تأمین مالی و جانی مردم وابسته به آن. «تساوی آحاد و افراد ناس در محاکمات و محاسبات و معاملات» نیز در آزادی منظور است.

احدی حق ندارد حق دیگری را پایمال کند. می‌خواهد رعیت باشد، می‌خواهد وزیر دولت. حقوق آزادی را قانون تعیین می‌نماید و آن در همه کشورهای اروپائی معمول و شناخته شده است. آدمی تا وقتی آزادی را درک نکند دست بکار اصلاح و یا صنعت و زراعت نمی‌زند، زیرا خود را در امان نمی‌بیند. نجات ایران و بقای ایران در آزادی است.

دوم آزادی سیاسی است: «یعنی ملت آزاد است در اینکه مداخله داشته باشد و مباحثه و گفتگو کند در احکام سیاسیه». هم چنین در جمع و خرج و جمیع کارهای دولت دخالت داشته باشد. آزادی مطبوعات از این نوع است «یعنی آزادی گازت‌ها، روزنامه‌ها و طبع‌خانه‌ها که مردم آزاداند هر چه که مطلع شوند از حسن و قبح و کارهای دولت، یا چیزی بخاطرشان برسد از مطالبی که موجب صرفه و صلاح دولت یا ملت باشند از این قبیل آنچه خواسته باشند آزادند که بنویسند و طبع کنند». آزادی مطبوعات امر رایج فرنگستان است «لیکن چون این دو فقره آزادی بکار دولت ایران نمی‌آید همین قدر که اسمی از آنها برده شد کفایت می‌کند. تشریح آنها را لازم نمیداند».

سوم آزادی گرفتن امتیازات برای اختراعات و کارهای مفید. منظور اینکه افراد عالم و اهل فن بتوانند آزادانه استعداد خویش را در آبادانی و ترقی مملکت و رفاه مردم بکار اندازند. هر کس اختراعی کند باید به مدت پنج تا پانزده سال امتیاز انحصاری اش متعلق به خود او باشد. اگر دیگری خواست به همین کار برآید یعنی همان صنعت یا کارخانه را برپا دارد به اجازه مخترع اولی است. این قاعده را می‌توان در ایران به اجرا در آورد.

سپس به نظام دستگاه اجرائی و اداره وزارتخانه‌ها می‌پردازد: در هر مملکت منظمی که دارای تنظیمات صحیح است اداره اجرائی به دست وزارتخانه‌ها می‌باشد. خواه سلطنت مطلقه باشد و خواه معتدله. عزل و نصب وزرا با پادشاه

است؛ وزارت «مادام العمری» است و وزیر تا موقعی که تقصیری از او سر نزده نباید عزل شود؛ هروزی که یکبار عزل شد دیگر به وزارت نخواهد رسید مگر به رأی مجلس قانونگذار؛ وزیر حق ندارد هیچ شغلی جز وزارت داشته باشد. فهرست وزارتخانه‌های فرانسه را هم می‌دهد^۱.

اما آنچه «موجب ترقی دولت و ملت و باعث تحصیل طرق ثروت و مکنّت است»: اشاره‌ای به تاریخ مغرب دارد که به نظر او در دوره باستانی از مد نیت دور بودند و مردم در حالت بردگی می‌زیستند. ترقی امروزه فرنگ ارتباطی با مسیحیت ندارد، زیرا در قانون نصرانی قانون وجود ندارد و سیاست نیز نامی نیست بلکه پایه این مذهب «برزهد... و انقطاع و عدل و مساوات» نهاده شده و «حضرت عیسی فرمودند سلطنت من به ارواح است نه اشباح». ترقی مغرب زمین حاصل شد در پرتو «تأمینات عامه که حاصل شده است به واسطه انتشار و استقرار تنظیمات مؤسسه بر عدل سیاسی». یعنی مردم مطمئن باشند به حاصل زراعت و تجارت خویش. و این اطمینان به دست نمی‌آید مگر از راه ایجاد تنظیمات و اجرای تنظیمات. اساس عدل سیاسی بر آئین «شور و تمهید مجلس شوری» قرار دارد. انسان همواره به شتر نزدیکتر است تا به خیر، مگر اینکه به تهذیب اخلاق رسیده باشد. غرض اینکه در حکومت‌های منفرد فرمانروا طالب آسایش ملت نیست، و اگر باشد «چنین وجودی بر سبیل ندرت یافت می‌شود که معتبر نیست». و انگهی اگر چنین حکمرانی پیدا شد باید آنقدر از عقل برخوردار باشد که بفهمد هیچ کاری به تنهایی میسر نمی‌گردد، و لزوماً باید با دیگران مشورت کند.

۱. آن وزارتخانه‌ها عبارت‌اند از: «وزارت اولی که در ایران مقام صدارت است و اجرا کننده احکام سلطانی، و وزارت‌های عدلیه، امور خارجه، داخله، مالیه، حربیه، علوم، تجارت و فلاحه و گمرک، فواید عامه، و دربار. تکالیف هر یک را هم می‌دهد.

مهمترین تکلیف حکومت تأمین عدل است که از اصول شریعت اسلام می‌باشد. ارسطو گوید: «عالم بستانی است که دیوار حائط و حافظ آن دولت است، و اعضای آن رعیت، و ثمر آن مال است، و حارس آن عسکر، و سائس آن پادشاه، و بقای رعیت به امنیت است، و امنیت موقوف است به عدل». در حکومت عدل جزای هر عمل خلافی بایستی پیش از صدور حکم مشخص شده باشد. از اینرو هر کجا قانون مشورت میان افراد جامعه یا میان حکمران با افراد جامعه برقرار نباشد، ظلم حاکم خواهد بود. لزوم مجلس شوری از همین بابت است که کارها بر مدار ظلم نگردد. همچنین باید توجه نمود به «سوء عاقبت و عدم استقامت و استدامت در عمل کردن به رأی واحد». گرچه اعمال انسانی به عقل است، اما عقل در معرض فتور و سستی است. اگر ضعف عقلانی فرمانروا امر فطری باشد آنرا چاره‌ای نیست. لیکن اگر بی‌خردی او بر اثر «عدم مؤانست با عقلای کامل و تربیت نشدن باشد - با تعلیم و تعلم ترقی و صعود کلی در او ظاهر شود». در این صورت بدیهی است که عقل دو نفر گره‌گشای بهتری خواهد بود. پس «احکام و قانون شخص واحد هر قدر قوی و خوب باشد، منحصر به زمان حیات خود اوست. لا محاله بعد از خودش انقلاب خواهد پذیرفت، و هر کسی به خیال و اراده خود راهی در پیش خواهد گرفت». به علاوه ممکن است شخص حکمران ابله باشد. در این حال به طریق اولی واجب است که اطراف او را عقلا و مردان کار پخته بگیرند و مملکت را از نابودی باز دارند. سخن «استوار دومیل» (جان استوارت میل) را می‌آورد که: «دولت انگلیس به غایت ترقی و اعتلاء شأن و رفعت رسید در زمان جرج ثالث که بی‌بصیرت بود از امور سلطنت، و نمی‌دانست هیچ راهی را از ترقی و تنزل و صعود و هبوط دولت و ملت. و در آن زمان محکم شد عمل دولت و ملت از وضع و استحکام قانون، و به مشارکت عقلای ملت و ارباب حل و عقد و وزرا و قرار مسئولیت

وزرا و وکلای دولت.

پس وزیر باید مرد «عاقل و کامل» باشد. اما این خود با طبیعت حکومت‌های منفرد ناسازگار است. زیرا وزیر هر که باشد فرمانبردار حکمران است؛ و فرمانروا هر قدر هم ابله باشد وزیر یارای مخالفت رأی او را ندارد. اگر چنان وزیر بخواهد بر سر کار بماند نه از روی خدمت صادقانه است. بلکه لابد است که کارش را منحصر دارد به دسیسه و توطئه‌چینی تا مگر دیگری مقام و منصب او را نرباید، و حکماً باید تملق‌گویی و دروغ‌زنی پیشه کند. از این قبیل وزیران که در پی «جلب منافع» خویش‌اند در «دول آسیا و مشرق» فراوان هستند. در ضمن از ناپلئون یاد می‌کند که در تحسین او مبالغه کرده‌اند. اما امروزه می‌دانند که او شایستگی این همه ستایش را نداشته است. در آغاز ریاست ناپلئون «هیچ عذری و علتی به جهت ملت فرانسه نبود، و ملت فرانسه کمال آزادی را داشتند و همه متساوی بودند».

مجموع حقوق بشری که مغربیان آنرا «کونستسیون»^۱ نام نهاده‌اند در مشرق زمین ناشناخته مانده. مشرقیان نمی‌دانند که «دولت از ملت چه طلب دارد، و حقوق دولت بر ملت چه چیز و به چه اندازه است. هم چنین ملت نمیدانند که فریضه و ذمه دولت به چه اندازه است که در حق ملت رعایت کند، و ملت چه حق بر دولت دارد و از دولت چه باید مطالبه کند». در ممالک مشرق اولیای دولت می‌پندارند که رعایا برده و عبد آنان هستند و «هیچ کس مالک جان و مال خود نباید باشد». ملت هم خیال می‌کند دولت مأمور آباد کردن باغ و املاک شخصی اوست. نجبا و اعیانی که مصدر کاری نیستند در انتظار اند که راه عبور و مرورشان را هم دولت بسازد و باج تن‌پروری آنان را بدهد. در واقع دولت باید حافظ

۱. مقصود Constitution به مفهوم قانون اساسی است.

جان و مال رعیت باشد و حقوق ملت را از تجاوز کاران در امان دارد. در ایران گویانعه‌ای نزد پادشاه سعایت می‌کنند و او را از وضع قوانین می‌هراسانند. چنین وانمود می‌کنند که قانون‌گذاری مخالف دین اسلام است و از اقتدار سلطنت هم می‌کاهد. برای رفع شبهه طرحی می‌ریزد و بزرگان دولت را می‌خواند که در معنای آن بیندیشند: بیائیم دو مجلس برپا داریم: یکی مجلس تنظیمات و دیگر مجلس مشورت. رئیس مجلس اول خود پادشاه باشد. چون خود نمی‌تواند همه روزه در مجلس حاضر باشد، امینی به عنوان «ناظم مجلس» تعیین نماید که هر روز سه ساعت به غروب مانده به مجلس برود، نظر شاه را به اعضاء و عقیده مجلسیان را به شاه برساند. اعضای مجلس از پانزده تا بیست نفر خواهند بود به علاوه یکی از علمای متبحر که در تدوین قانون تنظیمات مراقب رعایت احکام اسلامی باشد. و نیز مترجم قابلی حاضر باشد که قوانین فرانسه را به فارسی برگرداند و این قانون را با قانون شریعت تلفیق کند. مجلس تنظیمات کتابخانه‌ای هم لازم دارد که «از هر قسم از کتب خارجه و عربی و فقه و اصول و سایر علوم فارسی از هر کتابی در آنجا موجود باشد که به آن رجوع کنند، و مسائل را به یکدیگر ربط دهند». هر قانونی که مجلس می‌نویسد پس از امضای شاه نافذ خواهد بود. اجرای قوانین و احکام و تنظیمات مخصوص پادشاه است.

مجلس شوری خصلت مجلس مشورتی را دارا است. و اعضای آن «مثل نفس واحد» در مسائل دولت و ملت گفتگو می‌کنند. اگر اعضای مجلس پانصد ششصد نفر هم باشند بایستی بعد از مشورت در هر قضیه‌ای رأی بگیرند. رأی مجلس بر سه قسم است: رأی مطلق، رأی غالب، رأی اقل. اگر همه اعضاء متفق باشند رأی مطلق حاصل می‌گردد. رأی بیشتر از نصف اعضاء را رأی غالب و کمتر از نصف را رأی اقل گویند و آن «مردود است» - یعنی از نظر تصمیم مجلس

اعتباری ندارد. در ضمن برخی قواعد مجلس را مانند انتخاب هیأت رئیسه مجلس، دستور مذاکرات و نطق‌های پیش از دستور توضیح میدهد که از نظر توجه به آداب پارلمانی قابل توجه است.

نویسنده حاصل مطالعاتش را بصورت کتاب قانونی در آورده که آنرا «قانون ناصری» خوانده و آن شامل پنج قانون است که اصول آنها را از قانون نامه‌های ملکمی گرفته، زبده‌اش را می‌آوریم:

قانون اول نظام سیاسی را تعیین میکند: «سلطنت ایران مطلقه مستقلة است» و بر پایه اصل وراثت قرار دارد؛ احکام پادشاهی را قانون تنظیمات مشخص میدارد؛ اختیار قانونگذاری و اجرای آن متعلق به پادشاه است که از طریق مجلس قانونگذار و مجلس اجراکننده قانون اعمال می‌شود؛ قانون حاکم بر روابط افراد باهم و روابط آنها با حکومت است.

قانون دوم «در بیان شرایط توضیح قانون و توضیح مسائل لازمه آن»: بیان و اراده پادشاه متضمن مصلحت عموم باشد؛ قانون را مجلس تنظیمات با اتفاق آراء وضع می‌کند و بامضای شاه و وزیر اول میرساند؛ قانون باید بزبان فارسی و بدون ابهام نوشته شود و در دفتر تنظیمات ثبت گردد؛ مواد آن در روزنامه رسمی اعلام شود؛ قانون تغییر نمی‌یابد مگر به رأی مجلس تنظیمات.

قانون سوم «در بیان حقوق عامه ملت و رعیت»: عموم افراد در برابر قانون مساوی هستند؛ حدود و حقوق افراد را قانون تعیین می‌کند؛ تشخیص مأخذ مالیات عمومی با قانون است؛ مردم مکلف به پرداخت مالیات قانونی هستند؛ در مناصب دولتی افراد را امتیازی بردیگری نیست و حقوق مساوی دارند و حتی دهقان می‌تواند به مقام وزارت برسد؛ هیچکس نمی‌تواند وارد خانه دیگری بشود مگر بحکم قانون؛ تحقیق قضائی فقط به مأخذ قانون مجاز است.

قانون چهارم «در بیان تکالیف عمومی وزارتخانه‌ها»: تعیین وزارت خانه‌ها از اختیارات پادشاه است و وظایف هر وزارتخانه را قانون معین می‌کند؛ هر وزارت خانه يك وزیر و چند مستشار خواهد داشت؛ تکلیف وزیر اجرای احکام قانونی است؛ وزیر حق ندارد غیر از مسئولیت وزارت شغل دیگری بپذیرد؛ وزیران حق عزل مستشاران را ندارند؛ وزارت در اصل مادام‌العمر خواهد بود؛ وزیری که از مقام خود اخراج گردد دوباره نمی‌تواند بوزارت منصوب شود.

قانون پنجم «در بیان وضع تعلیمات ملی»: همه اهالی باید از تعلیمات عمومی برخوردار باشند؛ باید سه نوع مدرسه تأسیس شوند: «مدرسه مبتدی» و «مدرسه علوم» و «مدرسه اعلی». مواد درسی مدارس مبتدی از این قرار است: «زبان فارسی، مقدمات صرف و نحو، حساب هندسه، تاریخ و جغرافیا، مفردات اللغویه». علوم که باید در مدارس علمی تدریس شود اینهاست: معانی بیان، منطق، فقه و اصول حکمت، کلام، ریاضی، علوم طبیعی. علوم خاص مدارس اعلی عبارتند از: علوم السنه خارجه و خطوط غریبه، حکمت طبیعی و اسرار طبیعی، حکمت عملی، علوم حقوق، علوم صنایع شریفه، اخلاق، اصول الدیانه، اصول حساب و جبر و مقابله، علم «موجودات ارضیه»؛ زراعت و فلاحات، طب و حفظ صحت و کیفیت تقویت اعصاب، علم معادن، نقاشی، نقشه کشی و جغرافیا، علوم نظامی مثل مهندسی نظام و فن توپخانه و پیاده نظام و سواره نظام و نقشه کشی میدان رزم.

همه مدارس زیر نظر وزیر علوم خواهند بود؛ هیچکس نمی‌تواند بوزارت برسد مگر اینکه ده الی دوازده سال در این مدارس تحصیل کند؛ هیچ مستشاری بدرجه وزارت نمی‌رسد مگر اینکه پنج سال در درجه مستشاری بماند.

سخن آخر نویسنده این است که پادشاه قانون‌نامه او را بخواند و بکار

بندد تا از برکت آن مملکت رو به ترقی نهد. «کسانی که برخلاف این به عرض رسانیده‌اند طالب بازار آشفته‌اند که در بی‌نظمی مردم فقیر را بتازند و به جهت خود ذخیره و زخارف پس‌اندازند تا باغ شداد و ارم ذات‌العماد و قصر خورنق و عمارات مطبق سازند؛ خیانت را خدمت می‌نامند و طبیعت گرگ را در لباس میش می‌مانند».



در جهت دیگر اندیشه ترقی هواخواهانی دارد که با قوت از آن دفاع می‌کردند. نمونه‌اش رساله‌ای است که نه اسم دارد و نه اسم نویسنده.^۱ این رساله که در ۱۲۹۲ نگاشته شده تا درجه‌ای بازنمای سیاست ترقیخواهی عصر سپهسالار است.

می‌نویسد: «عزت و سعادت هرملتی در آن است که از افق معارف بدرخشد، همچنانکه «شرافت» آدمی در این است که در عالم امکان منشأخیری گردد و به «آنچه باید و شاید قیام نماید». آن انعکاسی است از فلسفه ترقی و حرکت آدمی در جهت تعالی؛ او خواهان «تمدن و ترقی و آسایش و راحت اهالی ایران» است. آخر «تاکی در اسفل جهل به نکبت کبری چون امم متوحشه بسر بریم؟ ایران که در ذهن او روزی شمع افروخته انجمن آفاق بود - بر اثر «کسالت و بطلت» امروزه به خاک سیاه نشسته. از اینرو حالا که آثار ترقی‌پروری ظاهر گشته و اولیای حکومت در فکر اصلاح کارها هستند، نویسنده مظهر خاموشی را از زبان برگرفته عقاید خود را بیان میکند. ترقی در اقتباس مدنیت جدید است و راه مقصد «تربیت اسباب ترقی جمهور، و تکثیر مواد ثروت عموم، و توسیع دایره معارف، و تنظیم حکومت، و آزادی حقوق و امنیت جان و مال». هرچه

خلاف آن معانی باشد بطرود است، سایر ملل نیز به همان نتیجه رسیده‌اند. او که از معتقدان ترقی غربی است، گروه مخالفان و منفی بافان را سرزنش میکند: تا بحال گروهی بودند که دولت را به خرابی و فساد می‌شناختند و «متشکی بودند که چرا پادشاه... در فکر خیر عموم و راحت و آسایش جمهور» نیست. اکنون همان کسان تقلید از فرنگ را نفی میکنند به دلیل اینکه «این قوانین بلاد کفریداست». دسته‌ای دیگر ایرادمی گیرند که اصلاح امور با شتاب انجام پذیر نیست. و جمعی بر آنند که «باید تشبث به وسایلی نمود که اهل ایران خود ایجاد اصلاحات لازمه سیاسیة و معارف عمومیة و مدنیت تامه کامله نمایند، و لزوم اقتباس از سایر طوایف» را نمی‌پسندند.

به برخی از آن انتقادهای پاسخ میدهد: کدام يك از قوانین فرنگی «مباین مقتضیات حسنه حالیه و منافی لوازم خیریه سیاسیة ایران و مخالف صوالح مستحسنه و منافع جمهور است؟ آیا توسعه دایرة معارف و تشیید ارکان فنون و علوم نافعه و ترویج صنایع کامله از امور مضره است، زیرا که افراد هیئت اجتماعیه را از حیث اسفل جهل باعلی افق دانش و فضل متصاعد می‌فرمایند، یا خود تأسیس قوانین عادله موافق احکام الهیه که کامل سعادت بشر است؟» اعتراض مخالفان را از جهت «اقتباس از ملل سایره» هم وارد نمیداند. در این باره به احکام و احادیث استناد می‌جوید که تقلید از طوایف دیگر منع شرعی ندارد. «به عین عقل و تدبر ملاحظه کنید... اگر نفسی بگوید ما را همین آلات ناریه قدیمه موافق است و لزوم به استحصال اسلحه و آلاتی که در ممالک اجنبیه ایجاد شده نه- آیا این قول را هیچ طفلی به سمع قبول استماع نماید؟» آیا می‌توان از «کالسکه آتشی» صرف نظر کرد و بار تجارتی را با حیوانات حمل کرد بدلیل اینکه گذشتگان چنین میکردند؟ این قول تنها «دلیل بر جهل و نادانی» ماست، به همان اندازه که «جاهلیت مخرب بنیان مدنیت» است. دیگر اینکه اگر دیگران

به اختراعی توفیق یافتند، از اختراع مجدد آن چه حاصل؟ کشتی بخار رامی توان همانگونه ساخت که صنعتکاران اروپائی ساخته اند. بر همین سیاق ایجاد صنعت جدید و راه سازی را تأکید می نماید. در ضمن تقلید کورانه راهم نمی پستدند. در اقتباس تأسیسات غربی آیین مشورت و مشارکت مردم را سودمند میدانند.

در اخذ مؤسسات مدنی ایجاد «محافل مشورت» و «مجالس عدل و حقانیت» را لازم می شمارد. منتخبان این مجالس باید آگاه از «اصول مستحسنه مقننه مرعیه، و عالم بر قوانین ضبط و ربط مهمام داخلی، و روابط و ملاقات خارجی و متفنن در فنون نافعه مدنی و قانع به مداخل ملکی خود باشند».

به اهمیت تدوین و یکنواخت ساختن قواعد مدنی و جزایی نیز توجه میدهد. می نویسد: رأی علما و اجتهاد مجتهدان هرگز در یک دعوی حقوقی یکی نیست، و یکی حکم دیگری را نقض می کند. اما اگر «حکم قاطعی در میان باشد» نظم محاکم قضائی برقرار می شود. پیشنهاد می کند که هیأتی از علما و مجتهدان معین شوند و به تنظیم و تألیف قوانین و احکام پردازند، و مجموعه آن قواعد را منتشر سازند، و همه جا بر آن اساس حکم صادر گردد. تا رقابتهای شخصی علما سدی در راه اجرای عدالت و حقانیت نشود.

از جهت دیگر برای طبقه علما این مسئولیت را می شناسد که مردم را به کسب دانش و پیشرفت در امور دنیوی و شرکت در تجارت و صناعت ترغیب نمایند، و مردمان را از «بطالت» و تن پروری بر حذر دارند چه کاهلی در امر معیشت و زندگی خلاف احکام الهی است. در این باره به عمل پیشوایان مذهب پروتستان اشاره ای دارد که از طریق تبلیغ دینی مردم را به کسب و کار و تأسیس مدارس مشوق بوده اند. از این بابت طبقه علمای اسلام را که در اشاعه کسب دانش قصور ورزیده اند ملامت می نماید. «نه هر عمامه دلیل زهد و علم است و نه هر کلاهی علت جهل».

اما نه اینکه نویسنده سربه سر دلباخته مغرب زمین باشد، بلکه به کڑی‌های مغربیان فی‌الجمله بیناست، خاصه از دستگاه جنگی اروپائیان نکوهش میکند. در يك قضیه یعنی در جنگ آلمان و فرانسه، نزدیک به ششصد هزار تن کشته شدند و هنوز هم در تکمیل رزم آرائی می‌کوشند. «شخص عاقل بصیر و عارف و خبیر تصدیق اینگونه امور ننماید. آیاطوایف و قبایلی که مغایر شیم حسنه انسانی، اینگونه امور موحشه در مابین ایشان جاری است - چگونه سزاوار است که ادعای تمدن حقیقی کامل نام نمایند». توسعه دستگاه جنگی چه حاصلی برای مدنیت دارد؟ «اهالی مسکین آنچه به عرق جبین پیدا کرده‌اند اکثرش را باید انفاق این راه کنند. و چقدر آلاف از نفوس که صنایع نافعه را ترك نموده، شب و روز به کمال همت در ایجاد آلت مضرة جدیده که بیشتر از بیشتر سفك دماء ابناى جنس است مشغول‌اند. و هرروز آلت حراقه‌ای» اختراع می‌کنند.

سخن نویسنده با این پیام بدیع پایان می‌پذیرد:

«ای پسران خاك، از تاریکی بیگانگی به روشنی خورشید یگانگی روی نمائید. اینست آن چیزی که مردان جهان را بیشتر از همه چیز بکار آید... چون جهان را تاریکی فراگرفت دریای بخشش بجوش آمد و روشنائی هویدا گشت تا کردارها دیده شود... ای مردمان گفتار را کردار باید، چه که گواه راستی کردار است... راه آزادی باز شد، بشتابید و چشمه دانائی را از اوبیاشامید».

✱

فکر اصلاح را میرزا حسین خان سرتیپ هم در جزوه «اوضاع سیاست ایران»^۱ پرورانده است. او که منصب لشکری داشت، نایب سفارت ایران در اسلامبول بود، و با تأسیسات غربی و تنظیمات عثمانی آشنا. منظورش از نوشتن

۱. حاج میرزا حسین خان سرتیپ، اوضاع سیاست ایران، تحریر ۱۳۱۰، خطی.

آن رساله این است که: «از زبان قلم که ترجمان ضمیر است» سطری چند بر صفحه صداقت بنگارد تا «از چننه حکمت چه جلوه گر» آید.

آن مرد سپاهی ایران را بیماری «محتضر» می پندارد که در آن «دو حالت متضاد» تمیز می دهد. یکی قدمت تاریخی که در تصورش زمانی که «در هیچ جای دنیا» آثار دانشمندی و معارف نبود، ایرانیان «به اعلی درجه علم و صنایع و آثار تمدن و تربیت... نایل بودند». دوم اوضاع طبیعی اش آن را از هر جهت مستعد ترقی و آبادانی نموده - «سواحل دریای عمان و خلیج فارس و خوزستان و بلوچستان... افریقائی کوچک، و سیستان مصری تمام است»، مازندران و گیلان «چونان جزایر اروپ» و ولایت مرکزی اش «در همه کوه زمین بمانند» است. در تضاد آن دو عامل، پریشانی احوال ایران است به این روزگار. تا پیش از سلطنت ناصرالدین شاه «هیچکس امنیت عیال و مالکیت جان و مال خود را در هیچ یک از شهر و قصبات ایران نمی داشت». اینک که امنیت برقرار گشته زمان اصلاح است. پادشاه در فکر ترقی و تأسیس «پارلمنت» و تنظیمات است، و می کوشد وزیران را هم به راه ترقی سوق دهد. اما امان از بزرگان که «مانع تأسیس تنظیمات قانونیه در ایران بوده و هستند» و «جمع مردمان» بر این حقیقت واقف اند. امروزه این سرزمین از هر نوع ترقی و پیشرفت بازمانده و محتاج به کشورهای همجوار گشته. در مقایسه تطبیقی جمعیت و محصول آن با کشورهای اروپائی کافی است بدانیم که از یک ایالت کوچک فرانسه به اندازه آذربایجان بلکه به اندازه همه ایران محصول برمی دارند؛ در اروپا مالیات را از مردم می گیرند و کسی را اعتراض نیست. اما در ایران «حکام بی انصاف سرتاسر مملکت را تاراج می نمایند، هزار قسم جبر و تعدی به رعیت وارد می آورند و فریاد رعایا به فلک می رسد، و داخل خزینه هم نمی شود».

با وجود اینکه ایران نعمت طبیعی فراوان و جمعیت کم دارد «اغلب سالها

مردم از گرسنگی تلف می‌شوند و اکثر علوفه به دهان می‌کنند...عجب تر اینکه در يك طرف مملکت اهالی از قحطی می‌میرند، در طرف دیگر ارباب زراعت و محترکین دهقانان از وفور غله و عدم مشتری یا در اشد فقر و ابتدال زیرچوب و اسیر تازیانهٔ تحصیلداران مالیات‌اند، و یا به درجه‌ای غنی که مستقل از طاعات، اهل مغرب زمین «خیالشان واحد و همتشان منحصر به ترقی مملکت و نجات سفینهٔ دولت خویش از گرداب حوادث» است. و ما «همیشه در این اندیشه‌ایم که به هر ترتیب و شیطننت مال دیگری را غصب و ناموس آن دیگری را پایمال نمائیم. فرنگیان را خیال و تدابیر به تسخیر ممالک روی زمین و توسعهٔ تجارت و ترقی و صنعت و حرفت و آبادی مملکت صرف می‌شود، و اوقات ما به برهنه کردن ابنای وطن و ایجاد انواع فتن» به هدر می‌رود. فرنگیان در پیکار با سه عنصر پلید یعنی جهل و فقر و تنبلی در کاراند. اما این خود محل نظر است که اولیای دولت ما تا چه اندازه «مایه و تدبیر و کرامت» خرج داده‌اند تا توانسته‌اند این سرزمین را «به این درجه دچار سفاهت و گرفتار ذلت و نکبت نموده باشند». این درس خواندگان جدید هم یکی از علوم و فنون فرنگی را به درستی فرا نگرفته‌اند، کالسه‌چی فرنگی بهتر از «مجتهدین و فقهای گرام» به احکام قانونی واقف‌اند. این «وزرای محترم نادرا الامثال ما که به اروپا می‌روند، ایشان را کسی به هیچ خدمت کوچک و پست‌ترین مأموریت استخدام نمی‌کنند و قابل هیچشان نمی‌شمارند. ولی چون انواع فرنگی... معروف به علم و هنر است لهذا هر فرنگی... که در اروپا دلال یا حمال بود و او را به کوچکترین شغلش هم استخدام نمی‌کرده‌اند، به محض اینکه پا به دایره‌ای از دوایر ایران گذاشت وزراء و صدور ایران قول او را به منزلت و حی منزل به گوش جان استماع کرده، هر چه بگوید به حسن تلقی می‌نمایند».

ما هنوز از راه و رسم ترقی دور هستیم. اهل دولت چنان می‌پندارد که

«هروقت کارخانه ماهوت بافی و چلوارسازی و فابريك تفنگ و توپ کروپ به ایران آوردند، ایران ترقی می کند». و حال آنکه اگر کارخانه از فرنگ می آوریم باید خبرگان آن را هم بیاوریم و الا «چنین فابریکی چه فایده به حال ما خواهد داشت؟» از همین جهت است که در هر نوع اسباب زندگی خود را نیازمند صنایع مغربیان ساخته ایم.

اعمال و رفتار ما هم ناجور است. از یکسو در آداب غذاخوری رخصت فرنگی را می طلبیم و از او تقلید می جوئیم، از سوی دیگر نسبت به آنان بدگویی روا می داریم. اگر این نكوهش موجه باشد «چرا باید همه اقوالشان را معتبر دانست و [از آنان] تقلید و پیروی کرد» و پوشاك كافران را برتن کنیم. از جهتی فرنگی نجس است اما محصولش پاك. اگر بگوئیم امتعه اش هم پاك نیست «آن وقت نماز ما با ماهوت انگریزی باطل است» و نباید با قلمی که چاقوی فرنگی آن را تراشیده قرآن نوشت، و با کفنی که از پارچه فرنگی فراهم گشته به روز محشر برخاست. علت این همه تقلید و شیفتگی و اجتناب و گریز از فرنگ چیست؟

گوئی نویسنده خود در آن معانی حیران است. اما آنچه به خود تردید راه نمی دهد همان اخذ دانش و تربیت و تنظیمات جدید است.



اندیشه اصلاح چنان باب روزگشته، دست کم در دستگاه دولت رخنه یافته بود که حتی میرزا سعیدخان اشلقی انصاری دم از قانون خواهی می زد. او از فکر و دانش جدید یکسره بی بهره بود، مایه و تربیت آخوندی داشت و میرزا بنویس متعارفی بود. اما چون سالیان دراز دستگاه وزارت امور خارجه را قبضه کرده بود از طریق گزارش های مأموران سیاسی با بعضی اصطلاحات جدید آشنایی سطحی یافته، حالا به ترقیخواهی وانمود می کرد. در این باره

رساله‌ای نگاشته که به حقیقت رونویسی پاره‌ای معانی است که از گزارشهای مأموران اصلاح طلب برگرفته، بدون اینکه هرگز خودطالب اصلاح باشد. آن مرد همواره با هر نقشة تغییر و اصلاح مخالفت آشکار می‌ورزد، ادعای ترقیخواهی‌اش به همه احوال ریاکارانه است.^۱

می‌نویسد: از عمر پنجاه ساله‌اش سی و دو سال به «مشاغل دیوانی و معاشرت با وزرا و اکابر و التزام رکاب» پادشاه گذشت. به انواع «نعمت‌ها متنعم» بود، و همین اندازه «از مواهب دولت کافی بلکه زیاد است». پس انگیزه خودش را در پرداختن این رساله کسب جاه و مقام نمی‌شمارد، بلکه جبران «غفلت پنجاه ساله گذشتگان» است که عرصه را برما تنگ کرده.

فرنگ بر ایران پیشی نگرفت مگر از بابت حکومت قانون، اما «دولت ایران اساس معینی ندارد که بر روی آن کار کند.... بلکه قرارش به متابعت از اتفاقات و حوادثی است که هر روز واقع می‌شود. اگر حادثه خوبی است از ظهور آن خوشحال می‌شود و به همان سرور یکروزه قانع است، و اگر اتفاق بدی است بقدر امکان مدافعه میکند. هر جا که قوتش از مقاومت بازماند سر تسلیم می‌گذارد. و نیز قانونی ندارد که رقاب تمامی ملت بر او بسته باشد و کسی تخلف از آن نتواند نمود». حتی شریعت اسلام هم که به اعتقاد او روزگاری معرف قانون بود و برتر از جمیع شرایع است، به دست فراموشی سپرده شده همچون «تلال آثار کهنه ایست که از يك بنای بسیار محکم و عالی باقی مانده» و فقط در «امور اخرویه» بکار می‌آید. این حالت «جمع‌کثیری مردم بی‌لجام را که در تحت هیچ قانونی حرکت ندارند در میان مملکت سرداده... و هر يك از آنها برای خود خیالی می‌پزند».

۱. رساله میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن‌الملک، خطی، تحریر ۱۲۸۵.

از آنجا که ایران در برابر خطر بیگانگان قرار گرفته است، دولت باید در پاسداری مرز و شمالی از سمت گرگان برخود لازم شمارد که لااقل تا ساحل رود اترک متصرف شده رعیت و ایل نشانده آباد نماید» مگر از دستبرد روس برهاند؛ آخال را از تجاوز ترکمن در امان دارد؛ مرو را به تصرف خویش باز آرد، خطه خراسان را به مرز سرخس بپیوندد. بالاخره «سیستان را باید از کمین گاه افغان در ربود».

تحقق این آرزوها، دولتی نیرومند می‌خواهد، اصلاح داخلی می‌طلبد ورنه توهّم «بی‌بصیرتان» که می‌گویند «مقتضای مسلمانی پریشانی و نابسامانی است» قوت پذیرد. پس «اساسی» استوار باید برپا داشت که آن را «به اصطلاح فرنگی قانون» نامند، و آن به مثابه «اصول دین» است. و از آن اصول بنیاد «امنیت» را شناخته‌اند که در فرنگستان هم هنوز «باعلی درجه رشد و کمال» نباشد. اما مغربیان به راه «عقل و تتبع» شایسته‌تر از اسلامیان «در تمهید اسباب امنیت و آسودگی مملکت و اهالی خود می‌کوشند». از آنان هر روز «علمی و صنعتی که تالی اعجاز است بروز می‌کند» و ما همچنان بیکار نشسته‌ایم. اینکه در فرنگستان مردم خود را از دولت جدا نمی‌دانند «هیچ علت ندارد مگر اینکه جمع راحت خود را در وجود او [دولت] دیده‌اند».

به نظر آن وزیر، ناصرالدین شاه «عديم المثل» و روشنی بخش صفحه روزگار است. امامی پرسد: چرا مردم در هراس و خوف از دولت بسر می‌برند؟ این «تشویش را از دل مردم بیرون» نتوان کرد مگر به تأسیس امنیت. و «این روش به سرحد کمال نمی‌تواند رسید مگر به متابعت يك قانون» قانونی که با اصول شریعت سازگار باشد.

مهم‌ترین تأثیر تأسیس قانون، بر انداختن دوگانگی میان ملت و دولت است. «علمای شرع ما و متقلدین آنها هنوز اعوان دولت را به لقب ظلم

[می‌خوانند] و مال و جان آنها را لازم الحفظ نمی‌خوانند». اما چون دولت به وضع قانون برخیزد می‌تواند «میل رعیت را بسوی خود بکشد» و اعتماد از دست رفته را باز آورد. در این احوال «دولت با اشخاص یکی است فرقی با هم ندارند... اسم یکی دولت است و اسم دیگری شخص واحد».

نقشه پیشنهادی میرزا سعیدخان موارد زیر را دربردارد:

۱. قانون برانداختن رشوه‌خواری که «فصل عمده قانون باشد. اجرای آن باید «از ساحت قرب حریم مقدس سلطان و بعد از پایگاه وزارت» آغاز گردد. براین سیاق خرید و فروش مقام و منصب دولتی نیز برافند.

۲. تنظیم مالیات و تعدیل خرج اعم از مخارج دولتی و هزینه‌های انفرادی. این بدان معنی است که دولت و مردم هر دو از تجمل‌پرستی و اسراف‌پرهیزند. به تجربه مشاهده می‌کنیم مردمی هستند که در فراهم کردن لباس الوان و دیبا چنان ثروتی را برباد میدهند که «مالیات يك قصبه برای همان لباس‌ها کافی نباشد». مردم «زارع کاسب بیچاره چقدر بکوشند، و بیوه زنان و یتیمان چقدر نان جو و ارزن بخورند... یا يك متترف مسرف لباس سالیانه برای خود فراهم آورد».

۳. اصلاح نظام خالصجات دولتی: املاك خالصه ویران گشته و در آمد درستی از آن عاید دولت نمی‌گردد. این املاك را باید «از جزو عمل حکام موضوع نمود» و هرملکی را به مدت محدودی به شخصی واگذارد. با این تدبیر «هم مالیات دیوان مضاعف خواهد شد» هم اراضی خالصه رو به آبادی خواهد نهاد، هم دیوانیان بیکار بکار گماشته خواهند شد، و هم مهاجران ایرانی از جلای وطن روی برتابند و در آن املاك به زراعت دست یازند.

۴. صنعت ما رواجی ندارد، نه دولت کمکی به رونق صنعت کرده و نه تحصیل کردگان فرنگ را در برپا داشتن صنایع یاری نموده است. تکمیل

کارخانه‌های صنعتی موجود، فرستادن اهل صنعت به فرنگ، گماردن تربیت-یافتگان جدید بکار صنایع - شرط ترقی صنعت است.

۵. زراعت ایران هم پیشرفتی ندارد. به حقیقت «مظلوم‌ترین اهالی ایران اهل زراعت‌اند». بار ظلم رامی‌کشند و ناگزیر به خارج ایران مهاجرت میکنند. این حالت «علتی ندارد مگر موانعی که از ظلم و بی‌اعتدالی برپا می‌شود». حرف بر سر امنیت دادن به رعیت است.

۶. در ایران نه تجارت وسیعی داریم و نه تجار در امان‌اند، و نه اسباب کارشان فراهم گشته. در فرنگ تجار از حمایت دولت برخورداراند، اما بازرگانان ایرانی در رقابت با تجار خارجی «از پا در افتاده‌اند». عجب اینکه در مسئله گمرک تجار فرنگی را بر ایرانی مرجع می‌شمارند - از آنکه «مصلحت مقتضی شده است که رعیت خارجه را در تجارت و جلب منافع آن به واسطه ارزانی گمرک و امتیازات سایره مبسوط الید نمایند، و دست و پای تجار داخله را به علت گرانی گمرک و محرومی از امتیازات.... ببندند. گویا این عمل دلیل صریح باشد بر اینکه دولت به دست خود، رعیت داخله را مغلوب رعیت خارجه و تجارت مملکت را منحصر به آنها نماید».

۷. تأسیس مدارس علمی از واجبات است. معترضان می‌پرسد: «این حکام و عمالی که ما داریم و کرورات خلق خدا را به دست آنها سپرده‌اند از کدام اداره دولتی خبر دارند؟ نزد کدام حکیم دانشمند تربیت شده‌اند؟ احکامی که اینها هر روز بر سر خلق خدا جاری می‌کنند مبتنی بر کدام آئین است؟ چیست که جز اراده طبع و حاصل هوای نفس آنها باشد؟ آنچه در ایران می‌بینیم این است که «از حاکم تا محکوم و ارباب مناصب بزرگ تا افراد خدم، مثل فراش و غلام و غیره، جمیعاً به سوی خرابی دولت است نه آبادی - چرا که حاصل هر اقدام از غایت و نتیجه آن معلوم می‌شود». این خود تکلیف بزرگ

دولت است که دیوانیان را «از عیب خودخواهی و دولت‌فروشی بیرون آورده افکار ایشان را پراز غیرت و تحصیل شرف و عزت نماید». این تغییر را ایجاد مدارس علمی تأمین گرداند زیرا «برای هر صنفی يك نوع علم و تربیت لازم است».

همه آن معانی را میرزا سعیدخان به عنوان وزیر دولت آورده، اما بیشتر آن انتقادهای بازمی‌گشت به خود او: در کار وزارت امور خارجه منصب فروشی می‌کرد و رشوه می‌خورد. خودش نزد هیچ «حکیم دانشمند تربیت» نشده بود مگر اینکه از ادب فارسی و عربی بهره گرفته و فقه خوانده بود، و خط و ربطی داشت. نه تنها نسبت به ترتیب یافتگان جدید الفتی نداشت، او خود از عوامل بازگرداندن محصلینی بود که به فرانسه فرستاده شده بودند. از «عیب خودخواهی و دولت‌فروشی» هم سهمی وافر داشت. همیشه با سنت پرستان و مخالفان اصلاح و ترقی‌دمساز بود، و قدمی در جهت پیشرفت برنداشت.^۱ او در این رساله معرف کسانی است که می‌گفتند آنچه به آن اعتقاد نداشتند، و می‌کردند خلاف آنچه که می‌گفتند - واقعیتی که به صورت مذهب مختار درآمد.

دیگر جنبه عقاید میرزا سعیدخان را در نامه مفصلی که به شاه نگاشته باید شناخت.^۲ و آن در مخالفت اوست با امتیاز دادن سیم تلگراف به انگلیس.

۱. در بی‌حقیقتی میرزا سعیدخان کافی است بگوییم که به گواهی اعتمادالسلطنه: پس از مردن او تعداد «نهمصد و هفتاد پاکت سر بسته که غالباً نوشتجات سفرای ایران در خارج و اغلب مراسلات سفرای خارجه در ایران و نوشتجات سرحداران و غیره بود، در میان نوشتجات میرزا سعیدخان مرحوم پسرش جمع کرده حضور شاه فرستاده بود. این پاکت‌ها از بیست سال قبل بود الی چهارده سال قبل ... شاه می‌فرمود: از قرار گفته همین پسر که وزیر مرحوم غالب نوشتجات را خوانده به آب می‌انداخت». (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۵۶۷-۵۶۸).

۲. عریضه میرزا سعیدخان به ناصرالدین شاه، [۱۲۷۵]، با مهر «سعید انصاری». (اسناد ایران).

تنها حرف درستش این است که انگلیس بدانندیش است، و دولت ایران بایستی خود به این کار برآید. اما مخالفت او کوتاه بینانه است نه اصولی. او در اصل مسأله امتیازنامه‌های خارجی بحث و انتقادی ندارد، بلکه آن امتیازنامه را از این بابت طرد می‌کند که کفه سیاست انگلیس را در تناسب نفوذ روس سنگین‌تر می‌سازد. و به علاوه ایران ازدوستی روس بی بهره می‌ماند. پاره‌ای سنجش‌های غلط تاریخی هم دارد که متذکر خواهیم گشت. نخست ببینیم چه می‌آورد:

می‌نویسد: کشیدن سیم تلگراف را به دست انگلیس «گرچه با شرایط ظاهرالصلاح باشد... موافق صرفه و صلاح دولت» نمی‌داند. دلایل زیاد است. یکی اینکه «سبب چیست دولت علیه در عین قدرت و آزادی و ثروت و بی احتیاجی که الحمدلله دارد، خود را آورده گرفتار این قید و مرارت نماید؟ دیگر اینکه «آیا هیچوقت خاطر مبارك از این قوم خشنود بوده است؟ و آیا از این مرادوات قدیمه عادیة طرفی بسته شده است که بنا به تجربه‌های سابقه که حاصل فرموده‌اند خاطر مبارك شایق شده باشند که ربط جدیدی هم با این طایفه انداخته شود؟» به علاوه «تحصیل خوشحالی دولت انگلیس منحصر بر آن نیست که او آمده با میل خودش ایجاد تلگراف در ملك دولت علیه نماید. بلکه اگر او راست می‌گوید و مرضی در قلب ندارد باید وقتیکه دولت علیه با مخارج خود این سیم را بکشد، و محض خواهش او این کار را به سایر کارهای لازم حتی سیم تلگراف خراسان ترجیح دهد، او بیشتر ممنون باشد که زحمتی به او داده نمی‌شود... دولت عثمانی با اینکه احیا کرده دولت انگلیس است، باز وقتیکه انگلیس‌ها خواستند از اسلامبول تا بغداد سیم حالیه را بکشند، عثمانی‌ها راضی شده خودشان در عین بی‌پولی و فلاکت اقدام کرده، به خارجه مجال ندادند. فرضاً هیچ پولتیک دولتی هم در این کار منظور عثمانی‌ها نبود، و محض حفظ شأن دولت خودشان را منظور کردند - آیا دولت علیه چرا باید شأناً خدا نکرده از

دولت عثمانی کمتر باشد».

قضیه عمده اینکه انگلیس «تنها برای حفظ مصالح ملك هندوستان طالب وضع این سیم نشده است. و آلا بایستی همین که فهمید دولت ایران از دار-الخلافة تا خانقین را دست زده و در کار است تمام نماید، خوشحال باشد و دولت را تشویق بر این نماید که از دارالخلافة تا بوشهر راهم شروع کرده به تمام برساند. این که می خواهد این رشته را تابیست و پنج سال به ملکیت داشته باشد... باید دو منظور عمده داشته باشد. اولاً شك نیست که قدرت پلوطیک او در ایران زیادتی به قدرت و پیشرفت دیگران خواهد داشت. چه مصلحت دولت علیه است که به این آشکاری که هیچ مجال انکار برای اولیای دولت علیه نبوده باشد، کفه میزان يك دولت را در ملك خود به این سنگینی قرار داد، حسن ظن و امید دیگران را که در هر موقع صرفه ها می توان از آن حاصل نمود بکلی باطل نماید؟»

دوم اینکه دولت انگلیس می خواهد «تجارت بزرگ به همین سیم راه بیندازد... پوشیده نیست که معموریت و تجارت هندوستان و کثرت نفوس آن مملکت به چه درجه رسیده است، خاصه و قتیکه رشته مخابره آنجا متصل به کل دول فرنگ و خود انگلیس با آن تجارت کذا باشد... منافع این سیم طرف نسبت با سایر [خطوط تلگرافی] نخواهد بود. دولت علیه قریب صد فرسخ تلغراف تا تبریز دارد، و در این مسافت بیش از سه شهر که چندان جمعیت و تجارت ندارند واقع نیست. مع هذا سالی قریب پنج شش هزار تومان عایدی دولت است. به دلیل حسی واضح است که اگر دولت علیه این سیم را به ملکیت داشته باشد، و به قاعده معموله فرنگستان نرخ آن را بگذارد در سال اول دور نیست نصف مخارج خود را استیفا و سال دوم تکمیل نماید. و بعد از آن يك مالیات عمده استمراری مفت بی زحمت و حلال برای خزانه دولت داشته باشد.

چه انصاف است که چنین مستغل بزرگ پرمفعت از چنگ دولت بیرون و نصیب خارجه باشد . . . این غلام معونه ندارد، و آلا از فردا دست به کشیدن این سیم می‌زد، و به کسب ثروت و مال غنی‌ترین رعایای سرکار اعلیحضرت... می‌شد».

بهر حال، بعد از آنکه انگلیس این سیم را کشید- «فرض این مسأله ممکن است که يك دولت دوست همجوار... مصلحت در این دید که تکلیفی به دولت علیه نماید که من می‌خواهم سیمی از فلان ساحل مملکت ایران تا فلان مکان با همان شرایطی که دولت انگلیس قبول کرده است کشیده باشم. و مفروض هم این است که دولت علیه می‌خواهد پیش آن دولت اعترف نماید که امتیاز تو در نزد ما کمتر از دیگری است. در چنین صورت تکلیف چه خواهد بود. قبول باید کرد، و یا صریحاً رد باید نمود؟»

چند ایراد اساسی بر این وارد است: اینکه از «قدرت و آزادی و ثروت و بی‌احتیاجی» دولت علیه سخن رانده، سربه‌سر خلاف واقع است. وزیران و درباریانی در مسلك میرزا سعیدخان همواره عادت به دروغ‌زنی سیاسی داشتند. دولت ایران نه نیرومند بود، نه آزادی عمل داشت و نه ثروت، و نه بی‌نیاز بود. از هراعتبار مادی و معنوی در جهان بی‌بهره بود. دیگر اینکه در قیاس تاریخی اوضاع ایران و عثمانی باید اعتراف نمود که عثمانیان هر عیبی در کارشان بود، دولت منتظم داشتند و در نظام عثمانی هیچگاه بی‌قانونی و بی‌قاعدگی و ستمگری و غارتگری به حدی که در ایران جاری بود - هرگز رواج نداشت. دولت علیه با این زمامدارانش «شأناً خدا نکرده»، از دولت عثمانی به مراتب کمتر بود. آن غمخواری‌های میرزا سعیدخان انصاری به هیچ وجه دلالت بر عواطف ملی او ندارد، تنها حکایت از روس‌پرستی او نماید. هموست که به گواهی اعتماد- السلطنه در قضیه بستن قرار نامه آخال مبلغ دوازده هزار تومان از روس رشوه

گرفت. دولتمداری و سخت‌پایی در برابر آن دو دولت دشمن بدخواه شرایطی داشت که میرزا سعیدخان از آنها یکسره بی‌بهره بود.

*

تنها اثر مضبوط و جامعی که در حقوق اداری ایران به دست ما رسیده رساله مفصل عالمانه‌ای است که به تصریح مؤلف در ربیع الاول ۱۳۱۵ نگاشته شده.^۱ مضمون این رساله که نه عنوان مشخصی دارد و نه از نویسنده‌اش ذکر شده، با نقشه اصلاحات عملی که دقیقاً همین اوان در صدارت میرزا علی‌خان امین‌الدوله شروع گردیده بود، مطابقت دارد. دور نیست که به قلم یکی از همکاران امین‌الدوله نوشته شده باشد. بهر صورت، نویسنده از تحصیل کردگان جدید و از خدمتگذاران دولت است، در فن حقوق اداری و در چگونگی گردش کارها در دستگاه دیوانی خبرگی دارد، و دارای فکر منظم منطقی است. از آنجا که این رساله مدرک معتبر تحقیق در نظام اداری ایران می‌باشد، متن کامل آن را جزو ضمایم آورده‌ایم.^۲

در این رساله اساس حکومت مورد بحث نیست، مگر چند کلمه‌ای که در اصول تفکیک قوای دولت دارد. بعد می‌پردازد به گفتگوی تفصیلی در تشکیلات دیوانی، و اختیارات هر شعبه و مسئولیت هر کدام. در تشریح هر دستگاه دولتی به آئین حقوق اداری غربی توجه دارد، و در مجموع روح دولت منتظم را پرورانده است. در ضمن حاوی کامل‌ترین اطلاعات احصائی در برخی مسائل اقتصادی، خاصه در قضیه مهم تنزل پول نقره است.

زمینه کلی رساله از این قرار است:

۱. رساله‌ای در حقوق اداری ایران، خطی، تحریر ۱۳۱۵. (عنوان رساله از ماست).

۲. نگاه کنید به ضمایم کتاب.

حکومت چندقسم است. یکی «حکومت منفردة» که آن نیز انواع مختلف دارد. یکی از آنها «حکومت منفردة مستقلة موروثة» است که در ایران برقرار گشته. «قوة حکومت کلیتاً به قوة قانونیه، و قوة اجرائیه، و قوة محاکماتی منقسم می شود. و مجموعاً از این سه قوا مرکب است، و حالت دولت موقوف و منوط بر آنها است». در حکومت منفردة ایران «تمام قوای حکومت در دست پادشاه است. پس تمام ترقیات دولت و ملت بسته به میل اوست، و پادشاه سرچشمه تمام اقتدارات است». یعنی «رئیس تمام ادارات دولتی است... سرداری قشون بری و بحری متعلق به شخص اوست... ملزومات مالی و ساختن کتابچه دخل و خرج و محاسبات کل برعهده اوست، و تمام مداخل عاید دولت در تصرف و اختیار اوست. و نیز اداره عدلیه... در ریاست و نظارت پادشاه اند. و نیز پادشاه از حالت روحانیة ملت یعنی مذهب و مساجد و مدارس و مکاتب و صنایع و علوم و فوائد عامه مواظب است».

اداره امور را وزیران برعهده دارند و نزد «پادشاه برای پیشرفت و نظم ادارات مسئول اند». آنان «مجموعاً انجمن وزرا و مجلس شورای دولتی» را تشکیل می دهند، و این انجمن وزیران را در اروپا کابینه می خوانند. وزیر اعظم از جانب شاه ریاست کابینه و مجلس شورای دولتی را دارد. «کلیه مهمات دولتی به عهده اوست»، احکام پادشاه به وسیله او به وزیران می رسد، و تمام حکام ایالات تحت ریاست او قرار دارند. امضاء و اجرای احکام «به توسط وزیر اعظم می گذرد... اما وزراء باید قبل از وقت امضای فرامین، امری را که راجع فرامین است رسیدگی نمایند و صرفه و ضرر دولت را ملاحظه کرده، معلوم کنند که آن امر مطابق قانون هست یا نیست، و مسئولیت کلی از هر فرمانی دارند که امضا کرده اند».

علاوه بر انجمن وزیران «مجلس شورای کبری» هست مرکب از وزیران

کابینہ بہ علاوہ «جمعی از رجال و بزرگان دولت کہ پادشاہ انتخاب می کند .
و در وقت حاجت پادشاہ امر دولتی و ملتی را کہ بسیار مهم باشد بہ این مجمع
رجوع می کنند» . ریاست آن شورا نیز با وزیر اعظم است .

اینجا طرح تشکیل «مجلس خاص» را پیشنهاد می کند . و آن مجمعی است
بامشارکت خبرگان و بہ منظور تنظیم نقشہ اصلاحات کہ خصلت مشورتی دارد .
مفاد آن با قانون « مجلس مخصوص دولتی » کہ میرزا علی خان امین الدولہ
نوشت و بہ تصویب مظفرالدین شاہ رسید (ربیع الثانی ۱۳۱۵) جور درمی آید .
طرح پیشنهادی می گوید : « برای بعضی تعمیرات و اصلاحات در اوضاع دولت
خیلی مفید است » کہ بہ سبک بعضی کشورہای فرنگ ، ہیأتی بہ نام «مجلس خاص»
از « اشخاصی کہ ربط در امور دارند » بہ منظور غور و رسیدگی در امور مهم
دولتی تأسیس گردد . این مجلس می تواند « برای اطلاع خود اشخاص مختلف
را احضار نماید و از آنها سؤال کند » . حتی در آنجا « یک دو نفر از فرنگیان کہ
سالہا در خدمت دولت بودہ و از وضع و امور و قانون ایران و دول خارجہ
اطلاع دارند ، مأمور و حاضر باشند » . ہمہ « مذاکرات و مشاورات » این مجلس
سری است ، و حاصل آن بہ وزیر اعظم اعلام می گردد .

اما نظامات دستگاه اجرائی کہ موضوع اصلی رسالہ است : دستگاه
اجرائی را مجموع « دوائر دولتی » می سازد و مرکب است از « دوائر بزرگ و
کوچک » . دوائر بزرگ را « وزارت » می خوانیم ، و دوائر کوچک را « ادارہ » کہ
شعبہ های وزارتخانہ می باشند و ہر کدام ریسی دارد ، گرچہ این رییس ممکن
است گاہ لقب « وزیری » داشتہ باشد (مثل وزیر لشکر و وزیر گمرک) . در ہر حال
کابینہ دولت « فقط از وزرای بزرگ کہ وزارتخانہ دارند تشکیل می شود » .
گفتگوی تفصیلی در نظام وزارتخانہ ها و کیفیت رابطہ آنها را با ادارہ های جزئ
ارجاع می دہیم بہ متن رسالہ .



بحث در حقوق اجتماعی فرد موضوع «رساله مختصر» نوشته میرزا علی خان لسان الدوله^۱ است. نویسنده به طبقه دیوانی تعلق دارد. رساله اش اقتباسی است از کتاب صراط المستقیم از آثار میرزا ملکم خان، و همه جاهمان اصطلاحات ملکمی را بکار برده است.

آغاز رساله در ستایش «عقل» است و در بکار بستن عقل در زندگی فردی و اجتماعی. خداوند عقل را رهنمون آدمی ساخت تا به یاری آن بتواند نیک را از بد تمیز دهد. و همچنین «در تسهیل معاش که موجب تعیش و آسایش دردنیاست و در تکمیل نفس خود» بکوشد. نیک و بد چیزها امر عقلی است. و نیز اینکه آدمی سلامت خویش را در آسایش جمع می جوید از عقل سرچشمه می گیرد. سیاست نیز باید بر بنیان عقل قرار گیرد. و در تصور او پیغمبر اسلام اداره امور امت را بر اساس عقل نهاد. از اینرو بر اولیای دولت است که «بعد از تأمل در قانون نظم آن بزرگوار، طریقه انتظام و علم سیاست مدن را دریابند و در این مقام تأسی به پیغمبر و الامام خود کنند».

پایه سیاست را «عقل معاش» می سازد و «این علم را حکماء حکمت عملی نام نهاده اند که عبارت از سیاست مدن و تهذیب اخلاق و تدبیر منزل» است. ترقی مادی و صنعت مغربیان که هدف آنها تکمیل معاش است جملگی از بروزات عقل است در حیات انسانی. و آنرا شرایطی چند است:

۱. علی خان لسان الدوله، رساله مختصر، خطی تحریر ۱۳۰۵. این شخص در ۱۲۷۰ مسئول کتابخانه مخصوص شد که برای ضبط کتب و اسناد ساختند. از آنجا «کتابچی باشی» عنوان گرفت. در ۱۳۱۳ همراه مظفرالدین میرزا به تهران آمد و کتابخانه سلطنتی به او سپرده شد. به تواتر آمده که به خزینه آن کتابخانه دستبرد زده است. باید افزود که اینگونه دستبردها پس از او نیز نامکرر رخ نداد.

اول «اطمینان» جانی و مالی. یعنی «شخص اطمینان داشته باشد که کسی به غرض و خصومت خود نتواند او را کشت تا با اطمینان خاطر بامور معاش خود تواند مشغول شد». این «قانون» اسلام است که خداوند عمارت این خاکدان را بدست آدمیان سپرده. پس هر که جماعت آدمیان را قلع و قمع کند «از عمارت این کره کم» کرده است. از اینرو «در سیاست مدن اولاً از برای حفظ ما حفظ و تکثیر عدد لازم است». همچنین کشتار در دل مردم هراس رویاند و مردمان از کار دست بشویند. همین بیم و نومیدی خود عامل ویرانی است. در تأیید آن معانی آیات قرآن را می‌آورد، و معتقد است که کشتار جنگ آنگاه مشروع است که حکم جهاد علیه دشمنان دین و ملت باشد. «قتال کنید در راه دین خدا با اشخاصی که میخواهند با شما قتال کنند». این نوع قتل را دور از غرض و خصومت شخصی می‌شناسد. خلاصه «امنیت» خاطر و امنیت جانی شرط اول هستی آدمی است. «در هر مملکتی که این اطمینان کاملتر است آن مملکت را زیور آبادی از عمارت و حرف و صنایع بیشتر و معیشت سهلتر است. و بالعکس در هر مملکت که این اطمینان کمتر - خراب‌تر و معاش آن صعب‌تر و حرف و صنایع آن کمتر است... در مملکت ایران با آنکه اعدل ممالک روی زمین است و سهولت معاش آن از طبیعت مملکت است، به جهت نقصان این اطمینان آن ترقی که در ممالک صعب‌المعاش است حاصل نکرده‌اند». از اینروست که ایران آباد نیست.

دوم. مسأله «اختیار» است که به مفهوم آزادی بکار برده، چنانکه در رسالات ملکم نیز به همان معنی آمده. می‌نویسد: خداوند «بندگان خود را آزاد فرمود زیرا که در آزادی فوایدی بود». از عناصر اختیار «اختیار بدنی» است که هرگاه آدمی خواست از محلی مهاجرت کند او را مانعی نباشد. همین‌طور تا وقتی که کار «خلاف قانون» از او سر نزده هیچ زبردستی قادر به آزار او نباشد. عنصر دیگر آزادی برخوردار بودن «از اختیار زبان» است. یعنی «اگر شخص

خلاف قانون در حق خود یا برادران نوعی خود ببیند، بتواند بگوید و در خدمت رؤسای خود، بتواند حکایت یا شکایت نماید، و نیز بتواند آنچه مطابق قانون است از برای خیر اندیشی خود و برادران نوعی خود بگوید. قانون اسلام نیز امر به معروف و نهی از منکر است.

دیگر «اختیار قلم» است که باید همانند «اختیار زبان» بر جای باشد. تنها از این راه است که می‌توان «قانون نظم» را جاری ساخت زیرا آنکه خلاف قانون رفتار نماید همواره از عیب‌جویی اهل قلم می‌هراسد، و می‌داند که اعمال خلاف را بر ملاء خواهند کرد. «مفاسد عدم اختیار قلم و وقوع عکس مطلوب است چنانکه مشاهده می‌کنیم». آن اشاره‌ای است به احوال زمان خویش که اثری از اختیار قلم نبود. «اختیار خیال» نیز بهمان اندازه دارای اهمیت است. بدین معنی که هر کس در اعتقاد دینی خود مختار باشد، و به هر مذهب و مسلکی که هست «کسی متعرض او نشود». اگر اعتقاد او موافق «قانون نظام عالم است فبها المراد». و اگر نیست خود مسئول است. پس لازم آنکه مردم در خیالات و معتقدات خویش مختار باشند. اگر اعتقادشان امر دینی است «باجتهاد عقلی دریافت خواهند نمود» و اگر امر دنیوی است «به جولان خیال مطالب دقیق دریافت خواهند کرد و مفاسد عدم این اختیار ضد مقصود است».

به علاوه «اختیار کسب» است یعنی هر فردی در انتخاب حرفه و پیشه خود آزاد باشد، و به راه او نهی نباشد. چون این قاعده بکار آید هنر و شایستگی افراد مأخذ خدمات و مشاغل در نظر گرفته می‌شود، و بر اثر تبعیض و غرض، افراد بی‌کفایت به شغلی که در خورشان نیست راه نمی‌یابند. بالاخره «اختیار جماعت» است و منافع آن «فوق حدیان». در کار جماعت مردم باید اختیار داشته باشند که «از برای مزید الفت یا مشاورت در امور یا انجام اموری که خیر و نفع ملت و مملکت است در محلی جمع شوند». نویسنده خود را از شرح

آن معذور میدانند چه «مخدوراتی» دارد - «عقل در شرحش چو خرد در گل بخت». همین قدر به اجمال گوید: «اگر اختیار جماعت داده شود» مردم «به عقل دوربین خیر اندیش مملکت مرده‌ای را می‌توانند زنده کرد، چنانکه در بعضی ممالک کرده‌اند».

اما قضیه مساوات : مساوات دو نوع است: یکی «مساوات در نفوس» و دیگر «مساوات در حقوق». در قانون مساوات همه مردم از توانگر و گدا «در رتبه واحد حرکت کنند» و آن پایه «خدمتگذاری در نظام عالم است». پایان رساله مختصر در «امتیاز فضلی» است: اغلب در این مسأله متحیراند که چرا برخی مردم دانا و هنرمند در تنگدستی می‌گذرانند، و بسیار مردمان «بیهوش و بیدانش و هنر، در گگو و کج رفتار عزیزاند». چرا بسیاری جوانان بی تجربه کارزار ندیده به مقام «سرهنگی و سرتیپی و امیرتومانی» می‌رسند، و مردان کار آزموده از رتبه‌ای که شایستگی‌اش را دارند محروم می‌مانند. در حل این معما برخی بخت و «اتفاق» را دخیل می‌دانند؛ گروهی دیگر احکام کواکب را در آن موثر می‌شمارند چه به نظر آنان هر کس را طالع و ستاره‌ای است. اما جملگی معتقد هستند که «مملکت ما با اینکه اعدل جمیع ممالک و سهل المعونه تر و منفعت خیزتر ممالک است، و مردم مملکت ما هم بواسطه اعتدال مزاج زکی الذهن تر و سریع الانتقال و در تحمل زحمات پایدارتراند، از چه رهگذر است که این مملکت از جمیع جهات یوماً فیوماً در تنزل است، در جمیع صنایع محتاج به مملکت خارج از خود شده، و مردم مملکت بی هنر و بیکار و بی‌عارانند». هیچکس را از این بابت گناهی نیست جز اینکه «هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام است». اگر هر کس را به قدر فضل و کفایت او امتیاز و رتبه می‌دانند، اوضاع دیگری می‌داشتیم.

زان کلام تلخ می‌گویم ترا،

تا ز تلخی‌ها فرو شویم ترا.

✱

بحث و انتقاد اجتماعی و سیاسی به شیوهٔ پرسش و پاسخ در «گفتگوی يك ميرزای با علم با يك عوام مستحضر»^۱ جلوه می‌کند. این رساله که ناتمام به دست مارسیده گفت و شنود دو نفری است که همیشه مقابل هم قرار نگرفته‌اند؛ گاه هم‌رای هستند گاه اختلاف سلیقه دارند. این نزدیکی و مغایرت فکری دو حریف در عنوان رساله هم منعکس است. «عوام» که به معنای مفرد بکار رفته قاعدتاً بایستی سنت پرست باشد، اما وصف «مستحضر» حکایت از هوشمندی او می‌نماید. همین‌طور «میرزا» که لابد میرزا بنویس ساده‌ای بوده چون «با علم» است خالی از بصیرت نیست.

نام‌نویسنده در رساله نیامده. اما هویت اجتماعی او را به‌مأخذ آنچه در شخصیت «عوام مستحضر» آورده می‌شناسیم: پدرش سرهنگ فوج است، خودش در مدرسهٔ نظام تبریز درس خوانده و به‌خدمت نظام درآمده، به‌سرهنگی فوج شقاقی آذربایجان رسیده، هشت سالی در مرز ایران و روس گذرانده، و در وزارت جنگ میرزا حسین‌خان سپهسالار با «آندره‌نی» ایتالیایی همکاری داشته است. نقشهٔ جغرافیای ایران را هم کشیده است. رساله‌اش را در تبریز نوشته؛ تاریخ نگارش بعد از سال ۱۲۹۸ است به دلیل اینکه از سپهسالار به‌عنوان «مرحوم» یاد می‌کند، و از آن تاریخ هم چندان دور نیست. نشر رساله خالی از لغزش‌انمایی نیست، تعبیرهای ترکی هم کم ندارد.

رساله چنین آغاز می‌شود: «عوام» که از بدی ایام افسرده و دلفکار است سراخ «میرزا» می‌رود که او هم دلی تنگ دارد. در شکوه و شکایت را

۱. گفتگوی يك ميرزای با علم با يك عوام مستحضر، خطی.

می گشایند. سخن از ستمکاری حکومت می رود که حکام مال مردم را می گیرند، صاحب مال را می کشند، و کسی دادرس نیست. «میرزا» به یاد می آورد قضیه بیچاره محمد کریم بیک را که «هم ملکش رفت و هم خونش» ریخته شد. فریاد ستمدیدگان را هیچکس نمی شنید برای اینکه اهل ظلم یا خود «صاحبکار» بودند و یا «مشیر و مشار حاکم». داستان مردک شیرری را می آورد که از همشهریان فراشباشی خاقان مغفور بود، به خدمت فراشخانه شاهی پیوست، به دزدی و زورستانی پول و پله ای بهم زد، رباخواری را پیشه ساخت، به جمعی از کسبه از قرار تومانی ده شاهی مبلغی وام داد که بعضی از آنان ورشکست شده جلای وطن کردند. همان مرد به خرید و فروش املاک دست اندر کار شد و مال اندوخت، سرانجام خود به مقام فراشباشیگری ترقی کرد و از خوردن مال مردم هم مضایقه ای نداشت. دستگاه عدالتی نبود که به حقوق مردم برسد و احقاق حق کند. نه تنها صندوق عدالت بازیچه صرف بود، محضر شرع هم دست کمی از آن نداشت. «مگر از اوضاع محکمه ها خبر نداری که چه اشتباه کاری می کنند، و چه نوع به رشوه گرفتن شهادت ناحق میدهند... و روز بروز بدتر می شود».

«میرزا» می پرسد: «عوام، پس در دول خارجه چه می کنند که این نوع کارها منظم می شود؟» به نظر «عوام» جوابش ساده است. «نظام اینجا را دیده اید و شنیده اید و چنان می دانید که نظام اینست». در فرنگ حاکم و محکوم تربیت یافته اند، مدار کارها بر «قانون نامه» می گردد. اگر «از احدی خلاف ظاهر شود منصب و مواجب و آبرو و خدمت همه هدر» میرود، اهل عدالتخانه «قانون نظام» آموخته اند، مجلس شورا دارند که گاه دوست سیصد کرسی نشین دارد، در محکمه های قضائی اگر کسی به هوای نفس ادعائی نماید که خلاف آن ثابت گردد سایرین را یارای «اغماض و پرده کشی» نیست، هر کس «در درب مجلس وقتی که کفش خود را می کند» هوی و هوس را نیز از خویش «انتزاع» می نماید،

درست خلاف مجلس‌های ما که کرسی‌نشینان «بر روی هم نگاه می‌کنند و به یکدیگر اغماض قرض می‌دهند». به همان سبب فرنگیان «هرچیزشان قوام و دوام» دارد و به مملکتشان «خدا برکت می‌دهد» خلاف دولتیان ما که «نه عمرشان دوام و قوام دارد، نه کارشان نه ثروتشان، نه مناصبشان و نه مأموریتشان». عبرت هم نمی‌آموزند. و هروقت از ملل دیگر با آنان صحبت به میان آید گویند: «تکلیف آنان دیگر است تکلیف ما دیگر، ما مسلمانیم و آنها کافر». نمی‌دانند که نظم مملکت به «تربیت» است. و تربیت دو جنبه «علمی و عملی» دارد. «باید علم تحصیل کرد و مدنی هم عمل نمود» تا کمال پذیرند. در این جهت تأسیس «معلمخانه» و جوب مطلق دارد.

اما «میرزا» تردید دارد که فقط با معلمخانه و یا «مشق سربازی» بتوان به مقام ممالک فرنگ رسید، ممالکی که یکی از ایالات آنها به اندازه تمام ایران مداخل دارد. خیال می‌کند حفظ رسوم کهن و بازگشت به «قاعده قدیم» شاید تدبیر عاقلانه‌تری باشد، چنانکه گفته‌اند: «شمشیر کج ایران» فتح‌های بزرگ کرده و پاسدار «باطن شریعت» هم بوده است.

«عوام» جواب دندان‌شکنی دارد: مگر تأثیر اعلان جهاد را در جنگ ایران و روس فراموش کرده‌ایم که «نصف مملکت» از دست رفت و کرورها غرامت دادیم. «شمشیر کج سهل است» توپ و تفنگ هم کاری از پیش نمی‌برد. نظام ما «در مقابل نظام آنها کمال بی‌نظمی را دارد» و بهر صورت ضامن پیشرفت فرنگستان صنایع آنهاست.

«میرزا» بر آشفت: «واقعاً که عوامی». دلت می‌خواهد در مملکت ما هم اجناس فرنگی بسازند؟ مگر داستان حاجی عبدالکریم بلور فروش یادت نمی‌آید که «مایه و تنخواهی» بهم زد، شیشه‌گرخانه و بلورخانه در ایران دایر کرد، «قلیان و استکان و نعلبکی و بشقاب و قندان» ساخت. اما همه «هجو و ناصاف»

بودند و کسی نخرید. و پانصد هزار تومان سرمایه‌اش بر باد رفت. به عقیده «عوام» سبب ورشکستگی حاجی عبدالکریم این بود که در فن خود ماهر نبود یعنی علمش را نداشت، و نمی‌دانست که صنعت را یا باید دولت برپا دارد یا «کومپانی» دایر نماید. در روسیه پیش از عصر پطر صنعت مردم عبارت بود از «آهنگری و جولائی و کرباس و شال» بافی. سپس دولت به تربیت مردم برآمد و صنعت تعبیه کرد.

«میرزا» می‌پرسد: مگر کومپانی آدمی نیست مثل «حاجی حسن کومپانی». او را «چنان می‌دانستم که به آن قد و قواره‌اش مناسب دانسته لقب [کومپانی] داده‌اند». و هر وقت صحبت ثروت بمیان می‌آمد می‌گفتند: «از کومپانی مداخل کرده... آنوقت فهمیدم که کومپانی‌ها آدم بوده‌اند».

«عوام» توضیح داد: کومپانی از اجتماع چند تاجر تشکیل می‌گردد، مایه خودشان را بمیان می‌نهند، «مشاوره میکنند که چه کنند که آن کار خوب باشد و منفعت زیاد برند». به مثل کارخانه بسازند، راه آهن برپاکنند، یا سیم تلگراف بکشند. راستی گردآمدن چند تن به عنوان اعضای «یک وجود» واحد «از کارهای عمده روزگار است». در ملک ایران چون «نظام و قانون» در بین نیست، اگر هم چند بزاز با هم شریک شوند یا مال همدیگر را می‌خورند، و یا بعد از چند سالی کارشان به «مرافعه و منازعه» میکشد و مشارکتشان هیچ می‌شود.

«میرزا»: «لفظ قانون شما مردم را ترسانده. علما می‌گویند در مقابل قانون شریعت، قانون جایز نیست. این معلمخانه و تربیت راهم شرعی نمی‌دانند. عیب کار در اینجاست».

«عوام»: «جهل علماء هم از نداشتن تربیت است. اگر علما منکر قانون‌اند برای این است که «تقاضای وقت» را درک نمی‌کنند و خود در «جهل» هستند. پس اصلاح دولت و دین هر دو لازم می‌گردد. اینهم از آن حرفه‌است که پیغمبر

اسلام ملك ما را نفرین کرده؛ می بینید که «به خدا و پیغمبر هم افترا می بندند». در تواریخ چنین چیزی نوشته اند، حدیثی هم که دیده نشده، اگر هم باشد «معتبر» نیست. و در هر حال به «عقل انسان راست نمی آید». (یعنی معیار ما عقل است و هر چه به آن راست نیاید مردود است).

«میرزا»: خوب، اگر ایران نفرین شده نیست «پس از چه چیز است» که از عهد نایب السلطنه که دولت دست به کارهای تازه زد، معلمخانه بنا کردند و از فرنگستان معلم آوردند - هر چه «سعی میکنند... حاصل نمی دهد»؟ حالا هم «به رأی العین می بینیم، قریب سی سال است معلمخانه ساخته اند، چقدر معلم از فرنگستان آورده، هر سال بیست سی هزار تومان خرج میکنند» - باز کاری از پیش نمی بریم و معلم های فرنگی هم کسی را تربیت نکردند. گروهی معترض گشتند که: این «فرنگی ها تا کی معلمی خواهند کرد و این همه تنخواه از ایران خواهند برد؟ بیست سال متجاوز است که معلمخانه بنا کرده اند و درس می دهند تا حال چرا معلم از خودمان به عمل نیامده است. یکی گفت عقل دارند، اگر اینطور نکنند این همه تنخواه را چطور از ایران ببرند، و حالا لذت و آسودگی که اینها دارند که دارد؟

«عوام»: عیب از جای دیگر است. معلمین فرنگی تا آنجا که توانستند سعی کردند تا «موافق قاعده درس بدهند». اما «اهل خودمان نگذاشته اغتشاش انداختند» و به مراد نرسیدیم.

در تأیید سخن «میرزا» که او عامل «بی با و بی گذران شدن» رعیت و نوکر را حکام می داند - «عوام» برهان آورد که: بیداد حکام تنها شامل حال رعیت نیست. در واقع در «ولایات جز والی» کسی امان ندارد - «قوه و استطاعت» را از همه گرفته اند. هر گاه یکی به دادخواهی برخیزد هزار وسیله می تراشند تا نگذارند «به عرض او رسیدگی شود. و دوباره، سه باره چنان به او ظلم می نمایند

که همه بدانند نتیجهٔ تظلم برای مظلوم اینست». آنکه کارش مثل من «نوکری دیوان» است، باید تلاش کند «ملك و مال» خود را از دستبرد حکام برهاند. حکام دهات آباد را به ضبط خودشان در می آورند و حرفشان این است که چون «در ولایت چندین ده و محال» ویران گشته، اگر آبادیها را تصرف ننمایند «مالیات وصول نمی شود». کسی هم زبان اعتراض باز نمی کند که «آن خرابی ها را هم همینطور کرده اید که خراب شده» و برای رعیت قوهٔ زراعت باقی نمانده است. من خود روزگاری «اسباب و اوضاع داشتم، همه زراعت و کاسبی کرده، دهات خود را آباد می نمودم... باز حاکم باین بهانه ها میرزا ابراهیم مستوفی معدل را آورده بود که بعضی جاها [زراعت] شکست دارد، قدری از بده آنها به دهات آباد افزوده به آنها تخفیف شود. به يك ده بنده قدری غله افزودند... اینست اوضاع ولایت و مملکت. از این قرار بدانید که سایرین که مثل بنده خدمت نکرده و مشهور و معروف نیستند، چه به سرشان می آورند».

«میرزا» که «درفکر وطن» است و دولت را «نگهبان ملك و ملت» می شناسد متوجه هست که حکومت فعلی بسیار ناتوان گشته، و حال آنکه دولت ما دولتی است قدیم و مذهب ما «خاتم مذاهب» است. البته منکر نیست که از علم فرنگی چیزهایی به ایران رسیده. به مثل در عهد فتحعلیشاه که دولت فرانسه با ایران از در دوستی آمد نمایندهٔ ناپلئون «هرچه جستجو کرد» در دارالخلافه مترجمی برای ترجمهٔ نامه های فرانسوی نیافت. ناچار مراجعت کرده رفت به بغداد و از آنجا گویا مسیو جان داود را همراه خود آورد. حالا «چندتن فرانسه دان» داریم. اما زبان «فرانسه دانستن چه تفاوت میکند در اوضاع مملکت»؟ این کسانی که زبانهای فرنگی را آموخته اند «منفعتی به دولت نمی دهند». از دولت مواجب گزاف می گیرند و می برند «در دول خارجه یا میخورند یا ذخیره می کنند» و لا مذهب هم می شوند.

اما بنظر «عوام» آن کسی که با این حرفها لامذهب گردد قبلا هم «انواع معصیت را از نادانی داشته، و از اعتقادش ثمری عاید او نخواهد شد. انسان کامل آنست که علم و آگاهی از طرق و کتب» کسب کند تا از او منفعتی برسد. همان قضیه آمدن سفیر ناپلئون و فراهم نبودن اسباب کار و مترجم گواهی می دهد بر «نقصان» دستگاه دولت. اگر معلمین فرانسوی هم که ناپلئون فرستاده بود باز نمی گشتند، اوضاع مملکت «زیاد تفاوت می کرد».

«میرزا»: مگر به زبان ما چه رسیده که حالا «برویم زبان دیگر یاد بگیریم... خودت می گویی قرآن حاوی جمیع کتب و صحف و قانون است... عربی بخوانند قرآن بدانند... همه چیز در قرآن نوشته شده است». ولی به گمان «عوام» آموختن عربی و تحقیق در معانی قرآن حل معمانی کند. این آقایان «علمای معتبر و مجتهدین ما که بیست سال درس خوانده و تحصیل کرده اند، می گویند کسی معنی قرآن را نمی داند مگر شخصی که دو دست او از دست امام باشد». و همین علمای جامع الشرایط بودند که در کشمکش ایران و روس «بنای جهاد گذاشتند [اما] چیزی نتوانستند تعلیم دهند که دفع دشمن کند. روس ها آمدند، داخل این شهر شدند... و اینجا نمی دانید چه ها کردند»:

«میرزا» هم شنیده بود که چون پاسکویچ به تبریز رسید بعضی کارهای زشت از آنها سرزد و جهال هم بنای کشتن روسیان را گذاشتند. از جمله صالحدانهای روسی داخل خانه ها گشتند، هر کجا مردی ندیدند، به زنان تعرض نمودند. مردم خبردار شدند و به حساب روسها رسیدند. اما اینها همه از بی تربیتی و نادانی است. می بایستی «قبل از وقت بنایی گذارند که کار بآنها نرسد. وقتی که رسید، این نوع فسادها و ذلت ها روی میدهد». مردم باید از این داستان ها عبرت بگیرند. وقتی پاسکویچ به تبریز آمد قشون او از ده هزار نفر بیشتر نبود. «می توانستند از همان خود تبریز همان وقت لشکر گرفته... دفع آنها را بنمایند».

چرا کوتاهی کردند؟ این هم از «غفلت» و نداشتن نظم صحیح بود.

«عوام» تاریخچه نظام جدید و دوز و کلک‌های سیاسی انگلیس را هوشمندانه بیان می‌کند: «گویا شما چنان میدانید که نظام عبارت است از همان صف» قشون و یا حرکت چند تفنگ. علما چون بصیرت نداشتند نفهمیدند که «لشکر بی نظام با لشکر با نظام نمی‌تواند مقابله و مدافعه نماید». برخی تاریخ نویسان همان دوره چون عبدالرزاق بیک دنبلی هم از فتوای جهاد جانبداری کرده‌اند. اما حقیقت اینست که بعد از فرمان جهاد هم تدارک قشون آسان نبود. «نمیدانید آن ده دوازده فوج را به چه صعوبت گرفتند... چقدر جیره و مواجب گزاف دادند». صاحب منصبان هم به جای کسب «علم و تربیت» بادادن «پیشکش و انعام» به مقام فرماندهی رسیدند. هنگامیکه نمایندگان ناپلئون به تأسیس نظام جدید پرداختند، انگلیس‌ها، با پول دولت ایران را «تطمیع» کردند که ما «بهتر از ناپلئون معلم و توپ و تفنگ داده، هر سال هم ششصد هزار تومان پول میدهم». اولیای دولت ما «از پول نگذشتند و فریب خوردند». و معلمین انگلیسی جای فرانسوی‌ها را گرفتند. اما انگلیسها در جنگ با روس «خود را کنار کشیده، فرمان ندادند... گفته بودند دولت ما با دولت روس دوست است، ما نمی‌توانیم به [روی] لشکر دوست دولت خودمان فرمان بدهیم تیر بیندازند... عجیب‌تر اینکه بعد از این تفصیل باز... [صاحب منصبان انگلیسی] را نگاه داشتند» و از ایران بیرون نکردند. نکته باریک دیگر اینجاست که در جنگ اصلاندوز که بر ایران شکست وارد آمد، عده سربازان روس کمتر از قشون ایران بود «اینها سه چهارم مقابل آنها بوده. و انگهی ایل افشار و شاهسون که در آن حوالی مسکن داشته‌اند زیاد بوده‌اند... علاوه بر اینها تپه اصلان در که که سرباز و توپچی بالای آن بوده و سنگر بندی و اردو داشته‌اند، مثل يك قلعه محکمی است که پنج و شش عراده توپ و صد سر فوج سرباز در آن تل سنگر بندی نمایند، ده هزار بیست هزار

نمی‌توانند آنجا را تسخیر نمایند». انگلیسها همه این چیزها را می‌دانستند، «خیانت کرده و نگفتند». اگر آن زمان چند آدم با علم و دانا بودند از این «خلاف» و خیانت انگلیس آگاه می‌شدند. حتی عبدالرزاق بیك كه «از فحول اعیان و تاریخ نویس دولت ما» بقلم رفته و همچنین لسان‌الملك كه از اواقتباس کرده از آن مطالب نگفته‌اند. و عجب اینکه نام و نشان سرداران روس را هم به غلط نوشته‌اند. این قبیل کتابها را در مملکت منتشر می‌کنند، به خارجه هم می‌فرستند و معلوم است «چقدر کسر و ننگ» بیار می‌آورند.

گفت و شنود آن «میرزای با علم» با آن «عوام مستحضر» می‌رسد به یاد خیری از میرزا تقی‌خان امیرکبیر که بارها از او نام برده‌اند: «کارهای میرزا تقی‌خان چیز بی‌حاصل و بی‌جهت نمی‌شود». اما حدیث ما ناتمام ماند.

*

نمونه بهتر گفت و شنود انتقادی را در رساله «شیخ و شوخ» می‌یابیم.^۱ ارزش آن تنها بدان نیست که بنیادهای اجتماعی و سیاسی و دینی زمانه را به انتقاد می‌کشد که تازگی نداشت. ارزش و تازگی‌اش به دریافت روشنفکرانه نویسنده است که ضمن تأیید ارزشهای برتر مادی و معنوی مدنیت نو - بر گروه درس خواندگان جدید از دو جهت حمله می‌برد: یکی اینکه این گروه ظاهر - پرست آنچه آموخته‌اند سطحی و کم‌مایه است. دوم اینکه در تعالی مادی و معنوی جامعه ایرانی فرومانده‌اند و مصدر کارخیری برای مردم نشده‌اند. این گروه در پی منصب و جاه‌آمدند، از خوان نعمت دستگاه حاکم بهره‌ور گردیدند، «علم فروشی» را به «منصب فروشی» که سنت حاکم بود افزودند، چاره‌درماندگی مملکت را نکردند. و در نهایت از بی‌لیاقتی شان اداره امور را به دست مأموران

بیگانه سپردند.

اعتبار رساله شیخ و شوخ به درك همان معانی است، گرچه به تحلیل آن نمی پردازد و خود چاره ای نمی اندیشد. سبك نگارش آن شیوانیست، از نظر گاه دستور مباحثه هم معیوب است و توالی فکر کمتر دارد.

گفت و شنود دو حریف در مجلس مهمانی درمی گیرد که جمعی از تحصیل کردگان مدرسه دارالفنون آنجا حاضراند. اما در این بگو مگو نه «شیخ» سنت پرست است و نه «شوخ» بذله گو؛ شخصیت هیچکدام مقابل دیگری قرار نمی گیرد. بلکه در عین اختلاف سلیقه معمولاً استدلال یکی مکمل دیگری است. به عبارت دیگر «شوخ» قضیه ای را طرح می کند، «شیخ» رشته مطلب را به دست می گیرد و بسط می دهد. گاه این و آن هم مداخله ای دارند. زبان انتقاد تند است، از تندی به درشتگویی و حتی دشنام می رسد که نشانه خشم نویسنده است.

اما نویسنده رساله کیست؟ نمیدانیم. این اندازه میدانیم که درس جدید خوانده، زبان فرانسوی آموخته و شاید خود از فارغ التحصیلان دارالفنون باشد. از احوال دولت آگاهی دارد، با رسائل ملکم خان و سید جمال الدین اسدآبادی آشناست. گمان می رود نام رساله اش را از «شیخ و وزیر» اثر ملکم گرفته باشد، و خواسته سبك محاوره نویسی او را تقلید نماید، اما فوت و فن آنرا نمیدانسته، برخی عبارات ملکمی هم در آن ملاحظه می شود. در عین حال اشاراتی که به ملکم و سید اسدآبادی و دیگران رفته معمولاً طعن آلود است. شیخ چنین سوگند یاد میکند: «والله بالله اینطور نیست... به مقاله جمالیة سید افغان مصری ساکن پاریس... به ملکم حقه باز و آن زبان چرب و نرم و افسونگرش قسم» و یا «بحضرت قانون، بزبان ملکم... به جان پروسکی... و بسرمبارك جناب مخبرالدوله» چنین و چنان است.

نویسنده در پایان رساله نام مستعار هندی بر خود نهاده به عنوان «بهاسکر

چارچ دکنی» که اثر خود را «در سیاحت دارالخلافة نوشته است». از سه رساله دیگرش هم اسم برده: یکی «آئینه حقیقت‌نما» در «حقیقت کار و تشریح حالت بوالهوسان»؛ دیگر «مجلس فاتحة العلم»؛ و سومی «در تعبیر خوابی که امروز ایران می‌بیند». تاریخ نگارش «شیخ و شوخ» را از همان اشاره‌ای که به «سید افغان مصری ساکن پاریس» رفته می‌توان حدس زد و آن دلالت دارد بر سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۲ قمری که سید جمال‌الدین در پاریس می‌زیسته.

گفتگو بر سردانش فرنگی و جامعه فرنگستان است. شاخ و برگ آن گفت و شنود مفصل را می‌زنیم و چکیده‌اش را می‌آوریم.

«شوخ» این قضیه را به میان می‌کشد: مگر نباید دانش و فن مغرب‌زمین را به ایران آورد، از تجربه غریبان بهره گرفت و اختراعات فرنگیان را بکار بست؟ اگر کبریت هست چرا به وسیله سنگ چخماق باید آتش افروخت؟ در برابر عراده و اسب ترکمان چرا نباید دیگ «بخار و قوه تلگرافیه» را بکار بندیم؟ اگر تنظیمات و «قوانین سیاسیه» فرنگ «ترقی معنوی» مسلمانان را تأمین میکند لزوماً باید جایگزین «قوانین اسلامی» گردد. تا کی ایرانیان در عرصه «پولتیک» سرگردان بمانند، و واماندگی خویش را به ترك و تازی و مغول و افغان منسوب بدانند، یا هرج و مرج مملکت را از عوارض تیرگی مناسبات «رئیس و مرئوس» بدانند؟ «می‌بینیم فرنگیها از روی هوا و زیر آب می‌روند، کشتی بخار و بالون و تلگراف می‌سازند، بال به خود نصب میکنند» و ما هم در اعجاب فرو می‌رویم. علم فرنگی را بکار نمی‌بندیم، اما در عالم تقلید هر آنچه فلان «موسیو» گفت بگو، می‌گوئیم. نمونه این تقلید وضع پوشاک مردم ایران است که «از جهت لباس معطل مانده‌اند، هر ساعت به صورتی در می‌آیند و بعضی درست اشتر و گاو و پلنگ شده‌اند». ایرانیان فعلاً علمی ندارند، آن اندک کاری هم که انجام گرفته زیر سایه فرنگ رفتگان است.

« شوخ » علوم فرنگی رامی شمارد. از تاریخ، جغرافیا، طب و فیزیک و ژئولوژی که « حکمای کبود چشم در این باب حرفها زده‌اند » سخن میراند. نیوتن و کپلر را نام می‌برد تا می‌رسد به عالم « سویلنزیسیون » و فن « پلتیک » و « قانون » که ترقی مغرب از آنهاست و در همان جهات رو به ترقی می‌روند و « حیات مشخص دولت به اینهاست ». منظور از قانون تنظیم احکام خمس و نماز نیست بلکه قانون باید خصصت « جمهوری » یعنی عمومی داشته باشد؛ و « عقلا » گردهم آیند و « قانون ترتیب دهند ». ^۱ علوم اسلامی در هیچکدام از آن رشته‌ها مسلمانان را ترقی نداده است.

« شیخ » تردیدی ندارد که قانون چیز خوبی است. اما قانونی فایده‌مند است که « مصون از خبط و خطا باشد و موجب نظم شود »، مردم در « باطن » به آن معتقد باشند و « در خلوت آن را رعایت کنند » و گرنه آوردن قانون به خودی خود چه حاصلی دارد. قانون را باید به اجرا در آورد. به علاوه « شیخ » منکر پیشرفت مغرب‌زمین نیست. اما با شرح و بیان آبادی فرنگ، مرز و بوم ایران آباد نمی‌شود. دانستن جمعیت فرنگ و کشیدن تصویر خیابان‌های پاریس و برج ایفل گره‌گشای کار « لبو فروش » سربازارچه نیست. کشورهای مغربی دلسوز ملت‌های خودشان هستند، نه اینکه غمخوار ما باشند. اگر مناسباتی با ایران دارند برای این است که ما را بفریبند، ما هم عادت داریم به فریب خوردن. به عهد فتح‌علی شاه که فرانسویان پا به خاک ایران گذاشتند « انگلیس‌ها را بطوری مضطرب کردند که عوض يك سفیر دوسفیر ^۲ علیحده مأمور ایران کردند. اولیای

۱. از دیگر رشته‌های دانش که اسم برده « علم دیپلماسی » است که « علم مناسبات خارجیّه دولتیّه » باشد. وزیر مختاران و سفیران باید از این علم آگاه باشند، وزیر در شیوه نثر سیاسی خبرگی داشته باشد و از چگونگی بستن عهدنامه آگاه باشد. دولت محتاج به سیاستمداران کاردانی است همچون کاور ایتالیایی.

۲. یکی سرجان ملکم و دیگری سرهار فورد جونز بود.

دولت ایران بی آنکه از مقاصد طرفین اطلاع داشته باشند همین که صدای پول انگلیس را شنیدند، مأمورین ناپلئون را سراسیمه از ایران بیرون کردند.

«شیخ» می افزاید: تحصیل کردگان فرنگ دانش فرنگی را «طوطی وار» آموخته اند. دولت هم وقتی می بیند «علوم آن طرفی ها» برای این «احمق ها» دلربائی دارد نوشته های آنان را «به زبان ترکی و فارسی قاجاریه» برمیگرداند که نه برای مترجم قابل درک است و نه برای خواننده او. نقل علوم و ازبر کردن آنها هنری نیست. در ایران هم میتوان «اسم پیدا کرد» و یک کرور علم شمرد. هر کس در این مملکت زندگی کند «علم پول گرفتن... علم مال خوردن... علم جفنگ گفتن» را یاد می گیرد. مردم ایران «مغز گوسفند» دارند که هر چه به آنها بگویند می پذیرند، خواه ترجمه غلط علوم فرنگی باشد و خواه منقولات دیگر از هر قبیل. هنوز ندانسته اند که منظور از آموختن علم رسیدن به «کمال نفس» انسانی است. «افاده» علمی و داشتن «جزئی سواد» دردی را دوا نمیکند. پیش از پیدا شدن فرنگی مآبان مردم به آنچه بودند خوشنود بودند. ناناو روز نان می پخت، و در مجلس تعزیه ادای «امیر تیمور گورکان» را در می آورد، مردک «لبو فروش یزید بن معاویه میشد و حکم هامیکرد»، و رنگرز هم «حضرت عباس می شد و شجاعت ها به خرج می داد» و از کسب و کار خود عار نداشت. حالا تحصیل کردگان از «مدنیت» و «مرتبت انسانی» حرف می زنند اما کارشان «چشم بندی و بندبازی» است. «آن عالم و حکیمی که از میان شما بیرون بیاید کیست؟» در ایران فرنگی است که راه آهن میکشد، مدیر پست خانه می شود، چرخ ضرابخانه را برپا میدارد، «موسیو سگ پدر چراغچی گاز» می گردد، حتی رئیس پلیس ما کنت مونت فورت پدر سوخته است. «خدمتی که شماها عزیزان بلاجهت به دولت کرده اید کدام است؟ کدام معدن را یافتید؟ چه دستگاه را شما راه انداختید؟ هنوز قلمتراش و پاکت و لاک ما باید از تصدق کارخانجات

خارجی باشد، هنوز برای يك ذرع اطلس باید چشممان بدود، هنوز باید راهن ماهوت و چلواری و دبیت و درشکه و کالسکه و میز و صندلی و ظرف خارجیها باشیم». حتی عکاس هم فرنگی است. «ازوزرای شورای ایران و علمای پولتیک و دولتخواهان دولت قاهره و وزرای لشکر کدام يك تربیت یافته این دستگاه گوش بُری هستند؟»

به عقیده «شیخ» علم فرنگ رفتگان نقشی است از صورت فرنگستان. «هرگاه قورباغه فروش فرنگی محض دلخوشی خود کتابی بنویسد، و در آن چند قسم قورباغه را بیان کند و بگوید چطور باید کرد قورباغه خورده شود... و فروع و شئون برای او قرار بدهد در پنج مقدمه و سی باب و سیصد فصل، و جداولی بکشد و ارقامی بنویسد... یقین دارم فلان آقای ایرانی که چند روز شاگرد چکمه فروش در پاریس بوده است آن را فارسی نموده و با تصدیق همکاران همدرد» منتشر میکند، و اطفال بیچاره ایران باید در «معلم خانه» ها بخوانند و نفهمند. کسی هم نمی گوید «ای مردم فریب خور، باهوش باشید که غول هاشما را فریب ندهند- علمی که شنیده اید شرف انسان باوست، این مزخرفات نیست». ترجمه احوال فلان مادام فرنگی یا داستان عشقبازی در جنگل، ربطی با دانش و معرفت غربی ندارد. اگر کسی ایرادی گرفت جواب می گویند: «علم شما منحصر است به صرف و نحو و ضرب... شما سویلیزه نیستید... شما دیپلوماتیکی تشریف ندارید».

«شوخی می پرسد: «پس چرا هر کس دو روز در کوچه های پاریس قدم زده به ایران که وارد می شود رئیس مریمخانه دولتی می شود، دکتر می شود، صاحب اصطبل ویدک و کالسکه می شود، عمارت بنامی نماید، لقب می گیرد، مواجب دارد، نشان دارد، منصب دارد؟»

از «شیخ» جواب می شنود: آن چیزها برای این است که «محک از دست

صرافان گم شده است و آن محك علم است» که در ایران حرمتی ندارد. رفیقی دارد که از دستش هنر می‌ریزد. اگر رندان بفهمند پاپوشی برایش می‌دوزند که دست او را ببرند. همچنانکه از جوان دیگری مؤاخذه کردند که چرا به فکر ساختن سیم تلگراف افتاده و «تقلید اداره جلیله تلگرافخانه» را در آورده است. مردم از ترس دست اندر کار نمی‌شوند، استعدادهایشان را بکار نمی‌بندند، مملکت پیش که نمی‌رود هیچ «صدسال» هم عقب می‌افتد. در ضمن این تحصیل-کردگان همینکه از «ایران رفتند» به پاریس نرسیده، ادب و هنر ایرانی را از یاد برده از «اسلوب» فرنگی هم چیزی نیاموخته. همان داستان کلاغ است و تقلید راه رفتن کبک.

پس، اوضاع فرنگ غیر از ایران است. آنجا وسایل دانش اندوزی فراهم است که در ایران ابد آ نیست. «اهل علم در خارجه محترم‌اند»، در ایران «ذلیل و خوار». در فرنگ کتاب هست و مدرسه هست، در ایران نیست. «بین» در ایران علم چقدر متروک است... بین در خارجه چقدر کتاب و مدرسه زیاد است و در ایران چقدر کم، بین در دولت ایران کبوترخانه و بوزینه‌خانه هست ولی يك کتابخانه عمومی نیست. آخر طالب علم چه کند؟ دولت هم مشوق مرد دانش و فکر نیست بلکه مانع اوست. «دریغ از این استعداها که در ایران ضایع می‌شود... جای گریه است، ولی خنده فرصت نمی‌دهد. و صد هزار افسوس از این گوساله‌های سامری که خود را به فضل و سواد و تصنیف و تألیف مشهور کرده» اند. آرزو به اهل علم ماند که در «این یکصد سال» يك کتاب حتی بخوبی کتابهای مصر و عثمانی از نظر طرز چاپ و مضمون منتشر شده باشد، گرچه «الحمد لله دیگر در ایران کتاب نمانده». مردم در این تنگنا به تنگ آمده، جلای وطن میکنند. پوشیده نیست که اولیای دولت هم می‌خواهند «رعایای ایران يك مرتبه و بدون گفت و شنود تبعه خارجه بشوند». از قضا «روزنامه نگاران دولتی» هم بزور

تملق و دروغزنی نتوانسته‌اند «قلوب را جذب کنند». فرنگ رفتگان و وزیر مختاران، هم خود را به فرنگی فروخته‌اند و هم اینکه «دیگر چیزی برای ایران باقی نگذارند. چیزی نمانده که مردم را هم بخرند. زمین‌ها همه در ظاهر مال نوکرهای قونسول‌هاست و در باطن مال خود قونسول‌ها و خارجی‌ها». پس «تُف بر قبر پدر هرچه میمون مآب است ... همه‌اش چاقول بازی» است. از صدر تا ذیل، از مجتهد تا پیشنماز «همه بی عقل ... همه بی دین، همه دشمن علم، همه مال مردم‌خور ... همه غافل از حق، و همه پیرو شیطان» اند.

«شیخ» بازمی‌آورد: «منصب فروشی شغل قدیم ایران بود، حال علم‌فروشی هم به آن ضمیمه شده‌است». اشاعه علم منحصر گشته به اینکه چند فرنگ رفته «الدنگ» جمعی «طلبة دهاتی بینوای هیچ ندیده» را به مجلس ضیافت بخوانند و فضل خود را همچون «عرض سفره و ادوات تجمل» به رخ آنان بکشند و حسرت چلچراغ و خز و سنجاب را در دل طلاب بیچاره بگذارند، شرمندگی جهل را در ذهن آنان برانگیزانند.

اما «این گوساله‌های سامری» که بر خود عنوان عالم نهاده‌اند «به قدر يك الاغ ادراك ندارند». تألیفاتشان یا «جفنگ» است یا مال دیگری. کتاب‌هایی که به «معلم‌خانه‌ها» می‌فرستند امثال روضة الصفا و ناسخ التواریخ است که «کلمه‌ای راست» در آنها نیامده، یکسره افسانه‌پردازی و تملق‌گویی‌های زشت است. در این ملک ما اگر هم کسی چیز با فایده‌ای بنویسد، به نام دیگری منتشر می‌شود. «نامه دانشوران را ده نفر دیگر جان میکنند و می‌نویسند، و فلان السلطنه ... مصنف واقع می‌شود». پای هر مقاله‌ای در هر روزنامه‌ای امضای «م. ح. ص» [محمد حسن خان صنیع الدوله] دیده می‌شود. اگر به او بگویند: تو که «سواد نداری، حکم اخراج بلد حاضر است» - چرا که مردك «مترجم حضور همایون» است، یا هم پیاله بزرگان، و یا اینکه «نشان معلمی دارد» از «فلان خرینگه دنیائی».

باز «شیخ» پرسید: «شما را به خدا قسم، کسی دیده است در هیچ دولت و در هیچ تاریخ وزیر علوم بیسواد، وزیر انطباعات بیسواد! تقویم وقایع را چرا باید یکنفر بنویسد... چرا باید روزنامه را انحصار به یکنفر داده باشند تا هر چه دلش می خواهد بنویسد؟ چه کسی دیده کتابی که منتشر می شود «بی معنی و کتاب خوب مخفی باشد»؟ «چرا باید دولت در طبع کتابهای علمی ابداً دخل و تصرف ننماید»؟ «چرا باید انجمن معارف در ایران دایر نباشد تا طبع کتب بصلاحدید آن انجمن دانشوران باشد». اینها نیست مگر اینکه علم در ایران امر «انحصاری» است و در دسترس معدودی قرار گرفته. آنکه خیر دولت را هم بخواهد، روزنامه ای در اختیارش نیست که حرفش را بازگوید.

نوبت به «شوخی» رسید و حمله بر اهل ادب و دبیران را سرداد: در ایران «کلام» برای «ادای مطلب» نیست - «معنی تابع لفظ» است، و لفظ برای «ترتیب سجع و تزیین وقت». اگر هم مطلبی گفته شود به «کنایه» است. وقتی هم نویسنده ای را می ستایند می گویند کلامش «آنقدر فصیح است که کسی تصنیفات او را نمی فهمد». کار شاعران از این هم بدتر است - فن ایشان «دروغ» پردازی است، شعرشان یا «مدح» ممدوح است و یا وصف «چاه زنخدان و پروانه و جام جم». اما به نظر «شیخ» آن معیار درستی برای سنجش همه آثار فارسی نیست. چهار مقاله عروضی، گلستان سعدی، تاریخ طبری، منشآت قائم مقام، هر یک اعتبار و سبک خاصی دارد. اما این اندازه صحیح است که نویسندگان زمان، تقلید و مدح بزرگان را میکنند. «هر لفظ که اعیان استعمال میکنند اعم از آنکه صحیح باشد یا غلط، بهم پیوند میکنند مثل روزنامه دولتی اطلاع» و یا «نوشتهجات نسوان» که گاه «از اصوات حیوانات اندک بالاتر است»، و یا نوشته برخی تجار که تقلید از شیوه منشیان است و «موجب تهوع». به عقیده «شوخی» سبک نامه نگاری هم «نفرت» خواننده را برمی انگیزد. از تکرار پی در-

پی الفاظ «فدایت شوم؛ به عرض می‌رساند؛ جنابعالی» چه فایده؟ از این همه الفاظ چاپلوسانه چه حاصل؟

«شیخ» با حریف همراه است که کسانی هم که وانمود میکنند از «دروغ» بدشان می‌آید، همان تملق‌گویی را می‌پسندند. راجع به حاکم وقت می‌نویسند: «از میامن عدلش گرگ با میش اخوت می‌ورزند و از سطوت قهرش کاه رُبا دست تطاول به کاه ضعیف دراز نمی‌کند». این حرف چه راست چه دروغ، باب طبع حاکم می‌افتد. درعین حال از لطف کنایه خالی نیست. «گرگ کنایه می‌شود از ظالم و میش کنایه می‌شود از مردم» که شاید به «جهت حسن ظن مردم دست از ظلم بدارد» - مردمی که از فشار ظلم اوسالی چند هزار نفر از مملکت فرار می‌کنند.

درمیان همه آن بگومگو - قضیه اصلاح خط اسلامی تفنن و «نازک‌کاری» است. «شوخی» اعلام می‌دارد: «من به خط فرنگی معتقدم، الفبای شما ناقص است و جمیع کمالات عالم نتیجه این چیز است، و از این جهت است که در ایران کمال پیدا نمی‌شود». آدم امروزی باید «اصطلاحات علمی» را بداند تا بتواند کتب اروپائی را درک کند. پس مسلمانان باید موانعی را که خط اسلامی بوجود آورده، از سر راه خویش بردارند تا رواج دانش را آسان سازند.

اما به اعتقاد «شیخ» اصلاح یا عوض کردن خط محض این است که ما هم «خود را از مخترعین محسوب بداریم و مردم بیچاره را دچار عقده‌های پیچ در- پیچ نمائیم». خط فرنگی علوم فرنگی را بار نیاورد، الفبای اروپائیان هم خالی از دشواری نیست. اگر الفباء را تغییر دهند باید عمری صرف کرد تا «جمیع کتب» اسلامی را به خط جدید برگردانند و «پنجاه کرویر خسارت این عمل لغو می‌باشد، بلکه بیشتر تلف شدن عمر یکصد سال اهالی يك ملت و مشغول کار بیهوده شدن در ظرف مدت اقل از صد سال، آنهم در هنگام این هنگامه لشکر-

کشی کشورهای همجوار. حال کجا وقت این نازک کاریهاست؟ حال وقت آن است که کلاه خود را قایم گرفته بدویم، نه اینکه یراق دور آن بگذاریم که بالفرض خط ایرانی برای خارجی مشکل باشد».

اینهم حرف آخر خشمانه «شیخ»: «روز بازار گوش بری... و وقاحت است» هدف تحصیل جاه و قدرت، و ابزار آن تملق گویی و چرب زبانی. نه دین ماند و نه دولت «نه زهد است و نه تقوی، نه مشرک معلوم و نه متقی، نصرانی بدتر از یهود، و مسلمان بدتر از نصرانی». حالت ملایان هم رسوایی بار است. «مجتهد دائم الخمر، واعظ قمارباز، امام جمعه بی دین، شیخ الاسلام دشمن زهد، نه خدا شناسند و نه پیغمبر... بی انصاف صد ذرع طول عمامه اش هست، شب عرق می خورد، روز وعظ میکند، شب جنده بازی، روز امام است، شب بچه باز، روز بالای منبر می رود و شب زیر عبا... محض خنده روضه می خوانند، محض اسم تعزیه به پا میکنند، برای تفریح صدقه میدهند». اگر یکی پیدا شود «دست از جان بشوید» و اینها را بگوید شاید اثری داشته باشد. «ای بیچاره ایران... تا این طمع بی پیر در کار است و صراف گوه رنشناس بر سر کار» حال ما همین است. مگر آن درویش بیابانی به بانگ بلند نمی گفت: «حرف حق نزن سرت را می برند» - راستی مردم ذکر علی می خوانند و دولت «معاویه را بر خود قبول دارند... و علمای اسلام با حیلۀ عمرو عاص حافظ این حکومت اند. والسلام».

*

در رساله ای که خواندیم قضیۀ انحصار روزنامه یکی از مواد مورد اعتراض نویسنده بود. صاحب نظران دیگری نیز همین دلخوری را از دولت داشته اند. دلیل آن شرحی است که گروهی از درس خواندگان در ۱۲۷۶ به دولت نگاشته، تقاضا دارند به ایشان اجازه دهند روزنامه ای آزاد برپا کنند. در نامه خود می گویند:

«بنابر قوانین و آدابی که امروز در دولت‌ها متداول و معمول است، ماچند نفر از اهالی ملت که در سایهٔ التفات و احسان دولت از هر نوع نعمت و راحت بهره‌مند هستیم و به شکرانهٔ این موهبت می‌خواهیم به قدر وسع و امکان عاجزانهٔ خود خدمتی نسبت به هموطنان و هم‌کیشان خود نموده آنها را از اموری که به کار آگاهی و استحضار می‌آید بی‌خبر نگذاریم، از دولت جاوید آیت‌علیه به مقام استدعا برآمیدیم که اذن و رخصت ارزانی فرمایند و روزنامه‌ای که برای عموم خلق و اهالی ملت نافع باشد بنا کرده در کارخانهٔ مخصوص خود طبع نماییم، و از اخبار لازمه و مطالب مفیده به قدر مقدور در ضمن آن مندرج و منتشر سازیم که بر بصیرت و آگاهی آنها افزوده، از فواید آن منتفع و از معایب آن محترز باشند.

«و از آنجا که مراحم و الطاف عامهٔ دولت بر احوال عموم خلق شامل است و همیشه در صدد تربیت و ترقی و آبادی آنها می‌باشد، و معین است که هر فایده از نتایج علم و بصیرت، و هر مضرت از آثار جهل و غفلت است - این استدعا در حضور اولیای دولت جاوید آیت به درجهٔ قبول رسیده، رخصت فرموده این بندگان متصدی چنین خدمتی نسبت به اهالی ملت خودشان باشند. امید که در سایهٔ احسان و عواطف دولت علیه توانند مصدر خدمتی شد که ممدوح و پسندیده باشد، و منافع آن عمومیت بهم رسانند».^۱

*

اندیشهٔ اجتماعی و سیاسی در خاطرات تاج السلطنه جلوهٔ خاصی دارد.^۲ نه تنها در تشریح انتقادی نظام حکومت نوشتهٔ با ارزشی است، در شناخت

۱. اسناد ایران.

۲. خاطرات تاج السلطنه، خطی. این نسخه از روی نسخهٔ «تحریری خود مصنف» نوشته شده. متن آن به وسیلهٔ آقای ابوالفضل قاسمی در مجلهٔ وحید در دست انتشار است.

هشیاری زنی تربیت یافته در اندرون دربار ناصری اثر درخشانی است. او خواهان حقوق طبیعی و مشروطیت و آزادی زن و مرد است؛ و از همه شگفت‌انگیزتر درك نویسنده است از عقاید سید جمال‌الدین اسدآبادی که ستایشگر آن مرد است.

توران تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه در ۱۳۰۱ متولد شده، در حرمخانه شاه‌ی تربیت یافته، معلم سرخانه داشته، زبان فرانسوی آموخته، تاریخ و رمان فرنگی خوانده، لباس فرنگی پوشیده - زنی آزاد اندیش بارآمده بود. «هر چه روز بروز در تحصیل» پیش می‌رفت از تلقین‌های گذشته و مأنوسات ذهنی دست می‌شست. حتی «ترك نماز و طاعت» کرد و «به کلی طبیعی» مشرب شد. پس از آن به خیال سفر فرنگ افتاد. به گفته خود: «دیوانه وار میل رفتن اروپا را داشتم، همین میل در من قوت گرفت و باعث متاركة من باشوهرم شد». عشق خود را به دیگری هم پوشیده نمی‌دارد: «چشم‌های پر از محبت و عشق او که مانند شعله آتشی بمن اثر می‌کرد... هیچ وقت از نگاه کردن باین جوان خائف و هراسان نبودم... يك صاعقه و طوفان عظیمی در وجود من ظهور کرده بود».

تاج السلطنه بارها از دونفر به نیکی یاد می‌کند: یکی معلمش که از او آموخت «انسان آزاد و مختار خلق شده». خاطراتش را هم خطاب به آن آموزگار دانا نگاشته است. دیگر از «دده» سیاه مهربانی که در قلب او جای مادرش را را گرفته بود. می‌نویسد: از نشانه‌های تشخیص و «بالادست» بودن، داشتن دده بود که «مخصوصاً باید سیاه باشد زیرا بزرگی و بزرگواری آن عصر منوط به این بود که بندگان که خدا ابداً فرق نگذاشته، الاغیر جلد و اگر ما به انصاف بنگریم درد رگه‌ها پروردگار سیاه و سفیدی منظور نیست، بیچاره‌ها را اسیر و ذلیل نموده و اسباب بزرگی و احتشام خود قرار داده، زرخرد می‌گویند، و مثل بهایم این بیچاره‌ها را با پول بیع و شری می‌نمایند». همین عواطف انسانی

را نسبت به سایر خدمتکاران دارد - خدمتکارانی که همیشه در « رنج و زحمت » بودند. مگر ایشان «چه فرقی با خانم‌ها دارند جز اینکه آنها لباس‌های اطلس دیبا پوشیده و خداوند در نعمات دنیائی با آنها همراهی نموده. چرا باید اینها محکوم، آنها حاکم باشند؟»

تاج السلطنه بعنوان زنی هوشمند هواخواه آزادی و حقوق انسانی زن در جامعه ایرانی است. زنان ایران «از نوع انسان مجزاشده و جزو بهایم و وحوش هستند، و از صبح تا شام ناامیدانه در یک محبس زندگی می‌کنند». این جماعت یا از دور تماشا می‌کنند یا در روزنامه‌ها می‌خوانند که «زنهای حقوق طلب در اروپا چه قسم از خود دفاع کرده و حقوق خود را با چه جدیتی می‌طلبند - حق انتخاب می‌خواهند، حق رأی مجلس می‌خواهند، دخالت در امور سیاسی و مملکتی می‌خواهند. و به همین قسم موفق شده‌اند». چه خوب بود سفری به مغرب پیش می‌آمد و بآن زنان «حقوق طلب» می‌گفتم: «وقتی که شما غرق سعادت و شرافت از حقوق خود دفاع می‌کنید و فاتحانه به مقصود موفق شده‌اید» نظری هم به گوشه ایران افکنید و ببینید در خانه‌هایی که دیوارهایش از سه تا پنج ذرع ارتفاع دارد مخلوقات «سر و دست شکسته، بعضی با رنگهای زرد و پریده، برخی گرسنه، برخی برهنه، قسمتی در تمام شبانه روز منتظر و گریه کننده... در زنجیر اسارت» بسر آرند. آیا اینها هم زن هستند، آنها هم زن هستند؟ زندگی زنان ایران یا به رنگ سیاه است یا سفید. یا پرده سیاه تن کنند و به «هیکل موحش» عزا در آیند، یا «کفن‌های سفید» پوشند و از دنیا رخت ببرند. «من یکی از همین زنهای بدبخت هستم و آن کفن سفید را ترجیح به این هیکل موحش عزا داده، و همیشه پوشش آن ملبوس را انکار دارم. زیرا در مقابل این زندگانی تاریک، مرگ روز سفید ماست».

افسوس می‌خورد که زنان ایران از «دنیای متمدن علم» دور مانده، در

پی کسب حقوق نیستند. «خیلی محزون هستم و دل‌تنگ هستم چرا که هم جنس‌های من یعنی زنهای ایرانی حقوق خود را ندانسته و هیچ در صدد تکلیفات انسانی خود بر نمی‌آیند؛ بکلی عاری و باطل برای انجام هر کاری در گوشه خانه‌های خود خزیده و تمام ساعات عمر را مشغول کسب اخلاق بد هستند». با وجود اینکه مدارس جدید برپاگشته از تحصیل دختران جلوگیری می‌کنند، و تعلیم زنان را خلاف احکام شرعی می‌شمارند - و حال آنکه «در اغلب خانواده‌ها امروز بیک اندازه راه ترقی برای نسوان باز شده و می‌توانند دخترها را در مدارس بگذارند و آتیه آنها را به نور علم و کمال روشن نمایند... این عیب است از برای ماکه دختر ما بمدرسه برود و باز در همچوروزی آن بیچاره‌ها را در هلاک و بدبختی پرورش میدهند، و غفلت دارند از اینکه اینها باید مادران و اولادها باشند و اولادهای آنها باید در تحت حمایت اینها تربیت بشوند... این خانواده‌هایی است که اغلب شاید به تمام علم را ننگ و عدم علم را افتخار می‌دانند».

«در ایران عدهٔ مرد بواسطهٔ تلفات کمتر از زن است. در مملکتی که دوثلت اوییکار و در خانه بمانند البته يك ثلث دیگرش تا می‌توانند بایدا سبب آسایش و خورد و خوراك و پوشاك دوثلث دیگر را فراهم کنند - ناچار به امورات مملکتی و ترقی وطن نمی‌توانند پرداخت. حال اگر این دوثلث معناً با یکدیگر مشغول کار بودند البته دو برابر بهتر مملکت ترقی کرده صاحب ثروت می‌شدند». در مثال عملی يك مزدور مرد با روزی دو قران اجرت باید خرج عائلهٔ چند نفری از مادر وزن و خواهر و خواهرزاده و دختر خود را بپردازد. حال اگر این پنج زن تربیت یافته بودند می‌توانستند «در مغازه‌ها، در کافه‌ها، در دکان‌ها، در مدرسه‌ها، در ادارات» کار کنند و مزد بگیرند و همه سربار يك مرد نان‌آور نباشند. در عین حال این خود «يك اتحاد معنوی در میان این جمع» بوجود می‌آورد که بر آن «بسی فایده‌های بزرگ» مترتب می‌گشت.

از عوارض مدنی این وضع عمومی زنان این است که چون مواجب «این آقا، یا سلطنه یا دوله، یا ملک» کفاف خرج زن و گماشتگانش را نمیدهد «ناچار است دزدی کند، مردم را ذلیل کند، مملکت را بفروشد، وطن را خراب کند». حال اگر زنان از پرده برون آیند و مانند «تمام مردمان متمدن» جهان زن و مرد آزادوار همدیگر را انتخاب کنند و زندگی خویش را در عشق و در راحت «معنوی روحانی» آغاز نهند بهتر نیست؟ مایه بسیاری از خرابیها و فساد اخلاق و حتی «عدم پیشرفت تمام کارها حجاب زن» است. عکس این حالت را در زندگی دهقانی می‌یابیم. چنانکه در سفر آذربایجان «در عرض راه و دهات زن و مرد را با یکدیگر بدون حجاب مشغول کار می‌دیدم، در تمام ده یکفر بیکار دیده نمیشد... تمام این دهاقین و زارعین مردمان باشرف و با افتخار ماهستند، یک نفر زن فاحشه در تمام دهات وجود ندارد زیرا که زن و شوهر تا مقابل یکدیگر ثروت نداشته باشند یکدیگر را نمی‌گیرند، و پس از آنهم چون روی ایشان باز است همدیگر را خودشان انتخاب می‌کنند».

خطاب به معلم خود گوید: «شما که مرد تحصیل کرده‌ای هستید و خوب معایب و مفساد حجاب زن را می‌فهمید [چرا] دست زن‌ها و اقوام عشایر خود را نمی‌گیرید و با خود بیرون نمی‌آورید؟ تا کی شما باید حمال و نوکریا بعبارت عالی‌تر آقا و مالک این بیچاره‌ها باشید؟ چه بسا که بگویند «اینها را بر خلاف عقاید عامه نوشته. شاید در قلب لعن و نفرین هم‌بمن بکنید ... چه پیشنهادهای غیر مشروع به زن‌ها می‌کند».

عقاید تاج السلطنه راجع به مقام زن عنصری است از تفکر کلی اجتماعی و سیاسی او. می‌نویسد: «بدست آوردن نیک‌بختی کامل باندازه‌ای دشوار است که انسان غالباً وجود آنرا انکار می‌نماید. اما... انسان می‌تواند تا یکدرجه به فهمیدن حقیقت و بدست آوردن سعادت نایل شود. قانون خلقت ما را از درک

معانی بسی چیزها محروم نموده، ما هم باین محرومیت يك محروم اضطرابی علاوه نموده ایم. چیزی را که می توانیم بفهمیم، نمی فهمیم - آن مقدار راحت و سعادتی را که ممکن است مالک شویم از دست می دهیم. برای چه؟ برای نداشتن راهنمایی که آن را علم نامیده اند». آدمی با این تن ضعیف خویش حتی «به طبیعت غالب آمده» مظاهر طبیعی را «زبون پنجه قهر و غلبه» خود می دارد. «قدرت، ثروت، افکار عالیه... همه اینها نتایج علم است. و ما با این نسبت میتوانیم ترقی را مترادف علم فرض کنیم».

مقام آدمی را در جهان هستی چنین می سنجد: «انسان آزاد و مختار خلق شده» است. و «انسان که خلق شده است برای آزادی و برای زندگی، چرا باید به میل دیگران زندگی نموده محکوم به حکم دیگری باشد، در حالیکه در نوع انسان امتیازی نیست». شایسته آدمیان اینست که «در تحت يك حریت و آزادی طبیعی زندگی نمایند». گرایش او به مشرب سوسیالیسم همان اندازه شگفت آور است که مهم. در اندیشه او: «امروز آزادتر و وسیع تر فکری از فکر سوسیالیست ما نداریم». به دنبال آن اشاره ای دارد به تعقل سیاسی سید جمال - الدین اسدآبادی که شاید از آموزگار خود چیزی شنیده بود: «افکار او خیلی پروسعت تر و آزادتر از فکر سوسیالیست بود، برضد تمام اقتدارات تمام عالم بود حتی مهر مادر نسبت به اولادش. مردم را دعوت میکرد به آن اخلاقی که در بدو آفرینش بود».

در ك تاج السلطنه از اینکه وجدان انسانی را منشاء تکلیف و اخلاق و قانون می شناسد در خور توجه است خاصه اینکه اخلاق را برتر از احکام قانونی تمیز می دهد: «ما حس وظیفه را در وجدان خود می یابیم». ممکن است قانون تکلیفی را بر ما مقرر دارد اما «باز مفهوم عالی وظیفه را چنانکه سزاوار است درك ننموده ایم... وظایف و تکالیفی که قانون در این باب تصریح می نماید، وظیفه های

ابتدایی سیاسی است که در موجودیت جمعیت بشریه اجرای آن بی اندازه لازم است... اما اخلاق بتیاری از وظایف عالیه را تکلیف میکند که قانون آن را نمی شناسد».

اما حملة تند تاج السلطنه بر نظام حکومت: از یکسو «حکام بجان و مال مردم ابقا نکرده هر چه می خواستند میکردند» و امثال ظل السلطان که «از سفاکی و ظلم و جور درباره مردم» کوتاهی نداشته اند مملکت را «در حال نزع» انداخته و «تمام رعیت بیچاره» گشته. گویی «ایران همیشه قبرستان» بوده است و مردم «در سکوت و ترس زندگانی میکردند». این حکومتی است که چرخ اداره اش به دست میرزا علی اصغر خان امین السلطان می گشت که «عشق غریبی به ذلت مملکت داشت و اساس ملک را محکم نمی خواست، از ظلم و تعدی درباره رعایا کوتاهی نداشت... مال رعیت را بی مهابا خرج و تلف میکرد، و تصور میکرد ارثیه مرحوم [میرزا ابراهیم] امین السلطان است، در حالیکه غفلت داشت از اینکه این پول را مأمورین بی انصاف دولتی از زارعین و رنجبران و بیچارگان به ضرب شلاق گرفته به او می دهند». کاری که او با طیب خاطر انجام می داد این بود که به «سادات بی اندازه همراهی و معاونت کرد، و برای تمام فرامین مقابرمقدسه شهریه و حقوق برقرار کرده بود». کار دربار نیز به دست عملة خلوت می گشت که در واقع «از بدو سلطنت سلسله قاجاریه... درباری به این افتضاح دیده نشده بود». از خالصجات دولتی هر چه مالیات وصول می شد به این جماعت «اراذل و اوباش حقوق داده می شد». تردید نیست «به قدری پولتیک ایران تاریک [بود] و مردم دلخون و جری بودند که از تمام چهره ها آثار نارضایی ظاهر و هویدا بود. می رفت که صدای رعد آسای ملت اساس سلطنت را متزلزل و نابود ساخته، خود را از فشارهای پی در پی خلاص نمایند».

آن ناخرسندی های عمومی در حوادث گوناگون منعکس افتاد و مردانی

هم بودند که روح طغیان را برانگیختند. از يك طرف ملکم خان « در خارجه آتش فشانی » میکرد. امین الدوله هم در کار باز کردن « چشم و گوش مردم » بود. سید جمال الدین هم آمد و حتی امین الدوله را با خود همراهی کرد. « عقاید سید جمال نه مذهبی بود نه مسلکی، عقیده اش برضد تمام مذاهب و مسالک بود ... افکار او خیلی پروسعت تر و آزادتر از فکر سوسیالیست بود ».

در این احوال میرزا رضای کرمانی به ایران آمد. « ظلم هائی که به این مرد ... شده بود حقیقتاً خارج از عالم انسانیت است. به اسم بابی او را گرفته سالها محبوس میکنند و در حبس دخترش را در حضورش بی عصمت میکنند، پسرش را بی عصمت کرده تازیانه می زنند ». میرزا رضا شکایت پیش سید جمال برد و بنای گریه وزاری گذارد. سید به او گفت « بروریشه ظلم را از ایران بیرون بیاور، والا تاریشه در آب است ... هر يك از شاخه های او را بزنی جوانه تازه می زند ». روزگار بدین ویژه گذشت. در این مدت خدمتی به « عالم انسانیت » و تربیت مردم نشد. ناصرالدین شاه بجای اینکه « به سیاست مملکتی و ترویج زراعت و فلاح » پردازد اوقات خود را به کارهای بیهوده می گذراند. بعدی که « من در این تاریخ از گریه او مجبور شده صحبت می نمایم » و حال آنکه اگر از « رعیت پروری و معارف طلبی و کارهای عمده سلطنتی می نوشتم چقدر با افتخار بود ». باز می آورد: « در ظاهر همان سلطان و همان سلطنت [بود] و در باطن فوق العاده خراب و روز به روز [رو] به انهدام بود. اگر شخص مال اندیشی درست به نظر دقت می نگریست باید [می گفت]: سلام بر سلطنتی که در زوال است ». سالی چند بسر آمد و عصر مشروطه رسید. یکی از ارمنیان فقفاز سئوال نامه ای برای چند بانوی ایرانی از جمله برای تاج السلطنه فرستاد. نوشته بود: « از پرنس محترمه ایرانی خواهشمندیم سئوالات زیر را جواب بدهند: معنی مشروطه چیست؟ استبداد بهتر است یا مشروطه؟ راه ترقی ایران چیست؟ تکلیف

زنهای ایرانی کدام است؟ تاج السلطنه به او پاسخ فرستاد: «معنی مشروطه عمل کردن به شرایط آزادی و ترقی يك ملت بدون غرض و خیانت؛ تکلیف هرملت ترقیخواهی و استرداد حقوق اوست». چون اداره مملکت براساس مشروطه و «رگلمان» صحیحی قرار گیرد ترقی به قدرت قانون حاصل شود، و قانون موقعی به اجرا درآید که «استبداد برچیده شود. پس از اینرو مشروطه بهتر از استبداد است».

در اندیشه اصلاحات خود دلیرانه اعلام می‌دارد:

«اگر زنها در این مملکت مانند سایر ممالك آزاد بودند، و حقوق خود را مقابل [نظر] داشته و میتوانستند در امور مملکتی و سیاسی داخل شوند و ترقی کنند - یقیناً من راه ترقی خود را در وزیر شدن و پایمال کردن حقون مردم و خوردن مال مسلمانان و فروختن وطن عزیز خود نمی‌دانستم، و يك راه صحیحی و يك نقشه محکمی برای ترقی خود انتخاب میکردم. هیچوقت بسا مال مردم خانه و پارک و اثاثیه و کالسکه و اتومبیل نمی‌خریدم، بلکه با زحمت و خدمت تحصیل میکردم. یقیناً... به این اظهار من خندیدی و گفתי مردهای مملکت جز این راه دیگری برای ترقی پیدا نکردند، شما که يك نفر زن بی اطلاع هستید چگونه راه ترقی مشروع پیدا کرده‌اید. آریا، معلم من، عقیده آزاد نیست؟ ... من مسلکم را نه ارتجاعی قرار می‌دادم نه شخصی، بلکه نوعی. منتهای سعی خودم را در توسعه تجارت داخل ایران می‌کردم، کارخانه دایر می‌کردم (نه مانند کارخانه صابون‌پزی ربیع اوف) کارخانه‌هایی که رفع احتیاج داخل مملکت را از خارجه بکند. معادن خدادادی که به وفور در ایران هست کار کرده، معدن نفت بختیاری که سالی مبلغی گزاف نفع می‌دهد، امتیاز گرفته، و اگذار به انگلیسها نکرده، اسباب تسهیل زراعت را فراهم آورده ... راه مازندران را درست کرده، اسباب عمل ارزاق را مرتب کرده، زمین‌های بایر را مانند

کالیفرنیا به مردم داده و آبادی او را خواسته، قنات‌های زیاد حفر کرده، جنگل‌های دستی احداث نموده، رودخانه کرج را به شهر آورده، مردم را از ذلت و کثافت آبها نجات می‌دادم. هم خود فایده عمده برده بدون دزدی و وطن-فروشی زندگی آسوده میکردم، و هم مردم از این خدمت و مجاهدت من فایده برده راحت می‌شدند.

*

«رساله وقایع»^۱ به قلم عباسقلی خان منشی مخصوص وزارت امور خارجه، عنوان گفتاری است با آهنگ تند و نثر آراسته و بیانی همراه استعاره و کنایه. برداشت کلی او هم خالی از ابهام و غرابت نیست. نویسنده از گذشته سرخورده است، از حال هراس دارد، و در آیینۀ تاریخ حرکتی ناگهانی می‌بیند که به واژگونی دستگاه متزلزل وقت می‌انجامد. اما تفکر اجتماعی او هدف روشن و مشخصی ندارد.

قصیه جنگ روس و عثمانی را (در ۱۲۹۴) بهانه ساخته، آن را پیش درآمد رساله اش قرار داده، جنگی که فرمانروایان می‌خواهند از آن «نام نیک درپهنه کیهان دراندازند، و نام خود جویند از ناکامی خلق‌های جهان». همین کسان «مردمان آزاد» را می‌ستایند و از «حفظ نفوس و ناموس» ملت سخن می‌گویند، و در «روزنامه‌های دولتی» خود ظلم و تعدی را تقبیح می‌نمایند و خود را «مقنن قوانین شهریاری» قلمداد میکنند. اما همینکه فرصتی یافتند به طمع تصرف هر شهر خراب آبادی «گروهی بزرگ از عباد را پای کوب» ستوران میکنند، انبوهی را به زندان می‌افکنند، و بر اثر آن «ناله و نفیر» مردم به آسمان می‌رود. این دولت عثمانی که به «تحریک انگلس» و با پول «قرض» از انگلیس به

۱. عباسقلی خان، رساله وقایع، خطی، تحریر ۱۲۹۵.

جنگ روس می‌رود - همچنانکه روزی ایران رفت - نمی‌فهمد که اگر قوتی داشت زیر بار قرض بیگانه نمی‌رفت. و با قرض بیگانه هم به پیکار بر نمی‌خاست. بلکه اول فکری میکرد به رفع حاجات ملت خویش. حاصل آن قرض و این جنگ چیزی نیست مگر «ضعف اعضای مملکت، و خرابی اجزای سلطنت و اتلاف اموال و... و برباد دادن لشکر و تزلزل کشور و بیداری دشمنان خفته و طغیان رعیت آشفته و بیهوده شدن زراعت و فلاح و بی سود گشتن تجارت و صناعت و مبادلات و طمع و مسابقت و طلب مجاورین سرحدات و ثغور مملکت و شکستن مال و منال دیوانی». از عوارض و «انعکاس متوقعه» این وضع اینکه جمعی به ثروت می‌رسند و «عمارات عالیہ جدیدہ الاحداث» برپا می‌دارند. از سوی دیگر «اختلاف رعایا و برایای مملکت» حدت می‌گیرد. اینهم مسلم است که مالیات داخلی تکافوی آن قرض را نمی‌کند. مگر انگلیس نمی‌داند که «این دولت بیمار... قدرت تحمل آن گران بار و ادای این مبلغ‌های بی‌شمار، بلکه ایصال تنزیل آن را نخواهد داشت»؟ بهر حال فرجام آن بیمار محتضر چنین خواهد بود که «در حمایت و اطاعت دولت انگلستان» درآید. گناه آن به گردن فرمانروایی است که «خود را میخ زمین و آسمان» می‌انگارند و احکام سیاست را به «عقل ناقصه خود معلق و موکول» می‌نمایند. چنان برخویشتن می‌نازند که از «ایزد کامکار یاد نفرمایند، و بی‌نویان و در یوزگان را به دیده ذلت و خفت در نگرند». دم از نفع دولت می‌زنند و حال آنکه به حقیقت سود خویش جویند و به «هیچوجه در اندیشه آبادی کشور و لشکر نباشند».

کار مگ وقتی به تباهی می‌رسد که «ظلم و تعدی بسیار، حقوق باطل، امور عاطل، فجور شایع، علوم ضایع» گردد و «خونها به هدر رود». به دنبال آن «نومیدی» بر مردم چیره شود، عقاید پستی گیرد، نه دادرس بماند و نه فریاد جو.

تاکی سرزمین این اقلیم بار این همه مصائب بر خود هموار گرداند، پشت آن از «کثرت بیداد» خم نشود، سنگینی «بنیان‌های بزرگ و عمارات سترگ» را تحمل کند، و «تطاؤل و تغافل» ببیند و دم نزند. می‌رسد روزی که زمین فریاد برآورد که: «مرا بیش از این قدرت تحمل این شدايد نیست». و تاکی «بار این مردمان گناهکار نابهنجار را بر دوش کشم... جنبشی بر خود ده و این بار گران فروگذار و از خستگی و ماندگی چندی آسایش گیر».

پس «به يك ناگاه» زمین بر خود تکانی خواهد داد و از مصیبت و ظلم و «قحط و غلا و بروز اقسام آفت و بلا» و «تفرق خیالات» رها خواهد شد. دیگر به تسلیم و رضا و «تصدیق و تصویب و تمکین» بی سبب تن در نخواهد داد، و «تدابیر فاسده زنان نادان» بر سیاست مملکت غالب نخواهد گشت. آنروز «بناهای آباد خراب» و اوضاع چنان دگرگون خواهد شد که «عشری از اعاشار بلکه اندکی از بسیار» بر جای نخواهد ماند. هرچند ناگزیر «مردمان بعضی در دریای تباهی غریق و گروهی در آتش دواهی حریق» و جماعتی به شهرهای دیگر پناه برند - لکن سرانجام زمین از کران تا کران همچون «رأی خردمندان صاف و هموار» شود و «نفس گرم و تازه‌ای» برکشد و از «فرسودگی و فرسایش تن به آسودگی و آسایش» رسد.

در ایران به روزگاری که دیگران هیچ بودند و هیچ نداشتند «رسم عدل و داد و قانون و نصفت و اقتصاد» جاری بود. قواعد حکومت با «قوائم اقتصاد و نصفت» راست می‌آمد، و بر رویهم اداره مملکت به «اتکای مردمان با فرهنگ و دانش» می‌گذشت. علوم و صنایع و زراعت و تجارت هم رونق گرفت. اما رفته رفته خودپرستی و خودستایی بر حکمرانان دست یافت، یکی خود را «خداوند» و «مالک رقاب» خواند، دیگری «نام و ناموس جهانیان» بود. پس رشته‌امور را به «عقل رنجور» و «نارسای خویش سپرد». به دنبال آن «جنگ‌ها و خرابی‌ها»

روی داد، «آفات و بلیات» هویدا گشت؛ گاه کارها بر مدار عدل می گشت و گاه بر محور ظلم می گردید. اگر اردشیر بابکان «بر عظمت و قدرت» دولت افزود، هرگز آمد و «سیزده هزار نفر از تربیت یافتگان و دانایان ایران را بکشت» و خویشان را «خداوند جهانیان» خواند. وضع نابسامان، ایران را میدان تاخت و تاز بیگانگان ساخت «دولت چهار هزار ساله روی به انهدام نهاد... دولت تازی آغاز گشت». با حمله تازیان ایران «خراب شد، معابد ویران افتاد، آتشکده ها خاموش گردید، خزاین بر باد رفت... در عقول نقصان راه کرد، طاعون ها، وباها، زلزله ها، آتش ها نمودار و قحط و غلاها پدیدار آمد، و از هر طرف دشمن ها سر بر آوردند و نزدیک یک هزار و یکصد سال بکشتند و بردند».

در این اوان «اراضی اروپا» تکانی بر خود داد. «نوبت خرابی اینجا و آبادی آنجا برآمد». به تدریج دولت هایی چون انگلستان و فرانسه و ایتالیا تأسیس شدند، مالیاتشان از ششصد کروور گذشت، علم و صنایع و تجارت چنان رو به ترقی نهاد که «از قوه تصور بیرون است». تنها در جزایر انگلیس که «به وسعت مملکت آذربایجان است هفتاد کروور مرد وزن موطن جست». آن آغاز دست اندازی مغرب زمین به سرزمین های قدیم بود. هندوستان باج گذار انگلیس گردید، «ولایات ایران در تصرف روس درآمدند و زنگ ناقوس گوش فلک را کرساخت، و ممالک قدیمه بی نام و نشان ماند».

در این تبدل احوال و «ابتدال و ویرانی مملکت» دیگران ما را در «زمره احمقان و ابلهان» شمارند، به روزگارمان بخندند و ما را «انسان کامل» نخوانند. اما زمین ایران هم تکانی خواهد خورد و «دین بهی و آئین فرهی را نیرو خواهد داد».

مائیم و ندامت و تحیر،
افتاده به وادی تفکر،
لب تشنه در این سراب مردیم،
دردا که به آب پی نبردیم.

بخش چهارم

تبرستان
www.tabarestan.info

پیش درآمد حرکت اعتراض

انتقاد بر اصول حکمرانی دو جهت اصلی داشت: یکی جهت روشنفکری که مبحث کلی مجموع نوشته‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی رami ساخت؛ دوم نمودهای فعلی و انفعالی در جهت اعتراض بر مرجعیت سیاسی دولت که پیش درآمد حرکت‌های جمعی است.

این مبحث را آغاز می‌کنیم با انتشار بیاننامه و کتابچه‌ای درحمله بر حکومت که به حق یا ناحق پای فراموشخانه و فراموشخانه‌تپان را به میان کشید. از تأسیس دستگاه فراموشخانه، مرام سیاسی و چگونگی انحلال آن آگاهی داریم. اوآن برانداختن فراموشخانه (۱۲۷۸) کتابچه‌ای با لحن تند علیه حکومت در شهر منتشرگشت. گزارشگر وقایع که بی‌نام و نشان است به شاه‌می‌نویسد:

«شخصی به چاکر از قول میرزا رضا پسر معین‌الملک^۱ گفت: کتابچه‌ای نوشته‌اند و انداخته‌اند در کمال سختی و تعدی که آن کتابچه مشتمل است بر عیوب دولتی از هر قسم. از جمله نوشته که اگر تغییر وضع و حالت ندهید اعلام می‌کنیم که اسباب‌های فراهم آمده موجود و آماده است [که] تغییر کلی داده شود؛ منتظر همه چیز باشید. و از این کتابچه پانصد نسخه نوشته شده و به همه

۱. میرزا ابوالقاسم معین‌الملک پیشکار محاسبات آذربایجان بود در این زمان.

ولایات ایران منتشر خواهد شد. هرگاه رأی مبارك اقدس علاقه یابد، باید چاکر را مرخص نمایند عصر به شهر برود، میرزا رضا را ملاقات نماید، به مناسبتی این صحبت را به میان آورد بلکه بتواند کتابچه را به دست بیاورد. اگر کتابچه به دست بیاید بلکه انشاءالله نویسنده را هم بتواند معلوم نماید. دور نیست که اگر چنین کتابچه‌ای نوشته شده باشد، هرکس باشد بدون اطلاع میرزا یعقوب خان نباشد. این اوقات چاکر به قدر فهم خود آنچه می‌شنود از حالات مردم استنباط می‌کند حالت خوبی در مردم مشاهده نمی‌کند. چاکر بیش از این جرأت نمی‌کند آنچه می‌شنود و می‌فهمد به عرض برساند.^۱

در نامه دیگر توضیح می‌دهد: «کاغذ مبسوطی به دست آمده و نزد این غلام آوردند. از بس حرامزاده‌ها الفاظ رکیک در آن نوشته‌اند، از دیروز تا حال تردید در فرستادن حضور مبارك داشتم. و از قاعده فدویت و دولتخواهی بعید دانستم که این جسارت و بی‌پروایی را مخفی داشته، قبله عالمیان ... از امور مملکت بی‌خبر باشند. لهذا با کمال حیرت و شرمساری ارسال حضور مبارك داشت. ظاهراً این کار ملکم و پدرش میرزا یعقوب باشد».^۲

یعقوب خان که مورد آن اتهام قرار گرفت، به دفاع خویش برآمد. در کاغذ مفصلی که به یکی از وزیران معتبر نگاشت خود را بری از نشر آن اعلامنامه‌ها دانست. گفت: «این کاغذها که متفرق کرده‌اند عمل بنده نیست. با آن علم و اطلاعی که از جزیی و کلی امور همه دارم، اگر این کاغذها کار بنده بود فقرات آن البته خیلی رنگین‌تر از اینها می‌بود». به مثل قضیه «سیصد رأس اسب داشتن» برای کسی که این همه دهات موروئی دارد نقلی ندارد که قابل تذکر باشد. اما مسئله این است که «دولتخواهان کسب شغل و منصب و اعتبار

۱. اسناد ایران، نامه مورخ ۱۲۷۸.

۲. اسناد ایران، نامه مورخ ۱۲۷۸.

و تقرب را از همه [چیز] مقدم‌تر» می‌شمارند. به همین سبب در امر «خیر و شر دولت و ملت... و اصلاح و عرض معایب و به‌چاره‌جویی برخی دردها متعذر می‌باشند... غفلت زیاده‌می‌رود. تملق و مزاج‌گویی و سکوت، با وجود دردهای خطرناک زبیده امثال آن جناب نیست. کلاه‌بازی^۱ در عالم دولتی‌خواهی و خیر-خواهی يك ملت بزرگ هزار مراتب بهتر از کلاه‌داری است. فخر وزرای فرنگستان در معزولی بر سر کارهای مدت منصوبی ایشان است.»

دنباله‌اش می‌رسد به تشریح فقر و بیکاری عمومی و انتقاد آشکار در غفلت حکومت در اصلاح کارها:

«از جمله دردهای بزرگ ایران که این اوقات بیشتر نمایان شده است فقر عام است و بیکاری خلق که آنهم از فقر و پریشانی است. خلق ایران به فهم و سر رشته و قابلیت و هنر ترقی کرده‌اند، و از نداشتن سرمایه و از بیکاری شب و روز مشتی شرارت میکنند. سلطان خزان‌هاش را خورده است؛ مکاری قاطرهایش؛ سوار اسبش را خورده است؛ شکارچی تفنگش، تاجر با سر رشته از نداشتن مایه به دست فروشی افتاده است؛ و بزاز قابل از بی‌مایگی طالب فراشی است؛ استاد قابل از بی‌افزاری شاگردی می‌کند، و زارع قابل خوشه‌چینی؛ اعیان‌دار الخلافه هر چه از قدیم داشتند خوردند - حالا فکر و تدبیرشان منحصر به این است که از بندگان شاهنشاهی... هر روز يك چیز تازه اخذ نمایند. عنقریب این گداهای ترمه لباس دریای نور را هم خواهند خورد.

«... با پریشانی صنف نوکر نه حفظ وطن از شر دشمن ممکن است، و نه آبادی سایر اصناف میسر. در روز جنگ صاحب منصب‌ها به جای اظهار جلادت از استیصال فقر و پریشانی از حیات خویش بیزار و طالب مرگ

۱. دنباله عبارت روشن می‌نماید که منظور از «کلاه‌بازی» کلاه باختن است به مفهوم از دست دادن شغل و منصب در مقابل «کلاه‌داری» به معنای حفظ مقام و سالاری.

می باشند. سرباز گرسنه و ناامید اسیری را ترجیح به آزادی می دهد. فلان تاجر چرا ورشکست شد، به علت اینکه مالش نزد فلان خان بلا وصول ماند. و دهات فلان کس چرا لم یزرع مانده، به علت اینکه وقت زراعت از دست طلبکار متواری بود.

«چاره این دردها را توقع دارید وزرای فرنگستان بیایند بکنند؟ در فکر سرمایه هر صنف باشید، برای مردمان بیکار شغل و پیشه پیدا کنید. به انتظار مرگ یکدیگر نشانیدن و مردم را محتاج مواجب دیوانی کردن، بار دیوان را سنگین کردن و دیوان را مجبور کردن به اینکه سنگینی را بار رعیت نماید. این شیوه عاقبت به خیر نیست. بی آنکه يك تومان بر محصول يك ولایت افزوده شود، صد دینار جمع ولایت را زیاد کردن - بالاترین خیانت هاست. به فروش گاو زارع مالیات وصول کردن - اعظم خیانت هاست.

«با این شیوه، کلاه داری بهیچ وجه شایسته مثل آن جناب دولتخواه نیست. بر سر فراموشخانه جمعی را متوحش و مضطرب می بینید، به سکوت و مزاج گویی می گذرانید، باز هم حرف دولتخواهی می زنید. نه از بابی بترسید، نه از اهل فراموشخانه بترسید، نه از روس و انگلیس و عثمانی و افغان بترسید. از فقر و پریشانی و بیکاری خلق بترسید. البته بترسید که این درد بزرگ منتج هزار عیب است.

«خواستم مفصل به ترتیب چیزی به رسم یادگار خدمت سرکار بنویسم. وقت تنگ است، هر ساعت از جناب وزیر دولتخواه تأکید به رفتن می شود. انشاء الله از رفتن بنده همه دردهای دولت و ملت چاره خواهد شد. بنده هم می روم، با این تفاوت که جناب عالی سراغ يك نوع مرحمت قلبی از سایه خدا داشتید، بنده آنرا ندارم. اما خداوند را اینقدرها قادر می دانم که در آن واحد قلب سایه اش را منقلب کند. منظور از این عریضه توقع شفاعت نیست. مقصود

این است که با جنابعالی عداوت نداشتم و ندارم. آن کاغذ کار بنده نیست.^۱ به آن نامه میرزا یعقوب خان این جواب رسید که ضمن آن دستور ناصر-الدین شاه به او ابلاغ شده است:

«دوست مهربان من،

«کاغذ شما رسید... من افسوس از این دارم که میرزا ملکم خان اوقاتی که در تهران بود کمتر از دیگران که عواقب امور را درست ملاحظه نمی کنند، می دیدم - والا به نصایح مشفقانه او را از بعضی خیالات که نتیجه آن امروز عاید روزگار خودش و آن دوست مهربان شده است، باز می داشتم. جوانی او کار را به اینجا رسانید که از گوشه و کنار قلب مبارک پادشاه را رنجاندند. «با اظهار دلسوزی که از جانب شما نسبت به دولت علیه است و مفصل نوشته بودید - اگر چندی غیبت شما را بندگان اقدس همایون روحنافداه مصلحت وقت و حالت دیده باشند، چندان دلمخوری ندارند. چنانکه نوشته بودید قلب مبارک آئینه جهان نماست. البته حالت حالیه و آئینه شما از آن انتعاش یافته و خواهد یافت، و به الهامات غیبیه بدیهی است توجهی در آن خواهند فرمود. زیاده زحمتی ندارد».^۲

یعقوب خان در دیگر نامه اش دستگاه فراموشخانه را توجیه می کند. آن را به شیوه ای نگاشته که از نظر شاه بگذرد، و واسطه آن ظاهر آ شیرخان عین-الملک (دایی ناصرالدین شاه) بوده. می نویسند:

«عرضه داشت خائن قدیمی» که: «بساط فراموشخانه به التفات بندگان شاهنشاهی... اعظم خدمات بود. و به این کار سرکار اقدس خود اعتراف می نمایم

۱. اسناد ایران، نامه میرزا یعقوب خان، ۱۲۷۸.

۲. اسناد ایران، نامه خطاب به میرزا یعقوب خان، ۱۲۷۸.

بدترین خیانت هاشد. جمعی از صاحبان کمال و معرفت، از اعیان و غیره، با ذوق تمام بر این بساط گرویده اند. حالا بندگان اقدس... در حق آنها ظاهراً و باطناً ابراز انزجار خاطر می فرمایند. آنها هم که معلوم است از این معنی چقدر باید باطناً ناخوش و مضطرب باشند. چه خیانت بالاتر از این.

« به جناب عین‌الملک حالی نمودم که خدمت منظور به سعایت از بابت غرض خیانت شده، باز ممکن است که به خدمت مبدل گردد. اعتنا نشده. بنده زاده از راه تفصیلی عرض کرد. در جواب فرمایش فرمودند: ملکم خط‌دماغ بهمرسانیده است. با امکان نمرد، و فراهم بودن اسباب وساطت و شفاعت، متابعت رأی همایون نمود. ملکم را راه انداختم. اما چاره کار در دور کردن ملکم نبود.

«اولاً فراموشخانه، التفتات شاهنشاهی سراسر خیر دولت بود، و قدغن بیموقع بود. دوماً قدغن خیلی دیر شد. سیماً قبل از ظهور نمرد بعضی تدبیرات قهراً نیز از جانب اولیای دولت بهیچ وجه مناسب نبود. پسر که رفت، بنده هم انشاءالله می‌روم. اما برخدام نواب عالیّه مخفی نمایند که معنی فراموشخانه آن نیست که مفسرین به اغراض نفسیه می‌دهند... اگر بندگان اقدس مربی و سالک و حامی این بساط می‌شدند، آنوقت از سلطنت خود لذت می‌بردند. در کل ایران يك نفر نیست که به سرکار اقدس... قسم وفا و صداقت خورده باشد. پس از آنکه کل خلق ایران قسم عبودیت و فدویت می‌خوردند، بندگان اقدس از قید اسیری می‌جستند. یعنی نه شب قراول ضرور داشتند، و نه روز این همه کشیکچی... چه عیب داشت که بندگان اقدس رئیس و مربی چنین فرقه باشد. تا زنده‌ام تأسف خواهم خورد که چرا معشوق مدت عمری از فواید این بساط محروم ماند، و میرزا عبدالله خان معروف را که گاهی بر افتراهای خود مفاخرت دارد و گاهی بر عمل خود ندامت، ممیز این عمل بزرگ قرار دادند.

«این بساط فراموشخانه مثل ساعت و ماهوت و سایر امتعه فرنگستان آمد به ایران. بیرون کردنش و از جاوه انداختنش ممکن نیست، و عمرش طولانی است. کمال تأسف را دارم از اینکه بندگان اقدس... با بخت خود قهر می‌ورزند و با لشکر خود عداوت می‌نمایند. بی‌حرف متضرر خواهند شد. در مقابل این بساط بساطی ندارند، و عوض این همه خلقتی که انکار می‌فرمایند... يك نفر فدوی را هم خدای داند ندارند. بی‌جهت حواس مبارک را مغشوش این کار نفرمایند. پنج نفر از سیرکنندگان این بساط را که نه در فهم آنها حرفی است، و نه در دینداری و دولتخواهی آنها شکستی، در مجلس خاصی یکی یکی را بخواهند، از آنها تحقیق فرمایند که این بساط چه بوده است، و چه باید کرد، و مصلحت چیست... این بساط دخلی به بابی ندارد؛ هزار مثل بساط بابی در این بساط مفقود و منقلب خواهد شد.

«شنیدم به خاکپای مبارک عرض کرده‌اند که: مقصود از همه این اوضاع قصد وجود مبارک بود. خدا نخواسته اگر این همه مخلوق به این قصد می‌بودند، تا به حال به هزار تدبیر آسان مقصود خود را به عمل می‌آوردند. خداوند عالم شاهد است که تاکنون خیال چنان خیانت‌ها در ماها احدی خطور نکرده است. اما در عالم صداقت عرض می‌کنم، بعد از این وحشت مردم اطمینان ندارم. از آن ترس که از تو بترسند ای حکیم.

«بنده که رفتنی هستم. عرض آخر است اگر بندگان اقدس... نمی‌خواهند اظهار مرحمت در حق اهالی فراموشخانه فرمایند، اقلاً انکار و قهر خود را آشکار نفرمایند. امید داشتم که به توسط مرحوم [-] الدوله^۱ به مقام چاره این

۱. جزء اول لقب شخص منظور که گوشه کاغذ نوشته شده و محو گردیده. شاید عباسقلی خان معتمدالدوله وزیر دیوانخانه باشد که بامیرزا یعقوب دوستی داشت و در همان اوان در سال ۱۲۸۷ در گذشته بود.

امر خطیر برخیزم که از بدبختی ایران به آنطور در گذشت . زیاده جسارت شد.^۱

در شرح مرام فراموشخانه یادداشتی هم به صورت التزام نامه به خط و مهر محمد هادی گرکانی نوشته شده. مضمون آن با رساله خطی که در سیر و سلوک فراموشخانه به دست آمده^۲، درست مطابقت دارد. او خود دو درجه فراموشخانه را گذرانده است.

اعلام می دارد:

« روز سه شنبه بیستم ذی قعدة الحرام [۱۲۷۷؟] کمترین بنده در گاه هادی گرکانی ملتزم گردیدم اگر سواى اینکه نوشته ام مطلب دیگر در ایسن فقرات بوده است جان و مال که دارم در معرض تلف باشد. به سر مبارک امیر المؤمنین علیه السلام قسم است و رای این فقرات چیز دیگر نفهمیدم. و يك نفر دیگر را هم اگر به توسط کمترین به فراموشخانه رفته باشد، ملزم و مقوی تقصیر خودم باشد. واجب بود جسارت گردید.»

آداب فراموشخانه را در رازداری، تقویت و حمایت اصول آن، و از جان گذشتگی بیان می کند. و می نویسد: در درجه اول از مدارج فراموشخانه چند چیز به آدم می گویند که «اصل مقصود است: اول مساوات است؛ دوم جماعت است؛ سوم اختیار است». در درجه دوم این معانی را تلقین می کنند: «اول اختیار شخصی؛ دوم اختیار مالی؛ سوم اختیار زبان؛ چهارم اختیار قلم؛ پنجم

۱. اسناد ایران، نامه میرزا یعقوب، ۱۲۷۸.

۲. برای متن رساله نگاه کنید به: محمود کتیرایی، فراماسوئری در ایران. حدس ما این است که رساله مزبور به قلم میرزا غفارخان یکی از اعضای فراموشخانه باشد. این اندازه تقریباً مسلم است که او گزارشی علیه فراموشخانه به شاه داده بود. (نگاه کنید به بخش دوم، ضمن بحث از رساله حکیم ذوفنون).

اختیار جماعت؛ ششم اطمینان جانی».

اهل فراموشخانه «ده دوازده درجه باید سیر بکنند... از قراری که می گفتند سیر دوازده ساله را همه کس طی نکرده است. از جمله کمترین به این دو درجه رفته ام. هر کس میل می کرد، و خاطر جمع می شدند که خیانتکار نیست، درجه به درجه سیر می دادند»^۱.

می دانیم به امر شاه فراموشخانه برچیده گشت. یعقوب خان و برادرش ابراهیم خان، ملکم خان و برادرش میکائیل از ایران بیرون شدند. میرزا یعقوب را هم وادار کردند خانه اش را به دیوان بفروشد. مأمور تبعید او در گزارش به شاه می نویسد: با یعقوب خان ملاقات شد و «به آنطورهای مقرر به او اعلام کرد که بلا تأخیر و تأمل روانه شود. او نیز علاوه بر اینکه از روی اظهارات وزیر مختار تکلیف خود را دانسته بود» اظهار داشت: «بدون این تفصیلات مصمم رفتن بودم، حالا به طریق اولی کوتاهی نخواهم داشت». به وی «خوب فهمانید و حالی کرد که نباید بعد از این در بودن این شهر و این ملک از خودایمن و آسوده باشد»^۲.

۱. اسناد ایران، التزام نامه با مهر «الراجی محمد هادی گرکانی». این نکته را بیفزاییم که به روایت حکیم ذوقنون در اسباب چینی علیه دستگاه فراموشخانه میرزا غفار خان که خود از اعضای آن مجمع بود دخالت داشته است. (از رساله حکیم ذوقنون در بخش دوم سخن گفته ایم).

۲. دنباله همان گزارش می افزاید: در رفتن حضرات حرفی نیست. تنها قضیه خرید خانه و باغ یعقوب خان است. معماران خانه را دو هزار و پانصد تومان قیمت کرده اند، اما زمین آن را نخواستند قیمت بگذارند از آنکه جزو «اراضی ارك» سلطانی است و آن را به رأی پادشاه گذاشته اند. اگر قیمت زمین بر اعیانی افزوده شود میزان عمل ۶۳۰۶ تومان خواهد شد. بهتر است شش هزار تومانی به میرزا یعقوب داده شود و «ریشه اینها از این ملك كنده شود». بهر حال برادرش میرزا ابراهیم با ملکم خان رفته اند، میکائیل را هم همراه خواهند برد. (گزارش به ناصرالدین شاه، ۱۲۷۸، اسناد ایران) در گزارش دیگر تصریح رفته که: قبالة خانه و باغ میرزا یعقوب ثبت اموال دیوان گردید.

آن اسناد بر رویهم و اکنش دولت را نسبت به تعالیم و فعالیت فراموشخانه باز می‌نماید. چنانکه گذشت به این دوره است که نخستین بار اعلام‌نامه در «عیوب دولتی از هر قسم» در شهر و احتمالاً در ولایات هم پخش گردید با آهنگ تهدید و ستیز که: «اگر تغییر وضع و حالت ندهید» به اقدام برمی‌خیزیم که «تغییر کای داده شود». همچنین گزارشگر رسمی «حالت خوبی در مردم مشاهده نمی‌کند... بیش از این جرأت نمی‌کند آنچه می‌شنود و می‌فهمد به عرض برساند». در این کاغذ پرانی‌ها «جسارت و بی‌پروایی» و دشنام و «الفاظ رکیک» را علیه دولت از حد گذرانند.



هراس و بدگمانی دولت نسبت به نشر آن افکار و آن پرخاشگری‌ها نه تنها به انحلال فراموشخانه انجامید، مجلس مصلحت خانه را هم برچیدند از آنکه آن هم نوعی کانون بحث و انتقاد بود^۱. از این مرحله تاریخی یعنی از ربع آخر سده سیزدهم به بعد، ناخرسندی‌های عمومی بطور کلی در سه جریان متمایز جلوه دارند:

۱. شکایت رعایا و برخی اصناف کسبه از تعدی مالیات و جبر حکام. اما ناراضامندی رعایا امتداد تاریخی داشته، نه از فکر اجتماعی مشخصی الهام می‌گرفته، نه خصلت سیاسی داشته، و نه متشکل بوده است. البته بررسی خواست‌های طبقه وسیع بزرگان از دیگر جهات اهمیت بسزایی دارد. ماهیت ناراضامندی آنان را به مأخذ انبوه عرضحال‌هایی که به «مجلس تحقیق مظالم» فرستاده‌اند، باز خواهیم نمود^۲.

۲. هنگامه‌های ناشی از کمیابی نان و گرانی ارزاق که به حالت ادواری

۱. نگاه کنید به بخش پنجم.

۲. نگاه کنید به بخش هشتم.

گاه بر اثر خشکسالی و گاه بر اثر احتکار ساختگی غله بروز می کرد. همانطور که زورگویی و زورستانی حکام مسأله زندگی رعیت برزگر بود، کمیابی نان گرفتاری روزمره مردم شهرنشین بود. آن بلواها نیز خصلت سیاسی نداشتند، اما به هر حال گرسنگی خشم جمعی را علیه حکومت برمی انگیزاند گاه با نمودن های طغیان آمیز. چنانکه طغیان مردم دارالخلافه در ۱۲۷۷ اوج گرفت و بیم «شورش» می رفت. و به اعدام کلانتر شهر (محمودخان نوری) انجامید.^۱ در بلوهای نان همیشه زنان مشارکت مؤثر، بلکه سهم تعیین کننده را داشتند. وصف غوغای نان به قلم یکی از نویسندگان، کیفیت عمومی اعتراض مردم را در این نوع بلوهای جمعی نشان می دهد:

«هر قدر که يك ملت قرن ها ظلم و ستم کشیده در زیر چوب و فلک بارآمده و دارای صفت اسرا بوده، و هر چند که ضعیف النفس و جبان باشد باز هروقت از قوت لایموت محروم و دچار سختی و مجاعت گردد، لابد همه چیز را فراموش کرده... به هر طرف حمله می کند و در صدد تلافی و تقاص تعدیات و اجحافات سالهای دراز برمی آید و می کوشد. این اجتماع هم علی الغفله... مشتعل می شد. ولی باز آن شیوه اطاعت و صفت اسارت که مدتهای مدید در نهادشان مخمّر و در قلوبشان ریشه دوانده بود، هیجان و تغییر فوری آنها را فرو می نشاند. مردم بدبخت ایران چندین دفعه به جهت گرانی مصنوعی نان آشوب و غوغا کرده، بارها برای همین آشوب ها سیاست و تنبیه سخت شده بودند. مع هذا هروقت... راه یگانه آذوقه زندگانی آنها مسدود می گشت، سیاست را فراموش ساخته مجدداً اغتشاش و آشوب می کردند. وزرای تهران علت گرانی نان را کاملاً مانفت بودند، از ترس اینکه مبادا بلوای مردم... يك-

۱. برای تفصیل نگاه کنید به: آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون، ص ۷۸.

دفعه شعله گرفته اسباب زحمت آنها را فراهم آورد در صدد رفع آن برآمدند.^۱
 ۳. اعتراض‌های تازه‌ای که رنگ سیاسی دارند، پراکنده و نامتشکل اند، طبقات اجتماعی شهرنشین در آن مشارکت جسته‌اند با انگیزه‌های گوناگون و امتداد آن در حرکت همگانی تجسم می‌یابد. اسنادی که اینجا می‌آوریم جنبه‌هایی از آن جریان عمومی را روشن می‌نمایند.

از جهتی قدرت سیاسی مورد تهدید برخی از طبقه علما قرار گرفت - تهدیدی که با ضعف قدرت دولت بوجود آمد بدون اینکه از فلسفه اجتماعی مترقی نشأت گرفته باشد. دستور کلی ناصرالدین شاه که به صورت فرمان در محرم ۱۲۷۴ به حکام صادر گردید دلالت بر آن معنی دارد. فرمان شاه اعلام می‌دارد:

«... حکام بعضی از ولایات به عرض ما رسانیدند که علما و فضلا و ارباب فضل و علم و وظیفه شرعی خودشان را کنار گذاشته، مداخله در کارهای حکومتی می‌نمایند. و اگر در يك مسئله مقتضی شود حکم شرعی صادر گردد، صاحب حکم میل دارد خودش آن حکم را اجرا بدارد که در نفس الامر و واقع حاکم شرع و عرف خودش بوده باشد.

» چون این مراتب با مقتضیات امور سلطنت و حکومت بهیچ وجه من - الوجوه مناسبت ندارد، اگر جلوی این کار گرفته نشود طولی نخواهد کشید که مفسد آن ظاهر گردیده، مملکت از نظم افتاده، نسبت به عامه علما توهین و خلاف احترام وارد خواهد آمد. چنانکه همین اوقات نسبت به علمای دارالخلافه القاهره و گیلان و قزوین از این رهگذر خوش نگذشت.

۱. آن مطالب را نویسنده ضمن داستانی آورده و تاریخ آن را به عقب برده یعنی به زمان محمدشاه و صدارت حاجی میرزا آقاسی. از اسم نویسنده ذکری نرفته. تاریخ دستنویس نسخه جمادی الاول ۱۳۲۵ است.

« به عموم حکام ممالک محروسه مقرر شد... به آن عم کامکار نیز مقرر می‌داریم که این ملفوفه فرمان همایون را برای اطلاع و استحضار علمای بروجرده... بخوانند، و عموم اهل فضل و علم آن سامان را مطلع نمایند که اگر احترام و حفظ خودشان را در وجه خودشان منظور می‌دارند، باید بهیچ وجه من الوجوه مداخله در امور مملکتی و حکومتی و ولایتی ننمایند. اگر حکم شرعی دربارهٔ مطلبی می‌دهند، مداخله در اجرا و عدم اجرای آن نباید داشته باشند. اجرای آن با حکمران مملکت است، دخلی به علما ندارد»^۱.

مضمون آن فرمان منعکس کنندهٔ تصادم قدرت سیاسی عرفی است با دستگاه شرعی، همچنین تعارض دوقوهٔ اجرائی و قضائی را می‌نمایاند. البته حکومت حساس است که اقتدار سیاسی و اجرایی خویش را از دخل و تصرف مقام شرعی مصون دارد. از اینرو ضمن دستورنامهٔ دیگر خاطرنشان گردیده: «وظیفه و تکلیف مجتهدین و علمای دینی این است که موعظه نمایند، نماز بخوانند، درس بگویند، مباحثهٔ علمی نمایند، مرافعهٔ شرعیه نمایند، سبب ربط خلق با خدا باشند - نه اینکه مداخله در کار حکومتی نمایند و حکم بدهند و بخواهند حکم خودشان را خودشان اجرا کنند. اگر قرار کار اینطور باشد، پس مصرف حکام عرف چه خواهد بود و نظم مملکت به کجا قرار خواهد گرفت؟»^۲ در فرض کلی برخی از آن نکته سنجی‌ها درست‌اند. کاری هم نداریم که در اسلام میان خلق و پروردگارشان رابطی وجود ندارد. اما از نظر گاه سیاست دنیایی مسئلهٔ درخور تأمل این است که چون حکومت در ایفای مسئولیت خویش فروماند، منطق وجودی‌اش را از دست می‌داد و حکام عرف بالذات بی‌«مصرف»

۱. فرمان ناصرالدین شاه به خانلر میرزا احتشام‌الدوله، محرم ۱۲۷۳، مجموعهٔ اسناد احتشام‌الدوله.

۲. دستورنامه به احتشام‌الدوله، محرم ۱۲۷۳. همان مأخذ.

می‌ماندند. دیگر این‌که افزایش قدرت روحانی فی‌نفسه بهیچ‌وجه دلالت بر اصلاح نظام سیاست نداشت - بلکه به نسبتی که از اعتبار دستگاه عرفی نامشولی می‌کاست، بر اختیارات نامتعادل شریعتمداران می‌افزود. این انتقال قدرت از عرفیان به ایمانیان ذاتاً نمی‌توانست مایه ترقی سیاست گردد. ترقی سیاست مفهوم دیگری داشت دور از تصور عرفیان نامشول و شریعتمداران هر دو.

در جهت دیگر در پاره‌ای شهرها مردم و اصناف بازاری به اعتراض برخاستند. از جمله: در ۱۲۷۶ اصناف تبریز و مراغه از تعدی که بر آنان رفته بود شکایت نامه‌ای به شاه فرستادند. هیأتی به ریاست مستوفی الممالک مأمور رسیدگی آن گردید. «فقره به فقره غوررسی شد. چنین معلوم کردند که اغلب فقراتی را که در عریضه شرح داده بودند، حقیقت داشته است». هیأت تحقیق مقرر نمود: «تعدی که امسال بر آنها شده» جبران گردد که «هم مایه امیدواری جمیع آذربایجانی بشود. و هم باعث جبن... [متعبدیان] شده که به این جسارت در مقام تاختن رعیت برنخیزند». در ضمن «استدعای اصناف این است که به هر يك مثل [اصناف] همدان فرمان دیوان صادر شود»^۱.

از آن مهمتر هنگامه شورانگیزی است که در کرمانشاهان برپاگشت و خصلت سیاسی داشت. حدتش را در گزارش عینی آن باید شناخت: «حالت اهل شهر و بلوک منقلب شده. کل اهل [شهر] اجتماع نموده، دکانین را بسته‌اند و از کار برخاسته‌اند. مدت‌ها بود که زمانی را مترصد گشته‌اند چنین وقتی که اتفاق بیفتد. شکایت و ناله از عمادالدوله و صارم‌الدوله... و سایر دارند. اهل خلق که جمع شده [بودند]... صارم‌الدوله سه نفر را با شمشیر دست خود کشته، و جمعی را غارت و در شهر محبوس و جمعی را در عمادیه نگهداشته‌اند.

۱. گزارش به ناصرالدین شاه، ۱۲۷۶، اسناد ایران.

...میان شهر تزلزل است، هر کس میان شهر عبور می کند، می گیرند و می برند. این عمل رعیت و مخلوق است - مبدا از اطراف تطمیع شوید، عمرو و زید و بکر پرده کشی کنند که چنین نیست، [و بگویند] فلان طور است و تحریک است، و امر مشتبه شود. کار دو نفر و پنج نفر و هزار نفر نیست»^۱.

به دنبال آن اهالی شهر از زن و مرد در مسجد گرد آمدند، خواستار عزل عمادالدوله و بیرون کردن صارم الدوله بودند. امین حضور فرستاده شاه این پیام را در مسجد بر مردم خواند که: «ما سرکار عمادالدوله را برای هرزگی و عرض بعضی اراذل و اوباش عزل نخواهیم کرد. ولی به عرض رعیت هم رسیدگی خواهیم کرد. هر یک مطلب خود را بنویسند... اگر اجحافی شده استرداد خواهد شد».

آن پیام تأثیر وارونه بخشید. «یکدفعه هزار نفر زن گل بسر و مرد با قرآن به صدا درآمدند و فریاد کردند که: امین حضور، شاهد باش به قبله عالم عرض کرده اند که چند نفر اجلاف و اراذل و اوباش عارض اند» - حالا ببینید که خلق شهر چه می گویند. یکباره به فریاد آمدند: «حکومت سرکار والا را قبول نخواهیم کرد». سپس نامه نوشتند که: «عموم اهل ولایت از ضعیف و شریف جمع شده، حرفشان این است که ما را تمام قتل عام کنند، حکومت عمادالدوله را تمکین نخواهیم کرد».

کارگذار دولت در همان گزارش خود به شاه، مصلحت کار را در این می بیند که: هرگاه بخواهند نظم بدهند و «این بدنامی به عالم نرود که عزل و نصب حکام به دست کسبه شهری است، باید چند نفر را تنبیه نمایند و چشم چند نفر را بترسانند که مردم آرام بگیرند، والا همه ملازمان در گاه سلطانی هر یک

۱. گزارش از کرمانشاهان، ۱۲۸۷، اسناد ایران.

خیالی دارند». این نکته را هم متذکر گشت که: طایفه لُر زنگنه با اهل شهر «هم قسم شده‌اند» که آن حاکم را بیرون رانند.^۱

رشته این حادثه‌ها امتداد داشت: از خمرسه خبر رسید که: «اهل شهر «شاهزاده حاکم را با وزیر بیرون کرده‌اند و فراشباشی حکومت را کشته‌اند».^۲ از قزوین هم گزارش تلگرافی آمد که: کسبه بازار را بسته‌اند و مردم درامامزاده حسین بست نشسته‌اند. فرستاده دولت (سعدالملک) به مجتهد شهر آقا سید باقر خاطر نشان کرد که هرگز مردم را به خانه خویش راه ندهد و «هرگاه بست قرار داده شود آن خانه خراب خواهد شد». آن ملا گفته بود: «خانه هیچیک از ماها بست نیست و طالب هم نیستیم، و کسی راهم راه نخواهیم داد». به علاوه متذکر گشت: در این حادثه «اهالی قزوین اختیار را از ما گرفته بودند». سعدالملک به بستیان امامزاده هم ابلاغ کرد: هرگاه از آنجا بیرون نشوند املاکشان به ضبط دیوان خواهد رفت و بستگان ایشان اخراج بلد خواهند شد.^۳

این حادثه‌ها نشانه روح اعتراض بود که رفته رفته بر نیروی انگیزش آن می‌افزود و در طغیان علیه انحصارنامه دخانیات ظاهر گشت. و آن حرکت جمعی نسبتاً متشکلی است در اوضاع تاریخی زمانه.^۴

۱. گزارش از کرمانشاهان به ناصرالدین شاه، ۱۲۸۷، اسناد ایران.

۲. گزارش از خمرسه، ۱۲۸۳، اسناد ایران.

۳. به مأخذ دو گزارش تلگرافی از سعدالملک، ۱۲۷۸، اسناد ایران.

۴. راجع به جنبش عمومی علیه انحصارنامه دخانیات رساله‌ای در دست نگارش داریم که ماهیت آن قضیه تاریخی را آنطور که بوده است (نه به صورتی که آراسته‌اند) خواهیم شناخت.

بخش پنجم

تبرستان
www.tabarestan.info

مجلس مصلحت‌خانه: قانون و کارنامه آن

«مجلس مصلحت‌خانه» که آنرا «مجلس مشورت‌خانه» هم می‌گفتند از نخستین مناظم سیاسی جدید بود که يك سال پس از تشکیل «شورای دولت» یعنی در ۱۲۷۶ برپا گشت. در برخی ولایات هم نوعی مصلحت‌خانه محلی که در معنی خصلت انجمن ولایتی را داشت، مرکب از معتمدان شهر تأسیس یافت. اساسنامه مجلس مصلحت‌خانه در کتاب دیگر بررسی شده است.^۱ اینجا دیگر جنبه‌های نظام مصلحت‌خانه را در پنج قسمت مورد گفتگو قرار می‌دهیم: «قانون بر مشورت مجلس» یا نخستین دستور نامه پارلمانی؛ کارنامه مصلحت‌خانه؛ گزارشی از مصلحت‌خانه ولایتی؛ رساله‌ای در تدابیر مصلحت‌خانه؛ انتقادنامه ملک‌خان بر سیاست مصلحت‌خانه.

مصلحت‌خانه تشکیل می‌گردید از هیأت بیست و پنج نفری با این اختیار که: «در اموری که متضمن صلاح دولت و ازدیاد آبادی مملکت می‌باشد مشاوره و گفتگو نماید». اساسنامه آن مقرر می‌داشت: «عقلای مملکت و صاحبان افکار صائبه آنچه برای منافع مملکت و صلاح امور خلق تدبیر نموده باشند» در آن مجلس بیان نمایند. به علاوه «تکلیف اهالی آن مجلس است که آنچه را

خود قابل دانند... مطرح نموده و در سر آن گفتگو نمایند» و حاصل آرای مجلس را به شورای دولت بفرستند تا در آنجا به انجام برسانند.^۱

مصلحت‌خانه به صورتی که در اساسنامه آن آمده، خصلت دستگاه مشورتی محض را دارد. اما «قانون بر مشورت» که مکمل اساسنامه است، آن مجلس را از نظر فرض سیاسی به عنوان دستگاه قانونگذاری در دولت منتظم در آورده است. دیگر اینکه رساله انتقادی ملکم خان خطاب به اهل مصلحت‌خانه نیک روشن می‌نماید که آن مجلس را در اصل بر پایه نظریه انفصال قوای دولت برپا داشته بودند؛ تصمیم شاه در آغاز کار این بوده که «اختیار قانون را از اختیار اجرا جدا نمایند».^۲ آن مطلب درخور ملاحظه است. نکته بسیار مهم دیگر اینکه در رساله تدابیر مصلحت‌خانه پیشنهاد شده بود مجلسی از «وکیل الرعایا» های ولایات تأسیس گردد، و آن وکلا را اهالی ولایات و ایالات خود انتخاب کنند. گفتنی است که در مصلحت‌خانه و شورای دولت بر حکومت فردی هم انتقاد رفت. گفته شد: «این چه معنی دارد که کار دولت شخصی باشد ... نظم شخصی قانونی نمی‌شود». آن معانی را که یکسره ناشناخته مانده در این گفتار

۱. اعضای مصلحت‌خانه این کسان بودند: عیسی خان اعتمادالدوله، میرزا موسی وزیر، اسکندر خان قاجار، حسین خان نظام‌الدوله، مجدالاشراف، میرزا اسماعیل خان ملک الکتاب، ملا محمود نظام‌العلماء باشی، محمد رحیم خان علاءالدوله نسقچی باشی، میرزا تقی میهر لسان‌الملک، میرزا غفار خان صدیق‌الملک، میرزا مصطفی خان افشار، حسین خان سرتیپ شهاب‌الملک، رضاقلی خان هدایت، میرزا رضا مهندس باشی، احمد خان نوایی، محمد ابراهیم یزدی، میرزا عبدالوهاب خان (نصیرالدوله بعدی)، میرزا ابراهیم بدایع‌نگار، میرزا محمدخان وزیر سابق کرمان، میرزا اسدالله مستوفی، میرزا محمدعلی سرکارات علی‌آبادی، حاجی میرزا محمدخان مجدالملک، میرزا اسدالله شاطر باشی، حاجی میرزا جبار ناظم‌المهام، و میرزا عبداللطیف طسوجی. ریاست مصلحت‌خانه را عیسی خان اعتمادالدوله به عهده داشت.

۲. نگاه کنید به قسمت آخر همین بخش.

باز خواهیم نمود.

«قانون برمشورت مجلس» که در ۱۲۷۶ پس از اساسنامه مجلس مصلحت-
خانه نوشته شده، شامل پنجاه و پنج ماده است.^۱ این قانون در اصل دستورنامه
داخلی منظم پارلمانی است. و ضمن آن چند اصل اعلام شده که ناظر به قانون
اساس مصلحت خانه است. در آن قانون نامه حد اختیار رئیس مجلس و حقوق
مجلسیان دقیقاً مشخص شده است. مقرر می دارد: اعضای مصلحت خانه در
عرضه داشتن هر فکر و هر نقشه و قانونی که آنرا «مفید فایده عامه می داند» آزاداند؛
هر طرحی که مورد تأیید سه تن از مجلسیان قرار گیرد به «مجمع مبین» (به اصطلاح
امروزی کمیسیون) ارجاع می شود که دقایق آنرا بشکافند و سپس در جلسه
عمومی به بحث گذارند؛ اعضای مجلس را منعی در سخن گویی نیست مگر به
حکم مجلس؛ اعضا در رأی خود مختار و مساوی هستند؛ مصوبات مجلس به
قاعده اکثریت نسبی است؛ اخذ رأی یا علنی است یا مخفی؛ آرای مخفی با
دو رنگ مهره که در صندوقچه می اندازند مشخص می گردد؛ نتیجه هر رأی گیری
را رئیس به صدای بلند اعلام می دارد؛ مصوبات مجلس که به امضای پادشاه
برسد «حکم مطلق دولت» را خواهد داشت و لازم الاجرا است و در روزنامه
دولتی منتشر می گردد؛ مصوباتی که به توشیح پادشاه نرسد «محول به تحقیق
دیگر» در مصلحت خانه می شود. در ضمن مجلس جای غذا خوردن و غلیان
کشیدن نیست. متن سند را از نظر اهمیت تاریخی اش نقل می کنیم:

قانون برمشورت مجلس

۱. افتتاح و اختتام مجلس با رئیس است.
۲. در افتتاح مجلس رئیس مجلس اول قرار یومیه^۲ را اظهار می دارد.
۳. قرار یومیه مجلس آینده را رئیس به اتفاق کل اجزاء در اختتام

۱. از اسناد ایران.

۲ «قرار یومیه» به معنای دستور روز است.

- [جلسه] در يك دفتر مخصوص مقرر می‌دارد.
۴. پس از اظهار قرار یومیه، هريك اجزاء که بخواهد حرف بزند حرف خود را در دفتر مخصوص می‌نویسد.
۵. اجزای مجلس نمی‌توانند حرف بزنند مگر به همان ترتیبی که اسم خود را در دفتر مخصوص نوشته‌اند.
۶. اجزا نمی‌توانند بدون اذن رئیس بیانات خود را در مباحثه مجلس اظهار دارند. و کيل قبل از افتتاح مجلس می‌تواند در عالم مکالمه دلایل خود را بیان و رد نماید.
۷. هريك از اجزا در مجلس يك جای مخصوص دارد. تعیین این جاها موقوف به حکم اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی است.
۸. هیچک از اجزا نمی‌تواند حرف بزند مگر در مکان مخصوص.
۹. هر قائلی که از مطالب مباحثه خارج بشود یا خلاف قاعده حرفی بزند، رئیس مجلس حرف او را قطع خواهد کرد و او را بر اصل مطلب متنبه خواهد ساخت.
۱۰. هرگاه قائل پس از دو تنبیه^۱ باز از رشته مطالب خارج شود، رئیس رجوع به مجلس خواهد کرد که قائل مزبور را از حرف بکلی ممنوع دارند.
۱۱. منع سخن در حق هیچ قائل جایز نیست مگر به حکم مجلس.
۱۲. هريك از اجزا که از جای خود حرف بزند یا خلاف قاعده حرکتی بکند، رئیس مجلس او را متنبه خواهد ساخت. این نوع تنبیه شفاهی فقط حق رئیس است. [در حاشیه]: اعلیحضرت شاهنشاهی در موقع مناسب تنبیه خواهند فرمود.
۱۳. هريك از اجزا که دو دفعه مورد تنبیه شفاهی شد، اسم او را سرآ معروض حضور شاهنشاهی خواهد افتاد.
۱۴. در مجلس حرف شخصی و اشاره‌ای که دلیل براسته‌ها و تهدید و خیال دیگر باشد ممنوع است.
۱۵. هريك از اجزا که به جهت خلاف قاعده مورد تنبیه شفاهی واقع شده باشد در آن موقع حق حرف نخواهد داشت. ولی اگر تنبیه رئیس را بدرستی قبول و اطاعت نماید و بعد بخواهد خود را از خلاف مزبور مبرا سازد اذن حرف بدهد و داده خواهد شد.

۱. «تنبیه» به معنای «اخطار» است.

۱۶. هرگاه یکی از اجزا نظم مجلس را مغشوش نماید رئیس او را متنبه خواهد ساخت. و اگر از این دو تنبیه متنبه نشود رجوع به مجلس خواهد کرد که بدون مباحثه شخص متمرّد را از دو ساعت الی پنج روز از مجلس اخراج نمایند.

۱۷. هرگاه کل مجلس مغشوش بشود پس از دو اعلام رسمی مجلس را تا نیم ساعت موقوف می کنند، و پس از نیم ساعت مجلس را دوباره باز می نمایند. و اگر باز مغشوش بشود مجلس را ختم می کند و مباحثه را محول به مجلس آینده می سازد.

در باب چند قرار دیگر:

۱۸. هیچکس بجز اجزای مجلس داخل مجلس نخواهد شد مگر شخصی که احضار او به جهت گفتگوی مجلس لازم شده باشد آنهم پس از رفع احتیاج خواهد شد.

۱۹. مدت مشورت مجلس چهار ساعت است. اما رئیس موافق میل مجلس می تواند این مدت را هر قدر می خواهد طول بدهد.

۲۰. هیچکس از اجزا بدون اذن رئیس نمی تواند از مجلس غایب شود.

۲۱. در مجلس چیزی نمی توان خورد. [در حاشیه]: نهار موقوف،

قلیان موقوف.

در باب اظهار آرا:

۲۲. کل اجزا مختار رأی خود می باشند.

۲۳. کل آرا مساوی هستند.

۲۴. حکم مجلس مرکب است از نصف بیشتر آرا.

۲۵. کل اجزای مجلس خواه وزیر، خواه مشیر، خواه امین، خواه منشی حق اظهار آرا دارند.

۲۶. در صورتی که آرای مخالف مساوی باشند رأی رئیس غالب است.

۲۷. اظهار رأی بر دو قسم است: ظاهر و مخفی.

۲۸. اظهار رأی مخفی در دو صندوقچه و دو رنگ گلوله است.

۲۹. احکام کلیه مجلس بر اظهار رأی مخفی است.

۳۰. اظهار رأی بدون حضور اغلب اجزا معتبر نیست.

۳۱. در حین اظهار رأی هیچکس حق حرف ندارد.

۳۲. تحقیق اظهار آرا بر عهده رئیس و محول بده نفر از اجزا است.

۳۳. پس از اظهار آرا، حکم مجلس را رئیس به آواز بلند اعلام می کند

باین مضمون: مجلس فلان قرار را قبول کرد، مجلس فلان قرار را رد کرد.

در باب شرایط احداث قانون:

۳۴. هر يك از اجزای مجلس هر قانونی و هر قاعده‌ای و هر قرار و هر خیالی که مفید فایده عامه می‌داند حق دارد که طرح آنرا به مجلس تکلیف نماید.

۳۵. طرح مزبور باید بزبان فارسی و با کمال وضوح نوشته به رئیس مجلس داده شود.

۳۶. هر طرحی که از جانب اجزا رسماً به رئیس داده شود در اولین موقع در حضور مجلس خوانده خواهد شد.

۳۷. هر طرحی که مقبول سه نفر از اجزا باشد رئیس مجلس موافق میل مجلس از دوالی شش نفر از اجزا [را] باسم «مبین» منتخب می‌کند، و طرح مزبور را به ایشان می‌دهد که تا يك مدت معین دقایق آنرا بشکافند و بواسطه لازمه بیانات مباحثه مجلس بسازند.

۳۸. مصنف طرح حقاً جزو مجمع مبین است.

۳۹. در حین مباحثه مجلس، مجمع مبین در يك جای مخصوص خواهد داشت.

۴۰. بیان طرح به موجب نوشته خواهد بود.

۴۱. در ظهور هر طرحی هر يك از اجزا حق تکلیف اصلاح دارد.

۴۲. تکلیف اصلاح باید به موجب نوشته و مقبول سه نفر از اجزا باشد.

۴۳. مصنف اصلاح حقاً جزء مجمع مبین خواهد بود.

۴۴. موعد مقرر بیان طرح را مبین به مجلس خواهد آورد و موافق حکم مجلس بنای مباحثه مجلس را خواهند گذاشت.

۴۵. [در] مباحثه اول باز هر يك از اجزا حق دارد که بر اصلاحی که بخواهد تکلیف نماید بشرط قبول سه نفر از اجزا.

۴۶. در مباحثه اول در صورت ظهور اصلاح جدید طرح مزبور باز رجوع به مجمع مبین خواهد شد.

۴۷. پس از بیان ثانی تکلیف اصلاح مقبول نخواهد بود.

۴۸. پس از بیان ثانی و اتمام مباحثه مجلس، رئیس موافق میل مجلس طرح را فقره به فقره رجوع به اظهار آراء خواهد کرد. پس از اظهار رأی فقرات طرح کلی مجدداً رجوع به اظهار آراء خواهد شد.

۴۹. بر هر فقره که مردود شود تا دو دفعه تکلیف اصلاح جایز است.

۵۰. هر طرحی که به حکم مجلس مردود شود تا يك ماه دیگر دوباره به میان نخواهد آمد.

۵۱. هر طرحی که به حکم مجلس مقبول شد رئیس مجلس قبول آن را

اعلام می نماید و طرح آن را می دهد به امین شورا که در دفتر احکام ثبت نمایند.
 ۵۲. پس از آن رئیس مجلس يك نسخه طرح را محضی می دارد، و بتوسط امین شورا رسماً به حضور شاهنشاهی میفرستد.
 ۵۳. اعلیحضرت شاهنشاهی در رد و قبول طرح مزبور کاملاً مختار هستند. هر گاه بخواهند رد کنند بر بالای طرح می نویسند: محول به تحقیق دیگر. هر گاه بخواهند قبول فرمایند می نویسند: مقبول و محضی شاهنشاهی.
 ۵۴. به محض امضای شاهنشاهی طرح مزبور عین قانون و حکم مطلق دولت خواهد بود.

۵۵. قانون مزبور را امین شورا در همان روز به مهر دولت ممهور در دفتر فرامین ثبت خواهد کرد، و بعد در روزنامه دولتی اعلام خواهد نمود. اجرای این قانون به حکم اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی بر عهده امین شورا است. [رقم مهر برخی از اعضای مصلحت خانه]: عبده محمدعلی، عبده الراجی محمد رضا، عبده محمد ابراهیم، لسان الملك، محمد رحیم، مجد الاشراف، نظام الدوله، محمد، هوالجبار، عبده محمود.^۱



کارنامه مجلس مصلحت خانه را به مأخذ گزارش های رسمی آن مجلس به اضافه گزارش های خصوصی که به ناصرالدین شاه فرستاده اند به دست می دهیم. همه آن گزارش ها مربوط است به سال ۱۲۷۶ یعنی در دوره ای که مصلحت خانه مخصوصاً فعال بوده است.^۲

۱. رقم دو مهر دیگر خوانده نشد.
۲. تمام گزارش های رسمی و خصوصی مصلحت خانه را به شاه از مجموعه های اسناد رسمی ایران گرد آوردیم. خلاصه مذاکرات و تصمیم های مصلحت خانه را در دفتر مخصوص به صورت منظم به ثبت می رساندند، در هر موضوع گزارشی به شاه می فرستادند. پشت یکی از آنها مهر اعضای حاضر مجلس ملاحظه می شود. گزارش های خصوصی به شاه به خط و انشای دیگری است که هویت او را نشانختیم، اما می دانیم که او برادر «محمد امین خان» نامی بوده، چنانکه یکجا تصریح دارد به: «حکومت محمد امین برادر فدوی». برخی نکته های مهم از آنچه در مصلحت خانه می گذشت در همین گزارش های خصوصی آمده است.

در انتخاب اعضای مصلحت‌خانه یکی از معتمدان شاه شرحی نگاشته و نام کسانی را با ذکر خصوصیات آنان (آنطور که او عقیده داشته) پیشنهاد کرده است. می‌نویسد:

«بعضی اشخاص را که مردم به عقل و کفایت آنها اعتقاد دارند و چاکر ... هم از حالت آنها بی‌اطلاع نیست، جسارت نموده» به عرض می‌رساند: «این اشخاص را مردم قابل مصلحت‌خانه میدانستند» از اینقرار: «محمودخان کاشی پسر ملک الشعرا صبا، ساکت و با فضل و ذکاوت و شعور و صادق است که هیچ فکر ندارد.^۱ لسان‌الملک آدم‌پخته و آگاه و بی‌شائبه‌ای است. میرزا مصطفی خان افشار آدم با تجربه و کار افتاده و مطلع از کارهای خارجه است. میرزا غفار خان آدم باغور و فطانت است. میرزا ملکم خان در کارهای خارجه بسیار با اطلاع و دانا و زیرک است. میرزا علی پسر [میرزا ابوالقاسم] قائم-مقام آدم با ذکاوت و صادقی است. بهاء‌الدوله صاحب‌خیال و باهوش است، لیکن اختیار زبانش را ندارد. آقارضاخان آدم صادق و با اطلاع از کارهای نظام و دولتخواه است. قاسم‌خان کاشی آدم با فضل و شعوری است فی‌الجمله استهزاکننده است. میرزا عبدالرحیم منشی وزارت خارجه عاقل و کافی و با بصیرت [تر] از اغلب اشخاص است. میرزا اسماعیل خان مستوفی با تجربه و با غیرت و عاقل و درستکار است. میرزا اسحق، آدم با فطانت و عاقل و هوشیار و عامل، لکن خالی از افساد و بعضی خیالات نیست. حسین خان نظام-الدوله، عاقل، باهوش و ذکاوت است، لکن اعتقاد به قولش نیست. میرزا عبدالله ناظم، آدم با شعور و عاقلی است. حاجی میرزا علی، تندخیال و با فهم است، بلند پرواز، و اعتماد به امانت او نیست».

۱. مقصودش اینست که در انتخاب او هیچ تأمل و تردیدی روا نباشد.

از تطبیق صورت مزبور با فهرست اعضای مصلحت خانه می توان نامزدان مردود را شناخت. خاصه برکنار نهادن ملکم خان و میرزا علی پسر قائم مقام صدراعظم مقتول، جلب توجه می نماید. در گزارش دیگری که همان شخص در آغاز تشکیل مصلحت خانه به شاه نگاشته، ضمن نکته بینی هایی درباره ترکیب هیأت اعضای آن لازم می داند که از طبقه بازرگانان نیز به عضویت مصلحت خانه در آیند. می گوید: «امروز بعضی به اشخاص ناجور مجلس تمسخر میکردند. ناجور بودن اشخاص عیب مشورتخانه نیست، زیرا که اهل مشورتخانه باید چند صفات داشته باشند: اولاً امانت و صدق و اختیار زبان خود را داشتن. ثانیاً بی غرض در آنچه گفته می شود. ثالثاً ذکاوت و شعوری که غور در امورات داشته باشند... هر کس عاقل و هوشیار و صادق باشد، خواه منصبی و شانی داشته باشد یا نداشته باشد، از برای چنین مجلس وجودش لازم است. بلکه اگر دو نفر از تجار عاقل هم باشند، خوب است».

به علاوه از «کسانی که به اعتقاد مردم قابل این مجلس نیستند» نام می برد: میرزا عبدالوهاب خان را «می گفتند آدم جسور و کم تجربه و جوان است». ملا-باشی (معلم ناصرالدین شاه) آدم «دروغگوی جعلی است... به هیچ وجه قابل این مجلس نیست». احمدخان نوایی گرچه چندی در تفلیس بوده و باهوش است اما «شخصاً خالی از فساد نیست». محمد ابراهیم خان قاجار در «عقل و فراست قابل نیست... عوض او اگر محمودخان ملك الشعرا باشد بسیار با شعور است، بهتر می دانند». به جای محمد ابراهیم خان یزدی هم آدمی مثل «رمضان آقا که اگرچه چندان ذکاوتی ندارد، لکن چون نوکری کرده و دنیا دیده است، بهتر است». میرزا محمد علی مستوفی علی آبادی نیز «شعور فهمیدن حرف را ندارد. اگر باید مستوفی در آن مجلس باشد» میرزا اسماعیل خان که مرد عاقل آگاهی است شایسته تر می باشد.

چند کلمه هم از آداب مصلحت‌خانه بگوئیم:

گزارشگر وقایع به شاه می‌نویسد: روز اول که مصلحت‌خانه باز شد «نقصی در مجلس نبود بجز آنکه وسط صحبت، سه چهار نفر حرف می‌زنند و از این بابت قیل و قال می‌کردند، حرف معلوم نمی‌شد». اگر مقرر گردد که «يك نفر حرف می‌زند، باقی سامع باشند، و بعد از اتمام سخن آن شخص دیگری ابتدا کند، فایده گفتگوی هر کس معلوم می‌شود». همین کار را کردند که اهل مصلحت‌خانه یکان یکان صحبت بدارند.

نکته دیگر «وضع نشستن اهل مجلس» بود. چون روز اول تشکیل مصلحت‌خانه بود و جای هر کس به ترتیب مقام معین نگشته «بعضی اکراه داشتند». از جمله رضاقلی‌خان «در زبردست نشستن میرزا اسدالله شاطرباشی^۱... و ناظم المهام از میرزا محمد وزیر کرمان. و دیگر سایرین اکراهی نداشتند، به قاعده نشسته بودند». بهر حال با «کشیدن نقشه» جای هر کس مشخص گردید و رفع گله گذاری شد. بعد وقت ناهار شد «شش خوانچه در کمال آراستگی آوردند».

گفتنی است که یکبار هم به خیال تغییر رئیس مصلحت‌خانه افتاده بودند، امام‌جلسیان زبان اعتراض گشودند. بدین معنی اعلام شد: «حسب الامر، مجدالدوله مأمور است رئیس مصلحت‌خانه باشد. اهل مجلس اکراه کلی داشته که ماها قاطرچی و ساربان نیستیم که هر روز به کسی سپرده شویم. اگر ابلاغ حکم است آقا اسماعیل می‌کند، اگر عرایض است آقا اسماعیل می‌رساند، چه احتیاج به رئیس است. به نظر می‌آید دستگاهی که تازه به راه افتاده در پی حفظ عزت و مقام خود هم بود. چنانکه «جمعی از اهل مصلحت‌خانه شکایت داشتند که

۱. «شاطرباشی» عنوان رئیس جلوداران شاهی را داشت.

هر روز کسی را عوض می‌کنند و داخل مصلحت‌خانه می‌کنند. و این تدبیر وزرا است که می‌خواهند اهل مجلس را بی‌شان کنند».

به قرار معلوم هیأت مصلحت‌خانه در آغاز فعال و متحد بود و کارهای خوبی را نوید می‌داد. در گزارش خصوصی به شاه آمده: «در مصلحت‌خانه بسیار گرم و به قاعده گفتگوی قشون ردیف و غیره شد». قول اعتضاد السلطنه را در قیاس مصلحت‌خانه و شورای دولتی نیز آورده که: «بی‌نفاقی اهل مصلحت‌خانه بایکدیگر نزدیک [است] وزرا را مغلوب کند» زیرا میانه وزیران شورای دولت «باطناً خوب نیست، ظاهراً راهی می‌روند». همچنین راجع به عقیده عام می‌نویسد: «مشورت کردن در امورات مقرر به اعتقاد همه مردم بهترین قواعد است. و این بنده در گاه بین راه آذربایجان شرحی در محاسن این فقره عرض کرده بود».

اما یکجا در گزارش خصوصی دیگر اومی‌خوانیم: «چندی است که اهل مصلحت‌خانه بجز صرف نهار و حرف‌های متفرقه کاری ندارند... و در بند نیستند». حتی یکبار می‌شنویم که: در گفتگوی راجع به اصلاح قشون «هر چه را بعضی تصدیق می‌کردند، بعضی دیگر عمداً خلاف آنرا می‌گفته‌اند. به اعتقاد مردم از اینگونه مشورت‌خانه از برای دولت حاصلی نخواهد شد». در عین حال بودند کسانی که «به فکر آن افتاده که جمعی از اهل مجلس را با هم متفق کند که يك رأی باشند». اینهم نکته‌ای است: از میرزا مصطفی‌خان افشار پرسیدند: «چرا به مصلحت‌خانه نمی‌آیی؟» گفت: به دو جهت: یکی آنکه «اشخاص مجلس مایهٔ روسفیدی نخواهند بود. دیگر آنکه شاهنشاه... منافع موجود می‌خواهد و این از مصلحت‌خانه حاصل نخواهد شد».

گذشته از این نکته‌گیری‌ها - مصلحت‌خانه به عنوان يك بنیاد مشورتی منظم جدید، در نخستین آزمایش خود جهات مثبت داشت و به کارهای سود-

مندی برآمد. تا اندازه‌ای که مدارك فعلی حکایت می‌کند مصلحت‌خانه در موضوع- های زیر به گفتگو پرداخت و تصمیم گرفت:

۱. ارزاق شهر: «در باب خرید و فروش اجناس که در دیوان اعلی و جوه گمرکی ندارد، مثل گندم و جو و هیزم و کاه و زغال و چوب و تیر و علف تر و خشک و نمک و پیاز به نوعی که مایه آسایش و رفاه شود - آنچه اتفاق آرای امنای مصلحت‌خانه دولتی» است بدین قراراند:

«فروش این اجناس جا و مکان مخصوص نداشته باشند، در هر جا بخواهند بفروشند و بخرند. این اجناس را از هر دروازه‌ای می‌خواهند بتوانند وارد شهر نمایند و احدی مانع نشود. در دروازه‌ها مطلقاً راه‌داری و دروازه- بانی مطالبه نمایند. در خرید و فروش این اجناس دلال و واسطه در میان نباشد، خریدار و فروشنده را به حال خود گذارند. بنکدار و انباردار که در ولایات معروف به این کسب و کارند از خریدن این اجناس فوق‌العاده ممنوع باشند، و زیاده از قدر ضرورت خود نتوانند بخرند. هرگاه احدی از خریداران و فروشندگان و دروازه‌بانان و انبارداران از یکی از این احکام تخلف نمایند، و در مصلحت‌خانه دولتی به ثبوت و تحقیق برسد، مورد سیاست و مواخذة باشند»^۱.

۲. تولید ابریشم^۲: مصلحت‌خانه اعلام داشت: راجع به توسعه نوغان در ایران «در هر ولایتی امینی کافی باید تا خدمت محوله به‌خوبی و درستی انجام یابد ... از جمله در اطراف دارالخلافه مواضع بسیار از خالصجات است ... که هرگاه شخص امینی مأمور شود و خود مراقبت و مواظبت کند، و به غرس

۱. روزنامه مصلحت‌خانه، چهارشنبه ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۲۷۶.
۲. در اهمیت اقتصادی تولید ابریشم نگاه کنید به بخش ششم.

قلمه توت و افشاندن تخم توت تدارك نماید، در سال چهارم و پنجم... منافع کلیه حاصل خواهد شد». در این باره پیشنهاد می‌شود که بند اوین را بسازند. و هرگاه «بند مزبور را صلاحیت کامل نباشد، يك دو مزرعه از مزارع خالصه حومه شهر را که الان زراعت ناقابلی در آنجامی شود» به تربیت نوغان اختصاص دهند. هرگاه ایرادی بر این پیشنهاد باشد، اهل مصلحت‌خانه صحت انجام آن و تحصیل نفع آنرا «باتقویت دیوان‌اعلی و شرایطی که مخصوص این امر است، خود متعهد می‌شوند»^۱.

۳. اعتبار «اسناد و تمسکات» دولتی: زمینه گفتگوی مصلحت‌خانه چنین بود: «در دول خارجی اسناد و تمسکات مردم به کاغذ دولتی معتبر می‌شود، و در دست هر کسی تمسکی به کاغذ دولتی باشد دیگر حاجت به مرافعه ندارد. لکن در این دولت علیه اسلامیه که مرافعات جمیعاً در محضر علما به شهود و بیته تمام می‌شود... در اثبات مدعا تفاوتی در کاغذ دولتی و غیر دولتی پیدا نخواهد شد الا قلیلاً». چون این قواعد در ایران هنوز متداول نشده، بعد از آنکه قرار بشود که علما حکماً در این کاغذ دولتی احکام شرعیه را مرقوم دارند، دور نیست که علما و سایرین این مجبور داشتن را برخلاف شریعت دانند».

ملاحظه دیگر اینکه: گرچه از بابت فروش کاغذ دولتی نفعی عاید خزانه می‌گردد اما این «منفعت جزئی است و قابل آن نیست که مردم به زحمت کلی بیفتند». یعنی مردم نواحی دور دست برای تحصیل اوراق دولتی باید چند روزی از کار خود بیکار شده به شهر بیایند. و اگر هم قرار باشد آن اوراق را «به همه بلوک و قراء جدا جدا برسانند معلوم است که مخارج بسیار بهم خواهد رسید که زیاده از قیمت کاغذ خواهد بود. در هر حال از برای دولت علیه حسنی و

فایده‌ای نخواهد داشت». بنابراین انتشار اوراق دولتی «در جنب معطلی مردم بلوکات و دهات، و اکراه علما و ارباب شرع بسیار جزئی و ناقابل است». اما مصلحت‌خانه در رأی جمعی خود چنین اعلام کرد: «وضع این عمل در فرنگستان تنها به جهت منفعت نیست، بلکه فواید چند ملاحظه کرده‌اند که یکی سد راه تقلب در معاملات و قبالات است. قرار بر این شد که مقرب الخاقان ناصرالملک فواید این عمل را چنانچه در فرنگستان معمول است ترجمه کرده که در مجلس دیده شود و به عرض حضور همایون برسد، به هر چه رأی... همایون علاقه گیرد معمول خواهد شد»^۱.

۴. آبله کوبی عمومی: گزارش مصلحت‌خانه گوید: قبل از این (اشاره به زمان حکومت امیرکبیر) از طرف حکومت مأمورانی برای کوبیدن آبله به ولایات رفتند و «مدتی هم در این کار مواظبت داشتند... چند سال است که این کار موقوف و متروک گشته و اکثری از اطفال مسلمانان به واسطه این ناخوشی تلف و بعضی نابینا و معیوب می‌شوند». مصلحت این است که کسانی را به این خدمت بگمارند و از آنان التزام بگیرند که «مایه آبله را بدل و بد نکنند». دیگر اینکه به حکام ولایات دستور برود که «مردم را بگمارند و به تأکیدات بسپارند که اطفال خودشان را آبله بزنند. و ابلاغ کنند اگر طفل کسی به این ناخوشی مبتلا شود و کسان طفل از زدن آبله او اهمال و اغفال نمایند مورد مؤاخذه خواهند بود». به علاوه در گزارش ولایات بنویسند که چند طفل را در هر شهری آبله زده‌اند، یعنی رقم احصائی آنرا به دارالخلافه بفرستند.

بدینقرار مصلحت‌خانه اعلان می‌دارد: چون عمل آبله کوبی «برای حفظ نفوس است» باید کمال مراقبت را نمود؛ باید مایه آنرا را بی‌عیب فراهم آورد؛

و دستور العمل آنرا بنویسند بلکه اگر در این باب رساله‌ای هست ترجمه و نشر بشود والا «بنویسند از فرنگستان بیاورند که کار درست و بی‌عیب باشد». دستور شاه در حاشیه گزارش مصلحت‌خانه اینست: «آبله‌زدن بسیار نافع است، عیب ندارد به طور سابق حکم بنویسند آبله در ولایات کوبیده شود. امنای دولت ملاحظه کنند».

۵. وضع گدایان شهر: «در باب فقره و عجزه و مساکین آنچه به نظرها می‌آید مصلحت‌خانه مبارکه دولتی می‌رسد اینست که مردهای ایشان بر دو قسم است: صحیح‌الاعضا و بعضی ناقص‌الاعضا از قبیل کوروشل و لنگ و پیرمردها که آنها هم مثل ناقص‌الاعضا هستند». از گروه اول کدخدایان و کلانتران «التزامی بگیرند که بهیچ وجه سوال نکنند. بعد از آنکه از گدائی ممنوع شدند... پی‌کار و کاسبی و رعیتی خود خواهند رفت». اما گروه دوم: «محروم بودن آنها چندان یمنی ندارد و تصدق و نذورات به ایشان دادن باعث دوام دولت ابد مدت قاهره خواهد بود. لهذا به این جهات متعرض و متحمل ایشان شدن درست نیست، لابد باید بحال خود باشند. خاصه در پایتخت و بلد اسلام که بودن جمعی از ایشان رفع و دفع بلیات و جهت دعای بقای وجود اقدس شهریاری خواهد بود».

وزیر دارالخلافه فیروز میرزا نصرت‌الدوله به مصلحت‌خانه آمد و اعلام داشت: از فقرای صحیح‌الاعضا التزام گرفته می‌شود و از تکدی ممنوع می‌گردند. درباره فقرای ناقص‌الاعضا مقرر خواهد شد کلانتران «طوماری مفصل بنویسند و اسامی آنها را ثبت نمایند» که از جانب دولت همه ساله عنایتی درباره آنان بشود. به علاوه برای آنها مکانی مخصوص مشخص شود که دیگر

در کوچه و بازار تکدی نکنند. اما در باب طایفه سادات چون به جهت «انتساب به خاندان نبوت يك نوع امتیازی از سایر فقرا داشتند و يك نوع احترامی از ایشان لازم بود» بهتر این است که يك نفر سید از طرف امام جمعه معین شود که همه روزه در معابر تردد نماید و «هر سیدی که مشغول سؤال باشد به هرنحوی که خود [می داند] محروم و ممنوع دارد». اگر این قرار مورد پسند افتد مجرا خواهد گشت.^۱ گزارش مصلحت خانه را شاه تصویب کرد و در حاشیه آن نوشت: «همینطور معمول دارند».

آگاهی ما در دیگر موضوع ها به مآخذ گزارش های خصوصی است که به شاه نگاشته شده و چندان زیاندار نیستند. مطالب مهم آنها را می آوریم:

مصلحت خانه مقرر داشت که باید «کل ایران ممیزی شود». آن شامل ممیزی املاک و مستغلات می گردید، و قرار شد ممیزی عمومی از تهران و املاک اطراف آن آغاز گردد. بر آورد کلی این بود که ممیزی تازه يك کرور تومان بر عایدی سالانه خزانه می افزاید. این قضیه «باعث تشویش مردم شده است، و در مجالس صحبتی بجز ممیزی» نبود. پیشنهاد شد: اگر بایستی این کار انجام گیرد «چه لازم به اسم ممیزی شهرت کند» - ممکن است عنوان «تعديل» بر آن نهاد. هرگاه مأمورانی که به این کار گماوده می شوند «از مستوفیان بزرگ و امین... باشند واضح است که هم خدمت را درست تر به انجام می رسانند و هم رعیت را آسوده می کنند. و این خدمت بسیار عمده و بزرگی است. تا حال این خدمات به اشخاصی که معروف به شرارت و پستی فطرت بوده اند رجوع می شده است که باعث خرابی رعیت و بدنامی دولت بودند».

از دیگر تدابیر مصلحت خانه سرشماری یا «تحریر نفوس» بود که مقصود

از آنرا مردم نمی دانستند. و گویا مأموران از هرنفری ده شاهی «خدمتانه» می گرفتند که موجب دلخوری مردم گشته بود. یکی از اجزای مصلحت خانه میرزا موسی وزیر (پدر میرزا عیسی وزیر دارالخلافه) در محفل خصوصی ایرادهائی از این قبیل برسیاست مصلحت خانه گرفت: «نمی دانم آقای ما چرا این قسم کارها می کنند... از یکجا بنای ممیزی گذاشته اند که کل مردم مشوش هستند؛ از یکطرف تحریر نفوس میکنند که مردم نمی دانند برای چیست و خدمتانه می گیرند؛ از یکطرف به اسم تنقیه نهر کرج به مردم قسمت میکنند که منفعت آن را کس دیگر ببرد؛ از یکطرف نقشه تهران را به مردم و اهل ولایات تقسیم میکنند که دست آویزی برای حکام باشد؛... از یکطرف مردم را به سفر هفت ماهه می برند که هرچه دارند خرج کنند؛ از یکطرف قشون ردیف از مردم می خواهند که خارج از امکان است؛ از یکطرف يك نفر رئیس دربخانه ندارد که مردم درد خودشان را حالی کنند - هر امر جزیی نمی توانند به پادشاه عرض کنند و دست مردم نمی رسد. اغلب کارها به اشتباه می گذرد». گزارشگر وقایع می افزاید: «این قسم گفتگوهای مردم نه از بابت خیانت است، بلکه همیشه متداول بوده - در مجلس انس همه قسم عیب جویی ها همه کس کرده و خواهند کرد».

باید دانسته شود که میرزا موسی از گروه مخالفان اصلاح و تغییر بوده و مثل پسرش از برکشیدگان میرزا یوسف مستوفی الممالک. تدابیر مصلحت خانه البته خالی از کاستی نبود، اما آن کارها درست بودند. روش صحیح ایجاب میکرد آن مسائل را در مصلحت خانه مطرح سازند و در رفع معایب چاره جویند. سخن میرزا موسی در طرد اساس کارهای مصلحت خانه جاهلانه بلکه مغرضانه بوده است.

نمونه دیگر آن نوع عیب جویی را در این قضیه می بینیم که مقرر بود

شب در کوچه‌ها چراغ روشن کنند. اما مردم فقیر که استطاعت نداشتند شبی صد دینار پول روغن چراغ بدهند از این بابت دل‌خوشی نداشتند. حق این بود که دستگاه بلدی از عهده‌اش برآید نه اینکه چراغ روشن نکنند. شرح مطلب که حاوی نکته‌های جالب توجهی از وضع شهر همراه احصائیه خانه‌های دارالخلافه است نقل می‌شود:

«از قراری که به همه شهر اخبار کرده‌اند باید هر کس درب‌خانه خود شبی يك چراغ روشن کند. می‌گویند يك چراغ شبی صد دینار روغن می‌خواهد، سالی سه تومان و شش هزار می‌شود. تخمیناً دوازده هزار در خانه هست [که] سالی چهل هزار تومان به مردم تحمیل می‌شود. و این فقره اسباب آزار و اذیت مردم به دست پا کار و گزرمه خواهد بود که از برای مردم بهانه‌جویی کنند و مداخلی نمایند. بعضی از مردم که اول شب شام صرف کرده، استراحت میکنند، و از بی‌بضاعتی چراغ روشن نمیکنند چگونه از عهده مخارج چراغ و بهانه - جویی گزرمه و پا کار بر خواهند آمد؟ و این اخراجات در صورتی است که روغن چراغ به همین قیمت بماند. بعد از آنکه شبی دوازده هزار چراغ اضافه شود، البته گران خواهد شد».

می‌دانیم بنابر اساسنامه مصلحت‌خانه اعضای آن مجلس و همچنین کسانی بیرون از دستگاه، مجاز بودند نقشه‌هایی برای اصلاح و ترقی امور مملکت عرضه دارند که در آن محفل مورد بحث قرار گیرد. از این قبیل است دو کتابچه به قلم میرزا محمد حسین خان دبیرالملک که در گزارش‌های خصوصی مصلحت‌خانه به آنها اشاره رفته: یکی در سیاست خارجی ایران. «حاصل دلایل کتابچه این بود که دولت ایران ناچار است که عهد باطنی با دولت روس داشته باشد... و به ادله ثابت کرده است که دولت ایران باید صرف نظر از دولت انگلیس و عثمانی بکند... حاجت نمی‌دانم که در معایب این خیال چیزی عرض کنم. ولی

اینقدر را جسارت به عرض کرده... که معاشرت هفت هشت ماهه ملک با دبیر- الملك این نتیجه را حاصل میکند، نه اینکه... چنین تصویری بکنم که دبیر الملك خدای نکرده عمداً چنین کتابچه‌ای نوشته - بلکه شب‌ها و روزها صحبت‌های دراز ملک این فکر را در مغز او جا داده است.

دفتر دوم در اصلاح قشون بود که پاره‌ای از اهل مصلحت‌خانه آن را هم از نوشته‌های میرزا ملکم خان شمردند. در کاغذی که دبیر الملك به شاه نوشته از این بابت تبرّی جسته که: نه «میرزا ملکم خان یا پدرش، سهل است احدی از اهل ایران یا نوکرهای دیوان یا خارج، در نوشتن این کتابچه مستحضر شده است مگر وقتی که به دارالشورا می‌آوردم، یا از احدی معاونت و استمداد جسته باشم - یا... در این کارها حاجت به معاونت این گونه اشخاص داشته باشم. حتی ترجمه‌های فرانسه را هم از او نخواستم، و به آدم غیر معروف دادم ترجمه کرد. اینگونه عرایض غیر از اینکه اگر کسی چیزی هم بداند یا خیال خدمت داشته باشد، دل‌سرد کند و نگذارد، چه حاصل دارد».

نسخه آن دو کتابچه جزو مدارك مصلحت‌خانه به دست نرسیده، اما مفاد آنها در رساله‌ای که دبیر الملك دوازده سال بعد نگاشته، آمده است.^۱ در هر حال به جای اینکه مصلحت‌خانه به بررسی آن کتابچه‌ها پردازد، بر دبیر الملك ایرادهای تند گرفتند. حتی در گزارش خصوصی راجع به مصلحت‌خانه نوشته شده: «از دبیر الملك در خاکپای مبارك زیاد بد گفته‌اند و قلب مبارك باطناً رنجیده است». مع هذا پیشنهاد اصلاح قشون به شورای دولت فرستاده شد، و صورت مذاکرات آن را به خط و انشای دبیر الملك در دست داریم. آنجا بحث

۱. از رساله دبیر الملك در بخش سوم سخن گفته‌ایم. برای متن کامل آن نگاه کنید به ضمایم کتاب.

طولانی درگرفت. حرف معتبر این بود که اداره امور را باید براساس محکم استوار ساخت. یکی از وزیران (که به نام او تصریح نرفته) گفت: «مقصود از این همه دراز نفسی من اینست که در هر کار دولت، خاصه قشون، مادام که قانونی محکم نباشد منظم نمی شود... امپراطور روس در وسط جنگ سیاستوپول مرد، قشون در جنگ مطلقاً تفاوت نکرد... بعد از آنکه قرار سر-باز گرفتن ما به قانون باشد و واقعاً خودمان در اجرای قانون سستی نیندازیم، نقصی در کارها پیش نخواهد آمد». وزیر دیگر افزود: «واقعاً این چه معنی دارد که کار دولت شخصی باشد. می بایست طوری باشد که اگر من و امین لشکر و خازن و سرکرده و امیرتومان هزار مرتبه عوض و بدل بشویم، باز قانونی باشد که نظم قشون مطلقاً تغییر نیابد، کسی نتواند آن قانون را تغییر بدهد. نظم شخصی قانونی نمی شود»^۱.

دو سه مطلب دیگر از گفت و شنود مصلحت خانه بیاوریم: یکی در استخراج معدن فیروزه. اسکندر خان سردار گفت: «طومار بسیار معتبری از سلاطین سلف در سرکار فیض آثار ضبط است که آنچه معادن بوده از روی تجربه در آن طومار نوشته اند. اگر آن طومار یا ثبت آنرا بیاورند، بسیار آگاهی حاصل خواهد شد». به علاوه گفته شد: در بلوک یزد معدن فیروزه بسیار خوب هست و نظام الدوله در حکومت خود «خواجۀ ساعت ساز را فرستاد، نمونه آورد، کسی پایی نشد». اینهم معلوم شد که مالیات معدن فیروزه در این زمان (۱۲۷۶) سالانه دو هزار تومان بوده است.

از افکار محمد تقی خان قاجار این بود که: «بازار حراجی راه بیندازیم

۱. روزنامه دارالشورای دولتی. در حاشیه آن تصریح رفته که: به خط میرزا محمدحسین دبیرالملک است.

چنانچه در سایر دولتها رسم است». اونقشه ایجاد بازار حراج را در مصلحت-خانه مطرح ساخت، «محاسن این فقره را ثابت نموده، اهل مجلس امضا کردند». در يك مورد دو نفر از مجلسیان ایراد گرفتند. گفتند: اینکه «هر قدر مال به طرز حراج فروخته شود تومانی ده شاهی حق حراجیان خواهد بود، زیاد است - تومانی پنج شاهی باشد». موافقت شد. «مردم حالا که اسباب دارند، می دهند به دست سمسار و دست فروش سه ماه نگاهداری میکنند، آخر به قیمت نازلی پول می دهند». چون بازار حراج برپا گردد «در دو ساعت مال مردم نقد به فروش می رسد به قیمت عادلانه».

قضیه خوردن مال اوقاف را هم به مصلحت‌خانه کشیدند. گفتند: «موقوفات ایران که از برای اماکن مشرفه و غیره وقف شده زیاد است، و همه را می خورند». باید معین گردد «چقدر موقوفات در ایران هست، آنها را با اطلاع حاکم شرع ضبط نمایند، حاصل وقف را به اطلاع حکام شرع و دیوان به مصرف وقف رسانند» و سهمی هم برای دیوان در نظر گرفته شود. اما از تصمیم مصلحت-خانه در این باره آگاهی نداریم.



اما درباره مصلحت‌خانه‌های محلی: گفتیم در برخی ولایات مجلس محلی مرکب از معتمدان و سرشناسان شهر تشکیل دادند. این تأسیسات در واقع سلف مجلس تنظیمات ولایتی هستند که پانزده سال بعد (در ۱۲۹۲) به عصر میرزا حسین خان سپهسالار در سراسر ایران بوجود آمدند. نمونه‌ای از این نوع انجمن‌های ولایتی را در کردستان سراغ داریم. اعضای آن راجع به تولید ابریشم و زراعت خشخاش گفتگو کردند. و تقاضا داشتند چند استاد پرورش نوغان به آنجا روانه شوند که رعایا را در فن ابریشم کشی تعلیم دهند. نکته درخور توجه اینکه چون فلاح کردستان چندان پیشرفت نکرده، خواستار «ترجمه کتاب‌های فرنگستان»

بودند که مایهٔ «دانایی اهالی بشود». متن سند را می‌آوریم:

«به تاریخ یوم شنبه اهالی مصلحت خانهٔ کردستان چنان مصلحت کردند که در اکثر بلوکات و توابع کردستان درخت توت بسیار بعمل آمده و می‌آید، و آب و هوای آن هم مناسب به عمل آوردن ابریشم دارد.

«سه چهار سال پیش از این [ابریشم] گیلانی هم به عمل آورد، و ابریشم آن خیلی امتیاز داشت. ولی اهالی مملکت به جهت نابلدی نمی‌توانستند از عهدهٔ به عمل آوردن آن برآیند. و اگر از طرف ذیشرف امنای دولت ابد مدت قاهره و باهره ایدالله امر بفرمایند که چند نفر استاد این عمل با تخم ابریشم بیایند و مشغول شوند، و چند نفر هم از اهل ولایت در نزد ایشان باشند و کیفیت به عمل آوردن را یاد بگیرند - خیلی نفع از برای رعایای اینجا دارد. همچنین آب و هوای ایالت کردستان مناسبت تام با زراعت خشخاش

دارد، و درپاره‌ای جاها خودرو سبز می‌شود، و درپاره‌ای جاها به جهت زینت در باغچه‌ها می‌کارند و خوب به عمل می‌آید. ولی نمی‌دانند کیفیت به عمل آوردن تریاک را. در این باب هم اگر چند نفر استاد با دستورالعمل روانه می‌فرمودند نفع زیادی برای رعیت داشت، و مایهٔ ترقی امر زراعت می‌شد.

«علم زراعت ابداً در این ولایت ترقی ندارد، و شعور آنرا بهم نرسانیده. اگر در دارالطباعة عامره کتاب علم زراعت چه از اهل ایران یا ترجمه‌های کتاب‌های فرنگستان اگر چاپ شده باشد، چند نسخه ارسال این ایالت فرمایند شاید مایهٔ ترقی امر زراعت اینجا و دانایی اهالی بشود».

[رقم مهر چند نفر]: ولی بن محمد علی، محمد صالح، ملک محمد، ابراهیم، محمد سعید، یا اباعبدالله.

آن گزارش که به تهران رسید چنین دستور صادر شد: «در مشورتخانه بخوانند. جواب را همین جا بنویسند. به نظر مبارک برسد».

رأی مجلس مصلحت‌خانه پایتخت بر این قرار گرفت: «به عهده غلام‌شاه، خان والی مقرر شود که اهتمام کامل در کاشتن درخت توت به عمل بیاورد. چند از تجار کاشی در سندج متوقف هستند. والی با آنها قرار بدهد که ایشان چند نفر به جهت تخم ابریشم و لوازم این عمل از کاشان بیاورند، و لازمهٔ اهتمام به عمل آورند. کتابی در علم زراعت از قرار تقریر اعتضاد السلطنه وزیر علوم موجود است. میرزای مخصوص معین شود، کتاب را پاکت‌نویس کرده و چاپ زده، به همه جا فرستاده شود».



دنبالهٔ این فصل می‌رسد به رساله‌ای که در تدابیر مصلحت‌خانه نوشته شده.^۱ نام نویسنده در رساله نیامده، اما بیگمان به قلم یکی از اعضای مصلحت‌خانه است و شامل پیشنهادهایی برای مطالعهٔ اهل آن مجلس. مضمون آن از شیوهٔ فکری میرزا ابراهیم بدایع نگار دور نیست. بهر حال از هویت نویسنده آگاهی نداریم.

مقدمهٔ رساله گوید: چون مقرر است که «اهل مصلحت‌خانه هر کس بقدر فهم خود تدبیری از جهت آسودگی رعیت نمایند... آنچه در این باب به خیال ناقص این خانه‌زاد» رسیده تقدیم می‌شود. طرح پیشنهادی او شامل بیست ماده است که دو ماده‌اش با اصلاح اساسنامهٔ مصلحت‌خانه مربوط می‌شود. یکی اینکه: «از هر ولایتی، اهل ولایت شخصی را وکیل الرعایا بدون خواهش و رضای حکام قرار بدهند که در دربخانه مقیم باشند. اگر رعیتی مطلبی یا عرضی داشته باشد به وکیل خود بنویسد». آن وکیل مطلب را به دیوانخانه و به دفتر

۱. اسناد ایران، رساله‌ای در تدابیر مصلحت‌خانه، خطی، تحریر [۱۲۷۶].

مصلحت‌خانه اعلام دارد. بدین قرار « رعیت از برای جزئیات از رعیتی خود باز نماند». ماده دیگر اینکه: «یکی از کارگذاران دولت باید منصب [ریاست] وکیل الرعایائی داشته باشد که رئیس بر وکیل الرعایا [های] جزو باشد که عرایض آنها را برساند و به آنها تقویت کند».

اهمیت سیاسی آن دوماهه یکی درانتخاب وکیل الرعایاهای ولایات است از طرف مردم، بدون دخالت حاکم. و دیگر اینکه آن وکلا خواست‌های مردم را به دولت اعلام بدارند. تشکیل هیأت وکیل الرعایاها در دارالخلافه هم در حد خود بامعنی است گرچه ریاست آن هیأت را دولت معین کند. بهر صورت دو پیشنهاد مزبور در نخستین مرحله آزمایش مصلحت‌خانه، جهت کاملاً مترقی دارد و تکمیل‌کننده فکر تأسیس مصلحت‌خانه است.

هدف سایر تدابیر پیشنهادی در رساله مورد بحث، بر انداختن عوامل بی‌عدالتی- های گوناگون است که دستگاه حکومت بر ملت روا می‌داشت. این است زبده آن مواد:

۱. تأسیس دیوان عدالت که بر آن آثار نیکو مترتب خواهد بود یعنی: «حکام و عمال و ضابط و کسانی که صاحب ابواب جمعی هستند جرأت نمی‌کنند يك تومان به زیردستان خود ظلم کنند»؛ از باب حل و عقد نمی‌توانند «از کسی رشوه و تقبل خدمتانه بگیرند»؛ «حکم خلاف واقع» در حق هیچکس صادر نشود؛ حکام نتوانند بر عارضین و شاکیان خود «هزار بهتان و افترا» بزنند و حاکم نگوید: «هر چه می‌خواهم می‌کنم». برای اینکه دیوانخانه عدلیه به طرز صحیحی بکار افتد «بهتر آنست که چند نفر از نوکرهای صادق و کم طمع بنشینند، زیرا که در يك نفر احتمال غرض و دوستی و دشمنی و ملاحظات و اشتباه می‌رود. بعد از آنکه اشخاص متعدد باشند، امر مردم بدون اغماض خواهد گذشت».

۲. صدور حکم خودسرانه موقوف گردد. بدین معنی متهمی که تقصیرش ثابت گشت اگر مرتکب «تقصیر ملتی» گردیده قانون شرع درباره‌اش جاری گردد. و اگر «تقصیر دولتی» است «تقصیرات را در مصلحت‌خانه معین کنند و از برای هر تقصیری تنبیهی قرار دهند» تا قواعد آن ثابت و مشخص باشند. زندانیان «مثل سایر دولت‌ها فعلگی کنند که وجود او مدت پنج سال یا ده سال آلت معطله نباشد». فعلگی در حقیقت «زجری» است در حق محکومین.

۳. از حکام در اداره کردن ولایات تقویت شود که حاکم مجبور نباشد به «بعضی از ملاها و مردمان مفسد که همیشه مغل امر حکومت هستند تملق و سازش نماید، و آنها را بر مظلومین مسلط کند که بیشتر خرابی ولایات و پریشانی رعیت از این فقره است».

۴. زورستانی عاملان حکومت و محصلین مالیات مثل گرفتن کاه اصطبل حاکم و سوخت مطبخ و بارخانه و مزدگانی و هر عنوان دیگر «بکلی از جانب دیوان موقوف و اخبار به همه ولایات بشود» که مردم آگاه گردند. و اگر خلاف آن دیده شد حاکم مسئول باشد.

۵. «بارخانه» که حکام شب عید یا اوقات دیگر به دارالخلافه می‌فرستند یکسره ممنوع گردد - چه «بارخانه و تعارفات مایه معاش» اولیای دولت نخواهد شد اما «از برای حاکم اخراجات کلی دارد، لابد یا باید از دیوان بردارند یا به رعیت اجحاف کنند».

۶. سنت جاری راجع به رایگان گرفتن خانه و اسباب از رعیت بکلی برافند. توضیح آنکه نوکران دولت که مأمور ولایات می‌شوند «اجباراً خانه رعیتی را که کدخدا با او خوب نباشد خالی میکنند، و باید نیز مایحتاج او را از قبیل فرش و رختخواب و ظرف و غیره، صاحبخانه بدهد. معلوم است هر کس خانه خود را به احتیاج خود ساخته است، لابد باید از خانه خود بیرون برود».

این رسم خلاف انصاف است و الغای آن لازم.

۷. رسم « ستم شریکی » نیز منسوخ شود. مالیات ولایات تعدیل شود و بی کم و کاست به خزانه دولت برسد. در اینصورت « به اعتقاد همه عقلا » اگر میزان مالیات به راستی و درستی به وسیله « مستوفیان امین » تحصیل گردد، تخفیف دادن سالانه لزومی پیدا نمی کند، بلکه « مبالغ های خطیر » بر آنچه عاید دیوان می گردد افزوده خواهد شد.

۸. « تخته قاپی » شدن عشایر و ایلات (یعنی شهرنشین کردن) سبب نظم ولایات و کار مالیاتی است. وضع موجود ایلانی « کلیتاً از برای دولت و رعیت مایه ضرر و باعث بی نظمی است ». به مثل اگر عشایر منطقه ثروت خیز لرستان به شهرنشینی روی آورند، سه سال نخواهد گذشت که می توان سیصد هزار تومان مالیات از آن برداشت کرد.

۹. « پادشاه عدالت گستر باید لفظ پیشکش را موقوف فرماید. کسی که پیشکش بدهد حاکم بشود ناچار ... به مضاعف از رعیت خواهد گرفت ». البته این خود « از جمله ممتنعات » است که حاکمی پیشکش بدهد و از رعیت باز نستاند. پس چه بهتر که قانون پیشکش یکسره برافند که خدمتی است به آسایش رعیت.

۱۰. پیشنهاد مهم دیگر نویسنده منع گرفتن مالیات پیش از محصول، و پیش فروشی محصول زارعین است همراه تشکیل « کامپانی » در جهت حمایت حقوق دهقان. می نویسد: « باید در گرفتن مالیات قبل از محصول به خصوص از برای بعضی دهات ... [که] از این بابت به رعیت بسیار خرابی می رسد » - قرار قطعی داده شود. به مثل در گیلان متداول است که از جهت دادن قسط مالک، رعیت بناچار تومانی دو هزار و دو ریال منافع داده قرض میکند. از اینرو زراعتکار ناگزیر است ابریشم خود را که هنگام برداشت نوغان دوازده

تومان قیمت دارد «به تاجر دولت خارجه به شش تومان و هفت تومان» بفروشد. همچنین در مازندران محصول برنج را به تاجر بادکوبه می‌فروشد. برای حمایت رعیت یا باید پرداخت مالیات سالانه به تعویق افتد یا مقرر گردد که در این دو ولایت «کامپانی» تأسیس شود.

۱۱. اصلاح محاکم شرع: بدین معنی که از عوامل خرابی وضع رعیت این است که علما در رسیدگی به «مرافعات ملکی و مطالبات» و سایر دعاوی، احکام مختلف صادر میکنند و هر محاکمه‌ای از دو سه سال می‌گذرد. با این رسم «راه مداخلی از برای حکام باز می‌شود، ضعفا از کسب و فلاح خود باز می‌مانند». هرگاه مقرر شود که اهل «هر ولایت دو نفر ملای امین از برای مرافعات خود معین نمایند و اسامی آن دو نفر ملا را به دیوانخانه مبارکه بفرستند که ثبت شود» نه دیگر احکام ناسخ و منسوخ صادر خواهد گشت، و نه احقاق حقوق رعیت معطل خواهد ماند.

۱۲. بالاخره الغای سیورسات و منع زورستانی سپاهیان، و مجازات مرتکبین این اعمال است که مایه «آسودگی رعیت» خواهد گشت.



آخرین موضوع گفتگوی ما بر سر رساله ملک‌م خان است در وضع مصلحت‌خانه. و آن تنها بحث انتقادی منظمی است که از آن زمان درباره سیاست مصلحت‌خانه در دست داریم. تاریخ نگارش آن بیگمان اواسط ۱۲۷۷ است یعنی يك سالی پس از برپا داشتن آن مجمع که نویسنده چند بار به آن تصریح دارد.^۱ وقتی آن رساله نوشته شد که مصلحت‌خانه هنوز در کار بوده است.

۱. آنچه از این رساله نقل می‌کنیم به مأخذ نسخه معتبر دستنویس رسالات ملک‌م خان است که در تصرف ماست.

سخن ما محدود است به آنچه ملکم به طور اخص راجع به وضع مصلحت‌خانه آورده.

جهت عمومی انتقاد نامه ملکم این است که اختیار قانونگذاری که در اصل به مصلحت‌خانه واگذار گردیده بود، در عمل از آن سلب گشته و نظامات آنرا به اجرا نمی‌آورند. به همین سبب تغییری در نظام مطلقه حکمرانی داده نشده است. در ربط این قضیه تفکیک قوه قانونگذاری را از قوه اجرایی مطرح ساخته، با قوت از آن دفاع میکند. آنرا روح «مناظم» سیاسی جدید می‌داند؛ بدون آن شکست مصلحت‌خانه امری است محتمل.

آن رساله را خطاب به امنای مصلحت‌خانه نوشته و به عنوان «یکی از اجزای مشورت» از مجلسیان می‌پرسد: «يك سال است شما را در میان عقلای ملت منتخب نموده‌اند و انتظام ایران... را به حسن مشورت شما مفوض داشته‌اند. حاصل عقل و مشورت شما در این مدت چه بوده است؟ شما که «مأمور احیای ایران» شده‌اید «کدام يك از معایب دولت را رفع کرده‌اید... در این يك سال مانع ظهور کفایت شما چه بوده است؟ اهل آن مجلس عذر می‌آورند و «نقصان جمیع کارها را رجوع به معایب پادشاه می‌نمایند». این خطاست. چرا؟ برهان می‌آورد که: «انتظام دول کلاً حاصل عقل ملل بوده است» و ملت‌ها بوده‌اند که در «طلب نظم» برخاسته‌اند. حالا «شما می‌خواهید که پادشاه ما، هم از برای خود عقل داشته باشد، هم عوض وزرا اظهار کفایت نماید، هم عوض رعیت به طلب نظم برخیزد». وانگهی «سلاطین مستقل کی تعهد کرده‌اند که همیشه و همه جا ناپلئون واقع بشوند... به جهت تعریف سلاطین مستقل همین قدر بس که مانع ترقی ملت» نباشند. ما توقع داریم که پادشاه «هم معلم قانون باشد، هم قانون بگذارد و هم مجرا دارد... مجلس ما را هم خود پادشاه نظم بدهد». این انتظارات ناموجه‌اند. هر گاه همه این کارها

برعهده او بود «حضور این مجلس چه لزومی داشت؟» به اعتقاد «اغلب اجزای مشورت‌خانه» ایشان تکلیف خود را ادا کرده‌اند. حرفشان این است که: «ما گفتیم، قبول نکردند. پس، دیگر برای ما تکلیفی نیست». این بهانه را نمی‌توان پذیرفت. اگر پادشاه «مقوی نظم است و اگر اجزای مشورت از عقلای قوم هستند... این همه خبط و اغتشاش را حمل به کجا باید کرد؟... چرا باید به قدر ذره‌ای در این يك سال ترقی حاصل نشده باشد؟ حاصل این مجالس که آن قدر تعریف و تحسین می‌کردید و آن ترقیات که از تفریق دو نوع اختیار دولت وعده می‌دارید، کجا ماند؟»

آن عبارت روشنگر این معنی است که مجلس مصلحت‌خانه را به عنوان مقام قانونگذار، در اصل بر بنیان نظریه انفصال قوای دولت برپا داشته بودند. تصریح بعدی او که: پادشاه «خواست دو اختیار دولت را از هم جدا نماید» در این باره مجال تردید نمی‌گذارد. جوهر رساله او همین است. می‌نویسد: «موافق علمی که در این مدت از اقوال و تحریرات اهل مشورت‌خانه حاصل کردم، بعضی از موانع ترقی را بیان می‌کنم»:

تکیه گاه او فلسفه ترقی است و در شناخت وضع موجود احکام مابعد-طبیعی را کنار می‌نهد. «ذلت‌های ما عارضی است و خارج از لوازم وجود ماست. چون اغلب دول از این ذلت‌ها و نوع آن خلاص شده‌اند و نجات یافته‌اند، از برای ما هم امکان این هست که يك روزی از این ذلت‌های عارضی خود خلاص بشویم». در این جهت مطلقیت سیاسی را طرد می‌کند: ایران عبارت است از بیست کروار خلق، چند هزار فرسخ زمین مربع و محصول طبیعی آن. خداوند «جمع این نفوس و کل اشیاء را مختار و بی‌صاحب آفریده بود. ولیکن به اقتضای انقلاب اوضاع انسانی، الان اختیار جمیع این نفوس و جمیع این اشیاء در دست يك وجود واحد ضبط است. و این وجود واحد به واسطه

ضبط چنین اختیار عظمی خود را کاملاً مختار می‌داند که مال و جان این بیست کروار خلق و حاصل کل این زمین را به هر قسمی که میل دارد استعمال نماید. عقل من از درك بنیان این اختیار عاجز است. چیزی که مسلم می‌بینم این است که ... خیر و شر و ترقی و تنزل ... کلاً بسته است به طرز استعمال اختیار مزبور» یعنی قدرت سیاسی. «اگر بخواهیم اختیار دولت را بدون نظم و محض خرابی ایران استعمال بکنیم، دستگاه دیوان ما را باید به همین ترتیب نگاه داشت». اگر بخواهیم این قدرت مایه رفاه ایران بشود لزوماً باید «دستگاه استعمال این اختیار بلا معارض را که در واقع بی‌معنی است و منشأ ظلم و جور است، نظم بدهیم».

پس از چند هزار سال اغتشاش «آخر الامر پادشاه ایران این نکته بزرگ حکمرانی را درك نمود و خواست دو اختیار دولت را هم جدا نماید». اکنون «عوض اینکه اختیار قانون را از اختیار اجرا جدا نمایند، این دو اختیار را بدتر از سابق مخلوط و مغشوش نمودند». آمدیم مجلس قانون و مجلس اجرا درست کردیم. اما بالفعل «در يك مجلس قرار می‌گذارند، و در يك مجلس دیگر هم قرار می‌گذارند و هم اجرامی دارند. مقصود از این همه تغییرات و اهتمامات و تحریرات و ترتیب مجالس این بود که اختیار قانون و اختیار اجرای قانون جدا باشد. بعد از آنکه در مجلس وزرا، هم قانون بگذارند و هم قانون مجرا بدارند، دیگر چه مجلس و چه نظام و چه دولتی». به جهت وضع هر قرار کلی وزیران باید «به اتفاق اهل مصلحت خانه گفتگو نمایند». و هر قراری که در «مصلحت خانه مقبول شد، اجرای آن باید منحصر بر عهده وزرا باشد... حالا اهل مصلحت خانه مدت‌ها مباحثه می‌کنند، چندین کتابچه می‌نویسند تا آخر الامر به اتفاق يك قرار می‌گذارند. هنوز قرار مزبور تمام نشده، یک‌دفعه می‌فهمند که خیالات ایشان را در مجلس وزرا به افتضاح تمام رد کرده‌اند... مصلحت خانه هم آخر باید

بدانند به چه دلیل یا خیر؟ شاید اهل مصلحت‌خانه بتوانند ایراد وزرا را رد نمایند». اگر وزیران منکر قرارهای مصلحت‌خانه هستند باید آنها را «در همان مجلس قانون به حکم دلیل رد نمایند، نه اینکه بروند خارج از مجلس قانون، هم مدعی وهم حاکم وهم مقنن وهم مجری واقع بشوند... اینکه تا به حال از ترتیب مجلس هیچ فایده‌ای عاید نشده است، علت همین مخلوطی دو اختیار است.»

باری، اگر اصول حکمرانی ما معیوب نیست چه بهتر همچنان «مقلد مقننین قدیم» خودمان بمانیم. آثار آن قواعد همین است که «اولیای دولت ما محل نفرت ملت شده‌اند». ما اگر در فکر تغییر آیین قدیم هستیم و اخذ منازم جدید را لازم شمرده‌ایم، چرا به شرائط آن درست عمل نمی‌کنیم؟ چه خوب بود اگر در «علوم دولتی» بزرگان قوم «عقل خود را از اختراعات تازه معاف دارند». در این رشته دست از «تصرفات جاهلانه» بردارید و «بی‌جهت خود را فریب ندهید» و «عوض‌گریه و نصیحت» در اصلاح کار بکوشید تا «بنیان نظم» را بر قواعد صحیح استوار گردانید. در غیر اینصورت «هرچه بگویند و هرچه بشنوند و هرچه بکنند، بجز بربری مطلق و خرابی ناگزیر هیچ حاصلی نخواهند دید».

آن سخن راست در آمد. عمر دو ساله مصلحت‌خانه در ۱۲۷۸ بسر آمد؛ آن همه شور اصلاح در دستگاه دولت فرو نشست. کارها به روال سنت کهن سیاست افتاد. در تشریحی که ده سال بعد میرزا حسین خان مشیرالدوله از نظام حکمرانی کرد - همان تردید و بی‌ثباتی دولت را در سیاست تغییر و ترقی به انتقاد کشید. انتقاد او باز می‌گشت به سرانجام مصلحت‌خانه و سایر نظامات جدید. به شاه نوشت:

«از زمانی که اراده همایونی در عدم دخالت میرزا آقاخان صدراعظم

سابق تعلق گرفت الی حال، تصور فرمایند چه افکار عالیّه... ظهور نمود، چه ترتیبات دادند، چه مجالس ها تشکیل فرمودند، چه قانون نامه ها گذاشتند، چه انقلاب هیأت ها شد. هیچیک به آخر نرسید و مجرا نشد، و به صورت روز اول عود کرد». اولیای امور ماکه «بصیرت بر قواعد و قوانین حالیه دنیا ندارند، همان قواعد جاریه قدیم را میزان و سرمشق قرار می دهند». هرگاه ایران «داخل در مدنیّت نشود و ترقیات کلی حاصل نکند و جمیع ترتیبات دول سایره را در جلب منافع اخذ ننماید و از سایر دول منتظمه پیشی نگیرد - رعایت حقوق و ادای حقوق ملك و ملت نشده است»^۱.

۱. اسناد ایران، میرزا حسین خان مشیرالدوله به ناصرالدین شاه، جمادی الاول ۱۲۸۷.

بخش هشتم

تبرستان
www.tabarestan.info

عقاید اقتصادی و مسائل پول و مالیه

مدونات اقتصادی حوزه وسیعی را دربردارد: تفکر اقتصاد جدید، بحث و انتقاد در نظام اقتصادی ایران، حمایت اقتصاد داخلی در مقابلۀ با تعرض اقتصادی غربی، تجارت داخلی و خارجی، پول و مالیه، و برخی مسائل عمده از جمله اقتصاد ابریشم و تنزل نقره - همه را شامل است. اما باید دانست که مبحث عقاید اقتصادی در نوشته های منتشر نشده به همین جا تمام نمی شود. بلکه افکار و آرای تجار که حاصل اقتصاد تجربی و نشانه بارز هشیاری طبقاتی این گروه اجتماعی است، فصل بسیار مهمی را می سازد. آنرا در مبحث مجلس تجارت که از نمایندگان منتخب بازرگانان ایران تشکیل گردید، و بنیاد اقتصادی و سیاسی تازه ای بود جداگانه مطالعه خواهیم کرد.

در رشته اقتصاد جدید ترجمۀ کتاب «اکنمی پلتیک» اثر نامدار سیموندی دانشمند اقتصادی، اندیشه گر اجتماعی و مورخ سوییسی را در دست داریم که ظاهراً نخستین تصنیف منظمی است که در اقتصاد جامعه صنعتی به فارسی در آورده اند.^۱ طرفه اینکه کتابی را برای ترجمه برگزیدند که در عصر خود معروف

۱. اکنمی پلتیک، نوشته «سیموندی» ترجمۀ مسیوریشار خان فرانسوی، تحریر محمدحسن شیرازی، خطی حدود ۱۳۰۰.

فکر رادیکال اقتصادی به شمار می‌رفت.

سیموند دو سیسموندی (۱۸۴۲-۱۷۷۳) نقاد اقتصاد آزاد بود به زمانی که لیبرالیسم اقتصادی بر نظام تولیدی مغرب حکومت می‌کرد. او درمسأله بحران اقتصادی مطالعات بسط دارد، آنرا از عوارض اقتصاد رقابت آزاد و افزایش تولید صنعتی می‌شناخت. خواهان مداخله دولت در تنظیم دستگاه تولیدی بود، و از نخستین نویسندگانی است که بهبود وضع مزدوران را (اعم از بزرگان و کارگران کارخانه) در ربط اصلاح نظام تولیدی اعلام داشت.

سیسموندی مفهوم «اقتصاد سیاسی» را ترقی داد و «اقتصاد اجتماعی» را در ارتباط «علوم سیاسی» او بنیان نهاد. از این نظر پیشرو سن سیمون و مکتبی است که بنام او شهرت گرفته است. سیسموندی در مسائل اقتصادی کمتر به بحث انتزاعی می‌پردازد، تکیه گاهش اقتصاد تجربی است در جهت اصلاح اصول سیاست. در تفکر او «غنا و ثروت» هدف غائی اقتصاد نیست بلکه «بهبود وضع مادی انسان» و مسئله تقسیم ثروت اهمیت اولی را حائز است. این فکر را او آورد که اقتصاد آزاد، جامعه صنعتی را به دو جناح «اغنيا» و «فقرا» مبدل می‌کند - اندیشه‌ای که در فلسفه سوسیالیسم نمو و تکامل یافت. به عنوان نویسنده سیاسی مدافع مشروطیت است و نفی کننده مطلقیت؛ آرای سیاسی و اقتصادی او بهم پیوسته‌اند.

نکته اینکه همان معنی را سیسموندی در بیان نظام اقتصادی و سیاسی ایران آورده. می‌نویسد: «پادشاه ایران خود را بدین سبب توانگر فرض می‌کند که تمام ساکنان امپراطوری پهناورش را که بردگان او هستند، همچون اموالشان جزو ثروت خویش می‌شمارد، و هر وقت دلخواه وی باشد مالشان

را به تصرف می آورد»^۱. باز ضمن گفتار خود در «سلطنت مشروطه» به وضع ایران در روزگاری اشاره می کند که «استبداد سهمناک در حالت عریان» حاکم بود.^۲ رساله ای که مورد گفتگو قرار می دهیم ترجمه ای است از «اصول جدید اقتصاد سیاسی» که سیسموندی در ۱۸۱۹ نوشت. ریشارخان فرانسوی آنرا به فارسی در آورده و انشای آن از محمدحسن شیرازی است. متن ترجمه ای که به دست ما رسیده ناقص و قسمتی است از کتاب اصلی. مفاد و مضمون مطالب رویهم رفته به درستی ادا شده، گرچه آنرا ترجمه دقیق نمی توان شمرد. ادای مطلب معمولاً روشن و رسا است، اما نگاه خالی از ابهام نیست. در برگرداندن اصطلاحات اقتصاد جدید به فارسی رویهم رفته خوب از عهده برآمده اند.^۳ این ترجمه که ظاهراً در حدود ۱۳۰۰ انجام گرفته در نوشته های فارسی اقتصاد جدید اهمیت دارد. قسمتی چند از مطالب عمده کتاب سیسموندی را به دست می دهیم:

در دیباچه ای که بر آن نگاشته اند می خوانیم: «در دارالترجمه که از بناهای تازه احداث دولت علیه ایران... است کتابی که سیزمندی به لسان فرانسوی در اکثمی پلتیک یعنی آداب مملکتداری و به عبارت آخری یعنی تدبیر منزل و سیاست مدتن تصنیف نموده بود، رضای ریشار فرانسوی جدید الاسلام... به زبان فارسی مصطلحه بیان کرد» و محمدحسن شیرازی «بی آنکه مراعت سجع کند و ذیل

1- Sismondi, Political Economy And The Philosophy of Government, New York, 1966, P. 125.

۲. همان مأخذ، ص ۴۲۱.

۱. چند اصطلاح اقتصادی این ترجمه را نقل می کنیم: «کپیتال» Capital به معنی «سرمایه»؛ «سلر» Salaire به معنی «مزد»؛ «کپیتال فیکس» Capital Fixe به معنی «سرمایه تغییرناپذیر»؛ «کپیتال سیرکولر» Capital Circulaire به معنی «سرمایه داد و ستاد»؛ «پروفت» Profit به معنی «درآمد از مایه».

مطلب از دست بدر رود اکتفا به تحت اللفظ کرده مطابق اصل به رشته تحریر کشید».

بحث اصلی آغاز می شود با «اصول و قواعدی که منشاء و مبدا سیاست مژدن» است. منطق وجودی دولت، نفی حکومت اقلیت، تأمین مصلحت عام، مساوات دارائی و توزیع عادلانه ثروت، بهبود وضع مزدوران به اجمال مطرح گشته اند: از علم حکومت «دو مقصود است که در هر يك خیر عامه خلق می باشد. و از آن دو مقصود یکی آنست که اسبابی فراهم آمده صلاح خلق در آن باشد. و یکی دیگر آنکه نوعی نموده صلاح بیشتر از رعایا در آن ملاحظه شود. و ناظم نباید در هیچ يك از امور سلطنت این دو منظور را منظور ندارد، و نیز باید آن مرتبه اعلای از مصالح و منافع را ملحوظ داشته تمام خلق را در آن شريك دارد. و باید دانست که آن ناظم به علم خود عمل نکرده هرگاه با آنکه خیر خواه عامه خلق باشد، مانع شود از ترقی اشخاصی چند که صاحبان قوه و استعدادند. و باز تکلیف خود را بجای نیاورده اگر احیاناً بخواهد چند نفری از میان امثال و اقرانی که دارند برگزیند در حالی که ضرور زحمت دیگران باشد، و سبب این گردد که به ایشان تهمت بندد... و همچنین اسیر است دولتی که بر بیشتر از رعایا سختگیری کرده، امر معاش ایشان را پریشان دارد... با آنکه چند نفری از ایشان را آسایش باشد». ناظم دولت وقتی از عهده تکالیف خود برمی آید که در «خیر عامه رعایا... اسبابی فراهم آورد که هر کس بتواند عقل و منصب خود را مقام اعلی بخشد. و هم چنین در تربیت هوش و خرد و صحت بدن رعایا نهایت کوشش را بجای آورد». اینست «مقصود اصلی از علم نظم بکار بستن». باز تأکید دارد که: «در قواعد دول مختلفه از جمهوری و غیر جمهوری، بسیاری می شود که مقصودین مذکورین را منظور نمی دارند. و [اما] اشخاصی چند یافت می شوند که می خواهند رعایا همه باهم مساوی باشند، دوست نمی دارند

که یکی بردیگری برتری جوید، و ترقی دولت را در دارائی و دانائی و تساوی یکایک از رعایا می‌دانند. و اگر چنانچه تفاوتی بینند در میان قوی و ضعیف و غنی و فقیر... [آنها] در نظم دولت نقص بزرگ می‌دانند. همچنین ممکن است کسانی باشند که «بی آنکه زحمات خلق را ملاحظه کنند» فقط آسایش داخله و خارجه را «آزادی می‌نامند با آنکه در حقیقت اسیری رعایاست. چنانکه در جمهوری قدیم الایام چنین بود». گاه باشد که در میان اهل تصنیف کسانی پیدا شده که حالت دولت و ملتی را «در بلندتر مرتبه انتظام می‌دانند، با آنکه در میان پنج نفر از ایشان چهار تن نمی‌توانند چیزی خواند و خطی نگاشت، و با آنکه تمام اهالی بلاد متعلقه به آن دولت در نهایت جهالت اند». نمونه اش دولت فرانسه پیش از جمهوری اول بود. همچنین گاه اتفاق افتاده که در مملکتی زراعت ترقی کرده و تجارت پر منفعت بوده و پیاپی از کارخانه‌ها صنایع بدیع بروز می‌کند و خزاین فراوان به دست می‌آید - و آن دولت را غنی می‌شمارند. اما «دیگر اندیشه نمی‌کنند که همان عملة این کارخانه‌ها که تن به رنج داده و سبب فراوانی گنج شده‌اند، همه ساله عشر ایشان محتاج به سؤال می‌شوند و هر سه نفر از پنج نفر ایشان که غنی فرض کرده‌اند... به سختی می‌گذرانند تا چه رسد به کسانی که گدا می‌دانند». نمونه اش مملکت انگلیس است.

«رعایائی که با هم یکی شده دولتی را دولت کرده‌اند، هرگاه از برای ایشان فایده‌ای نداشته باشد، [آن دولت] برقرار نخواهد ماند. و دولت به آن قرار است که بزرگان از نظمی که داده‌اند خاطر جمع دارند، و به آن پایدار است که جمهور خلق از آن انتفاع برند. و با آنکه املاک غیر مساوی تقسیم شده باشد، همینکه از برای عامه رعایا سودمند شد موجب رضایت ایشان می‌شود».

بهر حال «قواعدی که جاری داشتن آنها موجب خیر عامه رعایا است»

برپایه ضرورت و نیازمندی‌های مادی و معنوی انسان مدنی قرار دارند. «انسان از لوازم عقل و جسم ترکیب یافته، و صلاح حالش در این است که به لوازم عقلانی و جسمانی او عمل شود. و بردولت است که باید از عهده لوازم عقلانی برآید و [مردم را] تربیت نماید. و مقصود بالذات از علوم حالیه دول این است که باید برعامة خلق و کافه مردم مراتب آزادی و علم و هنر گسترانیده شود... و نباید چنان کرد که خیر يك شخص یا يك نوع در آن باشد - بلکه لازم است که صلاح حال کل را ملاحظه کرد. و لوازم جسمانی انسان نیز بر عهده دولت است. و یکی از آداب اساسی مملکتداری «بی‌نیازی» مردم و تأمین ضرورت آنهاست بدون عُسرت در «امکنه و البسه و اغذیه و اشربه». حتی می‌توان گفت که «اگر کسی را ممکن باشد که کاری از برای دیگری بکند به همین سبب است. و آن علم که دولت را در بی‌نیازی رعایا دستوری دهد بسی بزرگ و عالی است. و چون دولت برای منافع و مصالح کسانی که نسبت به آن اطاعت دارند بنا شده، باید مصالح و منافع جمیع ایشان را منظور داشته باشد، و باید نظمی پذیرد که فقیر و غنی را آسوده و بی‌نیاز دارد». به عبارت دیگر «نظمی نگذارد در دولت [که] اضطراب فاقه و تشویش آینده داشته باشد. و روا ندارد که هیچکس به جهت مایحتاج خود و عیال خویش از امکنه و البسه و اغذیه و اشربه ناچار گشته، بیکار ماند - تا آنکه زندگانی مایه راحت او باشد نه سبب محنت. و مقصود دولت نباید همین جمع کردن خزاین و دفاین باشد، بلکه باید نوعی کند که رعیت از مکنّت و ثروت او منفعت برد».

بعد نکته‌هایی در سیر تفکر اقتصادی می‌آورد از یونان باستان تا عصر اقتصاد آزاد: گرچه فیلسوفان قدیم ثروت را پسندیده‌اند اما هرگز معلوم نکردند که سبب ازدیاد ثروت مملکت چیست، مگر چند تن از دانشوران یونان که در جمیع علوم تصانیف دارند. از آن قبیل است «اگزنف» که تألیفی در

«تدبیر منزل یعنی در آداب خانه‌داری» نوشته، ضمن آن در رسوم نگاه داشتن املاک و بکاربردن بعضی اشیاء برسبك فیلسوفان نه بر طریق «ناظم» امور سطری نگاشته، معتقد است دو چیز مایه بی‌نیازی انسان می‌شود: «یکی صنعت و دیگری زراعت». افلاطون هم در تصنیفی که در «رسوم جمهوری» نوشته و «در نهایت خوبی آداب مملکتداری را بیان می‌نماید» این نظر حکیمانه را می‌آورد که تجارت نتیجه «کارخانه و صنعت و زراعت» است. و گوید: «چون املاک بالسویه تقسیم نشده و مردم را اشیائی چند لازمه وجود افتاده محتاج به عدل و انصاف‌اند، و گاه‌گاه گرفتار گونه گونه امراض لاعلاج [گردند] محتاج‌اند که يك قسم از ایشان پاسبانی نمایند».

اما از آغاز قرن هفدهم مسیحی تغییری که در اوضاع فرنگستان رخ داد قواعد مقرر و «رسوم ولایات و بلاد را دیگرگون نمود» - بتدریج «به زراعت و صنعت و تجارت خود بیفزودند». به علاوه پس از آن «از رسوم آزادی اثری بود که می‌توانستند فیلسوفان آن زمان به آداب مملکتداری بپردازند». و نیز وزیران نامداری همچون کلبر فرانسوی برخاستند که مروج صنایع و تجارت بودند. کلبر که مقدم بود بر نویسندگان اصول مملکتداری، سعی در تقویت دولت می‌نمود و کارها را بامشورت بازرگانان می‌گذارند. تا این زمان که «دولت‌ها اهل تجارت را پست می‌شمردند، دریافتند که این اصحاب داد و ستاد از برای دولت بزرگتر سبب مکنّت و ثروت می‌باشند و ... هر وقت پادشاهان محتاج قرض می‌شدند تجار به یاری می‌آمدند ... و چون تجار سیم و زر خود را به دولت داده اختیاری در امور مملکت بهم رسانیده بودند، هرچه می‌گفتند از پیش می‌رفت». در ضمن دولت‌ها بر آن بودند که «در منافع تجارتی با تجار انباز گشته دمساز شوند». از اینرو به سوداگران گفتند که: «با قدرت دولتی تجارت را حمایت کرده، نوعی می‌نمائیم که هرگونه متاع ارزان خریده شود

و گران فروخته گردد». اهل تجارت نیز مصلحت خویش را در همین سیاست دیدند.

در این دوره «معنی صاحب دولت و مکنّت، زر و سیم داشتن بود و معنی زر و سیم داشتن صاحب دولت و مکنّت بودن. و چنان می دانستند که شخص به واسطه زر و سیم است که می تواند کاری کرد». به همین جهت معتقد بودند که «مقصود در علم سیاست مکنّن اینست که تدبیری کرده از برای دولت بیشتر سیم و زر حاصل شود». و سیم و زر از دو طریق به دست می آمد: یکی از خزاین طبیعی، دیگر از کوشش در فن تجارت. جانبداران تجارت را اعتقاد این بود که داد و ستد داخلی چیزی بر ثروت مملکت نمی افزاید زیرا «جنسی نرفته که نقدی بیاید، چه نفع یکی از رعایا ضرر دیگری خواهد بود. و آن مملکت را این داد و ستد نه سبب غنا می شود نه موجب فقر می گردد». بنابراین مملکتی که بخواهد بر ثروت خود بیفزاید باید «در تجارت خود نوعی نماید که به خارج به بیش از آن بفروشد که می خرند. و اگر چنانچه بخواهند کمال مراد حاصل شود باید همیشه بفروشند و هیچ نخرند». البته با استمرار در چنین رویه ای رشته داد و ستد بریده می شود و عملی نخواهد بود. بهر حال دولت بایستی «مال التجاره ای که از مملکت بیرون می رود مورد حمایت سازد».

آن رسوم جانبداران تجارت قریب صد سالی متداول بود. به دنبال آن از آغاز قرن نوزدهم بعضی از مصنفین در مقابل رسوم تجارت، قواعد زراعت را پیش کشیدند. از جمله یکی از دانایان فرانسوی درباره «بی نیازی و غنا» تفکر نموده برهان آورد که سیم و زر مایه ثروت نمی شود بلکه آن «علامت غنا و واسطه در داد و ستد مردم» است. او «فراوانی نقود و وجوه را در مملکت سبب ازدیاد [ثروت] دولت نمی دانست، بلکه تنها زراعت را عامل مکنّت می شمرد. در زراعت منفعتی می دید که نه در تجارت بود و نه در صناعت. و آن

نفعی بود که زارع به ارباب خود در عوض زمین «او میداد. این «سودی که ارباب را از ملك خود حاصل» می گشت در اصل وجود نداشته بلکه «محض از اثر مهربانی زمین اوست... و تنها این منفعت سرچشمه منافع دیگر است». معتقدان قواعد زراعت «منافع را منتهی می ساختند به حاصل سالیانه املاك» همچنانکه «صاحبان املاك را اختیارداران غنا و بی نیازی» و مایه خزاین مالی دولت تلقی می کردند. باز طرفداران زراعت برهان می آورند که نفع دولت در این باشد که «اربابان را از ملك و غله خویش خاطر جمع دارد و... زراعت کاران را از مزد و بهای ادوات و آلاتی که بکار می برند مطمئن سازد».

حال عصر «اسمیث» رسید که از مصنفان انگلیسی بود. به عقیده او «علم مملکتداری از عمل و تجربه حاصل می شود و باید در تواریخ باستان و کتب پیشینیان نظر کرده، فراگرفت». در کتاب خود «برخلاف کسانی که بعضی تجارت و برخی زراعت را علت مکنت و دولت می دانند [او] شغل و کار را اختیار نموده، بر آنست که هر حاصل زحمت و رنجی که در ده یا شهر واصل شخص گردد... سبب سود و مایه نفع است». همچنانکه کار و «عمل، اختراع غنا می نماید- غنائیز از غنا می زاید. و نه تنها از غنا سیم و زر اندوخته می شود، بلکه هر گونه دولتی^۱ که از شغل و کار به چنگ می توان آورد از آن به دست می آید. و علاوه اسباب چند از او پیدا می شود که می توان به آنها معاوضه و معامله کرد. و چنان می داند که غنا و بی نیازی مملکت از زمین به واسطه زحمت و خدمت مرد^۲ می زاید، و از منافع ارضیه اربابان اجاره ملك می برند، و کارخانه ها برپا می شود، و عملة هر کارخانه اجرت و مزد می گیرند. و نگفته که هر نوع کاری

۱. یعنی ثروت.

۲. یعنی انسان.

از برای هرکس سودمند و سبب ازدیاد دولت است، بلکه می گوید در اعمال واجبه و اشغال لازمه است که عامه خلق و جمهور مردم به جهت اجرت و مزدی که می ستانند، غایت اقدام و نهایت اهتمام دارند... و هرچند به مرور ایام ممکنت زیاده می گردد و مملکت مایه می پذیرد... دولت به زراعت و صنایع داخله و خارجه بیشتر اشتغال می ورزد. و به حکم عقل واجب است که در آن دولت، زراعت و تجارت آزاد باشد.

با نظر اسمیث تا این حد موافق هستیم که او تنها عمل و کار را منشأ ثروت می شناسد. اما از جهات دیگر ناگزیر همراهی او نیستیم. توضیح آنکه: اسمیث فقط ثروت را منظور می دارد و «سود اغنیا را در آن می بیند که هرکس ممکنت خود را زیاد نماید». دیگر اینکه بهتر عامل ماللداری این است که «مردم را مطلق العنان کرده تا منافع شخصی خود را بروفق صلاحدید خویش تحصیل نمایند». به علاوه او صلاح حکومت را در آن می دید که افراد را «به خود واگذارند تا مملکت را صاحب دولت نمایند». به خلاف تصور اسمیث ما تصرف در کار رعایا را به مسئولیت دولت می شناسیم، چه دولت قاعداً «پاسبان کسانی است که نمی توانند خود را پاسبان بود و نگهداری نمود. و چون دراختیاری که اسمیث صلاح رعایا را می داند [در واقع] آسیب و آزار ایشان است - از آزمایش و تجربه دریافتیم که حکم و حمایت دولت در امور رعایا لازم می باشد». پس صاحبکاران را نباید به حال خودشان گذارد. بلکه دخالت دولت در تنظیم روابط زحمتکشان و اهل سرمایه لازم افتاد.

اینک مسأله افزایش ثروت مملکت است از نظر خیر اندیشی دولت و اصول سیاست. می نویسد: ثروت از سه حد دور نیست. اول «شغل و عمل که به سبب آن هستی بهم می رساند». دوم «تدبیر منزل و سیاست مدن یعنی مملکت - داری» که معیارهایی را به دست ناظم امور می دهد. سوم «مصارف و مخارج

انسانی». آنچه از «زحمت و عمل موجود نگشته علت مکنت نخواهد شد، هر چند دخیل در زندگی باشد، و آنچه در لوازم انسان صرف نشود مکنت نیست، هر چند از شغل و زحمت موجود شده باشد». درآمد هم از سه «چشمه» حاصل میگردد: چشمه اول زمین است که «از قدرت خود پیاپی در زایش است و احتیاج ندارد مگر فی الجمله به خدمت انسان». چشمه دوم «سرمایه» است. چشمه سوم «زندگی است که توانایی کاری می دهد» یا به تعبیر دیگر «قوت کارگران است که از زندگی بروز می نماید». بنابراین «هریک را با کار نسبتی است و... مکنت بدون کار کسی را دست نخواهد داد». زمین همچون کارخانه و معدن «کپیتال فیکس» را می سازد. «در طبع زمین قدرتی است که در نفس انسان نیست، ولی به جهت خدمتی که [انسان] می کند و زحمتی که می کشد صاحب اختیار آن قدرت می شود... آن کار همین قدر است که محرک قدرت طبیعی می گردد... و عمل زراعت اول مایحتاج خلق است». آن دو سرچشمه دیگر ثروت، یعنی سرمایه و زندگی چون با هم توأم شوند «به سبب ازدیاد کار، علم و صنعت بیشتر ترقی می نماید، و کارخانه ها علی الاتصال بر غنا می افزاید. و این ازدیاد هم می شود درآمد اهل کارخانه باشد، و هم می شود به سرمایه ایشان بیفزاید. ولی سرمایه ای که مزد از او حاصل می گردد در دست کارگر نمی ماند» بلکه میان مزدور و صاحب کارخانه به نحو «غیر مساوی» تقسیم می گردد. آنکه سرمایه از اوست سعی می نماید که هر چه بتواند کمتر به کارگر بدهد یعنی «همین قدر که اقل مایتنفع باشد، و خود ذخیره می کند آنچه را کارگر علاوه بر احتیاج خود اختراع نموده. و کارگر نیز هر قدر می تواند جد و جهد می کند که از کار خویش بیشتر قسمت ببرد».

شایسته است ماهیت «این مخالفت را که نتیجه عظیمه» دارد مورد تفحص قرار بدهیم: «با وجود اینکه میان درآمد زائیده از غنا یا درآمد پیدا شده از

کار تفاوت گذاردیم، باز بیکدیگر مشتبه می شوند چه در اصل یکی می باشند». معلوم شد که سرمایه دار و مزدور در دو موضع «مخالف» قرار گیرند که بر آن «نتیجه عظیمه» مترتب باشد. و از عوارض این حالت، اختلاف و تفاوت میان صاحبکاران و زحمتکشان است. «از ترقی صنعت و آنچه از صنعت می زاید در میان خلق تفاوت شأن پیدا می شود. و هر قدر مملکتی بیشتر در صنعت و کارخانه ها ترقی کرده، در میان کسانی که کار می کنند و اشخاصی که از کار ایشان راحت می برند بیشتر تفاوت شأن است - [یعنی] هر چه زحمت این یکی فرون می گردد به راحت آن یک می افزاید» - مگر اینکه دولت موافق اصول و قواعد نظمی در کارها بدهد و رعایا را «در عشرت و کامرانی بزرگان انباز و دمساز دارد». از جمله قواعد اینکه تعطیل یک روز در هفته برای رعایا و زحمتکشان مقرر گردد.

باری، هر چه در «زراعت و تجارت و صناعت» بیشتر کار شود به مملکت نفع می رسد. و «هر قدر کار ترقی کند مکتب بالا می رود». این هم گفته شود که تنظیم و پیشرفت ثروت ارضی باید «اول منظور آداب دانان و نظم دهندگان مملکت باشد... چه از زمین باید مایه زندگی مردم زائیده شود و مواد هرکاری بدر آید، و بیشتر از نصف خلق مطلقاً مشغول خدمت زمین می باشند. و بخصوص این قسمت از رعایا که اشتغال بکار ارضی دارند درخور تحسین و آفرین اند». از دقایق امور دولت اینکه «باید از زراعتکاران که بیشتر حاصل مملکت از ایشان است لشکر نگیرد، چه ... بیشتر از زراعت باز داشته شوند». هر دولتی که «راضی به خرابی دهات شود گناهکار خواهد بود، چه همیشه به اقتضای اختیاری که داشته می توانست در آبادی مملکت بکوشد. و هر مملکتی که بیشتر ترقی کرده از این است که کارها میان عامه مردم آن سرزمین منقسم گشته باشد.

تا حالا از منشاء ثروت و افزایش آن گفتگو داشتیم بی آنکه از پول سخنی گفته باشیم. می دانید چرا؟ برای اینکه: «در ترقی غنا سیم وزر ضرورتی ندارند و اختراع غنا نکرده اند. ولی باید دانست که اقسام و انواع داد و ستاد را سیم و زر مسكوك بسی آسان» نموده است. همچنین از آنجا که معامله با پول «از برای هر کس منفعت داشت در ترقی غنا مدد کرد». پیش از آنکه سکه اختراع گردد مردم ناگزیر بودند که در معامله دو ملاحظه داشته باشند: یکی در آنچه می دادند و یکی در آنچه می گرفتند. چون فلز مسكوك رواج گرفت عمل معامله سهولت یافت، و دو ملاحظه منحصر به يك ملاحظه گردید. یعنی آنکس که زر مسكوك می داد ضروری نمی شناخت که با آن جنسی را که می خواهد بستاند موازنه نماید. همچنین آنهم که جنس می داد و نقد می گرفت محتاج به موازنه نبود. چنانکه زارع چون می خواست گندم بفروشد، احتیاجی نبود که جامه فروش آمده جامه ای که لازم داشت از او بگیرد و در عوض گندم دهد. «چون مردم قیمت بر طلا نهادند يك کار سهل و آسان باقی ماند که آن ضمانت دولت بود از سکه کردن هر قسم فلز رایج تا آنکه مقدار و عیار بر حال خود بماند. در واقع تمام اعمالی که در ترقی ثروت ذکر کردیم با رواج سکه زر و سیم آسان شدند. سرمایه به غیر از آنکه به نقد مسكوك مشخص می گردد آنرا همانند جوه مسكوك می دارند اعم از اینکه نقد یا جنس یا ملك باشد. مزد کارگران که همیشه به نقد پرداخت می شود يك قسمت از ثروتی است که به کارگران در عوض کار ایشان کارسازی می شود». اما در ارزش کار باید دانسته شود که «قوت کار کردن وقتی در آمد است که بکار بسته شود. و هرگاه کار را طالبی نباشد اصلاً فایده ندارد، و هر چند آن قوت و قدرت در نهایت اهتمام بکار رود به حسب طالبان و کسانی که خواهانند، قدر و قیمت کار زیاد و کم می شود».

اما در مسئله مداخل و مخارج مملکت: «مداخل مملکت باید مشخص نماید مخارج مملکت را. و مخارج مملکت باید منحصر در لوازم باشد. و از آن مخارج مداخلی مساوی با آن یا بیشتر پیدا می شود، و از آن مداخل باز در آمد دیگر می زاید». بدین ترتیب «بنای مملکت در ترقی خود حرکت می کند» به شرط آنکه میان دخل و خرج تناسبی برقرار باشد. هرگاه آن تناسب افزایش و نقصان در آمد و مخارج بر هم بخورد «شخص مملکت مریض می گردد». در میان گروه‌هایی که در امور مملکت دخیل هستند، علاوه بر «سرمایه‌داران و اربابان و کارگران» مردمی هستند که «کار می کنند بدون اینکه قیمت کار ایشان از اسبابی که می سازند حاصل گردد» - یعنی بدون اینکه در زمره «حاصل کنندگان» (و به اصطلاح تولید کنندگان) باشند. از این قبیل اند «حکمرانان و سرکردگان» [که] برای پرداختن امور داخله و حفظ کردن مشاغل خارجه ایشان (یعنی حاصل کنندگان) در حکم وجوب و حد لزوم است». به تعبیر دیگر «ناظمی می خواهد که حق هر کس را معین کند و قاضی عدلی که اطاعت او کنند». البته اگر در جامعه «مردمی باشند که تن بکار ندهند و یا... کارشان فایده و ثمری نداشته باشد، مانند زیادتی لشکر و چاکران دولت... ضرر مملکت است - چه ایشان علاوه بر آنکه نفعی نمی رسانند و حاصلی نمی زایند، لوازم زندگانی و معیشت دیگران را صرف کرده موجب قحط و غلامی شوند». اما «گمان نکنید که دولت باید لشکر و چاکر نداشته باشد». گرچه از کار این صنف هرگز «حاصل جسمانی ظاهر نمی شود... ولی اگر این جنس از مردم نمی بودند، تمام غنائی که کارگران حاصل می کنند به سبب ظلم و تعدی رو به خرابی می نهاد، و چون می دیدند که از حاصل کار خود خاطر جمع نیستند دیگر کسی دل بکار نمی داد». خدمتگذاران و محافظان مملکت به سبب مسئولیت واجبی که بر عهده دارند حق دارند که از درآمد سالانه مملکت سهمی ببرند. ولی باید دانست که درآمد

ایشان خلاف درآمد کارکنان دیگر «از سرمایه مملکت نیست و نباید هم باشد چه... کار حافظان مملکت از جنس جسم نیست. و قابل اینکه معاوضه کنند» هم نیست. به عبارت دیگر پاسداران دولت حق انتفاعی دارند «نه از روی سرمایه بلکه از درآمد مجموع خلق. و بر عامه مردم واجب شد که از مخارج خود چیزی کم کرده» خرج دستگاه دولت را «در عوض امنیتی که از آن خاطر جمع شدند» (یعنی از بابت بهره‌ور بودن از ایمنی مدنی) - بپردازند.

فرض مالیات هم از همین جا نشأت گرفت. البته هرگاه «مالیات بزور گرفته شود، انصاف و میزانی که باید در معاوضه باشد» از میان برداشته می‌شود. در اعصار قدیم «به عوض پاسبانی سپاهیان، مالیات داده می‌شد به اشخاصی که زمام قوت لشکر در کف کفایت ایشان بود. ولی کم کم اشخاص مذکوره آن قوت و قدرت [را] که داشتند ناپسند بکار بردند. یعنی در عوض حمایت و رعایت رعیت، جور و تعدی نموده هر چه می‌خواستند مالیات می‌گرفتند، و چاکران نظام و غیر نظام در دولت از حد افزون فراهم آوردند. و به عذر اینکه می‌خواهند رعیت را محافظت کنند، خود را به عنف خادم و حاکم ایشان کردند، با آنکه به این اندازه حاکم و عامل لازم نبود. و بسیار اتفاق افتاد که امنای دولت یعنی کسانی که ملک و مال رعایا را محارست می‌نمایند، اشخاصی بودند که رعیت و مملکت را خراب می‌کردند».

نکته دیگر اینکه در روابط و معاملات میان اربابان و مزدوران همواره بر سر تعیین اجرت و مزد کار گفت و شنود در می‌گرفت. اما «در کاری که حافظان می‌کنند خود مزد خویش را مشخص کرده، محفوظین باید ادا کنند». اینکه در بعضی دولت‌های فرنگستان مردم «وکیل ولایتی» انتخاب می‌کنند از همین رهگذر است که جانب حقوق مردم را نگاه دارند و مانع ستمگری حافظان مملکت گردند.

حاصل کار اهل فکر و دانش هم بسیار اهمیت دارد: علاوه بر کارهای جسمانی برخی امور هستند که «سبب آسایش جان» و لذت معنوی مردم می شوند. «لذا بد گرانهای عقلانی از قبیل شعر و موزیکان و تماشاخانه» از آن قبیل اند. مخارج این کارها نیز از درآمد حاصل کنندگان کارسازی می شود. به همین جهت «اگر مملکتی در شمار غنای خود علوم و صنایع نمی داند لامحاله باید علما و صنعتکاران را داخل نماید - چه از علمی که دارند و امتیازی که پیدا کرده اند وجودشان لزومی عظیم بهم رسانیده است». تفاوتی که کار این جماعت با «کار حاصل کننده دارند این است که نمی توانند آنچه از آنها حاصل می شود جمع کرد و ذخیره نمود. و اگر چه برخیریت و منفعت مملکت می افزایند وای هرگز يك قسمت از سرمایه مملکت نمی شوند. و درآمد این اشخاص و قیمت کار ایشان همیشه در عوض درآمد دیگران داده می شود نه به عوض سرمایه». برخی از اهل تصنیف تفاوت میان «کارگران حاصل کننده و کارگران غیر حاصل کننده» را رد کردند. و از همین بابت براسمیث انگلیسی خرده گرفته اند که او شرط ادب را بجای نیاورده که اهل دانش را «غیر حاصل کننده» به قلم آورده و گفته که «از کار ایشان حاصل جسمانی به دست نمی آید».

روح رساله سیسموندی را می توان در این کلام بلند او شناخت: «در هیچ نوع از انواع سیاست مژدن نیست که خوشی به اندازه جمعیتی که دارند منظور نشده باشد، و هرگاه بزرگتر قسمت از رعایا درسختی باشد مملکت همیشه در بی نظمی است».

می دانیم آن دستوری است که بنجامین، متفکر اجتماعی انگلیسی نیز به قانون گذاران داد. به عقیده او قانونی نیکوست که تأمین کننده «حداکثر خوشی برای بیشترین اکثریت مردم» باشد.

در بررسی نوشته‌های اقتصادی «کتابچه مداخل و مخارج» را با دو یادداشت دیگر: در نشر اسکناس و در تأسیس صنعت جدید، با هم مطالعه می‌کنیم. آن کتابچه همراه این دو یادداشت به علاوه مقاله‌ای در سرگذشت شخصی نویسنده یکجا به دست ما رسیده‌اند.^۱ سبک نگارش هرچهار نوشته یکی است؛ و برخی تعبیرها و عبارت‌های مشترك در آنها می‌بینیم. در هیچکدام از آنها ذکری از نام نویسنده نرفته، اما به دلایل قطعی تردیدی نیست که مجموع آن نوشته‌ها به قلم میرزا ابراهیم نواب بدایع نگار است.^۲ او از دبیران و مورخان دوره ناصری بود. در ۱۲۹۹ درگذشت.

اینجا از رساله مداخل و مخارج صحبت می‌داریم، و از دو یادداشت دیگر او راجع به نشر اسکناس و صنعت جدید چندقطعه به آن می‌افزاییم که بررویه‌م

۱. [میرزا ابراهیم نواب بدایع نگار]، کتابچه مداخل و مخارج، تحریر ۱۲۹۴.
۲. سرگذشت شخصی بدایع نگار تحت عنوان «روزگار يك اهل قلم» با مقدمه هما ناطق و اصغر مهدوی در راهنمای کتاب (شماره دی و اسفند ۱۳۵۴) منتشر شده است. دلایل راجع به هویت نویسنده به اختصار از همان مأخذ آورده می‌شود از اینقرار: نویسنده تصریح دارد به اینکه با خانواده «نواب» بستگی داشته و پدرش در کار تجارت بوده است. می‌دانیم که بدایع نگار پسر میرزا مهدی نواب بوده که حرفه‌اش صراف‌ی بوده است. می‌نویسد: در سفر شاه به سلطانیه (۱۲۷۶) به «نیابت وزارت علوم و ریاست تجارت» گمارده شد. اعتمادالسلطنه هم جزو وقایع همان سال آورده که: «میرزا ابراهیم بدایع نگار... به منصب نیابت وزارت علوم» منصوب گشت (منتظم ناصری، ج ۳، ص ۲۶۷). جای دیگر در سرگذشت شخصی به استعفای از وزارت علوم و اشتغال خود در وزارت خارجه اشاره نموده. باز اعتمادالسلطنه او را در سلك دبیران «دفترخانه وزارت امور دول خارجه» نام برده (المآثر والآثار، ص ۱۸۶). در سرگذشت شخصی و در رساله مداخل و مخارج به عضویت خود در مجلس مصلحت‌خانه تصریح رفته. در اسناد مصلحت‌خانه که به دست ما رسیده مهر بدایع نگار ملاحظه می‌شود. در سرگذشت شخصی و کتاب دیگر او «عبرت‌الناظرین و عبرت‌الحاضرين» برخی ابیات و عبارات مشترك آمده است.

و جهة نظر هوشمندانه او را در مسائل اقتصادی و مالی بشناسیم. از سرگذشت شخصی بدایع نگار که حاوی انتقاد اجتماعی است جای دیگر گفتگو داشتیم.^۱ کتابچه مداخل و مخارج بحث می کند از عایدی ملی، فعالیت اقتصاد تولیدی، سرمایه گذاری خصوصی و دولتی. جهت عمومی آن اصلاح اقتصادی و مالی است و انتقاد بر ناهم آهنگی دخل و خرج مملکتی که بر اثر آن «طایفه ای به فقر و فاقه مبتلا می شوند، و طایفه ای بر ثروت و مکنّت می افزایند».

مداخل بر دو گونه است: یکی «متداولی و انتقالی» که از آن «برای مملکت تمولی افزوده نمی شود». بدین معنی ثرونی که از شخصی به شخص دیگر یا از محلی به محل دیگر جابجا می گردد، انتقال ثروت است نه افزایش ثروت. از آن نوع است مالیات رعایا به دیوان و «انعامات متعارفه» و پیشکش ها و مداخل مرابحات. از اینگونه درآمدها «عموم خلق» را بهره ای نیست بلکه «فوائد شخصی» است که تنها بر ثروت گروهی می افزاید. اگر در «اروپا رسوم مرابحات» دایر می باشد، از آنست که «منافع و فوائد آن عمومی است» و در راه «تنظیمات مستحسنه» بکار می رود - همچون کشیدن راه آهن و ساختن پل و رونق دادن تجارت و صنعت. به علاوه مایه «اطمینان و اعتماد خلق» نیز می شود. در ایران به عکس از این معاملات جز «خسارت» چیزی عاید نمی گردد.

نوع دوم مداخل «مصنوعی و اختراعی» است. یعنی «ایجاد چیزی که به آن چیز تمول مملکت افزوده می شود» مانند درآمدی که از زراعت و تجارت و صنعت تحصیل می گردد. آن حاصل «کار کردن و رنج بردن» است. به مثل «يك خروار گندم بذر می شود، ده خروار حاصل می دهد». آن نه خرواری که در اصل «نبوده است» حاصل عمل زراعت است. همچنین «آهن يك من پنج

هزار قیمت دارد ، از او اسباب و ادوات می سازند ، اسلحه می سازند ، ده تومان قیمت بهم می رسانند. این «مبلغ فاضل» را صنعت به دست می دهد. داستانی هم نقل می کند: معروف است سرهارد فورد جونز وزیر مختار انگلیس به میرزا شفیع صدراعظم گفته بود : «در ایران معادن بسیار است ، چرا در آنها کار نمی شود. میرزا شفیع گفته بود: به جهت اینکه صرف نمی کند . بهتر معدن ما اگر يك تومان خرج شود نه هزار عاید می شود. وزیر مختار گفته بود: ما شما را عاقل شنیده بودیم . کدام معامله است که صرفه اش از ده و نه بیشتر باشد . يك تومانی که شما خرج می کنید از مملکت شما خارج نشده است ، و نه هزار دیگر از زمین بیرون آورده اید و به مملکت افزوده شده است. بهتر معدن معدنی است که يك تومان خرج کنیم و پنج هزار برداریم و خیلی خوشوقتیم». از آن داستان نتیجه می گیرد که فرنگان «منفعت عمومی» را مرعی می دارند - اما «اولیای دولت ایران هدفی جز فایده شخصی ندارند».

مداخل کشورهای غربی معمولاً «اختراعی است و از فلاح و تجارت و صنعت کسب می شود». خرجشان نیز متناسب با دخل آنهاست. «مردم آنجا همیشه مشغول کاراند و در پی کسب پول و تحصیل هنراند و مملکتشان روز به روز در ترقی است و تمولشان ساعت به ساعت در فزونی است. و حالت ما و مملکت ما برای این نهج است که مشهود است». در ملک ما اگر سالی باران کم بارید یا به نوغان آفتی رسید «مملکت زیر و رو» می شود. در قحطی ۱۲۸۸ پنج کرویر آدم از دست رفت ، همه «گدا و واله و حیران مانده اند زیرا که تدبیر کار و تهیه معاش مملکت را ندانستیم ، و در صورت خرج و دخل عامه مملکت غافل بودیم ، و در پی تهیه تمدن و معاش اهالی مملکت نشدیم».

اما درباره مخارج: مخارج هم برد و قسم است: یکی خرج «ازدیادی و انتفاعی» یعنی «التزام مخارج در مواردی که منفعت عامه بر آن مترتب شود»

مانند ایجاد قنات و پل و راه، به اضافه خدمات عمومی که «اداره انتظامات مفیده، منازم عدلیه عالیّه دولتی و ملتی» را دربردارد. دوم «مخارج انحطاطی و انتقاصی» که نه منفعت عمومی را شامل است و نه منفعت خصوصی را. از اینگونه است «ترتیب اثاثه تجمل و آلات و ادوات و اوانی طلا و نقره و خدم و حشم بسیار و عمارت‌های مزین و اصطبل و یدک و یرک و کالسکه و درشکه و قاطرخانه و شترخانه و لباس فاخر و سفره الوان و ملبوس و مفروش فوق‌الحاجت» که جملگی مایه تضييع وقت و مال است. «مثل کار آتش‌بازی است که شخص پول می‌دهد و در عوض دود می‌ستانند». مخارج دیوان ما هم حکم آتش‌بازی را دارد. مردم ایران «غالباً از مداخل اقتصاد کرده‌اند و بر مداخل انتقالی افزوده‌اند که از یکدیگر چیزی بگیرند و از دست یکدیگر چیزی بر بایند و معاش کنند، و روزی به شب بیاورند و بر یکدیگر تحکم و برتری داشته باشند». از بیست کرور جمعیت ایران حتی دو عشر آنهم در پی فعالیت انتفاعی نیستند، هشت عشر دیگر «عیال و نفقه خور این دو عشر» هستند. به حقیقت ارتقاء بی-سبب عده‌ای که «این معنی را شأن و احترام» می‌شمارند از همین جا ناشی می‌گردد. سایرین «بیکار و بی‌کار» راه می‌روند. دولت هم که قدرت و مکت «اجرا و امضاء قواعد عالیّه و قوانین حسنه» را دارد، به خیال کار فایده‌مندی نیست. و کسی نمی‌پرسد که «این جنگل‌ها و این معادن تاکی باید معطل و مهمل بماند؛ این آبها و زمین تاکی باید خراب و بایر باشد؛ این مخارج گزاف فوق‌الحاجت در طبقات مردم تاکی باید سایر و دایر باشد؟ البته اولیای دولت خواهند گفت: «اینها را که شما می‌نویسید ما همه را دانسته و گفته‌ایم، و در دنبال این کارها رفته‌ایم، و خرج‌ها کرده‌ایم، و حرف‌ها زده‌ایم. ولی خرج‌ها همه باطل شده است و حرف‌ها بی‌حاصل مانده است». نمونه‌اش دویست هزار تومانی بود که برای کارخانه ریسمن بافی دادیم و زیان بردیم. همان اندازه

هم برای کارخانه شمع سازی و کاغذسازی و برای آوردن آب کرج خرج کردیم. پاسخ او بر آن ایرادها این است: «کولومبس يك آدم بیشتر نبود، به جد و جهد و راستی و درستی ینگه دنیا را پیدا کرد. چطور به زبان می توان آورد که دولت هشت هزار رساله نتواند، و چرا باید نتواند که ولایت و مملکت خودش را آباد کند، معادن خودش را دایر و سایر بنماید، چهار نهر بی فایده که در مملکت خودش دارد با فایده کند؟ دولت های دیگر زمین ها را دریا می کنند، بر روی دریا پل می بندند، و از زیر رودخانه پل می گذرانند. این نیست مگر اینکه آنها بیداراند و در پی کاراند، و از ما غفلت شده است».

اینجا از مجلس مهمانی یکی از ارکان دولت یاد می کند که وزیرمختار روس را هم دعوت کرده بود. صاحبخانه «بهترین جامه های خود را پوشیده بود سراپا ترمه» و خانه ای آراسته. در آن ضیافت «لباس وزیرمختار را دیدم پنج تومان به قیمت نمی آمد». اما وزیرمختار ضمن صحبت گفت: «ما خوارزم را گرفتیم، اسرای آنجا را آزاد کردیم» و در مملکت شما هم قدرت حقیقی با ماست. به دنبال آن می نویسد: اگر ما ناتوان نباشیم چرا «در افغانستان و سیستان دولت دیگر... باید مداخله کند؟ در دشت گرگان و مملکت خوارزم و ماوراءالنهر دیگری چه مداخله ای دارد؟ این دست اندازیهایی و بی احترامی ها در عراق عرب چرا باید به ظهور برسد؟... اینها نیست مگر اینکه ما را ضعیف شناخته اند... و از هر طرف به زبانهای مختلف و پولتیک های بی معنی بر ما تاخته اند، و منظور و مقصود خودشان را حاصل می کنند».

بدایع نگار شئونات و امتیازات با سمه ای را نفی می کند و دست می اندازد. می نویسد: یکی از معاریف در مجلس مصلحت خانه از پریشانی مالی خویش می نالید. به او خاطر نشان ساخت که اگر از عهده نوکر و فراش بکاهد، چهار هزار تومان مواجب زندگی او را تکافو می کند. جواب داد: «هر کس شأنی

دارد، حرمتی دارد. من اگر با چهار فراش راه نروم، این چهار هزار تومان را به من نخواهند داد و کسی بر من حرمتی نمی‌گذارد. گفتم: آخر شما چه استحقاق و چه مزیت بردیگران دارید که باید احترام مخصوص داشته باشید و در مجالس بالا بنشینید؟ گفت: دیگران که احترامات مخصوصه دارند و در مجالس بالا می‌نشینند چه استحقاق و چه مزیت دارند؟ این بنده مجاب شدم و دیدم حکمت خواجه نصیر با حکمت او برابر نمی‌کند. «به حقیقت» خیالات مردم و امتیازات مردم به این شئونات بی‌معنی و این اسباب خارجی شده است که دخلی به شخص او ندارد و بر جوهر انسانیت او چیزی نمی‌افزاید.

ممکن است بزرگان دولت پرسند: «شما که اینهارا می‌گویید و می‌نویسید ... و هر روز و هر هفته کتابچه‌ای گوشزد ما می‌کنید، راه و طریق این اعمال و پیشرفت آنها به ما بنمایید... بگویید تا بکنیم». پیشنهادش اینکه: اگر می‌خواهند به جای «خلاف و خیانت» خدمت کنند به «تربیت انواع، و ترویج صناعات و تجارات، و تحدید و تعیین حدود و حقوق که اصول تربیت نوع انسان» است اقدام کنند، و مردم را به کارهای انتفاعی ترغیب نمایند. چون کارهای مفید در میان نباشند پاره‌ای «عادات قبیحه... که موجب بطالت و ضیاع وقت و بطلان همه چیز مردم شده» رواج می‌گیرند. از آن قبیل است «تعزیه‌داری» که به آن «افتخار و مباهات می‌کنیم و چشم داشت مزد و ثواب داریم». و همچنین است «علم بازی‌ها، پیل بازی‌ها، دسته گردانی، نخل گردانی، سنگ زنی، خود را زخم زدن... شیر گردانیدن، بوزینه و خرس گردانیدن، آتش افروز شدن، لوطی بودن، نقالی و مارگیری... جمعی هم الواط و دراویش بیکار و بی‌معنی باید بار خاطر دیگران باشند». اینها هستند «صناعت» مردم، و «از این قبیل در مملکت ایران بسیار است که از برای ترقی مملکتی و ترقی اهالی مملکت سد شدیدی شده است، و نمی‌شود و نمی‌گذارند که مردم مملکت پیش یفتند و

چیزی بشوند».

اگر اولیای دولت قاهره به فکر پیشرفت امور هستند بایستی اهل «مکنت و ثروت» را داخل کارهای عمده نمایند همچون آوردن نهر کنند یا آب شاهرود و قزوین. در انجام آنها ممکن است دولت «خود با این افراد شریک شود». و همینکه «آن کار از پیش رفت و صورت گرفت، فواید و منافع که بر آن عمل مترتب می شود بالسویه و به موجب شرکت شرکاء تقسیم و تسهیم نماید». شرح این قضیه را می دهد که: سید تبریزی که شمع سازی دارد، شش ماه است در این شهر به درخانه این و آن می رود و عجز و التماس می کند که کارخانه شمعی که «بیکار و مهمل افتاده است، و این چند دیگ که در پیش جهانگیرخان^۱ بیکار و مهمل است سه ماه به دست من بدهند، دیگر هیچ نمی خواهم. يك شاهي، يك دينار نمی خواهم. اگر شمع بهتر از شمع دیگران ریختم از بابت کرایه کارخانه مبلغی به دیوان پیشکش می دهم و مبلغی از بابت دیگ به جهانگیرخان می دهم. و اگر نریختم شرمساری است و خجالتی است که برده ام. نه کارخانه چیزی است که من بتوانم ببرم و نه آن دیگ ها. نهایت برای این ملاحظه يك چاتمه سرباز در کارخانه بدهند که من دیگ و کارخانه را نبرم. این حرف هیچ ضرر ندارد و راه ضررش بسته است. چون مداخل فوری برای رجال ندارد کسی گوش نمی دهد و اعتنا نمی کند».

شرط اینگونه کارهای انتفاعی «اطمینان» و خاطر جمعی مردم است. «اطمینان خلق» را «امنیت» بوجود می آورد. نه فقط مردم باید اعتماد کنند که دولت در کمین مال و «جان و خون» آنها نیست - بلکه بدانند که دولت خود «در کار تحصیل منافع و در کار تجارت و زراعت است». در این راه دولت

۱. جهانگیرخان وزیر صنایع بود.

«سرمایه» می‌نهد و از «کد یمین و تجارت خودش» گذران می‌کند. همچنین معتقد شوند که «بزرگ و کوچک در حقوق نوکری پیش او یکسان است؛ بزرگ نمی‌تواند به هوای نفس کوچک را بمالد و کوچک نمی‌تواند به هوای نفس بر بزرگ چیره شود».

چون اطمینان عمومی حاصل گشت اخذ صنعت و فنون غربی آسان می‌گردد. می‌نویسد: در ایران معدن از همه قسم موجود است. اما وسیله به کار انداختن آن فراهم نیست، و از «لطائف علمی و وظایف عملی» آن آگاهی ندارند. فرنگیان «رموز علمی هر صنعت و دقائق علمی هر حرف را از روی تعلیم و تعلم و مداومت عمل و ممارست و تمرین در کارها کامل کرده و بر دقائق و لطائف هر گونه صنعت و حرف واقف شده‌اند». پس چه زیان باشد که اولیای ایران به وسیله روزنامه «اعلان‌نامه» در کشورهای اروپائی منتشر سازند مبنی بر اینکه: از «صاحبان حرف و صنایع» هر که به‌توطن در ایران طالب باشد بیاید و «صناعت و حرفت خود را در مملکت ایران انتشار بدهد و رایج کند - هم خود فایده و منفعت کلی ببرد، و هم اهالی ایران به وجود او فایده و منفعت‌ها ببرند» و رموز صنایع را هم بیاموزند.

این نکته‌بینی هم از اوست که: اهالی ایران فرنگان را فقط به «حیله و تزویر» می‌شناسند. اما به «حیله و تزویر پشت و روی کره خاکی را نمی‌توان مالک شد، و این همه صناعات عالی و اختراعات معجب به دروغ صورت نمی‌تواند یافت».

در مبحث اقتصادی تأکید می‌نماید بر نشر اسکناس از جهت تسهیل امر داد و ستد و جلب اعتبار عمومی می‌کند: انتشار اسکناس برای «رفاه عامه و بسط ید دولت و ملت و انتشار وجوه معاملات» لازم است. درباره‌ی کشورهای قدیم نیز نوعی اسکناس به نام «چاو» رواج داشته و بنای «معاملات و شئونات معاشیه»

را بر آن نهاده بودند. اسکناس نشانه‌ای است از اعتبار و اعتماد عمومی. رایج بودن چاو خود گواهی است بر اینکه «دول قديمه منتظمه تا چه مایه در صدق قول و وفای عهد و ایجاب حقوق و اجرای حدود» کوشیده‌اند؛ و «تاچه پایه قواعد حسنه و قوانین مستحسنة را دایر و سایر خواسته‌اند». پاره کاغذی را که «به ملاقات آتش دود می‌شود و تاب و زیدن بادی ندارد ... به واسطه نقشی که بر آن رسم کرده‌اند و اسمی که به آن گذاشته‌اند، این همه اعتبار داده‌اند» و حکم سیم و زر یافته است. نقل و انتقال و داد و ستدش هم از طلا و نقره آسان‌تر است. می‌بینیم «مردم بیگانه که به وجهی از وجوه جهت جامعه دولتی و ملتی معاشرتی به آنها ندارند، با وصف قبول منت و التزام تعارفات و تکلفات، مبلغ‌های گزات نقد طلا و نقره به آنها می‌سپارند و نزد آنها به ودیعه می‌گذارند، و در عوض دو انگشت کاغذ می‌ستانند». این «قانون محکم» که در راه داد و ستد وضع کرده‌اند «خلل ناپذیر خواهد بود». همین اقدام یکی از علل عمده ایجاد کارخانه و رونق تجارت و صنعت در این کشورهاست.

راجع به اصلاح پول می‌آورد: دولت باید از این وضع «سکه» که متعارف مملکت است صرف نظر کند و مبلغی «مس یا برنج با وضع متناسب و منگنه مخصوص از دوازده دینار و نیم الی هزار دینار، از پنج نخود مس الی يك مثقال به هفت سکه متفاوت بتعین قیمت و تعیین وقت^۲ و تعیین دارالضرب دولتی مسكوك نموده، رایج دارند. و طلا و نقره را نیز در سکه‌ها آن مقدار وزن بدهند که به قیمت بیاید». به جای داد و ستد با زر و سیم پول سیاه رواج دهند، چنانکه دیگران همان تدبیر را بکار بشتند و زیانی نبرند.

۱. «سکه» فقط اطلاق می‌گشت به سکه طلا و نقره، شامل پول سیاه نمی‌گردید.

۲. «تعیین وقت» یعنی تاریخ ضرب سکه.

ضمن آن مطالب گوناگون آباد کردن املاک خالصه را به میان کشیده، پیشنهاد می‌نماید: خالصه‌های دولتی را «عوض مرسوم و مواجب» باید به مردم واگذارند. «هرچه رعیت معمور و آباد باشد... دولت معمور و آباد شده است». هزینه آبادی خالصجات و تعمیر قنات این املاک بیش از پنجاه هزار تومان نخواهد بود. مردم اگر این املاک را از خود بدانند و دولت هم چشم داشتی نداشته باشد، مردم خود از عهده این خرج برخوانند آمد. غریب اینکه «هر سال دیده شده است از ده هزار خروار الی سی هزار خروار، و از ده هزار تومان الی سی هزار تومان به رسم تخفیف و کسر عمل و قلمداد مخارج از کیسه دولت بیرون رفته است». مع هذا وضع خالصه هر روز از بد بتر می‌شود. املاک خالصه در وضع فعلی‌شان «اقل» به دو کرور قیمت می‌آید. اما اگر آباد شوند چهار کرور تومان قیمت خواهند داشت.

هشدار تاریخی بدایع نگار این است: ای کاش دولت به اصلاحات «قانونی معتمد علیه» همت کند تا مردم از «مذاق امنیت و عدل چاشنی» گیرند - ورنه با این پریشانی و وادادگی باید تن به اسارت اجنبی دهیم. ایرانی به هندویی گفته بود: «فرنگی‌ها هند را چطور گرفتند؟ هندو جواب داد: «همانطور که ایران را گرفتند». ایرانی بر آشفته که: «ایران را کسی نگرفته است، خودمان سلطنت مستقله هستیم». هندو به ریشخند گفت: بله، «ما هم همین‌طور می‌دانستیم، یکوقت دیدیم و فهمیدیم که اسیر و عبید فرنگی‌ها شده‌ایم».



در میان آثار نویسندگان خودمان که در این فصل مطالعه می‌کنیم رساله خان خانان از جامع‌ترین، پرمایه‌ترین و منظم‌ترین آنهاست. و معرف اندیشه موقی اوست. این رساله را که در «اصلاح امور» نگاشته شده و عنوان «سیاست‌مدن»

را بعد بر آن نهاده‌اند، از امور سیاسی و اقتصادی هر دو گفتگو دارد.^۱ اگر اینجا از آن سخن می‌گوییم از باب تفصیل و تأکید اوست در موضوع‌های اقتصادی و مالی. در مبحث اقتصاد جدید به وضع کارگر و کارخانه و مجامعی که برای حمایت حقوق اجتماعی مزدوران تشکیل یافته‌اند، نیز توجه می‌دهد. این معنی را در دیگر رساله‌های فارسی نیافتیم، مگر در ترجمه کتاب عالیقدر سیسموندی که مقام دیگری دارد. گمان می‌بریم که این هشیاری نویسنده از اقامت او در آلمان، همزمان نهضت‌های سوسیال دموکراسی سرچشمه گرفته باشد.

از هویت نویسنده آگاهی زیادی نداریم، جز اینکه از دولتیان است، در سال ۱۲۹۴ در برلن می‌زیسته، و به سال ۱۳۱۳ همراه ناصرالدین شاه به سفر مازندران رفته است. رساله‌اش را در ۱۳۱۴ آغاز تاجداری مظفرالدین شاه به نام آن شهریار نگاشته. آن‌اوان که انتقاد بر حکومت و فکر ترقی‌پروری همچنان قوت می‌گرفت، نویسنده به خیال افتاد که هرگاه اولیای دولت بخواهند طرحی در اصلاح سیاست بریزند نقشه‌ای آماده داشته باشند. از اینرو با خود گفت: «خوب است اندیشه دیرین را صورت بدهم و رساله‌ای در اصلاح امور بنگارم و از زحمات چندین ساله نتیجه‌ای در روزگار به‌یادگار بگذارم».

او نظام حاکم را به هر جهت محکوم می‌کند، بر تأسیسات سیاسی و اقتصادی و مالی سخت می‌تازد. در تشریح اوضاع عمومی مملکت می‌نویسد: «حال ایران در این بیست سال آخر مثل اردویی است که در شب شکست خورده باشد - موافق و مخالف بهم ریخته‌اند، هر که هرچه به دستش می‌آید برمی‌دارد و نمی‌داند کجاست، کجا برود و چه بکند، و فردا که روز شد چه خواهد شد». در این مدت کار حکومت فریب کاری بوده است، و هر کس را اعتراضی بود

۱. خان‌خانان، سیاست مدن، خطی، تحریر ۱۳۱۴.

می گفتند دروغ است و تحریک و دشمنی و سعایت. «خدمات بزرگ به اشخاص پست فطرت دون همت رجوع آمد... زنان بی دانش و مردان بدمنش و ملازمان بی مایه طرف مشورت واقع شدند، مهمام مملکت به عهده گروهی جاهل و فوجی اراذل نامرد شد». قول حاج زین العابدین شیروانی صاحب بستان السیاحه را به تأیید می آورد که: بسیاری از کشورها را دیده اما «در هیچ دیاری عسری از ظلمی که در ایران می شود ندیده - گویی بنیاد حکومت ایران بر ظلم است». خود می افزاید: «کار ملک بی نهایت بی سامان است و حال خلق به غایت پریشان و دست تعدی عمال دراز است و دستگاه دادرسی ناساز». هنوز «کملین قوم» میگویند: وضع کنونی «چه لزوم دارد تغییر کند». البته تردیدی نیست که «از برای چاپیدن مردم و سلام نشستن و مال دولت را خوردن، و در حق ملت هیچ کار نکردن ترتیبی از این بهتر نمی شود». حتی «پلیس اسمی که دزد رسمی است» معرف طبقه حاکم زمانه است. «همه جای عالم همینطور رایج بود تا برهم زدند، پیش افتادند».

او به عدالت فردی اعتقادی ندارد و تنها عدالت قانونی را عدل واقعی می داند. در سنجش دادگری نوشیروان گوید: درباره نوشیروان زیاد سخن پردازی کرده اند «اگر کار به گفتار باشد، همه خلق عادل اند و هیچکس خود را ظالم نداند. و به حکم عقل مبرهن است که هر کس فی الواقع عادل هم باشد چون مطلق العنان به رأی خویش حکم کند عدالت نتواند کرد». عدالت حقیقی آنست که «حالات مختلفه را در آن راه نباشد، و ترتیبی در کار بیاورند که هیچکس از احکام آن... تجاوز نتواند کرد. و آن حاکم، قانون مکتوب مشهور است». به تعبیر دیگر: «عدلی قابل تمجید است که اساس آن چنان میسر باشد که دست تعدی ابنای روزگار ارکان آنرا منهدم و اوضاع آنرا منقلب نتواند کرد». بحث اصلی رساله آغاز می شود با مقدمه ای در شناخت انواع حکومت:

مردم هر آب و خاک به مقتضیات طبیعی امیری را به ریاست برگزیدند که امورشان را سر و سامان دهد. و به این طریق حکومت پدید آمد. حکومت یابۀ شکل «سلطنت جبری» است که خاندانی بردیگران غالب آید و ریاست را قبضه کند. «نمونه این سلطنت هنوز در بعضی اکناف عالم» برقرار می باشد. دیگر «سلطنت معتدله» (به مفهوم مشروطگی) که در مغرب زمین استحکام پذیرفته و هدفش اصلاح امور جمهور است و حکومت پاسدار جان و مال مردم. نوع سوم «سلطنت تفویض» است که آنرا «جمهوری» نامیده اند که گرچه بنیانش متزلزل به نظر آید، مع هذا معجری نیات ملت است. در جهت تغییر اصول سیاست تأسیس دو دستگاه را پیشنهاد می کند: «مجلس امنا» و «مجلس وزرا». احیای «صندوق عدالت» هم بد نیست برای اینکه مردم ناخرسندی های خود را از آن طریق اعلام دارند. برای مجلس امنا چهل و پنج نفر در نظر می گیرد بدین قرار: بیست و یک تن امنای ایالات و ولایات که به حکم قرعه انتخاب گردند؛ پنج تن نمایندگان تجار؛ چهار تن از اهل قلم؛ و پانزده نفر دیگر از میان وزیران و حکام تعیین شوند. روال کار مجلس امنا بر آیین مشورت باید بگذرد. مجلس وزیران همان دستگاه اجرایی را می سازد. اگر «مجلس صحیح منظمی داشتیم، نه خسارت بیست و پنج کرووری رژی به ایران وارد می آمد، نه رسوائی پول سیاه و ضرر» آن. همچنین اگر «مجلس ملتی» داشتیم مجبور نمی گشتیم قریۀ فیروزه را به عنوان «خصوصیت دولتی» به روس واگذاریم زیرا مجلس چنین توقع و ابراز دوستی را طرد می کرد. در گذشته هر چه کوشش رفت که مجلس مصلحت خانه و شورای دولت و مجلس وزیران مسئول، قوامی گیرد باطل گشت. «چندین سال جماعتی فرومایه میدان را خالی کرده، پادشاه و رعیت را چاپیدند... تا انقراض عالم هر گاه اشخاص فرداً فرد قدرت یابند و مانع نبینند، بر همین وتیرۀ خلاف و اجحاف خواهند رفت». آن سخن نویسنده نفی حکومت مطلقۀ فردی است. برای اینکه نسبت

به مردم «سلب تعدیات» شود باید حکومت براساس «حقوق و حدود معین و سیاست» قرار گیرد. و حدود و حقوق و سیاست را «قانون» تعیین کند. او خواهان «مجلس ملتی» است که «تصویب... آن مجلس لازمه اقدامات دولتی» باشد. «اینکه در ایران روزی صاحب مجلس مقتدر و ترتیبات منظم خواهد شد شک نیست؛ تا این نام نیک به اسم که باقی ماند».

در همان جهت سیاسی، به آزادی اجتماعات و آزادی بیان تأکید می آورد: هدف اجتماعات مردم باید نفع عامه باشد و در انجمن منافسی مذهب سخن نگویند. همچنین «مادامی که تقیه باید کرد که چون فلان فلان است دم نباید زد» ترقی حاصل نگردد. «مردم دستشان از همه جا کوتاه است... و جرأت دم زدن ندارند. چه پرده ها از روی کارها برداشته می شد اگر خلق می توانستند آنچه می دانستند اظهار کنند. نکته سربسته چه می گویی، خموش». نقشه ترقی را ضمن انتقاد سایر تأسیسات می پروراند که زبده اش این است:

قشون را بگیریم که معرف قدرت و زور حکومت است. «جمععی پریشان را به عنف در جاهای کثیف جا داده اند که شما سربازید، و اینجا سربازخانه. عملشان صرافیه است و قصابی و علافی، مشقشان ساختن گل و کندن پی و بیختن خاک. و جیره و مواجب [ایشان] تیول صاحب منصب است». قشون ایران باید مرکب باشد از یک لشکر یکصد و بیست هزار نفری که سه سال به سه سال تعویض شود و آن شامل پنجاه هزار نفر رکابی، پنجاه هزار نفر مرخص، و بیست هزار نفر ایلبارتی باشد. قشون ایران منظم نمی گردد مگر به برقرار داشتن تعلیمات مختلف فنون نظامی، عدالتخانه و مقررات نظامی، حفظ الصحه نظامی و تأسیسات اتاماژور که جملگی در مسئولیت وزارت جنگ خواهند بود. اهل نظام «حق مرافقت با انجمن های پاتیککی» را ندارند. شرط ارتقاء در مدارج نظامی فارغ التحصیل بودن از مدرسه نظامی است. مواجب و رسوم سرباز باید

سر وعده برسد و از مالیات معاف باشد، به خانواده سربازی که در جنگ تلف شود یا مجروح گردد باید وظیفه ثابت مقرر گردد.

اداره مملکت به مالیاتی است که ملت می پردازد. شرط صحت مالیات تناسب مالیاتی است یعنی «تعیین نسبتی و اخذ حقوق [دیوانی] بر آن نسبت». نظام مالیاتی ما از اصل معیوب است زیرا اساس آن بر اجحاف قرار گرفته. اولاً «مالیات از رعیت گرفته می شود و نه از اغنیا». ثانیاً در افزایش عایدی دولت رعایت حال رعیت نمی شود، و حال آنکه لازمه عدالت «پیدا کردن راهی [است] که اسباب عسرت خلق نشود». ثالثاً در جرح و تعدیل مالیات مأموران دولتی «از ارباب قوی تعارف گرفته اند و بارش را بردوش بیچارگان گذارده» رعیت را در بدر کرده اند. رابعاً «فروغات مالیاتی» یا تفاوت عملکرد که «امروزه ربع مالیات است محل منافع حکام است، تمام را می خورند، و اگر پیشکشی هم می دهند آنرا اسباب اجحاف تازه قرار می دهند... پس چرا [مردم] در ادای مالیات اکراه نداشته باشند؟ هرگاه تخفیف مالیاتی هم مقرر گردد چیزی عاید رعیت نمی گردد. چنانکه برای ایالت فارس بر اثر ملخ خوارگی هفتاد هزار تومان تخفیف منظور داشتند که «محل مقرری و مواجب طراران شد». بالاخره اگر دولت عامل و «اسباب امنیت و رفع ظلم ظالم از مظلوم نباشد، آنچه از خلق گرفته می شود اجحاف و تعدی است». این وضعی است که در ایران ما جاری است. منوچهر خان معتمدالدوله از شیخ جعفر نجفی نکته ظریفی را پرسید: «ما و شما هر دو از مردم کسب معاش می کنیم. چه شد که از ما حرام و از شما حلال است؟» شیخ گفت: «اگر مسأله شرعی می دانی، در حلال آنچه را که به زبان از اطراف دندان در آورند فرو بردن آن مباح است، آنچه را که به چوب در آورند حرام. ما به زبان از خلق درمی آوریم و شما به چوب». پس مردم حق دارند که بدانند پولی که به خزانه می دهند به چه راه مصرف می شود.

خاصه اینکه در کار خرج دولتی قاعده صحیحی مراعات نمی گردد. «مخارج عزیزان بی جهت» به جایی رسید که در خزانه چیزی باقی نمی ماند، و اگر هم پولی در بساط ماند «از برای عکس انداختن بود». رسم «قبیح و شنیع» دیگر تنزیل برات دیوانی است که نفع آنرا خریداران برات می برند و بر حکمت امنای دولت ما «دعا می کنند». اصلاح این هرج و مرج منوط به انتظام دستگاه مالیه و اصلاح دو شعبه اصلی آن یعنی اداره محاسبه جمع و خرج، و اداره وصول و ایصال یا خزانه است. باید شش ماه پیش از آغاز هر سال «ترتیب بودجه» داده شود؛ میزان مالیاتی در کمال دقت معین گردد؛ جرح و تعدیل مالیاتی هر سه سال لازم می افتد؛ تحویل مالیات در دهات به عهده ریش سفیدان باشد؛ بر صنایع و حرف و سایر منابع عایدی حقوق دیوانی تعلق گیرد؛ و از مستغلات به مأخذ چهار درصد عایدی آن مالیات گرفته شود. به هر حال، وضع هر گونه مالیات باید «به صوابدید و اطلاع مجلس امنای شایع و دایر شود».

از منابع مهم عایدی دولت بعد از مالیات عمومی، املاک خالصه و جنگل و گمرک است. دستگاهی به نام اداره خالصجات وجود دارد. اما کار آن همان اندازه خراب است که املاک خالصه ویران اند. جنگل ها را هم بریده اند و مراقبتی در نگهداری آنها نیست. حتی می خواستند جنگل ها را یکسره بفروشند. در ۱۳۱۳ که پادشاه به مازندران رفت از مأمورین مؤاخذه کرد که چرا جنگل ها خشک شده است، و تأکید رفت که از تراشیدن درختان جلوگیری به عمل آید. اما حاکمی که حالا دو سال است به مأموریت مازندران رفته فقط می خواهد «خودی بیند» - چه دربند این صحبت هاست. او مازندران را از برای خود می داند نه خود را از برای مازندران. در سایر ممالک با آب و هوای مرطوب، بروسعت جنگل ها می افزایند، و ماکه محتاج باران هستیم ریشه درختان را می سوزانیم. باید قرقچی جنگل گماشت که چون درختی را ببرند نهال دیگر جایش بنشانند.

هرنباتی آفت خود را دارد که دفع آن مراقبت می‌خواهد. توسعه درختکاری شهرها را هم نباید نادیده گرفت. چنانکه در تهران محسوس گشته «از وقتی که باغات شهر و شمیران ازدیاد کلی یافته مقدار بارندگی رو بتزاید نهاده و هوا اعتدال بهمرسانیده است».

اما راجع به عایدات گمرکی: گمرک «بهره‌ای» است که از متاع صادراتی و وارداتی اخذ می‌گردد و اداره آن نظم درستی می‌خواهد. بدین معنی که «از امتعه‌ای که قوت غنی و فقیر است مالیات و گمرک گرفته نشود». در عوض به گمرک تنباکو و مشروبات و اشیاء تجملی افزوده شود. گمرک با تجارت رابطه نزدیک دارد. در قرارنامه گمرکی ترکمانچای ایران «مغبون» است خاصه در تجارت باممالک غربی. رسم اجاره دادن دستگاه گمرک هم از عجایب مملکت ماست. اگر اجزای این اداره «مستاجراند پس منصب و مواجب چیست؟ اگر نوکراند اجاره کدام است؟» به موجب پیمان ترکمانچای دولت ایران بیش از صد و پنج حق مطالبه گمرک ندارد. و حال آنکه برخی امتعه است که باید دولت «آنقدر گمرک بگیرد که خارج کردن آن میسر نباشد، و برخی متاع هست که باید گمرک را از آن برداشت». اهل تجارت گمرک ایران را چهار گروه می‌دانند ولی به دولت دو گروه بیشتر نمی‌رسد. از همه جا «به اسم فرنگی» امتعه وارد ایران می‌شود اما مباشرین گمرکخانه محض «خصوصیت» بعضی‌ها را از گمرک معاف می‌کنند.

از وضع پول رایج ایران بگوییم: سالهای دراز تناسب قیمت طلا و نقره ثابت بود. یعنی يك مثقال طلا مقابل پانزده مثقال نقره قیمت داشت. این اواخر به واسطه پیدا شدن معادن نقره و استخراج مقدار زیاد آن، اهل معامله دریافتند که بر میزان نقره همچنان افزوده و طلا کم می‌شود. معلوم شد که طلا به «ممالک تجارت» می‌رود و نقره هم ارزش سابق را ندارد. از اینرو دولت‌ها مأخذ پول

خود را بر طلا قرار دادند، و نقره را به اعتبار دولتی رایج کردند. اما با اینکه پول ایران در عهد محمدشاه بیشتر سکه طلا بود و از قرار معلوم نقره صرف داشته، چون ملتفت نقصان قیمت نقره نبودند به اصلاح نرخ تجارت برنیا کردند و از همه عقب افتادند. خارجی‌ان بتدریج طلا را بردند و نقره آوردند. چنانکه «امروز طلا در ایران مفقود است و [قیمت] نقره نصف شده» است. در تجارت با خارجه هم پول قران ایرانی کمتر صرف دارد. و چون ایران نیازمند کالاهای خارجی است که قیمت آنرا به طلا می‌پردازد، نرخ اجناس داخلی روز بروز بالا می‌رود. در ضرابخانه قاعدتاً باید ده يك بار (عیار) بزنند. از هر هزار تومانی چهل تومان برداشته می‌شود. معلوم است که سکه کردن هزار تومان این مقدار خرج بر نمی‌دارد، و تفاوت آن نفع دولت است. در مدت بیست سال گذشته که دستگاه ضرابخانه مرتب بود ظاهراً روزی هشت نه هزار تومان سکه زده‌اند، و بطور متوسط روزی پانزده هزار تومان سود برده‌اند. یعنی اگر صد تومان مخارج کرده باشند، سیصد چهار صد تومان نفع داشته‌اند، و در سال بیست و چهار هزار تومان به دیوان داده‌اند. اما از قرار محاسبات صراف‌ها روزانه بیش از اینها سکه کرده‌اند و گاه تا دوازده هزار تومان رسیده است. دیگر داستان پول سیاه است که يك من مس را هشت قران، و مقدار خیلی را هم دوازده قران خریده‌اند و سه تومان و دو قران می‌فروشتند. و تا کنون هشت کرور پول سیاه سکه کرده‌اند که از این بابت قریب شش کرور سود برده‌اند.^۱

۱. باید توجه نمود که اساساً پول در بازار کم شده بود. مأمور کرمان در گزارش رسمی خود می‌نویسد: «مقرر شده بود چون پول در ممالك محروسه کم شده، حکم کلیه این است که نقره مسكوك وغير مسكوك به ممالك خارج نبرند... [به تجارت و كسبه] قذغن بلیغ نمود و اهالی بلوكات را آگاهی داده، و به ضبط مرحدات سپرده، و از مؤاخذه

از کارهایی که این اواخر باب شده دادن انحصارنامه به بیگانگان است که عمل لغوزیان آوری است. رویت که قرارنامه بلندبالائی به دست آورد در برلن به یکی گفته بود: «ایران را خریدم». در واقع «سرنگرفتن مقاصد او توفیق خداوند و مداخله دست غیر بود - باز به عناوین دیگر ضرر خود را بخشید». (اشاره اش به امتیازنامه بانك شاهنشاهی است). در هر حال «احتراز باید کرد از اینکه راه آهن در ایران به ریاست فرنگی ساخته شود که خسارت آن بیش از نفع آن خواهد بود. باید البته ساخته شود لیکن به دست دولت و شراکت ملت». در کشور-های خارجه به آسانی به کسی امتیاز نمی دهند. ما مثل آب خوردن انحصار نامه صادر می کنیم یعنی امتیازنامه هائی که «جیب ما را خالی می کنند». و آن نتیجه «قرارنامه هائی [است] که محرمانه منعقد می شود، نه در محضر صد نفر که هر کس چیزی بگوید و عیبی بجوید». در تصور اهل دولت ما «پلتیک یعنی رعایت مز و انواع مبل، استرضای خاطر مادام [-] خواهش مسیو، گردش عصر، تفنن قصر، اکل سلمی^۱ شرب سلاسی [؟] خلوت بیهوده و عقیدت ناستوده». از

→ سیاست اولیای دولت قاهره هر کس را آگاهی داده بعد از این احدی نفره مسكوك و غیر مسكوك از خاك کرمان بیرون نبرد. به دنبال آن این نکته جویی اندیشیده را دارد: «آنچه به نظر می رسد دور نیست با این همه مواظبت، تفاوت نکند. اگر می بردند حالا کمتر خواهند برد. ولی البته بیفایده نیست ... اینهم ممکن نیست جمیع بارهای تجار را واریسی نمایند». (اسناد ایران، گزارش از کرمان بدون تاریخ). نه تنها سیم مسكوك بلکه پول سیاه هم در برخی شهرها کمیاب گشته بود. در گزارش فارس در ۱۲۹۵ آمده که: «پول سیاه در بوشهر خیلی کم شده است. وحاجی محمد باقر خان نوشته بود که اگر کسی يك پول سبزی بخواهد باید يك [سکه] صاحبقران بدهد، و آنقدر آن يك صاحبقران [نزد سبزی فروش] بماند تا حساب او پاك بشود. و بر مردم خیلی سخت شده است. و شیراز هم همینطور است». گزارش دیگر حکایت از این دارد که بر اثر کم شدن سکه رایج «در ضرابخانه همدان تقلبی ظاهر شده، در سایر ولایات هم پول مغشوش به اسم همدان سکه می نمایند و رواج می دهند». (اسناد ایران، گزارش های سال ۱۲۹۵). ۱. ظاهراً منظورش Salami خوراك گوشت خوك است.

جمله آن انحصارنامه‌ها قرارداد شیلات است. اهل خبره دانند که در این قرارداد «صرفه دولت چنانکه باید و شاید منظور نشده» بلکه به زیان ماست. دامنه بحث خان خانان می‌کشد به تأسیسات اجتماعی و اقتصادی جدید:

نشر معارف شرط اول ترقی است. مدارس و مکتب خانه‌هایی که در بلاد ایران دایر هستند یا معیوب‌اند یا بی‌ثمر. «يك نفر اهل کمال تا حال از آن مدارس بیرون نیامده. اگر اهل علمی امروزه دیده می‌شود در مملکت خارج تربیت شده» است. این علما هم کارشان «تفرقه انداختن در بین ملت است...». عمامه را بزرگ و پریشان پیچند، و عبا را راست و آویزان پوشند. اگر عمامه را بردارند هیچ‌اند و اگر عبا را نگذارند پوچ». حال اگر عالمی معتکف مدرسه گشت «به حکم بیگانگی مشرب اهل مدرسه، از خویش دورش کنند و دورش نیابند». اصلاح این مدارس قدیمی واجب است. به علاوه جای مکتب خانه‌ها را باید مدارس جدید بگیرند. بدین منظور در هر شهری باید مدرسه‌های ابتدائی تأسیس کرد که «لوازم ادب را از منشآت فرس و عرب بر نهج صرف و نحو و معانی و منطق و مایه‌تعلق بها آموخته شود و تواریخ داخله و خارجه، جغرافیای بلاد، علوم محاسبه به قدری که دانستن آن هر کس را لازم است مفهوم افتد». در هر مدرسه‌ای شاگرد باید «اجرت» بدهد، و هر مدرسه در سال تعداد معینی شاگرد مجانی بپذیرد. برای فقرا و ضعفا هم باید مدارس مجانی برپا کرد. آموختن زبانهای خارجی نیز از مقدمات تحصیل است؛ طلاب و سایر محصلین در هفته از بیست الی سی ساعت باید درس بخوانند؛ در اتاق درس رعایت حفظ صحت لازم است؛ ارتفاع اتاق درس نباید از سه ذرع کمتر باشد؛ کتب درسی و صورت درسها باید همواره در اختیار شاگرد قرار گیرد؛ حق معلم نباید ضایع شود یعنی کرایه خانه و حق رفت و آمد و مواجب او باید سر موقع برسد؛ اگر شاگردی در مدرسه دو سال متوالی مردود شد باید اخراج شود.

علوم و فنونی که بعد از مدرسه مقدماتی تحصیل آنها لازم است عبارتند از: ادبیات، تاریخ، السنه خارجی، ریاضی، مهندسی که شامل شعبات مختلف است (راه سازی، معدن، صنعت کارخانه) صنایع علمی چون نقاشی و حجاری و سیاه قلم و حکاکی و موسیقی، نظام، جغرافیا، هیئت، معرفت الارض، معرفت ملل، نژاد انسان، اخلاق، علوم طبیعی شامل فیزیک و شیمی و معرفت حیوانات و نباتات. تربیت زنان هم بسیار مهم است از آنکه مسئولیت تربیت اطفال را به عهده دارند. از ترجمه و نشر کتب فرنگی هم ناگزیریم. اما از فرستادن شاگرد به فرنگ چندان فایده نبردیم. ژاپنی ها به آلمان محصل فرستادند، ما هم فرستادیم. «امروز حال ژاپنی ها معلوم، و حال ما هم معلوم است. آنها دنبال کار را گرفته و روز به روز پیش رفتند، ما از علم و تربیت معین چنان هراسان شدیم که هر چه اهل علم بود از خود دور کردیم».

وضع حفظ الصحة عمومی هم مغشوش است و نمی توانند از سرایت امراض به شهرها جلوگیری کنند. باید به مردم آموخت که منزل و مأکول و مشروب خود را از آلودگی پاک گردانند. طبیب و دوا هم نداریم. «شرط طبیب حاذق جبه دراز، شال پهن، آستین گشاد... و خواندن شعری چند است. اجازه طبیب تصدیق چهارده پیرزن محله است». طبیب مردم را وادار می کند که دوا را از فلان عطار بخرند برای اینکه «مبلغی از قیمت دوا را به طبیب می دهد». از کارهای عمده اصلاح آب آشامیدنی است، مردم در آب جاری هزار چیز می شویند و درخانه همان آب را می نوشند. قریب سی سنگ آب به شهر تهران می آید که ده سنگ آن وقف است، و بیست سنگ آن متعلق به صاحبان قنوات. هر سنگ آب از پانزده هزار تومان تا سیصد هزار تومان قیمت دارد. اگر از هر ذرع مربع زمین تهران صد دینار و از هر نفر پنج شاهی گرفته شود، حق الارض سالانه تهران دویست هزار تومان و سرشمار آن دویست و پنجاه هزار تومان

خواهد بود که مجموعاً چهارصد و پنجاه هزار تومان باشد. با این پول می توان مثل اروپا منبع آب و «مجاری سیاه» (فاضلاب) ساخت.

«از دیاد مکن و ارتفاع مملکت» بسته به ترقی زراعت و صناعت و تجارت است. اول زراعت: زراعت مارونقی ندارد. در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه زراعت نیشکر در مازندران رواج گرفت. اما بعد «به واسطه ظلم حکومتی از میان رفت»، کارخانه شکرریزی خراب شد و رعیت از تعدی مأمورین ریشه «نی» را درآورده منهدم کردند». تربیت کرم ابریشم همیشه سرچشمه مهم عایدی بشمار می رفت. چنانکه در زمان فتحعلی شاه «پارچه ابریشمی ممتاز منحصر به ایران بود، و از این هم سالی مبلغی گزاف عاید این مملکت می شد. از بی-اطلاعی خلق و بی مواظبتی دولت همچو بردند که... تخم ابریشم را محتاج شدیم از خارج خریدیم». پنبه را منی دو قران به سوداگر خارجی می فروشیم و چهار قران هم «رافع و حامل» بهره می برد. بعد همان پنبه را به شکل ریسمان به قرار منی پانزده قران می خریم. در این معامله نه قران باخته ایم. فقط کشت توتون در گیلان به کوشش امین الدوله و پاره ای تجار رونقی یافته است. در کار زراعت ایران آبیاری مسئله بسیار مهمی است. خواه از قنات یا از رودخانه تأمین شود، در هر صورت دخالت دولت در توزیع آب امر ضروری است.

دوم صناعت: صنعت سه رکن دارد: «مصلح، سرمایه و کارگر». ترقی و تمول هر کشور را صنعت آن تأمین می کند. يك خروار چغندر پنج هزار قیمت دارد. کارخانه قند آنرا يك تومان می خرد، و از هر خروار چغندر هفده من قند عمل می آورد. امروزه يك من قند روسی را در بازار چهار تومان می فروشند و این تفاوت «حق زحمت، عاید مردم روس می شود». پیشرفت صنعت مربی و مشوق می خواهد و این در مسئولیت دولت است. دولت می تواند کارهای صنعتی را به مزایده بگذارد و هر کس بهتر ساخت به او سفارش بدهد. در عین حال مردم

دراختیار حرفه صنعتی خود مختار باشند، فقط مراقبت کلی دولت لازم است. دیگر عامل اصلی صنعت جدید سرمایه است که فراهم ساختن آن « مشارکت عموم را نیازمند است ». به مثل صد هزار نفر، نفری یک تومان بدهند و در سال اداره بیمه به ده نفر ده هزار تومان اجرت المثل بپردازد. این خود اعتبار می خواهد و آن « صفتی است که بدان، شخص مایه غریبه را بدست آورده بکار اندازد ». معاملات اعتباری از طریق « صرافی و بانک » انجام پذیر است. عمل بانک « اخذ وجوه از جماعتی، و دادن آن به جماعت دیگر، و بردن بهره از این میانه است ». وسیله این داد و ستد اسکناس است. و آن « اسنادی است که بانک به اجازه دولت تا حدی معین انتشار می دهد، و در وجه آنها از مردم پول گرفته تا به مصارف تجارتنی زده، از آن بهره می برد ». در واقع اسکناس را می توان به « وجه بی تنزیل » تعبیر نمود. ثلث قیمت اسکناس منتشره بایستی طلا در بانک موجود باشد. اما این بانک شاهنشاهی که ما داریم و « به همت بعضی پیشکش ها در ایران دایر شد و مبلغی کاغذ دست مردم داده اند- هیچ کس مطلع از رفتار و تجارت و نقدینه آن نیست. اعتبارش ثابت نشده است. در هر حال اسناد قرضش که در فرنگ دوازده لیره قیمت داشت به سه لیره و چهار لیره رسیده است. و این کمال بی اعتباری است. همچو نباشد [که] یک روز معلوم شود بانک چند کرور مال خلق را برده است... آنچه مسلم است این است که هیچ سفیهی از خانه خودش بر نمی خیزد، برود به سعی و کوشش خانه همسایه را آباد کند ».

معمولاً « اقدامات شراکتی و تشکیل کمپانی » نفع دارد. اگر مردم در این کارها همتی بخرج نداده اند برای این است که به دولت خویش اعتماد نداشتند. فقط دلالتان فرنگی بزور رشوه انحصارنامه هائی به دست آورده اند، همچون امتیازنامه بانک شاهنشاهی، راه آهن حضرت عبدالعظیم، راه آهن اسبی، و کارخانه قند و بلور. این تأسیسات، سرمایه داران خارجی را به سرمایه رسانده،

و ایرانیان را گداتر و محتاج‌تر ساخته است. در اداره صحیح هر شرکت دست کم سه ناظر لازم است که بر امور شرکت نظارت داشته باشد، و از تخلف احتمالی جلوگیری کند. سرمایه شرکت را سهام آن می‌سازد؛ قیمت سهام و تعیین شمار سهامداران در شرکت‌های عمومی باید بر عهده دولت باشد؛ شرکت خصوصی را عده‌ای برپا می‌دارند که می‌خواهند به مثل «در ترویج متاع و یا پیشرفت صنعتی و یا تسهیل تجارتی» کمپانی تشکیل دهند. علاوه بر کمپانی عمومی و خصوصی، نوع دیگر کمپانی وجود دارد که آنرا «کمپانی دولتی» گویند مثل کمپانی تلگراف.

اما راجع به کارگر و کارخانه: «جماعت کارگر طایفه بزرگی از اهل مملکت هستند... اینان در صورت قدرت کار به قدر کفاف آنهم به عسرت تحصیل [معاش] می‌کنند، و در روز عجز یا پیری یا مرض و نقص جوارح، بیچاره می‌مانند و اسباب انزجار عامه می‌شوند». گاه دیده می‌شود که این جماعت «فتنه و فساد» برپا می‌دارند. به همین جهات مختلف در مغرب که «صنعت و حرفه» زیاد ترقی یافته است، برای آسایش طایفه کارگر مجمع‌ها تشکیل داده و قواعدی برای «حفظ صحت و حسن رفتار» نسبت به آنان گذارده‌اند. از جمله اینکه: عمله و کارگر کارخانه در قبول کار مختار است؛ عمله کارخانه‌ای را به کارخانه دیگر نمی‌توان برد مگر به اجازه صاحبکار؛ مزدوری که روز اول هفته در کارخانه‌ای مشغول کار گشت تا پایان هفته نمی‌تواند به جای دیگری برود؛ مراعات صاحبکاران و مزدوران باید در محکمه‌ای فیصل پذیرد؛ حفظ سلامت کارگران واجب است و اسباب کار بایستی به قسمی تدارك شود که عمله «نقص صحتی حاصل نکند و خطر جانی» برای او نباشد. در ایران چه بسیار اتفاق می‌افتد که نجار و بنا و فعله به واسطه بی‌مبالاتی معمار از چوب بست پرت می‌شوند و هیچ رسیدگی در کار نیست. در واقع «اجرتشان پول خورشان است».

از قواعد ضروری اینکه: اطفال را تا دوازده سالگی نباید «به کارهای عنیف کارخانه» گماشت؛ کاری که به عهده شاگردان کارخانه از دوازده تا شانزده سالگی می گذارند باید «به طاقت ایشان باشد و رعایت ساعات درس و تحصیل ایشان بشود»؛ در ایجاد هر کارخانه ای اجازه حکومت لازم است؛ محل کارخانه نباید مزاحمتی برای ساکنان حول و حوش آن داشته باشد؛ کارخانه هایی که «غوغای فوق العاده» دارند نباید به نزدیک مدرسه و مریضخانه احداث شوند؛ مؤسس هر صنعت حق دارد صنعت خود را مدتی در انحصار خویش نگاهدارد؛ صاحبان انحصار حق دارند برای کارخانه های خود علامت مخصوص داشته باشند؛ «حقوق انحصار موافق حقوق ملل و قرارداد و مواعد و معاهده دول» همه جا معتبر است.

عامل سوم افزایش تجارت است. و آن «نقل و تحویل امتعه حاضر و آماده است از جایی به جایی». ترویج تجارت داخلی به عهده وزارت تجارت، مسئولیت تجارت خارجی با وزارت امور خارجه، و حفظ حقوق تجار با وزارت عدلیه است. وضع «کاپیتولاسیون» که در ایران جاری گشته از موانع عدالت قضائی است. در بندرها و مراکز عمده تجارتی بایستی قنصلخانه برپا دارند که پاسدار حقوق اهل تجارت باشند. «اگر ایران قانونی مجرا و محکمه ای مسلم داشت، چه جای آن بود که آن وکلای خارجه در محاکمات مداخله نمایند»- کاپیتولاسیون همین است. از تنزل قیمت نقره زیان فاحش به تجارت ایران خورده، و تنزل نقره خود سبب گرانی امتعه گردیده است. «امروز قیمت اجناس در خارجه به نرخ خود باقی [مانده] لیکن یک تومان روس و عثمانی دو تومان ایرانی شده است، واز برای رسیدن به آن متاع در داخله نیز دو تومان باید بدهند».

راه و راه آهن سهم عمده ای در پیشرفت تجارت دارد. اینکه در ایران

به توسعهٔ زراعت غله توجهی نمی‌شود از این بابت است که برای حمل و نقل غله از ولایتی به ولایت دیگر راه نداریم. ساختن راه شوسه و کشیدن راه آهن به عهدهٔ دولت است، نه اینکه به این و آن واگذار گردد. اگر هم سرمایه‌ای در بساط نیست دولت می‌تواند از راه استقراض تأمین نماید، و اقساط قرض را بتدریج بپردازد. و اگر هم مجبور گشت برای کشیدن راه آهن امتیازی بدهد بایستی شرایط سختی مقرر دارد که ماجرای قرارنامهٔ رویتر پیش نیاید. در ضمن باید توجه نمود که «مصلحی که در مملکت موجود است از خارج نیاورند». ادارهٔ راه و راه آهن به انحصار باید در مسئولیت دولت باشد، و ترتیبی لازم است که «هیچ نوع تعدی به رعیت وارد نیاید». تعیین نرخ کرایهٔ حمل و نقل و رسیدگی به دخل و خرج ادارهٔ راه نیز از اختیارات دولت می‌باشد. البته از نفع سالانه آن مقداری به صاحبان سهام کارسازی می‌شود.

سخن آخر در نظام اداری است. «معایب ظاهره و مفاسد متکاثره که امروز در جملهٔ امور بروز و ظهور دارد از امارت ناشی، و وزارت حواشی است. هر کس به واسطه و اسباب بدون لوازم و آداب متقلد امری تواند شد، کسان خویش را مهمام دولت استقلال دهد، و سلیقهٔ خود را حاکم حلال و حرام شمارد. نتیجه، چنانکه مشهود است جز اختلال ملك و ملال رعیت چه خواهد بود؟» مجلسی باید آراست که مراتب نوکر را مشخص نماید؛ هر کس را به کفایتی که دارد بر سر کار بگمارد؛ به هیچ کس بیش از يك شغل نسپارد؛ معاش و مواجب نوکر را معین کند؛ معیار مقام و منصب را علم و عمل قرار دهد؛ خواه نوکر دیوانی باشد خواه مرد سپاهی؛ و هیچیک از عاملان دولت از آن قواعد مستثنی نباشد. اگر از شمشیربندان است باید در فنون نظامی خبره باشد؛ اگر اهل سیاست و قلم است در اصول قوانین میسر باشد؛ و اگر اهل دربار است به امانت و صحت اخلاق ممتاز باشد و «ترقی خود را در خدمات خلوت بداند»

نه اینکه در امور مملکتداری دخل و تصرفی نماید. «نباید گردش در سرای سلطنت جزو مشاغل باشد که جماعتی به مجرد استجازه ورود از تقرب لاف زنند و آنرا دستاویز تعدی و اجحاف کنند».

«اندکی از بسیار و یکی از هزار، از هرجائی من باب تذکار در این رساله درج شد... محال عقل است که روزی رجالی پیدا شوند که همه به صرافت طبع خود از منافع خویش چشم پوشند، و در حفظ مصلحت دولت کوشند. به تجربه هزار رساله معلوم شده است که باید ترتیبی در کار آورد که عموم طبقات... ممنوع از اجحاف و تعدی شخصی باشند... قلم اینجا رسید و سر بشکست».



گفتگو در اصلاح قواعد مالیات و پیشرفت فلاح و امور بلدی، موضوع اصلی رساله دیگری است به عنوان «قانون مظفری» به قلم ملک المورخین^۱. این رساله در قانون خواهی به مفهوم اخص کلمه نیست، دایره بحث آن هم محدود است، اما در رشته پول و مالیه و امور شهری حاوی اطلاعات سودمندی است به علاوه نرخ نامه ها و احصائیه های نسبت به منظم. نویسنده از خانواده لسان الملك سپهر مؤلف ناسخ التواریخ است، و حالا که قانون مظفری را نوشته خود از تاریخ نویسان درباری بوده، فهم تاریخی اش نیز در حد مؤلف ناسخ التواریخ است. می نویسد: «مملکت ایران بزرگتر و آبادتر از تمام ممالک جهان است، و مردمش رشیدتر و غیورتر و قوی تراند... و همیشه از روم و چین و هند باج گرفته اند». اما اعتراف دارد که در قرون اخیر که بعضی کشورها رو به ترقی نهادند ایران عقب ماند، و به این روزگار «تمامیت رعیت خاصه

۱. ملک المورخین سپهر، قانون مظفری، خطی، تاریخ تحریر ۱۳۱۵.

چاکران دولت تهی دست و مقروض و پریشان و بی هنر و مفلس شده‌اند ، زیرا سبک خودشان را از دست دادند و پیرو دیگران شدند - و نه این و نه آن شدند». اصلاح ایران امروز از دو قسم خارج نیست: «یا تغییر کلیه قواعد سابقه و تجدید بنای جدیدی برای مملکت... این قسم پول زیاد و قوت قلب و عزم و تحمل شداید و صبر کامل می‌خواهد». دیگر «اصلاح ظاهر و تعمیر بناهای پوسیده و مواظبت در اجرای امر است». او طریق دوم را می‌پسندد و قانون مظفری را در توجیه آن پرداخته است.

نخست نظم مالیاتی را به میان می‌کشد: اصل «عشریه» نیکوترین قواعد است، و رسم «تخفیف» نباید در آن راه داشته باشد. نظام مالیاتی جاری غلط و از عدالت دور است برای اینکه دهقان سالخورده‌ای که سالی ده تومان عایدی دارد باید پانزده تومان مالیات بپردازد. ناگزیر یا باید هستی خود را بفروشد که از عهده مالیات دیوانی برآید، یا زمین زراعتی‌اش را ترک‌گوید و راه فرار پیش گیرد. در مقابل توانگرانی هستند که سالی یکصد و پنجاه هزار تومان مداخل دارند و دیناری مالیات نمی‌دهند. دستگاه مالیاتی عهد «خاقان مغفوری» را منظم‌تر از عهد ناصری و مظفری می‌شمارد. به علاوه میزان مالیاتی که آن زمان به‌خزانه می‌رسید در تناسب قیمت محصولات، بیشتر از دوره‌های بعد بوده است.

در آن اوان رعیت جریبی دوازده هزار و ده شاهی به دیوان می‌داد؛ کاه خرواری سه هزار و جو هشت هزار و گندم دوازده هزار و هیزم سه هزار و ده شاهی و انگور باری سه عباسی و انار باری پنج هزار بود. و به همین طریق سایر محصولات را رعیت به شهر می‌آورد و می‌فروخت. یعنی سالی دو تومان از هر جریبی می‌برد، دوازده هزار و پانصد دینار به دیوان می‌داد، هفت هزار و پانصد دینار عاید خودش می‌گردید. اکنون همان رعیت کاه را از دو تومان

الی چهار تومان ، هیزم را از دو تومان الی پنج تومان ، جو را از هفت الی ده تومان ، گندم را از هشت الی پانزده تومان ، و انگور را از باری دو الی چهار تومان می فروشد ، و از هر جریبی قریب هفتاد هشتاد تومان می برد ، اما مالیات دیوانی او همان دوازده هزار و ده شاهی سابق است.

اصل «عشریه» قاعده کلی مالیاتی است ، اما از برخی اصناف باید «پنج يك» مالیات گرفت مانند «مسکر فروش و دواخانه و تریاك فروش». شراب-فروشان یهودی که ملك ندارند ولی دو تومان کشمش و انگوری می خرند و بیست تومان می فروشند ، خواه کار حرام باشد خواه حلال ، کسب خود را خواهند داشت . پس باید مبلغی مالیات به دیوان بدهند . اگر مالیات تریاك و مسکر «پنج يك» مقرر گردد قریب سه چهار کروار تومان (سوی مالیات عشریه) عاید خزانه خواهد شد و ایرادی هم ندارد. صاحبان درشکه و کالسکه شخصی هم باید ماهی يك تومان بدهند. و هر که آنرا نمی تواند یا نمی خواهد بدهد ، درشکه شخصی نگاه ندارد.

در تحصیل مالیات عشریه چون دولت «نوکر بیکار» فراوان دارد، در هر ناحیه ای چند نفر را بگمارد تا به ثروت مالکان از کشت و زرع و باغ و قنات به درستی رسیدگی کنند و «هرچه عایدی اوست بعد از وضع مخارج، عشر آنرا سند ذمه از کدخدای آن ده برای دیوان» بگیرند. همین روش مایه افزایش درآمد خزانه می شود.

تعیین نرخ نامه اجناس در صلاحیت و بلکه تکلیف دولت است تا مردم ، هم از عهده خرید جنس و هم پرداخت مالیات برآیند. خیار نوبر دانه ای يك تومان ، بادنجان نوبر دانه ای پنج هزار ، هندوانه يك من پنج هزار یعنی چه ؟ پس باید نرخ اجناس را اعلام کرد. امر «نرخ گذاری» در دارالخلافه قریب چهل سالی است مغشوش گردیده. غیر از نرخ اجناس بزازی و بلورفروشی و خرازی

و مزد خیاط که رساله علیحده می‌خواهد و تعیین مدت لازم ندارد و کسبه نمی‌توانند آنها را حبس و احتکار کنند، نرخ نامه سایر چیزها را باید در دروازه‌ها و گذرها نصب کنند تا مردم تکلیف خود را بدانند. باید در آن اعلام شود که محصولات «از اول سال الی شش ماه از سال رفته به این نرخ، و از شش ماه تا آخر سال به نرخ ثانوی که معین شده بفروشند و ... نوبرانه به کلی موقوف شود، و دکاندارها تومانی دو هزار روی آن بپردازند و ملتزم باشند که اگر کسر بدهند یا از این مبلغ گران‌تر بفروشند، دکانش ضبط دیوان اعلی می‌شود»^۱.

۱. صورت نرخ نامه پیشنهادی نقل می‌شود. همه ارقام به مأخذ دینار است مگر اینکه خلاف آن تصریح شده باشد: کنگر و ریواس چارکی ۱۵۰، قارچ چارکی ۲۵۰، دنبان و مارچوبه چارکی ۲۵۰، گل کلم عددی ۲۵۰، آلوچه و آلبالو چارکی ۱۵۰، گیلاس چارکی ۱۰۰، زردآلو چارکی ۱۵۰، شلیل و قیسی چارکی ۲۰۰، سیب چارکی ۱۰۰، انار چارکی ۱۵۰، هلو و آلو زرد و انجیر و شاتوت و غوره چارکی ۱۵۰، آلو بیخارائی چارکی ۲۰۰، توت سفید و انگور چارکی ۱۰۰، خیار و کدو سه عدد ۵۰، بادنجان پنج عدد ۵۰، ماست بیست من ۱۵۰۰، پنیر چهار من ۵۰۰۰، تخم مرغ بیست عدد ۵۰، گرمک و هندوانه و خربوزه یک من ۲۰۰، طالبی یک من ۲۵۰، خربوزه اصفهان یک من ۱۰۰۰، کاه و سایر سبزی‌ها یک من ۲۰۰، هیزم خرواری ۱۵ قران، کاه خرواری ۱۲ قران، یونجه خرواری ۲ تومان، زغال خرواری ۵ تومان، صابون منی ۱۵۰۰، تنباکوی کاشی منی ۳ قران، تنباکوی شیرازی منی ۵ قران، شیر چهار من ۱۵۰، سرکه منی ۵۰۰، آبغوره منی ۶۰۰، کشک منی ۱۰۰۰، پنبه خرواری ۳۰ تومان، پشم خرواری ۲۰ تومان، توتون چیق منی ۶ قران، کشمش چارکی ۲۰۰، شیر منی ۵۰۰، روغن چراغ چارکی ۲۰۰، شمع پیه چارکی ۵۰۰، سماق منی ۵۰۰، سیب زمینی خرواری ۲۵ قران، شیرینی ایرانی منی ۵ قران، شیرینی فرنگی منی ۶ قران، ماهی دودی عددی ۸۰۰، ماهی آزاد و قزل‌آلا چارکی ۸۰۰، نارنج دو عدد ۵۰، گلابی شهری چارکی ۱۵۰، گردوی سبز هزاری ۴ قران، آلوچه برغانی منی ۱ قران، چغندر خرواری ۵ قران، باقلای سبز و لوبیای سبز و پیاز منی ۲۰۰، نمک منی ۱۵۰، زغال- سنگ خرواری ۳ تومان، سنجید منی ۵۰۰، خشخاش سبز پنجاه عدد ۵۰، خشخاش

در انتظام امر کسب، یکنواخت کردن اوزان و مقادیر نیز واجب است. می‌توان آهن‌های پوسیده و ادوات کهنه قورخانه و مخزن را که بی‌مصرف مانده‌اند آب کرد، اسباب وزن و زرع ساخت و مهر دولتی بر آن زد و میان کسبه پخش نمود و بهای آنرا هم گرفت.

اینکه ما داریم تجارت نیست. چه بسیار کلاه‌برداران در لباس تاجر «اموال مردم را به استقراض و امانت اخذ می‌کنند و کالسکه و نارنجستان» می‌خرند به این خیال که اگر طلبکار مدعی شد، بست می‌نشینند. باید اعلام شود: اگر تاجری مال مردم را برد و «افلاس‌نامه» داد، مورد تعقیب قرار می‌گیرد. مال مردم را از او پش بگیرند، و پانصد چوب هم به او بزنند که به خرج دیگران نارنجستان‌ن سازند و تشخص بیجا نفروشد. به تعبیر دیگر نارنجستان‌ها را از پول دزدی می‌خرند، و کالسکه‌های اربابی را اغلب دزدان سوار می‌شوند.

اما بازرگانان باید به تجارت و رواج کالاهای داخلی تشویق شوند. امتعه داخلی می‌تواند خیلی از احتیاج‌های مردم را برآورد، از قبیل: برک و آستری و شال و ترمه و سلسله و شال شیرازی و خراسانی و کرمانی و پوستین و عبا و

→ خشک چارکی ۶۰۰، چغاله‌بادام چارکی ۲۵۰، ذرت دو عدد ۵۰، خرما چارکی ۵۰۰، جوجه دانه‌ای ۵۰۰، مرغ دانه‌ای ۶۰۰، قرقاول و خروس اخته دانه‌ای ۸۰۰، بوقلمون دانه‌ای ۴ قران، جوجه بوقلمون دانه‌ای ۳ قران، رنگ چارکی ۱۲۵۰، حنا چارکی ۱۰۰۰، ناردان منی ۱۰۰۰، رب منی ۱۰۰۰، گز اصفهان جعبه‌ای ۲۵۰۰، حلوا - ارده منی ۲۰۰۰، کره چارکی ۳۰ شاهی، تخم هندوانه منی ۲۰۰۰، تخم کدو و فندق و پسته منی ۳۰۰۰، گوشت شکار چارکی ۸۰۰، گوشت گوساله چارکی ۵۰۰، گوشت گاو چارکی ۴۰۰، آجر سفید هزاری ۴ تومان، آجر ابلق هزاری ۴ تومان، آجر قرمز هزاری ۳ تومان، آهک خرواری ۱۲ قران، جوش کوره باری ۶۰۰، گندم خرواری ۵ تومان، جو خرواری ۳ تومان، نخود و لپه خرواری ۱۰ تومان، نان منی ۵۰۰، عدس خرواری ۶ تومان، عدس قزوینی خرواری ۷ تومان، برنج چهار منی ۸ قران، روغن چهار منی ۲ تومان، گوشت چارکی ۵۰۰، کبک دانه‌ای ۷۰۰.

چوخا والجه وچادر شب و قلمکار و قدك و زری و مخمل و تافته و خارا و رو-
فرشی و قالیچه و پرده و نمند و زیلو و امثال آن. وارد کردن این نوع کالاها از
خارج باید یکسره منع گردد. چون در مصرف امتعه خارجی همه از هم تقلید
می کنند، چه بهتر که «قبله عالم و عالمیان ارواحنا فدا» تمام لباس پیکر مبارک
را از امتعه ایرانی بکنند» تا دیگران هم سراغ اجناس فرنگی نروند. «تفاوت
این امر سالی صد کرور است که عاید این مملکت می شود و دیگر پول به خارج
نمی رود». مگر نه اینکه در دوران فتحعلی شاه يك كاشان به تنهایی چهارده هزار
کارخانه شعربافی داشت. اما دو سال قبل (۱۳۱۷) که نویسنده به کاشان رفت
فقط هشت کارگاه از آن باقی بود. آخر «پوشیدن خز و سنجاب و کلاه بخارانی
و شال کشمیر» چه لزومی دارد. «قبله عالم» می تواند «برای لباس، پوست قمی
و شیرازی و مژگز و شال شیرازی و کرمانی و خراسانی استعمال فرماید». کلاه را
هم می توان از نمند کرمان و مخمل کاشان و پوست قم و شیراز دوخت، همچنین
زین و برگ و دهنه و کفش و چکمه و غیره چرمش در ایران موجود است،
منتها اگر روغنی به آن بمالند عین چرم فرنگی می شود. «چند نفری را دیدم که
زین و برگ فرنگی خریده بودند دستی دوست تومان»، در حالی که همین جنس
در همدان دوازده تومان است. برای ترویج کالاهای داخلی راهی نیست جز
اینکه امنای مملکت از فرنگی مآبی دل برکنند و به امتعه وطنی دل بندند.

اصلاح مالیه بدون «اصلاح عمل پول» معقول نیست. سودی که دولت
از ضرابخانه می برد «از بابت باری است که به پول می زنند و نه از بابت حق-
السکه». تنزل پول موجب ضرر خود دولت است. حالا هزار تومان در واقع
چهارصد تومان می ارزد چنانکه اجناس خارجی را تومانی چهار هزار حساب
می کنند. در زمان خاقان مغفور «اشرفی هیجده نخودی يك تومان بود و رعیت
همان را می داد، و حال به واسطه بار مسکوکات و تنزل نقره اشرفی هیجده

نخودی را رعیت به جای دو تومان بلکه بیشتر می دهد. و اگر دولت بیست کرور مالیات می گیرد در حقیقت هفت کرور گرفته است».

پرداخت مواجب دولتیان هم مثل خود دستگاه استیفا مغشوش است. از يك طرف به هر «بی هنر و نا اصل و غیر مستحق، منصب و مواجب می دهند» برای اینکه او «نوکر فلان پیشکار است و از دیوان اعلی از هفت هشت جا مواجب و مرسوم دارد». اما دیگری که این نوع بستگی دیوانی ندارد در پریشانی می گذراند. یکی سالیانه پنجاه هزار تومان برای خود مواجب دست و پا می کند، سه یا چهار هزار تومان خرج دارد و مابقی را یا به «بانک می دهد یا در زمین فرو می رود و یا چراغ و گلدان و پراق و مبل می خرد». اما دیگری خرج زن و فرزندش را هم نمی تواند برساند. آخر این نایب التولیه مشهد با این درآمدگزار چه کاره است؟ بیشتر عایدی سالانه آستان قدس سالی به چهار هزار تومان می رسید، و متولی آنجا سالیانه سه تا چهار هزار تومان عشریه می برد. اکنون آن عایدی به سالی دویست الی سیصد هزار تومان بالغ گشته و متولی باشی سالی سی الی چهل هزار تومان عشریه می برد. از بابت «اجارات و گرفتن حق الارض از اموات و رسوم منصب و مواجب دادن» هم مداخلی دارد. به علاوه از خزانه دیوان پول می گیرد!

این هم از رسمهای غلط است که طبقه نوکر دیوان مواجب خود را «در اوایل سال تومانی چهار هزار و پنج هزار و شش هزار می فروشند». دیوان اعلی قریب ششصد مستوفی دارد که سیصد نفرشان در دستگاه وزرا و بزرگان هستند و باقی بیکاراند. یا باید خرجی آن سیصد نفر را میان همه تقسیم کرد، یا به این سیصد نفر هم در همان حدود مواجب رساند. در ضمن میرزا بنویس های دولت سالی پنجاه هزار تومان از دولت می برند اما «فرامینی که در دولت علیه نوشته می شود اغلب غلط املائی دارد».

برای اصلاح دستگاه استیفا بانکداری و نشر اسکناس ضرورت دارد اما نظم درستی می‌خواهد. «اسکناس هر قدر تهیه شد مقابل آن وجه لازم است که اگر مردم اسکناس بیاورند فوراً معادل آن اسکناس، تنخواه به آنها داده شود که اسباب اعتبار آن بانک بشود... هرچه از آن اسکناس‌ها بسوزد و مفقود و معدوم شود منفعت دولت است. دیگر اینکه ممکن است اگر در برابر اسکناس در بانک تنخواه موجود نباشد تا يك اندازه آن اسکناس‌ها به خرج برود». سرمایه بانک را می‌شود به قرض فراهم آورد. «زحمت این کار در سال اول است که صد هزار تومان دولت قرض کند، بعدها مالیات دیوان می‌رسد و همیشه در بانک تنخواه است و آن قرض را از فایده آن می‌دهد». بانک می‌تواند برات‌های مردم را تومانی دو هزار کسر کند و بپردازد، و از این بابت هم سود ببرد. اما این بانک استقراضی روس که ما داریم مایه رسوایی است. بدین معنی که مقدار زیادی از اشیائی که به گرو بانک می‌سپارند، مال دزدی است. صاحب مال هم که پیدا می‌شود، بانک به او پس نمی‌دهد، و «حق دارد زیرا تنخواه داده است. بهتر است هر کس هرچه به بانک روس می‌برد کدخدای محل یا اشخاص معتبر شهادت نامه بدهند که مال حلال است، و يك نفر از طرف دولت مأمور این کار باشد». در جهت دیگر توسعه فلاح از واجب‌ترین تدابیر است: اصفهان را می‌توان از آب کردند که هزار سنگ آب دارد، مشروب نمود و زراعت آنجا را رونق داد. این کار صد هزار تومان خرج برمی‌دارد، اما مایه آبادی می‌گردد و نفع فراوان دارد. اگر دولت از عهده‌اش بر نمی‌آید «جمع کمی کمپانی شده و متحمل این مخارج بشوند، و از سال چهارم عشریه به دولت بدهند». از بستن سد اهواز همه حرف می‌زنند اما سر نگرفته است. این منطقه را از قدیم «خوزستان می‌نامیدند یعنی شکرستان» و شکر آنجا را به هردباری می‌فرستادند. باز اگر دولت پول ندارد، تجار می‌توانند به احداث آن برآیند و عشریه به خزانه

بپردازند. امتیاز دریاچه قم را هم باید به کسی واگذارند که از صنف ملاکان نباشد. آب شاهرود را نیز می‌توان به دشت‌های قزوین رساند و برای آن تجار «داخل کمپانی» شوند. بر رودخانه گریگان و اترک باید سد بست که مخارجش بیش از سی هزار تومان نخواهد بود. راه مازندران راهم که به زمان ناصرالدین شاه برای ساختن آن یکصد و پنجاه هزار تومان گرفتند و ناتمام مانده، باید به انجام رساند. این خود سالی بیست هزار تومان بابت حق عبور عایدی می‌دهد.

برای نگهداری جنگل‌های منطقه شمال ایران هم دولت فکر صائبی ندارد. جنگل‌های طبیعی «رو به تمام شدن است» و در این وضع رعیت تا حدی مسئول است که هر وقت زغال می‌خواهد «تمام جنگل را آتش می‌زند». باید «آتش [زدن] جنگل به کلی موقوف شود و هر کس درختی از آنجا می‌برد، برای سوختن و فروختن، فوراً به جای آن درخت دیگر بنشانند». دیگر اینکه معادن زغال سنگ را بکار اندازند که زغال سنگ جای چوب را بگیرد. پیش از اینها مجلس مصلحت‌خانه مقرر داشته بود به منظور توسعه نوغان کاشتن درخت توت را که در مازندران زود به عمل می‌آمد، رواج دهند. کار پرفایده‌ای بود، اما «چند نهالی کاشتند و عقبش را نگرفتند» و همچنان مهمل ماند.

مختصری هم از تأسیسات بلدی دارالخلافه بگوییم: این شهر تهران تکافوی جمعیتش را نمی‌کند. بیایم شهر را بزرگ کنیم و خندق تازه‌ای حفر کنیم. یعنی «خندقی از بالای قصر قاجار و عباس آباد و یوسف آباد و امامزاده حسن الی حضرت عبدالعظیم شروع شود... تا پشت حضرت عبدالعظیم ختم شود که دایره شهر سه فرسخ در سه فرسخ بشود». با این حساب اگر عرض و عمق این خندق هر کدام هفت ذرع باشد ده کرویر تومان خرج برمی‌دارد. در عوض بر قیمت زمین‌های داخل شهر افزوده خواهد شد. اراضی دولاب که حالا «ذرعی صد دینار خرید و فروش می‌شود، فوری ذرعی یک قران، و بعدها یک

تومان خواهد شد. آنوقت اراضی نزدیک به شهر ذرعی ده شاهی و اراضی دور ذرعی صد دینار، صاحبش به دولت باید بدهد. در ضمن چه خوب بود باغ‌های بزرگ در شهر احداث می‌گردید. به علاوه «یک دیواری می‌شود از درخت» دور شهر قدیم تهران ایجاد کرد که دافع بادهای مسموم باشد و هوای ناسالم را تمیز نماید.

اصلاح مجاری آب دارالخلافه نیز از ضروریات است. «آبی که در آن از فضلات سگ و گربه و گاو و شتر و اسب و قاطر و الاغ و گوسفند و اطفال انسان، و آب‌های ماست گندیده و آب پنیر و هندوانه و خربزه گندیده و آب دیزی‌پزی و صابون‌پزی» می‌ریزند البته «امراض غریبه» تولید می‌کند. ناگزیر دولت باید «خود متحمل [خرج] لوله آهن بشود که به واسطه آنها آب داخل خانه‌ها و حمام بشود». البته مردم هم حتماً کمک خواهند کرد. و یا باید انجام این کار را برعهدهٔ تجار واگذارد.

تعمیر این کوچه‌ها که «خراب و کثیف و پرتگاه و گودال‌های زیاد و خاک‌روبه‌دان» است لازم می‌باشد و از وظایف رئیس پلیس است. باید مقرر گردد تا نزدیک سحر خاک‌روبه را از کوچه‌ها بردارند؛ در محله‌های شهر چراغ بکشند و یا چراغ برق ایجاد نمایند؛ سگان و لگرد را که قتلشان مغایر احکام اسلام نیست و «ثمری در وجودشان» نمی‌رسد یا بکشند و یا ببرند و در راه‌های دور دست رها کنند. از بدایع افکار ملك المورخین در رعایت آداب دینی است: هر خانه‌ای که در آن مرد هست باید حداقل سه نوبت اذان بگوید؛ و در نماز جماعت حاضر شود؛ و نیز مقرر گردد که در کوچه‌ها زنان با روی گشاده عبور نکنند؛ و با چادر نماز از محله به محله نروند که توهین به مقام مطهر شریعت است. شگفت اینکه به عقیده نویسنده اگر زنی مرتکب چنین امری شد باید شوهر یا برادر و یا هر کس که متکفل اوست مورد سخط دیوان اعلی قرار گیرد.

در چنین مدینه فاضله‌ای که اوترسیم کرده مأموران گزمره و قراولان که در خارجه به آنان «پلیس نوعی» گویند - مسئولیت گوناگون به گردن دارند. این قراولان که مواجیشان به قرار روزی سی شاهی از عوارض قهوه‌خانه‌ها و کاروانسراها کارسازی می‌شود، بایستی مراقب باشند مبادا از همان قهوه‌خانه‌ها و کاروانسراها نوای تار و طنبور بلند شود، یا کسانی به می‌گساری پردازند. هرگاه چنین مناهی از کسی سر بزنند بیدرنگ باید او را «به سیاست دیوانی» رسانند. مأموران حق دارند گران فروشان را نیز به مجازات برسانند. چرا باید پنیر را يك من دوازده هزار، و هیزم را خرواری پنج تومان بفروشند؟

به اوضاع دارالخلافه مبارکه ایرادهای دیگری هم دارد: فن طب و پیشه عطاری به هم آمیخته، شاگرد عطار هوس طبابت به سرش می‌زند و محکمه بازی می‌کند و مردم را به دواهای عوضی می‌کشد. از این طیب آدمی کش هیچ بازخواست نمی‌شود. در جنس مصالح بنائی قلب می‌کنند، و این سبب کم‌دوامی آجرگشته است. حال آنکه آجرهای قدیمی بیش از هفتصد سال دوام داشت. کرایه مال و گاری و دل‌بجان بی‌جهت افزایش یافته. لازم است در روزنامه اعلان شود: کرایه مال بیرون از شهر تا سه فرسخ به قرار فرسخی يك قران باشد، و از آن بیشتر فرسخی پانصد دینار مقرر گردد. در اجرت عمه و بنا هم باید قرار ثابتی داد. یعنی بنا و نجار روزی سی شاهی، ناوه کش روزی شش عباسی، عمه روزی چهار عباسی، و نقاشی که در خانه کار کند روزی دو قران مزد بگیرد. گروه گدایان هم که در شهر پراکنده‌اند «اسباب زحمت خود و مردم شده‌اند» چرا که گدایی «کار بی زحمت است». پس، نقیب الفقرا چه کاره است؟ باید گدایان را از شهر جمع کرد تا «مردم را آسوده نمایند». سابقاً که تهران کوچه و بازار بود، نه درشکه‌ای در کار بود و نه اسب می‌تاختند، و نه کسی زیر لگد اسب تلف می‌شد. از وقتی که خیابان باز کرده‌اند جمعی زیر درشکه

می‌روند و می‌میرند. مؤاخذه‌ای هم در کار نیست. از آن بدتر این قضیه بچه گم شدن است. باید محلی ترتیب داد که کودکان گم شده را به آنجا بپارند و کسی که طفل را پیدا کرد دو قران مژدگانی بگیرد.

همه آن تدابیر را وقتی می‌توان بکار بست که آیین «مشورت» برقرار گردد. دلیلش واضح است: «هیچ جوف را دو دل و هیچ سر را خدا دو عقل نداده است».

✱

اینک نظری به نوشته‌های رسمی می‌افکنیم.

سیاست اقتصادی دولت ضمن گزارش با مغزی که یکی از مأموران سیاسی ایران در روسیه ظاهراً به وزیر امور خارجه فرستاده، مورد انتقاد قرار گرفته است. گفتگوی او در بحران پولی روسیه و کم شدن طلا و نقره، و تأثیرش در روابط بازرگانی با ایران است. ایرادهای اصلی او بر اقتصاد نامتعادل و ارقام نامتوازن واردات و صادرات ماست؛ اینکه ایران به صورت بازار مصرف کننده اجناس خارجی درآمد؛ و بازرگانان ایرانی به حقیقت «عامل تجارت خارجه‌اند نه ارباب» تجارت خود. روزگاری مردم روسیه همین حالت را داشتند و «مثل غلام‌های سیاه آمریکا فعلاً ملت خارج» بودند. اما سرانجام به هوش آمدند و چاره کار را جستند. تأکیدش بر ترقی اقتصاد داخلی است تا جلو بیرون شدن سرمایه مملکت گرفته شود. بخش مهم این گزارش را می‌آوریم:

«... منظور از عرض این تفصیل این است که دول خارجه همیشه در صدد اصلاح امر دولت و ملت خودشان هستند و آنی غفلت از جزئی و کلی امور مملکت خود ندارند. و پول ایران است که بار بار از سمت اسلامبول و تفلیس و بندرات دیگر ایران به خارج می‌رود. و اگر جزئی داد و ستدی هم در داخله

مملکت ایران ملحوظ می‌شود، آنهم به‌دست تجار خارجه افتاده و در حقیقت طوری احاطه کرده‌اند که اگر پنج‌شش نفر از تجار ایرانی که الان در کار دادوستد هستند درست ملاحظه شود عامل تجار خارجه‌اند نه ارباب. و جمیع مایحتاج ایرانی از خارج می‌آید. و به همین خوشوقت هستیم مال خارجه است که در مملکت ایران پهن شده است. چنانکه سی سال قبل همین اوضاع در روسیه برپا بود و جمیع مایحتاج این مملکت حتی کفش و جوراب را در خارج دوخته وارد اینجامی کردند، و به‌ظاهر می‌گفتند که ملک‌شما وسیع است، شما زراعت کنید و نان و آرد و روغن به‌ما بدهید، در سایر چیزها زحمت به‌خودتان ندهید، همه مایحتاج شما را ارزان و مناسب تمام کرده به‌شما می‌رسانیم. یکوقت ملت روس خبردار شد که مثل غلام‌های سیاه آمریکا فعلاً ملت خارج شده‌اند، و دیناری هم طلا و نقره در بساط باقی نمانده، و سالی پنجاه ملیان مال از خارج وارد مملکت روسیه می‌کنند و می‌فروشند، و در عوض پول می‌برند. و منتها سه ملیان آرد و نان و روغن می‌خرند. همینکه ملتفت شدند، قدغن کردند که مال خارجه نیاورند و گمرک را زیاد کردند، و در راه انداختن کارخانه‌ها و آبادی معادن و ترقی صنعت کوشیدند. به‌این سبک که الان پیش آمده و می‌آیند و چندان نخواهد گذشت که بالمره از خارجه بی‌احتیاج شوند، سهل است از متاع مملکت خودشان به‌خارج هم بفرستند چنانکه به‌ایران از هر قبیل می‌برند. خداوند ملت ایران را هم فی‌الجمله آگاهی و بصیرت عطا فرماید.^۱



مسأله فقر عمومی و بیکاری مردم و مسئولیت حکومت را در این باره یکی دیگر از کارگذاران سیاسی به‌میان کشیده است. در واقع تصمیم دولت

۱. اسناد ایران، گزارش ۱۲۸۲. مهر نویسنده در پشت سند ظاهر آ «عبدالصمدوقی» است.

را مبنی بر قطع مستمری‌های طبقه متوسط دستاویز قرار داده، وادادگی دولت را در چاره‌جویی و بکار بستن تدابیر بصیرانه بهر صورت ناموجه می‌داند. قطع وظیفه و مستمری شکاف و دوگانگی میان حکومت و مردم را عمیق می‌سازد خاصه که «هنوز دولت و ملت ایران یکی محسوب نمی‌شوند». کنه مطلب این است که اهالی ایران اغلب «مردمان بی‌شغل و صنعت هستند». بر عهده دولت است که به جای صرفه‌جویی بیهاصل که مردم را «به سیخ کشیده مقطوع و تقلیل نمایند» - به کارهای تازه‌ای دست ببرد که تولید کار کند و مایه افزایش ثروت عمومی گردد. در یک قیاس تاریخی دولت را به تلویح محکوم به بی‌لیاقتی می‌نماید. عمده مطالب این گزارش را نقل می‌کنیم:

«... به قرار اخباری که با وسایل عدیده می‌رسد عجب همه‌مه و اضطرابی از حالت اهالی ممالک محروسه به علت انتشار قطع اغلب وظایف و مستمریات استماع و استنباط می‌شود که فدوی جسارت عرض محرمانه این فقره را لازم ذمه عبودیت خود می‌داند.

«برای قوام و دوام دولت چند ملاحظه لازم است. یکی هم جذب قلوب مردم و خلوص نیت آنها در حق دولت است، به خصوص برای دولت علیه ایران زیاد لازم است که این ملاحظه را کاملاً منظور دارد که چرا هنوز دولت و ملت ایران یکی محسوب نمی‌شوند. هنوز حکام شرع قرح حکام عرف را می‌نمایند و داخل حکام جور می‌شمارند. اگر یک طبقه گدا و گرسنه و لات و لوتی هم به سبب قطع مرسوم که به حکم قطع حلقوم است، به آنها ضمیمه و علاوه شود فرضاً اگر موجب پریشانی و ندامت کلی هم نشود قطعاً فساد کار به صلاح آن خواهد چربید. وانگهی حقیقتاً این وجوه... بهیچ وجه ربطی به قناعت دولت نمی‌تواند داشته باشد، و مناسب شأن سلطنت عظمی هم نمی‌تواند باشد. علاوه بر آن معلوم رأی مبارک است که اهل ایران اغلب مردمان بی‌شغل

و صنعت هستند ، و در واقع شغل و صنعت مناسبی هم پیدا نمی‌شود که وجه معاش تحصیل کرده آسوده مشغول باشند. لابد باید از مال دولت و منال ملت این همه گرسنه را يك چندی معاش داد، و به‌خوشی راهی برد. و ضمناً وابتدا به افاضه و انتشار صنایع و مشاغل ایران افزوده، متدرجاً این مقوله اشخاص هم به‌صنعتی مشغول و بالطبع از احتیاج وظيفه دیوانی مستعنی کرده ، بدین وتیره به قطع وظایف اقدام نمود . خصوصاً برای دولت ایران تزئید مداخل آسان‌تر و بهتر و مناسب‌تر از تقلیل مخارج است. از هفت کرور [تومان] خرج اگر همه ایران را به سیخ کشیده مقطوع و تقلیل نمایند ، زیاده از يك کرور قناعت نمی‌توان کرد- و حال آنکه ربع کرور هم میسر نیست ولی مایه یأس و بدخواهی چندین کرور نفس نسبت به دولت است.

«اما تزئید مداخل به اندك تدابیر مستحکمه حکیمانه می‌تواند در قلیل مدتی با تحصیل کمال خوشنودی و امیدواری عموم اهالی به کرورات برسد. چه ضرر حالا پیشنهاد شود که مأمول خصم قوی و موافقت آن بیشتر بوده باشد تا به مأمول دولت. همان ایران است که در عهد نوشیروان و خسرو پرویز چندین کرور لشکر، چندین خزاین معتبر و کشتی‌های جنگی بی‌حد و مرز داشت، و همه از منافع ایران با تجملات فراوان از پیش می‌رفت. و حالا که آبادی دنیا از آنوقت زیاده‌تر شده است به همان نسبت مداخل هم باید بیشتر شود. البته اگر به ایران هم به تربیت و به‌زراعت و تجارت و صناعت و معادن و اجرای میاه آن مراقبت شود ، به همان نسبت مداخل هم با منفعت‌تر از آن خواهد بود. منتها فرض می‌کنیم نصف ایران که عبارت از حدود یمن و نجد و مسقط و گرجستان و قلیلی از توابع مرو و خراسان بوده باشد، در دست تصرف ایران نیست- و مابقی که باقی است، اقلاً نصف آن مخارج قدیم را باید اداره کند. بلکه به ملاحظه اینکه حالا زیاده‌تر از آن عهد آبادی می‌توان نمود، به معادل آن

شاید قابل اداره بوده باشد. مع هذا چه احتیاج که به قناعت غیر کافی تشبث شود، آنهم در وقتی که ظاهراً موقع این کار نباید بوده باشد.^۱

*

به دنبال این مبحث می‌پردازیم به دو قضیه مشخص اقتصادی : تجارت ابریشم و بهره‌برداری از جنگل. ابریشم عنصر بسیار مهم اقتصادی ایران در سده سیزدهم بود. در اعتبار اقتصادی آن کافی است گفته شود که مهمترین ارقام صادراتی و بزرگ‌ترین منبع اسعار خارجی ما ابریشم بود. رقم تولید ابریشم خام در حد اعلای آن در سال ۱۲۸۲ (۱۸۶۵) به دو بیست و هشتاد هزار کیلو گرام ثبت گردیده که دو بیست و بیست هزار کیلو گرام آن از ولایت گیلان به عمل می‌آمد. آفت نوغان که نخست در اروپا گسترده گشت و در ۱۲۸۹ به ایران رسید، میزان تولید ابریشم گیلان را در همان سال یکباره به یکصد و پنج هزار کیلو گرام تقلیل داد. و آن آغاز دوره معروف به «بی‌نوغانی» است. در ۱۲۷۵ میزان سرمایه‌ای که در صنعت تولیدی ابریشم گیلان بکار افتاده بود به دو میلیون لیره (بیش از چهار میلیون تومان) می‌رسید. اما پانزده سال بعد به یک سوم آن تنزل یافت.^۱ آن نموداری است از تنزل فاحش تولید ابریشم.

به دو مدرک مهم توجه می‌دهیم: یکی قرارنامه «عمل ابریشم‌کشی» که در ۱۲۷۶ بین استاد گریگور ارمنی و میرزا محمود خان ناصرالملک بسته شده. و آن دوره رونق تولید نوغان و رواج تجارت ابریشم بود. دوم ترجمه گزارش اقتصادی معتبری است در لزوم احیای اقتصاد ابریشم که یکی از خبرگان خارجی

۱. اسناد ایران، گزارش ۱۱ ربیع‌الاول ۱۲۸۸.

۲. برای تفصیل نگاه کنید به مبحث تولید ابریشم شامل گزارش‌های گوناگون معاصران در مأخذ زیر:

The Economic History Of Iran 1800-1914 و Ed. By CH. Issawi.

پرورش نوغان به فتح الله میرزا مؤیدالدوله حکمران گیلان نوشته است. تاریخ نگارش آن بیگمان بین ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ است.^۱ آن مرحله «بی نوغانی» بود. در این گزارش اندیشیده جنبه های تولید و تجارت ابریشم بطور منتظم بررسی شده، پیشنهادهای عملی در اصلاح و پیشرفت آن عرضه گردیده است. قضیه آفت - زدگی نوغان در عرضحال های رعایای گیلان هم آمده که ضمن بخش دیگر خواهیم خواند.^۲ این است متن آن دو سند تاریخی:

۱

قرارداد این بنده درگاه استاد گریگورابن کارابد مسیحی نقشبند ساکن بورسای، رعیت دولت عثمانیه با مقرب الخاقان محمود خان ناصرالملک من امنای دولت علیه ایران، بدین تفصیل است:

موجب یکساله این کمترین هشتصد تومان که به دفعات باید دریافت [کند]. به نام عمله کاران از برای عمل ابریشم کشی هرروزی باید یک صدنفر داده شود. مباشر از برای رسیدگی نمودن امورات لازمه، باید یک نفر معین شود. سر رشته دار، برای رسیدگی محاسبات یک نفر باید مشخص شود. چرخ ابریشم کشی [-] دویست و چهل عدد و باید ساخته شود، و یک صد و بیست عدد او دائم در کار باشد که هنگام پرشدن کار معطل نماند. به انضمام جمیع اسباب هیزم از برای مصرف پاتیل ابریشم کشی هرروز سه خروار باید داده شود. پیلۀ ابریشم خشک و خوب گیلانی در سالی هزار من تبریز باید حاضر دارالخلافه شده، به دفعات به کارخانه داده شود. و همچنین جمیع اخراجات استاد و عمله و متفرقه به قدر کفاف باید داده شود.

شرط اول: قرارداد فوق از ما تحریر الی انقضای مسدت پنج سال تمام مستحکم و پابرجا خواهد بود. و همه ساله به موجب تفصیل فوق موجب عمله و پیلۀ و غیر لازمات باید به این بنده درگاه استاد گریگور برسد.

۱. تاریخ نگارش آنرا از اینجا می توان حدس زد که مؤیدالدوله از ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ حاکم گیلان بود.

۲. نگاه کنید به بخش هشتم: مردم و مجلس تحقیق مظالم.

شرط دوم : پیمانه ابریشم باید در تصرف آن جناب بوده به دفعات تحویل این بنده شده که ابریشم او را کشیده دریافت شود ، و قبض رسید از آن جناب گرفته شود.

شرط سیم : قرار و تعهد می نمایم که بعد از موجود شدن اسباب و تمام رسیدن کارخانه، هر روزی از یکصد تا یکصد و بیست عدد چرخ مذکور مقدار هشت من تبریز ابریشم به موجب نمونه سر به مهر که در خدمت آن جناب سپرده شده است، باید کشیده شود و تحویل گردد.

شرط چهارم : این شرط از روزی که کارخانه و اسباب موجود می شود تا مدت سه ماه که شاگردان و عمله و سر رشته دار کار ندارند مجری نخواهد بود مگر اینکه بعد از سه ماه مذکور که باید به موجب شروط مزبور عمل شود.

شرط پنجم : در اواخر يك سال اول اهتمام و رسیدگی شود. هر گاه این بنده نتوانسته ام که روزی هشت من تبریز ابریشم را کشیده تحویل نمایم پس همان مواجب یکساله خود را گرفته فسخ معامله نمایم ، و شرط نامه چه را به طرفین رد نموده معاف باشم.

شرط ششم : هر گاه بعد از قطع این شرط نامه اولیای دولت یا آن مقرب الخاقان خواسته باشند موقوف ندارند، و یا مسامحه در ساختن کارخانه و اسباب نموده باشند، و یا پیمانه ابریشم را در وقت نرسانند، مرا بهیچ وجه من الوجوه رجوعی نیست، و مالک مواجب پنج سال خود می باشم. باید از قرار شروط بدون عذر دریافت نمایم.

شرط هفتم : این شرط نامه چه در هیچ وقتی تا به سر موعد باطل نخواهد شد، مگر اینکه بعد از موجود نمودن کارخانه و جمیع اسباب یا در سه ماه و یا در شش ماه و یا در آخر سال اول که اهتمام شد مشخص شود که نتوانستم روزی هشت من تبریز ابریشم به عمل آورده تحویل نمایم. پس آنوقت فسخ خواهد شد و همان مالک مواجب یکساله خواهد بود، والا از قرار شروط تا مدت پنج سال استحکام خواهد داشت.

شرط هشتم : هر گاه این بنده خواسته باشم صنعت دیگری را هم به راه انداخته و مشغول کاری بشوم، اولیای دولت یا آن مقرب الخاقان را بهیچ وجه حق در منافع و یا در ضرر اعمال این بنده نخواهد بود . و هر گاه میل در صنعت های دیگر بنماید آنوقت از برای آنها نیز شروط و مواجب علاوه خواهد بود . چون مواجب مزبور و شروط مذکور مقرر از برای عمل ابریشم کشی باید باشد ر دخلی به صنعت های دیگر ندارد.

شرط نهم : محل کارخانه ساختن در جائی که مصلحت می باشد باید ساخته شود که هوای آنجا ابریشم را خوب بهروراند و بهتر به عمل آید.

شرط دهم: اختیار جمیع عملیهات، استاد و مباشر و سر رشته دار و غیره باید در دست این بنده در گاه استاد گریگور باشد. و همچنان احتیاج مواجب و مزد آنها که باید خود تحویل گرفته، به ایشان به دفعات کار سازی دارم. تحریر فی شهر ذیقعه الحرام ۱۲۷۶.

۲

ترجمه شرحی است که در خصوص عمل آوردن ابریشم نوشته شده و خدمت... شاهزاده و الاتبار مؤید الدوله دامت شوکته خواهد رسید. ابریشم گیلان برای مملکت ایران اسباب منفعت و مداخلی است که از همه چیز عمده تر است. تا سنه ۱۲۸۲ از فروش این جنس بالنسبه به قیمت سایر امتعه ایران که به خارجه می بردند، اقلاً سه خمس تنخواه دریافت می شد. و به علاوه به ملاحظه بعد مسافت و اشکال حمل و نقل از محصولات ایران چیزی که به کارخانجات و صنایع فرنگستان بیشرمناسبت دارد، و بالضروره و پول نقد در عوض می دهند، تنها ابریشم است.

پس در ایران باید در کمال مراقبت و اهتمام اسباب فراوانی این محصول را فراهم بیاورند. اطمینان کامل از این معنی هست که این محصول بصرفه و زیاد در خارجه فروخته خواهد شد.

وقتی که ابریشم در گیلان زیاد بود یعنی ایامی که از پانزده الی بیست هزار فرد ابریشم به عمل می آمد، قیمت آن از بیست الی بیست و پنج میلیون فرانک می رسید. از این قرار مملکت ایران میزان تجارت خود را می توانست در حالت تساوی نگهدارد. یعنی هر قدر امتعه خود را به خارجه می فروخت همان قدر نیز از خارجه مال می خرید. در این صورت پول همیشه در دست مردم و در مملکت باقی می ماند. اما از سنه ۱۲۸۲ به این طرف که ابریشم کم به عمل می آید و عدد فرد آن بسیار جزئی می شود یعنی هر سال از دو تا سه هزار فرد می رسد، تغییر فاحش و بسیار تکدر آمیزی در حالت مالیه و صرفه مملکتی ظاهر گردیده است.

مملکت ایران به واسطه اینکه مداخل عمده اش ناقص و معیوب گردیده دیگر قادر نیست که به قدر ضرورت خود از خارج مال التجاره ابتیاع نماید. ولابد است بر اینکه امتعه ای را که سابقاً از خارج به مال التجاره خود می خرید حالا به پول نقد بدهد. در این صورت حکماً پول از مملکت بیرون می رود و بر نمی گردد، و تنخواهی که لازم است همیشه در دست اهل مملکت بچرخد رفته رفته

مفقود الاثر می‌شود. پس از يك طرف وصول مالیات از رعیت اشکال به هم می‌رساند. از طرف دیگر روابط و معامله دولت با رعیت صعب می‌گردد. یکی هم تجار خارجه مبلغ خطیری از اهل مملکت طلب بهم می‌رسانند و در وصول آن به زحمت کلی افتاده و قادر نمی‌شوند بر اینکه عوض امتعه خود را پس بفرستند به جهت نبودن ابریشم. در این صورت اعتبار تجارتی کمتر، و خود تجارت نکث بهم می‌رساند، و مقدار گمرگ دیوانی معیوب و کمتر می‌شود. آنوقت این همه وقایع و تغییرات چنان نتیجه می‌بخشد که در مملکت کساد فاحش و عسرت واضع ظهور می‌کند. پس از سه سال به این طرف اختلال رواج ابریشم و کم عمل آمدن آن، از برای ایران بلای بسیار معتنا بهی است که باید هر چه زودتر در رفع آن وسایل قویه انگیزخت و چاره‌های سریع الاثر به کار برد.

مساعی جمیله نواب مستطاب اشرف والامؤید الدوله دامت شوکته در منافع عامه که به عهده ایشان واگذار گردیده البته متوجه این فقره گردیده، و از برای اینکه نواب معظم‌الیه به مقصود خود نایل باشند به نظر چنان انساب واولی می‌آید که مجلس شورای در این باب ترتیب داده، و اهل مجلس را مرکب از سه صنف مقرر فرمایند. باین معنی که سه نفر مأمور دیوانی، و سه نفر ملاک، و سه نفر تاجر، به ریاست خود نواب والا و يك نفر وکیل ایشان ششسته مسایل آینده را تحقیق نمایند:

اولاً تحقیق بکنند که: از سنه هزار و دوویست و هشتاد و دو به این طرف سبب چیست یا جهات عدیده چه بوده است که هر سال ابریشم در گیلان کمتر به عمل می‌آید؟

ثانیاً این فقره معلوم شود که: پس از تجربه‌هایی که در سنه ۱۲۸۴ و هشتاد و پنج می‌کنند چقدر باید تخم از خارج آورده و به زارعین گیلان برسانند که محصول ابریشم به حالت اولی خود بیاید؟

ثالثاً بدانند چه جور تخم خارجه در گیلان بهتر به عمل می‌آید؟ رابعاً آیا مناست است که دولت عمل آوردن ابریشم را خود دخیل نشده و کلیتاً به عهده تجار واگذار نماید؟ یا اینکه بهتر است بالکلی دولت خود متحمل حمل و نقل و خرید تخم از خارجه بشود و زارعین را به این قسم اطمینان دهد که در وقت و موقعش به قدر ضرورت تخم ابریشم به زارعین خواهد رساند؟ خامساً این فقره تخمین شود: آیا ممکن است که دولت در سمت دیگر ایران مثلاً در خراسان که هنوز در آنجا ناخوشی تخم ابریشم بروز نکرده، به وجه اسهل و ارزان‌تر از خارجه تخم تحصیل نماید؟

سادساً از حسن اتفاقات که ترکستان و افغانستان این قدر نزدیک به ایران است، آیا ممکن نیست که دولت ایران مقرر دارد در این دو مملکت برای خودش تخم بخرند، یا اینکه اسباب سهولت آن را برای تجار ایران طوری فراهم آورد که تخم را خود تجار از این مملکت خریده و تجربه نمایند شاید جنس این تخم بهتر و مرغوب‌تر باشد.

سابعاً در همان ایامی که در گیلان مشغول تربیت و ترقی دادن محصول ابریشم خواهند بود، آیا نمی‌شود که دولت در سمت دیگر ایران مخصوصاً آذربایجان بار آوردن درخت توت و ابریشم را معمول دارد؟

ثامناً این فقره نیز باید تحقیق شود که: آیا اسباب تشویق و راه ترغیب ملاک و زارعین از برای عمل آوردن ابریشم چه چیز است؟ مثلاً آیا ممکن نیست که دولت خود نهالستان توت ترتیب دهد. و بعد از آن رعیت را مجبور نماید به اینکه هر کدام بقدر زمین آبی خود درخت توت بنشانند؟ آیا اینکه دولت در دهات خالصه خود که مخصوصاً برای به عمل آوردن توت زمین مستعدی دارد مقرر نمایند نهال توت فراوانی بکارند. پس از آن به وجه اسهل از گیلان زارعین صاحب رشته [را] کوچانیده در بعضی ممالک ایران که از زراعت ابریشم بی‌خبرند رواج این محصول را منتشر نمایند.

همچنین دولت متعهد شود بر اینکه هر رعیتی که اشدأ در هر قریه‌ای در فلان مدت معینه شروع به این زراعت کرده و فلان قدر ابریشم عمل نیاورد، مستوجب مکافات و افیه خواهد بود.

پس از آنکه اجزای این مجلس از روی تعقل مسائل فوق را تحقیق کردند، آنوقت نواب مستطاب مؤیدالدوله دامت شوکت در ضمن عرایض خود از روی بصیرت کامله مراتب را به حضور انور اعلی حضرت اقدس شاهنشاه ایران خلدالله ملکه و سلطانه تکلیف و عرض نموده، و لوازم این کار را به طوری که موافق صرفه مملکتی باشد فراهم بیاورند.



جنگل منطقه شمال ایران از منابع مهم طبیعی بود که اگر اداره‌اش نظمی می‌گرفت می‌توانست سرچشمه درآمد ثابتی باشد، در عین حال جنگل به جای بماند و حتی توسعه یابد. اما دولت سیاست مستمری را دنبال نمی‌کرد. گاه حکم بر منع بریدن درختان جنگلی صادر می‌شد حکمی که کمتر به اجرا در می‌آمد. گاه جنگل تراشی به صورت بی‌قاعده‌ای انجام می‌گرفت که حدی

نداشت؛ و گاه جنگل را به صورت دارایی خصوصی به این و آن (به امثال کامران میرزا و میرزا سعید خان مؤتمن الملك) وامی گذاردند. آنان هم مباشرانی می گماشتند که درختان را بیدریغ می بریدند و به روسیه صادر می کردند. این وضع نامنتظم تنها جیب سودجویان خودی و بیگانه را که بر اثر اشتراك منافع همدست بودند، پر می ساخت. چیز ناقابلی هم عاید خزانه می گردید. چنانکه گذشت نویسندگان رساله های اقتصادی جملگی بر غفلت دولت در کار جنگل خرده گرفته اند. در عرض حال رعایا به مجلس تحقیق مظالم نیز همین مطلب به صورتی دیگر آمده است.^۱ اینجا مضمون چند گزارش رسمی را می آوریم:

وجه نظر کلی دولت را از حکم شاه می توان شناخت مبنی بر اینکه: «جنگل عموماً مال دولت است و مداخله در آن باید به حکم دولت باشد».^۲ همان معنی در اسناد گوناگون منعکس است. جنگلبان استرآباد به نایب الحکومه آنجا اعلام داشت: بر حسب حکم دولت «جنگل وجب به وجب صاحب دارد، کسی نمی تواند جنگل را بتراشد مگر درخت های پوسیده» را که به جهت فراهم ساختن هیزم بفروشند.^۳ شاه به تأکید نوشت: «البته باید مراقب بشوید جنگل- تراشی موقوف باشد».^۴

باید دانست که برخی درختان را هم برای تهیه چوب و تخته می فروختند، اما جنگل فروشی موقوف بود. بار دیگر شاه در ۱۲۷۹ دستور منع بریدن درختان جنگلی را صادر کرد. میرزا سعیدخان که جنگل مازندران را تیول خود می شمرد، و درختان را به عاملی میرزا یوسف نامی به روسها می فروخت - از حکم شاه

۱. نگاه کنید به بخش هشتم.

۲. نگاه کنید به بخش هشتم.

۳. اسناد ایران، گزارش میرزا محمد از استرآباد، ۱۷ ربیع الاول ۱۲۷۵.

۴. دستخط شاه در حاشیه همان گزارش میرزا محمد از استرآباد.

دلخور گشت. نوشت: «در باب قدغن جنگل تراشی و منع بردن چوب و هیزم از جنگل مازندران... چون حکم صریح همایون شده است... می نویسد که احدی از گماشتگان میرزا یوسف خان و غیره که دخل به این غلام داشته باشد، دست به این کار نزنند. ولی واجب است این فقره را هم... عرض کند که چون رأی مبارك علاقه برنبردن چوب به خارج گرفته است، دست کشیدن میرزا یوسف خان و کسان او از این عمل کافی برای حصول مقصود نیست. زیرا آن چوبی که بریده خواهد شد بلاشک خواهند برید، و کسان دیگر لامحاله دست از این تجارت برنخواهند داشت. و میرزا یوسف خان همان چوب را که مردم همه ساله عادتاً می بردند و باز خواهند برد، می خواست به دست او به فروش برسد نه به دست آنها... این کار حکماً خواهد شد... اگر اجازت فرمایند روزنامه چوب را خواهد فرستاد که سالی چقدر به خارج فروخته اند.»^۱ جان کلام آن وزیر این بود حالا که از خوان طبیعت همه می برند و می خورند چرا او نبرد و نخورد.

بار دیگر در ۱۲۸۴ به دلالتی همان وزیر بهره برداری از جنگل های شمال به دیگری سپرده شد. این مرتبه به انحصار میرزا مسعود خان کارپرداز حاجی طرخان در آمد که ضمن خدمت رسمی اش چوب فروش به روس بود. از نامه ای که در ۴ صفر ۱۲۸۵ به میرزا سعیدخان فرستاده، وضع بی بندوبار کار جنگل و تجارت چوب دستگیر می شود. می نویسد:

«... هر کس از تبعه داخله و خارجه آن قدرها که توانسته [به روس ها]

چوب فروخته و حمل قفقازیه و اینجا نموده است. درخت آشوراده را هم به موجب قرارداد وزارت جلیله امور خارجه دولت علیه، به اجاره بنده محول

۱. اسناد ایران، میرزا سعیدخان به ناصرالدین شاه، ۱۲۷۹. مهر آن وزیر ملاحظه میشود.

شده و در فصل اول قرارنامه اینطور مرقوم فرموده‌اند: «اولاً چوب و آلات جنگل‌های سواحل بحر خزر از بندر آستارا الی بندر جز استراباد، از چوب گردو و شمشاد و هیزم تر و پخته که از خاک دولت علیه به ولایت خارجه حمل می‌شود، بلااستثنا به موجب فرمان جهانمطاع به طور اجاره به مقرب‌الحضرت همایونیه میرزا مسعود خان کاربرد از مخصوص دولت علیه [در] حاجی ترخان محول، و مدت اجاره چنانکه از قرار فرمان مبارک معین است از ابتدای سنه لوی‌ئیل بابت ده سال شمسی که آخر سنه قوی‌ئیل خواهد بود. چون باید قبل از وقت در تدارک خریدن چوب آلات و تهیه حمل آنها به خارج شد لهذا اذن و اجازه داده می‌شود که از برات هذه السنه توشقان ئیل سنه ۱۲۸۴ دست به تهیه این کار بزنند و اختیار داده می‌شود... حقیقت تعجب می‌کنم وقتی که به بنده التفات و رأفتی می‌فرمایند، پنج، شش ماه طول می‌کشد که آن انجام یافته، محمدصادق بیگ را روانه می‌فرمایند. وقتی که دیگری مستدعی می‌شود ناسخ آنرا با تلغراف حکم صادر و اخبار می‌نمایند.

«... منظور این بنده از قبول این عمل جنگل این بود که خدمتی به دیوان اعلیٰ نموده و نوعی جهد و تلاش کند که چیزی هم منفعت عاید شود، و ضمیمه مقرری کارپردازی که کفاف مخارج آنجا را بهیچ وجه ندارد بنماید، و به آسودگی مشغول خدمتگذاری گردد. اگر اینطور شود باید مقرری کارپردازی را هم به خسارت این عمل بدهد، و این هم را این بنده هیچ وقت در قوه ندارم. یا حکمی مقرر شود که... سایرین بهیچ وجه مداخله در درخت آشوراده ننمایند، یا قرارنامه بنده را رد نموده و قرارنامه وزارت جلیله امور خارجه را گرفته به بنده مرقوم فرمایند که: ما این قرار را فسخ نمودیم. والا غیر این دو شق بنده بهیچ وجه قدرت و استطاعت قبول این عمل را ندارم و نخواهم داشت...»

«حضرات خوانین طالش و مباشرین... در اول سال فرصت را غنیمت

شمرده ، چوب آلات دو سه ساله را فروخته‌اند. و خریداران که حمل نموده اینجا می‌آورند ، حکام اینجا بهیچ وجه مانع نمی‌شوند و جواب می‌دهند : که اینها تاجرانند و مالی است خریده ، آورده‌اند موافق زاکون مانع نمی‌توان شد ، آنهایی که در ایران فروخته‌اند اگر بی‌اجازه آدم شما فروخته‌اند باید حکام ولایات ایران موافق قوانین دولت ایران غرامت و اجاره‌را از فروشندگان گرفته به شما بدهند»^۱.



گفتگوی آخر ما برسر جزوه قابل ملاحظه‌ای است در تجارت خارجی ایران. حسن خداداد آذربایجانی از کارگذاران دولت و منشی سفارت ایران در اتریش «یادگار حسن از آثار وین»^۲ را نگاشته که رساله هوشمندانه‌ای است در امور اقتصادی با تأکید بر تجارت خارجی همراه ارقام احصائی. آنرا در وین به چاپ رسانده و برای آگاهی هموطنان به رایگان منتشر ساخته است. او سالیان دراز در اتریش می‌زیسته ، نماینده ایران در نمایشگاه بین‌المللی امتعه در وین بوده ، و در همین موضوع رساله‌ای به زبان آلمانی نوشته است (۱۲۹۰). در اقتصاد عمومی خاصه در تجارت داخلی و خارجی ایران دانش تجربی دارد. در عواطف وطن‌پروری و غمخواری اش به احوال مردم شبهه‌ای نیست. در نامه‌های خصوصی اش به حاج محمدحسن امین‌الضرب از اوضاع ایران انتقاد می‌کند. یکجا در همدستی دولتیان با عاملان فساد گوید: «عسس وقتی معاون دزد شد مال مردم به تاراج می‌رود». در کاغذش به امین‌السلطان نیز ناخرسندی خود را پنهان نمی‌دارد که برخی امنای دولت در کارها دخل و تصرف نامشروع

۱. اسناد ایران، گزارش کارگذار حاجی طرخان به میرزا سعیدخان، ۲۴ صفر ۱۲۸۵.

۲. حسن خداداد آذربایجانی، یادگار حسن از آثار وین، چاپ وین ۱۲۹۹.

می‌کنند، و آن کس که «به رسم خدمت... می‌خواهد به صداقت صرف عمل نماید، از عدم حمایت و بی‌استطاعتی که عبارت از تقدیم تعارف و هدیه بوده باشد در گوشه‌ها مانده از معرفت و هنرش به دولت و ملت نفعی نمی‌رسد. پس از آن هم می‌گویند فلانی بیکاره و بیمایه است. آری واضح است فتیله چراغی که کم روغن می‌ریزی به اهل مجلس روشنائی نخواهد داد»^۱.

در آغاز رساله عامل تجارت را در روابط جدید بین ملل می‌سنجد. بصیرانه دریافته که در تاریخ گذشته جنگ و ستیز دولت‌ها یا به منظور «غارگیری و ویرانی و آبادانی و باجگیری از یکدیگر» بوده است، یا به خاطر ترویج «کیش و آئین ملتی». به نظر او انگیزه دوم به زمان حال معدوم گشته. و عامل اول نیز به «وسعت ملك و بهره برداشتن از آن و افزودن به امور تجارت» تحول یافته است. معاملات فرنگستان که «به عبارت فرنگی پولتیک» نام دارد خود گواه این معنی است. از اینرو کشورهای نیرومند به طمع تسخیر ملك دیگری افتاده‌اند. بهر حال باید دانست «استحکامیت و استقلالیت يك دولت و آسایش و استراحت يك ملت منوط بر مکنّت است که تدبیر در تحصیل آن باید کرد». به علاوه ترقی هر ملت راهی دارد که عبارت از «آموختن» باشد که از «گفتن و نوشتن بجا آورده می‌شود و به عبارت فرانسه هم ینس توزولکسیون»^۲ گویند. چنانکه گروهی از اهل «نی‌پون» (ژاپن) به مدت ده پانزده سال به فرنگستان آمدند - «دیدند و آموختند و رفتند». تأسیسات تازه برپا داشتند و خود را از امتعه فرنگی خلاص نمودند. همه پیش رفتند و ایران واپس ماند. و کارش بجائی خواهد رسید که برای «کاغذ پیچیده دکان عطاری» هم محتاج روسیه خواهد شد.

۱. حسن خداداد به امین‌السلطان، ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۰۴، از وین به تهران، آرشیو حاج محمدحسن امین‌الضرب.

بقیه رساله در معاملات تجارت خارجی ایران و ارقام صادرات آن می باشد. تجارت قالی را بگیریم که خود نویسنده در این باب دانش بسیط دارد. می نویسد: در فرنگستان خانه اعیان و اشراف و ثروتمندان با فرش ایران تزئین شده است. فرنگی ها خود در قالی بافی عاجزاند. و اگر هم چند سالی صرف آن کرده اند نتیجه مطلوبی نگرفته اند زیرا فرش فرنگی از نظر رنگ و قماش به پایه فرش ایرانی نمی رسد. « این متاع عزیز ایران در نزد اصحاب سلیقه فرنگستان بطوری مطبوع شده است که برای تزئین اطاقها گلیم ها را پرده در و پنجره کرده و روی میز انداخته، و خورجین های کهنه را روی صندلی و پستی کشیده، و سجاده های مستعمل قره باغ و شکی را در عوض قماش ابریشم روی نیم تخت» گسترده اند. در سال ۱۲۹۸ قمری معادل سی هزار تومان فرش کهنه و نو ایران در بازارهای فرنگستان بفروش رفت. از پاریس و لندن گذشته در آمریکا هم بازار آن رونق دارد.

بازار فرش ایران به سبب مرغوبی جنس و دوام رنگش بارونق تر از بازار فرش عثمانی است، اما در قیاس با فرش های داغستان و بخارا در رتبه دوم قرار دارد. بویژه اینکه فرش های نو ایران از اعتبار سابق افتاده، و فرنگیان طالب فرش های کهنه هستند خاصه از این جهت که نقش های کهنه به طبیعت نزدیکتر است. ایرانیانی که در پی تقلید نقش ها و طرح های فرنگی می روند، از حسن سلیقه به دور هستند و به تجارت قالی ایران هم لطمه می زنند. به علاوه در ایران هنر صورتگری هرگز به پایه مغرب زمین نرسیده و نقش های تقلیدی هرگز اصالت اروپائی آنها را ندارند. فرنگی اگر خواهان فرش و نقش فرنگی باشد چه نیازی به قالی ایران دارد. خود می سازد و می فروشد و به دنبال قالی های «گوبلن» می رود که هر يك از پانصد الی ده هزار تومان قیمت دارد.

عامل دیگری که اروپائیان را مشتاق فرش کهنه ساخته، ثبات رنگ آن

است. اما «رنگهای جدید که رنگ جوهری می گویند و فرش بافان ایران ملاحظه منفعت کرده آنرا بکار می برند، تغییرپذیر و ناپایدار است. و فرنگی ها برای این عیب بزرگ مطلع شده اند».

ملاحظه دیگر در «نرمی» فرش کهنه و «زبری» فرش نو است. فرش کهنه «در زیر لمس مانند مخمل حس می شود از این جهت مرغوب است». به منظور ترقی تجارت شایسته است اهل حرفه بکوشند تا این متاع کهن که «ستوده دول خارجه» است از دست نرود.

مانع عمده ای که در تجارت خارجی فرش ایران پیدا شده، افزایش عوارض گمرکی است که بازرگانان ایران را «مستأصل» کرده است. از وقتی که بر میزان صادرات قالی ایران افزوده گشت، فرنگیان «رسم گمرک فرش را از روی وزن افزوده چهار بریک بالا کردند. مثلاً در گمرک خانه ولایت وین ده سال پیش، در یکصد کیلو شش و هفت فلورین (هر فلورین دو قران و نیم) وجه رسم بازیافت می شد. اکنون از سی و شش الی پنجاه [فلورین] مطالبه و اخذ می نمایند، آنهم در عیار طلا که با پول کاغذی درصد هشت فرق دارد». عهد نامه های ایران با ممالک فرنگ هم به صرفه و «صلاح جوئی» ایران نیست، بلکه به ضرر ماست. به زیان دولت ایران است که «این همه امتعه واقمشه فرنگستان از پیراهن گرفته تا آتش مطبخ داخل مملکت محروسه ایران شده، و به دولت علیه پنج درصد رسم گمرک می دهند. و این متاع قلیل ایران که در پشت اسب و وشر به ممالک فرنگستان می رود چهل و پنجاه گمرک باید داده شود». بر عهده دولت ماست که این وضع ناجور گمرکی را اصلاح کند. «وطن پرستی و حقیقت گویی» ایجاب می کند، خلاف آنان که می گویند ما در همه چیز نیازمند «امتعه واقمشه فرنگستان» هستیم، متذکر شویم که دولت ایران می تواند احتیاجات خود را مگر در چند ماده معین از داخل مملکت تأمین کند. پارچه

خراسان و کرمان دست کمی از پارچه‌های اروپا ندارد. کالاهای زبستی هم که از فرنگ می‌آورند «خارج از ضروریات اهالی ایران» است. خطر اینجاست که فرنگیان با آوردن «اشیاء كودك فریب» ثروت مملکت را می‌برند. می‌خواهند مملکت ایران را به وضع عثمانی و مصر درآورند. بایستی دامن همت به کمر زد، مانند اهالی ژاپن و ایتالیا محصولات داخلی را ترقی داد، و از واردات خارجی صرف نظر کرد. همچنین در قرارنامه‌های تجارتی تجدید نظر لازم می‌افتد. خاصه که از «مدت مقرر» آخرین معاهده سه سال می‌گذرد. باید هشیار باشیم در قرارنامه‌هایی که پس از این می‌بندیم «عمل گمرک را با طرف مقابل معامله به مثل» مقرر داریم. بدین طریق فرش ایران و دیگر امتعه را که از «سلك تجارت» خارج شده‌اند بار دیگر به بازار تجارت برسانیم. ورنه «مردمان بسیار از برادران وطن که در این کار پیشه‌ور و مزدور و روزی‌خوارند بی‌کار خواهند ماند».

اما در ترقی فلاح: حالا که از محصولات صنعتی فرنگ خلاصی نداریم، دست کم فلاح خود را رونقی بدهیم. اگر فرنگیان «چشم از زراعت پوشیده و به حرفت و صناعت چسبیده‌اند» از این رهگذر است که از صد و پنجاه سال پیش «راه مداخل خودشان را دریافته» دانستند چگونه سایرین را که «در خواب غفلت بودند» محتاج خویش گردانند. به رواج صنعت پرداختند، تاحدی زراعت را به کشت صنعتی منحصر کردند، و در آباد ساختن «زمین خالی نگذاشتند». غله را از آمریکا و مصر وارد کردند، انگور سیاه و سفید به عمل آوردند. و دولت اتریش «به يك شیشه می‌که نیم سنگ عطاری ما نمی‌شود يك ريال رسم گمرک بازیافت می‌نماید»، یا قهوه را به کالای مهم تجارتی تبدیل نمودند. پس به کار فلاح هم توجه داشتند. به همین قیاس ایران هم می‌تواند کشت پنبه و برنج و توتون را توسعه بدهد، در «پاك‌سازی ابریشم» دقت نماید و

محصولات کشاورزی را به خارج صادر کند. «بدین وسیله هم اهل زراعت از گدائی و بی چیزى رها بشوند، و هم در کشور زمین خالی نمانده، و دولت نیز از ثمره حاصلات ایشان کسب استفاده و استفاضه کند».

دیگر اینکه خشکبار می تواند در قم مهم صادرات ماباشد. اکنون از آذربایجان و خراسان «سالی زیاده از صد هزار لنگه» خشکبار به روسیه صادر می گردد. گرچه خشکبار ایران مرغوبتر از مال ایتالیاست نصف مداخل آنرا ندارد. توضیحش اینکه «اهالی ایتالیا از مصارف جزئی مضایقه ننموده، کالای خودشان را پاکیزه و موافق سلیقه جور کرده، در قوطی های ملون و مشکل که مشتری از دیدن آنها میل خرید نماید آورده به جلوه داده، و به بهای گران می فروشند». به عکس ماکالای خود را «پاک نشده، در صندوق های شکسته، گرد و خاک خورده، و در جوال های چرکین آورده» به بازار عرضه می داریم. برخی مردم از همه جا بی خبر اعتراض می کنند که از کی «خشکبار داخل امتعه تجارتی شده»؟ جواب باید داد: «ای بی آگاه، دلم می خواهد آمده تا ببینی زغال و هیزم فروشان و بايعان گندم و جو این شهر که در نظر شما به منزله پيله و راند دم از صد هزار تومان معامله و سرمایه زده، با حریر فروشان دوش به دوش می روند». اگر هم خشکبار متاع تجارتی نباشد، ابریشم که هست. تجار ایرانی تاکنون چه رونقی به بازار ابریشم داده اند؟ و «کدام منافع را در آن باب به مملکت» رسانده اند؟ ابریشم رشت پنجاه سال پیش هم وضع حالا را داشت و بازار آن هنوز به بازار ابریشم ژاپن و ایتالیا نمی رسد. جمیع کارخانه های حریربافی آذربایجان سی سال است خوابیده و از کار افتاده اند. عذری که می آورند اینکه «حریریات فرنگی در روسیه مرغوب گشته و مال ایران را نمی پسندند». و حال آنکه فقط «بی اعتنائی و سهل انگاری» سبب شده «کارخانه های شعربافی و سایر مزدوران ایران بیکار» بمانند و مردم برای کسب روزی خویش جلای وطن کنند. این

مهاجران ایرانی در عثمانی «به تنباکوفروشی و آبفروشی مشغول اند و یا در شهرهای روسیه زندگانی شان را به بقالی و قصابی و فعلگی می گذرانند». الا آن در بلاد عثمانی زیاده از یکصد هزار، و در روسیه نود هزار ایرانی مهاجر هستند. از دست دادن این جمعیت بردولت و ملت بس گران تمام می شود و خود «باعث خرابی ملک» است.

تجارت تریاک ایران هم رونقی را که شایسته آن هست ندارد. به عقیده خبرگان تریاک ایران را «از طبیعت اصلی برگردانیده به ادخال پاره ای اجزاء مغشوش کرده اند» به درجه ای که اگر یک من تریاک را تخریج کنند بیش از یک چارک تریاک خالص بیرون نمی آید. تریاک کاران کاشان و خراسان و اصفهان و یزد باید بدانند در ممالک چین عایدی سرشاری از تجارت تریاک می برند. خوب است تجار ایران در این «بدنامی» خود بیندیشند و از «آسیب این نوع شهرت زیان آور غافل» نباشند.

نویسنده ما دانشوران و «نیکجویان» را می خواند که به «تحریک قلم» و همت بلند اصناف مردم را به راه ترقی ترغیب کنند که دیگر نگویند: «ایران نظم پذیر نیست». انصاف نباشد «ما ایرانیان که دم از وطن پرستی می زنیم در فکر ملک و ملت نباشیم، و از فرنگیان و اهالی نی پون در باب نگاهداری مملکت خودمان عبرتی نگرفته باشیم».

بخش هفتم

تبرستان
www.tabarestan.info

طبقه بازرگان: هشیاری اجتماعی و مجلس وکلای تجار

«مجلس وکلای تجار ایران» که به اختصار آنرا «مجلس تجارت» هم می گفتند یکی دیگر از منازم جدید است. دستگاه اقتصادی باصلاحیت حقوقی و شخصیت سیاسی. در فرض کلی، این مجلس مقام تنظیم کننده نقشه ترقی اقتصادی و توسعه بازرگانی خارجی بود؛ از نظر قضائی مسئولیت محکمه تجارت را به عهده داشت و حتی با اختیاراتی بیشتر از آن؛ بالاخره مجلسی بود مرکب از نمایندگان منتخب تجار ایران با هدف سیاسی. بر رویهم جلوه تازه ای بود از حرکت اجتماعی طبقه تجار در اوضاع تاریخی زمانه.

مجلس وکلای تجار در ۱۳۰۱ تأسیس یافت؛ تشکیل می گردید از مجلس مرکزی پایتخت با شاخه های گسترده اش در همه ولایات. این نخستین تحقیقی است در شناخت دستگاهی که تاکنون یکسره ناشناخته مانده، به مأخذ یگانه منبع معتبر دست نخورده یعنی بایگانی اسناد امین الضرب.^۱

۱. آرشیو حاج محمدحسن امین الضرب منبع درجه اول و معتبر تحقیق تاریخ اجتماعی و اقتصادی است. این اولین مطالعه ای است به مأخذ آن اسناد و مدارک که آقای دکتر اصغر مهدوی به روش علمی در دست تنظیم دارند و بیدریغ در اختیار ما قرار دادند. از دوستی و لطف ایشان صمیمانه تشکر می کنیم. مرجع همه اسنادی که در این فصل نقل

مجلس و کلای تجار را در جهات مختلف مطالعه می کنیم که بامعنی ترین جنبه اش شناخت حرکت اجتماعی طبقه بازرگان است در اوضاع اقتصادی و سیاسی پایان قرن سیزدهم و آغاز سده چهاردهم. تحقیق ما روشن می نماید که جماعت بازرگان در مرحله رشد و تشکل اجتماعی جدید بود، با هشیاری طبقاتی، آگاه به منافع صنفی خویش، بادرک درستی از مسائل سیاسی مملکت - طبقه ای با تحرك اقتصادی که برخوردش بانعروض استعمار غربی به آن هشیاری ملی می بخشید؛ بانگرش سیاسی که تحت تأثیر جریان روشنفکری نظام حکمرانی و نظامات موضوعه حکومت را به انتقاد می کشید؛ و در پی ایمنی مدنی و آزادی عملی بود که لزوماً آنرا در تقابل قدرت سیاسی حاکم قرار می داد. این معانی شگرف در مجموع، نتیجه گیری بسیار مهم تاریخی ماست از این مبحث. به آن معانی در این دیباچه اشاراتی می رود تا برسیم به گفتار تفصیلی.

بازرگانان به همبستگی صنفی خود حساس بودند، و اعتقاد داشتند که: «اتفاق تجار» اتفاق است با جمیع ممالك محروسه به سبب اینکه رشته تجار به یکدیگر بسته است». همچنین به نیروی تشکل اجتماعی خویش تکیه می جستند: «عمده امورات ممالك محروسه با تجار است که این طایفه همه جور قوه در آنها متصور است، اسباب آبادی مملکت هستند». به علاوه: وکلای تجار به مقتضای امانت صنفی در حفظ «حقوق مردم بدیهی است حکم واحد خواهند داشت».

معتد به قدرت اقتصادی بودند: «معدن طلا و نقره، زراعات و تجارتات و صنایع مملکتی است که باید... زیاد شود و رفع احتیاج مملکت از سایر دول

→ شده اند، بدون استثنا همان آرشیو امین الضرب است که بیشتر آنها از پرونده مجلس تجارت گرفته شده. مطالعه بعدی ما برپایه همان مدارک تاریخی، در موضوع حرکت تجار است علیه انحصارنامه دخانیات.

خارج بشود». باز تأکید داشتند: «عمده امور به تجارت بسته است. اگر تجارت قوت داشته باشد می تواند رفع احتیاجات ممالك محروسه را از ولایت خارجه بنماید، کارخانجات احداث نماید، معادن مفتوح کند».

در توجیه موضع ملی خود به دولت نوشتند: رواج امتعه فرنگی «سیل بنیان کن» ثروت مملکت و عامل فقر عمومی است. «چه جهت دارد خارجه برداخله مسلط شده است؟ چه جهت دارد مردم می روند رعیت خارجه می شوند؟ باهمان وجهه نظر تأسیسات استعماری را طرد می کردند. راجع به بانک انگلیس گفتند: «بانک حتی المقدور با مخلوق بنای آزار و اذیت و بدرفتاری گذارده، مردم به ستوه آمده برای خود دست و پائی نمودند... توجهی بفرمائید که پدر- سوخته بانک دست از سر مردم بردارد. دولت که معلوم نیست درباره رعیت خودش چه خیال دارد، مردم هم البته تکلیف خود را نخواهند دانست... مخلوق همه تمام شدند، باز هم آسوده نخواهند بود».

در جهت روشنفکری سیاسی به شاه متذکر شدند: امور مملکت پیشرفت ندارد برای اینکه کارها را «به اهل خبره و بسا سر رشته رجوع نمی فرمایند»؛ دولتیان «هرگونه تعدی که خواسته اند کرده اند، مؤاخذه نشده اند» و هر کدام پیش خود می گوید: «مردم را می چابم، انتهای مراتب مرا معزول می فرمایند... [بدون] استرداد حقوق مردم». به علاوه بر قدرت نامستول حکام معترضانه به شاه نوشتند: در خصوص «حکام ولایات به چه جهت مال مردم باید بر آنها حلال باشد؟... چرا مال مردم را می گیرند؟... در حقیقت خیانت به دولت و مردم می کنند». تجار این قوت را هم در خود می دیدند که برخی نظامات دولت را طرد کنند، وضع آن قواعد نامتعادل را «جنحه بزرگی» اعلام کنند.

به راه مقصد سیاسی، خود را نماینده خواست های مردم به قلم می آوردند: «این وکلای تجار... وکیل مردم هستند». و «حکم این مجلس بطوری جاری

خواهد شد که از جمیع حکومت‌ها امتیاز داشته باشد». برخی از بازرگانان شاخص بودند به ایستادگی در برابر زورگوئی حکومت. در انتخاب یکی از آن کسان (حاج میرزا ابراهیم امین‌التجار) نوشتند: «غیر از او کسی دیگر نیست که جلو حکومت ایستاده، نگذارد حکومت تعدی نماید. به این واسطه... اهالی ولایت ایشان را می‌خواهند» که در کارها از «مردم تقویت نمایند».

اختیارات قضائی مجلس تجارت آنرا در تقابل محاکم شرع قرار می‌داد که ناگزیر به تصادم آن دو مرجع می‌انجامید. به علاوه تجار در «مسأله رشوه و احکام ناسخ و منسوخ» علمای شرع معترض بودند. تاجر ترقیخواه می‌گفت: در فرنگ مردم «مالیات نباید به ملاحا بدهند» - اما در ایران حاکم شرع و عرف را همدست و شریک می‌شناختند. سرانجام گروه ملایان و طلاب بودند که هنگام تبریز را علیه مجلس و کلای تجار برپا ساختند.^۱ با آن برداشت کلی این مبحث را آغاز می‌کنیم.

وضع عمومی اقتصادی ایران را ضمن بررسی رساله‌های اقتصادی و اسناد رسمی همراه ارقام احصائی شناختیم. آن نوشته‌ها برویهم می‌نمایاند که صاحب نظران ما بطور کلی دریافت درستی از مسائل اقتصادی ایران داشتند. در پایان سده سیزدهم اقتصاد ما تحرکی نداشت؛ تولید صنایع محلی نسبت به دوره‌ها پیش خیلی تنزل یافته بود؛ آزادی تجارت خارجی که از متعلقات سیاست استعماری انگلیس و روس بود سد عظیمی فرا راه پیشرفت اقتصاد داخلی نهاده بود؛ بازار ایران را کالاهای مصرفی یا بی مصرف خارجی پر کرده بود؛ ایران گرفتار بحران پولی و تنزل نقره بود که تا اندازه‌ای به وضع بازار بین‌المللی نقره همبستگی داشت؛ به سبب کمیابی پول معاملات خارجی بیشتر به

۱. مأخذ عبارت‌هایی که تا اینجا نقل شدند اسنادی است که ضمن این فصل آورده‌ایم.

صورت‌نسیه‌کاری انجام می‌گرفت و تجار برای پرداخت‌های خود معمولاً لیره عثمانی و امپریال روسی فراهم می‌کردند؛ صادرات ایران که در ثلث اول قرن سیزدهم بر واردات آن می‌چربید سیر معکوس داشت؛ آفت‌نوغان اقتصاد ابریشم را که رقم اصلی صادرات ایران را می‌ساخت فلج کرده بود؛ تجارت تریاک و قالی که از عمده محصولات صادراتی بودند بر اثر بی‌بند و باری عاملان تجارت در بازار جهانی زمین‌خورده بود؛ نبودن راه شوسه و ناهمواری‌ها از علل تنزل تجارت بشمار می‌رفت؛ عوارض راهداری بازرگانان ایرانی را در قیاس تجار خارجی در وضع نامساعدی قرار می‌داد؛ به علاوه بروز پی‌در پی ناخوشی وبا و قحطی در تقلیل جمعیت و نابود کردن عنصر فعال دهاتی و شهری تأثیر عظیم داشت که خود به نوبت در کاهش تولید اقتصادی سخت مؤثر بود.

دولت شکست تجارت و تنزل صادرات و کاهش درآمد خود را می‌دید، و خطر افزایش نفوذ اقتصادی خارجی را هم احساس می‌نمود. اما در برخورد با آن مسائل هیچ نقشه فعال اقتصادی به کار نداشت. در این حالت کلی طبقه بازرگان بود که به خبرگی و تجربه عملی ماهیت آن مسائل را درست تمیز می‌دادند، دولت را مسئول می‌شناختند، ناراضی بودند و ناراضامندی‌شان را

۱. بازرگانان خارجی فقط یکبار به‌ماخذ پنج درصد حقوق گمرکی می‌پرداختند و کالای خود را به‌هرکجا که می‌خواستند حمل می‌کردند. اما تجار ایرانی نه فقط برای حمل مال التجاره خود از ولایتی به ولایت دیگر حق راهداری می‌دادند، حمل آن از شهری به شهر دیگر نیز مشمول قواعد راهداری می‌گردید. به‌مثل برای یک‌بار قند به‌قیمت ده تومان که به تبریز می‌رسید، عوارض راهداری زیر تعلق می‌گرفت: در خوی و هفت‌چشمه هر کدام سه قران و پانزده شاهی، در تبریز دو قران و ده شاهی، به علاوه چهار درصد عوارض جدید. میزان راهداری از تبریز تا تهران برای یک بار شتر مال-التجاره بدین قرار بود: تبریز سه قران و پانزده شاهی، زنجان یک قران، قزوین یک قران، خدمتانه چهار قران.

آشکارا و معترضانه اعلام می‌داشتند. مجلس و کلای تجار زاده این اوضاع اجتماعی و اقتصادی بود.^۱ پیش از اینکه به کتابچه مجلس و کلای تجار که به توشیح شاه رسید بپردازیم، به پاره‌ای کاغذهای تجار که فکر تأسیس مجلس تجارت از آنها تراوید، توجه می‌دهیم.

نماینده فعال هیأت تجار تهران حاج محمدحسن امین الضرب به شاه نوشت: «عمده امور به تجارت بسته است. اگر تجارت قوت داشته باشد، می‌تواند رفع احتیاجات ممالک محروسه را از ولایات خارجه بنماید. کارخانه جات احداث نماید، معادن مفتوح کند، امتعه ممالک محروسه را رواج دهد. گرچه اقدامات در کارها می‌شود، پول‌ها خرج می‌شود، کارها از پیش نمی‌رود». چرا؟ برای اینکه هر اداره‌ای را که به کسی می‌سپارند «صاحب آن اداره مواجب می‌گیرد، شئونات تحصیل می‌کند، و در عوض اینکه مردم را حمایت و رعایت نماید، ترغیب و تحریض نماید و مطمئن کند که مخترع و مبتدی کارهای بزرگ و کارخانه‌ها بشوند، معکوس رفتار می‌کنند - مال مردم را مثل شیر مادر بر خود حلال دانسته، فرض خود می‌دانند مردم را تمام کنند... با این آبادی و مخترعات که در این عهد شده است، طوری اسباب فراهم است که جمع و خرج خزانه مبارکه مقابل نمی‌شود، و همیشه قحطی پول است. در حقیقت ممالک محروسه معادن طلا و نقره که ندارد، معدن طلا و نقره زراعات و تجارتات و صنایع مملکتی است که باید به توجه اولیای دولت... زیاد شود و رفع احتیاج مملکت از سایر دول خارج بشود. صاحبان ادارات اقدام در اینگونه کارها ندارند... به هر تدبیری که باشد مال مردم را برده‌اند، هر گونه تعدی که خواسته‌اند

۱. باید دانست که پیش از این تاریخ نیز مجلس تجارتی وجود داشته بدین معنی که از طرف دولت در هر ولایت رئیس تجارتی تعیین می‌گردید که با همکاری چند تن از تجار به دعاوی تجارتی رسیدگی می‌کرد.

کرده‌اند، مؤاخذه نشده‌اند. بر فرض اینکه به عرض هم رسیده است، صاحب اداره را تغییر داده‌اند، دیگری را برقرار نموده. او هم نزد خود خیال نموده يك سال دوسال هم من مردم رامی‌چاپم، انتهای مراتب مرا معزول می‌فرمایند. رسیدگی و مؤاخذه و استرداد حقوقات مردم در کار نبود. همیشه صاحبان اداره معزول قوی بوده‌اند، هر کس را خواسته‌اند تمام کرده‌اند، و اسباب چینی‌های بزرگ کرده‌اند، مردم را ترسانیده‌اند تا دیگر کسی قدرت عریضه دادن نداشته باشد... عمدهٔ امورات ممالك محروسه با تجار است که این طایفه همه جور قوه در آنها متصور است؛ اسباب آبادی مملکت هستند.^۱

در نامهٔ دیگر به خواست‌های کلی تجار اشاره می‌کند: تجار عریضه‌ها نوشتند که «توجه مخصوص» در حق ایشان بشود و «کسی دست اندازی به مال آنها نکند، از حکام و اهله نداشته باشند، حکام مال آنها را نبرند... [اگر] تجار زیاد باشند، امنیت باشد، نگاه دارنده داشته باشند - آبادی مملکت در مقابل می‌شود». این حالت که نباشد «سر رشته آنها گسیخته می‌شود، و مثل حالت حالیه می‌شود که در مملکت نه پول هست، نه خریدار متاع است، و نه يك نفر آدم درست که کسی بتواند با او معامله کند». اینکه «اغلب امورات پیشرفت نمی‌شود، جهت این است که امورات را به اهل خبره و با سر رشته رجوع نمی‌فرمایند». مگر نه اینکه مخبرالدوله چند سال است «وزارت معادن را گرفته» تعهداتی سپرده و از عهده بر نیامده است - برای اینکه «ابدأ ربط و سر رشته در این کار ندارند». یا حکایت کشتی خریدن است که «هشتاد هزار توان پول دولت را که با این همه زحمت و تنگدستی مملکت داده‌اند، مثل این است که به دریا

۱. حاج محمد حسن امین‌الضرب به ناصرالدین شاه [۱۳۰۱]، پروندهٔ عرایض امین‌الضرب به شاه.

ریخته‌اند. همه ساله هم باید يك قولوق کشتی داد»^۱.

تجار کاشان هم از زورگویی عاملان حکومت به‌صدا درآمدند، عریضه فرستاد که: «بعضی اشخاص محض طمع، به‌تدابیر مختلفه در مقام تعرض املاک تجار و اذیت آنها هستند، و به‌وسایل پاره‌ای ادعاهای بی‌معنی در املاک آنها می‌کنند، و تجار را به‌حالت خود آسوده نمی‌گذارند»^۲. شاه دستور داد: «دست این قبیل اشخاص را که هر روز به‌يك وسیله و عنوان متعرض تجار و املاک آنها هستند کوتاه» کنند و نگذارند «هیچکس به‌هیچ‌وجه مزاحم تجار باشند، و آنها را از این جهات آسوده» گردانند که «در نهایت آسایش مشغول شغل تجارت خود باشند»^۳.

خبر ورشکستگی بازرگانان به‌تواتر می‌رسید. راجع به‌یکی از تجار که یکصد هزار تومان ورشکسته بود، گفتند: «بندگان اعلیحضرت ... همه جا پلیس دارند که امورات را راپوت می‌دهند. از امورات تجارت البته در این مدت راپورت داده‌اند. آن فایده که ظاهر شد غیر از ضرر چه بوده است؟ این ضررها تماماً راجع به‌دولت است... این مردم بیچاره مسلمان‌اند، عیال و اطفال دارند. يك کسی می‌خواهد دلش به‌احوال مال و جان آنها بسوزد... جلو حساب و بی‌حساب را بگیرد، مغرض نباشد - نه اینکه فکر این باشد که يك عمارت عالی را با خون‌جگر و زحمت‌های زیاد ساخته شد، به‌طمع بردن چوب و سنگ آنرا خراب نماید»^۴.

۱. حاج محمدحسن امین‌الضرب به‌ناصرالدین‌شاه [۱۳۰۲]، همان پرونده.

۲. مفاد عریضه تجار کاشان ضمن حکم شاه به‌میرزا جعفرخان، جمادی‌الاول ۱۳۰۱، آمده است، پرونده مجلس تجارت.

۳. همان مأخذ، حکم ناصرالدین‌شاه به‌میرزا جعفرخان.

۴. حاج محمدحسن امین‌الضرب به‌ناصرالدین‌شاه [۱۳۰۱]، دفتر کوپیه.

هشیاری طبقاتی تجار تا این حد بود که در دفاع از حقوق صنفی، تمایلات دینی را کنار می گذاشتند. دلیل آن این قضیه است: مؤمن السلطنه حاکم کاشان در دعوای حقوقی از مرد یهودی (نور محمود) به زور پول گرفت و وی را آزار رساند. تجار کاشان به امضای جمعی عریضه و تلگراف فرستادند که از او سیصد و چهل تومان اخذ کرده اند. حاکم در توجیه عمل خود برهان آورد: او در کارگاه ابریشم کشی «شعرباف است و دخلی به تاجر ندارد». تجار گفتند: «شعرباف، ابریشم از باغ و ملک خود نیاورده. [اینکه] مال او را ببرند، شکنجه و داغ کنند، مفتضح کنند» ناحق است. هیأت تجار تهران ضمن شرح مطلب نوشتند: فرض کنیم آن مرد «تاجر نیست، شعرباف هم نیست، يك يهودی است؛ رعیت بندگان اعلیحضرت... که هست. غیر اینکه علی رغم تجارت این کار را می کنند، جهتی دیگر نداشته است»^۱.

گذشته از توجهی که اهل سرمایه به تأسیسات اقتصادی جدید داشتند - به احیای صنایع ملی هم تأکید می رفت. و تجدید این محصولات را تدبیری برای رقابت بابرخی کالاهای خارجی و جلوگیری از رواج آنها می شناختند. امین-الضرب به یکی از همکاران خود تذکر داد: «لازم است توجه بفرمائید که چند فقره صنایع قدیم... که مدتی است متروک شده، در ترویج آنها اقدام نمایند. و جمیع نجار هر بلد در این فقره کمال همراهی را [بکنند]. مثلاً يك فقره نساجی و زربافی و خرازی و جبه داری و غیره اصفهان است که همه معتبرتر و خوبتر از همه جا، از کارخانجات آنها به ظهور می رسد - و حالا مدتی است که مال خارجه را آورده اند و ترویج آنها متروک شده است». اگر توجه نشود،

۱. عریضه و کلای تجار تهران به ناصرالدین شاه، ۱۳۰۲، پرونده مجلس تجارت.

همین قدر هم که باقی مانده «از بین خواهد رفت».^۱

گفتیم یکی از عمده مواد اعتراض بازرگانان نظام غلط گمرکی بود که موضع تجار ایرانی را در رقابت با صادرکنندگان خارجی تضعیف می کرد. امین‌الضرب مضمون شرحی را به «عموم تجار» فرستاد که در مقام شکایت برآیند. و خود از جانب آنان اعلام کرد: «مال التجاره از امتعه ایران در بندر جز عبور می کند، بعضی را صدی ده و صدی بیست و پنج می گیرند، و می گویند معمول سابق است. جدیداً حکم شده است صدی سه از آنچه وارد می شود گمرک گرفته شود... چون می دانیم اولیای دولت... راضی به ظلم نیستند، عرض حال خود را می کنیم. چنانچه مقرر است صدی سه بدهیم، از ورود و خروج هر دو مقرر شود صدی سه بگیرند - نه اینکه هر کدام صرفه به حالت آنهاست معمول سابق [باشد] و هرگاه نیست صدی سه بگیرند. و بعد از صدی سه گرفتن گمرکخانه بندر جز به ماها جواز بدهد [که] در خراسان دیگر مطالبه گمرک نکنند، به سبب اینکه یکجا بیشتر گمرک نمی توانیم بدهیم. چنانچه به عرض ما نمی رسند، چاره ای غیر از ترك [تجارت] نداریم».^۲

شکایت نامه های تجار از هرسو می رسیدند. تا حد قابل ملاحظه ای امین-الضرب بود که راه پیش پای آنها می گذاشت. اما خود نزد دولتیان تبری می جست که در امر اعتراض همگانی تجار دخالتی دارد. حتی به همکاران معتمد خود سفارش می نمود که نسبت به او زبان شکایت و ایراد باز کنند. یکجا نوشت: «شما می دانید اینها این تلگرافاتی که می رسد همه را دستور العمل من

۱. مسوده نامه حاج محمدحسن امین‌الضرب، بدون ذکر نام مخاطب. به نظر می آید خطاب به همه هم‌صنفان خود نوشته باشد، همان پرونده.

۲. تلگراف حاج محمدحسن امین‌الضرب از طرف تجار به ناصرالدین شاه، ۱۳۵۱، دفتر کوپیه.

می‌دانند. مبدا از زبان شما يك كلمه اظهار شود ... حضرات تجار به شركاء و رفقائی که در تهران دارند از دست من شکایت بنویسند. هرگاه بوئی برده باشند من همراهی در این کار دارم، کارها بسیار سخت و تباه است ... اینطور تلگراف نمائید. لکن چون همه اینهارا از جانب من می‌دانند، دور نیست به پستخانه هم سپرده باشند کاغذهائی که من به شما می‌نویسم یا شما به من می‌نویسید، از پستخانه بردارند و باز کنند... احتیاط بسیار لازم است؛ کاغذی که می‌نویسید، محرمانه بیاورند برسانند»^۱.

هدف تجار استقلال عمل بود و برخوردار بودن از پشتیبانی جدی دولت؛ بر دستگاه وزارت تجارت هم سخت تاختند. تقاضای هیأت جمعی تجار این بود: «این بندگان را به شخصی بسپارید که دولتخواه باشد، متدین، بی‌طمع باشد، بی‌غرض باشد، مستغنی باشد، گرسنه نباشد، مقتدر باشد، حکمش در همه بلاد و وزارتخانه‌ها نفاذ داشته باشد، تاجر و فقرا را محل مداخل و تعیش خود قرار ندهد»^۲. این جناب نصیرالدوله که وزارت تجارت را به او تفویض فرموده‌اید... از اول تابه‌حال همه را برعکس رفتار نموده‌اند. غیر از اینکه... مداخل‌های عمده بکنند و مردم و جمیع تجار را تمام بکنند، کاری دیگر نکرده‌اند. یعنی [به قدر] صد دیناری برای فایده مملکت و دولت کار صورت نداده‌اند... راه مداخل به مردم نشان دادند که باید از مال مردم يك قدری به من داد، و باقی را هم خورد»^۳. آن اعتراض‌نامه‌ها این تأثیر را داشت که میرزا عبدالوهاب

۱. حاج محمدحسن امین‌الضرب به آقامحمدهاشم اصفهانی، ۲۲ رجب ۱۳۰۱، از تهران به شاه‌رود، دفتر کوپیه.

۲. عریضه تجار به ناصرالدین شاه [۱۳۰۱]، پرونده مجلس تجارت.

۳. حاج محمدحسن امین‌الضرب به ناصرالدین شاه [۱۳۰۱]، پرونده عریضه‌های امین‌الضرب به شاه.

خان نصیرالدوله از وزارت تجارت برکنار شود (۱۳۰۱). این نشانه قوت تجارت بود.

ناصرالدین شاه که از تنزل تجارت و عوارض محسوس آن اندیشناک بود، و از افزایش قدرت حکام نیز دلخوشی نداشت - نسبت به خواست های تجارت روی خوش نشان داد. این مرحله بلافصل مجلس و کلای تجارت بود. دستخط شاه به صدر اعظم میرزا یوسف مستوفی الممالک صادر شد که تجارت به مشورت برآیند، کار تجارت را به نظم درآورند، می خواهند رئیسی داشته باشند یا نه خودشان می دانند، به اتفاق تصمیم بگیرند و پیشنهادشان را عرضه بدارند. دستخط شاه این بود:

«جناب صدر اعظم،

«در خصوص وزارت تجارت هرکس می گوید بدهید به من. این تجارت که گاو و گوسفند نیستند که برای دوشیدن شیر آنها اسباب مداخل بشوند. برای مردم این عمل تجارت يك چیزی است که خیلی دقت لازم دارد، و خیلی اوقات صرف باید بشود در ترقی آن، خیلی دقت باید بشود در اصل کار تجارت که روز بروز باعث اعتبار تجارت و تجارت بشود. البته يك نفر در تهران و رؤسای مختلفه در سایر بلاد ایران لازم دارند که شاخص باشند به کارهای تجارت برسد و عرایضشان را به عرض برسانند و جواب بگیرند. آنچه به خاطر ما می رسد اینست که تمام تجارت معتبر و غیر معتبر حتی دلال ها را حاضر دربخانه بکنید و این حکم ما را به آنها برسانید که ما طالب ترقی امور تجارت و تجارت هستیم، و طالب اعتبار تجارت و طالب ترقی و آسودگی تجارت و طالب نظم کار تجارت و وصول مطالبات تجارت، و اینکه احدی نتواند کلاه آنها را بردارد، یا مالشان را بخورد. خودشان بنشینند و مجلس مشورت بزرگی منعقد کنند، هر طور ببینند این اراده های ما به عمل می آید در حق آنها، و هر قسمی که باعث

اطمینان و آسودگی عموم تجار است به عرض برسانند - همانطور حکم شود. رئیس کل می‌خواهند و لازم است، کی را می‌خواهند، به عرض برسانند. متفقاً مهر نمایند که من بعد اگر شکوه از او بکنند، مورد سیاست و تنبیه شوند. رئیس کل نمی‌خواهند و لازم نیست، پس اداره کارشان را به چه قسم مناسب می‌دانند؟ و یا از میان خودشان ریش سفید و رئیس در تهران و سایر بلدان قرار می‌دهند یا نه؟ هرچه می‌کنند و خیال دارند باید طوری متفقاً به عرض برسائند که هیچوقت خللی در آن بهم نرسد و مورد بحث و ایرد نشود. ضمناً شما از قول و وکالت تمام تجار عرض کنید و این کار البته تا یک هفته مهلت لازم دارد که مجالس متعدده کرده، رأی خودشان را به عرض برسانند. لازم است شما همه تجار را خواسته این حکم را برسانید، بروند شور کنند و مجلس کرده، ماجرا را زود عرض کنند»^۱.

گروه تجار تهران به مشورت نشستند. باید دانست اهل تجارت که در سنت صنفی خود همیشه از نوعی آزادی عمل بهره‌مند بودند، در کسب و کار خویش سالار و سروری نمی‌شناختند، مگر اینکه در هر شهر و ولایتی یکی را که مقام ریش سفیدی داشت به عنوان «رئیس التجار» می‌پذیرفتند بدون اینکه ریاست فائده‌ای برای او قائل باشند. از اینرو تجار در کنگاش خود چنین مصلحت دیدند که رئیسی انتخاب نکنند از آنکه هر رئیسی در پی «تحصیل فایده» شخصی خواهد بود. بنابراین رأی برای نهادند که دولت آنان را مدتی «به حالت طبیعت» آزاد بگذارد؛ و سپس از میان خود «ده نفر از رؤسا و ریش سفیدان» را برگزینند و مجلسی به نام «مجلس وکلای تجار» در پایتخت تأسیس دارند، و شاخه‌های آنرا در سراسر مملکت بگسترانند. تنظیم امور تجارت و رسیدگی

۱. دستخط ناصرالدین شاه به صدر اعظم، شوال ۱۳۰۱، پرونده مجلس تجارت.

به دعاوی حقوقی تجار و تمیز « حق و باطل » در مسئولیت این مجلس خواهد بود. رأی مشورتی و جمعی تجار در عریضه‌ای که به مهر چهل و سه تن رسید ، گنجانده شد. در جواب دستخط شاه به صدراعظم نوشتند:

«... امر شده بود که این بندگان رئیسی برای خود مشخص نمائیم و دقت نمائیم که مجلس منعقد کرده، مشورت نمائیم، برای امور تجارت و آسودگی و احقاق حقوق تجار اگر رئیس کل لازم باشد به عرض برسانیم. اگر لازم نباشد بطوریکه مناسب بدانیم و پیشرفت داشته باشد، به عرض برسانیم.

«قلب بیضا ضیاء اعلیحضرت... قبل از اینکه عریضه اول این بندگان... برسد از صمیم قلب این دستخط را مرقوم فرموده‌اند. گویا از کلیه حالات این بندگان کما هو حقه اطلاع کامل داشته‌اند. برای این بندگان دیگر چیز قابلی باقی نمانده است که بتوانیم رئیس برای خود انتخاب کنیم. هر کس رئیس بشود غیر از اینکه می‌خواهد فایده برای خود تحصیل نماید، کاری به این بندگان ندارد. بندگان قدر قدرت... کلیه امورات را به حضرت اجل... صدراعظم [ارجاع] فرموده‌اند که جمیع طبقات مملکت از تعدی سایرین محفوظ بمانند.

«این بندگان صلاح خود را امروز اینطور از مشورت‌خانه بیرون [آمدیم] ملاحظه نمودیم که بهیچ وجه من الوجوه برای خود رئیس استدعا ننمائیم. چندی این بندگان را به حالت طبیعت واگذار فرمایند، ده نفر از رؤسا و ریش سفیدان خود را مشخص نموده، مجلس مخصوص منعقد نمایند که اسم این مجلس، مجلس وکلای تجار باشد. هفته‌ای سه روز به مطالب مردم رسیدگی نمایند؛ حق و باطل را بشکافند؛ احقاق حق نمایند؛ هر کدام که بدون زحمت اولیای دولت اجرا می‌شود خودشان اجرا کنند؛ هر کدام که صعوبت دارد راپورت نموده خدمت حضرت... صدراعظم بفرستند،... معظم‌الیه حکم به اجرا فرمایند. لیکن تقویت این مجلس وکلای تجار بسته به توجه بندگان اعلیحضرت... است

که دو سه ماه توجه مخصوص بفرمایند که اجرای عمل بشود. رئیس یا وزیر تجارت باید شخصی باشد که از کلیه امور تجارت اطلاع کامل داشته باشد، همه روز در صدد ترقی و رواج و اختراع امتعه مملکت باشد، روز بروزم توجه بشود تجارت قوت بگیرد، تجار زیاد بشوند، باقوه و مکنّت بشوند. نه اینکه برای یکصد تومان فایده خودشان پنج نفر تاجر معتبر را ورشکست نماید.

«در صورتیکه این استدعا... قبول شود، وکلای تجار دارالخلافه که بصیر [هستند] و شناسائی به حالت تجار ممالک محروسه را دارند، قرار مجلسی مثل مجلس دارالخلافه در جمیع بلاد ممالک محروسه خواهند داد. و لوازم تقویت را که باید از جانب اولیای دولت برای مجلس مشخص شود، به خاکپای اعلیحضرت... عرض خواهند نمود»^۱.

شاه موافقت کرد. در ۱۲ شوال ۱۳۰۱ به صدر اعظم نوشت: «اعتقاد ما این است تجار هیچکس را رئیس برای خودشان قرار ندهند. به حاجی محمد حسن [امین الضرب] و سایرین حالی کن میان خودشان يك قراری بدهند البته بهتر است، البته»^۲.

بدین قرار فکر تأسیس مجلس وکلای منتخب تجار ایران را هیأت بازرگانان پایتخت آوردند. به علاوه در عریضه خود به شاه به تلویح حالی کردند که خواهان وزیر تجارتی هستند که از هر جهت هم رأی و همراه آنان باشد. این خود در نهایت دلالت می یافت بر اینکه وزارت تجارت در دستگاه اجرایی دولت، بایستی مطیع مجلس وکلای تجار باشد. دست کم، تجار پایتخت در پی چنین نقشه ای بودند که فی نفسه بسیار مهم، بلکه پر معنی است. در این کار

۱. عریضه تجار به ناصرالدین شاه [شوال ۱۳۰۱]، پرونده مجلس تجارت.

۲. دستخط شاه به صدر اعظم مستوفی الممالک، ۱۲ شوال ۱۳۰۱، همان پرونده.

سهم تعیین کننده از آن امین‌الضرب بود. گفته او درست است: «می‌دانید که ترتیب این مجالس ولایات و تهران را حقیر دادم؛ و تجار ولایات بعیده به اطمینال نوشتجات و کاغذهای حقیر معتقد شدند و اقدام نمودند»^۱.

به دنبال عریضه‌ای که شرحش گذشت، کتابچه‌ای از طرف هیأت تجار تهران نوشته شد و به توشیح شاه رسید که در واقع اساسنامه مجلس وکلای تجار ایران را ساخت. و از این پس همه به آن استناد می‌جستند. این کتابچه که درشش فصل منظم تهیه گردیده، بازنمای تفکر مضبوط اقتصادی گروه بازرگان است - گروهی مرفعی، آگاه به منافع طبقاتی خویش، و در پی تحصیل قدرت اقتصادی با وجهه نظر ملی.

پنج فصل اول کتابچه شامل اصول کلی زیر است: امنیت مالی، تأسیس دفتر ثبت املاک و اسناد، ایجاد بانک کوچک ایرانی و توسعه تدریجی آن، حفظ منافع تجار داخلی در برابر بازرگانان خارجی، تأسیس صنایع و منسوجات جدید در رقابت با محصولات فرنگی، افزایش صادرات ایران و جلوگیری از تقلب در محصولات صادراتی، ایجاد «بازار مکاریه» امتعه ایران، پیکار با رواج کالاهای بی‌مصرف فرنگی که «سیل بنیان‌کن» ثروت مملکت و عامل فقر عمومی گشته، پیشنهاد «ترك استعمال امتعه و اجناس خارجه» تا یکچند سالی که مملکت بتواند روی پای خود بایستد.

فصل ششم تکالیف و اختیارات خاص مجلس وکلای تجار را معین می‌کند. وکلای طبقه تجار ایران به مقتضای امانت صنفی در حفظ «حقوق مردم بدیهی است حکم واحد خواهند داشت». از جهت حقوقی رسیدگی به دعاوی تجارتی بازرگانان و کسبه، و دعاوی تجار بر سایر طبقات مردم،

۱. حاج محمدحسن امین‌الضرب به امین‌السلطان [۱۳۰۲]، دفتر کوپیه.

و تسویه امور بازرگانان ورشکسته از اختیارات آن مجلس بود. در جهت ترقی اقتصادی این کارها را برعهده گرفت: تأسیس کارخانه و راه‌سازی و استخراج معدن؛ توسعه تولید ابریشم و رواج فن ابریشم‌کشی با ماشین چرخ فرنگی؛ مراقبت در اصالت کالاهای صادراتی خاصه قالی و منع بکار بردن رنگ جوهری و تعقیب جزائی متخلفان؛ متروک داشتن اسکناس‌های خارجی و پول‌های فلزی خارجی (نه مسکوک سیم و زر) که مایه پریشانی بازار تجارتی و کمیابی پول طلا و نقره می‌گردید، از تکالیف همان مجلس بود. صدور برات و نظامات دفترداری جدید را نیز برعهده داشت.

به اصل کتابچه پیشنهادی تجار و دستخط‌های شاه در حاشیه فصول آن توجه می‌دهیم:^۱

«... به جهت پیشرفت تعهدات جان‌نشانان و انتظام و ترقی صنایع ایران، مطالب لازمه ایست که در ضمن فصول چند به عرض اولیای دولت قاهره می‌رسد و هرگاه درست و صحیح دانستند و... موقع قبول یافت امر و مقرر شود که به مقام اجرا درآید».

فصل اول «در حفظ املاک و مستغلات»:

«چون اراده ملوکانه براین تعلق دارد که عامه رعیت... خودشان و املاکشان و مال و اعقاب آنها در مهد امن و امان باشد، لهذا چیزی که اسباب رفاه عامه ناس و استقامت و اجرای این قصد بلند همایونی باشد و به نظر جان‌نشانان برسد، فرض است که معروض بداریم». از جمله «مطالب عمده» اینک:

۱. «کتابچه عرایض مجلس وکلای تجار ممالک محروسه ایران، ۱۳۰۱»، پرونده مجلس تجارت.

« جمعی از رعیت ایران شغل مخصوص آنها شده است [که] یا کاغذ جعلی می‌سازند، یا وکیل یکدیگر شده مرافعه می‌کنند، یا مأمور به قطع و نزاع و دعاوی شوند. و روز بروز هم این مطالب روبه‌تزايد است. به سبب کاغذهای ساختگی و اسناد تقلبی و تناقض احکام، دیگر اطمینان درستی برای احدی باقی نمانده که به خاطر جمع خرید و فروش املاک و مستغلات نمایند. یا آنکه مطمئن باشند بعد از خودشان به اولاد و اعتاب آنها وفا خواهد نمود. [بلکه] یا به سبب ابراز اسناد تقلبی جعلی، یا بواسطه قدرت و اسباب چینی از دست آنها و بازماندگان‌شان خارج خواهد شد. »

« راه چاره‌ای که برای سد این تقلبات به نظر جان‌نثاران می‌رسد، اینست که خرید و فروش املاک و مستغل و اجاره موقوفات باید دفتر مخصوص در دیوان همایون اعلی داشته باشد، به اسم و رسم و صاحب مشخص، و با اطلاع دیوان همایون اعلی، این معاملات بگذرد. و راه سهولت این کار چنانچه توجه فرمایند خیلی آسان است. »

« مقرر شود به جهت ممالک محروسه دفتر و کتابچه مخصوص وضع شود که اسم آن دفتر ثبت املاک باشد، و مهر مخصوص از جانب دولت همراه آن دفتر بوده، هر کس ملکی و مستغلی خرید و فروش می‌نماید و هکذا اجاره و استجاره، بعد از آنکه اسناد خود را از تمام اعتبارات شرعیه محکم ساخت، ناچار در آن کتابچه ثبت و به مهر مخصوص آن دفتر برساند. و بعد از ایجاد این قانون و اطلاع عامه مردم ایران، خرید و فروش و اجاره بدون ثبت و مهر مزبور، در هنگام لزوم در نزد اولیای دولت قاهره محل اعتنا و اعتبار باشد ... »

علاوه بر جلوگیری از تقلب و حيله و تزویر، فایده دیگر دفتر ثبت املاک اینست که « اولیای دولت قاهره در صورت لزوم کم و زیاد مالیات را به سهولت

تعدیل خواهند فرمود».

فصل دوم «در ایجاد بانک»:

«مجلس و کلای تجار ایران محض رونق و شکوه ملت خود را ملتزم ساخته که از خاکپای... شاهنشاه... اذن و اجازه می‌خواهند که مقرر شود: مجلس و کلا ابتدا در شهر دارالخلافه دایر و بانکی برقرار سازند که مخصوص اداره تجارت باشد. و هرکاری که در مملکت شایع نموده، ابتدای ایجاد به اختصار آن کوشیده بعد تدریجاً بزرگ و پرمنافع شده است. امیدواریم با اجازت همایونی این کار تدریجاً در اندک زمان نتایجی حاصل سازد که منافع و فواید آن به سایر ولایات دیگر نیز تأسی نموده دارای بانک شود. و رواج و دایر ساختن این اداره با اذن و اجازت همایونی ترتیباتی خواهد داشت، و در کتابچه جداگانه که مربوط به قانون بانک می‌باشد از عرض شهریساری خواهد گذشت».

دستخط شاه بر فصل دوم: «کار از این بهتر چه می‌شود. خیالی زود ترتیبات آن را داده، کتابچه قوانین بنویسند و به نظر برسانند که انشاءالله تعالی بزودی مجرا بشود».

فصل سیم «در حدود معاملات تبعه داخله با خارجه»:

«اغلب رعایای ایران از وضع معاهدات دولتی اطلاع ندارند، و تجار خارجه امتعه و اقمشه و بلورآلات به ایران می‌آورند، به اشخاصی که بضاعت و سرمایه ندارند به وعده طولانی و قیمت گزاف می‌فروشند». چون این اشخاص سرمایه ندارند با دادن این اقساط رفته رفته «برشکست می‌شوند، و مال تجار داخله بیچاره تماماً از میان می‌رود، و تجار خارجه اصل و منفعت را تمام می‌برند. چنانچه مبلغی هم از طلب آنها باقی مانده باشد، اولیای دولت قاهره را به زحمت می‌اندازند و طلب خود را به حیطة وصول می‌آورند و همین فقره

اسباب بزرگی است در پریشانی و بی‌پاشدن تجار تبعه داخله...». به منظور «حفظ اموال تجار ایران که کسی به این حیل نتواند مال و سرمایه آنها را معرض تلف درآورد ... استدعا می‌شود که اذن و اجازت فرمایند به مجلس وکلای تجارت که حق و قدرت داشته باشند، نگذارند احدی مال التجاره به نسیه و وعده از تجار خارجه امتیاع نماید...».

«و نیز بعضی اشخاص از طبقات نوکر دیوان همایون اعلی به لباس‌های مختلفه از تجار نقد یا جنس می‌گیرند که در وقت مواجب بدهند. تجار و کسبه هم به ملاحظه منفعت، بی‌ملاحظه به آنها می‌دهند. رأس وعده در ادای تنخواه مسامحه و تعلل می‌کنند. به این سبب هم طلبکار و بدهکار هم‌روزه مشغول نزاع شده، بلکه طرفین از اعتبار و زندگی و شغل خود باز می‌مانند. چنانچه امر و مقرر شود هر کس به تجار و کسبه مقروض باشد، از مواجب و مرسوم او توقیف شود که به موقع در عوض طلب داده شود، مسلم است دیگر کسی بی - ملاحظه از تجار و کسبه چیزی نخواهند گرفت. و اگر گرفت ملاحظه خواهد نمود که به وقت برساند. بعد از آنکه تجار داخله هم نتوانست مال به وعده و نسیه از خارجه امتیاع نماید، بی‌ملاحظه نمی‌تواند نسیه بدهد، طرفین آسوده و نزاع مرتفع خواهد شد.»

دستخط شاه برفصل سوم: «جناب صدراعظم، تجار این فقره را صحیح نوشته‌اند. البته نباید به این حیل و وسایل تجار داخله بر شکست و بی‌پاشوند. به اطلاع وزیر خارجه یا تجارت، قرار عمل تجار خارجه و این عمل را بدهید که من بعد این کار منسوخ و متروک و به استحضار تجار باشد. البته همین طور معمول دارند و غیر از این نکنند. در فقره معامله نوکر باب هم درست عرض کرده‌اند. شما هم همین قسم حکم بدهید و عمل کنند که حقوق تجار از میان نرود. و حرف در اینست که در عهدنامه نوشته نشده است تجار خارجه باید نسیه کاری نکنند. این

فقره واقعاً عیب کلی داشته است و تجار را خراب کرده است. صحیح است».

فصل چهارم در «ایجاد و برپا نمودن مکاریه مختص ایران»:

«هرساله از همه ولایات ممالك محروسه ایران تجار و غیره امتعه مخصوص مملکت را از هر قبیل حمل به مکاریه روسیه می نمایند و در آنجا مدتها دست بدست معطل شده، اغلب مال آنها ضایع و بالاخره به بهای کم می دهند، و در عوض اجناس و امتعه و بلور آلات و غیره از قبیل چراغ های نفت از تجار روسیه و غیره گرفته معاودت می نمایند. یا مجبور می شوند به مسکو یا سایر ولایات روسیه [برده]، مدتها آنجا می مانند تا بتوانند امتعه خود را با نفع یا ضرر مصرف سازند. آنچه به خیال جان نثاران... می رسد جهت امتعه ایران که به صرفه فروخته شود و در عوض هم بر حسب اجبار مال التجاره و اقمشه روسیه را بگیرند، اینست که امروز مقرر فرمایند در آستره (آستارا) آخر خاك ایران، یا محل دیگر که نزدیک سرحد روس باشد، افتتاح مکاریه شود. و در هر سال مدت شصت روز افتتاح این بازار باشد. و اعلان به تمام ولایات ممالك محروسه فرمایند که تجار و سایر مستحضر شوند از تشکیل این بازار. و نیز به ولایات خارجه اطلاع داده شود که: در فلان وقت افتتاح مکاریه مختصه ایران خواهد بود در آستره یا فلان جا، و از هر قبیل امتعه ایران در آنجا حاضر و موجود است. هر کس هر گونه متاعی از ایران لازم دارد، در آن موقع در آنجا با کمال تنفع و امتیاز جهات [هست]. و همانقدر که این بازار استقامتی حاصل نمود، و مردم دیدند امتعه صحیح بی تقلب از آنجا حاصل می توانند نمایند، کار آن بالا خواهد گرفت و منافع زیاد جهت دولت و ملت عاید خواهد شد. چنانچه رأی... ملوکانه مایل به ایجاد و افتتاح بازار مکاریه شود و اذن و اجازت فرمودند، ترتیبات و نظم و استحکام آن که مال کسی هدر نرود، در کتابچه جداگانه معروض خواهد افتاد».

دستخط شاه بر فصل چهارم : « بسیار بسیار خوب ، خیال از این بهتر نمی شود . البته پی این کار بروید و مسامحه نکنید . کتابچه ترتیبات آنرا هم زود بنویسید و بعرض برسانید . موقع بازار هم یا در آستره باشد یا در گیلان و انزلی ، یا در مازندران ، یا هریک به صلاح نزدیک تر است مشخص نمایند . زودتر قرار ترویج و ترتیب آن را بدهند . خیلی کار بقاعده است ، این کار صحیح است ».

فصل پنجم «در رواج امتعه ایران»:

«متاع فرنگستان به اندازه ای در مملکت ایران وافر شده است - از قبیل امتعه و اقمشه و غیره که متاع نفیسه مملکت ایران را که به درجات شئی بهتر و بادوام تر از متاع فرنگستان است ، منسوخ نموده و کارخانجات قدیم بسیار متروک شده ، و ارباب صنایع تارک و از شغل اصلی خود مجدداً بازمانده و پریشان شده اند . به اندک توجهی از طرف اعلیحضرت . . . تجار ایران متعهد می شوند که در اندک زمان ، در هر بلدی از بلاد ممالک محروسه کارخانجات متعدد احداث نمایند ، و اشخاص بیکار که در مملکت هستند دارای شغل و کار شوند ، و احتیاج عامه از متاع فرنگستان خیلی کم شود ، بلکه بعون الله صنایع داخله به خارجه حمل شود . ملبوس نظام و طبقات نوکر را از تابستانی و زمستانی ، با کمال امتیاز و تنظیف و دوام جان نثاران متعهد هستیم از همان کارخانجات به مخزن نظام حاضر هستیم [تحویل دهیم] . از اقبال بی زوال ... شهر یاری به اندازه ای اشخاص مستعد و قابل از ارباب حرفه و صنایع در مملکت هستند که هر چند تکمیل اسباب و افراد آنها مثل کارخانجات فرنگستان نیست ، لکن فی الجمله تشویقی از آنها بشود ، با این اسباب ناقص در عالم خود بهتر از اهالی فرنگستان که سالهاست در تکمیل صنایع غور می کنند ، صنعت خود را جلوه می دهند و ظاهر می سازند . امید است که به اندک توجه ملوکانه ترویج

و تکمیل صنایع ایران بشود».

«عرض دیگر در رواج امتعه ایران است که اغلب امتعه که از ایران به خارجه حمل می شود ، از ثقل مباشرین ، از حلیه اعتبار خارج بلکه اسباب ضرر و شکست بهای آن شده است - از قبیل تریاک و برنج و پنبه و غیره و غیره هر کدام را به وضعی محض طمع ضایع می سازند . و رفع این تقلبات جهت رواج تجارت اهمیت تامه دارد . استدعا... آنست که به تمام ولایات ممالک محروسه اعلان شود از جانب دولت قوی شوکت که : هر کس مال التجاره ثقلی فراهم نماید و در ولایات خارجه یا بازار مکاریه روسیه و مسکو ، و یا هر جا معلوم شود که مال التجاره آن شخص از حلیه تنقیح و امتیاز عاری و بری است و معیوب است ، مباشرین دیوان همایون و قونسول های دولت علیه که در آنجا مقیم می باشند ، مال التجاره معیوبه را ضبط و به دولت علیه اطلاع خواهند داد تا مجازات آن شخص حکمش صادر و مجری شود».

«سابق ایام احدی قدرت نداشت که تنخواهی را با جمعیتی از داخل شهر خارج و به مکان دیگر برساند . بحمدالله تعالی در این اوان سعادت اقتران ، از یمن مراحم و توجهات کامله ملوکانه... امنیتی حاصل است که هر قدر تنخواه یا جواهر گران بها یک نفر سوار با یک شاگرد چاپار به ترک اسب می تواند در هر نقطه خاک ایران به سرحدات روس و روم و غیره برساند ، با نهایت آسودگی و اطمینان . لیکن با این امنیت تامه هر منافعی که حاصل رعایای ایران می شود ، اسباب خرج بی مصرفی برای آنها فراهم شده است که تمام آن منافع را منع شیی زاید ، همسایه های خارجه به وسایل مختلفه می برند - زیرا که آنقدر امتعه مختلفه و اقمشه متلونه و اشیاء گوناگون از خارجه به اطراف و اکناف و ولایات ممالک محروسه احاطه کرده ، و علی الانصال هر دو ماه فاصله هم مجدداً به تغییر رنگ و تغییر وضع داخلی می سازند که اگر خانه های رعایای

ایران مملو از طلا باشد ، محال است با این ترتیب بتوانند آسوده و مستغنی باشند. اغلب پریشان و گرسنه ، یا از گرسنگی به گدایی افتاده ، یا از پریشانی جلای وطن اختیار می کنند . يك جهت عمده آنست كه مال التجاره معيوب [است] و حكم پول ملت را دارد. باطن امتعه فرنگستان مثل پول سربی است كه روی آن از زينت طلا آراسته باشد ، دو ماه كه استعمال شد آن رنگ می رود و سرب بی مصرف باقی می ماند. این پول سرب را به صور مختلف جلوه داده ، به رعیت ایران می دهند ، و در عوض طلا و نقره صحیح تحصیل نموده می برند. اگر هم امتعه از ایران ببرند ؛ باطن امتعه ایران در حكم طلا و نقره پاك بی عیار است. برحسب اتفاق ابتدا جلوی این خرابی گرفته و مسدود نشده است . چنانچه حالا هم اولیای دولت قاهره بخواهند این سیل بنیان كن را مسدود فرموده جبر كسور به عمل آورند ، به اندك توجه ممكن است و اجرا می فرمایند ، باحالتی كه احدی از رعیت به عسر و جرح نیفتند و تنخواهشان هم به هدر نرود كه در عوض چیزی برای آنها باقی نماند . زیرا كه مملكت ایران بقدر خود آنقدر امتعه دارد و به اندك توجه می تواند ، هر چه هم نتواند عوض فراهم نماید كه بهیچوجه محتاج نباشد. سابق براین نبود. چاره این كار بسته به توجه اولیای دولت ابد آیت است كه حكم فرمایند و حكم حكام و دیوانیان عظام و تشویق و تقویت فرمایند از ارباب حرفه و صنایع و هر مملكتی صنایع خود را كامل سازد. و ضمناً مردم را از استعمال امتعه خارجه در ظرف يك مدتی ممنوع فرمایند. آن مدت كه منتفی شد، در نهایت سختی نگذارند احدی امتعه خارجه را در صورتی كه عوض آن در داخله ممكن است استعمال نموده ، و لباس خود قرار بدهند بلكه در اینصورت مؤاخذه فرموده و ثلث قیمت آنرا هم به اسم قیمت ملبوس سرباز دریافت فرمایند. تا مردم مجبوراً ترك استعمال امتعه و اجناس خارجه نمایند».

دستخط شاه بر فصل پنجم: «اولا در ترقی کارخانجات و صنایع ایران همینطور که تجار متعهد شده‌اند، البته اهتمام کرده لازم است البته مشغول شوند، ترقی و رواج کاملی بدهند، چقدرها لازم است. البته مشغول شوند. ثانیاً اعلان به ولایات و غیره در فقره صنعت و امتعه ایران که تقلب کرده و قلابی درست می‌کنند و می‌فرستند، لازم است. یکی دو تارا که ضبط بکنند بجای خود می‌نشینند».

فصل ششم: «در تکالیف مجالس و کلاهی تجار»:

«اشخاصی که طرف معامله و داد و ستد با تجار هستند و رجوع امر آنها به مجالس و کلا می‌شود، از سه نمره خارج نیستند»:

«یک نمره تجار و کسبه بازار می‌باشند. تکلیف مجلس است که آنها را حاضر ساخته و بعد از تحقیق، تعیین حقوق هر یک را کاملاً بهر وسیله‌ای که می‌توانند وصول و ایصال دارند».

«دویم. اشخاصی که بستگی به دیوان همایون اعلی دارند و از طبقه نوکر و صاحبان شغل می‌باشند. مجالس و کلا به عریضه و مکتوباً از آنها خواش و استدعای ادای حقوق خواهد نمود. چنانچه اجابت نمودند نعم المطلوب. والا مراتب را راپورت نموده، خدمت بندگان ... صدراعظم معروض می‌دارد و احقاق حق را مستدعی خواهد شد. در سایر ولایات ممالک محروسه خدمت حکام استدعا می‌نمایند که از مواجب و مرسوم آنها توقیف داده و بهر وسیله‌ای که ممکن است احقاق حق فرمایند».

«نمره سیم. علما و سادات و طلاب و اهل علم هستند. از آنها نیز بطور احترام و رقعہ مطالبه حقوق مردم خواهد شد. چنانچه مسامحه و کوتاهی فرمودند، آنهم به عرض اولیای دولت خواهد رسید و احقاق حق به عمل می‌آید».

«هرگاه کسی از تجار طلبی داشته باشد، ابتدا باید به محکمه تجارت

اظهار بدارد که حقوق او را عاید [سازد] . هرگاه مجلس و کلا احقاق حق ننموده و استعفا داد ، او آنوقت حق دارد محاکمه بجای دیگر ببرد . در این صورت آن مجلس در نزد اولیای دولت قاهره مسئول و مؤاخذ خواهد بود ، ^{۱۲۲} ~~لا اینکه~~ دلیل صحیح و موجه جهت استعفای آن امر اظهار نموده ، از مسئولیت خارج شود .

«هرگاه کسی به مجلس و کلای تجار مطلبی داشته باشد ، باید مطلب خود را مکتوباً مهوراً خود ابتدا به مجلس بسپارد ، بدون تخلف و طمع زیاد و کم . چنانچه خلاف بنویسد و بدون سبب اسباب زحمت فراهم نماید ، آنچه را که خلاف نوشته است باید ده يك آنرا از عهده برآید . و هرچه را حق نوشته است تکلیف مجلس است که احقاق حق نمایند .»

«هر قبیل امتعه و اقمشه که از خارج داخل هر بلدی نمایند ، تکلیف مجلس و کلای تجار است که باید همیشه متفحس و جویا باشند که امتعه قلابی و لون داده به جوهر را مطلقاً خریداری ننمایند . و از دلالها التزام بگیرند که امتعه رنگ شده به جوهر را هر چه هست اعم در خارجه یا داخله بیع و شری نکنند - بلکه به استادان و کارخانجات نساجی و شعرافی و غیره قدغن اکیده نموده که ابداً رنگ جوهر استعمال نکنند ، و به رنگ ثابت قدیمی که اکنون نهایت امتیاز و قیمت را در خارجه و داخله دارد ، متاع خود را به عمل بیاورند . و اگر کسی مرتکب استعمال رنگ جوهر شود ، باید متاع او را ضبط و به اولیای دولت ابد آیت مراتب را معروض دارند تا حکم مجازات او صادر شود .»

«در داخله و سایر ممالک محروسه ، اشخاصی که شغل آنها دلالی است ، باید اسامی آنها ضبط مجلس و کلا باشد . و هر کدام اجازه از مجلس داشته باشند ، و ملتزم شوند که در وقت خرید و فروش ملاحظه اعتبار اشخاص را بنمایند ، و به اشخاص غیر معتبر مال مردم خور مال نفروشدند . و در هر هفته صورت خرید و

فروش بازار را صحیحاً به مجلس بدهند».

«تکلیف عمل تمام مجالس و کلای تجار یکی اینست که در هر يك از ولایات ممالك محروسه اسکناس و پول چروك و ساغ معمول است، باید با کمال جد و جهد آنها را منسوخ و رواج هر يك را متروك دارند، و نگذارند هیچيك از اینها رایج و شایع شود. و تمام اینها بهر حال اسباب خرابی و پریشانی تجار، و بالمال مایه قلت مسكوكات خواهد شد».

«اغلب مال تجار را می گیرند، و تدریجاً به وسایل و حیل ملك و خانه ابتیاع می نمایند، یا ذخیره کرده، یا جهیز دختر و عیال قرار می دهند، یا متعلقات فراهم می کنند. تکلیف و کلای تجار است و حق دارند هر کس مال تجار را بدین وسایل و راهها صرف نموده است، توقیف داده و احقاق حق مسلمانان را بنمایند».

«اشخاصی که از تجار مال التجاره یا وجه نقد می گیرند که کسب نمایند، بعد از آنکه یکماه یا دو ماه کسب نموده و دید انتفاعی نمی برد، و مال مردم تلف می شود، باید فوراً به مجلس و کلای تجار اطلاع بدهد که مجلس نقد و جنس او را به صاحبش برساند و جلوی ضرر تجار را ببندد. هرگاه اطلاع نداد و مال مردم را تلف نمود، عذری از او پذیرفته نخواهد بود. او را حبس و به هروسیله ای که بتواند حق مردم را وصول خواهند نمود. و همچنین تجار هر کدام ضرر در تجارت خود دیدند، باید همان وقت فوراً به مجلس و کلا اظهار داشته، راه خسارت را بنماید. چنانچه تعلل نماید و از آن سال به سال دیگر ببندازد و مال مردم را ضایع نماید، همان حکم فوق را خواهد داشت، در اخذ حقوق مردم و حبس».

«هرگاه شخصی مال تجار را گرفته تلف نموده باشد، و کلای مجلس در اعمال آن شخص تحقیق نموده و معلوم ساختند که به کلی مال مردم را تلف

نموده است، هر قدر ممکن باشد از خانه و اثاث البیت یا اگر ملک و مستغلی دارد، حق مردم را عاید خواهند ساخت. چنانچه در مقابل هیچ چیز نداشته و به کلی تلف نموده باشد، مراتب را به عرض اولیای دولت قاهره می‌رسانند و مستدعی می‌شوند که آن شخص را در انبار دولت حبس مؤبد نمایند تا مایه تنبیه سایرین شده، کسی جرأت و اقدام به تضییع مال مسلمانان نکند.

«وکلای تجار می‌باید راه پیشرفت تجارت و احداث کارخانجات هر بلد را که به کدام طریق به سهولت میسر می‌شود، اسباب از داخله باید فراهم نمود یا از خارجه، و مصلحت حالیه و اقدام آن به کدام وسیله اقرب به صلاح است معلومات خود را به مجلس مرکزیه دارالخلافه اظهار بدارند تا به شرایط اجرای آن اقدام گردد. چنانچه در هر بلدی معدنی ملحوظ شود که بدانند اقدام به آن مثمرتر است، اگرچه با اسباب و آلات اهالی اروپا باشد باید انشاءالله اقدام به این کار کثیرالمنفعه شود. و احکامی که برای اطمینان لازم است به مجلس محترم وکلای تجار ممالک محروسه اظهار داشته که مجلس لوازم آنرا بواسطه دولت قاهره و اداره وزارت معادن فراهم نموده به جهت آنها ارسال دارد.»

«باید مجالس وکلا در هر ولایت به تمام تجار آن مملکت موکداً اعلان نمایند که دفتر و روزنامه خودشان را بطور حتم روز بروز جمع و خرج نمایند، جمع و خرج امروز را به فردا نیندازند، و چهار دفتر برای خود قرار بدهند: دفتر روزنامه، دفتر مطالبات، دفتر قروض، دفتر کرایه بارنامه - تا بر حسب اتفاق خود آن شخص یا اعقاب او [از] ثقل قبض سازها مصون و محفوظ بماند. و چنانچه عیبی در کار بهم رسد از این چهار دفتر، ثقل، کاغذ جعلی، طلب و قرض و نقد و جنس موجودی معلوم شود. و علت مشخص می‌گردد از کجا وارد شده است.»

«وکلای تجار بر حسب وکالت مطلقه‌ای که از کل تجار دارند، هر گاه

فیمابین دو نفر تجار اختلاف در محاسبات وارد شود که لازم رجوع به دفتر و روزنامه آنها باشد، حق دارند که دفتر روزنامه و محاسبات آنها را در هر نقطه‌ای که هست و بهر وسیله‌ای که ممکن باشد بدست آورد، به مجلس حاضر سازند، و اختلاف را معلوم نمایند».

«تجاری که از ولایات برات می‌کنند، اولاً باید تنخواه حواله را تماماً دریافت دارند، آنوقت برات بکشند. برات به محل حواله که رسید، آن شخص طرف حواله باید فوراً قبولی نوشته و در رأس وعده بدون تأخیر به صاحب حواله وجه کارسازی دارد. هرگاه احدی برات نمود و تنخواه هم در طرف حواله داشت و آن تاجر نکول نوشت، و من بعد معلوم گردید که تنخواه در نزد او بوده است و بی جهت نکول نوشته، تکلیف مجلس و کلا است که تنخواه را با ده يك علاوه از او استرداد نموده به صاحب حواله عاید سازند. و چنانچه معلوم گردید که تنخواهی در طرف حواله نداشته است و محض طفره و سرگردانیدن برات کشیده است، از شخص برات کننده اصلاً فرعاً با يك تنخواه گرفته به صاحبش استرداد می‌شود».

«از جمله تکالیف در باب ملاحظه ابریشم است که عمده متاع ایران است. باید در هر محلی که ابریشم به عمل می‌آید، مراقب باشند به قانون فرنگستان ابریشم را با چرخ ماشین به عمل آورند، زیرا که یکایک به قیمت آن افزوده می‌شود. و مراقبت در این خصوص اهمیت تامه دارد. و نیز در باب ترباک که از جمله امتعه مزروعی مملکت است، از قراری که در دستور العمل رئیس‌التجار هر بلد سابق بر این اظهار شده بود، در پیشرفت آن طوری که منظور است اقدام نمودند. می‌باید مراقبت کلی در این باب به عمل آید که هر چه ترباک به خارجه حمل می‌شود بدون علت و ممتاز باشد».

«و کلای تجار اعم از دارالخلافه که وکالت کلیه و مسئولیت تامه دارند،

یا سایر ممالک محروسه هر چند نفر که هستند، در هر مجلس و هر بلد به مقتضای دیانت و امانت در حفظ مال و ناموس و احترام حقوق مردم، بدیهی است حکم واحد خواهند داشت. ولیکن هر گاه خدا نخواسته احدی از آنها طریق نفاق پیش گرفته، و از روی اغراض نفسانی یا جلب منافع یا سابقه عداوت در حق شخصی که عرض تظلم - آن مجلس آورده دادخواهی می نماید، غرض بخرج داده و در مقام ضرر و اتلاف مال و آبروی آن شخص برآید، یا به اشتباه حق و مال کسی را پایمال نمود، و بر سایر و کلاً واضح و مبرهن شد که این يك نفر از جاده امانت و دیانت طریق خلاف و نفاق را اختیار نموده است - ابتدا او را متنبه ساخته نصیحت خواهند نمود. چنانچه ملتفت شد، ترك صفات ذمیمه نمود و به جاده راستی و سلامت آمد فیهام المطلوب، ملاحظه حفظ شأن و احترام خود را منظور نموده است. هر گاه متنبه نشد و از راه لجاج و غرض خیارج نگردید، ناچار افعال و اعمال ناشایسته قبیحه او را مجلس و کلاً بدون ملاحظه، بطور راپورت به عرض اولیای دولت جاوید آیت می رسانند. موافق قواعد عدل و انصاف بندگان ... شاهنشاهی روحنا فداه مجازات همه چه شخصی را که خیانت به دولت و ملت هر دو نموده است مقرر فرمایند. گذشته از مجازات، از مجلس محترم و کلاً که رانده و خارج خواهد شد در هیچ مجلسی برای او راه اعتبار نخواهند گذاشت».

دستخط شاه برفصل ششم: «جناب صدراعظم، تکالیف مجلس و کلای تجار از این قراری که نوشته اند صحیح است، و کاملاً انشاء الله باید مجرا شود. و این تفصیل فصل شش باید تماماً در روزنامه دولتی نشر و چاپ و اعلان شود».

شاه بر پیشنهاد های تجار صحنه گذاشت؛ مواد کتابچه به صورت دستور - نامه رسمی درآمد. صدراعظم مضمون دستخط شاه را به همه حکام ولایات

ابلاغ کرد: مقرر فرموده اند: «چون تجار سلسله معزز و محترم هستند و اسباب آبادی مملکت هستند، و همیشه اوقات آزاد بوده اند... من بعد رئیس از جانب دیوان همایون اعلی بر آنها مقرر نشود که اسباب ضرری برای آنها بشود - که با فراغت خاطر در صدد آبادی و ایجاد و احداث کارخانجات و ترویج امور تجارت بر آیند»^۱. بار دیگر سیاست عمومی دولت را اعلام کرد: «اموراتی که متعلق به تجارت است از هر جهت باید به مجلس تجارت رجوع شود، و بهیچ وجه حکومت در امر آنها مداخله ننماید. و بعد از اینکه کاری را وکلای تجار به اتمام رسانیده حکم او را کردند، تکلیف حکومت این است که آنرا اجرا دارد»^۲.

صدر اعظم به مأخذ همان کتابچه دستور العمل در حدود صلاحیت قضائی مجلس وکلای تجار به حکام نوشت: «حساب و کتاب و داد و ستد تجارتنی که ربط به دفتر تجار دارد - هرگاه فیما بین دو نفر تاجر گفتگوئی بشود، رجوع آن به مجلس تجارت است. گفتگوئی اگر میانه تجار و صراف و کسبه بازار دست دهد که محتاج به رجوع دفتر و رسیدگی به مسأله خرید و فروش و نفع و ضرر باشد، رجوع آن به مجلس تجارت است. هرگاه فیما بین یا میانه تجار و سایر از قبیل علما و نوکر باب و رعیت و غیره، گفتگوئی در فقره املاک و تمسکات بیع شرطی و غیر بیع شرطی، وارث و میراث و سایر [-] دولت روی بدهد که ربط به دفتر و حساب و دستک نداشته باشد، باید از محکمه تجارت بطور راهپورت رجوع به حاکم و دیوانخانه بشود و احقاق حق به عمل آید. هرگاه حاکم یا دیوانخانه در احقاق حق کوتاهی نماید، مسئول دولت

۱. صدر اعظم به آصف الدوله، شوال ۱۳۰۱، پرونده مجلس تجارت.

۲. صدر اعظم به معین السلطنه حاکم قزوین، ذیقعدة ۱۳۰۱، همان پرونده.

خواهد بود»^۱.

دو دستور اخیر صدراعظم از نظر شناخت صلاحیت مجلس و کلای تجار اهمیت به سزایی دارند. بدین معنی که در امور تجارتی، تکلیف حکام فقط اجرای احکامی بود که از آن مجلس صادر می شد. در امور حقوقی هم بر اختیارات قضائی مجلس و کلای تجار افزود.

مقارن تأسیس مجلس تجارت تهران یعنی در شوال ۱۳۰۱ میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله (که مورد اعتماد تجار نبود) از وزارت تجارت برکنار گشت و علیقلی خان معبرالدوله به جای او نشست. معبرالدوله مسئولیت تازه اش را در ربط تکلیف مجالس تجارت به همه ولایات تلگرافی اعلام کرد، گرچه این مجالس هنوز تشکیل نیافته بودند. در تلگراف خود گفت:

«بندگان اعلیحضرت... ترتیب نظم مجلس تجارت که در ولایات منعقد شده است، و اجرای فصل ششم کتابچه که به دستخط آفتاب نقط همایونی روحنا فداه موشح است و سواد آن در هر ولایت در مجلس هاست، و کلیه امور وزارت تجارت را به اینجانب مرحمت فرمودند. شماها که وکلای مجلس هستید باید به تکالیف خودتان که از مجلس مرکزی طهران در دست دارید رفتار نمائید؛ و اموراتی که راجع به تجارت است حسب الامر همایون... بهیچ وجه من الوجوه کسی حق مداخله ندارد... هر امری که خودتان قطع و فصل می کنید راپورت او را بفرستید به مجلس مرکزی»^۲.



حالا آغاز تشکیل مجلس و کلای تجار ایران بود. این دستگاہ مرکب

۱. دستور صدراعظم مستوفی الممالک به عموم حکام، ۱۳۰۱، همان پرونده.

۲. تلگراف معبرالدوله به مجالس وکلای تجار ولایات، شوال ۱۳۰۱، همان پرونده.

بود از «مجلس مرکزی» پایتخت و مجالس ولایات. مقرر بود در هریالت و ولایتی مجلسی از نمایندگان تجار برپا دارند. همچنین علاوه بر مأخذ، در برخی شهرها و بندرها هم که به سبب اهمیت بازرگانی آن کانون فعالیت تجار بود، مجلسی منعقد شود مانند بندر بوشهر و بندرعباس و بندرلنگه، و شهرهای خوی، مراغه، ارومیه و بارفروش. نکته شایان توجه اینکه در چند شهر کشورهای خارج (بغداد و اسلامبول و بادکوبه) که مرکز اجتماع بازرگانان ایرانی بودند، مجلس‌های جداگانه‌ای تأسیس یافتند. البته حوزه اختیار و صلاحیت مجالس بیرون از کشور، خیلی محدودتر از مسئولیت مجالس و کلای تجار درون ایران بود. اهمیت آنها از جهت تحکیم پیوند سلسله تجار محل نظر است.

حکم شاه را صدراعظم به همه حکام ابلاغ کرد که تجار مقیم هر ناحیه‌ای قرار انعقاد مجلس تجارت آنجا را از نمایندگان منتخب خود بدهند. پاپای آن مجلس مرکزی تهران که زودتر از همه جا بوجود آمد، از هم - صنفان خود در سرتاسر مملکت به تأکید خواست که در تأسیس مجالس محلی همت بگمارند. کتابچه دستورالعمل که به توشیح شاه رسیده بود به همه جا فرستاده شد. حکام به ظاهر همه فرمان بردند. حتی ظل السلطان قلد رمنش نوشت: «ما نیز از برای امثال امر قدر قدر اقدس اعلی مقرر می‌داریم در شیراز تمام تجار را بخواهند، و به همین قسم که در تهران... قرار تجارت داده شده است، تجار آنجا نیز چند نفر از رؤسا و ریش سفیدان خود [را] منتخب نموده، آن مجلس را در هر هفته سه روز منعقد نمایند که امورات تجارتی در عقدۀ تعویق و تأخیر نباشد. چنانچه ما هم در اصفهان عمدة الاعیان حاج آقا محمد ملک التجار را خواستیم و همین قرار را در اصفهان مقرر داشتیم - مطابق همین قراری که در سؤال و جواب و عرایض تجار و دستخط‌های... همایونی مقرر و مرقوم شده است، معمول و رفتار نمایند که اسباب آسودگی و رفاه تجار باشد، و عمل

تجارت قرین انتظام و تحت قاعده مخصوص اجرای شخص خودشان باشد»^۱.
 انتخاب نمایندگان مجلس تجار تهران در هفتم شوال ۱۳۰۱ انجام گرفت؛ «تمام تجار ساکن دارالخلافه» پانزده نفر را به عنوان وکیل برگزیدند.^۲
 یعنی نخستین بار یکی از طبقات اصلی اجتماعی به انتخاب نمایندگان خود برآمدند. هیأت منتخب سند اعلام تشکیل مجلس تجار پایتخت را در دوازدهم شوال مهر و امضا کردند. یکجاء تصریح رفته: «اسم این مجلس که در دارالخلافه قرار داده اند برای تجار، مجلس وکلای ایران است».^۳ اما در اسناد گوناگون معمولاً آنرا «مجلس مرکزی تجارت دارالخلافه» و یا به اختصار «مجلس مرکزی» خوانده اند. مجلس تهران در نیمه شوال ۱۳۰۱ افتتاح شد و به کار پرداخت. ریاست آنرا حاج محمدحسن امین‌الضرب داشت.

باید دانسته شود که انتخاب نمایندگان تجار به قاعده اکثریت عمومی آراء انجام نمی گرفت، یعنی انتخاب آنان را به رأی نمی گذاشتند. بلکه مأخذ عملی، نظر کلی اجماع بازرگانان هر شهر بود. بدین معنی که رؤسا و مشایخ تجار هر ولایت در کنگاش باهم صنفان معمولاً صورتی تنظیم می کردند، و عموم تجار پای سند وکالت هیأت منتخب را مهر می نمودند. این معنی در دستور مجلس مرکزی به ولایات درست منعکس است. مضمون کلی این بود که: از طایفه تجار چند نفر آدم «معقول با کفایت بی غرض و طمع را... وکیل قرار دهند، و همه به وکالت آنها امضا و مهر کنند».^۴ این شیوه در انتخاب وکلای مجلس تجارت تهران و بسیاری شهرها به سادگی بکار بسته شد. اما به شرحی

۱. ظل السلطان به صاحب دیوان، شوال ۱۳۰۱، پرونده مجلس تجارت.

۲. امین‌الضرب به آقا محمد معین‌التجار، ۱۴ شوال ۱۳۰۱، تهران بهرشت، دفتر کوپیه.

۳. همان مأخذ.

۴. امین‌الضرب به آقا عبدالحسین، ۱۳ ذیقعد ۱۳۰۱، تهران به شیراز، دفتر کوپیه.

که خواهیم شنید در تبریز مورد ایراد قرار گرفت و مایه دردسر شد. در ضمن در کرمان و قزوین و زنجان هیأت بازرگانان جلسه عمومی منعقد داشتند و وکلای خود را برگزیدند.

مجلس مرکزی نمونه مجلس منظم بود. حتی ترتیب نشستن و کلا بر حسب اعتبار و منزلت اجتماعی شان در لوحه ای مشخص گردید: « این است لوحه اسامی وکلای محترم. باید به اندازه مطر در دو قسمت، در جوابده همدیگر در بالای سر زده شود. ترتیب جای هر کس را معین فرمایند که فردا نصب و آویزان شود». ^۱ هیأت وکلا در دو ردیف برابر هم قرار گرفتند. یک ردیف این کسان: حاج محمد حسن امین الضرب، آقا عبدالباقی، آقا محمد امین، حاج علی اکبر، حاج حسن، حاج محمد حسین، حاج ملا حسین. ردیف مقابل: حاج علی اکبر دهدشتی، حاج محمد حسین کاشانی، سید خلف، حاج محمد حسین عمو، حاج ابراهیم، حاج عبدالرزاق، حاج ابوالفتح، حاج محمد جعفر.

برای محل مجلس خانه آقا مصطفی تاجر تهرانی را (واقع در بازارنو بین مسجد شاه و چهارسوق کوچک) از بازماندگان او، سالی یکصد و بیست تومان اجاره کردند. گفتند: « از جمله واجبات تعمیر سردر است که باید الی جمعه تمام شود، و سه عدد فانوس برای سردر حیاط لازم دارد. و ورقه های عرایض و [اوراق] دلال ها و اعلان نامه های حضاری و غیره در عرض ده روز از چاپخانه طبع شده، بیرون خواهد آمد». ^۲

امین الضرب تأسیس مجلس تجارت تهران را به همه ولایات و ایالات اعلام کرد. از هم - صنفان عمده خواست مجلس ناحیه خود را هرچه زودتر

۱. لوحه اسامی وکلای مجلس تجارت تهران، شوال ۱۳۰۱، پرونده مجلس تجارت.

۲. لوحه اسامی وکلای مجلس تجارت تهران، شوال ۱۳۰۱، پرونده مجلس تجارت.

تشکیل دهند. مأخذ کلی این بود که «ده نفر از تجار معتبر» را به اختیار انتخاب کنند و ایشان را «وکلا قرار بدهند». اما مانع اصولی نبود که اگر خواستند بیش از ده تن را به نمایندگی برگزینند. نوشت: «هر قبیل میل و اراده خودشان است معین نمایند»؛ نام وکلا را در صورتی بنویسند «پای آن صورت را همه مهر نمایند که بعد از این از قول و احکام آن ده نفر تخلف نکنند و سرپیچ نباشند».^۱ به تأکید سفارش نمود: در برپا داشتن مجلس با «قدری تدبیر» پیش بروند از آنکه «بعضی از مردم از کثرت بخل و حسد راضی به آسودگی خودشان نیستند». و ممکن است رخنه در کار اندازند. این پیش اندیشی را نمود که: «باید اول چند نفر تجار» را «یک قول» نمایند، قول نامه بگیرند که در تشکیل مجلس «اسباب تعطیل نباشند». بلکه در «همان مجلس از روی همان مسوده نوشته امضا و مهر نمایند که وقتی از آن مجلس بیرون روند، دیگر نتوانند اسباب خرابی و معطلی فراهم بیاورند».^۲ مضمون همان دستور را به بازرگانان عمده همه جا فرستاد.

گفتنی است که هیأت تجار مقیم هیچ شهری را فقط اهل همان شهر یا ولایت تشکیل نمی دادند، بلکه در هر شهری بازرگانان سایر ایالات نیز فعالیت تجارتی داشتند. این حالت عمومی در ترکیب وکلای مجلس همه نواحی منعکس است؛ برخی از اهل محل بودند و بعضی اهل سایر نواحی. امین الضرب در تلگراف خود راجع به تأسیس مجلس تجارت تبریز گفت: «دست و دل شما نلرزد، مطمئن باشید و از روی اطمینان و خاطر جمعی مشغول شوید». قبلاً حضرات تجار تبریزی و قزوینی و سایرین را «با خود مع بفرمائید» و اتقان نمایند. «این

۱. امین الضرب به حاج میرزا محمود و حاج میرزا مهدی مقیم قزوین، ۹ شوال ۱۳۰۱، دفتر کوپیه.

۲. همان مأخذ.

اتفاق ، اتفاق است با جمیع ممالک محروسه ، به سبب اینکه رشته تجار به یکدیگر بسته است». البته دور نیست که اختلاف بروز کند چه «عقل ها و سلیقه ها مختلف است... دو روز بر خودتان لباس درویشی بپوشانید، اقدام بفرمایید، با حضرات جمعاً گرم بگیرید ، کار از پیش برود... به جان شما قسم است با آدم هایی طرف هستم که سرکار به آنها نگاه نمی کنید». اما مقصود انجام کار و تأمین «رفاهیت» عموم است.^۱

مضمون آن تلگراف نه تنها حکایت از هشیاری طبقاتی تجار دارد ، توضیح بعدی اش نشانه ای است از منطق سیاسی او: «این وکلای تجار... وکیل مردم» هستند. «کسی که وکیل مردم شده باشد [باید] از آب شب مانده پرهیز کند، نهایت تقوی را بجای آورد که دامنش را نتوانند آلوده به اتهامی بکنند». در واقع «حکم این مجلس بطوری جاری خواهد شد که از جمیع حکومت ها امتیاز داشته باشد» - و به ایجاد بانک و سایر کارهای خیر برخواهد آمد.^۲

انتخابات مجلس وکلای تجار در بیشتر ولایات در دو ماهه شوال و



ذیقعه ۱۳۰۱ انجام گرفت ؛ مجالس یکان یکان برپاگشتند . لازم است هیأت وکلای شهرها را بشناسیم یکی از جهت هویتشان ، دیگر از جهت سهمی که برخی از آنان در حوادث سیاسی دوره بعد داشته اند. نکته ای چند نیز در قضیه انتخاب وکلای بعضی نواحی خواهیم افزود.

۱. امین الضرب به محمد تقی طباطبائی ناظم التجار (شریف العلمای بعدی) ، ۱۲ شوال ۱۳۰۱ ، تهران به تبریز ، دفتر کوپیه.

۲. همان مأخذ.

مجلس تجارت اصفهان در شوال تشکیل شد.^۱ بنابر گزارشی که همان وقت به مجلس مرکزی فرستاده‌اند، مقرر بود: «در هر هفته دو روز مجلس نمایند و متفقاً حاضر و در کلیه معاملات مردم رسیدگی نموده، آنچه را به قانون تجارت صلاح دانستند از روی بی‌غرضی و [بدون] اغماض مجری دارند». ریاست مجلس اصفهان را حاج آقا محمد ملك التجار به عهده داشت. مجلس قزوین در ۲۵ شوال منعقد شد. انتخاب کنندگان هفتاد و هفت تن بودند که سیزده وکیل برگزیدند.^۲

تجار تبریز در ۱۳ ذی‌قعدة به تأسیس مجلس خود برآمدند. مظفرالدین میرزا ولیعهد نوشت: «دیروز تجار را حاضر کرده، قرار انعقاد مجلس را با حضور اشخاصی که اسامی آنها به انتخاب تجار معین است، دادم». از «تقویت» مجلس دریغ نخواهد شد که «اسباب آسودگی تجار» فراهم گردد.^۳ وکلای تبریز سیزده نفر بودند؛ نه نفرشان اهل آذربایجان و بقیه از بازرگانان سایر نواحی مقیم تبریز بودند.^۴

۱. وکلای اصفهان: حاج آقا محمد ملك التجار، حاج عبدالباقی تاجر قزوینی، آقا محمد تاجر قزوینی، حاج سید ابراهیم تاجر قزوینی، حاج میرزا محمد معروف به مشکی، حاج عبدالحسین تاجر اصفهانی، حاج سید محمد تقی، حاج کازرانی، حاج عبدالحسین دهدشتی، خواجه یوسف تاجر بغدادی. ویک نفر دیگر که نام او روی کاغذ از میان رفته.
۲. وکلای قزوین: حاج محمد علی امینی، امین التجار، حاج سید حسین اصفهانی، حاج عباس مقدم، حاج عباس تبریزی، حاج محمد علی حاجی کریمی، حاج عباس صابونی، حاج محمد حسن اردکانی، حاج محمد علی صالح، حاج رضاقلی، حاج نجف‌قلی سلطانیه، حاج آقا محمد، حاج محمد اسمعیل ارباب.
۳. تلگراف ولیعهد به مستوفی الممالک صدر اعظم، ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۰۱، پرونده مجلس تجارت.

۴. وکلای تبریز: محمد تقی طباطبائی ناظم التجار، حاج سید مرتضی، حاج میر جعفر اسلامبولچی، حاج میر جعفر تاجر، حاج میرزا یوسف تاجر، حاج نصرالله شهباز،

مجلس کرمان در ۲۹ شوال ایجاد گردید. در گزارش تجار آمده: هیأت هشتاد و یک نفری مرکب از «عموم تجار و کسبه و بزاز» کرمان چند جلسه به گفتگو پرداختند و «برحسب ظن خود» و در طریق «صلاح کل و حفظ مراتب نوع» ده وکیل خود را انتخاب کردند. ریاست مجلس تجارت کرمان با سید عبدالرحیم معین التجار بود.^۱ در ضمن ناصرالدوله حاکم کرمان نوشت: از آنجا که ولایت کرمان «به واسطه بُعد از مرکز و قلت اهل تجارت گنجایش هفته‌ای سه روز نداشت» قرار شد مجلس تجارت آنجا هفته‌ای دو جلسه منعقد دارد.^۲

در انتخاب وکلای کردستان نخست تلگرافی از بازرگانان مقیم آنجا به شاه رسید مبنی بر اینکه: «امورات فدویان را به شخص حاج میرزا ابراهیم امین التجار که بی غرض و متوقف کردستان است مقرر فرمایند لاغیر».^۳ صدراعظم مستوفی الممالک در کنار تلگراف نوشت: ترتیب «مجلس تجارت [کردستان]

→ حاج قاسم تاجر، حاج علی تاجر، حاج محمد تاجر الشهیر به بیت الله، حاج ابراهیم، حاج سید محمد تاجر، حاج علی تاجر، حاج کاظم طهرانچی، حاج اسدالله خطائی، حاج محمد رحیم اصفهانی، حاج میرهاشم تاجر، حاج سید موسی تاجر خوئی، حاج سید حسین تاجر اصفهانی، حاج حسن ناصر الملک، حاج محمد حسین تاجر اردبیلی، حاج کریم تاجر، حاج میر اسماعیل صراف، آقا میرزا احمد تاجر، سید محمد تاجر خوئی، آقا میرزا حسن تاجر میلانی. (از میان این عده انتخاب شدند).

۱. وکلای کرمان: سید عبدالرحیم معین التجار، حاج محمد حسن تاجر هرندی، حاج محمد جعفر تاجر هرندی، سید محمد باقر تاجر یزدی، سید یحیی تاجر یزدی، علی رئیس تاجر کرمانی، حاج قاسم علی تاجر لاری، آقا ابراهیم تاجر خراسانی، حاج عبدالغفار تاجر قندهاری، حاج میرزا حسین تاجر محلاتی.

۲. ناصرالدوله به سید میرزا عبدالرحیم معین التجار، ذیحجه ۱۳۵۱، پرونده مجلس تجارت.

۳. تلگراف از کردستان به شاه، ۹ ذیحجه ۱۳۵۱، به امضای: حاج فتح الله کردستانی، میرزا اسدالله افغانی، میرزا سمیع همدانی، حاج محمد حسن اصفهانی، آقا محمد جعفر اصفهانی حاج محمد رحیم اصفهانی، آقا اسدالله اصفهانی، آقا میرزا ابوالحسن تهرانی، آقا حسن یزدی، آقا حسین همدانی، مشهدی محمد علی تبریزی.

مرکب از چند نفر به انتخاب اجزای مجلس طهران» داده شود. اما نه مضمون آن تلگراف و نه دستور صدراعظم با آئین مجلس تجارت سازگار نبود. مجلس مرکزی هم با آن موافق نبود. پیشنهاد صحیح این بود که: تجار کردستان چند نفر را به وکالت انتخاب نمایند و «حاجی میرزا ابراهیم امین التجار هم یکی از وکلا باشند، چونکه از قراری که می گویند خیلی آدم کافی می باشد و کسی دیگر نیست که جلو حکومت ایستاده، نگذارد حکومت تعدی نماید. به این واسطه که از تجار حمایت می کند اهالی ولایت ایشان را می خواهند ... اینکه کافی باشد و اهالی او را بخواهند، جزو وکلا باشند که جلو حکومت را گرفته و در کارها مردم [را] تقویت نمایند»^۱. این خود موضع سیاسی طبقه تجار را در تقابل با حکام روشن می دارد. سرانجام «عموم تجار کردستان از بومی و غریبه» هیأتی چهار نفری را به وکالت خویش برگزیدند.^۲ اما معلوم نیست چرا وکلای مجلس کردستان محدود به چهار تن بودند، و شگفت اینکه میرزا ابراهیم امین التجار در زمره وکلای منتخب نبود. نکند که چون او به استقامت و مخالفت با حکومت شناخته گردیده بود، به نحوی از انحا وی را کنار گذاردند. باری، مجلس کردستان در ۱۴ ذیقعه تشکیل یافت.

مجلس زنجان در ۲ ذیقعه ۱۳۰۱ برپا شد؛ انتخاب کنندگان چهل و یک نفر و منتخبان ده نفر بودند.^۳ مجلس بارفروش مرکب از ده وکیل و به انتخاب

۱. سید عبدالرحیم به امین الضرب، ذیقعه ۱۳۰۱، پرونده مجلس تجارت.
۲. گزارش مجلس کردستان به مجلس مرکزی، ذیقعه ۱۳۰۱. امضای وکلای کردستان: میرزا عبدالرحیم، باباخان، محمدحسین ملک التجار، محمدالحسینی.
۳. وکلای زنجان: ملک التجار، حاج عبدالوهاب معین التجار، آقا سید محمدتقی، حاج حسین، حاج یوسف، حاج حداد یزدی، حاج عبدالصمد، حاج محمدباقر قزوینی، حاج نصرالله، مهدی حاج آقا.

بیست و هشت نفر در ۵ ذیقعه تشکیل پذیرفت. ۱. نمایندگان خراسان «به انتخاب تمام تجار ساکن مملکت خراسان» در ۱۴ ذیقعه معین شدند. شگفت اینکه شمار وکلای این ایالت مهم حتی کمتر از مأخذ اصلی بود یعنی فقط شش تن بودند. ۲. وکلای ده گانه کرمانشاه از طرف سی و یک نفر در ذیقعه انتخاب شدند، اما صورت آن بدست نیامد. نمایندگان تجار شهر ساری ده نفر^۳؛ نمایندگان بندرلنگه هفت نفر^۴؛ و نمایندگان بندرعباس نیز هفت نفر بودند. ۵. مجلس ارومیه در ۲۱ ذیحجه، مرکب از هشت نفر و به انتخاب شصت و چهار نفر تشکیل گردید. ۶. از تاریخ انعقاد مجلس خوی آگاهی نداریم. همین اندازه می دانیم که مهر آنرا «مجلس وکلای دارالصفای خوی» قرار دادند. هیأت

۱. وکلای بارفروش: حاج محمد اسمعیل، آقا خلیل، آقا سید حسن بارفروش، آقا سید علی تاجر تهرانی، حاج سید حسین، حاج ملا آقاخان، آقا سید احمد، حاج علی اصفهانی، حاج میرزا جواد شیرازی، آقا محمد یوسف.

۲. وکلای خراسان: حاج ابوالقاسم ملک التجار (برادر حاج محمد حسن امین الضرب)، حاج محمد تقی تاجر میلانی، حاج محمود تاجر کابلی، حاج محمد تقی تاجر هراتی، حاج محمد اسمعیل تاجر تهرانی، حاج ابوالقاسم (که پسته خانه خراسان راهم دراجاره داشت).

۳. وکلای ساری: حاج محمد علی تاجر ساروی، حاج محمد حسن تاجر ساروی، حاج یوسف تاجر ساروی، حاج آقا محمد تاجر تبریزی، آقا میرزا حسین تاجر تهرانی، حاج عباس-قلی تاجر ساروی، حاج میرزا حسین تاجر ساروی، آقا محمد اسمعیل تاجر کاشانی، حاج محمد باقر تاجر ساروی، آقا غلامعلی تاجر ساروی.

۴. وکلای بندرلنگه: حاج محمد بن عباس، حاج محمد کاظم، علی بن خلیفه، حاج عبدالله، خواجه حاج یوسف، حسن ابراهیم، حاج عبدالواحد.

۵. وکلای بندرعباس: آقا محمد ناظم التجار، حاج شیخ عبدالقادر، حاج عبدالرحیم، حاج جعفر علوی، آقا عبدالرسول تاجر، کربلایی عباس تاجر، آقا سید عبدالرحیم تاجر.

۶. وکلای ارومیه: حاج ملا جعفر تاجر، حاج شیخ علی اشرف تاجر، حاج عباس تاجر، حاج ابوالحسن تاجر، حاج عبدالمطلب تاجر، حاج محمد حسین تاجر، حاج علی اکبر تاجر.

پانزده نفری وکلای گیلان از طرف بیست نفر در ۱۸ محرم ۱۳۰۲ معین شدند.^۱ مجلس فارس از ده نفر تشکیل شد و انتخاباب آنجا در ۲۰ ذیقعدۀ ۱۳۰۱ انجام گرفت.^۲ وکلای کاشان یازده نفر بودند^۳؛ وکلای همدان نه نفر.^۴

از هیات‌های تجار که در کشورهای همسایه در کار تجارت بودند، این اندازه مسلم است که در بغداد بازرگانان ایرانی ده تن از «اعاظم تجار را به وکالت عسوم تجار مقیم عراق عرب انتخاب نمودند». مجلس آنجا در محرم ۱۳۰۲ انعقاد یافت.^۵ از اشاره‌هایی که رفته‌ظاهر آ بازرگانان مقیم اسلامبول هم

۱. وکلای گیلان: حاج معین‌التجار، آقا محمد ملک‌التجار، حاج سید محمد رضی شیرازی، آقا سید قاسم خراسانی، حاج میرزا حبیب‌تاجر تبریزی، آقا محمد ابراهیم کسمایی، حاج محمد حسن تاجر اصفهانی، حاج میرزا حسن تاجر رشتی، حاج موسی تاجر رشتی، حاج میرزا حسن تاجر گنجه‌ای، آقا مهدی حسن تاجر تهرانی، حاج حسن‌خان تاجر رشتی، آقا عباس تاجر تبریزی، آقا محمد حسین تاجر اصفهانی.

۲. وکلای شیراز: حاج شیخ‌زین‌العابدین، حاج محمد صادق (معروف به بازار مرغی اصفهانی پدر محمد شفیع ملک‌التجار)، حاج سید ابراهیم، حاج محمد مهدی، حاج میرزا ابوالقاسم، حاج محمد مهدی دهدشتی، حاج میرزا بزرگ، حاج غلامرضا، حاج میرزا محمود، حاج محمد باقر.

۳. وکلای کاشان: حاج سید محمد ابراهیم تاجر بروجردی، حاج سید محمد جعفر تاجر طباطبایی، حاج لطف‌علی تاجر تبریزی، حاج میرزا عبدالرحیم تاجر کاشانی، حاج علی‌نقی تاجر کاشانی، آقا محمد جعفر، حاج غلامرضا تاجر کاشانی، حاج محمد علی تاجر کاشانی، حاج ابوالقاسم تاجر کرمانشاهی، حاج ابوالقاسم تاجر کاشانی، آقا محمد حسین [پسر حاج محمد مهدی تاجر صالح آبادی].

۴. وکلای همدان: حاج نصرالله تاجر همدانی، حاج میرعباس تاجر شوشتری، حاج درویش تاجر همدانی، محمد رضا همدانی، حاج محمد رضا تاجر نراقی، حاج محمد جواد اصفهانی، حاج ابوالقاسم تاجر اصفهانی، حاج محمد حسین یزدی، حاج ابوالقاسم اصفهانی.

۵. وکلای مجلس تجارت بغداد: حاج عبدالخالق، محمد کاظم منجم‌زاده، علی اصغر مقدم، محمد حسن، عبدالهادی استرابادی، محمد مهدی رئیس‌التجار استرابادی، محمد کاظم طباطبائی، حاج محمد اسماعیل مازندرانی، حاج علی‌اکبر همدانی، حاج جواد دولت آبادی.

مجلسی تشکیل دادند، اما از نام وکلای آنجا آگاهی نداریم. به علاوه قرار بود در بادکوبه هم که مرکز معتبر فعالیت اقتصادی بازرگانان بود مجلسی برپا گردد. امین‌الضرب نوشت: «چون در بادکوبه هم تجار ایرانی زیاد است، ناچار آنها هم باید ده نفر وکلای تجار برقرار نموده که همه تجار ایرانی ایشان را از جانب خودشان وکیل کنند... البته باید ده نفر اشخاص بی طمع و بی غرض و با کفایت و کاردان» باشند.^۱ اما از تشکیل آن اطلاعی نداریم.



بدین ترتیب دستگاه مجلس وکلای تجار ایران تشکیل یافت. مجلس مرکزی تهران از نظر قدرت فعلی و اختیار اجرایی نسبت به مجالس ولایات مرجعیت قانونی داشت. این معنی را اساسنامه مجلس وکلای تجار می‌شناخت. به علاوه به صراحت اعلام شد: «مجلس وکلای تجار ایران... به تمام تجار بلاد محروسه ایران حکمشان نفوذ خواهد داشت. و [تجار] تمام ممالک محروسه باید همکاری دارند که اشکالی در انجام آن دارد، به مجلس وکلای تجار ایران اظهار نمایند تا جواب داده شود و رفع او را بکنند».^۲

در توجیه کار مجلس تجارت، امین‌الضرب به یکی از همکاران و رفیقان اصفهانی خود نوشت: «رونق و ترقی ملت» در بکار انداختن مجلس وکلای تجار است - «بلکه نام نیکی از ما در دنیا باقی بماند». با ایجاد آن «آنچه به عقل آید و منظور تجار باشد به عمل می‌توان آورد... بر عموم اهل دین و ملت لازم و فرض است قدم‌آ، لسان‌آ، ید‌آ، جان‌آ، مال‌آ خودداری نکنند. شما ماشاءالله

۱. امین‌الضرب به آقا محمد حسین یزدی در بادکوبه، ذی‌قعدة ۱۳۰۱. (آقا محمد حسین یزدی پدر آقا محمد ملك التجار یزدی است).

۲. امین‌الضرب به حاج آقا محمد معین التجار مقیم رشت، ۱۴ شوال، ۱۳۰۱، پرونده مجلس تجارت.

قدری تنبل هستید، هرگاه تنبلی را کنار بگذارید و مواظبت نمائید، آنچه را می‌دانید و می‌شنوید و دیده‌اید همه را بطور مشروح کتابچه بنویسید و بفرستید. راهنمایی از طرف شما، و اجرا داشتن با ما. از این پس اهل مجلس خود در «قوانین و قواعد غور رسی و موشکافی می‌کنند... و حکام ولایات را قدرت اینکه مثل سابق خیلی تعدیات و بی‌حسابی‌ها کنند» نخواهد بود. به مجلس تجار اصفهان سفارش می‌کند: از «اجزای صنایع و امتعه‌جات و... کارخانجات» هرچه ممکن است و می‌توانند به راه اندازند، اعلام دارند و «راه کارش را بنمایند. اگر تقویب از جانب مجلس و کلای تجارت [تهران] ممکن است، می‌شود. و اگر از جانب دولت اقدام و تقویت نشود، گرفته می‌شود»^۱ - یعنی حمایت دولت تحصیل خواهد شد.

مجلس تجارت نویناد در نخستین مرحله تجربه‌اش بود. در دایره عمل خواه‌ناخواه قضیه‌هایی پیش می‌آمدند که یا در اساسنامه مجلس پیش‌بینی نشده بودند، یا قواعد موضوعه کافی و رسان بودند. این قضایا ممکن بود جنبه دستوری یا ماهوی داشته باشند. برخی از آنها را مجلس تجارت گیلان به میان کشید که بعد از مجلس مرکزی فعال‌ترین هیأت و کلای تجار بود، کارش را به جد گرفته. از مجلس پایتخت در این مسائل کسب تکلیف کرد:

۱. در باب کسانی که به مجلس عارض می‌شوند «بعد از وصول و ایصال حقوق آنها، تومانی چند باید از آنها اخذ و دریافت نمود؟ از دو طرف باید مطالبه شود یا از یک طرف؟ بعد از تعیین... [مبلغ] چقدر در حق مجلس است و چقدر در حق مأمور؟ یا اینکه به جهت مأمورین مجلس بایست موجب قرار داد؟

۱. امین‌الضرب به آقا عبدالحسین، ۱۳ ذی‌عده ۱۳۰۱، تهران به شیراز، همان پرونده.

۲. با تجار و کسبه خلافکار که مجازاتشان «حبس و سیاست» است، چه باید کرد؟ آیا «اجزای مجلس، خودشان آنها را محبوس» می کنند، یا اینکه «حکومت» مقصرین را تحویل می گیرد؟

۳. در باب مأمورینی که به جهت مجلس تعیین شده اند «چند نفر مأمور لازم است»؟ آیا «نشان و علامت مخصوص» برایشان مشخص کرده اند که «امتیازی داشته باشند» یا نه؟ اگر نشان لازم است «از مجلس مرکزی خواهند فرستاد، یا اینکه مقرر می فرمایند در اینجا ترتیب داده شود»؟

۴. آیا رقم مهر مجلس ولایات را از تهران تعیین می کنند یا اینکه مجلس ولایت در انتخاب مهر آزاد است؟ اگر مهر ولایت را مرکز می پذیرد، مجلس گیلان مهری تهیه دیده به این مضمون: «وکلائی مجلس محترم تجار گیلان».

۵. «اشخاصی که در بازار دعوا و نزاع می نمایند، مثلاً با تاجر یا کاسب یا کسان آنها» اگر به وکلا عارض شدند و تقصیر طرفین مشخص گردید و معلوم شد که چه کسی «خلاف قاعده و قانون حرکت نموده»، در این صورت «حکم اینگونه اشخاص چیست و مجازات آنها چه قسم باید داده شود»؟

۶. «در باب دعاوی عارضین به مجلس و کلا که اسناد یا قبالات آنها از بیست سال تجاوز داشته و تاریخ دارد، آیا باید اینگونه عرایض را استماع نمود، یا اینکه گفتگوی از بیست سال متجاوز را موافق حکم دیوان همایون اعلی که در سابق به جهت حکام گیلان صدور یافته بود، نباید استماع نمود... از اینگونه دعاوی در گیلان بسیار است». اگر کسی «گفتگوی بیست ساله» داشته باشد، و حکم از دیوان همایون هم داشته باشد که باید «عرض عارض را استماع نمایند» چه باید کرد و «قانون جدید» در این باره چه می گوید؟

۷. «در باب پول سیاه که رواج مملکت است و همه تجار و کسبه برمی دارند، آیا این حکم اختصاص به تجار دارد یا باید عموم بردارند»؟ اگر برای همه

است چرا «حضرات گمر کچی و پستخانه و تلگرافچی و اجزای دیوان بر نمی دارند»؟ باید قراری داد که عام باشد و «همه آسوده باشند».^۱

حل آن مسائل قضائی و اجرائی که اشکال نداشت؛ یا قواعد متمم می‌نهادند یا عرف و رویه قضائی پاسخگوی آن پرسش‌ها و امثال آنها بود. آنچه لایحل می‌نمود معمای سیاسی بود، یعنی وجود خود چنان مجلس و کلای تجارتی در درون نظام حاکم. مسئولیت بزرگی که مجلس و کلای تجار به عهده داشت و اختیارات پر دامنه‌ای که به آن دستگاه تفویض گردیده بود - به ضرورت با دو عامل مهم قدرت تصادم می‌یافت: با حکام ولایات، و با علما که صاحبان محاضر شرع بودند - تصادمی که تعیین کننده فرجام مجلس تجارت بود. ماهیت این برخورد و جهات گوناگون آنرا بررسی می‌کنیم.

جنبه‌ای از وضع کلی را مجلس تجارت گیلان شرح می‌دهد: «اجزای حکومت» که پیش از این تجار را «اسیر» خویش می‌شمردند و «بهر نحو که می‌خواستند بی‌حسابی به آنها می‌کردند... حالا واضح است دست آنها از تعدیات به تجار و کسبه کوتاه، و اسباب ضرر و مداخل آنها شده است. از اینرو «بقدر امکان در صدد خرابی کارهای مجلس هستند»؛ از جانب تجار نامه‌های دروغ می‌فرستند؛ و عریضجات جعلی را بر می‌دارند و عرض می‌نمایند. اما همه می‌دانند که «اصلاً و مطلقاً امهار عریضه از تجار نیست». اگر باز جست‌نمایند «صاحبان عریضه و امهار» معلوم یعنی مخالفان شناخته خواهند گشت.^۲ بهر حال، مجلس تجارت گیلان که سخت می‌کوشید در همان گزارش افزود: «از اول ماه صفر ماهی دو مرتبه راپورت مجلس محترم گیلان را معروض می‌داریم... و هر مطلبی

۱. گزارش مجلس تجارت گیلان به مجلس مرکزی، ۲۹ محرم ۱۳۰۲، پرونده مجلس تجارت.

۲. گزارش مجلس تجارت گیلان به مجلس مرکزی، ۲۹ محرم ۱۳۰۲، همان پرونده.

که لزوم داشته باشد موافق اعلانی که از تلگرافخانه مبارکه، رئیس تلگرافخانه به مجلس نموده بودند» هفته‌ای دوبار به اطلاع خواهیم رساند. آن نوع گزارش از اغلب شهرها می‌رسید. رئیس مجلس با فروش نوشت: «اینقدر برجنابعالی معلوم باشد که حاکم با فروش سرکار عبدالحسین خان و اجزای حکومت، شب و روز در فکر مغشوش نمودن این مجلس می‌باشند»^۱.

مجلس مرکزی گزارش کار مجالس شهرها را در ذی‌قعدة ۱۳۰۲ به شاه فرستاد. این اول کار بود، وقتی که دولت مرکزی در برپاداشتن آن دستگاه پافشاری می‌نمود و از آن پشتیبانی می‌کرد. در آن نامه گفته شد: مجالس ولایات «پاره‌ای منعقد شدند و بعضی انعقاد نیافتند». و وضع آنها به سبب «پاره‌ای عیوبات پیشرفتی ندارد، ضعف دارد». چرا - برای اینکه «اغلب حکام اراده علیه ملوکانه را از تشکیل این مجالس و اختراع این امر عظیم نمی‌دانند، و فواید و نتایج آنرا ملتفت نیستند. یا شاید راه پاره‌ای مداخله‌ها را به روی خود مستدود می‌دانند، و استقرار این امر شریف منافی حالات و رأی آنهاست. و حتی المقدور به استقرار و پیشرفت آن کمکی نخواهند کرد. بلکه «اشخاصی را که ملتزم و متعهد اجرای امر مجالس شده‌اند به مورد صدمات آورده، ملک و مال آنها را ضایع خواهند نمود». نمونه‌اش مجلس قزوین است که به کوشش حاجی میرزا محمود «مرد فاضل و کامل که هرگز دخیل امری نمی‌شد» و به همکاری «سایر و کلا در نهایت خوبی و نظم و رونق» تشکیل گردید. اما حاکم قزوین معین السلطنه به کارشکنی برخاست. او «ملک تجار را ضبط نمود». به علاوه صنف بزاز که «مایه کسب آنها از تجار است، از هر کس طلبی داشتند و در مقام

۱. حاجی علی اصفهانی به حاج محمدحسن امین الضرب، ۲۳ محرم ۱۳۰۲، همان پرونده.

مطالبه برآمدند... تقویت از بدهکارها نموده، صریحاً سپرد که طلب آنها را ندهند که آنها هم نتوانند قسط تجار را برسانند». تجار «هرچه اظهارتظلم کردند محل اعتنا بهیچ وجه نشد». ناگزیر به صدر اعظم نوشتند. دولت «تلگرافاً مؤاخذه فرمودند». اما بی ثمر ماند و «اجزای حکومت برسوء سلوک و بد رفتاری افزودند»^۱.

مجلس مرکزی ضمن آن نامه از شاه تقاضا کرد: وزارت تجارت به همه حکام دستور تلگرافی بفرستد که «همه روزه جویای و کلای تجار ولایات شوند؛ و راپورت امور مجلس را بخواهند، بلکه مؤاخذه شود چرا روزنامه این مدت را نفرستاده اند - تاهر ولایت که نتوانسته اند مجلس خود را منعقد و منظم سازند» به تأسیس آن برآیند.

شاه دستخط زیر را خطاب به مستوفی الممالک فرستاد:

«جناب صدراعظم،

«ملاحظه می کنید، حکام به چه جرأت این نوع فضولی ها می کنند. دولت هر قسم مصلحت می داند و حکم نماید باید عمل کنند. حکام را چه [حق] مداخله کردن به کار تجار؟ البته به همه حکام حسب الامر تلگراف مجددی بکنند که ابداً مداخله به کار تجار نکنند و اسم تجار را نیاورند، و ابداً شخصی را از جانب خودشان رئیس تجار قرار ندهند، و به مجلس تجار کمال تقویت و حرمت را بکنند. و ابداً تحکمی و مداخله ای به کار تجار نکنند. به خصوص [به] معین السلطنه ضرب کامل تلگراف کنند که این حرکات لغو چه چیز است از او صادر می شود... به مخبر الدوله نوشته شود از تمام ولایات از وکلای تجارشان روزنامه بخواهند

۱. گزارش مجلس مرکزی به ناصرالدین شاه، ذیقعد ۱۳۰۱. راجع به نامه برخی بازرگانان و کسبه قزوین در بدگویی از مجلس تجارت آنجا نگاه کنید به بخش هشتم، ضمن عریضه های تجار.

و به آنها از طرف همایون ابلاغ کنند هرامانتی از حکام یا کسی دیگر ببینند فوراً به توسط تلگراف عرض کنند»^۱.

به علاوه شاه در حکم تلگرافی خود حاکم قزوین را مورد سرزنش قرار داد. به پشتیبانی فعلی شاه از مجلس تجارت از اینجا خوب می توان پی برد که آن دستخط تلگرافی را از طریق مجلس تجارت قزوین به معین السلطنه رساند. این خود از شأن و اعتبار حکومت می کاست و بر نفوذ مجلس تجار می افزود. حکم شاه این بود:

«به توسط وکلای تجار قزوین به معین السلطنه: به شما اتمام حجت می کنم: هرگاه با وکلای تجار قزوین این قسم حرکات زشت نمائید، از حکومت خودتان مأیوس باشید. به تو می نویسند که مداخله در امر تجار مکن، و هرچه از آن مجلس به تو اظهار می شود موافق قاعده صورت بده. بر می داری اینطور لاطائل می نویسی و به آنها بی احترامی می کنی. قباحتم در دنیا یک چیزی است که تو بو نکرده ای. من بعد اگر بشنوم این حرکات را کرده ای می دانم چه بکنم. کاغذی را [در] تکلیف تو با تجار نوشته ام. اصل آنرا بده ببرند به تجار مجلس نشان بدهند. دستور العمل همان است که نوشته ام»^۲.

نکته ظریف و با معنی که پیشتر نیز به آن اشاره رفت، همان است که در دستور شاه به حکومت قزوین منعکس بود. بدین معنی که دولت مرکزی از دستگاه مجلس تجارت در تقابل با حکومت ولایات تقویت می کرد. اختیارات فوق العاده ای هم که به مجالس وکلای تجار سپرده شده بود، از همان رهگذر بود. در توجیه این سیاست باید دانسته شود که قدرت دولت مرکزی در این مرحله

۱. سواد دستخط ناصرالدین شاه، [ذیقعه ۱۳۰۱]، همان پرونده.

۲. سواد دستخط ناصرالدین شاه [ذیقعه ۱۳۰۱]، همان پرونده.

همچنان سستی می گرفت ، و به همان تناسب اقتدار حکام ولایات افزایش می یافت. از قضا، بودند حکامی که به کینه قضیه پی بردند. مقتدرترین حکام ظل-السلطان بود. او به عنوان پسر پادشاه و حاکم اصفهان چند ولایت و ایالت دیگر را ضمیمه قلمرو خود ساخته ، با صدراعظم مستوفی الممالک هم بستگی داشت. درنامه مهمی که در ۸ ذیحجه ۱۳۰۱ به صدراعظم نگاشت، طبقه بازرگان را «يك مشت پيله و ر بزاز» خواند و خودش را «معتبرتر از همه تجار ایران». ظل السلطان قدرت حکومت را در جهت کسب پول بکار بست؛ غایت حکمرانی او زر انداختن بود. معلوم است حکمران مقتدر سودجوی شریر چه آفتی بود به جان مردم. کین و ستیز او نسبت به هردستگاهی که بخواهد حکومت سهمناک و دزدی و تاراجگری او را مهار گرداند، طبیعی بود. این توجیه می کند مفاد کاغذ ظل السلطان را به مستوفی الممالک که متن آنرا می خوانیم:

«جناب مستطاب اجل اکرم صدراعظم...

«تلگراف جنابعالی در مسأله مجلس تجارت ملاحظه شد ، ولی اصل مقصود مجلس تجارت معلوم نشد. چون اینجانب بسیار بلیه [هستم] و از کنایه چیزی مفهوم و استنباط نمی کنم ، و علت این است که از اول عمر در جنگل مازندران و بعد در کوه و بیابان شیراز و اصفهان تربیت شده ، ملتفت بعضی نکات نمی شوم. اگر مجلس تجارت بطور صریح بگویند که مقصود آنها چیست ، بهتر است. کدام عمل تجارت معوق مانده ؟ کدام طلب تجار تعویق افتاده ؟ کدام بار تجار را دزد برده ؟ کدام تاجر از این ادارات شاکی شده ؟ به کدام تاجر از حکومت ستمی رسیده است ؟ مجلس تجارت بگویند تا رفع آنها بشوند والا حرف مبهم را بنده نمی دانم چه جواب بدهم.

«همان قسم که روز اول حکم فرمودید که مجلس تجارت در ولایات منعقد شود ، اینجانب هم به همه ولایات نوشتم ، و جواب های تشکر آمیز از

فارس و کرمانشاهان و بعضی جاهای دیگر رسید که همین جواب‌ها را خدمت جنابعالی فرستادم. اگر مسئله تازه‌ای است خوب است تصریحاً به مجلس تجارت بگویند تا در صدد برآیم. والا به کنایه این بنده نمی‌دانم مقصود چیست، و به چه قسم باید ترتیب تجارت داده شود، و چه تعدی و ظلم بر آنها وارد شده که شاکی باشند. نویسنده درست این مطلب را تشریح کند تا جواب عرض شود.»

«مسئله دیگر اینکه: چند روز قبل رئیس تلگرافخانه اصفهان صورتی نزد اینجانب آورد که تلگراف شده بود: مجلس تجارت هرولایت روزنامه بدهد. من هم به او سپردم که از تجار روزنامه بخواهد. جنابعالی هم بفرمایند که از همه ولایات و رؤسای تلگرافخانه روزنامه مطالبه کنند، و خودشان مستقیماً عرایض خود را برسانند. يك مشت پيله‌ور بزاز اسمشان تجار است. معتبرتر از همه تجار ایران بنده‌ام که اگر تجارت نداشتم حالا بالمره تمام بودم، بنده خود هیچم»^۱.

میان آن حکمران سودپرست و تجاری که در پی محدود کردن قدرت سیاسی او و بیرون راندن وی از قلمرو تجارت بودند، تصادم تندی شد. قضیه بر سر ساختن راه محمره به ناحیه مرکزی پیش آمد. وکلای تجار برای خود پایگاه استواری می‌شناختند که ضمن حمله سختی به حکام «بی‌مروت» به شاه پیشنهاد نمودند: «محمره را باید از ادارات حضرت والا ظل‌السلطان موضوع نمایند که نتوانند اسباب چینی بفرمایند. همین مالیات حالیه را به یکی ابواب جمعی بفرمایند. [با] تفاوت عمل [مالیات] محمره و منافع محکمه تجارت، کاروانسرا در راه خواهد ساخت، اضافه هم خواهد آمد»^۲.

۱. سوادنامه ظل‌السلطان به صدر اعظم، ۸ ذیحجه ۱۳۰۱، دفتر تلگراف‌ها.

۲. عریضه محرمانه مجلس وکلای تجار تهران، [۱۳۰۲]. از این نامه مهم و مفصل باز صحبت خواهیم داشت.

در نامه دیگری که امین‌الضرب به صدر اعظم نگاشته علنی گفت: اینکه ظل‌السلطان حالا به عرض رسانده که راه محمره را «تجار متمول» بسازند، به چند ملاحظه شخصی است: «ملاحظه اول مداخل کردن از تجار است؛ هر آدمی که به مراتب شأن خود پیشکش می‌دهد، اسم او را قلم می‌گیرند. دوم آنکه خود حضرت... والا رأی ندارند این راه دایر شود، به سبب آنکه در سال قبل... مجلسی منعقد شد برای این مسأله. اول کسی که ایراد نمود و ترسانید مردم را حضرت مستطاب والا بود. تجار هم حضور داشتند... اگر محرمانه سؤال شود به عرض خواهند رسانید. سوم آنکه تجار اگر بگویند شماها دولت دارید، بیایید فلان خرج را بکنید - اسباب واهمه و ترس و توهم است... و اگر چیزی داشته باشند به بانک‌های دول [خارج] می‌فرستند، چنانچه اغلب از رجال و شاهزادگان عظام فرستاده‌اند. خودشان به خودشان اطمینان ندارند». اگر بگویند دولت باید این کار را بکند «معلوم است اولیای دولت هم نمی‌توانند. اگر فرضاً چهار شاهی داشته باشند در خزانه، تماماً را بردارند و اینگونه خرج‌ها راه بیندازند، و این راه را بسازند، آیا چه شود، پول دولت خرج بشود یا نشود، آیا چند سال طول بکشد، یا آنکه عاقبتش بگویند نشد. ضرری هم به دولت وارد آمده باشد»^۱.

در جهت دیگر، انتقاد تجار بر نظامات دولتی و پیشنهادهای اصلاحی تجار بر آن نظامات، خود موضوعی است که جلب توجه می‌نماید. از جمله قانون-نامه‌ای در تنظیم اسناد رسمی نوشتند دایر بر اینکه: همه «قبالجات و تمسکات و نکاح‌نامه‌ها» در دفتر مخصوصی به ثبت برسد؛ امضای «فروشنده‌ها و صلح‌کننده‌ها»

۱. امین‌الضرب به مستوفی‌الممالک صدر اعظم [۱۳۰۱]، محرمانه، پرونده نامه‌های امین-الضرب به امین‌السلطان.

با ذکر اسم و رسم و مسکن و مسلک و حرقت طرفین» نوشته شود؛ و به این منظور در هر شهری «مراکز معینه» برقرار گردد.

بر آن قانون نامه ایراد گرفتند که به زیان «عموم» و تجار است. اجرای آن «هزارها مستخدمین» از میرزا و مباشر می خواهد؛ مداخل این «جماعت کثیره» از چسباندن تمبر بر اوراق تأمین نمی گردد؛ و دولت بایستی مبلغی هنگفت بابت مواجب به آنان پردازد. به علاوه از آنجا که امور ده در خود ده حل و فسخ می گردد، اگر قرار باشد دهانی ها به شهر بیایند و کار خود را بگذرانند ناگزیر کار زراعت معطل می ماند. و اگر جناب میرزا به ده روانه شود، حتی اگر عیال و وار نباشد و طبخ خود را هم بکند، باز عایدی اش کفاف معاش او را نمی دهد.

اما از بابت تجار: «این تاجرهای بیچاره با این سرمایه قلیلی که دارند... اگر این قانون اجرا شود، بر حسب آن فصل هائی که در قانون نامه ثبت است، باید تمام روز خود را صرف کنند بر اینکه صبح الی شام از حجره خود به اداره تمبر بروند و مراجعت نمایند... و یک ساعت هم رفتن و برگشتن طول بکشد». به حقیقت نویسنده آن قانون نامه «به غیر از گرفتن پول به لوازم دیگر نگاه نکرده است». اینگونه تدابیر را البته در فرنگستان بکار می بندند. آنجا مردم غنی هستند و «از دادن این مبلغ جزئی به حکومت برای خریدن تمبر» دریغ ندارند. و به علاوه مردم «مالیات به ملاهان باید بدهند». اما اینجا «مملکت ایران است، مردم در غایت فقر و فاقه هستند، یک شاهی در نظر آنها یک قران می نماید» که با آن «رفع حاجت» خود را می نمایند. دیگر اینکه فرنگی تمبر را در مملکت خودش چاپ می کند. «قانون چاپ کردن تمبر اینست که باید تمبر در خود مملکت چاپ بشود... در محضر جماعتی از امانای دولت عدد آن تمبرها را مشخص نمایند، در دفاتر دولتی ثبت و ضبط شود، بعد از آن قالب چاپ را یا بشکنند یا در کیسه بگذرانند، و دو نفر از

امنای دولت دو طرف او را مهر نمایند، و در خزانه دولت ضبط شود. بعد از آنکه عدد تمبرهای چاپ شده تمام شد و در ثبت معلوم شد و به تمبر محتاج شدند، در مرتبه ثانیه باز به اطلاع امنای دولت چاپ کنند. اما تمبر ایران را در فرنگستان چاپ کرده اند، و «قالب چاپ در نزد فرنگی صاحب کارخانه است، الی ماشاء الله چاپ می زند، و از سرحدات ایران داخل نموده، و در جمیع ممالك محروسه و دهکده می فروشد. اولاً پول مردم را می برند. ثانیاً ایجاد فساد و تقلبات و زحمت ها از ایشان دیده خواهد شد، که همه کس می دانند چه خواهد شد. چون این ملاحظات نشده است جنحه بزرگی است»^۱.

آن خرده گیری های بصیرانه بر کار دولت نه تنها نشانه خبرگی و آگاهی عنصر تاجر است، بلکه اگر مجال می یافت در مقام دخل و تصرف مستقیم در سیاست بود. اما ماجرائی که بر سر تأسیس مجلس و کلای تجار تبریز برپا گشت، برهستی آن مجلس و حتی به حرکت اجتماعی طبقه تاجر در این وهله تاریخی ضربت زد، گرچه تجار از انتقادهای تند بر نظام حکومت هیچگاه از پا ننشستند. این قضیه را باید بشکافیم.

مجلس تجار تبریز، شهر معتبر تجارت، به خلاف انتظار دیرتر از مجالس برخی ولایات منعقد گشت. سبب این درنگ بر مجلس مرکزی درست روشن نبود. صدر اعظم تلگرافی بدین مضمون به ولیعهد فرستاد:

«در باب مجلس تجارت مشروحاً عرض شده در اغلب ممالك محروسه منعقد شده است. از آذربایجان خبری از انعقاد مجلس نرسیده. مقرر فرمایند اشخاصی که اسامی آنها به انتخاب تجار معین است، مجلس را مستقر و برقرار نمایند. کارگذاران حضرت مستطاب والا کمال تقویت را در کارهای راجع به

۱. حاج محمد حسن امین الضرب به ناصر الدین شاه [۱۳۰۲ق] عریضه های امین الضرب به شاه.

مجلس بفرمایند. جواب تلگراف در استقرار مجلس باید از لحاظ انور همایونی... بگذرد»^۱.

مجلس مرکزی هم تلگراف عتاب آمیزی به تجار فرستاد مبنی بر اینکه: «معلوم شد مجلس وکلای تبریز منعقد نشده. این مطلب منافی اراده همایونی... است و احکام دولت را نمی توان به عهده تعویق گذاشت... انعقاد مجلس و منظم شدن [آنها] خبر بدهید»^۲.

دو روز بعد نمایندگان تجار مقیم تبریز انتخاب شدند (۱۳ ذی قعدة ۱۳۰۱). مجلس تجارت تبریز در ۱۹ ذی قعدة افتتاح گشت. مجموع اسناد حکایت از این می کند که ولیعهد حکمران آذربایجان به خلاف اغلب حکام دیگر، به همه جهت پشتیبان مجلس تجارت بود. احکام صادر کرد و «محل مخصوص و موضوع خاص که در خور تشکیل وکلای تجار... می تواند شد معین کردند»^۳.

پیش از انتخاب وکلای تجار، هیأت بیست و پنج نفری بازرگانان تبریز (اعم از آذربایجانی و غیر آذربایجانی) نوشتند: «امیدواریم من بعد که ربه اختیار این دعاگویان در دست خودشان شد» برونق تجارت افزوده شود و به پشتیبانی دولت به «احداث پاره ای صنایع و اختراعات و بدایع و کارخانجات و کمپانی ها و غیره که مایه پیشرفت امر تجارت و وسعت طرق معیشت باشد» برآیند.^۴ به نظر می رسد از همان وقت اندیشناک بودند که تقاضا کردند: در استحکام این بنیان که «متضمن آسودگی عموم بندگان خدا... است امر مؤکد مقرر شود که مبدا به واسطه پاره ای اغراض خلل پذیر شود».

۱. تلگراف مستوفی الممالک به مظفرالدین میرزا، ۱۱ ذی قعدة ۱۳۰۱، پرونده مجلس تجارت.

۲. تلگراف امین الضرب به ناظم التجار و حاج سید مرتضی، ۱۱ ذی قعدة ۱۳۰۱، دفتر کوپیه.

۳. ناظم التجار به امین الضرب، ۲۰ ذی قعدة ۱۳۰۱، پرونده مجلس تجارت.

۴. نامه تجار تبریز به مجلس مرکزی، شوال ۱۳۰۱، همان پرونده.

پس از انعقاد مجلس تبریز باز از این مرجع به مجلس مرکزی نوشتند : «بذل مرحمت کنید در زود فرستادن دستورالعمل و کتابچه ای که مخصوص تکالیف حضرات وکلای تجار است . . . همه روزه امورات تازه ای روی می دهد که باید در مقام اصلاح برآمد. و نمی توان من غیر بصیرت از قانون و قوانینی که مقرر داشته اند، عمل نمود. «به واسطه تأخیر و دیر رسیدن دستورالعمل و کتابچه، لابد و به ناچار تحیر و سرگردانی است... انشاءالله عنقریب جواب مرحمت شده، مستقلاً به شرایط تنظیمات و تأمینات در اوقات معینه خاصه به مجلس خواهیم رفت». در ضمن اطلاع دادند : در مجالس شهرهای «ارومی و خوی و اردبیل بحمدالله نهایت رونق و استقرار هست»^۱.

همین اوان زمینه مخالف خوانی آماده می گردید. چگونگی انتخاب نمایندگان تجار مورد ایراد قرار گرفت. گفتند برخی از وکلا از پشتیبانی صنف تاجر برخوردار نیستند. پیشتر ناظم التجار خاطر نشان کرده بود: «باید قراری در تشخیص وکلا مقرر شود که مقبول و مسلم عامه باشد و حرفی بروز نکند». حالا ضمن نقل همان معنی افزود: از سیزده وکیل منتخب تبریز نه نفرشان «از تجار تبریز می باشند و اهالی خودشان قبول ندارند» خاصه دو نفر : حاجی عبدالله صراف و حاجی میراسماعیل صراف که «مطرود همه مردم» هستند. «وضع تبریز يك وضع غریبی است که از هیچ جهت مناسبت به سایر جاها ندارد. می باید با حکمت تمام با این سلوک و مسلوك داشت. و در این فقره هم که اظهار داشتند، بی حق نیستند و اصلاح آن لازم است تا حکومت را به صدا نیاورند . . . حاق مطلب این است باید وکلا اشخاصی باشند که مقبول و مرضی طبع تجار باشند»^۲.

۱. مجلس تجارت تبریز به مجلس مرکزی، ذیقعدۀ ۱۳۰۱، پروندۀ مجلس تجارت.

۲. ناظم التجار به امین الضرب، ۲۰ ذیقعدۀ ۱۳۰۱، همان پروندۀ.

مشیرالتجار هم که خود از انتخاب نمایندگان تجار خرسندی نداشت متذکر شد: «در اجرای خیالات سرکار که همه به قانون ملت پرستی است» همه می‌کوشیم. اما «این سیاهه و کلای تجار را باید به قاعده و قانونی کرد که مسلم کل باشد». بودن این صرافان در مجلس «مایه اختلال» خواهد گشت، زیرا «اشخاص محترم را نمی‌توان تکلیف به [قبول] تحکم آنها نمود». بایستی ترتیبی داد که کار مجلس «تا آخر مستحکم [باشد] و بعد از زمان خیلی مایه اختلال و اسباب گفتگوی اعظم شهر نشود». ممکن است لازم افتد که غیر از این مجلس و کلا «مجلس عموم» تجار تشکیل شود که به این قضیه برسند.^۱

جبهه مخالف مجلس تجارت در این مرحله مرکب از سه عنصر بود: برخی بازرگانان که داوطلب نمایندگی آن مجلس بودند، و ظاهراً به حق خود را صالح‌تر از صرافان می‌دانستند. باید دانست همیشه طبقه بازرگان منزلت اجتماعی معتبرتری نسبت به جماعت صراف برای خویش می‌شناختند. عنصر دوم پاره‌ای تجار ورشکسته‌ای بودند که مجلس تجارت به قاعده جدید «حجره تجارت» آنان را مهر و موم کرده بود. وایشان به‌خانه حاج میرزا جواد مجتهد شهر «ملتجی» شده بودند.^۲ سوم گروه دلان که از نظام مجلس تجارت و نظارت سختی که این مجلس بر فعالیت آنان مقرر داشته بود، نارضا مندی داشتند. مخالفان نامه‌های اعتراض به دربار تهران فرستادند. در این باره امین‌السلطان نوشت:

«واقعاً عجب حکایتی است که در این مسأله، تجار خیر خودشان را نمی‌فهمند. و به علاوه مردم هم دست بر نمی‌دارند. تا به حال ده عریضه در استدعای

۱. حاج محمدصادق مشیرالتجار به امین‌الضرب، ۱۷ ذیقعد ۱۳۰۱، همان پرونده.

۲. تلگراف مجلس تبریز به مجلس مرکزی، ۱۴ محرم ۱۳۰۲، همان پرونده.

این کار نوشته اند. همه را بندگان... همایونی دور انداخته اند، و باز دست بردار نیستند. ولی طرف مقابل هم خیلی سخت است، و ابداً اعتنا ندارد. آسوده باشید؛ به تجار هم از قول من ابلاغ کنید که اگر کسی عریضه فرستاده است تنبیه و اخراج بلد خواهد شد.^۱

به دنبال آن تلگراف صدراعظم به ولیعهد بود که: به قرار معلوم «حاج محمدصادق دلال باشی آدم درستی نیست، و در کار مجلس و کلای تجارت فساد و اخلال می کند. حسب المقرر او را باید از این حرکات منع نمایند، التزام بگیرند که اگر بعد از این مداخله ای در کار تجاربکنند تنبیه سخت شده، از تأدیب او [-] غفلت نمی شود».^۲ از مجلس مرکزی هم به مجلس تبریز دستور رفت: حکم ولیعهد را «اطاعت بکنید، مجلس را در کمال استقلال و استحکام منظم برپا کنید. مفسد و شرور به سزای خود رسیده و می رسد. طرف مقابل هر قدر شرارت نماید، شما به حلم و حوصله رفتار کنید... نفی همه از دخالت شد».^۳

در جهت دیگر حاج میرزا جواد مجتهد تبریز با معارضان دمساز گشت. از يك سو مسأله «تقاص شرعی» و «برات غیر شرعی» را به میان کشیدند. از سوی دیگر طلاب مدرسه را علیه و کلای تجار برانگیزاندند. راجع به قضیه اول در گزارش تبریز آمده: «بعضی اشخاص عوض طلب از املاك تقاص کرده، و برخی دیگر مطالبات خودشان را منتقل به اشخاص پرزور کرده اند». و با تأویل شرعی «اسباب بهانه و عذر هم در دست دارند. فرضاً می گویند: عوض طلب

۱. امین السلطان به حاج محمدحسن امین الضرب، بدون تاریخ، مکاتبات امین الضرب و امین السلطان.

۲. تلگراف مستوفی الممالك به مظفرالدین میرزا، ۱۵ محرم ۱۳۰۲، پرونده مجلس تجارت.

۳. تلگراف حاج محمدحسن امین الضرب به ناظم التجار و کلای مجلس تبریز، ۱۹ محرم ۱۳۰۲، پرونده مجلس تجارت.

خود تقاص نموده‌اند و تقاص هم شرعی است. چنانکه در فقره برات هم همینکه می‌بینند موافق مقصود خودشان است می‌گویند قرار تجارتی و معمول بازار است؛ و همین که می‌بینند موافق صرفه و مقصود نیست آنوقت می‌گویند برات شرعی نیست. . . دیگر مواسات و مساوات را که عمده‌ترین قوانین شریعت مقدسه است، ملاحظه نمی‌کنند». و حال آنکه «در صورت اتفاق هر ورشکستی و برات و غیره باید بطور و طرز مواسات، یا قرار عمومی که و کلا بی‌غرضانه خواهند گذاشت رفتار شده، بی‌اعتدالی و زورمندی و تقاص و غیره موقوف و مرتفع شود». از اینرو پیشنهاد می‌شود قاعده عمومی معتبری بنهند که «مایه نظم عمل مجلس باشد»^۱.

در ضمن وکلای تجار به مظفرالدین میرزا روی آورده نوشتند: بنا بر دستور اولیای دولت، وکلای تجار مکلف هستند که «به عمل تجارت و امور تجارتی این مملکت رسیدگی نمایند. این فقره خلاف میل. . . حضرت مستطاب آقای مجتهد شده، در مجالس عدیده به اسم و رسم از دعاگویان بد می‌گویند، و بعضی نجواها می‌کنند. و صریح پیغام داده‌اند که مرخص نیستید به مجلس بروید». اگر حقیقه قصد مخالفت دارند، صریح اعلام نمایند تا «ما پی کسب و کار رویم، به وکلای تجارت [پایتخت] هم استعفا بدیم»^۲.

تجار تبریز به مجلس مرکزی آشکارا اعلام کردند: چون با انعقاد این مجلس «مداخل و بی‌حسابی» حضرات قطع خواهد شد، جناب مجتهد «بعضی عنوانات بد ناپسند در افواه انداخته و پاره‌ای بیانات صریحه تحریراً به بعضی از وکلا نموده است». ما زور «زد و خورد با این شخص را نداریم». هر طور

۱. گزارش مجلس تجارت تبریز به مجلس مرکزی، ذیقعدة ۱۳۰۱، همان پرونده.

۲. عریضة وکلای تبریز به مظفرالدین میرزا، ۱۳۰۱، همان پرونده.

مجلس مرکزی صلاح می‌داند «علاج واقعه قبل از وقوع بنماید».^۱

نه تنها بازرگانان از مجتهد می‌هراسیدند - ولیعهد هم زهره درافتادن با وی را نداشت. همین اندازه به‌تجار امیدواری داد که: «شفاهاً بعضی فرمایشات به‌جناب مجتهد... خواهم کرد. لکن گمان نمی‌کنم این حرفها صدق داشته باشد. شما هم به‌آسودگی مشغول رسیدگی به کارهای تجارت باشید».^۲

بست نشستن ورشکستگان در سرای مجتهد قضیه باریک‌تری بود. در تلگراف ولیعهد به‌صدر اعظم می‌خوانیم: حاج جعفر کهنونی به قدر سی‌چهل هزار تومان ورشکست شده و «به‌خانه جناب مجتهد بست رفته. طلبکاران او به وحشت و توهم اینکه شاید مردم دیگر که از آن طلب دارند تشدد کنند، چند در حجره خودشان را بسته‌اند. فرستادم ریش سفیدان و کلای تجار را حاضر نمایند، گفتگو با آنها نموده قرار بدهم ختم عمل را نمایند... عجالتاً از مراتب اطلاع دادم که دیگر در آنجا اشتباه نکنند. من آنچه لازم است به وکلای تجار در اینجا تاکید خواهم کرد. جناب شما قرار بدهید... نوعی دستورالعمل به وکلای تبریز در باب عمل این ورشکسته‌ها بدهند».^۳

حالا زمینه برپاشدن هنگامه‌ای فراهم می‌آمد. از تبریز خبر رسید: مجتهد وحاجیان ورشکسته «عوام الناس را به‌صددا درآورده، امروز حاجی میرزا علی اکبر کاشی را که از وکلای مجلس می‌باشد، طلبه‌های مدرسه برده زده‌اند. مفسده زیاد خواهد شد، از خانه بیرون نمی‌توانیم آمد. تلگراف‌های سخت متعدد معجلاً لازم است».^۴

۱. تلگراف وکلای تبریز به مجلس مرکزی، محرم ۱۳۰۲، پرونده مجلس تجارت.
۲. مظفرالدین میرزا به وکلای مجلس تبریز، ۱۳۰۱، همان پرونده.
۳. تلگراف مظفرالدین میرزا به صدر اعظم، ۱۵ ذی‌قعدة ۱۳۰۱، همان پرونده.
۴. تلگراف حاج محمد رحیم به امین‌الضرب، ۸ محرم ۱۳۰۲، پرونده مجلس تجارت.

دولت و مجلس تجارت چاره کار را از همان مجتهد خواستند. صدر - اعظم تلگراف زیر را به حاج میرزا جواد فرستاد:

«خدمت جناب مستطاب مجتهد سلمه الله،

«بندگان اعلیٰ حضرت... قراری در امور تجار مقرر فرموده اند که احدی مداخله نکنند. کسانی که بر شکست می شوند حساب آنها را و کلای تجار باید رسیدگی نمایند، مال تجار را معلوم کنند چه کرده اند، بگیرند، برسانند. اگر بنا باشد هر کس مال مردم را بردارد، ملتجی به حکام شرع بشود و حمایت از بر شکسته ها نکنند، راه تجارت مسدود می شود. قدغن بفرمائید گماشتگان جنابعالی حمایت از بر شکسته ها نکنند، خودشان و دفترهای آنها را به محکمه تجارت تسلیم نمایند. و از قرار تلگراف به جهت این گفتگوها طلاب مدرسه يك نفر از وکلای تجار را بی احترامی نموده. طلاب را باید تنبیه نمایند. خبر بدهید که از این حرکت طلاب خاطر خطیر همایونی روحنا فداه متغیر است، چرا باید اینطور جهالت و خودسری از طلاب ظاهر شود»^۱.

از مجلس تجارت دارالخلافه هم به آن جناب شریعتمدار بدین مضمون تلگراف شد: «جنابعالی می دانید فدویان اخلاص کیش هستیم، و معلوم است جنابعالی در نظم امورات مسلمین توجه می فرمایند. لیکن بعضی ارباب غرض و اهل طمع به جهت نفع خود، خدمت جنابعالی مشتبّه کاری می کنند. و کلای تجار با طلاب و اهل مدرسه هرگز طرف نبوده اند. معلوم است طلاب محرك داشته اند. روزنامه تلگرافی به خاکپای همایونی... داده اند که طلاب چه کرده اند. البته تنبیه خواهند فرمود. استدعای حقیران این است که در امور وکلا تقویت

۱. تلگراف صدر اعظم به میرزا جواد مجتهد، ۹ محرم ۱۳۰۲، پرونده مجلس تجارت.

و توجه بفرمائید، و اشخاصی که مفسد هستند اقوال آنها را قبول نفرمائید»^۱.
از سوی دیگر مجلس مرکزی و کلای تجار تبریز را به سبب سستی که به خرج می دادند، مورد سرزنش قرار دادند: «چرا باید شماها این قدر سست عنصر باشید؟ دستخط های محکم این دو روزه شرف صدور یافته، با چاپار می فرستم. تلگراف ها و عریضجات که از تبریز نموده بودند، تماماً جواب سخت شنیدند. طلاب چه می توانند بکنند؟... مجلس موقوف نباید بشود، آسوده باشید»^۲.

مجتهد در جواب تجار گفت: «انشاء الله رفع غائله می شود»^۳. در تلگراف دیگر توضیح داد: «حضرات تجار عراق (یعنی غیر آذربایجانی) به جهت حرفی که میان چند نفر از ارباب عمایم و یکی از ایشان اتفاق افتاد [-] مدرسه حسن پاشا را غارت و دو نفر از طلاب را زخم زده، و ارسی مدرسه را بکلی شکسته اند. داعی با هزار مرارت تا امروز اسکات نموده، می ترسم رشته از دست برود، خدای نخواسته مفسده شود. آدم قابلی هم نیست که انسان دست بهم داده، کار را اصلاح نمایند. خسارت مدرسه و غارت [-] طلاب را حضرات بدهند و ترضیه هم به عمل آورند تا این غائله رفع شود. جواب مرقومه آن جنابان را هم از چاپار فرستادم»^۴.

آن تدابیر مؤثر نگشت. حتی خبر رسید که: «طلاب به تلگراف حضرت اجل [صدر اعظم] آسوده نشدند. مجلس تبریز موقوف، و کلای تبریز آسوده

۱. تلگراف مجلس مرکزی به امضای امین الضرب به میرزا جواد مجتهد، ۱۱ محرم ۱۳۰۲، همان پرونده.
۲. تلگراف حاج محمد حسن امین الضرب به وکلای تجار تبریز، ۱۷ محرم ۱۳۰۲، همان.
۳. تلگراف حاج میرزا جواد به مجلس مرکزی تهران، ۱۲ محرم ۱۳۰۲، همان.
۴. تلگراف حاج میرزا جواد به مجلس مرکزی، به همان تاریخ ۱۲ محرم ۱۳۰۲، همان.

نیستند، چاره‌ای بفرمائید.^۱

آخرین آگاهی که نزدیک يك ماه و نیم بعد رسید اینکه مخالفت علما با مجلس تجارت شدت یافت؛ ناظم‌التجار رئیس هیأت وکلای تبریز مجبور به استعفا گردید. به‌امین‌الضرب اعلام داشت: «علمای اعلام سلمه‌الله تعالی راضی به انعقاد مجلس تجارت نیستند. قبل از اینکه فتنه جدیدی بشود، بنده استعفا کرد، حاضر مجلس نمی‌شود. انشاءالله قبول خواهید فرمود».^۲

از پس این، دستگاه مجلس وکلای تجار متزلزل گشت. يك ماه و نیم بعد وکلای قزوین خبر دادند، «بیست روز است نمی‌دانم از بدبختی حقیران می‌باشد یا از حسد مفسدان، مجلس موقوف شده. همه تجار و کسبه سرگردان و پیریشان می‌باشند».^۳

پیش از اینکه آن «علمای اعلام سلمه‌الله تعالی» به مخالفت آشکار برآیند که بر اثر آن گمان می‌رفت «فتنه جدیدی» برخیزد، هنوز مجلس تجارت تهران از پشتیبانی دولت مرکزی برخوردار بود و دلگرم به حمایت شاه. حتی صدور احکام تازه‌ای را در نیرو بخشیدن به دستگاه مجلس تجارت «مژده» می‌دادند.^۴

۱. تلگراف وکلای تجار تبریز به مجلس مرکزی، ۱۴ محرم ۱۳۰۲، همان.
۲. تلگراف ناظم‌التجار به حاج محمدحسن امین‌الضرب، ۶ ربیع‌الاول ۱۳۰۲، همان.
۳. تلگراف حاج محمد مقدم به امین‌الضرب، ۳۰ ربیع‌الثانی ۱۳۰۲، همان.
۴. توضیح آنکه: حاج عبدالکریم تاجر بوشهری مقیم بصره در تلگراف ۳ صفر ۱۳۰۲ به مجلس مرکزی پایتخت اعلام داشت: کارپرداز ایران در بصره دو نفر از بازرگانان حاج محمدتقی دهدشتی و ابراهیم صراف را به جهت اعتراض تلگرافی که فرستاده بودند «چوب بسته، حبس کرده» است. «تا حال در هیچ قانونی رسم نبوده به تاجر چوب بزنند و حبس کنند». در پاسخ او تلگرافی در ۴ صفر به امضای «وکلای ممالک محروسه ایران» از مجلس مرکزی فرستاده شد دایر بر اینکه: «به تجار سکنه بصره خبر بدهید آموده باشند، انشاءالله این دو روزه خبرهایی که خیلی مژده دارد و اسباب آسودگی همه

اما همدستی شریعتمداران با اغلب حکام ولایات (که تنهایی از مظاهر همبستگی نفع آن دو گروه بود) - دولت مرکزی را در تنگنای سیاسی قرار داد. از وزیران کامران میرزا نایب السلطنه و مخبرالدوله وزیر تجارت نیز با دستگاه تازه مجلس وکلای تجارت مخالفت می ورزیدند. در بزنگاه تصمیم، صدراعظم هم در حلقه مخالفان درآمد. در دل شاه بار دیگر تردید افتاد؛ اکنون شاه واپس زد. حکمی به ولایات صادر شد که در معنی «ناسخ تمام دستخط های مبارک بود». نظام مجلس تجار به مرحله سقوط افتاد.

وکلای مجلس مرکزی به امضای جمعی عریضه مفصلی به شاه نوشتند در انتقاد بر سیاست کلی دولت، و در حمله بسیار تند بر حکام. دو تا از پسران شاه (نایب السلطنه و ظل السلطان) را به اسم و رسم نام بردند که در توطئه چینی علیه مجلس تجارت مداخله داشتند. تنها از مظفرالدین میرزای ولیعهد به نیکی اسم بردند که با آن مجلس همراه بود. زبده حرفشان این بود:

بر حسب دستخط های همایونی «جان نشاران در هر ولایت اشخاصی را که هرگز دخیل هیچ امری نمی شدند و هر کدام مکنت های فراوان دارند، دخیل کار نموده و به اطمینان مجالس منعقد ساختیم». با انعقاد مجالس «حکام و اشخاصی که رشوه و تعارف می گرفتند، دیدند دستشال از بعضی تعدیات کوتاه شده است، در صدد اسباب چینی» برآمدند. از طرف پادشاه «ابتدا همه طور تقویت در کار مجلس می شد. این اسباب ها را که فراهم آوردند، از دار الخلافه حکمی که ناسخ تمام دستخط های مبارک بود، به تمام ولایات فرستادند... حکام بدین دستاویز در مقام تخریب کار برآمده» که بر اثر آن صدای شکایت تجار و وکلای مجالس بلند شد.

→ است، به آنها خواهد رسید. از توجهات بندگان اعلی حضرت... اسبابی فراهم آمده که جمیع تجار ممالک محروسه مالی و جانیشان در مهد امن و امان است... به زودی رفع این تعدیات از شما خواهد شد». (پرونده مجلس تجارت).

به هر مورد گزارشی به عرض رسید، اما « بهیچ وجه جوابی یا حکمی که رفع تعدیات را بنماید داده نشد. و بدتر از این جواب نرسیدن، مال تجار و آبروی آنها در معرض تلف آمده است، و مسأله رشوه و احکام ناسخ و منسوخ در میان آمد.»

« تمام مستدعیات و اهتمام جان نثاران از ابتدا این بود که این مسائل مرتفع شود که اسباب آبادی تجار و رعیت به زودی فراهم آید، نه آنکه هر کاری را... بخواهیم اقدام نمائیم، یا حقوق مردم را معلوم کنیم - ناسخ آنرا صادر نموده... اسباب عدم اطمینان تمام تجار بشوند... حکام بهیچ وجه من الوجوه همراهی نمی کنند» مگر «يك نفر» که حضرت ولیعهد باشد که نهایت همراهی را نموده اند. دیگران «ابدأ همراهی ننموده اند» مثل نایب السلطنه و ظل السلطان و آصف الدوله. «سایر حکام جزء هم به آنها نگاه کرده اند، مثل مؤتمن السلطنه حاکم کاشان که از همه پست تر است».

«حکام ولایات به چه جهت مال مردم باید بر آنها حلال باشد؟ يك حق مالیات بر مردم دارند، یکی هم حفظ شوارع و طرق برعهده آنهاست. اگر دزدی بهم رسد، بگیرند ده يك از صاحب مال بردارند. این ترتیب که رفتار می کنند، خودش عنوان این است که مردم همه روزها بیکدیگر بیاویزند... يك روز از عارض چیز بگیرند و يك روز از معروض. حکام - حق الحکومه، استصوابی، جیره، مواجب، تیول، املاک - همه چیز دارند... چرا مال مردم را می گیرند. اگر باید گرفت، دولت که ولینعمت کل است بگیرد. در حقیقت خیانت به دولت و ملت می کنند. چه جهت دارد خارجه برداخله مسلط شده است؟ چه جهت دارد مردم می روند رعیت خارجه می شوند؟ چه جهت دارد مال خود را به خارجه حبس می کنند؟»

«با این ترتیبات معروضه آیا تجار معتبر مملکت می توانند مطمئن باشند از اینکه اقدام در اجرای کارهای عمده نمایند... چنانچه توجه بفرمایند و این

اداره مجلس وکلای تجار را منظم بفرمایند، دست حکام را از سر تجار و مردم کوتاه بفرمایند - راه هم ساخته می شود، کارهای دیگر هم می شود که تا به حال ابداً واقع نشده باشد»^۱.

نگفته نماند که تجار برای حفظ جان خود، چیزی در ستایش شاه به ظاهر فرو نگذاشتند: «پادشاه به این رأفت و مرحمت» کسی به یاد ندارد. «انوشیروان نمی تواند بگوید من غلام غلام اعلیحضرت... هستم. با وجود این، این بی - مروت ها اینقدر خیانت و بی انصافی می کنند». حتی نصف پول قشون را می خورند، نیم دیگر را «اسباب قورخانه می خرند، بدتر فشنگ و تفنگ می خرند». اینها برای چیست؟ اما «پادشاه مظلوم است»^۲.

در واقع جانب شاه را نگاه داشتند، و آنچه در نکوهش نظام حکمرانی عقده دلشان بود به قلم آوردند. توضیحی که در حد تکالیف و اختیارات رسمی حکام ولایات دادند از نظرگاه حقوق اداری شایان توجه است. مکمل آن دو «دستور العمل» مهمی است که به ولایات صادر شده است.^۳

موضوع دیگری که در آن نامه جمعی تجار مطرح گردیده رابطه وزارت تجارت با مجلس وکلای تجار است. می نویسند: برای انتظام دستگاه تجارت تقاضا شده بود یکی از کارگذاران دولت را که «بادیان باشد و قدرت و قوت

۱. عریضه وکلای مجلس تجارت تهران به ناصرالدین شاه [۱۳۰۲]. در بالای نامه تصریح رفته: «بعد از اینکه عریضه جان نثاران از عرض... ملوکانه گذشت، پاره فرمایند که احدی مطلع از این عرایض نباشد». اما در پایان عریضه امین الضرب نوشته: «سرکار را به حقیقه مبارک قسم می دهم، اینها را به عرض برسانید و این عریضه را بعد از قرائت دوباره در پاکت بگذارید و برای حقیر بفرستید». معلوم است واسطه رساندن نامه از نزدیکیان معتبر شاه بوده است.

۲. همان مأخذ.

۳. برای متن هر دو دستور العمل نگاه کنید به ضمیمه کتاب.

داشته باشد، و احکام او در ولایات نزد حکام و ولات نافذ بوده ... معین فرمایند که توجه در امور مجالس نماید و نگذارد این رشته از هم پاره شود. بدین منظور مسئولیت وزارت تجارت را به مخبرالدوله واگذار نمودند اما مقصود حاصل نشد. و شرحش را در نامه دیگری که امین‌الضرب به شاه‌نگاشته می‌خوانیم:

پس از آنکه حفظ «مجالس و کلای تجار» را به مخبرالدوله سپردند «به سبب اینکه مجلس و کلای تجار مانع بود از بعضی تعدیلات، و [ایشان] بطور دلخواه مداخل نمی‌توانستند بکنند همه را متفرق نمودند، و به هر ولایتی يك شاهزاده یا يك سرهنگ یا يك سرتیپ رئیس تجار قرار دادند. جمیع ایران قبل [از این] يك وزیر تجارت داشت، و مردم آن همه شکایت کردند ... حال سی وزیر تجارت بهمرسانیده، همه مسلط و هر کدام البته ده بیست نفر مأمور و نوکر و جانشین دارند. و دیگر چیزی برای کسی باقی نمانده است. به مثل در کرمان حاج آقا حسین «پنجهزار تومان پیشکش به خاکپای مبارک داده، دو هزار تومان به ... مخبرالدوله، و هزار تومان به رئیس تلگرافخانه» به علاوه پانصد تومان که به اسم صدراعظم و همین مقدار را برای فرمانفرما از وی گرفته‌اند. «اگر وزارت تجارت برای حفظ تجارت است، چه جهت دارد اینطورها بشود. اگر برای تاخت کردن به مال مردم است ... این فقرات ضرر بزرگ است. همه جا [در ولایات] همینطور است؛ يك اسباب مداخل بزرگ برای اداره مخبرالدوله شده است». اگر قرار است این جماعت که «اسمشان تاجر و کرباس فروش» است برجای بمانند، باید امورشان را «به آدم متدین مقتدر بی طمع بسپارند، و آدمی باشد که رشوه نخورد»^۱.

۱. حاج محمدحسن امین‌الضرب به ناصرالدین شاه [۱۳۰۲]، پرونده عریضه‌های امین-الضرب به شاه.

آن معانی را امین‌الضرب به عنوان «کسی که دایره تجارتش به همه جای دنیا پهن است» به شاه نوشت.^۱ البته اختلاف سلیقه امین‌الضرب با مخیرالدوله بر سر معدن فیروزه نیشابور، و راجع بکار انداختن معادن ایران به جای خود محفوظ است.

مکمل آن نامه شرح دیگری است از امین‌الضرب که نه تنها وجهه خاطر تجار را در مهار کردن قدرت حکام نشان می‌دهد، بلکه اگر مفاد آن به اجرا در می‌آمد طبقه تجار را در تقابل سیاسی حکام قرار می‌داد. حقیقت، صنف تجار در پی مداخله در قدرت سیاسی بود. این نامه «محرمانه» را در ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۰۲ نگاشته، چند روزی پس از آنکه شاه او را در خلوت پذیرفت «در جایی که هیچکس نبود جز خدا» و صحبت‌هایی میان آن دو گذشت. تأکید دارد که مطالب آنرا «غیر از وجود مبارک... و این بنده احدی نمی‌داند حتی وزرای دربار اعظم و کسانی که شب و روز» در درگاه شاه هستند. از اینرو مضمون نامه و هویت نویسنده «طوری باید مستور باشد احدی از آحاد» اطلاع بهم نرساند، ورنه «اول ضررش جهت قبله عالم است، دویم راجع به فدوی، سیم به شخص شما. چون خیربندگان خداوند و جهاد فی سبیل الله است، واجب است ... و از پل ساختن و مسجد ساختن... هزار مرتبه ثواب زیادت‌تر دارد». سپس به شرح مطلب می‌پردازد:

کنه قضیه این است که حکام برای خود «چند ترتیب درستی دارند که نمی‌گذارند مسأله منکشف شود. آنچه می‌خواهند از رعیت بیچاره می‌گیرند و بی حسابی می‌کنند، و با وزرای دولت ساخته‌اند... مردم همان فریادمی‌کنند، لیکن معلوم نیست که از چه جهت است. فریاد آنها راهش در دست نیست» که

به گوش برسد. می نویسد: «این حضرات تعدیات کرده اند... آفتابه های مبال خود را طلا کرده اند». درست است. دیوان هر ساله کتابچه جمع هر ولایت را تنظیم می کند، خرج آنجا را هم معین می نماید. «حکام بی مروت از اول آن جمع دیوانی را دو جمع از رعیت بیچاره می گیرند. و در مقابل، خرجی که حسب الامر... باید بدهند نصف آنرا به مردم نمی دهند. و هزار جور مختلف خرج های فوق العاده از قبیل خرج بنائی و سرحدی و قشونی و کرایه جنس و غیره و غیره به خرج می نویسند... هکذا جنس خالصه دیوان را به قیمت خیلی نازل تسعیر می کنند... وقتی که مال خودشان شد به قیمت های گران به رعیت تحمیل می کنند. یا آنکه جلوی جنس را در ولایات می گیرند تا گران شود، می فروشند... به اقسام مختلف پول مردم را می گیرند، املاک مردم را می گیرند». حتی کار - گذارانی که «به جهت امور مهم خارج مشغول می شوند که بروند حفظ حدود... و حفظ رعیت را بکنند و حفظ اموال آنها را بنمایند، می روند با مأمورین خارج که از جانب دول مأمور شده اند می سازند و خصوصیت می کنند. هم وضع مملکت را مغشوش می کنند، هم مال دولت و رعیت را برباد می دهند».

«اینها همه معلوم و مشخص است، لیکن بطوری این کارها را می کنند که ابداً اسم و رسم ندارد». در واقع «شکافتن اینگونه مطالب را تجار بهتر از همه می توانند بشکافند. اصل خیال اعلیحضرت... جهت ترتیب این مجلس این بود که رشته ای به دست بیاورند. حکام ملتفت شدند و اسباب چینی ها در دربار اعظم نمودند. کاری کردند که ناچار شدیم در صدد دفاع برآیم».

اما در تشریح مسئولیت سیاسی تجار و چگونگی ایفای این مسئولیت: «شخصی که بخواهد به دولت و ملت خدمت کند و خداوند را از خود راضی نماید باید... اولاً آنچه اتفاق می افتد از جانب حکام، روز به روز و هفته هفته خلاصه کند... باضباط و عمال و تحویلداران هر بلوک بنای خصوصیت را بگذارد و

مالیات هر بلوك را بفهمد؛ مالیات شهر را بفهمد چه می گیرند صورت اینها را متدرجاً برساند. در ضمن تعدیات و رفتارهای دیگر را هم بنویسد. به علاوه معلوم نماید «وضع قراولخانه های ولایت را، وضع عمارات دیوانی که خراب است یا آباد است؛ وضع خالصجات دیوانی... وضع خود حکومت و اجزای حکومت که چه دارند، چه خریده اند از املاک و غیره، کارشان به چه اندازه است، خرجشان به چه اندازه... دلسوزی رعیت و ملت را می کنند یا نمی کنند. در همه این موضوع ها باید «در کمال بی غرضی» و «از روی بصیرت چیزی نوشته شود که خواننده کاغذ ملتفت شود کجای مطلب را باید بگیرد تا بکار بخورد». در این جهت «حقیر از احدی ترس و واهمه ندارم... کسانی که اقدام در این کار بکنند آنها هم ترسی نباید داشته باشند به سبب اینکه هر امری اتفاق بیفتد، به محض خبر دادن به طور سهولت «به عرض شاه خواهد رسید و «رفع خواهند فرمود. این مطالب را برای حفظ رعیت و حفظ مال رعیت می خواهند. امید است «فایده عظیم برای مترتب» باشد. «العاقل یکفی الاشارة»^۱.

آن قرار و مداری بود میان شاه و امین الضرب. تازگی اش در این بود که مقام سلطنت آخرین چاره را در نظارت بر کار حکام در این دید که به اهل تجارت روی آورد. اما هیچ عاقلی این نقشه را به جد نمی گرفت. نه فقط انتظار بکار بستن و مؤثر افتادن اینگونه تدابیر غریب نمی رفت، آن راز برهیچکس پوشیده نمی ماند. شاه خود اولین کسی بود که آنرا باز می نمود.

آن تدبیر بیشتر به ریشخند سیاسی ایرانی می ماند. کار مجلس و کلای تجار تمام شد؛ امین الضرب از ریاست مجلس مرکزی استعفا داد. دراستعفا نامه اش گفت: «بندگان جناب جلالتما ب می دانند که ترتیب این مجالس ولایات

۱. نامه حاج محمدحسن امین الضرب به [۹]، ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۰۲، پرونده مجلس تجارت.

وتهران را حقیر دادم، و تجار ولایات بعیده به اطمینان نوشتجات و کاغذهای حقیر معتقد شدند، و اقدام نمودند». حالا با این اختلاف سلیقه که در وزارت تجارت ملاحظه می شود و اینکه «عقاید حقیر با عقاید حضرات در قطع و فصل و جواب و سؤال خیلی منافات دارد... حقیر از این مجلس استعفا دادم. آسودگی و کارهای شخصی حقیر مانع رفتن به این مجلس است». تقاضا داشت استعفایش را بپذیرند.^۱

امین السلطان وزیر دربار در جواب او نوشت: «بهتر این است به همین ملاحظه که خودتان نوشته اید و بعضی ملاحظات دیگر، قدری هم تأمل کنید. اقلاً تا بعد از [مراجعت شاه از] جاجرود تأمل داشته باشید. هنوز زود است، وقت این کار بسیار است».^۲

امین الضرب پس از کناره گرفتن از مجلس و کلای تجار همچنان در قلمرو اقتصادی فعال بود و از پشتیبانی دولت بهره مند. به تعبیر شاه: «حاج محمدحسن امین الضرب در حقیقت تاجر مخصوص ماست» و در ایجاد «کارخانجات و خواستن بعضی امتعه و غیره از فرنگستان» به عهده او مقرر گشته، «باید باکمال آسودگی مشغول امر تجارت» باشد.^۳

*

مجلس و کلای تجار ایران نخستین تشکل اقتصادی باخصلت سیاسی بود که پیش از عصر مشروطیت از نمایندگان منتخب یکی از طبقات اصلی و فعال اجتماعی، به ابتکار و تلاش خود، در درون نظام حاکم بوجود آمد. البته تاجر

۱. امین الضرب به میرزا علی اصغر خان امین السلطان، [۱۳۰۲]، مکاتبات امین الضرب و امین السلطان.

۲. جواب امین السلطان به امین الضرب در حاشیه همان کاغذ.

۳. دستخط ناصرالدین شاه به عباس میرزا ملک آرا [۱۳۰۳].

سوداگر در درجه اول پی کار و سود خویش بود. اما قضیه مهم تاریخی این است که در این دوره هیأت متشکل تجار یکی از دو جناح اصلی معترضان را می ساختند؛ جهت کلی حرکتشان در شرائط تاریخی زمان تغییر و ترقی بود. (گروه دیگر معترضان، تربیت یافتگان جدید بودند). به همین سبب هستی مجلس و کلای تجار با نظام موجود تعارض ماهوی داشت؛ تصادم آن با دو دستگاه کهنه و کهن طبیعی بود: یکی با قدرت سیاسی حکام که تجسم کامل عیار آن حکومت ظل السلطان بود، دیگر با اقتدار شرعی ملایان. سرنوشت مجلس تجار از آغاز معلوم بود - یا بساط ظل السلطانی بایستی واژگون گردد، یا مجلس اهل تجارت برافتند. وجود آن دو پهلوی هم خلاف منطق تاریخی بود، از آنکه نوع دستگاه ظل السلطانی بالذات اصلاح ناپذیر بود.

مجلس و کلای تجار با آن خصوصیات تعطیل گشت. اما باید دانست که مجلس تجارت همچنان برقرار ماند، بدون اینکه ماهیت رسمی مجلس و کلای تجار با آن اختیارات گسترده داشته باشد.^۱ دیگر اینکه رشته صنفی تجار هیچگاه از هم نگسلید؛ به عکس انبوه اسناد و مدارکی که در دست ماست روشن می دارد که صنف بازرگان با همان هشیاری اجتماعی به حیات اقتصادی و سیاسی - اش ادامه داد. فعالیت اقتصادی آنها در شرکت های تجارتی که از این پس برپا داشتند می بینیم. و برخی از همان عناصر تاجر (مانند ملك التجار اصفهانی و معین التجار بوشهری) شاخص بودند به مبارزه علیه تأسیسات استعمار غربی.^۲

۱. در دستور العمل حکام ولایات در ۱۳۰۵ به مجلس تجارت تصریح رفته است (نگاه کنید به ضمائم).
۲. حاج آقا محمد صدر ملك التجار اصفهانی از معارضان بانک انگلیس بود و ضمن شرحی که راجع به کارهای بانک نوشت، گفت: این «پدر سوخته بانک» را باید برانداخت. قطعه ای از نامه او مورخ ۸ ربیع الاول ۱۳۱۵ را در آغاز این بخش، نقل کردیم. آقا محمد معین التجار بوشهری نماینده دوره اول مجلس شورای ملی بود، و درخشانترین خطابه را علیه استقراض از روس و انگلیس ایراد کرد.

در جهت سیاسی حرکت تجار دوجلوۀ بارز داشت: یکی در جنبش علیه انحصار- نامه دخانیات که به کمپانی انگلیسی داده بودند. دوم مشارکت آن در نهضت مشروطه خواهی.

بحثی که در مجلس و کلای تجار گذشت، زمینه روشنی را در شناخت آن دو قضیه تاریخی به دست می دهد. در قضیه اول یعنی انحصار نامه دخانیات، ابتکار اعتراض با طبقه تجار بود و سهم تعیین کننده را هم داشتند، بدون اینکه مشارکت دیگر طبقات، هر کدام در حد خود، انکار گردد. این نتیجه گیری باطل می سازد نظر متعارفی همه مؤلفان بیگانه را (خاصه آرای معلمین آمریکایی را که از همه بی مایه تر هستند) که آن قضیه را ساخته کار علما پنداشته اند. در قضیه دوم، استنتاج تاریخی ما درست توجیه می کند اشتراك مساعی دو طبقه روشنفکران و تجار ترقیخواه را در سیر حرکت مشروطه خواهی - دو طبقه ای با هشیاری اجتماعی که به درجات از روشنفکری سیاسی الهام می گرفتند.

بخش هشتم

تبرستان
www.tabarestan.info

مردم و مجلس تحقیق مظالم

دوشش‌هایی که در جهت اصلاح نظام سیاست رفت - تأسیسات و منازم تازه‌ای را بوجود آورد همچون مجلس مصلحت‌خانه، شورای دولتی، مجلس تنظیمات، مجلس وزرای مسئول، و برخی محاکم قضایی عرفی که برپایه قوانین موضوعه می‌گشت. این منازم جدید که یا قدرت شبه قانونگذاری داشتند، یا مسئولیت اجرایی و یا صلاحیت قضایی - ذاتاً می‌توانستند بنیان حکمرانی را براساسی بنانهند متمایز از حکومت بی‌اساس گذشته. و در عین حال ممکن بود پیش در آمدی در تحول تکاملی سیاست باشند. اما هیچکدام از آن منازم نو پا نگرفت؛ هر کدام به نوبت محکوم سنت سیاسی کهنه و نظام حاکم و میل و هوس فردی گشت. در عوض بر اثر فشار حوادث - دولت به تعبیه دستگاه‌های دیگری برآمد مثل صندوق عدالت و مجلس تحقیق مظالم. اما بهیچ وجهی هوشمندانه نبود که با صندوق عدالت (که تالی جرس نوشیروانی بود) یا مجلس تحقیق مظالم و اینگونه حکمت‌های غریب بتوان سیاست نیکو بناکنند، سیاستی که با روح تغییر و ترقی سازگار باشد. حقیقت، برپا داشتن دستگاه‌هایی از این نوع که مرجعیت آنها معلوم و مشخص بود، از نظر پیشرفت سیاسی کار لغو بی‌معنی بود. نه صندوق عدالت، نه مجلس تحقیق مظالم، و نه «دستور العمل» های

حکومت که شمه‌ای از آنها را در فصل پیش خواندیم^۱ - نه مکانیسم حکمرانی را تغییر داد و نه سرشت سیاست را اصلاح کرد. اگر اعتقادی به تغییر و ترقی بود می‌بایستی راه و رسم دیگری پیش گرفته باشند.

این انتقادهای اصولی به کنار، صندوق عدالت و مجلس تحقیق مظالم جلوه‌گاه مسائل مردم بود، آئینه‌خواست‌ها و عقاید آنان. به همین جهت عرض-حال‌هایی که به آن دو مرجع فرستاده‌اند از معتبرترین منابع مطالعه اجتماعی و سیاسی است. در این نوشته‌ها تصویری از وضع و حالت مردم آنطور که واقعاً بودند، می‌بینیم. و نیز مجموع این اسناد شاخص ادراک اجتماعی عامه مردم می‌باشد. اینهم طبیعی است که در نظام مطلقه، وجود همین صندوق یا همین مجلس مظالم مخالفت زورمندان و حکام را برانگیخته باشد، از آنکه قدرت خودسر نامشول ذاتاً تاب هیچ اعتراض و انتقادی را ندارد. در این باره سخن آصف‌الدوله حکمران فارس را بشنویم: «امر ولایت عیب ندارد... در کنار و گوشه اراذل و اوباش اگر حرفی بزنند یا چیزی بنویسند، چنانچه مکرر در صندوق عدالت هزار رطب و یابس می‌نوشتند، کدام وقت حقیقت داشته است»^۲.

در این فصل عرض‌حال‌های مردم را به مجلس تحقیق مظالم مورد گفتگو قرار می‌دهیم. و آن شامل دو قسمت است:

۱- مجموعه مفصل حاوی خلاصه دو هزار و شانزده عریضه که از ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۳ به دفتر مجلس تحقیق مظالم رسیده است.^۳ در این مجموعه چند نامه (کمتر از ده تا) ملاحظه می‌شود که از اروپا فرستاده‌اند و مضمون آنها ربطی

۱. دو نمونه دیگر از این نوع دستورالعمل‌های کلی را جزو ضامائم آورده‌ایم.

۲. اسناد ایران، تلگراف آصف‌الدوله از شیراز، ربیع‌الثانی ۱۲۸۷.

۳. «خلاصه عرایض که اصل آنها در مجلس تحقیق مظالم ضبط است» مجموعه خطی.

با کار آن مجلس ندارد.^۱

۲. دو جزوه شامل تعداد خیلی عریضه از مجموع عرضحال‌هایی که از ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ به آن مجلس نوشته‌اند.^۲

علاوه بر آن دو مأخذ اصلی، پاره‌ای نامه‌های متفرقه و گزارش‌های رسمی کارگذاران در دست است که مفاد آنها بامطلب کاغذهای مردم ارتباط مستقیم دارد.

اساس این بخش را همان مجموعه مفصل دو هزار و شانزده عریضه‌ای می‌سازد. و هرچه آورده می‌شود از همان منبع است، مگر اینکه خلاف آن تصریح شده باشد. بیش از دو سوم آن نوشته‌ها را عرضحال‌های رعایا که تقریباً از همه ایالات و ولایات رسیده، تشکیل می‌دهد. دیگر نامه‌های اصناف کسبه و پیشه‌گران مورد ملاحظه است. از طبقه تجار فقط تعداد انگشت‌شماری کاغذ ثبت شده، زیرا بازرگانان مرجع مستقلی مانند مجلس تجارت از خود داشتند. سایر طبقات اجتماعی به‌ندرت چیزی به مجلس تحقیق مظالم نوشته‌اند. مجموع عرضحال‌های رسیده آگاهی‌های سودمند و مهمی را در امور زیر به دست می‌دهد: وضع حکومت ولایات، نظام مالیاتی و ارقام مالیات، رابطه مالک و زارع و حکومت، تجارت و گمرک، پول‌قلب، جنگل و جنگل-بانی، نوغان، محاکمات شرعی و عرفی، اقلیت‌های مذهبی و برخی مسائل خانواده. دستخط شاه در حاشیه بعضی نامه‌ها نیز درخور توجه است.

۱. نمونه‌ای از این چند کاغذ متفرقه که از اروپا رسیده نقل می‌شود: به موجب اخبار منتشره در روزنامه‌های فرنگ مزاج پادشاه «مختل می‌نماید... دواری مصادف به اختلالات دماغیه» بروی عارض گردیده است.

۲. دو جزوه خلاصه برخی عرضحال‌هایی که از ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ به «دیوان تظلمات عامه» نوشته‌اند، مجموعه خطی.

دستور کلی شاه در تعیین سیاست مجلس تحقیق مظالم این بود: «رعیت به عرضحال خود آزاد باشند». اما این اختیار حدی داشت، بدین معنی که رعیت نیاستی برای دولت تکلیف معین کند، و یا حق دخالتی در سیاست داشته باشد. دستخط شاه در کنار چند عرضحال روشنگر همان منطق سیاسی است: یکجا اصناف کاشان نوشتند: «سالها درمرارت سوء سلوک حکام و دستبرد مهام السلطنه بودیم، و کشیدیم آنچه کشیدیم... چون از قرار مذکور... خیال تغییر حکومت در خاطر امنای دولت راه یافته» موجب شکر گذاری است. شاه گفت: «جواب بنویسید: فضولی موقوف کنید، تعیین حکومت به میل رعیت نیست». بار دیگر اهالی دو دانگه سمنان که از تعدی میرزا علی نام و خانواده اش به تنگ آمده بودند، نوشتند: «برای خدا اولاً اورا حاکم ننمایند و حکومت را به اسماعیل-خان و یا محمد خان... واگذارید. ثانیاً رفع شر این طایفه ظالم را از سر ما بیچارگان بفرمائید». اما بنابر دستخط شاه: «رعیت حق اینگونه عرایض را ندارد». شکفت اینکه حتی وقتی که اهالی اشرف مازندران اعلام داشتند که: «از سرپرستی عباسقلی خان رضامندی داریم»-باز شاه نوشت: «فضولی است». جای دیگر یکی از ساوه اطلاع داد: چند لوطی پیدا شده اند که: «انبار دیوانی را شکسته جنس دزدیدند... نایب الحکومه را بیرون کردند- مقصود نظم ولایت و آسودگی رعیت است» که بهم خورده. حکم شاه این بود: «به تو چه ربط دارد، ولایت حاکم دارد».



روش ما این است که زبده مهمترین عریضه ها را که نشان دهنده جنبه - های اصلی مجموع عرضحال مردم است به دست دهیم. آغاز می کنیم باشکایت نامه های رعایا. نخست از رعایای گیلان بگوییم:

در عریضه های گیلان تصریح رفته که املاک این ولایت بر سه قسم است:

«یابسه و رطبه و متوسطه که هر يك در ارتفاع مالیات متفاوت است». خرج اراضی یابسه بیشتر و مداخلش کمتر است. «تلمبارسازی» هم از يك تادو تومان خرج برمی دارد. در باب املاك بطور کالی قرار را «به ده يك» گذاردند. رعایا نوشتند: «ما به ده يك اراضی هستیم بلکه زیاده هم می دهیم. اما مخارج تلمبار و غیره را نسنجیده اند، و آنچه بعد از وضع مخارج عاید مالک می شود درست نیافته اند - بلکه بر آوردی من عندی کرده اند که مثلاً جریبی فلان قدر ابریشم دارد، فلان مبلغ قیمت آن است. فرضاً مخارج آن فلان مبلغ است، عشر تئمه را که ده تومان است باید بدهد، و حال آنکه پنج تومان از همان موضع عاید مالک می شود». و این اشتباه کاری است.

حاکم طالش نصرت الله خانی بود ناکس و بدنهاد. طالشیان از تعدی او شکایت نوشتند که «جمعی اشرار به حکم او به میان رعیت ریخته چند نفر مسلمان را مثل مقصرین حبشه و زنگبار به قید زنجیر کشیده اند ... و چند تن را در زیر چوب هلاک نموده اند ... برای خاطر يك نفر ظالم جمعی مسلم را به شکنجه و عذاب داشتن دور از عدالت» است. باز کاغذ نوشتند که: «ترحم فرموده شر او را از سر آنها رفع نمایند». سیاهه ای هم فرستادند که ده هزار تومان به «جریمه و غارت» برده و کسانی را کشته است. به دنبال آن رعایا می نویسند: پس از شش ماه دادخواهی حکم شد: «از کرگانرود خارج و در جای دیگر ساکن شویم. اوقاتی که در طهران بودیم عیال ما را چون اسیران کوچ داده به انزلی آوردند». باز او به اعانت والی «بعضی از ماها را در میدان رشت چوب بسته، حاکم را هم به رشوه راضی نموده، ناچار در بقعه خواهر امام ... متحصن شده ایم. استدعا آنکه مأموری امین معین فرمایند که آمده، عیال و اطفال و مخلفه و اموال ما را مسترد و عاید دارد». آن مرد مدتی از حکومت برکنار گشت. اما بار دیگر که آمد «دست تعدی او بر سر رعیت فقیر دراز گشته از پانصد الی

هشتصد [تومان] جریمه گرفته، چند نفر در کُند و زنجیر مُردند، بعضی دست از وطن کشیده ما یملک خود را گذاشته به خاک روسیه رفتند. و آنچه عرض عرایض کرده‌ایم آنها که رشوه گرفتند عشوهِ پذیرفته‌اند نمی‌گذارند عرض و تظلم ما به‌سمع ... عدالت دستگاه برسد. بار دیگر عدل خداوندی را واسطهٔ عرض خود قرارداد، استدعای دادرسی و رفع ستم نصرت‌الله‌خان را بنمائیم». رعایای کرگانه‌رود شرح جانبداری از ستمکاری همان مرد و عوارض ظلم او می‌دهند:

«پارسال دویست خانوار از تعدی نصرت‌الله‌خان فراری شدند. عارض شدیم. گماشتگان حضرت والا آمده در خانهٔ نصرت‌الله‌خان سرگرم عیش و عشرت گردیده، و بعد از استیفای حظ خویش تصدیق‌نامه داده که یک نفر فراری شده است. و حال آنکه چهارصد خانوار رعیت کرگانه‌رودی از تعدیات او به روسیه رفته‌اند. دیگر آنکه مشیرالوزرا و میراسدالله را تطمیع نموده، عارضین پارساله را از اردبیل و آستارا بال بسته نزد او فرستادند. در کرگانه‌رود هیچکس مالک مال، سهل است مختار اهل و عیال خود نیست، دختر دیگری را به دیگری داده پول می‌گیرد، شیعه را به سنی می‌دهد. . . . پنج هزار تومان مالیات را بیست هزار تومان می‌گیرد، یک دینار موجب به‌سوار نمی‌دهد، و به‌زور طومار ممهور می‌کند، تفنگ و اسب و اسباب سوار کلاه با رعیت است. حتی پنجاه شصت سوار خارج که گرفته است، وقت حرکت به طهران پنج هزار تومان به‌اسم خرجی خواست و به‌ضرب چوب و زجر گرفت، قراول گذاشته، مانع عرض است».

شکایت رعیت شاهد زمین این بود: سابق براین یکصد و پنجاه نفر سرباز پیاده جهت ساختن انزلی می‌دادیم، و مواجیشان را از بابت مالیات محسوب می‌داشتیم. در صدارت میرزا حسین‌خان مشیرالدوله پنجاه سرباز می‌دادند و

هزار و نهصد و نود و چهار تومان مالیات. به این قرار خرسند بودند. اما در حکومت محمود خان ناصر الملك عاملان او «محل بیلاقی و قشلاقی ما را چراگاه اغنام و احشام نموده، گاهی عاملان غارت کردند، گاهی رعیتان را متفرق ساختند». تظلم کردیم امارف تعدی نشد، ویکهزار و پانصد تومان بر مالیات افزودند. حالا می خواهند همین قرار را هم برهم بزنند. اگر تعدیلی به عمل نیاید «اهالی شاهد زمین فراری و تباه خواهند شد». شاه نوشت: «مالیات سرخط صادر شده است، از آن قرار مالیات خودشان را بدهند». جماعت نوغانیان فومن درباره مالیات خود گفتند: «قبل از بی نوغانی پانصد تومان تخفیف مرحمت شده بود و هر ساله به خرج می آمد، و بقیه مالیات را به عسرت می دادیم. این بی-نوغانی که رویداده است، باید بر تخفیف این ولایت بیفزاید. نتیجه برعکس، وازده اند و مطالبه پانصد تومان تمام می کنند. استدعا آنکه مقرر فرمایند تخفیف مقرر را مضایقه نکنند». شاه مقرر داشت که: «علاوه بر تخفیف عمومی دیگر تخفیف داده نمی شود».

عریضه ای از «عموم معافی های دهات» گیلان که عادت به مالیات دادن نداشتند، رسید مبنی بر اینکه: «نظر به استحقاق اسلاف واجداد ما، سلاطین اسلف... به موجب ارقام و فرامین معمول قدیم دهات ما را از مالیات «مرفوع-القلم و معاف فرمودند». حالا از ما مطالبه مالیات دارند. این «تغییر عادت قدیم با پریشانی تمام که بر این بیچارگان وارد است کمال صعوبت دارد. استدعا آنکه محض بقای ذات ملوکانه حکم به برقراری معافی صادر فرمایند». دستور شاه این بود: «مالك در هر جا باید مالیات حسابی خود را بدهد. معنی معافی فهمیده نمی شود». همان توقع را سادات مفتخور فومن داشتند که: «از عهد صفویه... تا به حال تمام املاك رطبه و یا بسه این دعاگویان» از مالیات دیوانی معاف بوده و «احدی دیناری مطالبه مالیات نمی نموده است». اکنون که

زراعت فومن ضایع و بی‌فایده گشته، مشیرالسلطنه «مالیات گزافی براملاک و اعیان بسته، هر قدر عجز و الحاح می‌کنیم و فرامین و احکام در معاف بودن املاک خود به ایشان نشان می‌دهیم، فایده‌ای نمی‌بخشد، و قوه دادن مالیات هم نداریم... مستدعی رفع این بدعت می‌باشیم». شاه گفت: «مالک باید مالیات خود را بدهد، مشیرالسلطنه گاه لازم بدانند رعایتی به اینها بکنند».

طایفه عمارلو حرفشان این بود که: «در اواخر عهد خاقان مغفور مالیات ماها سیصد تومان بوده، و حالا سه هزار تومان شده است. هم مالیات می‌دهیم و هم نوکر... زراعت ایل غالباً دیم است که زمستان سرما می‌زند. یک ثلث از مردم ایل در رانکوه و دیلمان مستأجراند و صاحب آب و خاک نیستند. امسال در اوقات مساحت جناب مشیرالسلطنه ناخوشی گاوها را تمام کرد، ملک هم قابل اینکه از عهده مالیات برآید نیست». رعایای قریه سیدجلال الدین نوشتند: خرابی این قریه بر اولیای دولت مشهود است که «به واسطه طغیان سفیدرود، مسلوب‌المنفعه شده، و جز نوغان منفعتی ندارد. حتی آذوقه قریه از خارج باید بیاید... احدی قادر بر سکونت و اقامت نیست». اهالی منجیل شکایت بردند که: «عارض شدیم. حکم مرحمت شد که سیصد تومان جمع منجیل است، زیاده ندهید... استدعا... که مقرر شود این سیصد و شصت تومان را به حکومت گیلان بپردازیم... میرزا طاهر سالی هزار تومان زیاده از ما مطالبه می‌کند». رعایای قریه «کنیم» شکایت داشتند: «این بیچارگان نمی‌دانیم به چه گناه و تقصیر گرفتار حاجی میرزا حسن و اولاد عبدالوهاب مستوفی شده‌ایم... املاکی که اینها قبالة کرده‌اند از روی تدلیس و خلاف واقع است... خانه‌ها را کوبیدند و آتش زدند».

جمعی دیگر از رعایا از حکومت عبدالله خان والی دادخواهی نمودند که: «قریب پانصد نفر از اقارب و بستگان خود را داخل کارهانموده، و جمیع اهالی

را از کار موروئی بی بهره نموده، قریب یکصد تومان خود و کسانش به زور و ناحساب از مردم گرفته اند، و به عرض عارضین اعتنا نمی کنند». مرز نشینان گیلان هم از تصرف های عدوانی برخی ملاکان بدین مضمون عارض گشتند که: «در این سرحد چند قطعه ملک احداث نمودند که مایه معیشت آنها باشد، هم مالیات دیوان را می دهیم و هم گذران می کنیم». حالا حاجی ملارضا و دیگران «به احکام لاحق تصرف می نمایند... هر روز که از خواب بیدار می شویم يك حکم قطعی در تصرف املاك خود در دست مردم ملاحظه می کنیم». جمعی از دهقانان در باب میزان محصول و سهم مالك و زارع و مأخذ مالیات دیوانی اعتراض داشتند. نوشتند: «آنچه از منافع نوغان و تلمبار و جریب ها» به دولت حالی کرده اند «اشتباه بوده، و مداخل را زیاده از اندازه وانمود نموده اند، و مخارج را کمتر از لزوم به خرج داده اند. جناب ناصرالملک خوب اطلاع دارند. ما نمی دانیم به ارباب های ما دهی چند جریب جمع کرده اند؟ و از جریب چقدر جهت خوراك موضوع نموده اند؟ و به جهت توت کاری هر جریب چه قرار داده اند؟ برگ توت مثل گندم زار نیست، بلکه هر جریب در هر سال پنجاه تومان خرج دارد. و نمی دانیم از هر تومان که از ما می گیرند ما چقدر باید بدهیم؟ بعضی يك تومان، بعضی پانزده تومان و بعضی ده تومان می خواهند. استدعا آنکه اول، تکلیف اربابان را معین فرمائید تا ما از آن قرار با اربابها قرار خود را بدهیم. برنج هم چهل قوطی خرج مالیات دارد، پانزده الی بیست قوطی ارباب می گیرد، و زیاده از چهل و پنج قوطی به عمل نمی آید و مخارج زیاده از دخل است».

زراعتکاران املاك خالصه تولم به اعتراض آمدند و بست نشستند. در عرض حال خود گفتند: «پرستار و حافظ» رعیت خالصه پادشاه است و لا غیر. «والا رعایای خالصجات به واسطه عدم مراقبت مباشرین از دست می روند.

پارسال حاصل اینها به کلی سوخت کرد ... امسال از پارسال حال این محل سخت تر و حاصل کمتر است. چهار هزار تومان مالیات هذله السنه، و هزار تومان تخفیف پارساله، و یک هزار تومان باقی قلمدادی ضیاءالملک را از ما می خواهند ... اضطراراً متحصن و بستی شدیم. ملک ملک پادشاه، و رعیت رعیت پادشاه، نمی توانیم بفروشیم و مال دیوان را بدهیم. از راه دیگر میسر نمی شود. این فقرا، زارع مناصفه کاریم و مادامی که نوغان و زراعت به عمل نیامده مالیات داده ایم، و مطالبه وجوه غیر ممکن می نمایند، و عرایض و تظلمات را جواب نمی فرمایند. پنج سال قبل از رعایای تولم پنجاه خانوار فراری و متواری شدند، خانه های آنها خراب، و توستان ها معدوم، و مزارع لم یزرع مانده است. رعیت را نیز می خواهند به زور مشت به خاک خارج فرستاده از خاک و آب مألوف مهجور نمایند. شاه دستور داد: «به حاکم بنویسید: هشت هزار تومان به اسم تخفیف خالصجات گیلان به خرج آمده است. چرا اینها را از تخفیف محروم داشته است ... معلوم می شود که تخفیف دیوان را به اینها نداده است که اینطور اظهار تظلم داده اند. البته زود برسانند».

عرض حال مستدلی که گروهی از گیلانیان در اعتراض بر تصرفات عدوانی تبعه روس نوشته اند پر معنی است: «کراراً از ظلم و ناحساب دونفر تبعه خارجه عارض شدیم. احکام عدیده صادر شد. مفید نیفتاد. اگر تبعه خارجه موافق عهد نامجات دولت رفتار می نمایند، آنها نباید در ایران صاحب ملک باشند ... به موجب قبالات حاضره، پس آنها را چه حقی خواهد بود؟ و موافق فصل دوم عهدنامه چه، اسنادی که به مهر دولت و ثبت قونسولگری رسیده محل ایراد نیست. پس اسناد ما را معمول دارند. اگر زاکون روس ممضی است، زاکون روس اینست که قبالة ملک به اسم هر کس باشد، ملک را به تصرف او می دهند. این فقره را در حق خانه زادان مجری دارند. و چنانچه حکم شرع مطاع و مجری

است، [به موجب] احکام در دست ما، تصرف آنها به عنوان غصب است. و هرگاه جز این قوانین قانونی در نظر آنها است، بگویند تا بدان قانون نیز اثبات حق خود نماییم».

بر اثر شکایت نامه‌های پی‌درپی که از زراعتکاران و سایر اصناف گیلان می‌رسید، شاه دستخط مهمی به حاکم آنجا مشیرالسلطنه فرستاد که ارقام تقسیم مالیاتی را روی سنگ بنویسند و در مسجد نصب کنند. چون در این کار درنگ نمود، شاه او را مورد مؤاخذه قرار داد: «از بابت سرخط‌های مالیاتی گیلان با اینکه مکرر تا حال حکم شده است، چرا هنوز نداده‌اید؟ ... همه این زحمت‌ها برای این بود که فرمان سرخط به دست مردم داده شود، مردم تکلیف خود را بدانند. یک سال است رفته‌اید، هنوز فرمان را نداده‌اید. علاوه بر دادن فرمان‌ها لازم است که از سنگ‌های مرمر و غیره هم صورت فرمان‌ها را کنده در مساجد نصب کنند. البته زودتر تقسیم کن».^۱

از مازندران رعایای فیروزکوه نوشتند: «از تعدی سعید نام به جان آمده بودیم». با تظلم‌های مستمر قرار بود آن‌مرد «از مباشری معزول شود و از عهده بی‌حسابی‌ها که کرده برآید و اخراج بلد شود... برخلاف مظنون سعید متعدی باز آمده به دعوی سلطانی و تسلط زیاد. بنای تعدی را گذاشته است، گندم و جو ما را ضبط نموده که اول زراعت مرا بکوبید، و بعد حاصل خود را جمع کنید. ظلمش پایان ندارد». شاه خطاب به نایب السلطنه نوشت: «چرا یک دفعه قرار درستی نمی‌دهید که رعیت آسوده باشد». اهالی هزارجریب اعلام داشتند: «از لطفعلی‌خان شاکی بودیم». امین دیوان آمده «این بی‌مروت علاوه بر آنچه

۱. مکاتبات ناصرالدین‌شاه و نایب السلطنه و مشیرالسلطنه، دستخط شاه، ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۰۳، مجموعه خطی.

او می گرفت ، مبالغی هم مطالبهٔ پیشکش حکومت می کند. و فرستاده است به محل ، موجب سرباز را بگیرید ، به حکومت پیشکش بدهد. برای بیست تومان حواله ، چهارصد تومان خدمتانه می گیرند. از قوهٔ رعیتی افتادیم». رعایای دو- دانگهٔ ساری عریضه فرستادند که : «این فقرا در وادی غیر ذی زرع سکنی داریم ... راه فراز و نشیب می رویم ، در ملک غیرزراعت می کنیم ، باکمال صعوبت زندگی ... می نمایم. باوجود این مالیات دیوان را می دهیم ، و در مالیات تعدی می نمایند». چه کنیم ؟ رعایای قریهٔ دیگر شکایت کردند که : «محصول ما را سهام الدوله وجه تقدیم خاکپای مبارک قرار دادند... به جلدی در اخذ محصول تشدد و بی حسابی کردند که این بیچارگان را از حالت رعیتی انداختند... بالاخره به دهات سوادکوه رفتیم ... زن های ما را بعضی به فلک بسته چوب زدند ، و پاره ای را بر سر سیخ نشانده پول گرفتند. از مس و فرش و نقد و جنس هرچه داشتیم بردند».

از سمنان روستائیان رکن آباد اعلام داشتند : « قوهٔ ادای وجه سرشمار و خانواری و شخص سرباز جهت این ضعفا نیست . استدعا آنکه مقرر شود سرباز را از سر ما رفع و ما را به دعاگوئی و رعیتی خود گذارند ، سرباز را باید مالکان ده بدهند ». گروه «اعراب شهری و دهات» سمنان گفتند : «پیشان و عاریه نشینیم . سرشماری سابقاً متوجه ما نبوده . حاجی میرزا حسین پنج نفر سرشمار به اعراب بادغ آباد جمع نموده ، و تاکنون به بیست و دو نفر رسیده ، و سرباز هم از روی سرشمار داده ایم . بدون ملک و زراعت مانده ایم ». در شاهرود رعایای قریهٔ «سال» دادخواهی کردند که : این ابراهیم میرزا «شغل او تاخت و تاز و دزدی است ، اختیار مال و عیال خود را نداریم . من جمله ششصد تومان مالیات دیوانی جان نثاران است - دو مقابل دریافت کرده بعد از این تعدی جار و جمعیت کشیده ، اغنام و احشام قریهٔ مزبوره را بالتمام برده ، لا علاج

دست ناموس خود را گرفته به سمت بلدالمرزمتواری و پناه برده ایم. چند خانواری که قادر برقرار نبودند آنها را گرفته به ضرب چوب و شکنجه از دست و پا انداخته. نمی دانیم جان نثاران از رعیت اعیان حضرت شهریار... بیرون رفته ایم، یا خارج از مذهب شده ایم که گرفتار اینگونه ظلم و ستم شده ایم؟ شاه نوشت: «مکرر از دست این مرد شکایت کرده اند. محصلی مأمور شود او را به تهران بیاورند... رسیدگی شود، معلوم گردد این چه حکایت است». شاهرودیان شکایت فرستادند که: «مفسدین» چنین وانمود کرده اند که تظلم آنان به اغوای این و آن است و اصلی ندارد. «عجب دست آویزی برای ستمکاری در حق این بیچارگان به دست آورده اند، و حق ما را پامال و عرض ما را بی مأخذ قلمداد [کرده اند]... مثل ما رعایا مثل آن است که دزد به باغش آمد و گفت: شماها کیستید و اینجا چه کار می کنید؟ دزدان گفتند: اگر راست می گوئی برو کفش بگیر پای زنت بکن. ماها عرض می کنیم رعیت پادشاهیم. بر ماتعدی بی حساب شده، برسند. اگر دروغ در آمد مؤاخذه کنند. اگر راست است احقاق حق فرمایند». باز رعایای شاهرود تظلم کردند که: «هزار دفعه... عریضه عرض کرده ایم که میرزا مهدیقلی سر رشته دار... ده برادر و چند نفر اقوام دارد که لوطی و هرزه و او باش [هستند] و کمال تعدی را می کنند... به ملاحظه اینکه اهل قلم است حمایت او را می نمایند، و از او تعارفات می گیرند و عرض این دعا گویان را نمی شنوند... این عریضه آخر است. اگر مایوس شویم لاعلاج رو به درگاه احدیت می آوریم... به جهت اطلاع عرض شد که ما هم خدائی داریم و رو به سوی او می آوریم... آه دل مظلوم به سوهان ماند، گر خود نبرد برنده را تیز کند». رعایای ابر سنج نوشتند: «از وقتی که بدهی ما با حکومت بسطام شده تا کنون ندانستیم که مالیات ما چه قدر است. هر چه می دهیم باز باقی مطالبه می کنند، تا طاقت بود مصابرت شد». کوه پایه نشینان بسطام اعتراض

کردند که: « ضیاءالدوله هفت هزار تومان مالیات ما را دوازده هزار تومان معامله کرده، خود به دامغان رفته، پسرش را نایب و میرزا مهدیقلی را پیشکار قرارداد، هر چه می توانند می گیرند. سه تومان و هشت هزار قیمت غله میگیرند، ده دوازده هزار تومان هم علاوه می گیرند، پنج من هم جنس می گیرند، سه هزار و هفتصد نقد رویش می گیرند. وقتی که حساب می کنیم خرواری پنج تومان می شود. گاه خرواری سی شاهی را هفت هزار می گیرند. استدعای احقاق حق و رفع ظلم است».

گزارش مهمی که یکی از کارگذاران راجع به مشاهدات عینی خویش از وضع سمنان و دامغان به شاه فرستاده، درخور نقل است:

«سمنان و دامغان خیلی خراب است. از این حاکم^۱ در اینجا کاری ساخته نیست، بجز خرابی و شر و شلتاق به مردم، و طمع بیع و شرط کردن و هلاک مردم و اسباب خرابی و ضرر فراهم آوردن. عرض غلام فدوی بی غرض است. از خارج هم تحقیق بفرمایند تا در حضور همایون واضح و روشن شود که این دو ولایت کسی می خواهد زارع و عامل و عاقل و مردم دار با سکوک و کم خرج. این خان حاکم از اینها عری و بری است، و هیچ در خیال آبادی و راحت مردم نیست. دو منزل آهوان و قوشه چنان خراب است که چاپارچی می خواهد اسب های خود را به دامغان بیاورد که در قوشه آب نیست. و خان حاکم آب آنجا را با تو در داری به جزئی تعارفی گذرانده است. اسب چاپارخانه را می برند، از دهات پایین آب می دهند. يك خانوار در این دو منزل نیست که به مترددین يك من آذوقه بفروشد، و مردم به آسودگی در این دو منزل بگذرانند. هجده سال است که این خان حاکم در سمنان و دامغان حکومت می کند، يك

۱. گمان می رود منظورش اعتضادالملک حاکم سمنان و دامغان باشد.

خشت بالای خشت نگذاشته. و در این مدت به اقسام مختلف می توانست این دو منزل را از هربابت آباد کند. چون بر این غلام واجب بود که آنچه در این ولایت و عرض راه دیده به حضور همایون عرضه دارد از این جهت جسارت نمود...»^۱.

به دنبال آن سلسله عریضه ها دهقانان قریه میش که جزو خالصه ملایر بود عرض حال فرستادند که: «در عهد سابق قریه میش دویست و پنجاه و هفت تومان مالیات داشت. میرزا باقر سر رشته دار که مأمور ممیزی ملایر شد... دویست و بیست و سه تومان بر مالیات جان نثاران افزود. از زیادی مالیات و عدم بضاعت همیشه فراری هستیم. یکصد و نود خروار غله، پنجاه و هفت تومان و شش هزار قیمت کاه جمع کرده است. یکصد تومان هم احتساب الملك جریمه گرفته». به رعایای ملایر باز نوشتند: از حکومت یحیی میرزا و عامل او عسکر نام «به ستوه آمده، به بست رفته بودیم... به جای اصلاح و رفع ظلم» سوار و پیاده بر سر ما فرستادند. «حریف عسکر نیستیم- چرا که پول بسیار دارد و حاکم را تطمیع می نماید». اهالی «رود آور» تویسرکان به تظلم بر آمدند که: «مایبچارگان نه ماه زحمت می کشیم، سه ماه به نان جو خوش می گذرانیم». جمعی سوار حاکم «غفلتاً ریخته، در حالتی که ما در صحرا بودیم قریب چهل خانوار را تاراج، و ایل و عیال ما را اسیر نموده و خرمن ما را ضبط کرده اند و صیفی کاری را پامال نموده، و به قدر معاش يك روزه برای ماها نگذاشته اند. الامان».

شیخ رضای عابد از نهاوند کاغذی فرستاد که: «روز عطاری می کنم، شب در کوه به دعا گویی مشغولم... نایب الحکومه خرم آباد قدغن کرده است مأکولات آنجا را به نهاوند نیاورم. در این صورت اسباب خرابی ولایت و

زحمت رعیت پادشاه اسلام خواهد بود، و [رعیت] جلای وطن خواهند نمود». استدعا آنکه حکمی صادر شود که «مانع حمل آذوقه از خرم آباد به نهاوند نباشند». شاه دستور داد: «تلگراف شود که مانع نباشند». از کاشان رعایای نظنز به دادخواهی برخاستند که: سرهنگ حاکم «کاری در نظنز کرد که هیچ گوشی نشنیده و هیچ دیده‌ای ندیده. بعضی رؤسای ما را که در سابق تعدی بر این بیچارگان می‌شد... هر يك را بیست تومان تخفیف داد که تشکی نکنند. حالا از رعیت بیچاره احتیاط ندارد، هر چه می‌خواهد می‌کند. یکی از رعایا را بی‌تقصیر به آتش نفت آتش زده بودند». اهالی نیا سرهم از تعدی حکومت نظم نمودند که بر میزان هزار و ششصد تومان مالیات آنجا سیصد تومان افزودند. به علاوه «سه نفر ریش سفید ما را در کاشان به زنجیر انداخته‌اند، آرام از ماقطع شده». برزگران قریه «باری کر» کاشان نیز شکایت آوردند که: از چند سال پیش که این قریه به تیول میرزا همایون غفاری درآمد «يك روز آسودگی به جهت این دعاگویان میسر نشده است». حتی چهل تومان علاوه بر مالیات مقرر به زور گرفته. عرض دیگر اینکه: همین مرد «جمعی از رعایای دهات خود را به تلگرافخانه فرستاده، و اشتباهاً از طرف ما تلگراف‌ها کرده که ما از میرزا همایون نهایت رضامندی را داریم. و حال آنکه این بیچارگان... ذره‌ای از [او] و اتباعش رضامندی نداریم. استدعا آنکه مخفیانه شتر این مرد ظالم بی‌رحم را از این رعایای فقیر بیچاره رفع فرمایند». شاه حکم داد: «حاکم بپرسد و رعایا را آسوده نمایند».

از پایتخت خیلی کمتر شکایت‌نامه می‌رسید. یکی «تظلم از دست میرشکار کرده بود که املاك ما را در دره حصارك... به اسم قورق شکارگاه متصرف

[گشته] مشغول قطع و غرس اشجار اند.^۱ دیگری دادرسی طلبید که: «الاغ مرا با بار برنج در راه حضرت العظیم دزد برده است» و حکومت هم اعتنا ندارد.^۲ از کرمان عرضحال‌های مهمی فرستادند. در یکی گفتند: «حکام ولایت ... جز اخذ و جر از رعیت منظوری ندارند، و هر کس می‌خواهد امساله بار خود را بار کند. حتی آنکه بدعتی بدیع قرار داده، در تعویق مالیات فرع قرار داده‌اند. و الحق زندگانی بسیار صعب شده است. عرض دیگر آنکه: وضع تلگراف را به این مملکت جهت رفاه رعیت فرموده‌اند. [اما] رئیس تلگراف مردی طماع اتفاق افتاده، در هر کجا دیناری سراغ کند اسبابی فراهم آورده، عرض خلافی به جناب مخبرالدوله نموده. ایشان هم فوری حکمی صادر می‌نمایند که فلان قدر باید از فلان محل گرفت». از جمله قضیه حاجی آقاعلی کرمانی است که به استشهاد ساختگی چند لوطی، و به زور «پیشکش گزاف» او را از هستی ساقط کردند. «از عدل ملوکانه بعید است که ... به لوطیگری، یک مرد تاجر معتبر را بی‌پایانند». شاه مقرر داشت که: «اصل این عریضه را بیاورند» بخواند. اما از حکم او اثری نیست.

شرح دیگری از ااهالی کرمان رسید که ضمن آن سیاست اقتصادی دولت را هم مورد انتقاد قرار دادند: «بارندگی در کرمان به حدی شده که تمام محصول تلف و ضایع گردیده است که بذر آتیه را البته باید از خارج بیاوریم. قنوات و خانه‌ها را باران خراب و ویران نموده، اثاث‌البیت را سیل برده، اهالی در زرنده و کوه بنان صحرانشین شدند... حکومت کرمان که مطلع است در جواب می‌گوید که: من هم مثل شما متحیرم، و نمی‌توانم مالیات دیوان را ببخشم. در این صورت تکلیف رعیت که در واقع عیال پسادشاه اسلام پناه می‌باشد

چیست؟ از انار گرفته تا بمپور خراب و بایر شده، اهالی مات و متحیر مانده ایم ... البته این مملکت ... رعیت می خواهد. اگر این مشّت رعیت هم پراکنده و معدوم شوند به کلی مملکت از حلیه آبادی می افتد. مالیات کرمان سابق الایام هشتاد هزار تومان بود که آنرا هم نصف شال و غیره می فرستادند، و نصف نقد می دادند. حال به دویست و سی هزار تومان رسیده است. کلیه مایحتاج ایران را که از ممالک خارجه می آورند. و از جانب اولیای دولت هم در امر زراعت و فلاحت چندان توجهی نمی شود که جبر کسر نماید... خوب است از جانب دولت همایونی چنین وضعی مرتب گردد که موجب دستگیری رعیت و آبادی ولایت باشد. پول ایران یا به خارجه می رود یا صرف خشت و گل داخله می شود، و رعیت در هیچ حال قادر به هیچ امر نیست». شاه مقرر داشت: «عرایض خودشان را به ناصرالدوله بنویسند، البته رعایت لازمه را او خود خواهد کرد».

اگر قرار بود به داد مردم کرمان برسند، کار را به ناصرالدوله ارجاع نمی داشتند. این حکمران ستم پیشه و خاندان شریر و کیل الملك اسفندیاری بلای جان اهالی کرمان بودند. سلطه این کسان بر آن دیار هیچ بار نیاورد جز فقر و ویرانی. وضع عمومی این ولایت در گزارش رسمی یکی از مأموران چنین تشریح شده:

«رعایا و برایای سرحدات کرمان که متصل به خاک فارس اند، تمام و خراب شده اند، و جمیع اموال و احشام مردم را چاییده و برده اند. و تاکنون به واسطه سیورسات سواره و سرباز و تفنگچی که محض حفظ و حراست سرحدات مأمور شده اند، سه چهار هزار تومان مخارج و مصارف شده... از هر طرف اموال تجار و مترددین و رعیت را می چایند، و سواره و سرباز و مستحفظین از عهده بر نمی آیند که همه جا از آنها جلوگیری کنند... ثانیاً در باب بی نظمی

چاپارخانه‌هاست. با وجود چاپار مخصوص و گرفتن التزام از آنها، اکثر اوقات يك ماه می‌شود که احکام را از دارالخلافه به کرمان ابلاغ نمی‌نمایند، و اقساط و عرایض را به آنجا نمی‌رسانند. بیشتر تعویق و اختلال [از چاپارخانه است] که مال ندارند، و اگر هم يك دوماال داشته باشند قوه حرکت ندارند. و چاپاران نیز وجه نقدی که از بابت قسط خزانه عامره تحویل می‌گیرند، در نزد محض مداخل تنزیل [می‌دهند] و کرایه را تبدیل به بروات می‌کنند. و به همین واسطه بعضی از بروات آنها بی‌پا و برگشت می‌شود.^۱

از ناخرسندی‌های بعضی ولایات قضیه مالیات سرانه بود. طایفه لُر لارستان نوشتند: «هرگز نیاکان این بیچارگان به یاد ندارند که از حکام این صفحات [مطالعه] طرح سرانه شده باشد. این دو ساله برخلاف سنوات سالفه، حکومت لار به خیال افتاده بر ما سرشمار حواله می‌کند. استدعا آنکه مقرر شود این تحمیل را موقوف دارند که ما بندگان صاحب ملک و آب در این صفحات نیستیم». در جهت دیگر رعایای بندرخو از بوشهر عریضه‌ای فرستادند که: در سی و پنج سال پیش حاجی صباح «نوشته معتبر و اطمینان خاطر داده، ما فقرا را که متجاوز از چهل و نه خانوار می‌باشیم با تمام اهل و عیال کوچ داده، از وطن مألوف به بندرخو که ملکی اوست آورده، به امر باغبانی و جالیز- کاری مشغول نمود- مشروط بر آنکه بر حسب معمول نصف حاصل مال او و نصف دیگر حق ما باشد. چندی که بر این منوال گذشت بنای تعدی را گذارده حق ما را نمی‌داد. عارض شدیم. کارپرداز و غیره احقاق حق کردند، و ما کمافی- السابق به امر قدیم مشغول بودیم. اکنون باز دو سال است که دست تعدی دراز نموده، حقوق جان نثاران را نداده، ما را با جمعی عیال با نهایت پریشانی

۱. اسناد ایران، گزارش از کرمان، بدون تاریخ و امضا.

گذارده است. ناچار عیال را... [در محلی که] خاك محمره است گذارده ، خودمان فرار آ به بوشهر آمده، به عدل اولیای دولت علیه متوسل شده، مستدعی احقاق حق می باشیم. امر شاه این بود: «به ظل السلطان بنویسید، رسیدگی نمایند و اینها را آسوده کنند، و قرار قدیم را معمول بدارند».



گاه اتفاق افتاد که زنان رعیت هم به دادخواهی برآمدند و حتی بست نشستند: زنان لاهیجانی اعلام کردند: «از دست ظلم حاجی میرزا حسین و اولاد میرزا عبدالوهاب مستوفی به جان آمده ایم. مردان ما وقتی به آنها گفتند املاک ما را به قبالة معجوله گرفته اید ، با شما سخن شرع داریم. مع هذا فاضل املاک را به غاصب دادند، مالیات خود را هم پرداختند، باز هر روز در شکنجه و آزار و زحمت اضرار آنها هستیم... چند روز است به تهمت واضح البطلانی گرفتار شده ایم». یعنی قریب پنجاه نفر مأمور و محصل به لاهیجان تاخته - «بی حساب خانه ها را تاراج کرده، می خواهند خراب کنند. اینک کار به جایی رسیده که سی زن به تلگرافخانه مبارکه پناه جسته ایم». زنان رشت باز از همان کسان شکایت کردند که « علف و سوف صحرای ما را که بعد از ادای مالیات مایه معاش است بریدند و بردند. . . سرگردان شده ایم ». زنان رعیت ملایر هم از «تعدیات» احتساب الملك تظلم نمودند که «حکومت خرمن های ما را ضبط کرده، و حق دیوانی را مطابق عمل خالصگی کرده، جنس را تومانی سی شاهی مطالبه می نماید» و این ظلم است. زنان قریه اورنج بسطام حرف دیگری داشتند بدین معنی که: «چون اورنج بر سر سنگ است و محصولی به عمل نمی آید، مردان ما در اول میزان [= شهریورماه] به استرabad و مازندران می روند که تحصیل معاش نمایند، و رعیتی این ده با ما کنیزان است. و از پولی که مردان ما می فرستند مالیات اورنج را می دهیم. امسال تومانی يك تومان اضافه، و خرواری شش

تومان غله و دو تومان ونیم کاه، به علاوه صد تومان پیشکش گرفته اند. و سیصد تومان هم جریمه نموده اند. و از گوسفند و روغن و غیره هم آنچه گرفته اند حساب نکرده اند. و اگر وظیفه ای داشته ایم آنرا هم نداده اند. حکم شاه این بود: «با تلگراف از بهاء السلطنه استعلام نمایند که این چه حکایت است. حقیقت را اطلاع بدهد». زنان کرگانه رودی هم نوشتند: «از دست ظلم نصرت الله خان و کسان او جلای وطن شده و در [بقعه] شیخ صفی بستی هستیم» و ما «بیچارگان در اینجا گرفتار فقر و فاقه و دربدری هستیم... تماماً بی چیز و بی خانمان شده ایم».

دستگاه تلگرافخانه مأمون دادخواهان بود. جمعی از رعایای طالش اعلام کردند: «ازستم طهماسب خان نام به تلگرافخانه رشت بستی شده ایم که ما را چاپیده، اغنام و احشام را برده، و باعث اغتشاش ولایت و استیحاشرعیت گردیده است». و برادرش در دارالخلافه «به عرایض معجوله و امهار مجهوله عرض های خلاف واقع معروض اولیای دولت» می دارد. استدعای رسیدگی و دادرسی داشتند. صنف بقال همدان هم برای اثبات صحت مدعای خود از بابت بی حسابی مالیاتی، تقاضا نمودند که: «از تلگرافخانه مبارکه سوال فرمایند». اما گاهی از خود تلگرافخانه نارضا مندی داشتند. چنانکه اهالی نهاوند اظهار نمودند: «میرزا حسین مأمور تلگرافخانه چه در احکام و چه در امور رعیتی مداخلات می کند، مردم را چوب می زند، جریمه می گیرد، و تعدیات می نماید». البته حکام می کوشیدند راه فرستادن شکایت نامه های مردم را از هر سو ببندند. رعایای ملایر اطلاع دادند: حاکم آنجا مأموری را گماشته که «پاکت های عرایض را از دست چاپار بگیرند. رئیس پستخانه مطلع شده، در صدد ممانعت برآمد. او را زدند و عرایض را از او گرفتند. لابد به تلگرافخانه رفته که عرض حال نماید... این فقره باعث خرابی رعیت شده است. شاه گفت «مؤاخذه شدید به عمل آورند. رعیت به عرض حال خود آزاد باشد». دهقانان مراغه ای

ضمن شرح زورگویی حاکم اعلام نمودند: «تلگرافچی مراغه سالی دویست و پنجاه تومان مقاطعه نموده که تعدیبات حکومت را روزنامه ننماید» و حال آنکه تکلیف تلگرافچی «اطلاع دادن اخبارات» است.^۱

اهالی چند محله پایتخت هم برسر قضیه تقسیم آب، دولت را به بست نشستن در تلگرافخانه تهدید کردند. موضوع شکایت آنان درخور ملاحظه است. بدین معنی که ساکنان محله پامنار و حیاطشاهی و دروازه شمیران نوشتند: این چند محله از قدیم به وفور آب معروف بود؛ از قنوات قدیم و جدید مجرا داشت. بعد از آنکه وضع شهر تغییر کرد به واسطه بناهای جدید که در اراضی خندق و غیره بهم رسیده، از هر طرف مجرای آب این چند محله مسدود شد... تا بالمره اهالی این محله را از آب بی بهره گردانیده اند». هر که استطاعتی داشت بوسیله سقا رفع ضرورت می کرد. اما «ضعفا و فقرائی که بی استطاعت بودند، خانه ها را بگذارند و جلای وطن اختیار کردند. تمامی اهل شهر شهادت می دهند که در این سه چهار سال از بی آبی براهالی این دوسه محله چه گذشت. اکثر معتبرین

۱. این قضیه هم در خور ذکر است که تجار بوشهر در نامه ای که به حاج محمدحسن امین الضرب و سایر اعضای مجلس تجارت فرستادند، اظهار داشتند: «مأموریت میرزا احمد خان تلگرافچی به بوشهر اسباب وحشت عموم تجار بوشهری شده است، به علت اینکه با وجود مشارالیه تلگرافخانه بوشهر محل وثوق و اعتماد مخابرات تلگرافی تجار اینجا نیست. پارسال و پیرارسال مکرر اختلاف مخابرات از مشارالیه دیده شده، دیگر به این تلگرافچی مطمئن نیستیم». تقاضا اینکه: «غیر از میرزا احمد خان هر کس را به تلگرافخانه بوشهر معین و مأمور فرمایند، شاکر و دعاگر و ممنون خواهیم بود. والا جهت مخابرات تلگرافی دعاگویان تلگرافخانه جداگانه ای فرمایند». اگر غیر از این باشد به شاه و صدر اعظم «عریضه و عرض و استدعا خواهیم کرد» (آرشیو امین الضرب، نامه تجار بوشهر به امضای چهارده نفر، ۱۶ محرم ۱۳۰۲). مقصود از «تلگرافخانه جداگانه» دستگاهی شبیه تلگرافخانه ای بود که در کنسولگری انگلیس در بوشهر وجود داشت.

این محله از شاهزادگان عظام و نوکرباب و تاجر و رعیت به يك جهت شده بودند^۱ که خانه های شهر را بگذارند و به بیرونها بروند. در این ضمن امین الملك همت کرده با احیای قنات آقامحمدعلی جواهری که سالها ویران افتاده بود، به این چند محله آب رسید و از پارسال مردم از بی آبی خلاص شدند. چیزی که اینک موجب هراس مردم گشته اینست که کسانی «از بیرون دروازه به چاه های این قنات، به خلاف شرع، بعضی تصرفات کرده اند که اسباب خرابی قنات [گشته] و این حال به واسطه همان تصرفات از قبیل ساختن حوضخانه و غیره... پشته های قنات خوابیده و آب بسته شده، مبلغی به گماشتگان امین الملك که متصدی اتمام عمل قنات اند ضرر وارد آمده. بر ما اهالی که ساکنین این سه چهار محله هستیم خیلی شاق و ناگوار است که ساکت بنشینیم، و این مردم بی مروت امر قنات را به واسطه تصرفات ضایع کنند، و رفته رفته این آب هم از دست برود. تکلیف خود را در این دیدیم که اول عرض خودمان را به وزارت عدلیه... بکنیم که به هر نهج ممکن در مقام چاره بر آیند. والا لابد زن و مرد اهل محله از سادات و اشراف به تلگرافخانه می ریزیم... استدعا داریم هر طور اقتضای عدل و انصاف است جوابی شافی مرحمت فرمائید»^۲.

*

رسیدیم به ناخرسندی های اصناف بازاری و پیشه گران. اصناف کاشان عرض حال های گوناگون فرستاده اند: قصابان نوشتند: پیش از این «قصاب مالیات نداشت. چند سال قبل هفتصد تومان بر دباغ مالیات بستند، و چون دباغان از عهده نمی آمدند قصاب را نیز کمک آنها قرار دادند. سال دیگر

۱. یکجهت شدن به مفهوم همراهی شدن.

۲. عرض حال اهالی تهران از مجموعه اسناد میرزا محمدخان مجد الملك نقل شد، مجموعه خطی.

تمام هفتصد [تومان] را از قصاب گرفتند. امسال مباشر اعتضادالدوله یکهزار و صد تومان عناً از ما تمسک گرفته که قسطاً بدهیم. در امر نرخ گوشت هم چند مرتبه پیشکش گرفتند، و قراری نگرفت. و البته چنانچه از عرض ما مطلع شوند ابواب اعتراض بر ما گشاده خواهند داشت، و آسوده نخواهند گذاشت. استدعا آنکه ترحمی درباره این صنف بفرمایند. شاه دستور داد: «اعتضاد - الدوله آسوده نماید، و بنویسد قرارداد سال قبل را برهم نزنند». صباغان کاشان گفتند: «در اول سال مالیات خود را تماماً پرداخته... قبض گرفته ایم. الحال مجدداً برات حواله جان نشاران نموده، مطالبه مالیات می نماید. و هر وقت که می گوییم مالیات را تماماً داده و قبض در دست داریم احدی گوش به حرف ما نمی دهد. و کلاً ما را از کاسبی باز داشته خانه نشین نموده [اند]. استدعای رفع شر است». شاه نوشت: «حاکم رسیدگی نماید. هر گاه موافق قبض و برات مالیات خود را داده اند، معترض آنها نشوند». گروه مسگر تقاضای تخفیف مالیاتی داشتند - زیرا «کساد بازار و تفرقه اهالی صنف و شکستگی نرخ که متدرجاً دراز دیاد است، مالیات ماها از قرار سرخط و ثبت دفاتر معمول سنوات پانصد و بیست تومان است» و استطاعت پرداخت این مبلغ را نداریم. آجیل - فروشان حرفشان این بود که «نایب الحکومه بدون اینکه نرخ بندی شده باشد، یا اینکه زیاده از حد معمول فروخته باشیم - محض بهانه جویی سی تومان از ما جریمه گرفته است... استدعای استرداد است». خارکنان کاشی هم به صدا درآمدند که «به خلاف رسم معمول و قاعده قدیم و طاقت صنف بر ما [مالیات] حمل شده است»؛ خارکنان که مالیات ندارد. همچنین خارکشان و چارواداران و شترداران عرض حال جمعی فرستادند که: «حق کوتوالی هفت دروازه کاشان سالی هفت تومان بود. میرزا همایون سالی چهار صد تومان زیاده از مردم بیچاره گرفت... عارض شدیم. نوشتند: کسی متعرض دروازه بانی نشود. چندی

آسوده بودیم. علاوه دوسه سال است میرزا همایون باز با حاکم ساخته، سالی دویست تومان خود می گیرد، دویست تومان هم در دروازه می گیرد، مخارج دیگر هم از قبیل حق مرتع و قپانداری و غیره هست. رعیت نمی تواند از عهده برآید... استدعا آنکه رفع این اجحاف را از فقرای بیچاره بفرمایند». دستخط شاه این بود: «مستوفی کاشان صورت مالیاتی دروازه را بنویسد، از نایب صورت عمل را بخواهند دیده شود، حکم آن نوشته شود».

کسبه ملایر هم دسته جمعی اعتراض کردند که: «در ملایر دو محکمه حکومت برپا شده: یکی نایب الحکومه و دیگری میرزا علی اکبر خان. هر کدام چندین شعبه نوکر نگاه داشته اند... نایب الحکومه که تفنگدار باشی، فراشباشی، یوزباشی، شاطرباشی دارد هر کدام با تبعه بسیار و پیشکش کلسی از هر کدام گرفته و جهت نگاهداری آنها تحمیلات و صادرات برای بیچارگان وارد می آورند. و هر روز گرفتار یک طبقه می باشیم... مثل گرگ گرسنه به میان مردم افتاده، هر شب خانه و دکانی را می زنند، و رؤسای تلگراف و پست راهم با خود یار نموده که روزنامه ولایت را صادقانه به عرض نمی رسانند. و در جواب عرایض متظلمین جز فحش چیزی نیست». استدعا اینکه ظلم این جماعت را رفع نمایند. بار دیگر همان گروه کسبه ملایر شکایت تندی نوشتند که این «سارقین ولایت امان نمی دهند که لقمه نانی تحصیل توان کرد. از حکومت جز جواب تلخ و روی ترش چیزی شنیده و دیده نمی شود». از تعدی فراشباشی حکومت به تنگ آمده ایم.

از قزوین جماعت خباز گفتند: «یکسال بود داروغه ولایت را مباشر ما کرده بودند، و تعدیات فوق طاقت بر ما وارد می آوردند. عارض شدیم، اورا معزول کردند. اما جمعی از ملاک که طالب به تسعیر غلات هستند... نمی گذارند». استدعا آنکه «ظلم داروغه و ارباب بدعت را از سر ما رفع فرمایند». صنف

قصاب آنجا هم بست نشستند برای اینکه مأمور دیوانی «یکهزار و هفتاد و پنج تومان از این صنف زیاده دریافت نموده اند. از خانه و مایه هرچه داشتیم در ظرف یکسال بر روی این کار گذاشتیم... به نایب السلطنه عارض شدیم، اعتنا فرمودند. ناچار به بست حضرت فاطمه متحصن شده» ایم.

از همدان کاغذ بی مهر و امضائی رسید در اعتراض بر بی قاعدگی امور: در این شهر «وضع غریب مشاهده می شود. چند مسند حکومت گسترده شده، چند باب قضاوت گشاده گشته، مجالس حکم و مجالس ظلم بسیار است و جز حساب همه چیز در کار، اصناف گرفتار اجحاف، و اشراف محکوم حکم [-] ... قاضی ولایت طفلی غیر ممیز، مستمریات لاوصول، تخفیفات غیر مسطور است. فکری جهت نظم این ولایت از اولیای دولت... لازم است». حکم این بود که: «به عریضه بی مهر اعتنا نباید کرد». صنف بارو طکوب همدان به صدا درآمدند که: «گماشته آجودان مخصوص مایحتاج ما را ضبط و دروب دکانین ما را مقفل نموده است، و این رعایا را از کسب و نان خوردن انداخته. هرچه تقصیر خودمان را جویا می شویم جز سکوت چیز دیگری مشاهده نمی شود». شاه نوشت: «بارو طکوبخانه کل ممالک محروسه ایران به اختیار آجودان مخصوص است». (باید افزود که بنا بر تصمیم دولت حرقه بارو طسازی از حوزه فعالیت خصوصی بیرون گردید و یکسره در اختیار دولت قرار گرفت). جماعت بقال نهاوند از دست گمرکچی و راهدار به فغان آمدند: منصورخان گمرکچی آدم خیلی بدی است و «چندان بی حسابی کرده که دیگر تاب زیستن نداریم. از بارهای وارد و خارج چهار برابر سابق می گیرد، و هر روز به بهانه ای یکی از اهالی صنف را گرفته هرچه دارد اخذ می کند. و چون عمل شبگرد هم با اوست دزدان را روز در حبس [نگاه می دارد] و شب به خانه ها و دکانین فرستاده، همه را می برند. حاکم می گوید چون نوکر امین السلطان است نمی توانم حکم

او را بکنم. عوض پنج هزار شب عیدی اول زمستان يك تومان از هردکان گرفته، و به جای دویست و یازده تومان مالیات، سیصد و پنجاه تومان^۱. محمد حسن حلب ساز نهانندی نوشت: «حکومت همش منحصر به اخذ و جتر است؛ بهیچ وجه در صد آسودگی مردم نیست. همه کس در تزلزل و عنقریب است که يك نفر کاسب در نهانند نخواهد بود».

کسبه سبزه میدان سبزوار گفتند: «تمام بازارها از چوب ساخته شده و مکرر آتش گرفته. استدعا داریم حکم شود ملاکین آجری کنند که از صدمات حریق آسوده باشیم»^۱. صنف مسگر بارفروش شکایت آوردند که: چند سالی است مسگران کاشی به اینجا آمده، به صورت «خرده فروشی» کسب می کنند و مالیات نمی دهند. به این سبب «خلل فاحش در کسب چاکران روی داده. استدعا آنکه حکم شود یا در دادن مالیات شرکت کنند. یا خرده فروشی را کنار بگذارند، ما خود از عهده مالیات سپردن می آیم والا یکدینار نمی توانیم داد»^۲. نعلبندان رشت (در ۱۳۰۵) تظلم کردند که: «بیست سال قبل مالیات چاکران دویست و سی تومان بوده، و حالا چهارصد و هفتاد و پنج تومان مطالبه مینمایند. تمنای احقاق حق دارند. شاه حکم داد: «به ناحق معترض عارض نباشند»^۳. اینهم به نقل بیرزد: طایفه درویش سمنان و دامغان که از «هفده سلسله و هجده دوده» تشکیل می گردید حرفی نداشتند مگر اینکه رییس آنها را عوض کنند، از آنکه نادر ویش است^۴.

*

از طبقه تاجر خیلی کم عرض حالی به مجلس تحقیق مظالم رسیده به دو

۱ و ۲ و ۳. از جزوه عرایض.

۴. اشتباه نشود این «رئیس» مقام قطب و مرشد را نداشت، بلکه از گماشتگان دولت بود که وظیفه مقرر را به گروه درویشان می رساند.

سبب: یکی اینکه در درجه اول نارضامندی‌های تجار ارتباط داشت با سیاست اقتصادی دولت و مسائل عمومی تجارت و گمرک و پول که بیرون از صلاحیت آن مجلس بود. این جنبه اساسی ناخرسندی بازرگانان در اسناد مجلس تجارت به روشنی منعکس است و در فصل پیش از آن گفتگو داشتیم. سبب دوم اینکه رسیدگی به شکایت‌ها و دعاوی حقوقی تجار به مرجع مستقل دیگر یعنی همان مجلس تجارت احاله می‌گردید. با وجود این ملاحظات عرضحالی چند به مجلس تحقیق مظالم فرستاده‌اند از جمله:

از استرabad گروه «تاجر و کاسب» شرحی در شکست بازار داد و ستد نگاشتند: «گمرک بندر جز سابق عدلی سه هزار و پانصد بود. . . حالا زیاده [از] هر ساله صدسه مطالبه می‌نمایند. از یک طرف کساد بازار و خسارت بیشمار که تجارت از بحر خزر مقطوع و امتعه منحصر به متاع روسیه و پاره‌ای اجناس ایران شده، آنها هم که غالباً جهت فروش باید حمل به خراسان شود، آنها هم که گمرک علیحده داده می‌شود. از اینها گذشته دولت روس تازه در «چکش‌لر» بندری احداث و اعلان نموده است که [چون] مال التجاره از آنجا به خراسان حمل می‌شود گمرک مطالبه نخواهد شد، و کرایه آن هم قلیل است. و این معنی باعث کساد بازار تجارت این بندر شده است».

شکایت‌نامه‌ای هم از حاجی عبدالحسین تاجر شیرازی رسید که: یکصد و بیست صندوق تریاک او را گماشتگان قنصلخانه انگلیس توقیف نموده‌اند و «مکرر جواب و سؤال نمودیم و به جز ظلم از آنها چیزی به ظهور نمی‌رسد».^۱ گزارش‌های رسمی هم حکایت از تعدی گوناگون اتباع انگلیسی می‌کنند. در گزارش کارگذار بوشهر آمده: «پال صاحب تاجر انگلیسی که وکیل بنگل

۱. این شکایت‌نامه از جزوه عرایض نقل شد.

کمپانی^۱ است و در بوشهر توقف دارد، زیاد بی‌قاعده حرکت می‌نماید، و نسبت به تجار و رعایای ایران بسیار بی‌حسابی می‌کند. به قونسول انگلیس هم که اظهار می‌شود، چون تمکن به او دارند بی‌ثمر است. از جمله شخص‌مکاری از اصفهان سی و هفت صندوق مال برای او آورده، ونود و هشت تومان وجه کرایه اوست، نمی‌دهد». این مردك انگلیسی «همان شخص است که پارسال در بندرعباس باعث معطلی حجاج به مکه و ایجاد صدمات چند به آنها شد». شاه دستور داد که: «در این فقرات میرزا مهدی خان با وزیر مختار انگلیس حرف بزنند».^۲

بازرگانان سبزوار از بابت تبعیضی که در تقسیم اموال تجار و رشکسته روا می‌داشتند، سخت ناخرسند بودند. گفتند: «مدتی است در سبزوار هر کس بر شکست می‌شود، چند نفر تجار رعیت خارجه هستند که به حمایت حکومت تمام و کمال مال خود را می‌گیرند، و زمین خالی می‌ماند... دیگر چیزی برای جان‌نثاران باقی نمانده. تمام مال ما را رعیت خارجه به این طریق برده‌اند و می‌برند. حال هم دو نفر بزاز بر شکست شده‌اند. مال رعیت خارجه را حکومت سبزوار تمام گرفته دادند، دیناری از برای ما باقی نیست... از دست رفتیم». شاه به صدر اعظم مستوفی الممالک دستور داد: «این دستخط را به جناب وزیر خارجه بنمائید، هر کس بر شکست می‌شود اموال او را باید میان تمام طلبکارانش بالسویه قسمت و غرما کنند، نه اینکه طلب تبعه خارجه را برسانند و حقوق تبعه داخله بماند. همین‌طور به آصف الدوله هم تلگراف کنید غیر از این معمول ندارند».^۳

۱. مقصود کمپانی بنگال در هندوستان است.

۲. اسناد ایران، گزارش کارگذار بوشهر بدون تاریخ.

۳. آرشیو امین‌الضرب، نامه تجار سبزوار به امضای یازده نفر به ناصرالدین شاه، ۲۳ ذیحجه ۱۳۵۱.

در مجموع اسناد مجلس تحقیق مظالم نامه‌ای از پاره‌ای کسبه و بازرگانان قزوین رسیده در بدگویی از کار مجلس و کلای تجار که قابل ملاحظه است هر چند مغرضانه باشد. می‌دانیم در میان خود طبقه تجار کسانی بودند که از مجلس تجارت دل خوشی نداشتند. و گمان می‌رود حکام ولایات هم که با اساس آن دستگاه مخالفت می‌ورزیدند، از بازرگانان ناخرسند پشتیبانی داشتند. به هر حال، انگیزه برخی تجار قزوینی هر چه بود، در ایراد بر آن دستگاه گفتند: از وقتی که «ریاست تجارت به مجلس تجارتی مبدل شده، تجار این ولایت از تجارت، بلکه از توقف مملکت مأیوس شده‌اند. مردمان معقول از اول خود را بدین کار آلوده نکردند، مردمان مغرض نادرستکار از اجزاء مجلس شدند، و هر روز اسبابی جهت تجار فراهم می‌آوردند، و هر کدام در داد و ستد هستند. محض آنکه ابتدا مطالبات خود را وصول نمایند و جنس خود را بفروشند، مانع وصول مطالبات و فروش جنس مردم می‌شوند. تا امروز کسی یاد ندارد که مردم کرباس فروش حاکم [بر امور تجارت] شده باشند و عجب است که اولیای دولت علیه ملتفت معایب این کار نشده‌اند. و این معنی از بدبختی تجار مملکت ایران نشان می‌دهد»^۱.

گفتنی است که راجع به پول و کمیابی پول هم اشاراتی رفته. از خراسان شرحی رسید مبنی بر اینکه بین تجار و پستخانه بر سر امانات پستی و اسکناس تقلبی گفتگویی در گرفت. «اجلاس نموده، ایرادی به پستخانه مبارک و اردنیاوردند، و میرزای پستخانه که در حبس بود مرخص شد. و حاجی اسدالله تاجر را به تهمت اسکناس [تقلبی] حبس نموده‌اند. مردم ختم کار را از رکن الدوله (حاکم خراسان) خواسته‌اند... اسکناس هم حسب الامر قدغن شد که موقوف باشد». باز از مشهد

۱. راجع به مجلس و کلای تجار قزوین ضمن بخش هفتم مشروحاً صحبت داشتیم.

نوشتند: بر اثر کمیابی پول سیاه «معاملات رعیت مسدود شده است، و به فقرا بد می گذرد. کسی چیزی به فقرا نمی دهد». مقرر گشت: «در ضرابخانه دولت پول سیاه تهیه شده فرستاده شود که اسباب اختلال و بی نظمی نشود». از رشت هم خبر آمد که: «صد دانه دو هزارى جدید الضرب قلب» از دست یحیی نام مسیحی گرفته اند. او را به زندان انداختند. این سکه ها را گویا مردی بادکوبه ای به او داده بود. شاه دستور داد: «التزام بگیرند و مرخص کنند، برود پی کار خودش».

از طبقه ملایان چیزی که درخور ذکر باشد نامه علمای رشت است در وضع جنگل های گیلان، و مختار بودن رعیت در بریدن و سوزاندن پاره ای درختان جنگلی. نوشتند: «چون برحسب فرمان لازم الاذعان مبارک، مأمور به عرایض صادقانه در مهمات لازم می باشیم، لهذا جسارت می شود که: جنگل های این ولایت از دو نوع خارج نیست: یکی آنست که پیرامون آبادی های گیلان است. چون رطوبت هوا و خاک به حدی است که دفع آن جز به کثرت آتش نمی توان کرد، ناچار درشب و روز از درخت این جنگلها بریده بسوزانند. والا اسباب ابتلای کلی خواهد بود. و همچنین جهت خانه ها و کانون و کندوج و کروج و تلنبارها لزوماً باید ببرند و به کار برند. نوع دیگر جنگلها که خارج از آبادی افتاده است و محتاج الیه اینگونه مصارف نیست. امسال (۱۳۰۳) آقا باقر ارباب صریحاً حکم نمود که احدی اذن قطع اشجار کلیتاً ندارد، الا به اذن او و تعیین عشر آن. چون این امر موجب خرابی ولایت و هلاک رعیت شاهنشاه ... است، واجب دانستیم که به عرض ... برسانیم، و اولیای دولت را از مضرات این قدغن واقف کنیم که چوب هایی که به مصرف فروش خارجه می رسد، دخلی به چوبها و جنگل پیرامون آبادیها ندارد. و از این جنگل های نزدیک يك قطعه چوب به مصارف خارجه نمی رسد، بلکه تماماً به مصارف لازمه و واجبه رعیت میرسد.

استدعا آنکه متعرض رعیت در قطع اشجار جنگلهای قرینه [شهر] نبوده باشند که موجب هلاکت رعیت و خرابی مملکت خواهد بود». شاه در کنار آن عریضه نوشت: «در مجلس دربار در این مسأله گفتگو خواهد شد و هرچه حکم شد مرقوم می‌شود». در جواب نامه دیگر راجع به همین موضوع حکم شاه این بود: «جنگل عموماً مال دولت است و مداخله در آن باید به حکم دولت باشد».

*

مردم در گرفتاریهای خویش - که بیشترش به خدمات عمومی مربوط می‌گشت، به حکومت روی می‌آوردند. این خود طبیعی و موجه بود. اما اینکه دولت هم برای خود چنین مسئولیتی می‌شناخت یا نه، مطلبی است دیگر. اهالی قریه «دره» از کاشان شرح «مصیبت زدگی خود را از بابت سیل عظیمی که بیخ و بن قریه را کنده» نگاشتند. علما و اعیان آن شهر نیز گواهی دادند: و اهالی خواستند «تصدیقات را برداشته» روانه دارالخلافه گردند، اما نایب الحکومه مانع گشت. چون برای مردم فقیر «قوة تلگراف [فرستادن] نبود به عرض بست جسارت» ورزیدند شاید کمکی برسد. به مورد دیگر اهالی محله شترخان سمنان گفتند: «حمامی از قدیم داشتیم. در سال مجاعه که جمعی مردند و جماعتی جلای وطن شدند، حمام خراب و بایر شد». چون توانایی ساختن حمام نیست «مقرر فرمایند به خرج دیوان همایون در این محل [حمامی] برای ترفیه حال مسلمانان احداث شود». اما در مجلس تحقیق مظالم این تقاضا «بی‌معنی» تلقی گردید. ملا محمد مکتب‌دار نهاوندی هم نامه‌ای نگاشت که: مکتب‌خانه‌اش از بی‌خراب شد، اطفال و یلان گشتند، و خود او زیر آوار رفت اما چون سخت جان بود به سلامت جست. از آنجا که «داعی از حالت استطاعت عاقل است» خوب است مکتب‌خانه را بسازند که اطفال خطی بنویسند و درسی بخوانند. به حرف آن آخوند مکتب‌دار کسی گوش نداد.

اما این بود که علینقی میرزا رکن الدوله حکمران خراسان خواست پاره‌ای تأسیسات عمومی در سیستان بنا کند. خوانین آنجا خاصه حشمت‌الملک به تهدید آن نقشه را برهم زد. ماجرای آنرا از گزارش سیستان بشنویم: «بعد از آنکه میرزا حسین پیشخدمت نواب مستطاب مأمور شد برود سیستان، به جهت مسجد و حمام و بازار بسازد - ابراهیم خان نام که یکی از بزرگان سیستان است، مشارالیه را جواب داد. بلکه خیال تلف کردن مشارالیه را داشت». حشمت‌الملک هم به او «پیغام فرستاد که شنیده‌ام همچو خیالها دارید. اگر حقیقت داشته باشد، می‌آیم سیستان را خراب می‌کنم. چون این پیغام... را شنیدند، از این فقرات دست کشیدند». در ضمن حشمت‌الملک گفته بود: «سیستان» مسجد و حمام و بازار لازم ندارد. به این بهانه می‌خواهید ولایت مارا صاحب بشوید، و مارا زیر حکم خود در آورید. ثانی این وجه را که به جهت مامی خواهند [بدهند] ماقبول نخواهیم کرد. اگر چنانچه حضرت پادشاه عالم پناه... چیزی می‌خواهند التفات کنند، یک هزار تومان و دو هزار تومان به درد ما نمی‌خورد. ما به وزن پول می‌خواهیم. سیزده من به وزن سیستان طلا به جهت ما روانه فرمایند. يك نفر بیاورد تحویل بدهد، برود. والا ما مملکت خود را به دست [کسی] نخواهیم داد»^۱.

در رسیدگی به شکایت‌های شخصی، قضیه خانواده و «عرض و ناموس» راهم البته نمی‌توان نادیده گرفت: یکی گفت: «دو سال به سفر رفتم، برگشتم، زنم را به شوهر داده‌اند». دیگری نوشت: «عیالی داشتم وجیه منظر بود. حسنعلی خان لوطی بابی شب آمد خانه بالای سرم ضعیفه را برداشت و رفت. «عیال

۱. اسناد ایران، گزارش اخبار سیستان، ۲۰ رجب. آن مرد از خائنان نمره اول و از مزدوران انگلیس بود. و همان کسی است که در تقسیم سیستان مسئولیت عمده‌ای برگردن داشت.

دیگر گرفتم»، همین قضیه تکرار گشت. مجبور شدم ازدست او بگریزم. دیگری از دست پدرزنش شکایت آورد که: دختر خود یعنی عیال او را «به مهمانی برده و نگاه داشته است. و حرفش این است که تو شیخی هستی». دیگری از این بابت سخت او قاتش تلخ بود که زن او را مردك جولائی به خانه خود برده - «هر قدر به او نصیحت کرده اند که عیال مردم را رد نماید، فایده ندارد... شش ماه است عیال مرا در خانه دارد». یکی هم زنی گرفت اما «دختر نشوز بود و اعراض داشت». پدر دختر فرایشان دیوانی را خبر کرد و كتك مفصلی به دامادش زدند. و این همه ظلم و ستم ناروا وارد آوردند. شاه امر فرمود: «حاکم کاشان برود و احقاق حق نماید». جمعی از اهالی دامغان هم از کردار نایب الحکومه شکایت کردند که: علاوه بر تعدی های سابق - «حالا بنا گذاشته است پیرزالی را به جاسوسی به خانه ها می فرستد تا عیال مردم را دیده، و هریک را پسندیده به او بنمایند، فراشبازی خود را فرستاده زن را عتفاً می برد و يك دوشب نگاه داشته رهامی کند. به جناب ضیاء الدوله عارض شدیم. جواب نمی دهد. رئیس تلگراف می گوید: من روزنامه کرده ام. رئیس پستخانه می گوید: از من نخواستند که حقیقت را عرض کنم». استدعا آنکه دست تعدی نایب الحکومه را نسبت به ناموس مردم قطع گردانند.

اینهم شکایت رعایای ابوزید آباد کاشان که تیول سید عبدالکریم خان بود: او «کاظم نام شریر را بر ما حکم روا نموده است. شب و روز مست و لایققل به خانه ها و نزد زنهای ما آمده، بانسوان و صبا یا شوخی و هرزگی میکند... دایره و طنبور در آورده، در پیش چشم ما... می نوازد و زنان ما را عتفاً و قهراً به رقص می اندازد. این است حالت این رعایای مسلمان پادشاه اسلام پناه. و از حاکم و محکوم و آمر و مأمور احدی را جرأت منع او نیست - چه او را گماشته خان، و خان را پیوسته شبستان شاهنشاه عالمیان می شمارند...

استدعا آنکه رفع این لوث را ... از این جمع رعیت باج گذار بفرمایند». شاه حکم داد: «به سید عبدالکریم خان اعلام نمایند شر این مرد را از سر مردم رفع کند، و دیگری را نایب قرار دهد، والا تیول او موقوف خواهد شد. جواب او که رسید، جواب رعایا را همانطور بنویسند».

*

چند کلمه هم از خواست‌های اقلیت‌های مذهبی بگوییم: جماعت ارمنی همدان تقاضای تخفیف مالیاتی داشتند. خلیفه مسیحیان خسرو آباد سلماس هم نوشت: مبلغ بیست و پنج تومان نقد و جنس از دولت مستمری داشته که «همه ساله به او رسیده است، و مشغول دعاگویی بوده». چون مستمری او را بریده اند تقاضا دارد از نو برقرار گردد. طایفه یهود سنندج گفتند: «سالی سیصد و شصت تومان مالیات صباغی می‌دهیم، و سیصد و شصت تومان هم جزیه می‌دهیم. حالا زیادت می‌کنند؛ گمرک یک قران را یک تومان می‌گیرند؛ شب‌ها مارا به کشیک ارمنی و مسلمان می‌برند. استدعا آنکه سرپرستی جهت ما معین فرمایند». یهودیان همدان هم شرحی فرستادند که: معبد آنان «آتش گرفته، سوخت. به اذن اولیای دولت از آجر و گچ بنا گذاشتند». تا به حال چهارصد تومان خرج برداشته تا بنای طاق رسیده، اما «دیگر از این جماعت قدرت و استطاعت خرج نیست. استدعای کمکی از دولت علیه است که سقف آنرا بزنند. عرض دیگر اینکه: معلمین فرنگی که در همدان هستند به بهانه تعلیم، اطفال یهود را گرد و بر خود جمع کرده می‌فریبند، و رفته رفته خلل در دین آنها می‌اندازند. استدعا آنکه مقرر دارند که دست از تعلیم و تأدیب جوانان یهود باز داشته، آنها را به دین خود گذارند».

*

ضمن بررسی اسناد به پاره‌ای مسائل قضایی هم برمی‌خوریم مانند اصل

مرور زمان ؛ تصرف عدوانی به استناد مدارك جعلی ؛ « شرع بازی » و تقلب حکام شرع.

از جمله : بنجاقچیان کرمان نوشتند : میرزا حسین کرمانی « به ادعای سیصد سال قبل تنخواه و املاك ما را ضبط کرده ، و به اشتباه فرمانی صادر کرده است که این املاك در عهد صفویه وقف بوده است » - و حال آنکه این املاك در عهد لطفعلی خان زند بابت سیورسات قشون به تصرف آنان آمده است . تقاضای احقاق حق دارند . کسبه گیلان اعلام داشتند : « حکم کلیه درباب دعاوی عموم ولایات براین مقرر گردیده که ادعای متجاوز از هشت سال را اعتنا نمایند ، و در دیوانخانه عدلیه اعظم این فقره معمول است . شاهزاده یحیی میرزا که نایب الحکومه گیلان شده این قانون را بکلی متروک [داشته] و به نوشتجات پوسیده چندین ساله که محل اعتنای هیچیک از حکام سلف نبود ، خانه های مردم را گرفته » است و کسی حریف شاهزاده نمی شود . از شیراز عریضه ای رسید مبنی بر اینکه : « چندی است متقلبان شیرازی رسم کرده اند که املاك خراب خود را ... می فروشند . وقتی که خریدار زحمت و خرج کشیده آباد می شود ، مدعی میشوند که این ملك وقف بوده و ماقبل از فروختن به زن و بچه خود صلح کرده بودیم و به وکالت وکلای شرع که غالباً متقلب هستند ، ادعای خود را ثابت نموده ملك را مالك [می شوند] و قیمت آنرا به عوض اجرت المثل قبول می کنند . رعایای قریه «عریان دهی» آذربایجان به شکایت برآمدند که : « حاجی میرزا جواد مجتهد بدون حساب و قاعده ، جزئی املاك ما را که مایه گذران ما است و فی الحقیقت جان ما و جمع عیالمان به آنها بسته است ، ضبط کرده اند . خودمان و جمعی کثیر عیال و اطفالمان گرسنه و پریشانیم ... استدعا آنکه از ایشان پرسند که این چه قسم رفتار است که ملك جمعی را به زور غصب می نمایند ؟ گروه تاجر کاشان هم زبان اعتراض گشودند که : یکی از سردمداران شهر با فراش دیوانی

همدست گشته، و به زور احکام محضر شرع تا به حال پنجهزار تومان «مال مردم را خورده اند و تقسیم کرده اند... هیچوقت قرار نبود که خدام حضرت همایونی به شرع بازی و اسباب چینی مال مردم را ببرند. به طوری مردم... متزلزل هستند که از نزول بلا اینقدر تزلزل ندارند». مرد صراف تبریزی عرض حال فرستاد که: «به موجب اسناد معتبره مطالبات زیاد از مردم دارم. نمی دهند. میرزا اسماعیل آقا پسر امام جمعه هم از مقروضین من حمایت تامی می نماید، و مانع از احقاق حق چاکر می شود... چون مدعی [علیه] های من تمام امرا و بزرگان می باشند، جناب امیر نظام از عهده احقاق حق من بر نیامدند». استدعا آنکه به حق وی برسند و مال او را از دستبرد آن بزرگان شرع و عرف برهانند.



چنین بود کارنامه مجلس تحقیق مظالم. رشته عرض حال ها هیچگاه قطع نشد، مجلس به اغلب آنها می رسید و احکام پادشاه گاه به گاه صادر می گشت. اما بر آرای آن مجلس و بر این احکام ملوکانه کمتر اثر متحقق مترتب بود. بر رویهم کار احقاق حق مجمل می ماند؛ بی قاعدگی و زورگویی و شلتاق امتداد داشت. در نامه ای که به ناصرالدین شاه نوشته شده بر این وضع حاکم اعتراض رفته، اعتراضی دلیر و هوشمندانه. در آن پیام این معانی آمده: نظام حکمرانی که پایه اش برداد پروری و «احقاق حقوق مردم» استوار نیست مطرود است؛ دیوان و دیوانیانی که «غیر از ظلم غالباً پیشه ای ندارند» در خور تحقیر و نکوهش اند؛ بی اعتباری این «دسته دسته دستخط های مبارک» که صادر می شوند بر همه آشکار است و «این مظلومین به حالت اولی باقی هستند»؛ سرانجام چاره گر این همه بی انصافی که بر مردم می گذرد «سیف قاطع» است. از زبان خود نویسنده بشنویم:

«... وقتی در مردن انوشیروان از عدلش وصف ها رانده بودند، گفته

بود: من عدلی ندارم، ولی کاری کردم که غیر از خودم در این ملک کسی قدرت بر ظلم ندارد. اما در این دولت جاوید آیت غیر از خود وجود مسعود همایون همه کس قدرت بر ظلم دارد، بلکه غیر از ظلم پیشه‌ای ندارند... در القاب ایشان گاه ارکان، گاه رجال نوشته می‌شود، جمعی کسبه شده‌اند که لیلانهار معامله می‌کنند. هر حکم که دربارهٔ هر یک از ایشان می‌شود، اغماض و اغراض را فرض می‌دانند، و با خوردن مال دیوان و اتلاف جان و مال مسلمانان بانفعی گراف استرداد می‌کنند... می‌گویند: با فلان امیر یا فلان وزیر یا فلان حاکم چگونه می‌توان درشتی نمود، یا فلان دستخط را چگونه می‌توان مجرا داشت. این همه های و هوی از برای حمال و جمال است، نه از برای ارکان و رجال... از بی انصافی و بی اعتدالی اگر در احقاق مظلومی اصرار یا اظهار شود، می‌گویند: این دستخط ظاهری است. نمی‌دانیم بطون سبعة دستخط از کجا بر ایشان کشف شده که ماها استنباط و استخراج نمی‌توانیم نمود؟ به چه دلالت [لفظ] بگیری و برسانید را نگیرند و نرسانید توجیه و تأویل می‌نمایند؟!!

«... به طور تحقیق بدانید که دسته دسته دستخط‌های مبارک است که در دست مردم مظلوم مانده، به هیچکس دسترس ندارند. هرگاه ثبتي از دستخط‌های مبارک بردارند و بعد از مدتی از انجام امور جویا شوند، می‌دانند این مظلومین به حالت اولی باقی هستند. ملهوف و مظلوم وارد شده، مأیوس و مجروم مانده، مقروض و محروم مراجعت می‌کنند. گذشته از اینکه محض خیالات بیهوده در احقاق حقوق مردم، در اجرای این دستخط‌ها اعتنایی ندارند به معاذیری متعذر می‌شوند که نعوذ بالله به مذمت و لینعت خود جسارت می‌کنند، می‌گویند: طرف مقابل سخت است و دستخط مبارک سست است و ظاهری است، و فلان عملة خلوت از باطن خبر دارد، و از تلون و تردد اندیشه داریم، و از ناسخ می‌ترسیم... ضبط ضیاع و عقار و حفظ جلال و وقار و اصلاح امورات و توجه به دهات

و قنوات خودشان، می‌جال نمی‌دهد جواب بدهند. جواب نمی‌گویند، بگویند جواب حسابی نمی‌گویند... این امنا غیر از کار خود هیچ‌امر را کار نمی‌دانند، به درد احدی نمی‌رسند. بر این مشّت رعایا رحم کنید، از دست رفتند، دادرس ندارند، چیزی برایشان باقی‌نمانده است. بضاعت و سرمایه که هزار رعیت بدان تعیش میکنند، اسباب يك اطاق است. و ملکى که هزار نفر به آن نان می‌خورند، به خرج طویله امیری و وزیرى رفت. چه بلایی شده‌اید به جان و مال مسلمین. با این حالت‌ها مردم تمام خواهند شد و خراب می‌شوند... با این وزرا و امنا که از هزار راه تمنای زر و سیم دارند، هیچ دستخط از پیش نمی‌رود.

«... اگر بعد از قرنى يك نفر پیدا شود که در احقاق حقوق و رفع ظلم سیف قاطع بکشد، او را به فساد عقیده و سوء طریقه نسبت می‌دهند. ای‌کاش، قدری از این حالت برای ایشان پیدا می‌شد که این همه عدالت و انصاف مهمل و معطل نمی‌ماند، و رایحهٔ عدل به مشام مظلومین می‌رسید»^۱.

مجلس تحقیق مظالم فرجام روشنی نداشت؛ نه مرجع قضائی صحیحی بود و نه قدرت اجرائی داشت. وجود این مجلس در دستگاه حاکم از اصل بی‌معنی بود، دستگاهی که اعتماد عام و نیت خیر مردم را همراه نداشت و محکوم به سقوط و تباهی بود.

۱. نامهٔ صادق قمی به ناصرالدین شاه، بدون تاریخ، از مجموعهٔ خطی.

ضمائم

تبرستان
www.tabarestan.info

رسالة سیاسی به قلم میرزا محمد حسین خان دبیر الملک فراهانی^۱

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله الذي عليم بذات الصدور يحب
الصادقين ويربي المستضعفين وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين.
اما بعد :

چون عمری این بنده بی مقدار در این عالم به فر بندگی و چاکری آستان
همایون که بهشت جهان و نعمت جاوید است سرافراز بودم، و با خدام دربار
کیوان مدار دمساز، عطاها بردم، خطاها کردم، مرحمت ها دیدم، به نعمت ها
رسیدم که نه تعداد آن دانم و نه احصای این توانم - و اکنون که از آن نعمت
عظمی دور و به خدمت آستان ملائک آشیان ثامن الائمه و شافع الامه، سبط
رسول الثقلین و شمس الکونین، بدرالدجی، فلك العلی، شمس الضحی سلطان
الاولیاء علی بن موسی الرضا علیه التحية و الثناء مأمورم - با خود اندیشیدم
که اینک عهد مشیب فراز آمده و فراز عمر به نشیب رسیده، و بهار زندگانی را
نوبت خزان است و نسیم حسرت از هر طرف وزان، در کوی بندگی سالها
زندگی کرده ولی حاصلی جز شرمندگی از مراسم بندگی به دست نیاورده -

رب انی وهن العظم منی و اشتعل الرأس شیباً^۱ - و نظر به اینکه از سآمت کار خود و شآمت بخت بد مأیوس است از اینکه ازین پس تواند در آستان همایون در سلك همقطاران منسلک گردد، و در خریطه خدمتکاران منخرط باشد که به تقدیم خدمتی رنگ ذلت از چهره شوید، و به ادای طاعتی عذر شرمساری و خجلت گوید، به مفاد لایأس من روح الله الا القوم الکافرون^۲، بی قابلیت و عدم استعداد و استطاعت خود را وسیله شرمندگی و عذر خجلت و سرافکندگی ساخته، به امداد بخت بلند و طالع فیروزمند شهریار جهان و سایه خدای آشکار و نهان که مایه برنائی پیران و دانائی دبیران است، ادای حقوق تربیت دولت و پاس نعمت خداوند نعمت را لازم دید که شطری از حالت حالیه دولت و لینعمت را که در این مدت بر آن اطلاع حاصل نموده و ارکان پایه سریر سلطنت مکتوم می دارند و به عرض نمی رسانند، بلکه اگر بینوایی هم از يك شعبه کار آگاهی حاصل نموده، در خفا به عرض رساند یا تقدیم خدمتی از خدمات دولت را متعهد شود، با دشمنان صمیم خود سازش می کنند و به آن بیچاره کاوش می نمایند تا او را تمام و قرین انعدام نمایند، به عرض برسانم.

لهذا امید از کرم عمیم چنان است که بر عرایض این غلام ستاری را که از صفات و اخلاق ستوده حضرت باری است پیشنهاد فرمایند؛ هر آنچه که مقبول رأی مشکل پسند همایون افتد از اثر تربیت آن دربار داند، و بر علت و اسقام ملك و دولت معالجتی حکیمانه فرمایند، و الا ذیل خطاپوش را بر آن گسترده و از اثر کلام الناس علی قدر عقولهم داند. و همچنین سایر زلات و خطیبات چاکران [را] مخفی و مستور فرمایند؛ بسوزان در آتش بشویان در آب.

۱. قرآن، آیه ۴، سوره مریم.

۲. آیه ۸۷، سوره یوسف.

این غلام گمنام که احقر عباد و اقل انام است بیست و دو سال تمام مشغول خدمات این دولت ابدی الدوام بوده ، ده سال به کارگذاری و وزرای عاقل بزرگ کسب اطلاع و اعتبار نمودم ، و دوازده سال سرافتخار برخاکپای مبارک سودم ، و جز برخاک آستان همایون دیده بجائی نگشودم ، سرمایه‌ام صداقت بود و پیرایه‌ام خدمت و اطاعت سفرآ و حضرآ . من اندر قفای ملک تاختم ، ز خدمت به نعمت نپرداختم . جز انتظار امور دولت و لینعت راهی پیش نگرفتم ، و برای جلب منفعت که در حقیقت مورث خیانت به خداوند نعمت بود تملق نگفتم ، و هرچه را که می‌دیدم به عرض می‌رساندم ، و مکرر همگنانم به نصایح مشفقانه دوستانه بل به لؤم و توبیخ ممانعت کردند نپذیرفتم . تا آن بود که در اواخر ظاهرآ و باطنآ در مقام مکاوح و سعایت برآمده پیشرفت خیال و مقصود خود را در اضمحلال این غلام یافتند . اگرچه مرحمت خاطر و عنایات باطن و ظاهر خاطر مهر مظاهر همایون از انهدامم محافظت فرمود لیکن کاری که موجب ترقی دولت و انتظام امور نوکر و رعیت باشد پیشرفت ننمود ، زیرا که طبایع ناس هر یک تابع و پیرو اساسی است . چاکران دولت و باریافتگان پایه سریر سلطنت که بایستی حاصل چاکری را تقدیم خدمت دانند و از حسن خدمت تحصیل نعمت و کسب شأن و منزلت نمایند ، چون در معنی جالب منفعت و جاهد نه طالب ترقی دولت شاه ، اوقات خود را مقصور به تحصیل رعونت و تکمیل لجاجت دارند به حدی که اگر کسی از راه دلسوزی برای ترقی و نظم کار دولت حرفی به خودشان بگوید یا در مجلسشان ذکر کند فی الفور در مقام تخطئه و تقبیح آن برمی آیند و اگر تعهد خدمت کند به تحریک جهال و اوباش در نقص آن سعی می‌نمایند بلکه اگر خدمتی را محض میل خاطر مبارک به کسی که موافق منظور ایشان نباشد محول فرمایند ، چنان ظاهرآ و باطنآ در تخریب کار او می‌کوشند و چشم از حقوق نعمت و لینعت خود می‌پوشند که آن بیچاره را

ضایع کنند که مبادا خدمتی از او به منصفه ظهور رسد، خدمت و لینعمت و ترقی دولت را کآن لم یکن می انگارند، و حجیم موجود را بر نعیم موعود مرجح می دارند، بنیان کار را بر حصول مقصود خود نهاده، میل و اغراض و قبول و انکارشان به تعبیر منصبی یا تأخیر مطلبی برای تسویر مرسوم و وعده معلومی قرار داده اند، بحدی که آن مقاصد بزرگ و عمده که مرکوز ضمیر منیر همایون بود در پرده خفا و کمون ماند به نحوی که دور نیست خاطر مهر مظاهر همایون مأیوس باشد از اینکه در این دولت ممکن است مثل سایر دول نظامی گذاشت و قانونی مقرر داشت که قشون آماده و منظم، و رعیت آسوده و متنعم، و خرج دولت و نوکر به قدر ضرورت و خزانه دولت ممتلی، و مملکت آباد و معمور باشد چنانکه دولت های بسیار کوچک فرنگستان از آن فواید بهره ورنند و در این دولت به کلی از این خصایص محروم اند، و از این فواید مطلقاً بهره ندارند زیرا که مقصود شخصی کارگذاران دولت در تنظیم امور به عمل نمی آید. این است که يك وقتی متمسك می شوند به اینکه نظام قواعد کفار است، و اجرای آن در اسلام بدعت خواهد بود. و نمی دانند که بدعت در مذهب ممنوع است، و رجوع به اقوال پیغمبر خود نمی کنند که قرار حرکت عساکرشان در غزوات با چه نظام بود، و خراج و مقاسمه شرعی چقدر و به چه نوع است. اینکه حالا خود در پیش دارند عین بدعت است که فقری هر چه دارد از او می گیرند، و غنی از دادن رشوه مرفه و آسوده است. یا اعمال و افعال سلاطین سالفه ایران را سند نموده متمسك می شوند به اینکه اینها از اثر قضا و قدر است - در عهد صفویه کدام قانون را مرتسم داشتند، چه نظامی در دولت گذاشتند که صاحب آن همه شوکت و فاتح آن همه مملکت شدند. و غفلت دارند از اینکه اولاً معاصرین همجوار آنها در آن عهد و زمان به حالت آنها بی نظام بودند. ثانیاً اگر هم قانون نظامی داشتند، بعد از سیصد سال سلطنت چگونه هشت هزار افغان

می توانست از چهارصد فرسخ مسافت بیاید، در بحبوحه مملکت در شهری که دو کرور متنفس در آن متوطن بود پادشاه را گرفته به قتل برسانند. و دولت روس از تاریخ یکهزار و یکصد و بیست و یک هجری که الی زمانهاذا یکصد و پنجاه و پنج سال بیش نیست، همین قدر که پطر کبیر بنای رسم قانون و قواعد نظام را گذاشت و قرار پولتیک در آن دولت مقرر گردید که به همان وتیره حرکت و اعمال خود را قرار دادند، در این مدت قلیله صاحب یک کرور قشون گردید، و سه سال با چهار دولت بزرگ جنگید، و حالا از چهارصد فرسنگ راه قشون خود را به بحبوحه ترکستان رسانیده، دور نیست طولی نکشد که از ترکستان بگذرند و به افغانستان برسند، بل به هندوستان.

ترقی دولت انگلیس از هشتصد سال به اینطرف به قوت نظام و تقویت قانون بجائی رسیده که اگر ملاحظه سبقت و قدمت دولت چین و فرانسه را نمی کرد خود را اول دولت روی زمین می شمرد، چنانکه سفیر آن دولت در مقام تفاخر به این دولت می گفت که: دولت انگلیس دولتی است که آفتاب از پرچم بیرق او غروب نمی کند. و این دولت علیه در عهد نادر شاه مالک افغانستان و گرجستان و سیستان و تمام بلوچستان و ترکستان و شهرزور و سلیمانیه بود، و اکنون به جهت نداشتن پولتیک و قانون به این حقارت رسیده که افغانستان دولتی است علیحده، گرجستان و ترکستان و سلیمانیه و شهرزور را دیگران تصاحب کرده اند، در بلوچستان هررئسی صاحب دعوی است، و ترکمان در داخل مملکت یاغی است.

اگرچه نسبت به عهود قرینه سابقه الحمدلله تعالی از میمنت اقبال بیزوال همایون به واسطه امنیت مملکت و روبه ترقی و آبادی گذاشته است، اما همین قدر تصور بفرمائید که اگر با این امنیت مراقبت در نظم و رفع اذیت می شد تا به چه درجه بر آبادی مملکت و منافع دولت می افزود. اگرچه اولیای دولت دور

نیست همواره از انتظام امور دولت به عرض برسانند، اما این انتظام نسبت به ترکستان و بلوچستان و سیستان و امروزه افغانستان است - لکن نظم دولتی نمی‌توان گفت که موجب ترقی دولت شود. بدیهی است تا چهار رکن هر چیزی استوار نباشد پایدار و برقرار نخواهد ماند. و قوایم اربعه دولت را که عبارت است از جمع و خرج، ودخل و صرف و مالیات، و انتظام قشون و رفاه رعیت، و ازدیاد حرفت و صنعت و تجارت و رسوم و آداب خارجه و قرار پولتیک دولتی - چندان استقرار و استقامتی ندارد که بتوان با آن اطمینان حاصل نمود. چون حکیم هر قدر ماهر باشد تا تشخیص مرض را ندهد معالجت آن نتواند. لهذا علل حالیه قوایم اربعه دولت را به عرض خاکپای مبارک می‌رساند تا به رأی اصابت پیرای همایون متدرجاً در مقام معالجت برآیند.

رکن اول: مالیات و تطبیق مداخل و مخارج دولت.

این معنی بر رأی بیضا ضیای همایون مشهود و معلوم است که میرزا تقی خان پس از آن خرابکاریهای حاجی میرزا آقاسی که مالیات را به پنج کرور و اخراجات دولت را به چهارده کرور رسانیده بود و از قشون جز اسمی نبود - به قدری که در آن اول دولت ممکن بود پیش رفت. در همان دو سه سال قشون را در صد و بیست هزار نفر قرارداد، و مبنای کار جمع و خرج دولت را چنان گذاشت که سالی صد هزار تومان هم در خزانه عامره پس انداز شود. میرزا آقاخان به بعضی جهات که خواست مردم داری و قبیله داری کند، و خیال خودش را هم بر کار دولت مرجع و مقدم می‌داشت، نتوانست آن چرخ را بگرداند و آن رشته را درست به انتها برساند. خرج دولت را به جهت تکثیر مواجب و

مرسوم اولاد و اقوام و اقارب خودش زیاد کرد، و بردخل دولت هرجا ممکن بود افزوده شود به جهت قلیلی که برای خود اخذ می کرد نیفزود. و لاجرم از عدد نفری قشون قریب هیجده هزار نفر که چند فوج به اسم و رسم بود، و مابقی از عدد نفری افواج که فوج هزار نفری را هشتصد نفر قرارداد، کاست. بعد از آنهم چند فوج تمام که متجاوز از پنجهزار نفر عدد آنها می شود، فراهانی و کزازی و گروسی و سمنانی و عرب و عجم و نیشابوری و شیرازی اخراج شدند که در حقیقت نفس الامر بعد از میرزا تقی خان الا آن قریب بیست و پنج هزار نفر از تعداد قشون کاسته شده که اقلاً صد و پنجاه هزار تومان مخارج آنها می شد که بایستی علاوه بروجیه مقرری میرزا تقی خان عایدخانه عامره شود. و علاوه از اینها آنچه این غلام از روی تحقیق و یقین می داند بعد از میرزا آقاخان تا اول وزارت سپهسالار^۱ مبلغ نهصد هزار تومان به حسن تدبیر و جهت کثیر و تحمل زحمات وجود مسعود که به واسطه مراقبت های کامله در امور دولت جزئاً و کلاً^۲ متحمل شدند و عاملی هایی که در جمع و خرج و توفیر و تکثیر منافع دولت فرمودند، بردخل دولت افزوده شده است. و اینها همه متجاوز از دو کرومی شود. و تفصیل آنچه با زحمت وجود مسعود همایون افزوده شده است جز و آنرا معروض می دارد تا معلوم شود که از روی تحقیق است نه غرض و تخمین. و جزو آن از اینقرار است:

نهصد و یک هزار و هشتصد تومان جمع کل است:^۲

آنچه برمداخل مملکت افزوده شده است سوای یکصد هزار تومان قرار-

دادی میرزا تقی خان ۷۵۶۶۰۰ تومان است:

۱. مقصود محمدخان سپهسالار است که در ۱۲۷۶ به صدارت منصوب گردید.

۲. تمام ارقام دراصل به سیاق نوشته شده.

[۱] از ولایات ۴۳۸۱۰۰ تومان:

خراسان ۸۴۰۰۰ تومان

به توسط قوام الدوله ۲۰۰۰۰ تومان

به توسط دبیرالملک ۶۴۰۰۰ تومان

گیلان ۳۵۰۰۰ تومان

به توسط دبیرالملک ۲۵۰۰۰ تومان

به توسط معیرالممالک ۸۰۰۰ تومان

و ۱۹۰۰۰ تومان

[شامل] لشت نشاء ۱۰۰۰۰ تومان جزو عمل میرزا آقاخان

شیلات ۹۰۰۰ تومان جزو عمل سابق

خوزستان به توسط دبیرالملک سوای پیشکش ۴۰۰۰۰ تومان

محمره و شط العرب ۳۶۰۰۰ تومان

جزیره ۴۰۰۰ تومان

کرمان برای اینکه تازه مرتضی خان افزوده به توسط دبیرالملک ۶۱۹۰۰ تومان

اول مأموریت وکیل الملک ۴۱۹۰۰ تومان

تفاوت خالصجات الی لوی ثیل ۸۰۰۰ تومان

اضافه توشقان ثیل ۳۰۰۰ تومان

اضافه لوی ثیل شهاب الملک ۵۰۰۰ تومان

اضافه لوی ثیل عمیدالملک ۴۰۰۰ تومان

یزد و غیره ۸۰۰۰۰ تومان

یزد ۴۰۰۰۰ تومان

اضافه صاحب دیوان ۲۰۰۰۰ تومان

اضافه معیرالممالک ۲۰۰۰۰ تومان

مازندران و استراباد	۲۶۴۰۰ تومان
تفاوت عمل مازندران	۸۰۰۰ تومان
دهات ناروار و مشهدسر	۱۰۰۰۰ تومان
بندر جز	۲۶۰۰ تومان
آغورچای ویموت	۵۸۰۰ تومان
اصفهان	۴۰۰۰۰ تومان
به توسط دبیرالملک	۱۵۰۰۰ تومان
صاحب‌دیوان	۲۵۰۰۰ تومان
کردستان	۸۰۰۰ تومان
آذربایجان	۳۰۰۰۰ تومان
عراق	۱۰۰۰۰ تومان
فارس	۲۵۰۰۰ تومان
بروجرد	۲۰۰۰ تومان
قم	۳۰۰۰ تومان
ساوه و شاهسون بغدادی به توسط دبیرالملک	۳۰۰۰ تومان
قزوین اضافه حاج حسنعلی خانی توسط دبیرالملک	۵۰۰۰ تومان
دهات از بابت اضافه جمع	۵۰۰۰ تومان
خوار به توسط دبیرالملک	۸۰۰ تومان

[۲] دارالخلافه و توابع: ۳۱۹۳۰۰ تومان

غله انبار	۴۰۰۰ تومان
ایلات توابع دارالخلافه به توسط دبیرالملک	۷۰۰ تومان
خالصجات مخصوص به توسط دبیرالملک	۵۰۰۰ تومان

۵۰۰۰ تومان	باغ خاص
۴۰۰۰ تومان	آوران به توسط دبیرالملک
۲۰۰۰ تومان	تمبر امانت و کسبه به توسط میرزا موسی وزیر
۹۰۰۰ تومان	ورقه دولتی
۲۰۰۰ تومان	پیشکش استمراری چاپارخانه ها به توسط شهاب الملک
۲۰۰۰۰۰ تومان	گمرکخانه به توسط میرزا نصرالله و قوام الدوله
۸۰۰ تومان	اخراجات چاپارخانه عرض راه آذربایجان و پیشکشی دبیرالملک سوای جنس و نقد

[۳] برگشت از مخارج دولت سوای یکصد و پنجاه هزار تومان تخمیناً مخارج قشون اخراجی و برگشت تخفیفات جزء

۱. برگشت مواجب میرزا آقاخان و اولاد او سوای استصوابی آنها که به چاکران دیوانی مرحمت شده ۵۰۰۰۰ تومان
۲. برگشت تخفیفات آذربایجان ۲۰۰۰۰ تومان
۳. برگشت تخفیفات اصفهان ۲۵۰۰۰ تومان
۴. برگشت تخفیفات فارس ۴۰۰۰۰ تومان
۵. برگشت تخفیف سرشمار سرباز آذربایجان ۵۰۰۰ تومان
۶. برگشت تخفیفات کرمانشاهان ۵۰۰۰ تومان

صورت وجوهی که با زحمات نفس نفیس همایون برمداخل دولت بعد از میرزا آقاخان تا اول وزارت مرحوم [محمدخان] سپهسالار بردخل دولت افزوده و از خرج کاسته شده است که این غلام اطلاع دارد و از قرار تفصیل نهصد هزار تومان است. یکصد هزار تومان هم قراردادی میرزاتقی خانی است که علاوه بر جمع و خرج لازمه دولت برای خزانه گذاشته بود که جملتان دو

کروور می‌شود، غیر از مواجب و مخارج قشونی که بعد از میرزا تقی خان از او اسط صدارت میرزا آقا خان الی یومنا هذا بدین تفصیل اخراج شده‌اند. صورت قشونی که اخراج شده و مواجب و مخارج آنها می‌بایست عاید دولت شود:

ایلات قزوین: فوج. ^۱	سمنانی و دامغانی: فوج.
اصفهان: فوج.	عرب و عجم: فوج.
فندرسکی: فوج.	گروسی: فوج.
قم و تفرش: فوج.	کزازی: فوج.
خدا مولوی همدان: فوج.	فراهانی: فوج.
جدید قشقایی کاظم خان: فوج	عاشوری: فوج.

از کل افواج دو هزار نفر بودند، هر فوجی دویست نفر کم کردند البته ده هزار نفر می‌شود. از سواره همه را نصف کرده‌اند مثل کلائی و کردستانی و ایلات و غیره.

لامحاله در سال اگر دویست هزار تومان اخراجات اینها نمی‌شد، صد و پنجاه هزار تومان می‌شد. آن دو کروور و این تفاوت اخراجات به نحوی از میان رفته است که معلوم نیست چه شده است. و اگر بالفرض پنجاه شصت هزار تومان به بعضی از نوکرها مواجب یا استصوابی داده شده باشد، علاوه از اینها بعد از آن افزوده شده است که این غلام اطلاعی نداشته و ننوشته‌ام.

از سال وزارت [محمدخان] سه سالار به بعد سالی چهار صد هزار مقرر داشته‌اند و اصل خزانه عامره شود. کدام سال بالتمام رسیده است؟ اگر فرضاً هزار قبضه 'تفنگ' خاطر مبارک مایل شده است از خارج ابتیاع نماید یا ده عراده

۱. به سیاق نگارش اهل استیفا یعنی يك فوج.

توپ بر توپخانه دولت بیفزاید، یا آفتی به مملکت رسید یا میل خاطر مبارک به تفرج و سیر و سیاحت ملکی علاقه گرفت، همه باید از آن وجه مقرری خزانه کسر شود و آن يك کروار را کسی نداند چه شده و که برده است که فرضاً اگر چنانچه مستلزم شأن دولت است میل خاطر دریا مقاطر همایون اقتضا کند که برای ترقی دولت و نظم بنادر دو فروند کشتی در روی دریای فارس داشته باشد یا پنج قلعه محکمه در سرحدات دولت بنا کنند یا بیست و سی هزار تومان صرف آبادی و تصرف حقیقی سیستان ملکی کنند که سه سال بعد از آن سالی پنجاه هزار تومان بردارند یا بیست هزار تومان برای آبادی سرخس و راه و رعیتی آن مصروف دارند که تلافی و مکافات عمل مروی را بنمایند یا برای تجهیز و ترتیب لشکر قراری دهند و لازم شود وجهی خرج کنند باید از آن قلیل وجه مقرری خزانه بردارند. یا از این گونه امور که موجب ترقی دولت است صرف نظر نمایند.

چندین نوکر بزرگ از دولت مرحوم شده است مثل سپهسالار و مشیر - الدوله و اعتضاد الدوله و غیره که همه در حال حیاتشان اولادشان بقدر قابلیت منصب، موجب داشتند. بعد از خودشان اگر مقرری و مرسومشان عاید دولت می شد زیاده از پنجاه هزار تومان بود. تعجب نیست اگر از فوت کسی مردم هجوم می آورند و مواجبش را من غیر استحقاق ببرند، زیرا که طبایع انسانی مجبول بر طمع است. لکن عجب اینست که اولیای دولت چرا برخود متحتم کرده و واجب شمرده اند که هر کس وفات یافت فوراً موجب و مرسومش را بر سبیل حتم من غیر ضرورت فیما بین مردم قسمت کنند. بدیهی است در يك دولتی بزرگ در ظرف مدت یکسال ده نفر، بیست نفر، مصدر خدمتی می شوند که مستوجب ازدیاد منصب و مواجب شوند. از آنها که نمی توان مضایقه کرد؛ متوفی را هم که دیگران من غیر استحقاق برده اند؛ نعمت را هم به شرط

خدمت مشروط نداشته‌اند. اینست که در ده سال يك كرور مال دولت از میان رفته است، و معلوم نیست که برده و به که رسیده است. اگر لازم شود ده فوج درجائی اردو بزنند و مشق کنند یا بجائی مأمور شود برای خرجش معطل می‌مانند که یا باید از آن قلیل وجه مقرری خزانه داده شود، و یا در آخر برات بلامحل در دست مردم بماند و به برات فروشی برسد، یا صرف نظر از مقصود عمده نمایند.

البته کتابچه قواعد افغانستان از نظر انور همایون گذشته است و ملاحظه فرموده‌اند که شیرعلی خان یکسال پیش نیست که اعادی داخله را از ولایات افغانستان [دور] کرده است، و استیلا به ملک خود یافته. با حالت بی‌تربیتی افاغنه، آن قواعد افغانی را متروک و منسوخ داشته آن‌جا پادها و مواجب‌های گزاف که خوانین افغان می‌بردند همه را موقوف کرده، قرار را برگرفتن مالیات گذارد، و پنج کرور مالیات مشخص و مقرر نمود. چهارصد هزار تومان برای ارباب و ظایف و خوانین مفتخور شکم زربفت افغان مقرر داشت، و مابقی را برای مخارج قشونی و اسلحه حریبه گذاشت که هر قدر التجا کردند که ده هزار تومان دیگر بر آن چهارصد هزار بیفزاید، قبول نکرده و گفت: از مخارج قشون کاسته می‌شود و نمی‌توانم. و به همین قرار سی فوج که هیجده هزار نفر باشد سرباز و دوازده هزار سوار باشد برای خود قشون مقرر داشته و سیصد عراده توپ و به فراخور اینها قورخانه و سایر ادوات حریبه را بنانهاده. سی فوج سرباز را از قرار نفری ماهی يك تومان و پنج هزار قیمت جیره و مواجب با دو دست ملبوس تابستانی و یکدست زمستانی، و چهار هزار سوار نظام نفری ماهی چهار تومان می‌دهد که این سرباز و سوار همیشه در پای بیرق حاضر باشند چنانکه اکنون پنج هزار فوج و هزار سوار نظام در هرات و سه فوج و پانصد نفر سوار در قندهار مشغول مشق دارند. و [اما] چاکران کارگذار

این دولت از يك كرور مال دولت خبر ندارند چه شده است. برای چاکران این دولت هزار مرتبه مردن بهتر از این زندگی است که شیرعلی خان افغان در يك سال و نیم صاحب نظم و نظام و قانون بشود، ودولتی که چندین [هزار] سال است دولت است، در مدت بیست سال با امنیتی چنین که لله الحمد از فر وجود مسعود همایون حاصل است، قانون مترسم نداشته اند، وقراری برای دخل و خرج ومالیات نگذاشته اند.

در این مدت دوازده سال بعد از میرزا آقا خان الی زمانها هذا این دو كرور که بردخل دولت افزوده شده است اگر اولیای دولت این وجه را به مصارف دیگر نمی رساندند، و بهمان مالیات و جمع و خرج قدیم دولت که میرزا تقی خان ومیرزا آقاخان ده سال راه بردند و گذراندند اینها هم قناعت می کردند و این دو كرور را برای دولت می گذاشتند که سالی يك كرور عاید خزانه می شد و از يك كرور دیگر سالی صد هزار تومان علاوه مخارج ترتیب وتجهیز لشکر و صد هزار تومان هم به مصارف خریدن کشتی و ساختن قلعبجات سرحدیه می رسید - الی حال قشون و قورخانه دولت مثل یکی از دولت های [صاحب] نظام بود، وده فروند کشتی جنگی در خلیج فارس داشت، وچندین قلعه محکم در سرحدات بنا شده بود. ولکن از بی خیالی اولیای دولت رشته ای را [که] میرزا تقی خان بنا گذاشته بود، در دست نگاه نداشتند. البته از نظر اصابت اثر همایون محو نشده است که کتابچه جمع و خرج کل که برای سپهسالار نوشتند ششصد هزار تومان فاضل آن بود. یکصد و هفده هزار تومان بایبی سوادى او از مخارج برگرداند که چهارصد هزار تومان از آنرا به جهت خزانه عامره گذاشت، و سیصد و هفده هزار تومان برای مخارج غیر عادى دولت ماند. در واقع نفس الامر هرچه وازده بود، بی قاعده نبود. لکن محض تضييع وخطئه او همه را باز به صاحبانشان دادند، و بیست سی هزار تومانی که

او بدون ملاحظه فرمان به مردم داده بود برای دولت بی جهت ماند. عجب تر اینکه با این جمع و خرج و دخل باز سالی صد و پنجاه و دو بیست هزار تومان در آخر هر سالی برات بی محل در دست مردم می ماند، و تومانی پنجهزار کمتر می فروشد. اینست حالت مالیات دیوانی.

رکن دوم: از ارکان امور دولت قشون است:

به نرمی توان لشکر آراستن، به لشکر بسی کین ها خواستن. حالت خالیة جمیع امور مملکت، خاصه امور قشون کما هو حق به برای جهان آرای همایون مشهود و معلوم است که مناسبت و مشابعت به قواعد و قوانین دول نظام ندارد. اگر چه بخت بلند و طالع فرخنده مطالع فیروزمند همایون که تا ابد از عین اکمال مصون باد، اکنون حصون مملکت به کمال امنیت مقرون است. لکن به این اطمینان نمی توان آسوده نشست، و دست از انتظام لشکر و کشور که موجب امید دولت و بیم دشمن است شست، و از ترقی دولت چشم پوشید.

اکنون بحمد الله سال بیست و سیم این سلطنت کبری است. اگر چه جای کمال شکر گذاری است که نسبت به سابق الله الحمد تفاوت کلی به سبب حصول امنیت، ترقی به حالت آبادانی ممالک محروسه راه یافته است. لکن در حالت قشون که موجب رعب قلوب همجوار و ترقی دولت است تفاوتی حاصل نشده است. اگر [چه] در وزارت میرزا تقی خان به واسطه اینکه خودش در میان قشون نشو و نما کرده بود و سعی در ترقی دولت هم داشت، دو سه سالی امور قشون رو به نظم و ترقی گذاشت. اما چون قانون دولتی مقرر نداشت و نظم شخصی

بود، برقرار و پایدار نماند. چنانکه هنگام رکضت موبک همایون به اصفهان که انگلیس‌ها مانع از تشریف‌فرمائی به همدان شدند، اگر چه مردم شهرت دادند که به علت غرض شخصی با میرزا تقی خان مانع شدند، لکن چنین نبود بلکه خود این غلام از حکیم دکسون^۱ سبب را سؤال کردم گفت: جهت اینست که ما حساب کرده‌ایم در این نقاط سرحدیه، دولت ایران در هر جا خواسته باشد در بیست روز سی و پنج فوج حاضر نماید، و باعث اغتشاش سرحدات عثمانی می‌شود.

اما حالا در آن نظم و قاعده اختلال کلی راه یافته است که اگر يك فوجی برای مأموریتی احضار شود سه ماه زیادتر طول می‌کشد تا به دارالخلافه برسد تا چه رسد به محل مأموریت [برود]. و معایب حالیه قشون که مشهود است از چند جهت است: یکی طمع سرکرده‌های بی‌نظم تربیت نشده، مثل لطفعلی خان سرتیپ قره‌گوزلو و امثال آن که خود را به وراثت صاحب فوج می‌دانند، و فوج را مالک چیزی نمی‌دانند، مگر ترحمأ و تفضلاً چیزی به سرباز بدهند. چنانکه حین عزیمت حشمت الدوله^۲ به خراسان از راه‌ها به این غلام نوشت که: آن فوج را روانه کلات کنم، هزار تومان به این غلام می‌داد که تبدیل به فوج دیگر کنم. بعد از آنکه در جزء تحقیق کردم معلوم شد سرباز هیچ حرفی نداشت، و راضی نبودند يك دینار هم بدهند. سرتیپ محض ملاحظه شاهزاده خانم متعلقه به او، از هوای کلات و رفتن به آنجا اکراه داشت، و این هزار تومان را از مال فوج می‌خواست بدهد و به کلات نرود. این غلام قبول نکرده، روانه‌اش کردم. آخر هم پانصد تومان داد که از کلات معاف شد. اگر چه به سبب این

۱. دکتر دیکسون طبیب سفارت انگلیس بود.

۲. حمزه میرزا حشمت الدوله.

وجه کار ساخلوی کلات خوب شد ، اگر بعد از این تغییر ندهند ، هم عباس ریحان به جهت اینکه حکومتش را دارد و ابدی می‌داند و اهتمام در حراستش می‌کند ، هم سایر افواج از صدمه بد هوائی آنجا مستخلص شدند . مقصود حالت آن نوع سرکرده‌های بی‌تربیت است که باعث بی‌پائی و هرزگی قشون می‌شود . چنانکه همین فوج شورشی که در عربستان کردند ، البته در نظر انور همایون هست . همین کار راهم این روزها در مشهد کردند . انحصار به این فوج و سرکرده ندارد . و سرکرده‌هایی که در خیال طمع هستند بسیارند و همین طورند .

یکی دیگر باعث پریشانی و بی‌پائی قشون طمع حکام است . اولاً به مداخل ولایتی اکتفا نکرده ، در مقام مداخل از قشون هستند . با اینکه حشمت‌الدوله جنبه قشون‌کشی و سرداریش غالب است ، و می‌خواهد مراقبت بحال نوکر داشته باشد ، باز از فوج و سواره‌ای که به خراسان آمد ، نشد که مداخل نکنند ، و چیز نگیرند و مرخص نکنند . همچنین زیاده‌تر از يك ثلث سیورسات جنسی به قشون ندادند ، باقی را تسعیر کرده از قرار خرواری دو تومان و پنج هزار پول دادند ، و سرباز بیچاره خرواری پنج تومان خریدند . سایر حکام به طریق اولی بدتر از این رفتار می‌کنند ، بلکه حکام فارس که همیشه مأموریت افواج را برای وصول مالیات و پیشکشی خود قرارداد داده بودند که هر دو دسته را به بلوکی مأمور می‌کردند ، سرباز هم مثل رعیت یاغی رفتار با مردم می‌کرد ، و آبادی به حالت رعیت و ولایت باقی نمی‌گذاشتند . و در آخر حکام همان را عوض مواجب و جیره قشون با سرکرده محسوب می‌داشتند . سرکرده هم از ترس قبول می‌کرد . لکن ، هم به قشون مواجب و جیره درست نمی‌رسید ، و هم رعیت خراب می‌شد ، و همیشه هم از دولت هراسان و گریزانند .

یکی دیگر عدم تعیین زمان مأموریت و خدمت قشون است . يك فوج

بسیار می شود که دو سه سال در سر خدمت می ماند، و بعد از مراجعت هم يك سال در خانه نمانده باز مأمور به جای دیگر می کنند. و يك فوج سه سال و چهار سال به جایی مأمور نمی شود، و اگر هم مأمور شد يكسال نگذشته که به عرض دو عریضه شکایت آمیز رئیس قشون، و دادن پانصد تومان رشوه بواسطه و وسایط مرخص می شود. و همچنین کسی که سرباز شد، تا عمر دارد باید سرباز باشد و مأیوس است از اینکه تا زنده است مرخص شود. و به این جهت مردم هارب و خائف اند، و از نوکری همیشه گریزانند، و این همه غایب و فراری در قشون بهم می رسد.

یکی دیگر فرق و تفاوت نبودن فیما بین خادم و کاهل، و قرار نداشتن اجر و خدمت و زجر در ازای تکاهل و غفلت. اکنون نمی دانند اگر در خدمت رشادت کنند به فلان امتیاز ممتاز خواهند شد، و اگر تقاعد ورزند به فلان تنبیه دچار خواهند گشت. بسا قانون ها و کتابچه ها نوشته شد. حتی کتابچه به دستخط مبارك مرقوم گردید و رؤسای قشون معتنا به نشمرده، به جهت اجرای طمع مجرا نداشتند و مهمل و معوق گذاشتند. چه بسا که آشپز و پیشخدمت و مهتر فلان سرهنگ و سرتیپ، صاحب نشان است و آنکه جلادت و رشادت کرده است محروم و مأیوس است.

یکی دیگر به وقت نرسیدن مواجب و جیره قشون است، اعم از قشون رکاب یا اولیات، اگر چه از کیسه دولت بیرون می رود اما به قشون هم نمی رسد، و هم بی وقت می رسد که قشون لابداً به فعلگی و کسب و تکدی باید مدار معاش بگذرانند و از مشق و خدمت طفره بزنند. اولیای دولت نیز هر خرج بی معنی را الزم و اوجب از مخارج قشون می انگارند. مثلاً رساندن مواجب و مقرری اشخاصی را که دخیل هیچ خدمتی نیستند، بلکه برقراری مواجیشان یا به سبب وراثت است، یا به واسطه آشنائی و رابطه با کسانی که در خدمت اولیای دولت

راه دارند، یا به ادای رشوه و تعارف برقرار شده است - بر مواجب و جیره قشون مقدم می‌دارند. همان افواجی که در دارالخلافة در اطاق نظام جیره و مواجب می‌دهند، اولاً تومانی دو هزار دینار باسم نیمروزه و رسوم ظاهری لشکرنویس، و رسوم عزب دفتر و قیمت کاغذ و ورقه و رسوم قاپوچی و قهوه‌چی اطاق نظام و آردل‌های رئیس قشون و اینگونه چیزها کم می‌کنند. تومانی دو سه هزار هم مخفیانه بعد از رفتن به منزل صاحب قشون، باسم پیشکش رئیس قشون و تعارف لشکرنویس و احکام نویس و منشی نظام و غیره دوباره از نوکر پس می‌گیرند که از يك تومان و هفت هزار مواجب سه ماهه، و چهار هزار و پانصد دینار جیره یکماهه، نصف زیادتر به نوکر نمی‌رسد، آنهم مواجب بعد از شش ماه و جیره پس از دو ماه که نوکر از کمال فلاکت مشرف به هلاکت شده باشد، غیر از اینکه برود فعلگی یا کسب کند معاش خود را بگذرانند، چه چاره دارد.

میرزا تقی خان چون از احکام نویسی نظام به امارت رسید، راه تقلبات آنها را خوب می‌دانست که لشکرنویس هر نوع به تقلب و تصرف خواسته باشد می‌تواند کرد. و آن بود که به انواع و انحاء در گرفتن دزدی و عدم ساختگی لشکر نویس با سر کرده، و سد راه تقلبات آنها اهتمام می‌نمود - چنانکه گاهی علی- الغفله در میدان مشق افواج حاضری را می‌شمرد و قشون مأمور ولایات آنچه به فارس می‌رفت در مهیار مأمور به کرمان را در ابوزید آباد کاشان، خراسان را می‌باندشت، عربستان را در گردنه کیلان، و همچنین هریک را در جایی غفلتاً می‌فرستاد سان می‌دید، و اگر کم و کسری داشت از آنچه لشکرنویس سان دیده و برات صادر کرده بود، مؤاخذه از صاحب منصب و لشکرنویس هردو می‌کرد. و کذلك رسومی تومانی پانصد دینار از مواجب نوکر تا بین قرارداد به دیوان برسد که از آن بابت برای هریک از لشکرنویسان استصوایی برقرار

کرد که دیگر بهیچ وجه من الوجوه از مال نوکر چیزی کسر نکنند. و الان هم آن استصوابی را می گیرند، و هم تومانی پنج شاهی و ماهی نیمروزه از سیورسات را در ظاهر می برند، غیر از تقلبات باطنی مخفی که خدا داناست.

ملك آرا برای این غلام حکایت می کرد، و دور نیست اگر درخفا استفسار فرمایند و مطمئن باشد که از قول او شهرت نخواهد کرد، عرض کند که در وقت مأموریتش به استرآباد پنج هزار تومان به جهت مواجب سنه ماضیه نوکر مرحمت شد. بعد از رفتن به استرآباد لشکر نويس آنجا اظهار کرده بود که: اگر پانصد تومان به من و پانصد تومان برای لشکر نويس باشی بدهید من طومار پا به مهر نوکر را می دهم که در طهران بی ایراد برات صادر کنند، و چهار هزار تومان را خودت بخور. ملك آرا در خاکپای مبارك است مخفیانه پیرسند تا معلوم شود.

حکام سرحدات و غیره هر جا تنخواهی عديم الوصول ممتنع الحصول دارند که از بابت تعارف و پیشکش خودشان بر مالیات افزوده اند، به نوکر حواله می کنند که به زور نوکر از مؤدی دریافت نمایند. در میان چاکران دولت در مکنت و ثروت [محمدخان] سپهسالار از همه بیشتر بود و بیشتر داشت. در مأموریت گرگانش با اینکه ده هزار خروار جنس از دیوان داده شد، کل صاحب منصب و تا بین مذکور ساختند که: يك من جنس به سیورسات قشون نداد، همه را از خرواری شش تومان الی ده تومان فروخت، و به نوکر خرواری دو تومان و پنج هزار پول سیورسات داد. بروات جنسی که از بابت جنس تعارفی قوچان که خرواری هشت هزار دینار بود و به نوکر داده بود، و در عوض جنس خرواری چهار تومان حومه شهر مشهد را به جهت خودش برداشته بود. همه به نظر انور اقدس رسید که ضرر آنرا متحمل شده، به نوکر نقدی مرحمت فرموده مرخص فرمودند.

نوگری که مأمور به جایی می شود پس از ورود، سیورسات عرض راه را خورده است. لدی الورود بنای دزدی یا گدائی یا فعلگی را لابد باید بگذارد - چرا که تا دو ماه حاکم و مباشر معطل می کنند که حواله بدهند. بعد از آنهم مدتی طول می کشد وصول شود. در این مدت بدبهی است حالت نوکر چه خواهد بود، و غیر از هرزگی چه چاره دارد.

نوشتجات جهانسوز میرزا که به سپهسار می نوشت که اگر تکدی در اوبه های تراکمه و اجرت حصادی زراعات ترکمان نبود، حالا سربازها همه فرار کرده بودند - در میان نوشتجات رسایل ضبط است و محل اعتنا نیفتاد، بلکه موجب تغییر سپهسالار شد. و از این قبیل بسیارند، و از اینگونه معایبی که موجب پریشانی و بی نظمی قشون است لاعد و لانهی است که از جمله طمع رؤسای قشون است که شاید در هر مأموریت فوجی، مبالغ کلی مداخل می کنند که پنج فوج، ده فوج را فرداً فرداً خبر می کنند برای سفر. از هریک مبلغی می گیرند که موقوف کرده، فوج دیگر را خبر می کنند و مداخلی می کنند تا بالاخره هر کدام که صاحب منصبش فقیرتر و بی چیزتر است، مأمور می نمایند. منصب و تصدیق خدمت دولت موقوف بدان رشوه است لاغیر.

با این همه معایب ظاهر و مبرهن اگر وقتی فرمایش از نظم قشون به میان آید، عذرهای می آورند و خرجها می چینند که خاطر مبارک را از آن منصرف می سازند و نظام قشون را معلن به نداشتن ملبوس ماهوت و دستکش و گردن بند و چکمه فرنگی می دانند. و هیچ تصور نمی نمایند که اگر تنقیه لباس و نظافت باعث شجاعت می شد اهالی اسواق و تجار و ارباب قلم می بایست از جمیع مردم رشیدتر باشند. و حال آنکه فتح خراسان و هرات را قشونی کردند که

ملبوس قدك داشتند و كلاه نمد. نظام قشون فرنگك از ماهوت نیست، بلکه ماهوت متاع آنجاست و قدك ندارند. نظم را چیز دیگر لازم [است] که دخلی به كلاه و كفش ندارد.

روح را روحی است کومیخواندش، آب را آبی است کومیراندش. قشون را روح و قوت معنوی در کار است که بیم جان باشد و امید نان. و الان در قشون این دولت هیچ کدام موجود نیست.

در زمان میرزا تقی خان از چند جا این غلام خود مستحضر شدم که سرباز فرار کرده به خانه اش آمد. پدر و برادرش از ترس خود به خانه راه ندادند، و در آبادی دیگر ماند، تدارك و خرجش را داده روانه اش کردند. حالا همین اوقات فوج فیروز کوهی به خراسان آمد، پانصد و پنجاه نفر بود که روز حرکت از مشهد به سیستان شصت نفر مریض داشتند که به الاغ بسته بودند می بردند. دویست و پنجاه نفر هم البته صاحب منصب و نی زن و شیپورچی و بالابانچی و الاغ چران و بنه پا دارند. دویست، انتها دویست و پنجاه نفر در پای بیرق حاضر خواهند شد. اگر همه رستم دستان باشند در ملك سیستان و همسایگی بلوچ و افغانستان چه می توانند کرد.

فوج زرندی ششصد نفر وارد مشهد شدند، صد نفر از اصل کسر است که در این مدت با آن همه احکام همایونی نگرفتند. صد نفر اشتها و نوکر داشت که سه هزار نفر مردکاری دارد در تقسیم سی نفر يك نفر باید بدهند و می دادند: و دو هزار تومان میرزا موسی وزیر از آنها گرفت، پانصد تومان به دیوان داد و يك فوج را ضایع و ناقص گذاشته آنها را اخراج کردند. و هزار تومان الی حال از رباط کریمی گرفته اند که دویست خانوار اند و پانصد نفر مرد کار آمد دارند، و ملك خالصه دیوان را اربابی خود کرده اند که نگذاشته اند سی نفر سرباز بدهند. به قدر صد نفر از فوج زرندی از دهات اشخاصی است که نمی تواند به

سفر بیاورد. اینها همه سربازی است که میرزاتقی خان در اول دولت گرفت، و چند سال خدمت کردند، و به سفرها رفتند و مواجبها گرفتند. در این سنوات از ده سال به این طرف متدرجاً بعضی را رشوه گرفتند، و به اشتباه اخراج کردند، برخی که صاحبان املاک و پرزورند سرتیپ از ترس اشتباه کاری آنها جرأت مطالبه ندارد. این است که لابد همان ششصد نفر را برداشته می برد. از این قبیل بسیارند. بلکه اغلب و اکثر از صاحب منصبان آنها که مدارشان باید از تقلبات فوجی بگذرد و عادت کرده اند، باطن عملشان اینطورهاست. و ظاهراً تنگ و ملبوس و مواجب و مخارج فوج را تمام می گیرند، قدری را به رشوه و تعارف می دهند، قدری را صرف خود می کنند. ضرر دولت از هر رهگذر مسلم است. در سالی سه کرویر نیم از دولت صرف قشون می شود. اگر باطن عمل را بشکافند، دو ثلث را صاحب منصب و لشکرنویس و حشو و زواید عسکریه می برند، و يك ثلث به کل قشونی که باید در میدان جنگ و روز تنگ به کار آید می رسد. دولت عثمانی که هنوز در نظام کلی ناقص است، چهار سال دیدم که برای هر فوجی يك مین باشی که سرهنگ باشد، قرارداد است. و دو فوج را به يك میرآلای که سرتیپ دوم است سپرده است. و دو میرآلای را با چهار فوج به يك میرلوا که سرتیپ اول است سپرده، و دو میرلوا با هشت فوج سپرده به فریق دویم که میر پنج است می باشد. و سه میرلوا الی چهار که دوازده الی شانزده فوج باشد، سپرده به فریق اول است که امیرتومان باشد. و هکذا افغان هم در کار است، و در قشون خود همین قرار را مجری و معمول می دارد. و الان در این دولت يك فوجی که سرهنگ داشته باشد نیست. همه یا سرتیپ هستند یا میرپنج و یا امیرتومان، بلکه اگر سرهنگی باشد در همان يك فوج پدر و برادرش سرتیپ اول است. ضرر و تفاوت مواجب همین فقره برای دولت و ضرر مبسوط الید بودن آن يك نفر در فوج برای سرباز بدیهی است تاچه مرتبه است.

واضح است هیچیک از اینها هم به خدمت و رشادت این مناصب را نگرفته اند، یا به رشوه و تعارف است یا به وراثت. با تحمل سه کرور و نیم خرج، این حالت قشون دولت باشد که اگر خدا نکرده دشمن از خارج پیدا شود و یا دولت خواسته باشد متحمل تکالیف غیر حقّه همسایه و همجوار نشود، ده هزار قشونی که پنج ساعت در مقابل خصم بایستد و جواب بگویند داشته باشد. زهی بی انصافی! و همین حالت را دارد قورخانه که روح و قوت و قدرت قشون بسته به آن است. و هکذا ملبوس و چادر و غیره که در جمیع اینها نمونه را به طوری می سازند که به عمل جمیع دول ترجیح دارد، لکن از ادای مبلغی که مباشر و متصدی آن به صاحب جمع کل تقدیم کند، نمونه فراموش می شود. هر چه باشد پسندیده است. اما ملبوس و چادر برای دوماه دوام می کند و از بار و طغیان غیر از دود فراوان ثمری مترتب نیست. جمیع این معایب از این است که اطمینان از عدم سیاست دارند و رفع پاداش تقصیر را بدون رشوه و تعارف و تملق می توانند نمود. و کسی در مقام مؤاخذه و تنبیه نخواهد بود.

رکن سیم: از ارکان دولت ترفیه رعیت است.

در جمیع امور هر کس هر کاری پیش گیرد و به هر امری اقدام کند، یا ملاحظه خیر دنیا را می کند یا آخرت را. اما در پرستاری و حفظ و صیانت رعیت متضمن خیر و صلاح دنیا و فوز و فلاح آخرت و صرفه و ترقی دولت و آبادی و معموری مملکت و اعتلاء و ارتقاء شأن سلطنت است. اما خیر اخروی آن مشکوف و مشهود است که خلائق و دیعه خالق اند، و هر قدر حراست و ترفیه آنها اهتمام شود موجب خوشنودی خداوند است. اما منافع و فواید دنیوی آن ظاهر است که

شوکت و شأن و قدرت دولت از مالیات و قشون است، و حصول این هردو منوط به آبادی مملکت، و آبادی مملکت میسر نمی‌شود الا به تأمین و ترفیه و آسایش رعیت. و اولیای دولت را در این باب وجهاً من الوجوه مراقبتی نبوده و نیست. هر کس را در هر جا به حکومت گماشتند همین قدر که برای او قرار و استصوابی دادند، فعال مایرید و مبسوط‌الید داشتند و اگر بینوایی عرض حالتی و شکایتی کرد او را مقصر و مورد تنبیه ساختند. و این عمل بعد از میرزا تقی‌خان الی‌الآن معمول بوده و هست. و میرزا آقاخان هم همین کار را می‌کرد و الی‌الآن هم معمول است. چنانکه خراسان موافق عمل آصف‌الدوله [سیصد هزار] تومان مالیات داشت و قریب یکصد و ده هزار تومان در این دولت افزوده شده است. اما حالا یک‌کروار از قراری که سرخط داده‌اند معامله می‌شود، سوای جریمه و خیانت و بعضی کارهای خارج از تقسیم مالیاتی و سرخطی. مثلاً سبزوار قرار معامله آصف‌الدوله جمعی نه جمع بود، و قرار معامله این دولت از دیوان جمعی دوازده جمع است. اما معامله‌ای که حالا می‌شود جمعی پانزده و شانزده جمع است، سوای بعضی زیادتیه‌ها که در قیمت جنس و غیره می‌شود. و همچنین فارس در اوایل دولت سالی سی و دو هزار تومان علاوه از مالیات و فروعات دیوانی، داد و ستد با اسم سایر الوجوه می‌شد. حالا از قراری که از اهالی با اطلاع آنجا شنیدم هشتاد هزار تومان علاوه معامله می‌شود. و تفاوت عمل اصفهان سالی سی و یک هزار تومان بود که شانزده هزار تومان را این غلام تخفیف رعیت داد، پانزده هزار تومان جزء عمل شد. حالا شصت هزار تومان زیاده از مالیات و فروعات داد و ستد می‌شود. از آذربایجان صورت تفاوت معامله سردار را که قائم مقام فرستاده بود، پنجاه و یک هزار تومان معین بود، غیر از هوایی و خارج از داد و ستد مالیاتی. و همچنین است کل ممالک محروسه که اگر همه را خواسته باشیم به جزء و اسم و رسم عرضه داریم ممکن است،

لکن موجب تطویل و زحمت وجود مسعود همایون می‌شود.

بدتر از همه این است که چون آنچه تاکنون به‌جهت دیوان افزوده شده ولا علی التعین، ومالیات خراب و آباد هم معلوم نیست. اگر فرضاً اهل يك ده از جان خود دست شسته به شکایت بیایند و از حاکم سؤال شود می‌گوید فلان ده و فلان محل شکسته و خراب است، ومالیات و پیشکش آنجا سرشکن اینجا شده است. و برای اولیای دولت هم تفکیک و تحقیق آن ممکن نیست. لابدند که تصدیق حاکم کنند، و آن عارض را نزد حاکم بفرستند. و واضح است که حاکم هم به آنها چه معامله و رفتار خواهد نمود. اگر این گرانی و ترقی اسعار در ایران رسم و متداول نشده بود، با این معامله حکام جمیع ممالک روبه‌ویرانی نهاده و اغلب و اکثر بلاد متفرق شده بودند. لیکن به واسطه ترقی غلات رعیت متحمل این گونه تعدیات می‌شود. متمولین هم فهمیده‌اند که از املاک منفعت حاصل می‌شود، بنای آبادی خرابی‌ها را گذشته‌اند، والحمدلله امنیت هم هست جمیع املاک در قیمت و منفعت ترقی کرده‌اند. در خراسان ملکی را که در بیست سال قبل از این به ششصد تومان خریده‌اند حالا به شش هزار تومان می‌خرند، و مالک آن نمی‌داد و ده هزار تومان قیمت می‌کرد. در جایی که پنجاه سوار و صد سوار اگر می‌رفتند سالم معاودت می‌نمودند، مفاخرت‌ها می‌کردند - خود این غلام دیدم که در همانجا مخروبه‌ای بود به قدری کار کرده بودند که يك زوج آب از آن جاری بود و دو خانوار آمده در همانجا برای خود خانه ساخته و توطن جسته با کمال اطمینان مشغول زراعتی و رعیتی بودند، و از صمیم قلب شکر این نعمت و دعا به وجود مسعود همایون می‌نمودند. و این عمل را در همان سال ثیلان ایل کرده بودند و در لوی ثیل نبود. حالا هم در کار تنقیه قناتش بودند که بر آب و آبادیش بیفزایند. قنات طافیه مخروبه را که احدی جرأت نمی‌کرد برود ببیند، حالا زور آورده‌اند و آباد می‌کنند. و در قناتی که پانصد تومان یا

هزار تومان خرج می کنند به سبب همین تسعیر و ترقی اشیاء، در دو سال خرج خود را برمی دارند. و این نیست مگر از حسن نیت و مدد بخت کامکار و اقبال بیزوال همایون، و تدابیر احدی از حکام و یاسایر چاکران را در این کار بهیچ وجه مداخلیتی نیست.

و این معنی بررأی بیضاضیای همایون پوشیده و مکتوم نماند که در ترقی اسعار احدی از رعایا و ملاک شاکی نیستند، مگر اینکه خدا نکرده آفتی برسد که حالت قحط پدید آید، و گرنه برای رعیت و مالک گرانی موجب رفاه است. و آنچه در ارزانی برای او حاصل می شود اگر در گرانی يك ثلث کمتر عاید شود در قید نیست، زیرا که اگر دو خروار غله عاید زارع یا مالک شود يك خروار آن خرج خوراکش می شود، و يك خروار آن اگر پنج تومان قیمت داشته باشد سه تومان آن را به مالیات بدهد، دو تومان دیگر [برای] لباس خود و عیالش می ماند. اگر زیاده تر از پنج تومان قیمت داشته باشد، گوسفند و فرش و پلاس هم می خرد. اما اگر خرواری يك تومان و پنج هزار یا يك تومان باشد مثل سوابق ازمنه، باید هرچه از زراعت عایدش می شود، بفروشد به مالیات بدهد باز کفایت نکند. گاوش را بفروشد، و تا آخر سال هم قوت خود و عیالش را به تکدی تحصیل کند. برای سال دیگر قوه زراعت هم ندارد و فرار می کند، ملك لم یزرع و بایر، و مالیات دیوان لا وصول می ماند.

کسانی که شکایت از گرانی می کنند منحصر است به اهالی شهرستان و سواد اعظم ولایات. آنان هم چند قسم اند: یا تجار یا کسبه و اهل اسواق اند. اگر چه ملك و زراعت هم ندارند اما به قدری که توفیر در نرخ بهم می رسد، آنها بر قیمت امتعه می افزایند. لکن از بی انصافی که می خواهند نان را ارزان بخرند، و جنس خود را گران بفروشند، فریاد می زنند. و اگر هم ارزان بشود باز از کثرت و شدت [طمع] متاع خود را تنزل نمی دهند. چنانکه چند سال پنبه

ترقی کرد و چیت و کرباس را گران کردند. حالا هم که پنبه ارزان شده است باز پارچه‌های پنبه‌ای از چیت و کرباس و قدک و غیره به همان قیمت باقی است. حتی قیمت طناب پنبه هم تغییر نکرده است. و بعضی هم متمولین پول دارند که کارشان پول معامله دادن و ربای خوردن است. آنها هم حق ندارند از گرانی شکایت کنند زیرا که هم به ربیج پول می‌افزایند، هم ممکن است ملک آباد کنند. و بیشتر مایه آشوب شهری که در گرانی فریاد می‌زنند و آشوب و قیل و قال می‌کنند، چند فرقه‌اند: اعیان شکم زربفت که نه ملک و زراعت دارند و نه قابلیت خدمت و نه کسب و تجارت و نه صبر و قناعت. می‌خواهند هیچ متحمل زحمت نشوند، و کار نکنند و ول راه بروند و ول بگویند و نان ارزان و مفت بخورند و حرف مفت بزنند. و همچنین الواط و اشرار بسیار که به همین صفت متصف و بی‌کار و بی‌عار به همین بلیه دچارند. و پیشرو و مقدمه الجیش این فرق گداهای قول‌چماق شهری که محض تنبلی گدائی را برای خود حرفت و پیشه قرار داده‌اند، و نسوان فواحش بی‌حیای سلیطه بلاصاحب که رفقای آن الواط و اشرار می‌باشند. اگر تدبیری در چاره این جماعت بشود هرگز در هیچ شهری از جهت گرانی صدائی بلند نخواهد شد.

از گرانی صدمه‌ای که وارد است به طبقه نوکرهائی است که ملک و زراعت ندارند. آنها در گرانی زود بی‌سامان و پریشان می‌شوند. والا برای سایرین صدمه نیست. همینقدر که فراوان باشد برای رعیت زارع که کمال خوشوقتی است برای سایرین هم نقلی نیست.

و اگر اولیای دولت به این خیالات بپردازند رفع فتنه اشرار و گداهای صحیح الاعضای بی‌عار، و رفع پریشانی نوکر باب بی‌مداخل را به حسن تدابیر صایبه می‌نمایند.

رکن چهارم: در بیان پولتیک دولت است:

هرذی شعوری در هرکار و صنعتی که دارد پولتیک و پیشنهادی دارد که به کاری اقدام کند که ترقی درکارش حاصل شود که بردخل و نفعش بیفزاید. اگرچه زارع باشد که قطعاً همیشه در این خیال است که امسال زراعتی کند که زیادتراز سال گذشته تحصیل منفعت نماید. و اولیای این دولت در این عمل مراقبتی ندارند و همین حالت را مغتنم می‌شمارند. والا پولتیک دولت یا درانتظام امور و ترقی درمنافع و مداخل و نظم قشون است، و امیدواری و آسایش رعیت که حالت هر یک عرض شد که برچه منوال است. یا در طریقه و داد و اتحاد بادل و همسایه و همجوار است که این دولت از آن هم بهره‌ور نیست. زیرا که ترقی و پیشرفت کار هر دولتی منوط به داشتن عهد باطنی مخفی است بادلوت پرقوتی، تا همسایه و همجوار نتواند به حقوق آن لطمه بزنند و صدمه وارد آورند. چنانکه دولت عثمانی را محض بستگی به انگلیس آنطور حمایت کردند و اسبابها فراهم آوردند، و دولت روس نتوانست بر او فایق آید. شیرعلی خان افغان نیز به جهت همین بستگی به دولت انگلیس در میان افغانه بی‌تربیت بنای وضع قانون دولتی نهاده، و به فکر سلطنت افتاده است، خود را در مخاطبات اقدس شهریاری می‌نویسد، و دولت خداداد افغان خطاب می‌کند که عهدنامه با دولت انگلیس دارد و سوادش را سابقاً ارسال خاکهای مبارک داشتیم. البته از لحاظ همایون گذشته است. در آنجا قید کرده اند که اگر دشمنی خارج مثل دولت ایران و غیره برای افغانستان پیدا بشود، دولت انگلیس اعانت عسکریه خواهند کرد.

اما کار این دولت به نحوی است که اگر از دول همسایه یکی خواسته باشد حق این دولت را ببرد، یا برای خود اجرای حقی کند، يك دولت دوستی که عهد باطنی با آن داشته باشد و مایه مخافت دشمن شود ندارد. و مآلاً و حالا هم

قوه و استعداد جواب هیچیک از دول همجوار نیست که خود بتواند ایستادگی کند - مگر اینکه هر آنچه آنها بگویند و بخواهند تمکین کنند. والا برای این دولت که فیما بین چند دولت ضد مخالف یکدیگر واقع است، چقدر لازم است عهد باطنی و اتحاد کامل حقیقی با دولت بزرگ پرقوتی داشته [باشد] تا صرفه-های بزرگ حاصل کند انشاءالله تعالی.

خاتمه عرایض:

بسیار حیف و دریغ است که الحمدلله تعالی در اول عمر با بخت جوان و عقل پیر و امنیتی چنین، حالت اموری که موجب قوام و دوام سلطنت و باعث ترقی دولت است از بی مبالائی و اغراض شخصی اشخاص خودبین خودخواه، مختل و بی نظم باشد. از نصایح خاقان مغفور است که بعد از مصالحه روس به ولیعهد مبرور نوشته اند، و در حقیقت برای ارباب دول ثانی اثنین سبع المثنائی و تالی احکام آسمانی است. عین عبارتش را معروض می دارم و آن این است:

بندگان خدا و رعیت را که ودیعه خدا و سپرده به تو هستند خوب راه ببر؛ «رد عاجز را خود برس؛ عرض عارض را خود بپرس؛ نوکر هر قدر امین باشد از آقای خود امین تر نیست. چه لازم که رأی خود را در رأی نوکر مستهلك سازی، و خود عاطل و مستدرک باشی - خواه قائم مقام باشد یا میرزا محمدعلی و میرزا تقی و دیگران که جملگی آمروناهی بودند و خاطی و ساهی شدند. تا اینجاست فرمایشات خاقان مغفور.

تصدق خاکپای مبارکت شوم، نه اینست که رفع این معایب سخت و دشوار باشد که در نظر همایون صعب و ناگوار آید. هیچ ملتی از خلق ایران مطیع تر و برای قبول نظم مستعدتر نیست. و بدیهی است که رعیت هم طالب امنیت و آسودگی است. اگر چند نفر مفسد و یاوه گوی مفتخور یا پنج و ده نفر

نوکرهائی که می‌دانند از ترسیم و تنظیم قواعد نظام و نظم دولتی ضرر به اخذ و دخلشان می‌خورد، اگر عرض بکنند یا ایرادی بگیرند نباید دولت چشم از این فایده کلی که باعث ترقی دولت و بقای دوام سلطنت و آبادی مملکت و آسایش رعیت است پبوشند.

میرزا تقی خان ادنی نوکری از دولت بود، همین قدر که ترقی دولت و نظم را پیشنهاد داشت با عدم بصیرت طمع و غرض را از خود سلب کرد، و جمیع مغشوش کاریهای حاجی میرزا آقاسی را به اصلاح آورد که در یکسال جمع و خرج دولت را که پنج کروور دخل بود و چهارده کروور خرج با مخارج صد و بیست هزار قشون تطبیق نمود. و یکصد هزار تومان برای خزانه گذاشت. با بصیرت کاملی که امروز نفس نفیس همایون را در کار ملک و دولت و کشور و لشکر حاصل است، دو کروور بردخل دولت افزوده شده و مبلغی از عدد قشون کاسته شده است. چرا باید قشون آراسته نباشد، و در دولت نظم و قانون مرتسم نباشد که هر حاکمی بتواند کیف مایشاء و ما اراد با رعیت رفتار کند و رعیت به لطمه و صدمه تعدیات حکام گرفتار باشد؟ و حال آنکه امروز بحول الله و تائیده برای دولت بسیار سهل و آسان است که قراری بدهد و نظامی بگذارد که هم قشون دولت همیشه آراسته و مستعد باشد، و هم سالی چهارصد هزار تومان بی کسر و نقص عاید خزانه شود و هم سالی صد هزار تومان اقلاً صرف خریداری کشتی و ساختن قلعات سرحدید شود، یا به مصرف تجهیز و تنظیم قشون برسد، و هم رعایا آسوده و ایمن باشند.

اگر می‌خواست راه و چاره این کار و رفع معایب را به عرض خاکپای مبارک برساند، موجب تطویل کلام و انضجار خاطر مهر مظاهر همایون می‌شد. و از آن جهت جسارت ننمود. اگر امروز اراده همایونی باشد و مقرر فرمایند در این ملک که بیکارم و کاری ندارم، آن را کتابچه به جزو نوشته ایفای خاکپای

مبارک دارم که افلاّ آدای حقوق نعمت ولینعمت را در آخر عمر خدمتی درخور عقل و قابلیت خود به تقدیم رسانده باشم. اگر بالتمام مطبوع و مقبول نمی افتاد همین قدر که بعضی از آنها به قبول مقرون می گشت، و یا پاره ای از موارد باعث تذکار خاطر دریا مقاطر همایون می شد، برای این غلام موجب سعادت دارین [و] سرفرازی نشأتین بود. اگرچه به ملاحظه اینکه آنان که اعبارشان در دولت بیشتر است، قدم مجاهدت سعی شان در ترقی دولت و آسایش ملت بیشتر خواهد بود، لب از عرض اینگونه عرایض فرو بسته و قلم تحریر به این نوع مطالب را چند سال بود که شکسته بودم - لیکن چون خود را به کلی از عتبه بوسی آستان همایون مأیوس یافتم، و حالت این مملکت را هم که دیدم و وضع امور دولت را هم که شنیدم تغییری در آن راه نیافته است - لاجرم پاس حقوق نعمت خداوند نعمت ندانستم که این مطالب را که از اثر تربیت خاکپای همایون در این مدت دانسته و فهمیده ام مخفی و مکتوم بماند. لهذا بر سبیل اختصار به عرض آن پرداخته، خاطر بیضامآثر همایون را متذکر ساخت. امر امر همان است.

دستور العمل حکام ولایات^۱ (۱۲۹۳)

به تاریخ عشر ثانی جمادی الاولی سیچقان ثیل سنه ۱۲۹۳ . اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحناده به اقتضای رأی انور ملوکانه و به صرافت میل مبارک ، خدمات داخله ممالک محروسه را بر عهده عاجزانة این پیر غلام آستان ملائک پاسبان بذل و اعطا فرمودند. در کل حرکات و سکنات و حسن رفتار و سوء کردار حکام ولایات ، در خاکپای مبارک قبول مسئولیت کرده ام. برای سد طرق کل معاذیر ، ودلائل صحیحه و غیر صحیحه ، یابر سبیل اتمام حجت یا به اقتضای رأفت و رحمت ، یا به ملاحظه حسن ظن که به چاکری و ارادت شعاری ، و صدق فدویت و نوکری این پیر علام دارند - تغییر و تبدیل و عزل و نصب حکام را بدون استثنای احدی ، منوط و محول به صلاح و صوابدید و عرض من فرمودند. و این خود واضح است در مسأله ای که بنیان آبرو و اعتبار یکصد ساله خود و آباء و اجداد مترزل باشد ، نمک پادشاه اسلام پناه را به خلاف صداقت و دولخواهی ضایع نخواهم کرد ، و خود را در دنیا مسئول پادشاه و در

۱. دستور العمل ولایات ، جمادی الاول ۱۲۹۳ ، به مهر «محمد یوسف ابن حسن» (مستوفی الممالک) . حد شعور سیاسی آن وزیر را از همین دستور نامه اش می توان شناخت. به به علاوه از بدترین نمونه های نثر سیاسی رسمی است.

آخرت رانده در گاه خدا نخواهم ساخت. چنانچه من خودمقید تکلیفم، تکلیفی بر عهده حکام دارد آورده ام در قبول آن به استقرار حکومت و هرنوع همراهی و تقویت مایل خواهند بود، در رد آن از عمل حکومت بی دخل و احضار رکاب و حاکم دیگر معین خواهد شد. و تکالیف از این قرار است.

مالیات دیوانی را موافق دستور العملی که از دفتر استیفاء داده است، کاملاً به حیطه وصول رسانیده، بدون اینکه دیناری استدعای تخفیف نمایند، بعد از وضع مخارج دستور العمل در ده قسط بپردازد که قسط اول آخر جوزا، و قسط آخر حوت خواهد بود. علاوه بر جمع دفتری، حبه و دیناری از رعیت ولایت نباید مطالبه و دریافت کرد.

مالیات اولاً تا ممکن است بی محصل وصول و ایصال دارند. در صورتی که بعضی جاها محصل لازم داشته باشد، به اسم خدمتانه نباید دیناری در محل گرفته شود. و استصوابی و حق الحکومه که به حکام داده می شود، به جهت تحمل این نوع مخارج است.

مواجب و مقرری مردم و مستمری اهل دعا را در ده قسط عاید دارند، و دیناری به اسم تعارف و رسوم از آن موضوع نکنند. که اگر خلاف این معلوم شود مورد مؤاخذه خواهند بود.

ملفوظه فرمان مبارك که در هر مسأله شرف صدور خواهد یافت، پشت آن مهر مرا دارد. و کاغذهائی که در خصوص کارهای دیوانی می نویسم، لازم الاجرا دانسته بهیچ بهانه و عذری معوق و معطل ندارند. در صورتیکه بعضی احکام محل تردید می شود که به اشتباه صادر شده است، به من بنویسد جواب بخواهید.

نوشته تلگراف. و کاغذ احدی را در امور داخله، اذن ندارید بخوانید^۱ و مجرا دارید. مطالب ولایتی را اذن ندارید به احدی بنویسید، مگر به من. در هر جا کاغذهای حکام بروز نماید، مؤاخذه خواهد شد.

نوکرها و بستگان خودشان را نباید مبعوضت ایلد قرار بدهند که هرچه بخواهند بر سر رعیت بیاورند. که اگر شنیده شود احدی از نوکرهای حکام نسبت به رعیت به خلاف رفتار کرده است، یا طمع به مال و مواجب و مستمری مردم کرده اند، فوراً احصار [خواهند شد] و توسط حکام درباره نوکرهای خودشان قبول نخواهد شد.

احتراماً علمای اعلام را رعایت نمائید. در جمیع دعاوی و مراعات و محاکمات، حکم شرع مطاع را محترم دانسته مجرا بدارند. احکام شرعیه عموماً، حتی قصاص و آیات و جنایات باید حضور مدعی و مدعی علیه با وکلای آنها، در محضر حاکم شرع مرضی الطرفین صادر شود.

اسباب آزادی و امنیت مسافرین و مترددین را در کل طرق خاگاه ابواب جمعی خود فراهم آورند. و تعهد نمایند که اگر مالی از کسی به سرقت برود، غرامت آنرا بدون سؤال و جواب به صاحب مال برسانند.

صندوق عدالت را آزاد نمائید و هیچ رجوع نداشته باشید که چه عریضه به صندوق انداخته اند، و که انداخته است. دستورالعلی به جهت صندوق نوشته شده است که به توسط جناب وزیر عدلیه اعظم به حکام خواهد رسید.

ماه به ماه صورت متوفی را از مواجب بگير و مستمری خوار، با قیمت اجناس و مأكولات نوشته با روزنامه و وقایع اتفاقیه ارسال دارید. اگر در ولایت مخارج علاوه بر دستورالعمل بهمرسد، ماه به ماه نوشته

۱. یعنی: نباید معتبر بدانید.

ارسال دارید . مخارج علاوه بردستورالعمل دیناری قبول نخواهد شد ، مگر ملفوفه فرمان مبارك و رقعۀ دولتی که به مهر من رسیده باشد .

در ازیاد امتعۀ داخله و محصول هر ولایت اهتمام تمام به عمل بیاورند که خوب و نظیف و خالی از تقلب ، و وفور باشد . به حکم همان قدغن نمائید کل مردم ملبوس خود و عیال خودشان را از متاع ایران قرار بدهند ، و احدی را از این حکم مستثنی ندارند .

ملل مختلفه که در ممالك محروسۀ ایران می باشند ، خواه رعیت داخله و خواه رعیت همجوار همه را در ظل مراحم ملوکانه پرستاری و رعایت و حمایت نمایند .

مطالبات تبعۀ داخله و خارجه را به حیطة وصول برسانید که اسباب معاملات و مراودات و مناسبات متروک و طرق آن مسدود نگردد .

مال و جان و آبرو و عرض و ناموس بندگان خدا از داخله و خارجه که در خاک ایران اند در ظل حمایت اعلیحضرت شاهنشاهی طوری این مراتب را رعایت نمایند که خاطر مبارك قرین رضا و خشنودی گردد . و در محکمۀ عدالت همه را به يك نظر ملاحظه کرده ، آن را براین و این را بر آن مزیت و رجحان ندهند .

چون به تجربه معلوم شده است که در هر ولایت فقرۀ بست سبب اختلال امور مردم و تفریط اموال کسبه و تجار و نوکر باب و سایرین است ، و دزد و شریر و قاتل و مال مردم خوراند که متصل به بست می روند . به حکم همایون در کل ولایات بست موقوف است . حکام نباید تمکین نمایند که جائی بست است که فلان قاتل یا فلان [-] و جانی را نباید از فلان جا مطالبه کرد . البته باید

مطالبه کرد، و حکم خدا را در حق همه جاری کنید و مراتب را فوراً اظهار نموده،
منتظر حکم مطاع همایونی باشید.

[رقم مهر] محمد یوسف ابن حسن

دستور العمل حکام ولایات^۱ [۱۳۰۵]

چون همواره مقصود مقدس شاهانه بر آبادی مملکت و آسایش مردم و رعیت، و اشاعه عدل و رأفت، و نسخ ظلم و بدعت است - در این موقع که اراده سنیة همایون از برای حصول این مقصود معظم بر این تعلق یافت که به هر ایالت و ولایت حاکمی که مستقیماً از دربار معدلتمدار فرستاده شود که سروکار آنها مستقیماً به آستان همایون باشد که احکام قدر نظام همایون زودتر به آنها برسد، و آنها عرایض خود را بلا واسطه و بدون تأخیر و فوت وقت بتوانند به عرض آستان همایون برسانند، و کسب تکلیف و جلب اراده کنند تا دقیقه‌ای از

۱. دستور العمل حکام ولایات، به مهر امین السلطان [۱۳۰۵]، مجموعه خطی. تاریخی دستورنامه را از اشاره‌ای که در آغاز آن رفته حدس می‌زنیم که مقرر گردید: «به‌هر ایالت و ولایت حاکمی مستقیماً از دربار معدلتمدار فرستاده شود» و احکام دولت «زودتر به آنها برسد و آنها عرایض خود را بلا واسطه و بدون تأخیر... به عرض آستان همایون برسانند». توضیح آنکه در جمادی الثانی ۱۳۰۵ ظل السلطان از حکومت‌های متعددی که داشت و از جانب خود نایب‌الایاله می‌فرستاد (و شامل فارس و بروجرد و عراق و خوزستان و لرستان و کرمانشاهان و کردستان می‌گردید) معزول گشت، و تنها حکومت اصفهان به او سپرده شد. عزل او به کوشش میرزا علی اصغر خان امین السلطان انجام گرفت، و آن دستورنامه در ارتباط با این تغییر صادر شد. در دوره وزارت و صدارت امین السلطان مورد دیگری نظیر آن پیش نیامده است.

دقایق نظم بلاد و آسایش عباد مهمل و متروک نماند. و چون وضع قوانین نافعه مؤسس حصول امنیت از برای ملت است که از آن قوانین مایه تجلی انوار علوم با منفعت، و اکثار تجارت و ایجاد امتعه و حرقت نفیسه و صناعت و ازدیاد زراعت و یافتن معادن و منافع در مملکت، و ادخال هر نوع ثروت و رفع هر گونه مضرت و علت است. لهذا محض تأسیس این اساس که همواره پیشنهاد خاطر الهام نهاد همایونی [بوده است] مقدمه و فصول آتی به برای دستورالعمل اقدامات حتمیه حکام مرقوم می شود که اجرای آن را مسلم و از برای حکومت خود تکمیل و متحتم دانند، و اقدامی برخلاف این دستورالعمل شاهانه برندارند، و مقاصد ملوکانه را موافق این دستورالعمل اجرا داشته اعتبار و نیکنامی خود را در این دارند.

مقدمه:

چون هریالت و ولایتی که قابل توقت حکومت در آن باشد، ناچار از پنج اداره است:

اداره اول:

اداره مالیه است. تکلیف آن اداره این است که مالیات دیوان را از رعیت موافق کتابچه دستورالعمل به تقویت حاکم وصول نماید و به مصارف دولتی برساند. و هر خرجی که در کتابچه دستورالعمل است، از مواجب و مستمری و وظایف و مقرری و تحقیقات- تماماً بدون دیناری کم و کسر عاید دارد، و قسط خزانه را بدون معطلی برساند، و در آخر سال موافق اسناد حساب خود را در دفتر دارالخلافه بگذرانند، و مفاصلای حساب دریافت نماید. و دفتر آن ولایت را بطوری منظم و مرتب نماید که محل اعتماد دولت و رعیت باشد. ولی بروات صادره از دفتر تماماً باید به مهر حاکم برسد. و آنوقت اگر جمع است دریافت شود، و اگر خرج است پرداخت گردد. و تکلیف رئیس اداره مالیه که از مرکز

خلافت عظمی معین ومأمور شده است، این است که خود را مسئول مالیات و جمع و خرج بدانند. ولی در هر کار اطلاع حاکم را شرط عمده شمارد، و بی اطلاع حاکم اقدام بکاری نکند، و راپورت دفتر را روز به روز به نظر حاکم برسانند. و برای تعیین عمال ومباشرین خود نباید بی اطلاع حاکم معین ومأمور شود، بلکه هر کسی را که حاکم برای حکومت جزء یا مباشرین محلی اختیار می کند، بعد از دادن حکم و خلعت به اداره مالیه بفرستد که سند لازمه را به آن سپارد، اداره مالیه را مطمئن از وصول و ایصال ابوابجمعی خود بکند، آن وقت به محل حکومت یا مباشری خود برود.

البته تکلیف حاکم است که لازمه تقویت و همراهی را در پیشرفت و اعتبار اداره مالیه بکند. و تکلیف وزیر این است که حفظ اعتبار وشئونات حاکم را کاملاً مرعی ومنظور دارد. و صورت تفاوت عمل صحیح هر ولایت را باید وزیر معین کرده، به دارالخلافه بفرستد که هر قدر از آن بدعت و ظلم بی معنی است، حکم به نسخ وترك آن صادر شود. و هر قدر صحیح است موافق تقسیمی که از دربار معدلتمدار می شود، به مخارج ومصارف حاکم وغیره برسد.

اداره دوم:

اداره قشون است که رئیس آن از وزارت کلیه عسکریه و قشون مأمور خواهد شد. و برعهده حکومت است که لازمه توجه و تقویت را از اداره قشونی و رئیس این اداره از پادار کردن قشون و گرفتن کسر محل و عوض کردن افراد قشون که معیوب باشد و لازم باشد [به عمل آورد] - عوض کردن و گرفتن و رساندن حقوق محلی قشون اعم از آنچه رعیت باید موافق معمول بدهد و آنچه از دیوان باید برسد. و باید اداره مالیه قشون را از محل صحیح بی عیب حواله کند و اهتمام در وصول آن نماید که بدون يك دینار عیب و نقص و کم و کسر به آحاد قشون برسد. و هر وقت که از قشون آن ولایت به رکاب مبارک احضار

شود، یا بجائی مأمور شود، برعهده حاکم است که کمال تقویت را درحاضر کردن آن فوج یادسته‌ای از دستجات قشونی بکند. و تکلیف رئیس این است که در تمام این امورات اطلاع و استحضار حاکم را شرط عمده شمارد و از اصلاح و صوابدید حاکم تخلف نکند. و در هر موقع ضرورت در هر نقطه که لازم باشد و حاکم بخواهد از قشون حاضر کند، و هیچ مأموری به محل از برای هر کار که باشد، بدون اطلاع و امضای حاکم نفرستد، و در امورات جزئی و کلی این اداره حاکم را بی اطلاع نگذارد و با حاکم کمال موافقت را داشته باشد، و خود حاکم هر دو را مأمور دولت بداند و اسباب اهانت و شکست کار حکومت نشود. در امور مالیه و عدلیه و احتسابیه و هر کار که خارج از تکلیف خودش است، مداخله نکند و همیشه راپورت امورات قشونی خود را به اطلاع حکومت برای وزارت جنگ بفرستد، و هر حکم که از وزارت جنگ صادر شود به اطلاع حاکم به موقع اجرا گذارد.

اداره سیم:

اداره عدلیه است که رئیس آن از دارالخلافه معین و مأمور شده است و کتابچه دستورالعمل علیحده بر آن نوشته و صادر شده است؛ باید حاکم موافق همان کتابچه دستورالعمل محل دیوانخانه و اجزای دیوانخانه را معین و برقرار نماید، و کمال رونق و اعتبار و شکوه را به این اداره که نماینده معدلت شاهانه است بدهد، و آنچه راجع به دیوانخانه است رجوع کند، و احکام صادره از دیوانخانه را اجرا دارد. بشخصه مراقب دیوانخانه باشد و اگر از رئیس یا اجزای دیوانخانه چیزی برخلاف دستورالعمل آنها صادر شود، به دربار معدلتمدار عرض اظهار نماید، تا حکم آن از مصدر جلال صادر شود.

اداره چهارم:

اداره تجارت و صناعت است، که باید در هر ولایت از برای امور تجارت

مجلسی وضع و اجزای صحیح انتخاب کنند، و رئیس آن را که از وزارت کلیه تجارت معین و مأمور است، استقلال بدهد. و تکلیف مجلس تجارت این باشد که به امورات تجارتنی و آنچه به دستك دفتر است رسیدگی کنند، و در هر رشته از رشته های ترقی امتعه داخله و صناعت گفتگو کنند و سعی در ترقی امتعه داخلی بنمایند، و راپورت آن را همیشه به وزارت تجارت بفرستند. و براین اداره نیز لازم است که خود را تابع حکومت بدانند و بدون امضای حکومت اقدام به کاری نکنند.

اداره پنجم:

اداره احتسابیه است که باید این اداره مراقبت نظم شهر و محلات و خانه ها و دکانین و نظافت و تمیزی شهر و تقسیم آب ها و قسمت اوزان و مقادیر که برای داد و ستد در دکان هاست، و فراوانی ارزاق، و خوبی آنها، و منع از نزاع و جدال و نهی از جمیع منکرات شرعیه و عرفیه باشد، و موافق دستورالعمل علیحده که برای این اداره نوشته شده است باید معمول دارند. و اسم رئیس این اداره «احتساب آقاسی» و اسم آحاد و افراد این اداره محتسب است. و باید لباس معین و نشان معین داشته باشند.

فصل اول:

فریضة ذمه و پاسداری دولت و نگاهداری رعیت و اخذ مالیات موافق اصل و فرع و تعدیل معمول بدون يك دینار حق، زیادی و بدعت است که نباید دیناری بدعت جدید گذاشت، یا از يك دینار حق دولت دست برداشت. که اگر از یکی دو تکلیف صرف نظر شود مایه مؤاخذه و خطر خواهد بود. پس باید دست متعدیان کوتاه، و رعایا در حفظ و پناه باشند. برای حصول این مقصود باید اجزای اداره مالیه که رئیس آن از مرکز خلافت عظمی معین شده است، اشخاص متدین و دولتخواه و بری از لوٹ و بدعت و گناه و خیانت باشد که در

حين اخذ جمع آوری وجوه مالیاتی ، علاوه بر آنچه معین شده است ، دیناری از رعیت مطالبه نکنند. و بعد از گرفتن مالیات ، سند دیوانی رعیت را به دستش بدهند که آسوده و در رفاه باشند.

فصل دوم:

بدون سبب و جهت و بی ظهور قصوری از رعایای ولایات ، به مجرد اظهار يك مدعی حقوق و خیانات یا برای اخذ مالیات محصل و مأمور حتی- المقدور بهیچ جا نباید گماشت ، مگر آنکه لزوم آن را از روی صرفه دولت و اقتضای احقاق دولت مسلم داشت.

فصل سیم:

برای آنکه هريك از احاد و رعایا و افراد برایا از احقاق حقوق و رفع ظلم و حقوق قرین اطمینان و آسایش و امتنان شوند ، و هر ماده هم از مواد عرض و داد ، یا جنایات و دعاوی بر معاملات و مطالبات و محاکمات در طبق میزان عدل و شرع تسویه شود ، باید این قبیل امورات به دیوانخانه رجوع شود و از احکام صادره از دیوانخانه کمال توجه و تقویت به عمل آید.

فصل چهارم:

تکلیف حکام از برای نظافت شهر و پاکسی معابر و رفع اشکالات از مجراهای آب شهر و جوی ها و نهرا که مردم از آن مشروب می شوند و مضرت عامه دارد ، و منع تجاوز دکان دارو بازار از دکان ، و نگذاشتن امتعه در بازارها که اسباب عسرت عبور عامه می شود ، و سایر تکالیف احتسابیه که مضرت آن از برای مردم عمومیت دارد ، این است که البته به اداره احتسابیه تقویت و توجه و همراهی شود که این امورات را تسویه نماید.

فصل پنجم:

نوکر و خدم و حشم حکام باید بلا تخلف مطابق اقتضای ضیق و وسعت

مملکت و ولایات باشد، نه زاید بر طاقت و وسعت آنجا که رعایای بلاد از کثرت آنها در زحمت باشند. و از بعضی بلاد صغیره اشرار بیکار همواره در صدد اغتشاش [-] به تعدی و شرارت می‌باشند [که] بدون جیره و موجب پنجاه نفر صد نفر به اسم فراش و غلامی حکومت حاضراند که به مجرد ورود حکام اسباب دورباش می‌شوند، و انواع شرارت و تعدی می‌نمایند. این رسم باید به کلی لغو و محو شود. و نوکرها و مأمورین حکومت کائناً من کان باید با عفت و موجب و ناموس باشند. خصوص لفظ فراش‌باشی، این اسم باید متروک و منسوخ شود. و چون امورات کلیه راجع به دیوانخانه یا احتساییه است، دیگر فراش یا محصل و فراش‌باشی و این هیأت که اسباب زحمت و صدمه مردم است، ابداً لزوم ندارد.

فصل ششم:

حکام جمیع بلاد و ابصار از جانب سنی‌الجوانب اقدس همایون مجاز و مختاراند که املاک خالصه دیوان را از روی میزان مالیات و منافع دیوانی حالیه اشخاص با اعتبار، بعد از تحصیل اجازه از وزارت اعظم داخله، به معرض بیع ملکیت به قیمت معمول ولایت در آورده، و هر ساله مالیات دیوانی حالیه آن املاک را از آن شخص استملاک نموده بدون کم و زیاد دریافت دارند. یا بالکلیه عمل ملکیت را به آن شخص واگذارند، و آنها را مثل سایر ملاک مختار در املاک خود نمایند - که به این واسطه کلیه دهات و مزارع خالصه هم آباد و دایر شود و نقطه‌ای از نقاط ممالک محروسه خراب و بایر نماند.

فصل هفتم:

چون عمده اسباب پیشرفت امور آبادی هر خرابه و معمور قلع ریشه سارقین و سرقت و قطع نسل اشرار و شرارت است، فریضه تکلیف حکومت ترتیب حصول امنیت شوارع و ولایات و توابع می‌باشد که در شهرها به قانون و قاعده از

کلا نتر و کدخدا و مأمورین بلدیه التزام بگیرد که هر سرقت و شرارتی وقوع یابد، بدون تردید و امرار وقت سارق را به معرض مجازات درآورده، مسروق را نیز از او گرفته به صاحبش رد نماید. و خود حاکم نیز از هیچ سارق و جانی به رشوه و تعارف و توسط اشخاص نگذشته، حتماً مجازات دهد که اگر خلاف این تکلیف از هر حاکمی ظهور نماید، اسباب خطر او تا درجه محو وجود او خواهد بود.

فصل هشتم:

حاکم باید از فرائض تکالیف خود نظم قرا سواران و پاکی شوارع و معابر قوافل را از خاشاک وجود دزد بداند که خود سوارهای قرا سواران مرتکب سرقت [نشوند] یا شریک سارق نباشند. و التزام سخت از قرا سواران، و هر جا قرا سواران نباشند از قراء و قصبات نزدیک طرق و رؤسای عشایر مربوط به آن معابر بگیرد. و در هر جا قتل و جنایت و سرقت ظهور یابد، هرگاه فوراً قاتل یا سارق یا جانی پیدا نشد، حتماً از ملتزمین بخواهد، و در صورت ظهور مسامحه تا درجه قصاص ملتزمین را مجازات داده، از یک قاتل و سارق و جانی بهیچوجه من الوجوه و بهیچ وسیله از وسایل نگذشته، نگذارد یک دفعه بی مجازات بگذرد. والا خود حاکم در دولت همان طور مسئول خواهد شد و از برای تدویر و تنکیل اشرار و عصات^۱ هر گونه تقویت از دولت بخواهد داده خواهد شد.

فصل نهم:

چون در جمیع بلاد و حدود روزنامه مخفی و روزنامه های تلگرافی مشتمل بر وقایع اتفاقیه، حتی اسامی مکاریان حامل امتعه و محمولات و عابرین و قتل

۱. عصات به معنی عاصیان.

و جنایات و معاملات همه روزه به عرض خاکپای مبارك می رسد، از جمله تکالیف حتمیه حاکم است که مقتضیانه حرکت نموده، از وقایع و جزئیة خاک حکومت خودش ذره ای غفلت نکرده فوراً و عاجلاً اقدام مجدانه به اجرای موجب آن وقایع چه قتل و چه جنایات کرده، صورت انجام آنها را تحریراً و تلگرافاً به وزارت اعظم داخله ارسال دارد والا مورد مؤاخذه خواهد بود.

فصل دهم:

حکام باید اقصی درجه اهتمام را در ایصال اقساط معینه مالیاتی به خزانه دولت به عمل آورند که بهیچ وجه از وقت و موقع و موعد خود تجاوز نکنند، و حتی الامکان سعی کنند که قسط خزانه را وجه نقد حاضر نموده بار کنند، یا سوار به قدر کفایت بفرستند و کرایه آن را دریافت دارند. هرگاه ممکن نشود، برات تجارتي سریع الوصول قلیل الوعدۀ بفرستند.

فصل یازدهم:

مخارج معینه ولایتی مندرج در کتابچه دستورالعمل مالیاتی و قشونی را باید در وقت و موقع خود از قبیل مواجب محلی قشون و مواجب و مستمریجات و غیره طوری برسانند که از موقع نگذرد و اسباب شکایت مردم نشود.

فصل دوازدهم:

حکام نباید دیناری زاید بر مخارج دستورالعمل، بدون تحصیل اجازه همایونی و سند وزارت اعظم داخله خرج نمایند، والا هر چه باشد بر عهده خود آنها خواهد بود. باید هر خرجی که لازم باشد فوراً به واسطه تلگراف اطلاع بدهند، و بعد از صدور حکم و تحصیل سند خرج نمایند.

فصل سیزدهم:

تکلیف حتمی حاکم است که امتعه محصوله از قلمرو حکومت خود را از قبیل منسوجات و زوجاجیات و کاشی و صنایع نفیسه ترویج و تقویت نموده،

خودش اقدام به پوشیدن منسوجات و استعمال سایر مصنوعات و تشویق ارباب صنایع نموده، هر شش ماه يك مرتبه نمونه امتعه و مصنوعات را به وزارت اعظم داخله ارسال دارد که حالت ترقی آنها به عرض حضور مهر ظهور همایون برسد، و اسباب شمول عواطف همایونی در حق حکام و ارباب صنایع و اهل مملکت گردد.

فصل چهاردهم:

حاکم باید حتی المقدور در بلاد حکومت خود ایجاد و ترویج يك مكتب - خانه نماید که غالب اطفال بی سواد و علم یار نیایند و داخل در الواط و اشار و او باش نشوند، و بطوری مراقبت کند که هیچ طفلی از حلیه سواد و علم عاری نماند، و هر کس از متعسرین و غیره طفلی که قابل تحصیل علم نظامی و هندسه باشد به راهنمایی ولایت حاکم به دارالخلافه بفرستد که در مدارس دولتی تربیت شود.

فصل پانزدهم:

ترویج عمل تجارت و زراعت بهترین وسیله حصول ثروت در مملکت است. پس باید حاکم از این دو خزانه مکنت غفلت ننماید، و به هر وسیله و هر راه تجارت را تسهیل و تقویت نماید.

فصل شانزدهم:

مقصود از زراعت نه تنها گندم و جو است بلکه عموم زراعت و فلاح است که هر يك سرمایه تجارتی است، مثل ادویه و عقاقیر هندوستان و چای و شکر و تریاک و رونیاس و خشکبار و غیره که باید حاکم بهیچوجه از ترویج زرع آنها به اندازه و قابلیت و استعداد محل معاف ندارد. و در تقویت زراعت ارزاق عامه از قبیل گندم و جو و حبوبات نوعی مراقبت نماید که هیچ مزرعی حتی المقدور لم یزرع نماند، و به هر وسیله است مزروع گردد. و هر گونه تقویت از دولت لازم

باشد، بی‌دریغانه ترتیبات به عمل خواهد آمد زیرا که متضمن خیر عامه و سد باب قحط و غلاست.

فصل هفدهم:

یکی از تکالیف حاکم جهد و سعی در عمل معادن است که مخصوصاً مراقبت نماید معادن موجوده از قبیل زرنیخ و زاج و سرب و زغال سنگ و غیره روز به روز ترقی نماید، و از تقویت آن خودداری ننماید، و مفتش و مأمورین برای تفحص حال و اراضی و اماکن که احتمال معدن می‌رود بفرستند، و حتی الامکان سعی نماید که پیدا نماید و بدین وسیله مشمول مرحمت دولت گردد. معدن زغال سنگ در اکثر کوههای بلاد ایران است، تجسس مخصوص در این باب خیلی لازم است. و به عامه مردم اطمینان بدهد که هر کس هر معدنی پیدا کند و آن را آباد کند و مفتوح نماید، دولت مانع نیست بلکه کمال تقویت را خواهد کرد. و بعد از آنکه آباد شد مالیات آن را از قرار عشر به دولت بپردازد و باقی را حق خود شمارند.

فصل هیجدهم:

تکلیف حاکم است که روزنامه ورود و خروج قشون و توقف آنها و عدد نفری آنها را در بلاد و توابع و قلمرو حکومت خود از روی صدق و تحقیق هر ماهه به عرض خاکیای مبارک برساند که خاطر خطیر مبارک شاهنشاهی قرین اطلاع و آگاهی گردد. رؤسا و صاحبمنصبان قشون بخواهند در حقوق آحاد و افراد قشون طمع کنند، تکلیف حاکم است که اولاً منع کند و ثانیاً به دولت اطلاع بدهد.

فصل نوزدهم:

هر حاکمی که خاک حکومت او با دول متحابه هم‌جوار و متصل باشد باید غایت القصوای دقت را در قراولخانه‌های سرحدی و نظم سوار و پیاده مأمور

سرحد و ایلات و عشایر قریب سرحد به عمل آورده، نگذارد به خاک همجوار متصل دولت ایران تجاوز بشود. بهیچوجه از سوق جنود و قلع و تنکیل متجاوزین خودداری نکرده، آن را یا گرفتار یا مجبور به فرار نموده، گرفتارها را محبوس داشته، عاجلاً مراتب را صحیحاً بدون يك ذره انحراف و اعوجاج به وزارت اعظم داخله اطلاع دهد که به عرض رسیده، حکم آن قرین عز صدور شده، از قرار مجرا دارند. روزنامهٔ اتفاقیهٔ داخله و خارجهٔ حدود و اهالی سرحدات را ماهی دو مرتبه به وزارت اعظم داخله ارسال دارد که به عرض برسد.

فصل بیستم:

هرگاه رعایای همجوار بطورالتجا به خاک این دولت بیایند، فوراً اسم و رسم آنها و سبب مهاجرت و مشغول و عمل آنها را تحقیقاً به وزارت اعظم داخله اطلاع داده، منتظر صدور احکام همایونی باشد که از آن قرار اجرا دارد.

فصل بیست و یکم:

هرگاه حاکم محققاً بداند که اگر ارزاق عامه داخل مملکت از قبیل گندم و جو و روغن و حبوبات برای فروش حمل به خارج می شود، اسباب ضیق معیشت خلق داخله و قحط و غلا خواهد شد، فوراً به وزارت اعظم داخله اطلاع داده، منتظر دستور العمل شود. پس از صدور حکم ممانعت کند، نگذارد يك ذره وجه به خارج حمل شود تا حکم اجازهٔ جدید داده شود.

فصل بیست و دوم:

باید حاکم عموم مردم را دلالت و راهنمایی به ساختن راه های عراده رو کند که از شهر به دهات، و از دهات به شهر حتی الامکان راه های عراده رو ساخته شود. و از روی جوی ها و نهرها، پل های کوچک و بزرگ ساخته شود که این قاعدهٔ صحیح در مملکت به مرور جاری و ساری شود. انشاء الله تعالی رفته رفته این رشته های کوچک متصل یکدیگر شود، این مملکت را بهم نزدیک سازد و

تجارت را سهل و عبور را آسان نماید.

فصل بیست و سیم:

حاکم مردم را تشویق نماید که در کنار راه‌ها متصدی آبادی‌های لازمه از قبیل کاروانسرا و دکاکین و غیره بشوند و منفعت از او بردارند و مملکت را آباد نمایند.

فصل بیست و چهارم:

تکلیف حاکم است که به تمام صاحبان دهات و قراء و مزارع حکم کند و بلکه آنهارا مجبور نماید که در دهات خودشان احداث باغات کنند. و علاوه بر باغ و در کنار نه‌رها و قنوات غرس اشجار نمایند.

فصل بیست و پنجم:

تکلیف حاکم است که در هر شهری بقدر امکان و وسعت و بطوری که اسباب خرابی و خسارت مردم نشود، یک خیابان مشجر عریض احداث نماید و کوچه‌های شهر را عموماً بقدر وسع و امکان از مذلت تنگی و عسرت عبور برهاند.

فصل بیست و ششم:

تکلیف حکومت است که صاحبان دهات را مجبور به ساختن يك حمام و ایجاد يك مكتب خانه و نشان دادن معلم از برای تربیت اطفال بنماید.

فصل بیست و هفتم:

باید حاکم برای نظم عبور ایلات و عشایر از املاک مردم و از مرور طرق و شوارع نوعی دقت و مراقبت نماید که هنگام عبور و مرور قادر به [-] خرابی به زراعت رعیت نبوده، مرتکب سرقت در معابر و دزدی از قراء و قصبات [نشده] نزدیک قراء و دهات توقف نکرده، در کمال نظم رفتار نمایند و تجاوز به مواقع مخصوصه رعایا و املاک نکرده و آب‌های نهر و جوی‌های مخصوص شرب زراعت دهات را به مراتع خود برنگردانده، و بهیچوجه ضرر آنها به

احدی نرسد. و برای استحکام و اطمینان باید حاکم از رؤسای هر يك از ایلات و عشایر التزام بگیرد که مرتکب هیچیک از این حرکات خلاف، و جنگ و نزاع با اهالی دهات و غیره نشود. والا آن رؤسا مسئول می باشند.

فصل بیست و هشتم:

چون عمده اسباب تجارت و صرفه دولت و ملت و آحاد رعیت در ترویج و پاکی و بی غل و غش بودن امتعه و محصولات ممالك محروسه دولت ایران است، باید حاکم اقصی درجه جهد و سعی را به عمل آورده که در امتعه ثقلب نشود. مثلاً آدم های مخصوص بگمارد و التزام بگیرد که داخل تریاک که یکی از امتعه عمده ایران است، و حمل به بلاد خارج می شود، چیزی به ثقلب داخل ننمایند که مثل چند سال همین ثقلب اسباب احتراز مردم در چین و هندوستان از خریدن تریاک [شد] و اسباب های ضررهای کلی و عمده از برای تجارت و رعایا و دولت گردیده. و همچنین پنبه که به واسطه ثقلب در آن چندی قبل در ممالك روسیه تنزل های مضره کرد، و كذلك خشکبار و غیره و رنگهای قالیچه های فرش به ثقلب نباشد. فریضه حاکم است که نوعی امتعه محصوله قلمرو حکومت خود را پاک و بی عیب و بی غش نماید که در تمام ممالك خارجه به رغبت تمام بخرند، و تلافی آن تقلبات سابقه و بدنامی متاع های ایران به عمل آید. و اگر معلوم شود که کسی اقدام به ثقلب کرده است، او را طوری علنی و آشکار تنبیه نمایند که بر همه معلوم گردد که این کار حتماً مجازات دارد.

فصل بیست و نهم:

يك شعبه عمده مالیات دولت که در حقیقت نتیجه ترویج تجارت و تقویت آن فریضه ذمه هر دولت است، و جوه گمرک است. باید اقصی درجه تقویت را از مأمورین و اجزای گمرکخانه به عمل آورند که مبادا کسر و نقص در وصول و ایصال مال دیوان ظهور یابد و مسئولیت بر عهده حاکم وارد شود. البته

تقویت رؤسا و اجزای گمرکخانه را لازم دانسته ، کمال تقویت را به عمل آورند .

فصل سی ام:

چون ضرر پول های قلب و قلابی شامل عموم خلق است ، و ظهور پول قلابی به سکه هردولتی ظهور یابد منافعی شأن و اعتبار جمیع داخله و خارجه است ، باید دراین باب خیلی مراقبت شود . و بالفرض و التقدير هرگاه کسی مرتکب شود ، هیچ واسطه و وسیله ای را شفیع او قرار نداده ، حتماً تنبیه خیلی سخت از او به عمل آورند که اسباب عبرت دیگران و انتباه خودش بشود . دقت دراین فقره از جمله لوازم است ، زیرا که مضرت آن عمومیت دارد و قلع ریشه آن واجب است .

فصل سی و یکم مشتمل بر ده فقره است :

فقره اول : هرگاه اختلاف حساب یا گفتگوی معاملات یا نزاع یا مشاجره مابین يك نفر رعیت این دولت علیه و یکی از رعایای دول متحابه ظهور یابد ، باید رسیدگی و قطع و فصل آن به کارگذار مهمام خارجه که از طرف وزارت امور خارجه این دولت علیه در آن بلد مأمور است ، رجوع شود تا طبق عهود مقدسه قرار آن را باحضور مترجم یا مأموری از قنصلگری متبوعه آن شخص طرف نزاع ، بدهند . و حاکم باید در اجرای نتیجه آن قرار تقویت کامل نماید که هیچ حقی از طرفین مهمل نماند .

فقره دوم : هرگاه مقصری از رعایای این دولت علیه منزل یکی از قونسول های دول متحابه را برای خود مأمن قرار دهد ، چون قونسول ها و سفارتخانه ها حق حمایت و پناه دادن رعایای دولت ایران را ندارند ، باید توسط کارگذاری مهمام خارجه مصرأ و قویاً مطالبه [گردد] و مقصر را از آنجا خارج و به اندازه تقصیر تنبیه کرد . لیکن احدی از مأمورین مأذون نیست برای گرفتن

مقصر بدون اجازه داخل منزل قونسولگری شود.

فقرة سوم: هرگاه رعایای دول متحابه به شغل اصنافی از قبیل عطاری و دکان نجاری و بقالی و غیره اقدام نمایند که آن صنف مالیات مخصوص داشته باشد، باید به توسط کارگذار خارجه یا قونسولگری دولت متبوعه آنها قرارداد که یا اقدام به شغل اصنافی نکرده، یا مثل سایر اصناف مالیات را قبول نماید. زیرا که عمل صنفی غیر از عمل تجارت است. الا تجارت به جز حق گمرک دیگر از جمیع رسومات معاف است.

فقرة چهارم: حاکم نباید اسنادی را که مابین تجار و رعایای ایران یا رعایای دول متحابه دایر به پول نقد یا امتعه تعاطی بشود و مهر نماید، باید رجوع به کارگذار خارجه نماید.

فقرة پنجم: حاکم بهیچوجه من الوجوه نباید مالک شدن رعایای دول متحابه را در املاک و ضیاع و عقار و باغ و زراعت قبول نماید. حتی در صورتی که کارگذار هم این عمل را نماید، تصدیق نکنند، زیرا که خلاف مدلول عهدنامه است.

فقرة ششم: هرگاه مأموری رسمی از قبیل قونسول و رئیس قونسول از جانب دول متحابه به قلمرو حکومت حاکم وارد شود، حاکم وقتی می تواند او را رسماً پذیرائی و احترام نماید که از وزارت امور خارجه فرمان همایون و امضای مأموریت خود را در دست داشته باشد. والا مادامی که امضای مأموریت خود را نداشته باشد، احترامات او مثل رعایای دول متحابه است و رسمیت ندارد. حاکم مکلف به قبول دخالت او در امور معاملات و غیره نخواهد بود.

فقرة هفتم: اگرچه مأمور خارجه عموماً راجع به کارگذار خارجه است، اما هرگاه مأموری رسمی دول متحابه از حاکم خواهش ملاقات نماید، باید

قبول نماید. ولی در هیچ مسأله قول و قرار و وعده و عهد ندهد.

فقره هشتم: در ورود حاکم، مأمورین رسمی دول متحابه که دیدن می نمایند هرگاه حاکم شاهزاده باشد وزیر خود را به بازدید خواهد فرستاد، و همچنین در اعیاد رسمی.

فقره نهم: حاکم باید همواره مراقب باشد که بقدر يك ذره از مأمورین دول متحابه، تجاوز و تخطی خاکی نشود. و در صورت ظهور آن فوراً اسباب ممانعت را فراهم کرده، به توسط کارگذار یا مأمور رسمی آن دولت مشغول مذاکره شده، بلا درنگ تفصیل را تلگراف نماید و از قرار صدور حکم اجرا دارد.

فقره دهم: هرگاه یکی از رعایای دولت عثمانی مرتکب قتل و یا زخم زدن رعایای ایران بشود، به موجب مقاوله اخیره مامورین حکومت آن قاتل یا جراح را گرفته فوراً حبس می نمایند. و برای رسیدگی و ثبوت آن قتل و جراحت، حضور و دخالت مترجم و مامور قونسولگری در مجلس قبول شود. و بعد از ثبوت باید توسط وزارت اعظم داخله به عرض حضور ملوکانه برسد. و در صورتیکه حکم بر قصاص یا مجازات صادر شود، حاکم امر به قصاص یا مجازات صحیحه یا حبس آن را بدون مداخله قونسول عثمانی خواهد نمود. فصل سی و دوم:

باید حاکم يك نویسنده با هوش در نقاط سرحد خاك حكومت خود یا خاك دول متحابه مامور نماید که روز به روز تفصیل وارد و خارج سرحد را از بار و اقمشه و اشخاص بنویسد، و هرگونه وقایع و حوادث روزنامه را به حاکم بدهد که حاکم به وزارت اعظم ارسال دارد.

فصل سی و سیم:

چون مامورین دولت عثمانی به عموم وارد و خارج چه رعیت عثمانی

تذکره می دهند، و قیمت معینی می گیرند، بالمقابل به رعایای عثمانی که وارد
و خارج می شوند همانطور تذکر داده پول گرفته شود.
(مهر) امین السلطان

رساله در حقوق اداری ایران^۱

تبرستان

www.tabarestan.info

حکومت:

حکومت بر چند قسم است. یکی از اقسام حکومت منفرد است، و در حکومت منفرد مردم حکم یک نفر را قبول می کنند. حکومت منفرد نیز اقسام دارد. یکی از اقسام حکومت منفرد مستقله موروثی است. و این قسم حکومت در ایران معمول است.

قوای حکومت:

قوة حکومت کلیتاً به قوه قانونیه و قوه اجرائیه و قوه محاکماتی منقسم می شود، و مجموعاً از این سه قوا مرکب است. و حالت دولت موقوف و منوط بر آنها است. و هر چه برای امنیت و ترقی ملت، و برای محافظت ملت از خطر. های مختلف، و برای نگاهداری قانون و حقوق عامه لازم است به واسطه قوه حکومت مجرا می شود. و قوه حکومت نیز از تعلیم عامه و صنایع و علوم و ثروت ملل و تدابیر منزل و تجارت و مالیه و غیره مواظب است.

پادشاه:

در دولت ایران سلطنت منفرده مستقله موروثیه برقرار است، و پادشاه

۱. برای توضیح این رساله نگاه کنید به ص ۱۳۱-۱۲۹.

آن صاحب استقلال تمام قوای حکومت است، مشروط بر اینکه برضد اصول اسلام رفتار نکند. و اصول اسلام مرکب است از احکام قرآن مجید و احادیث نبوی و تفسیرات آن از جانب ائمه و جای نشین آنها. و چون تمام قوای حکومت در دست پادشاه است، پس تمام ترقیات دولت و ملت بسته به میل اوست. و پادشاه سرچشمه تمام اقتدارات است، و تمام مناصب دولتی متعلق و در تحت [اراده] اوست. پادشاه نیز رئیس تمام ادارات دولتی است. مثلاً در اداره جنگ یا عسکریه سرداری قشون بری و بحری متعلق به شخص اوست، و تعیین عدد قشون و مأمور کردن سرداران و سرکاران و صاحب منصبان، و ساختن قلعه جات و معابر نظامی و تهیه ملزومات جنگی و غیره به میل و حکم اوست. و در ادارات مالیه ملزومات مالیه و وصول مالیات و به خرج رسانیدن آن برای مصارف دولت و ساختن کتابچه دخل و خرج و محاسبات کل بر عهده اوست. و تمام مداخل عایدی دولت در تصرف و اختیار اوست. و نیز اداره عدلیه و کلیتاً تمام ادارات دیگر در ریاست و نظارت پادشاه اند. و نیز پادشاه از حالت روحانیه ملت یعنی مذهب و مساجد و مدارس و مکاتب و صنایع و علوم و فواید عامه مواظب است. و تمام مأمورین و ارکان و رجال دولت از جانب او انتخاب و معین می شوند.

وزراء:

هیچ شخص واحد قوه ندارد که بتواند بدون کمک از عهده تمام کارهای بزرگ و مهم دولت برآید. و از آن جهت پادشاه معاونها برای خود قرار می دهد، و دوائر مختلف را به آنها می سپارد که از جانب او ریاست کنند و برای پیشرفت و نظم آنها مسئول می باشد. این معاونها را پادشاه به میل خود مأمور می کند و در انتخاب آنها دوستی و دشمنی شخصی منظور ندارد. و اشخاص دولتمخواه و دانا و قابل و دارای شأن را که او انتخاب می کند عموماً این معاونها

وزراء می‌باشند که از جانب پادشاه ریاست ادارات را در عهده دارند، و به پادشاه برای پیشرفت و نظم ادارات مسئول‌اند.

قابینه و مجلس شورای دولتی:

وزراء مجموعاً انجمن وزراء و مجلس شورای دولتی [را] تشکیل می‌دهند. و این انجمن را در اروپا قابینه می‌نامند. و مناسب نیست که عدد وزراء در قابینه بیش از ده الی دوازده نفر باشند.

وزیر اعظم:

وزیر اعظم از جانب پادشاه رئیس قابینه و مجلس شورای است. و نیز از جانب پادشاه ریاست کل وزارتخانه‌ها را از هر قبیل، و کلیه سهام دولتی به عهده اوست. و تمام رجال دولت و وزراء مطالب و عرایض خودشان را به توسط او به عرض می‌رسانند، و از او جواب و نظم امور خود را می‌خواهند. و احکام و فرمایشات پادشاه به توسط او به وزراء می‌رسد. و تمام حکام ایالات نیز در تحت ریاست او می‌باشند، و عزل و نصب آنها به عهده او است.

پادشاه همیشه رابطه شخصی با تمام وزراء دارد، ولی وزراء امور را به واسطه وزیر اعظم به حضور می‌رسانند، و اجرا و امضای فرامین و احکام نیز به توسط وزیر اعظم می‌گذرد. تمام فرامین و احکام و نامه [های] دولتی که به امضاء وزیر اعظم می‌رسد، و ایضاً به امضاء وزیری که آن فرمان یا حکم را می‌خواند برای امور وزارت خود صادر نماید. اما وزراء باید قبل از وقت امضای فرامین، امری را که راجع فرامین است رسیدگی نمایند، و صرفه و ضرر دولت را ملاحظه کرده معلوم کنند که آن امر مطابق قانون هست یا نیست، و مسئولیت کلی از هر زمانی دارند که امضاء کرده‌اند.

در اکثر دول معمول است که یکی از وزارتخانه‌های مهمه در تحت وزیر اعظم باشد، و از بعضی جهت در ایران مناسب است که وزیر اعظم نیز وزیر

داخله باشد.

مجلس شورای کبری:

علاوه بر مجلس قابینه و شورای وزرا، مجلس شورای کبری برقرار است. و این مجلس مرکب است از وزرای قابینه و جمعی از رجال و بزرگان دولت که پادشاه انتخاب می کند، و در وقت حاجت پادشاه امر دولتی و ملتی را که بسیار مهم باشد به این مجلس رجوع می کنند. و وزیر اعظم رئیس این مجلس است.

مجلس خاص:

برای بعضی تعمیرات و اصلاحات در اوضاع دولت، خیلی مفید است که علاوه بر قابینه و مجلس شورای کبری، به ترتیبی که در بعضی دول فرنگ معمول است مجلس دیگری تشکیل شود. و این مجلس دیگر مجلس خاص خواهد بود. مقصود از ایجاد این مجلس خاص این است که به واسطه رأی صادقانه اشخاص بی طرف و بی غرض، به پادشاه و قابینه نصیحت داده شود در بعضی امور مهمه دولتی. پادشاه اجزای این مجلس را به صوابدید وزیر اعظم معین و مأمور می کند، و اشخاصی که ربط از امور دارند انتخاب می کند. عدد اجزاء منوط بفرمایش پادشاه است. ولی باید به بیست الی سی نفر محدود باشد. اما مصرف ندارد که تمام اجزاء در هر مجلس حاضر شوند. هرگاه از امر مخصوص باید مذاکره شود، پادشاه می فرماید که کدام از این بیست یا سی نفر حاضر شوند، و فقط هفت یا نه نفر [را] مأمور می کنند که مخصوصاً از آن امر ربطی دارند. و تا مذاکره در باب آن امر مخصوص نتیجه نبخشیده این هفت یا نه نفر عوض نمی شوند. و در هر مجلس خاص باید یک دو نفر از فرنگیان که سالها در خدمت دولت بوده و از وضع و امور و قانون و دول خارجه اطلاع دارند، مأمور و حاضر باشند. مذاکرات و مشاورات مجلس خاص

باید مخفی باشد، و فقط نتیجه آن به امضای رئیس مجلس به وزیر اعظم فرستاده می شود. مجلس خاص رئیس یا مدیر دائمی ندارد، ولی اجزای مجلس يك نفر از میان خود به مدیری قرار می دهند، و نظم مجلس به عهده این مدیر است. و مجلس نیز يك نفر از [اعضاء را] برای تحریر رأی قرار می دهند. مجلس خاص حق دارد که برای اطلاع خود اشخاص مختلف را احضار نماید و از آنها سؤال کند.

وزرای قایمیه از مجلس خاص خارج می باشند، و نیز رؤسای ادارات حضور بهم نمی رسانند مگر به خواهش مخصوص مجلس.

دوایر دولتی:

دوایر دولتی ایران از قرار ذیل اند و شرح هریک علیحده گفته خواهد شد: امور داخله، گمرک، ضرابخانه، پلیس، انطباعات، پست، تلگراف، استیفا، فوائد عامه، معادن، جنگل، مالیه، خزانه، امور خارجه، عدلیه، تجارت، فلاحه، خالصه جات، وظائف، علوم و معارف، دربار، جنگ، لشکر. از دوائر فوق بعضی وزارتخانه با وزیر مخصوص آن را تشکیل می دهند، و بعضی دیگر شعبی از وزارتخانه می باشند و رئیس دارند که گاهی لقب وزیری دارند.

برای آنکه تفاوت مابین دوائر بزرگ و كوچك معلوم شود بزرگ را «وزارت» نامیدم، و كوچك را «اداره». و باید دانست که هرگاه در این مشروحات از اداره ای ذکر می شود آن اداره در تحت وزارتخانه است. قایمیه فقط از وزرای بزرگ که وزارتخانه ای دارند تشکیل می شود. و اشخاص دیگر در آن مجلس حضور بهم نمی رسانند، مگر بفرمایش پادشاه، و آنوقت مجلس فوق العاده می شود.

وزارت امور داخله:

چنانکه مذکور شد این وزارتخانه به عهده وزیر اعظم است ، و تمام ادارات داخله مملکت که در تحت وزارتخانه دیگری نمی باشند به عهده وزیر امور داخله و شعبه ای از وزارت امور داخله اند.

نه اداره در تحت وزارت داخله اند: یعنی گمرک، ضرابخانه، پلیس، پست، تلگراف، معادن، فوائد عامه، استیفاء انطباعات. و هر یکی از ادارات رئیس مخصوصی دارد که برای نظم و پیشرفت امور اداره به وزیر داخله و مسئولیت و بعضی از رؤسای این نه اداره لقب و شأن وزیری دارند اما جزء قایینه نیستند.

اداره گمرک:

این اداره در اکثر دول جزء وزارت امور داخله است، و در ایران نیز جزء وزارت داخله است. معلوم است که تا وقتی که گمرکخانه مبلغ معینی به دیگری اجاره داده شود، کار وزارت داخله محدود است بر اینکه مواظب باشد که وجه اجاره منظمأ و به سر موعد از جانب مستأجرین به خزانه کار سازی شود، و ملاحظه کند که مباشرین و اجزای آنها بی اعتدالی در حقوق گمرک از مردم نکنند.

در اکثر دول اداره گمرک را به اجاره نمی دهند، ولی آنرا به توسط نوکر دیوان کار می کنند. اگر دولت ایران بخواهد ترتیب اجاره دادن را برهم بزنند و گمرکخانه را به دست اجزاء و نوکر دیوانی کار کنند، محتاج به معدود زیادی از اجزای صادقانه و کار آزموده خواهد بود که نقداً موجود نیست. یحتمل به واسطه تغییر وضع اجاره حالیه به وضع دیگر، مداخل اداره گمرکخانه برای دولت خیلی بیشتر از عایدی حالیه خواهد شد.

وضع اجاره چندین صدساله در ایران معمول است و تغییر این وضع اقلاً

پنج یا شش سال طول خواهد کشید. ولی امتحانی را باید کرد و مناسب است که شروع به تغییر دادن شود، و نه يك مرتبه در تمام نقاط مملکت بلکه اولاً در يك نقطه مثلاً در بنادر خلیج فارس. به این معنی که چند نفر ناظم در آنجا مأمور شوند و به اجزای مبتدی کار را بیاموزند و مواظب باشند که حقوق گمرک منظمأ به خزانه برسد. سه چهار نفر ناظم برای بنادر خلیج فارس کافی خواهد بود و مناسب است که این سه چهار نفر اشخاصی باشند در هندوستان تولد شده و در اداره گمرک آن ایالت بزرگ شده. چنین اشخاص مواجب و مخارج زیاد ندارند، و دولت هندوستان ضامن خدمات و صداقت آنها خواهد بود. هرگاه تغییر وضع در بنادر خلیج نتیجه بخشید، می توان وضع جدید را متدرجاً در سایر نقاط و ایالات ایران معمول ساخت. و بعد از چند سال تمام اداره گمرکخانه رامی توان با اجزای دیوانی پیش برد. وقتی که اداره گمرک در دست اجزای دیوانی باشد، باید ترتیبی را درست کرد برای اینکه دولت ایمن باشد از ضرر در پرداختن وجه گمرک. و برای این مقصود خدمت بانکی بسیار مفید است. و بانک شاهنشاهی حاضر است که اقساط را در هر شهری که شعبی دارد دریافت کرده، به وعده کمی و بدون صرف به خزانه برساند. و در اینجامی توان گفت که بانک شاهنشاهی احداث شده برای آنکه بانک دولتی باشد. و لسی دولت ایران کاریکه از بانک ساخته می شود کمتر اختیار می کنند، و لسی متصل از دست صراف و برات. بازان که صرف زیاد می گیرند وجوهات به سرو عده نمی پردازند متضرر می شود. اداره ضرابخانه:

این اداره نیز در تحت وزارت داخله است. در هر مملکت حق سکه زدن بر دولت است، و هیچکس نمی تواند بدون اجازه دولت سکه بزند یا رواج کند. هر دولت نیز حق دارد که رواج سکه و پول دول خارجه را در دولت خود منع کند.

ارزش اسمی پول رایج آنقدر که ممکن باشد باید مساوی باشد به ارزش فلزی که پول را از آن ساخته‌اند، یعنی ارزش سکه یکقران مساری باشد به ارزش مقداری از نقره که یکقران قیمت دارد. هرگاه ارزش مساوی به ارزش فلزی آن نیست آن سکه پول صحیح نیست ولی پول علامتی است. خرید و آوردن شمش و غیره مخارجی است و اگر دولتی این مخارج را ملاحظه نکند و سکه‌ای بزند که ارزش اسمی آن مساری باشد به ارزش فلزی معلوم است که دولت متضرر مخارج می‌شود.

دولت فرنگ از ضرب پول طلا متحمل این ضرر هستند، و ارزش فلزی پول طلا همیشه مساوی به ارزش اسمی است. مثلاً قیمت طلائی که به سکه یک لیره انگلیس ضرب شده است همیشه یک لیره است، و دولت از مخارج ضرب و غیره دست می‌کشد. پول نقره و مس دولت فرنگ پول علامتی است. با وجود مخارج گزاف ضرب، از ضرب پول علامتی منافع بزرگی می‌برند، زیرا که ارزش اسمی پول زیادتر از ارزش فلزی آن است. اما تمام منفعت عاید خزانه می‌شود و به دولت [می‌رسد]. و محض اینکه به مردم ضرر نرسد معاملات پول علامتی را به مبلغ جزئی محدود کردند، و در دولت فرنگ احدی مجبور نیست که بیش از ده تومان سکه نقره و دو قران سکه مس در معاملات قبول کند.

الیوم در ایران پول طلا رواج نیست و ارزش اسمی سکه و مس کمتر از ارزش فلزی است. پس پول صحیح در ایران وجود ندارد و تمام سکه ایران پول علامتی است. جهت اینکه تفاوت زیادی مابین ارزش اسمی قران‌ها و ارزش فلز آن پیدا شده است، از بابت تنزل قیمت نقره است. چند سال پیش از این چنین نبود، و تفاوت میان ارزش اسمی و فلزی خیلی کم بود. حالا چند سال است که این تفاوت به صدی ده رسیده است، و الحال زیاده از آن هم

شده است.

از دویست و پنجاه مثقال نقره، دویست و هفتاد و هشت قران زده می شود. مدتی بود که مخارج برای خرید در لندن و حمل و نقل به ایران و ضرب در ضرابخانه برای دویست و پنجاه مثقال نقره، به دویست و چهل الی دویست و پنجاه قران می رسید. و چون دویست و هفتاد و هشت قران، دویست و پنجاه مثقال می زدند، آورنده نقره و مستأجرین ضرابخانه از هر دویست و پنجاه مثقال نقره خالص، بیست و هشت الی سی و هشت قران منفعت می بردند.

در این وقت که ربیع الثانی ۱۳۱۵ می باشد دوماه است که قیمت نقره مجدداً تنزل کرده است، و مخارج خرید و حمل و ضرب دویست و پنجاه مثقال زیاده از دویست و بیست و شش قران نمی شود، و آورنده نقره و مستأجر ضرابخانه از هر دویست و پنجاه و دو قران منفعت می برند.

چون سکه طلا در ایران رواج نیست و پول رایج ایران از نقره است، تمام معاملات به مبلغ معین محدود می شود. اما محدود کردن پول مس به مبلغ جزئی در معاملات واجب است. و اگر از اول چنین قرار در ایران معمول بود، ضرابخانه هرگز نمی توانست پول مس زیادی رواج کند زیرا که مردم آن را قبول نمی کردند.

اداره ضرابخانه را به اشخاص مختلف به اجاره می دهند ولی بدیهی است که وضع اجاره برای دولت و ملت مضر است. مذکور شد که از دویست و پنجاه مثقال نقره خالص که به ایران می آورند، آورنده آن خواه تجار بانک و مستأجرین ضرابخانه، از بیست و هشت الی پنجاه و دو قران منفعت می برند و این منفعت می بایست عاید دولت بشود.

ضرابخانه در حالت حالیه می تواند به کمال سهولت سالی شش کرویر تومان سکه نقره بزند. و اگر دولت برای خرید نقره در فرنگ سرمایه قرار

بدهد، ضرابخانه به توسط اجزای خود کار کند، سالی اقلان صد هزار تومان منفعت خواهد برد.

اما پول سیاه: تفاوت بین ارزش اسمی و ارزش فلزی پول مس خیلی است. یعنی از يك من ششصد و چهل مثقالی مس که به هشت الی نه قران وارد طهران می شود، مقداری از پول سیاه ضرب می شود که ارزش اسمی آن تقریباً سی و دو قران است. و معلوم است که اگر مخارج زیادی برای ضرب تصور کنیم، ارزش اسمی پول سیاه تقریباً سه برابر ارزش فلزی است.

در سالهای گذشته قانونی برای محدود کردن پول سیاه به مبلغ جزئی در معاملات برقرار نبوده، و گویا دولت آن رسیدگی که می بایست به ضرابخانه به عمل نمی آورد. و از این جهت مس زیادی ضرب شده است. و مقدار موجودی پول سیاه در ایران از حد گذشته است و صرف پیدا کرد. و دیگر به ارزش اسمی رواج نیست و مردم متضرر و تجارت جزئی و خطرناک شده است. در این صورت تا اقلان پنج سال دیگر مس را نباید ضرب کرد، بلکه هم از پول سیاه موجودی مقدار کلی باید ضبط نمود.

اداره ضرابخانه در تحت وزارت داخله است. و اگر دولت می خواهد وضع اجازه دادن ضرابخانه را معمول بدارد باید وزارت داخله دائماً رسیدگی کامل به امور ضرابخانه بنماید، و مواظب باشد که مستأجرین سکه نقره را به وزن و عیار صحیح بزنند، و پول مس را ابداً موقوف نکنند.

گاهی سؤال می شود که پول سفید هر چه هم در ضرابخانه می زنند چرا در ایران کم است. کم بودن پول سفید چند سبب دارد: یکی اینست که مردم آن را از برای ذخیره خود قایم می کنند. و دیگری اینست که از وقتی که تجار روس و غیره در مرو و بخارا تجارت بزرگی می کنند، بانک و صرافان پول سفید جدید الضرب را از ایران به آن صفحات می برند، و تجار بخارا پول سفید

را برای خرید پنبه و اجناس دیگر لازم دارند، و به عوض اسکناس و بروات مناطی می دهند. و اشخاصی که پول سفید از ایران می برند این معامله را می کنند، صدی پنج الی صدی شش منفعت می برند. در دو سال گذشته مبالغ کلی از پول سفید ایران به آن صفحات رفته است.

اداره پلیس یا احتسابیه:

این اداره نیز در تحت وزارت داخله است، و برای محافظت و صحت شبانه روز عام وضع شده است.

تفاوت مابین قشون و پلیس اینست که قشون مملکت را حفظ می کند، و پلیس اشخاص را. پلیس مقتدر است قوانین تازه ای را قرار دهد هر وقتی که برای صحت عامه لازم داند. و محدود کردن اقتدار پلیس و معین نمودن امور آن قبل از وقت غیر ممکن است. و نیز بی فایده است زیرا که هر روز اتفاق تازه ای می افتد، چنانچه در زندگی انسان هر روز وضع دیگری پیدا می شود.

پس اداره پلیس باید همیشه اختیار داشته باشد که هر وقت لازم بداند ترتیبات لازمه را برای انجام مقصود بدهد. نیز ممکن است که برای اداره پلیس دستورالعمل ساخته شود که تمام قوانین تنظیمات لازم را برای نجات مقصود قرار بدهد. و نیز غیر ممکن است که برای اداره پلیس دستورالعمل ساخته شود که تمام قوانین و تنظیمات لازمه که بعدها لازم شود، در آن دستورالعمل نوشته باشد. اما معلوم است که اداره پلیس باید همیشه مطیع قوانین مملکت باشد، و هرگز نباید برضد آن قوانین رفتار نماید، مگر در وقت ضرورت. و آن وقت هم باید تکلیف اداره این باشد که مطابق حوائج عامه رفتار کند. اداره پلیس می تواند در قسمتی اسباب خطر و زحمت برای دولت و رعایا شود، یا بواسطه تعدی و ظلم. ولی برای جلوگیری کردن این خطر و زحمت ترتیبات دیگر منظور شده است. فرضاً شخصی از ظلم یا بی اعتدالی پلیس شاکی باشد، و می تواند

به وزیر عدلیه یا به خود شاه رجوع کند. اداره پلیس مطابق ترتیبی که می بایست باشد در ایران موجود نیست. و آنچه در طهران به اسم پلیس معمول است شعبه ای از پلیس است. و در شهرهای دیگر امور پلیس در دست حکام و کلانتر و کدخدایان و غیره می باشد. ایجاد اداره پلیس به ترتیب صحیح برای دولت خیلی مفید است. و اداره باید رئیس کل داشته باشد که تمام صاحب منصب و اجزاء شهری و بلوکی به او سپرده باشند، و رئیس کل به وزیر داخله. مسئولیت و ریاسات شهری را به دست کلانترها و داروغه و کدخدای محلات بسپارد، و ریاسات پلیس بلوکی به ضابطها و کدخدایان. برای مرتب نمودن اداره پلیس در کل مملکت اجزاء و صاحب منصب حاضر و موجوداند. در شهرها فراش و آدم های کلانتر و داروغه و غیره می توانند به منزله پلیس گشتی و گزیه خدمت کنند، و در بلوک سواره و تفنگچی. ایلات و طوایف و غیره می توانند از عهده این خدمت بر آیند. ولی اجزای پلیس بلوکی را باید به دسته و فوج منقسم و مرتب ساخت، و به مستحفظین موسوم نمود. ریاست مستحفظین به رئیس پلیس است. و هر فوجی و دسته ای صاحب منصب دارد به عین مثل نظام. مرتب نمودن و تشکیل کردن افواج و دستجات مستحفظین سهل است، و دولت ایران می تواند با کمال سهولت و بدون مخارج زیاد دوازده هزار نفر سواره و پیاده مرتب و منظم ساخت، و به این واسطه مخارج قشون نظام را تخفیف داد. ممکن است مستحفظین یا از اهل محل یا از غریبه باشند. و اگر از اهل محل باشند دولت برای کوچ دادن آنها از محل به محل دیگر مخارجی ندارد، و وقت اجزاء در زمان مسافرت تلف نمی شود، اجزاء بی کار نمی مانند. اما مطابق بعضی عقاید، مستحفظین که اهل محل نباشند بهتر است.

تکالیف پلیس متعدد است و اداره پلیس اجزاء متعدد لازم دارد. اجزای اداره در همه نقاط ایران موجود است، ولی باید آنها را مرتب کرد. و تمام

اشخاص که نقداً مشغول خدمات راجعه به پلیس هستند باید در تحت رئیس کل اداره باشند، و هیچوقت به اختیار خود رفتار نکنند. تکالیف پلیس را می توان در ایران به سه شعبه منقسم کرد که هر يك به نائب رئیس سپرده باشد و این شعبه ها از این قرارند:

شعبه اول مهیا نمودن آذوقه را برای شهرها در عهده دارد، و مواظب است که قیمت ارزاق بی قاعده نباشد، و ارزاق در همه جافراوان باشد. و باید رسیدگی کند که در بازار و دکان و میدان، ارزاق و اطعمه مخلوط و فاسد نفروشد، و اوزان و مکائیل صحیح باشد. برای این مقصود در هر شهر چند نفر کافی است. شعبه دوم مواظب صحت عامه است. حفظ صحت عامه در عهده تکلیف این شعبه است از قبیل تنظیف کوچه ها و مبال و رسیدگی به مجرای آب و به حمام عام و به قبرستان ها و قهوه خانه ها و چایخانه ها و سایر امکنه ای که مردم در آن جمع می شوند. و آبپاشی کردن معابر، و اجازه دادن به اطباء و قابلگان و دواسازان و ممانعت کردن از آنکه اشخاص نامجاز قابل مشغول این کارها شوند، و ممانعت از سموم و ادویه جات مضره و رسیدگی به مریضخانه ها و قراردادن قرانطین، و ترتیبات برضد امراض مسری و عمومی در عهده این شعبه از پلیس است. و مناسبت است که نائب رئیس این شعبه طبیب باشد، و حافظین صحت عمومی که نقداً در اکثر شهرهای ایران مشغول هستند برای این شغل پلیس وضع شده اند.

شعبه سیم از پلیس شعبه محافظت عامه است. و به واسطه عملجات پلیس گشتی و گزومه و قراول خانه و مستحقظین و پلیس مخفی حتی الامکان جلوگیری از قصور و جنایات می نماید. و الا قصوری شده مقصرین را پیدا و دست گیر کرده به محاکمات عدلیه تسلیم می نماید. بعد حکم عدالت خانه را اجرا می کند. و به واسطه اجزای خود نیز اسباب برای خاموش کردن حریق فراهم آورد. و بازدید و ثبت اموات نیز می کند، و بدون اجازه پلیس احدی نباید مدفون شود. و نیز

باید همه انطباعات را به واسطه ممیز مطبوعات، یا رئیس انطباعات بازدید نمایند. این شعبه پلیس نیز مواظب نظم عبور و مرور مردم در معابر است، و ممانعت از اجتماع و ازدحام عامه می کند، و کوچه ها را از قوافل و حیوانات و بارکش و سایر موانع در وقتی که مردم مشغول کار و داد و ستد هستند خالی نگاه می دارد، و نیز مواظب است که گدایان در کوچه جمع نشده اسباب زحمت عابرین نشوند و گدایان را که قادر کار کردن هستند تنبیه می کنند و به مساکین و عاجزین کمک می کنند. برای مقصود اخیر مبلغ قلیلی کافی است مشروط بر آنکه به صداقت مستحقین داده شود. و یقین است با پولی که مردم الحال با میل خود به فقرامی دهند می توان مجلسی را برپا کرد که تمام مستحقین در آنجا غذا و لباس و منزل داشته باشند.

برای اجزای پلیس شهری و برای مخارج اداره کلیه پلیس، دولت عوارض از دکانین و بازارها و اصناف و کسبه و خانه ها و غیره می گیرد. و برای مواجب اهل پلیس تغییر و تبدیل در وصول عوارض لازم نیست، ولی باید آن عوارض را منظمأ به توسط اجزای امین و صادق به صاحبان مواجب رسانید.

اداره انطباعات:

این اداره نیز در تحت وزارت داخله است و رئیس مخصوصی دارد. در فصل اداره پلیس مذکور شد که بازدید انطباعات در عهده شعبه سیم پلیس است ولی ممکن است که بازدید به عهده رئیس انطباعات باشد. و آنوقت لازم است که رئیس انطباعات در شهرهای غیر از دارالخلافه که مطبوعه و چاپخانه و باسمه خانه دارند، اجزاء نگاهدارد که بازدید لازم را به عمل بیاورد. و مقصود از بازدید انطباعات اینست که چیزها برضد دولت و رجال آن یا چیزهای بی ادبی و فاسد و هرزه به طبع نرسد، و چنین چیزها [که] از خارجه می آورند در ایران منتشر و فروخته نشود.

اداره پست:

این اداره در تحت وزارت داخله است، و کار آن معلوم است. چندان تغییری در آن لازم نیست.
اداره تلگراف:

این اداره در تحت وزارت داخله است، و کار آن معلوم است. و نیز در این اداره چندان تغییری لازم نیست. در تمام دول غیر از ایران این دو اداره اخیر را يك اداره تشکیل می دهند، و در بعضی دول این دو اداره را وزارتخانه مخصوصی ساخته اند که وزارت پست و تلگراف می نامند، و وزیر آن جزو قابینه است. اما در بعضی دول دیگر اداره پست و تلگراف در تحت وزارت داخله است، و تلفون اگر باشد نیز جزو این اداره است. از جمع نمودن اداره پست و تلگراف به يك اداره مخارج هر دو اداره کمتر می شود، زیرا در نقاط زیادی اجزاء و امکنه يك اداره برای کار و امور هر دو کافی اند. اگر وضع حالیه این دو برقرار می ماند باید وزارت داخله به ادارات پست و تلگراف رسیدگی کند [که] ادارات حقوق خود را به دیوان می دهد، ادارات فرنگی منظمأ می پردازند یا نه، نواشتهات مردم و مکالمات تلگرافی به رضایت مردم ارسال و گفته می شود یا نه؟
اداره استیفاء:

این اداره وصول نمودن مالیات و صادرات و غیره، و کارسازی نمودن آنها به خزانه و ادارات دیگر مطابق کتابچه دخل و خرج که وزیر مالیه حاضر می نماید، در عهده دارد و در تحت وزارت داخله است. هر دولت به منزله خانواده برای مخارج یومیه خود دخلی لازم دارد و این دخل یا مواجب است و مداخل از اموال دولتی که دخلی از اموال ندارد، و یا عایدی دیگر ندارد به عین مثل خانواده بی مواجب و مداخل نمی تواند زندگی کند. دولت اموال دارد و دخلی از آن عاید می شود. و اموال دولت مرکب است از رودخانه ها و انهار

ومعادن وجنگل وصید و خالصجات وجاده ومعابر. ونیز از حق سکه و از ادارات پست وتلگراف وانحصارات وغیره دخلی برای دولت عاید می شود. از اموال وحقوق مختلف که دارد دولت مداخلی پیدامی کند، و یا خود مشغول کار است، یا اموال را اجاره می دهد، یا حقوق را به واسطه امتیازنامه به دیگری واگذار می نماید. اما مداخلی که از حقوق واموال مزبور عاید می شود برای مخارج دولت کافی نیست. و از این جهت دولت حقوق چندی از اموال خاص رعایا از قبیل قنوات واملاك ومواشی و حیوانات ومحصولات ودکاکین وامتنه بر می دارد. و این حقوق در ایران به باج و خراج وعشور ومالیات وسرشماری و صادرات و گمرک وغیره مشهوراند. دول فرنگ نیز مداخلی دارند از تسیر ثبتي و رسوم برای مناصب والقباب ونشان وعاید محاکمات وجریمه وحقوق خراج وموروثات و رسوم برای تصدیق ودید وبازدید اوزان ومکائیل وغیره. ولی در ایران اینها معمول نیست و اگر هم معمول است به دولت از رسوم وحقوق که مردم می دهند عاید نمی شود.

مخارجی که دولت می کند برای صحت وآسودگی عامه است. پس هریک از رعایا باید قسمتی از مخارج را بدهد. و این قسمت به واسطه حقوق فوق می دهد، و تا آنکه بی انصافی با حدی نشود باید قسمت هریک از رعایا متناسب ارزش اموال او باشد. و یکی از کارهای مهم اداره استیفا این است که مواظب و رسیدگی نماید که حقوقی که دولت از مردم می گیرد نسبت به اموال ومداخل هریک حتی الامکان مساوی باشد. یعنی اگر از شخصی که یکصد تومان مداخله دارد ده تومان گرفته می شود یا از شخصی با هزار تومان. در زمان آسودگی وامنیت در مملکت ارزش اموال روز به روز در ترقی است، و در زمان جنگ واغتشاش ونیز به واسطه حوادث وآفات از قبیل قحط و کم آبی وسیل وملخ و زلزله وامراض مسری وغیره ارزش اموال در تنزل است. حوادث کلی که در

تمام مملکت سرایت کند بسیار کم اتفان می افتد، و در اکثر اوقات به يك ایالت یا بلوک محدود است و کلیتاً می توان گفت که تاجنگی یا اغتشاش کلی در مملکت نشود که باعث تعطیل زراع نشود ارزش اموال زیاد می شود. و بنابراین مقدار مالیات باید متناسب به ازدیاد [ارزش اموال] شود. چندین سال است که افزایش مالیات در ایران برای دولت فایده نبخشیده است. و برعکس مقدار مالیاتی که به خزانه دولتی می رسد ظاهراً سال به سال کمتر می شود. این وضع چندین جهت دارد: یکی عدم ممیز صادق که دولت را از افزایش ارزش اموال در بعضی مکان مطلع سازند. دیگری وجود حکام و ضباط دراز دست که محض مداخل خودی خود مالیات زیادی در یکسال می گیرند و رعایا را چنان محتاج می سازند که آنها قوه زراعت کاری نداشته، در سال آینده مالیات کمتر می دهند و بلکه هیچ نمی دهند. دیگری وجود اجزاء و مباشرین خائن که صدق را مخفی می دارند، و مالیات را وصول می کنند بدون آنکه دیناری به خزانه برسد. دیگری ضرری که دولت به واسطه حواله کردن اقساط متحمل می شود، مخصوصاً در وقتی که حواله نمودن اقساط به دارالخلافه را به اشخاصی واگذار می کند و صرف زیاد و مخارج بسیار برای حمل و نقل و غیره محسوب می دارند و محاسبات را سر وعده نمی پردازند. وصول مالیات در تمام ایالات ایران در عهده مباشرین آنها است، و در وقت لزوم قوه عسکریه به آنها کمک می دهد. این ترتیب عیب ندارد ولی بهتر است که به عوض قوه عسکریه پلیس بلوکی کمک کند. اداره استیفا در مرکز يك رئیس کل دارد. و در هر ایالت باید مباشری از جانب او حاضر باشد که مالیات ایالت را از حاکم وصول کند، آنرا مطابق دستورالعمل وزیر مالیه به خزانه یا اداره دیگری برساند. مباشرین ایالات باید محاسبات منظمه نگاهدارند، و به رئیس اداره استیفا بفرستند، و رئیس باید محاسبات را کاملاً رسیدگی نموده به وزیر اعظم داخله بدهد. وزیر داخله محاسبات را به وزیر مالیه رجوع می نماید

و هرگاه وزیر مالیه آنها را صحیح دانسته پادشاه با وزیر اعظم آنها را برای تفریغ امضاء می کنند. رئیس اداره در طهران اجزاء دارد، و امور اداره را به آنها می توان تقسیم کرد. به این معنی که برای محاسبات هریالتی يك نفر مسئول باشد. برای آنکه دولت همیشه از وضع ایالات و بلوك و ارزش اموال و املاك كه مأخذ مالیات بندی است اطلاع صحیح داشته باشد، اداره استیفاء محتاج به چند نفر ناظم است كه از جانب اداره مأمور هستند كه در ایالات گشت کنند و شخصاً اطلاع صحیح تحصیل کرده راپورت به اداره برسانند. و برای جلوگیری كردن از بعضی معایب لازم است كه ناظمین اداره استیفاء سال به سال عوض شوند. به این معنی كه يك نفر مدت زیادی در يك ایالت نماند، و راه رشوه پیدا نکند. در ایالات بزرگ ناظمین چند نفر اجزا برای كمك كار دارند. ادارات پلیس و گمرک و تلگراف و پست همیشه می توانند اطلاعات مفید به اداره استیفاء بدهند. و هرگاه از مأمور اداره استیفاء راپورتی برسد كه مثلاً حاصل فلان قریه را بالمره ملخ خورده است، و بنابراین مالیات آن قریه تخفیف یافته یا موقوف شده. خوبست كه قبل از اعتماد كردن راپورت اطلاع از ناظم و نیز سایر ادارات تحصیل نموده شود. در مسافرت خودم بارها دیدم دهاتی را كه حكام محلی مالیات از آنها می گرفتند و حال اینکه اسم آن دهات در طومار ثبت نبوده. معلوم شد كه وجه مالیات دهات صرف جیب حكام می شد. و نیز دهات آباد و معمور را دیدم كه مالیات از آنها وصول نمی شد حال آنكه در طومار به اسم خرابه قلم داده شده بود. و اینجا هم دولت مبلغی متضرر می شد، و وجه مالیات به جیب مباشرین منتقل می رفت. نیز بارها دیدم كه مباشرین بلوك ویران شده بعد قابل مالیات دادن نبود. تكلیف ناظمین استیفاء این است كه مانع این نوع رفتار شوند، مالیات عادلّه و متناسب ارزش اموال از رعایا گرفته شود، و هیچوقت نگذارند كه مباشرین حكومت محل ظلم و تعدی به رعایا كنند. برای

رسانیدن اقساط مالیات از ایالات به دارالخلافه خدمات بانک مفید است. به این معنی که تمام وجوهات مالیات را بدون صرف و مخارج، و به وعده کمی از ایالات به خزانه می‌رساند. و اگر این عمل به عهده بانک و اگذار شود دولت مبلغ گزافی از بابت مخارج حمل و نقل و صرف سایر مخارجی که صرافان و دیگران محسوب می‌دارند، منفعت خواهد کرد و از ثقل مباشرین ایمن خواهد بود.

اداره فواید عامه:

این اداره نیز در تحت وزارت داخله است، و بنائی و احداث ابنیه عامه از قبیل پل و راه شوسه و کاروانسرای و بنادر و اسکله و تعمیرات و نگاهداری آنها را در عهده دارد. و رئیس با اجزا از قبیل مهندس و معمار و غیره دارد، و در هریالت مأموری از جانب رئیس حاضر است که از حالت ابنیه عامه راپورت نوشته، به رئیس اداره برای تصدیق راپورت و بر آورد مخارج مهندس بفرستد، و راپورت و تصدیق آن را به وزیر داخله بدهد. و بعد با وزیر اعظم یا پادشاه مخارجی را قبول کرده، حکمی به وزیر خزانه داده می‌شود که وجه لازمه را به اداره فواید عامه بدهد. آنوقت مواظب است که وجه مخارج منظمأ به مصرف و مقصود برسد. بدیهی است که در صورت مخارج گزافی و فوق العاده‌ای وزیر اعظم مسئله را به مجلس شورای کبری رجوع خواهد کرد.

اداره معادن و جنگل:

این اداره در تحت وزارت داخله است، و وصول حقوق و وجه اجاره معادن و جنگلها، و پرداختن این حقوق به خزانه و رسیدگی به امور معدنی و جنگلی را در عهده دارد. و مواظب است که معادن به قاعده درست کار شوند، و اسباب خرابی معدن فراهم نیاید، و خطری برای معدنچیان در وقت کار نباشد. و همچنین درباره جنگلها باید اداره مواظب باشد که جنگلها بواسطه مستأجرین منهدم نشود، و درخت‌هایی که انداخته می‌شود بدون عوض نماند، و همیشه

درخت جوان در جای درخت کهن کاشته شود. معادن ایران بسیار است ولی در تمام نقاط ممالک محروسه متفرق می باشند، و اکثر اهمیت و وسعت کارخانه بزرگی را ندارد، و از جهت عدم سوخت و آب بعضی را هیچ نمی توان کار کرد. و از این جهت باید وضع اجاره را برقرار نماید.

این نه اداره فوق یعنی: گمرک و ضرابخانه و پلیس و انطباعات و پست و تلگراف و استیفا و فوائد عامه و معادن و جنگل در تحت وزارت داخله برای نظم و پیشرفت امور آنها مسئول است.

معاون وزارت:

وزیر داخله و همچنین بعضی از سایر وزرا، يك ياور و كمك دارد که معاون وزارت است. و یحتمل برای وزارت امور داخله که ریاست و مسئولیت نه اداره بزرگ را دارد دو نفر معاون لازم است [که امور] وزارتخانه های آنها را به وزیر برسانند. و نیز نظم وزارت و تعیین تکالیف اجزا به عهده اوست. و در وقت غیبت وزیر از کار در باب کسالت یا سفر یا اتفاقی، معاون در جای وزیر مشغول است. مرتب ساختن کارها خیلی فایده دارد. و زیری که کارش مرتب باشد می تواند در وقت قلیلی از عهده کار بر آید. و اگر کار مرتب نباشد آن کار بلکه در مدت چند روز تمام نمی شود.

وزارت مالیه و دفتر کل:

این وزارت تمام محاسبات دولت و تعیین کتابچه دخل و خرج و رسیدگی به امور مالیه تمام دوایر دولتی را در عهده دارد. و وزیر باید سال به سال برای سال آینده کتابچه دخل و خرج حاضر کند. و نیز سال به سال محاسبات سال گذشته را در مجلس قابینه احضار کند، و علی الاتصال به دخل و خرج وزارتخانه ها و ادارات رسیدگی کند، و همیشه مواظب است که تمام حقوق و محاسبات دیوانسی در سر وعده منظمأ پرداخته شود و حوالجات اقساط اسباب ضرر

دولت نشود.

وزارت خزانه عامره:

این وزارت دریافت کردن مالیات و تمام حقوق دیوانی را از هربابت ازاداره استیفا و ادارات دیگر، و پرداختن وجه مخارج دولتی را مطابق کتابچه دخل و خرج که وزیر مالیه حاضر می کند در عهده دارد. و در آخر سال وزارت محاسبات خود را برای سال گذشته به قایمه می دهد، و بعد از رسیدگی از جانب وزیر مالیه و اداره استیفا محاسبات به امضاء تفریغ می رسد. و اگر دخل زیاده از خرج بود وزیر مالیه دستور العمل می دهد که زیادی به چه مصرف برسد، و اگر برعکس کم آمد از چه محل مرمت نماید.

شرحی در حاضر کردن بودجه و اصلاحات در وضع مالیه:

کتابچه دخل و خرج را بودجه می نامند. بنیاد اصلی اصلاحات حاضر کردن بودجه قطعی و صحیحی است، و بدون بودجه صحیح وضع مالیه هرگز ترقی نخواهد کرد، و همه اصلاحات به نتیجه نخواهد [رسید] و نیز هیچ اصلاحی دوام نخواهد داشت مگر با مرتب ساختن ادارات دولتی. و ادارات خالیه را نمی توان مرتب ساخت مگر بواسطه تخفیف کلی در اخراجات، و در عدد اجزا، و بواسطه ترتیب رسیدگی فوق العاده و دائمی در همه ادارات. در این چند سال گذشته خرج دولت بیش از دخل بوده و مرمت زیادی خرج از خزانه خاص پادشاه بود، و چنین وضع برای دولت خیلی مضر است. تمام دخل و خرج دولت باید در بودجه ثبت شود، و خرج را باید بوضع قرار داد که زیاده از دخل نباشد و بلکه با سعی زیاد می توان خرج را طوری قرار داد که کمتر از دخل شود. و آنوقت هر سال می توان مبلغی را پس انداز نمود که در زمان ضرورت برای اخراجات فوق العاده به مصرف می رسد.

حاضر کردن بودجه صحیحی که برای چند سال قطعی باشد کار عمده

است. و چون اغلب وزرای قابینه کار مهمی و بزرگی دارند ممکن است که فرصت لازمه را برای انجام دادن این کار نداشته باشند. و بنابراین مناسب است که این کار به مجلس خاص رجوع شود که ترتیب تشکیل آن در اوائل این مشروحات ذکر شده. اجزای مجلس خاص را پادشاه و قابینه انتخاب می کنند. و معلوم است که غیر از اشخاص صادق و باربط و بی طرفی را انتخاب نخواهند کرد.

برای اینکه مذاکرات و زحمات مجلس خاص فایده بخشد شرط عمده این است که رأی مجلس بر آنچه قرار بگیرد بلا استثنا به عمل بیاید مگر آنکه امر پادشاه غیر از آن باشد. برای آنکه مجلس خاص بتواند بودجه صحیح را حاضر کند باید دولت حکم صریحی و سختی به همه وزارتخانه ها و ادارات بدهد که تمام اطلاعات و تحقیقات را از هر قبیل دخل و خرج که مجلس لازم دارند بدون معطلی به مجلس بدهند.

اول باید دخل دولت را معین کرد و بعد باید خرج دولت را نسبت به دخل تشخیص نمود. دخل از اطلاعات وزارت امور داخله و ادارات مختلفه از قبیل گمرک و استیفا و تلگرافات و غیره مشخص می شود. برای مشخص کردن خرج حالیه باید هر روزارخانه و اداره ای بلا استثنا مخارج سالیانه خود را و طومار مفصل از تمام صاحب منصب و نوکر که مواجب یا مقرری یا وظیفه از دولت دارند، با تفصیل کار و شغل هر یک و وجه مواجب و مقرری و وظیفه و غیره و مدت خدمت هر یک را به مجلس خاص بدهد. هرگاه این اطلاعات و تحقیقات مزبور به مجلس رسید مجلس از هر اداره مذاکره کامله خواهد کرد، و اخراجات و عده اجزای هر اداره را تعیین خواهد نمود. بعد از تحقیقات جزئی و کلیه از قابلیت و لیاقت و خدمت هرنفری از اجزای موجودی، تمام آنهایی که زیاده از عدد معین شده می باشند از خدمت معاف خواهند شد. و نسبت به مدت

خدمت وظیفه یا مستمری با تقاعد معاشی خواهند گرفت . و تقاعد معاشی یا ربع یا ثلث یا نصف یا بیشتر از مواجب حالیه خواهد بود.

در میان اشخاصی که بدین وضع معافیت از خدمت پیدا می کنند، خیلی می باشند که صاحب املاک هستند و عوض اینکه در وزارتخانه یا اداره بیکار باشند و مقرری بگیرند به هر صورت بهتر است که سراملاک خود رفته مواجب زراعت شوند. و از زیاد کردن محصولات خود هم منفعت کنند و هم به مملکت و ملت منفعت برسانند. در اغلب دول چنین قرار است که به نوکری که چهل سال یا بیش به خوبی خدمت کرده باشد و از خدمت معاف شود ، سه ربع الی کل مواجبی که در آخر پنج سال خدمتش داشته وظیفه می دهند. و به نوکری که سی سال خدمت کرده، نصف الی سه ربع می دهند. به نوکری با بیست سال خدمت يك ثلث الی يك نصف ، و به نوکری با ده سال خدمت يك ربع الی يك ثلث می دهند. اما در هیچ دولتی معمول نیست که وظیفه بعد از فوت موظف به اولاد او داده شود. و در ایران باید متدرجاً این رسم را معمول ساخت. به این معنی که از حالا تا بیست و پنج سال نصف وظیفه موظف فوت شده به اولادش داده شود، و مدت بیست سال دیگر يك ربع داده شود، و بعد از این مدت یعنی چهل و پنج سال بعد از حالا وظیفه بعد از فوت موظف به کلی موقوف شود، و به اولاد او هیچ داده نخواهد شد. فرضاً نوکری در پنج سال آخری خدمتش دو سال سالی پانصد تومان، و سه سال سالی هفتصد تومان مواجب گرفته باشد. پس در پنج سال آخری خدمتش سه هزار و یکصد تومان داشته، و رویهمرفته سالی ششصد و بیست تومان داشت. و این ششصد و بیست تومان مأخذ است. وظیفه او اگر مستحق سه ربع از مواجب باشد، سالی چهارصد و شصت و پنج تومان وظیفه به او داده می شود. از بابت عدد اجزا در اداراتی که دولت به اجاره داده است، مذاکره مجلس خاص به نقد لازم نیست زیرا که مستأجرین اختیار عدد

اجزا خود را دارند. و مسئولیت ایشان فقط درباره رسانیدن وجه اجاره و ازدیاد است. بودجه قطعی که مجلس خاص قرار می دهد مأخذ خواهد بود از بودجه سالهای آینده که وزیر مالیه سال به سال باید تهیه کند. بودجه باید فرداً فرد تمام عایدی دولت و محل آنرا و مخارج هر اداره را معین کند. و وزیر مالیه در بودجه باید نیز دستور العمل بدهد که عایدی دولت به کجا و به کدام داده شود، و خرج ادارات در کجا و در چه موعد یا به توسط خزانه یا اداره دیگری پرداخته شود. وزیر مالیه در سالهای بعد باید بودجه سال آینده را یک ماه قبل از عید به قابینه برساند، و قابینه بعد از ملاحظات و تحقیقات لازمه آنرا قبول کرده، به توسط وزیر اعظم به صحنه پادشاه خواهد رسانید. بعد از آنکه بودجه به صحنه پادشاه موشع شد، وزیر مالیه به هر اداره فعلی را که راجع به آن اداره است می رساند، و مواظب است که تمام دخل و خرج ادارات مطابق دخل و خرج ادارات مطابق فصول بودجه به عمل بیاید. برای اینکه وزیر مالیه بتواند به سهولت بودجه را حاضر نماید باید و زرا و رؤسای ادارات کتابچه دخل و خرج ادارات خود را با تمام اطلاعات لازمه اقل سه ماه قبل از عید به او برسانند، والا وزیر مالیه نخواهد توانست بودجه را یکماه قبل از عید به قابینه برساند. من بعد هیچ مخارجی که در بودجه منظور نشده قبول نخواهد شد مگر با صوابدید قابینه و بعد از مذاکره مخصوص و اجازه پادشاه. و هیچیک از مخارج فوق العاده و مخارج که در بودجه منظور نشده است قبول نخواهد شد مگر حسب الامر پادشاه. و قابینه بر چنین مخارج فوق العاده هرگز بدون مذاکره قبل از وقت رأی نخواهد داد. یکماه بعد از عید باید وزیر مالیه محاسبات سال گذشته را به قابینه بدهد، و قابینه بعد از وارسی و تطبیق با فصول بودجه آنرا قبول و امضاء کرده به حضور پادشاه و به صحنه تفریغ می رساند.

با ترتیبی که مذکور شد امور مالیه دولت در عهده سه وزارتخانه است.

یعنی دریافتی دخل و عایدی دولت به عهده اداره استیفا و وزارت امور داخله است، و پرداختن اخراجات به عهده وزارت خزانه است. و هرگاه غیر از آنست یعنی هر سه کار یا دو از سه کار در دست يك وزارت باشد رسیدگی صحیح نمی شود و یحتمل امور مالیه در خطر است.

وزارت امور خارجه:

مقصود از ایجاد وزارت امور خارجه حفظ روابط مملکت با ممالك خارجه است. دولت در دربارهای خارجه و کلای دیپلماتیک دارد، و دول خارجه نیز و کلای دیپلماتیک در دربار ایران دارند، و امور بواسطه وکلا و مأمورین می گذرد. مأمورین دیپلماتیک از قبیل سفیر کبیر و وزرای مختار و وزرا مقیم و کارپرداز (شارژه دافر) می باشند. و نایب (سکرتر)، و وابسته (آطاشه) سفارت نیز اجزای دیپلماتیک هستند. به علاوه بعضی مأمورین دیگر هست برای امور تجارت، و اینها را قونسول می نامند. و به سه درجه متقسم شده اند: یعنی قنسول جنرال و قنسول و ویس قنسول. و مأمورین دیگر مترجمینی می باشند. و قنصولها و مترجمین اجزای دیپلماتیک نیستند. تمام وکلا و اجزای دیپلماتیک از قبیل سفیر کبیر و وزیر مختار مقیم و نایب و وابسته و تمام قنصولهایی که از جانب دولت در خارجه مأمور هستند، در تحت وزارت امور خارجه می باشند. تمام مأمورین فوق باید به امر و فرمان مخصوص پادشاه مأمور شوند. و اینکه قنصولی از جانب وکیل دیپلماتیکی در خارجه مأموریت پیدا کند صحیح نیست. و اینکه بعضی اوقات شخصی در فرنگستان بواسطه تعارف که به وزیر مختار ایران می دهد و مأمور شود، برای شأن دولت مضر است. و هیچ وقت نباید شخصی را برای قنصولی انتخاب کرد مگر قبل از وقت شناسائی لازمه درباره او معمول شود که چه کاره بوده و هست، و شأن و نجابت و اعتبار و لیاقت او به چه درجه است. و الا ممکن است که دزد یا از حبس گریخته ای به قنصولگری منتخب شود چنانچه

دیده شده است. دولت ایران الحال يك نفر سفیر کبیر و شش نفر وزیر مختار و قنصل‌های متعدد از هر سه درجه در دول خارجه دارد. چون عمده کار مأمورین در خارجه حفظ [حقوق] رعایای ایران است، دولت نمی‌بایست مأمورین را نگاهدارد مگر در ممالکی که رعایای ایران در آن سکونت دارند. ولی مابین دولت ایران و بعضی ممالک که رعایای ایران در آنها نیست روابط دوستی برقرار است، و از این جهت نگاهداشتن مأمورین در آنها بی‌فایده نیست. اما در هر صورت ممکن است که مخارج وزارت امور خارجه را بتوان بواسطه تخفیف در عدد مأمورین کمتر ساخت. وزارت بهادارات چند، نسبت بکارهای مختلف که دارد، منقسم است. و هر يك از ادارات رئیس مخصوص مسئول دارد. مثلاً ادارات متعلقه به سفارتخانه‌های خارجه در ایران و مراسلات سفرای دولت ایران در خارجه، اداره ترجمه، اداره تذکره که به رعایای ایرانی که بخارجه مسافرت می‌کنند داده می‌شود، اداره ثبت و ضبط نام‌جات و اسناد و قرارداد، اداره رسیدگی و امتیازات که به تبعه خارجه داده شده است. و این اداره نیز می‌تواند تحقیقات و اطلاعات از هر قبیل و دقت لزوم فراهم بیاورد. دیگر اداره محاسبات، و اداره محاکمات. برای محاکمه مابین تبعه ایران و خارجه و غیره در ایران رسم شده است که اجزای سفارتخانه‌های خارجه در آن و برای هر امری و کوچکترین کارها مستقیماً به وزیر امور خارجه یا بلکه به وزیر اعظم رجوع می‌نمایند، و بعضی اوقات جواب کافی و قطعی می‌گیرند بدون آنکه رسیدگی به این امر از جانب شخصی که اطلاع دارد، شده باشد. و این رسم در هیچ يك از ممالک دنیا غیر از ایران معمول نیست، و برای پیشرفت امور بسیار مضر است. بدیهی است وقتی که امر مهمی در میان باشد، وزیر یا معاون او همیشه حاضر است برای ملاقات و مذاکره با مأمورین خارجه. ولی عبت است که وزیر مختاری یا مأمور دیگر از سفارتخانه، به وزیر امور خارجه یا وزیر اعظم رجوع کند و

آنها را ساعتی چند معطل کند برای مسئله جزئی ، مثل ادعای تبعه خارجه از تبعه ایرانی که رئیس اداره محاکمات می توانست در چند دقیقه قطع کند. وزارت عدلیه:

در ازمنه سلف تمام امورات عدالتخانه در دست پادشاه بود. اما بعد از قراردادن قانون، پادشاهان قاضی گری را به عهده اشخاص رجوع می نمودند که خود انتخاب و مأمور می کردند و از دولت وظیفه می داشتند. در ایران محاکمات عدلیه موقوف به شرع است ، و اداره عدلیه و شرع را جداگانه نمی توان تصور کرد. و این دو باید متفقاً و متحداً باهم باشند. تمام امور راجع به عدالت و محاکمات در عهده این وزارت است، و وزارت نیز مواظب است که به احدی از رعایا در ممالک محروسه از طرف ادارات دولتی و اشخاص مختلف تعدی و ظلم نشود، و تمام محاکمات مملکت در تحت نظارت این وزارت است. و محض آنکه همه مطابق شرع رفتار شود، وزیر عدلیه از فقهای شناخته و عالم معاونها دارد. بخشش و سیاسات بر پادشاه است، و بدون اجازه و امضاء پادشاه هیچ مقصری را نمی توان به قتل رسانید.

اداره تجارت:

این اداره در تحت وزارت عدلیه است و مواظب امورات راجعه به تجارت است. در بعضی دول چنین مصلحت دیده اند که امور تجارت به عهده مجلسی مرکب از تجار معتبر باشد. و مجلس رئیسی دارد که وزیر عدلیه منتخب می کند و این وضع برای ایران مفید است. مجلس نصایح لازمه در خصوص موقع آوردن و بردن امتعه، و درباره افزایش یا نقصان حقون گمرکی و غیره به توسط وزارت عدلیه به قابینه و پادشاه می دهد. و نیز این مجلس به ورشکستگی تجار رسیدگی می نماید، و مواظب است که پول به طلب کاران برسد. برای چنین مجلس در ایالات، و کیلی یا وکلادارد. و نیز در عهده این ادارات است که تجارت ایران

را ترقی بدهند بلکه بکارخانه‌های ایرانی کمکی دهند که اجناس و پارچه مرغوب- تر و زیادتر بسازند، و مردم آنها را عوض اجناس فرنگ بخزند، و بلکه هم به خارج ببرند. و بتوسط این اداره باید اتحادی فیما بین تجار ایران قرار بگیرد. و بواسطه اتحاد تجار ایران قوتی پیدا کرده، می‌تواند رفته رفته قدری استقلال از کارخانه فرنگ تحصیل نمایند.

وزارت فلاحت:

این وزارتخانه، فلاحت کلیه ولایات و تمام املاک و اراضی خالصه را در عهده دارد. در خصوص فلاحت وزارت مواظب است از اینکه اراضی قابل زراعت بایر نماند، و از اینکه مردم محصول زرعی لازم [را به محصول دیگر] ترجیح ندهند- چنانکه در نقاط نامناسب در بعضی بلوک عمل تریاک را به زراعت گندم و جو ترجیح داده‌اند، و بعد از دو سه سال نه تریاک و نه جو و گندم داشتند. و دیگر اینکه حمل و نقل محصولات به خارج به قاعده باشد، و در وقت حاجت منع شود، و نیز همیشه زارعین را نصیحت برای ترقی املاک می‌دهد و ایشان را محافظت می‌کند. در خصوص املاک خالصه وزارت مواظب است از اینکه در املاک غفلت نشود، و قنوات و انهار مسدود نباشند، و اراضی بایر نماند، و محصولات منظمأ به فروش یا به مصرف برسد، قیمت آن و وجه اجاره املاک هر چه باشد به خزانه برسد، و ابنیه تعمیر شود و غیره و غیره.

سالها است که در بعضی املاک خالصه عملجات نالایق و خائن مشغول بوده‌اند، و در مسافرات خود بسی قراء مخروبه و اراضی خوب و قابل زراعت را دیدم که نسبت به املاک دیگر ویران به نظر می‌آمد و وقتی که پرسیدم که مالک این قریه و اراضی ویران کیست مردم جواب دادند که خالصه است. پس چند نفر ناظمین لازم است که متصل در سفر باشند و رسیدگی به املاک خالصه نمایند. برای اینکه دولت از زحمات املاک خالصه فارغ باشد شاید بهتر است که تمام

املاک را سال به سال به اجاره دهند. وزیر فلاحات نیز می تواند ترتیبی قرار بدهد برای نقل غله بتوسط شتر و قاطر دیوانی از املاک خالصه به انبارهای شهرها، و برای فروختن آن در وقت لزوم به مردم به قیمت عادلانه و بدین واسطه نه مردم از جهت گرانی بی پا خواهند شد، و نه اجزای دیوان حقوق دیوانی را تلف خواهند کرد و به مصرف خود برسانند.

وزارت وظائف:

این وزارت چندین ساله در ایران برقرار است و امور و ترتیب آن مشهور است. پس اتفاق می افتد که عایدی املاک وقفی به مقصود اصلی و محل معین نمی رسد و به مصرف جیب اشخاص متقلب می رسد. و برای جلوگیری کردن از این سرقت لازم است که چند نفر نجیب و متدین مأمور شوند که به دخل و مصرف موقوفات رسیدگی بنمایند و وزارت را همیشه از وضع و حالت حقیقی مطلع سازند. اگر چه مبلغ وظائف که دولت الحال می دهد متناسب دخل دولت نیست و از حد گذشته است، نمی توان آنرا کم کرد. ولی باید ترتیبی را برای بعد قرار داد که نصف وظیفه شخصی بعد از فوت او به اولاد داده و نصف دیگر موقوف شود. و بدین وضع بعد از چند سال مبلغ وظائف به مأخذی که متناسب دخل دولت و در بودجه ثبت است خواهد رسید. و آنوقت می توان هر نصف وظیفه که بواسطه فوت موظف موقوف شود به اشخاص لایق دیگر داد.

این وزارت نیز باید کتابچه دخل و خرج خود را برای سال آینده، سه ماه قبل از عید به وزیر مالیه برساند، و محاسبات سال گذشته را یکماه بعد از عید به وزیر مالیه بدهد.

وزارت علوم و معارف عمومی:

در دول فرنگ این وزارت را «کولتور» می نامند و روابط دولت با علما و تربیت عامه و ریاست تمام مدارس و مکاتب و حفظ ترقی و صنایع و علوم به عهده

این وزارتخانه است. چون در ایران اغلب مدارس متعلق به مساجد و در تحت نظارت علمامی باشد و علما از جانب رئیس مذهب مأموریت دارند، ترتیب اداره کردن این وزارتخانه بطور معمولی فرنگ در ایران غیر ممکن است.

تابه حال وزیر علوم به جز مدرسه جدید الاحداث در طهران و تبریز ادارات دیگری در عهده نداشت مگر مریضخانه در طهران. و مشخص است که این کار کفایت يك وزارتخانه مخصوص ندارد و اگر همان وضع برقرار می ماند باید وزارت علوم را موقوف کرد، و مدارس جدید الاحداث را اداره ای ساخت در تحت وزارت داخله. ولی کار زیادی برای وزیر علوم موجود است. یعنی میتوان تمام مکاتب مملکت در تحت نظارت او گذاشته شود، و بدین وضع وزیر علوم مواظب خواهد بود از اینکه معلمین مکاتب اشخاص لایق و نجیب و قابل تربیت اطفال به قاعده باشد، و نیز ترقی صنایع و علوم در مملکت ایران باید به عهده این وزارت باشد، و اشخاصی که در صنایع و علوم کاربردی کار کرده اند به صوابدید و رأی وزیر امتیازی از دولت خواهند گرفت. و نیز می توان روابط علما را با دولت به عهده وزیر علوم گذاشت، و هر مسئله ای که مابین علما و دولت در میان بیاید وزیر ختم و قطع خواهد کرد. و نیز وزیر مواظب حفظ و احترام حقوق علما خواهد بود، و اینکه علما از حد خود تجاوز ننمایند؛ و اگر موزه خانه و کتابخانه و مریضخانه عمومی در ایران قرار گیرد، اینها باید به وزیر علوم سپرده شود. و همچنین انکشاف چیزهای قدیم باید در تحت نظارت وزیر علوم باشد، و امتحان کردن معلمین مکاتب در عهده وزارت علوم است.

وزارت دربار:

نظم تمام اداراتی که متعلق به دربار پادشاه اند در عهده وزیر دربار است و ادارات این وزارت متعدد از قرار ذیل اند:

خلوت، مهرهایون، نظارت، آبدارخانه، قهوه خانه، صندوقخانه،

عکاسخانه، نگارخانه، رختدارخانه، کشیکخانه، ایشکخانه، فراشخانه، غلامان، سرایدارخانه، چراغخانه، خیامخانه، نسقخانه، نقارهخانه، تفنگدارخانه، اصطبل، کالسکهخانه، زینخانه، فیلخانه، ایلخی دولتی، باغات و قنوات، اسلحهخانه، زرگرخانه، بنای دولتی، ادارهٔ صرف جیب، شاطرخانه، انبار غله، قمارخانه، و غیره.

وزیر دربار باید به مثل وزرای دیگر هر سال سه ماه قبل از عید کتابچهٔ دخل و خرج ادارات خود را برای سال آینده، و یکماه بعد از عید محاسبات سال گذشته را به وزیر مالیه برساند. وجه اخراجات را از خزانه یا از هر محلی که وزیر مالیه معین کرده وصول نموده، باید مواظب باشد که تمام اجزا منظمآ و به موعدهٔ موجب خود را دریافت نمایند. در اکثر دول فرنگ ادارات متعلق دربار ادارات شخصی پادشاه می باشد، و چون قایمه مواظب امور دولتی است و مداخله در کار شخصی پادشاه نمی کند، وزیر دربار جزء قایمه نیست. ولی در ایران این تفاوت را میان امور پادشاه و امور دولتی ندارد، و از آن جهت وزیر دربار جزء قایمه است.

وزارت جنگ:

این وزارت تمام امور عسکریه دولت را غیر از سرداری کل قشون در عهده دارد و تمام امور عسکریه در تحت نظارت وزیر جنگ است. امور عسکریه در دول معظمهٔ فرنگ در عهدهٔ دو نفر است، یک نفر وزیر جنگ است و دیگری سردار کل. و سرداری قشون هیچ وقت در عهدهٔ وزیر جنگ نیست. و این ترتیب برای ایران مناسب است. وزیر جنگ تمام اموری که راجع به عدد قشون و خرج قشون است، و محاسبات، و حاضر نمودن کتابچه دخل و خرج سالیانه برای وزیر مالیه در عهده دارد. و سردار کل از نظم قشون و حاضر کردن صاحب منصب و قابلیت و تعلیم آنها مسئول است. وزیر جنگ جزء قایمه است و مفید است که از اهل قلم باشد، و

سردار کل باید از اهل نظام باشد و جزء قایینه نیست. وزیر جنگ از اخراجاتی که برای قشون لازم است در قایینه مذاکره کرده، و پادشاه مطابق رأی قایینه مخارج را قبول نموده، وزیر مالیه آنرا در بودجه سال ثبت می کند، و دستور العمل می دهد که وجه مخارج از کدام محل و در چه موعد به اداره لشکر نویس و خزانه عسکریه تسلیم شود. و رسانیدن وجه مخارج را به قشون و رسیدگی بر اینکه تمام وجوهات به مقصود و مصرف برسند در عهده وزیر جنگ است. و سردار کل و سرداران دیگر هیچوقت نباید مداخله در دریافتن و پرداختن وجوهات بکنند. برای نظم و پیشرفت امور عسکریه لازم است که وزارت جنگ مجلس خصوصی به اسم مجلس رسیدگی عسکریه تشکیل بنماید که پیوسته مشغول رسیدگی به محاسبات و رسانیدن مواجب و جیره و لباس و اسلحه و غیره باشد، و ناظمین چند نیز باید قرار بدهد که به هر يك از ادارات قشونی رسیدگی کرده راپورت برای اطلاع قایینه و پادشاه بدهند.

شرحی از قوه عسکریه و ترتیبات مختلف قشون:

قوه عسکریه مملکتی نسبت به همسایگان نماینده قدرت مملکت است و مملکت را از حمله دشمن محافظت می کند. و از این بابت اعظم قوای مملکت شمرده می شود، و پیشه سربازی و اهل نظامی همیشه در همه دول محترم و نجیب بوده است. ولی قوه عسکریه با سایر قوای مملکت اختلاف دارد زیرا که از خود اختیاری ندارد، مثل فرضاً قوه محاکماتی. و برعکس کلیتاً متعلق و مطیع دولت است، و واقعاً نسبت به دولت مثل بازو در بدن آدم است که فقط به اختیار سر حرکت می کند. و در این مثل سر یعنی پادشاه است. در اداره عسکریه اتحاد و غیرتمندی و اطاعت کامل از جانب تمام اجزای قشون واجب است، و بدون اتحاد و اطاعت اقتدار قشون بزودی منهدم می شود. قوه عسکریه نباید هیچوقت خارج از ترتیب پلتیک مملکت باشد، ولی باید همیشه اسباب پیشرفت

خیالات پلتیکی دولت باشد ، والا باعث اغتشاش می شود . سابق بر این قشون هر مملکت مرکب بود از مردمانی که خوانین و رؤسای قبائل در وقت حاجت برای سلاطین می فرستادند ، یا از مردمانی که موجب و مزد معین داشتند و از خارج یا داخل مملکت بودند . وضع قشون در این زمان تغییرات کلی پیدا کرده است ، و در ممالک اروپا عدد قشون بحدی رسیده است که اسباب خطر امنیت و پیشرفت امور ممالک و مانع ترقی تمدن ملت شده است . در این زمان میتوان عسکرها به سه ترتیب داد : در ترتیب اول قشون دائمی موجود است که در وقت صلح عدد آن کم است و در وقت جنگ عدد آن زیاد می شود . این ترتیب در ولایت فرانسه دو یست سیصد سال قبل از این اختراع شده است ، و بعد از مدتی در اغلب ممالک اروپا معمول شده است . در این ترتیب تمام اجزای قشون بالمره از زندگی غیر قشونی و نظامی خارج اند ، و مادام العمر جزء قشون می باشند و شغل دیگری ندارند . اجزای این قشون داوطلب اند یا اشخاصی هستند که بزور داخل فوج گردیده اند . تشکیل قشون از اشخاص داوطلب بهتر است . زیرا که شخصی که با میل و اختیار خود شغل را انتخاب می کند محققاً در آن شغل قابلتر و لایقتر خواهد بود از شخصی که بزور و جبر ، و بلکه برضد میل آن شغل را قبول کرده باشد . و آدمی که خلاف میل خود داخل فوج شده است ، بدترین سرباز است . قشون ترتیب اولی بهترین ترتیبات است برای سلطنت مستقله ای مثل ایران . زیرا که قوه بزرگی همیشه در دست شاه موجود و به اختیار اوست . در ترتیب دوم که ترتیب «میلیسی»^۱ باشد ، و در ولایت سویس بخوبی معمول است . تمام ذکور مملکت را بکار بردن اسلحه مشق نظامی می آموزند ، بدون آنکه کار شخصی خود را کنار بگذارند ، و تمام ذکور همیشه جهت محافظت

و دفاع مملکت خود حاضراند. باین ترتیب قشون بامخارج کمی برای مملکت حاضر می شود. ولی این قشون هیچوقت قابلیت قشون دائمی را نخواهد داشت، و در زمان جنگ بیفایده است، [اما] برای دفاع مملکت بیفایده نیست ولی اسباب پیشرفت خیالات پادشاه مستقل نخواهد شد، و برای مملکت جمهوری مفیدتر است زیرا که قوه چنین قشون از حب وطن است و برای آزادگی رعایا خطری ندارد. در ترتیب سوم خدمت نظامی برای همه ذکور مملکت مجبور است، و این ترتیب در آلمان در کمال نظم برقرار است. از قرار این ترتیب تمام ذکور وقتی که بسن هیجده سال یا بیست سال رسیده، یک الی سه سال از مشغل شخصی خود خارج شده و در نظام هستند، و هر روز خدمت می کنند. و بعد باید نه الی ده سال در نظام ردیف باشند، هر سال سه یا چهار هفته مشغول مشق نظامی شوند، و سایر اوقات مشغول کار خود می باشند. این ترتیب برای سلطنت مشروطه مفید است و در اغلب دول فرنگ الحال معمول است.

اداره لشکریه ایران :

قشون ایران قشون دائمی است و مرکب است از داوطلب و از عدد معینی مردمان که از قبائل و طوایف و بلوک و قراء برای خدمت نظامی حاضر نمایند. پادشاه سردار کل است. ولی چون نمیتواند شخصاً و همه وقت بتمام امور کلی و جزئی رسیدگی کند، ریاست کل را به شخصی می سپارد که خود انتخاب می کند و آن شخص نظم و قابلیت قشون را در عهده دارد، و پادشاه مسئول است. این رئیس کل را سردار کل می نامند. امور قشون بچند اداره منقسم می شود و هر اداره رئیس مخصوصی و مسئول دارد. این ادارات از قرار ذیل اند:

اداره دفتر مخصوص سردار کل: این اداره مراسلات سردار کل و نوشتجات و احکام او را عهده دارد. اداره آجودان جنرال: تمام امور راجع به اجزای قشون و اهل نظام در عهده این اداره است، و آجودان و آجودان جنرال رئیس

مستول این اداره است. آجودان جنرال عرایض تمام صاحب منصبان را به سردار کل میرساند. و تمام احکام و دستورالعمل راجع به حاضر نمودن سرباز و ترتیب و نظم قشون و اجازه مرخصی و غیره بتوسط و صوابدید اومی باشد. و او نیز صاحب منصب اتاماژور را انتخاب و مأمور می کند. کارهای این اداره خیلی اهمیت دارد و مناسب است که بچند شعبه تقسیم شود. هر يك از شعبات رئیسی دارد که نائب آجودان جنرال می باشد، و نیز هر شعبه يك نفر «انسپکتور جنرال»^۱ یا ناظم کل دارد. و ناظمین با اجزائی که دارند از تمام امور راجع به شعبه مخصوص آن رسیدگی می نمایند، و رئیس شعبه را از معایب و بی نظمی هر وقت پیدا شود، مطلع می سازند.

اداره لشکر نویسی و خزانه عسکریه: این اداره وجوهات را مطابق بودجه و زیر مالیه یکسره از هر محلی که در بودجه معین شده باشد، دریافت می نماید. و پرداختن مواجب و جیره قشون و اخراجات دیگری از هر قبیل و محاسبات کلی و جزئی را در عهده دارد. و هر سال سه ماه قبل از عید باید کتابچه دخل و خرج قشون را برای سال آینده حاضر نماید و بتوسط وزیر جنگ بوزیر مالیه برساند. و نیز باید هر سال بعد از عید محاسبات سال گذشته را با اسناد لازمه بتوسط وزیر جنگ به مالیه برساند. اداره مسئولیت کلی دارد از آنکه مواجب و جیره هر يك از اجزای قشون بقاعده و بموعده برسد.

اداره نظارت (انتاندانس)^۲: نگاهداری سربازخانه و منازل و اجزای قشون و مهیا نمودن آذوقه قشون و حمل و نقل قشون در وقت حرکت در عهده این اداره است.

1. Inspecteur General.
2. Intendance.

اداره قورخانه: قورخانه و فشنگ سازی و باروت سازی و انبارهای اسلحه و اموریکه متعلق بقورخانه باشد درعهده این اداره است.

اداره مخزن: این اداره مواظب ملبوس قشون است.

اداره حفظ صحت قشون: حفظ صحت درعهده این اداره است، و رئیس اداره باید طبیب باشد. عدد قشون حالیه ایران زیاد است، و مخارج آن متناسب دخیل و ملزومات دولت نیست. ولی باید قسمت کلی را از عدد قشون نقصان کرد، و جمعی از صاحب منصبان را از خدمت معاف، و سرباز زیادی را بر عیتی خود معاودت نمود. در قشون موجودی [-] صاحب منصب است و خوب و بد، قابل و ناقابل، جوان کارکن و پیر ناتوان. آنهایی را که بد و ناقابل و ناتوان هستند باید از خدمت معاف کرد. آنهایی را که بواسطه کثرت سن از عهده خدمت نظامی نمی توانند بر آیند، باید از خدمت معاف نمود و قسمتی از مواجب را برسم تقاعد معاشی به آنها داد. و مقدار تقاعد معاش باید متناسب خدمت باشد، ولی مقرر گردد که تقاعد معاش یا وظیفه بعد از فوت موظف موقوف باشد و باولاد اوداده نشود. در میان صاحب منصبان جمعی هستند جوان و کارکن که منصب گرفته اند بدون آنکه ربطی از کار نظامی داشته باشند، و مواجب و جیره می گیرند. و این صاحب منصبان قابل و کارکن که بواسطه نقصان عدد قشون از خدمت معاف می شوند بی کار نخواهند ماند. میتوان آنها را بعد از آنکه چند ماه تعلیم از معلمین فرنگی گرفته باشند در افواج حاضر به سمت معلمی مشغول ساخت، یا در دستجات مستحفظین که شرح آن در فصل اداره پلیس بیان شده است بسمت سرکردگی یا صاحب منصبی مأمور کرد. بدین ترتیب صاحب منصبی که از خدمت افواج حاضره خارج شده دررتبه و درجه خود تنزل خواهد کرد، زیرا که عدد صاحب منصب در مستحفظین محدود نیست مثل افواج نظامی. و ممکن است سرهنگ یا سرتیپی که در بلوکی سرکرده مستحفظین باشد در آن بلوک بیش از یک دسته نباشد.

از عدد قشون ایران باید کم کرد. و اگر پلیس صحیح و مستحفظین منظم قرار گرفت، قشون دائمی مرکب از بیست هزار نفر پیاده و سواره و توپچی و مهندسین برای ملزومات دولت کافی خواهد بود. باین معنی که تمام بیست هزار نفر حاضر رکاب باشند، و نه در قراء و بلدان مشغول کار رعیتی باشند.

برای ترتیب حاضر نمودن سرباز و عدد صاحب منصبان و مرتب کردن قشون باید مجلسی مرکب از چند نفر صاحب منصب کار دیده و قابل ایرانی و فرنگی تشکیل داد. و مناسب است این مجلس رأی و عقاید تمام صاحب منصبان فرنگی که در خدمت دولت هستند، و نیز رأی و نصایح صاحب منصبان خارجه که در سفارتخانه ها مأموریت اطاشه نظامی دارند، بخواهد و بشنود. قشون حاضر رکاب را باید به چند تومان منقسم ساخت، و هر تومان را به چند بریگاد، و هر تومان و بریگاد مرکب از توپخانه و مهندس و سواره و پیاده باید باشد. و سر کرده ای دارد که پادشاه بصوابدید سردار کل معین میکند. و سر کرده گان افواج بسر کرده بریگاد مسئول و مطیع هستند، و سر کرده گان بریگاد در تحت حکم سر کرده تومان می باشند، و سر کرده تومان از سردار کل حکم می گیرد. و سر کرده گان تومان و بریگاد نظم و قابلیت اجزای تومان یا بریگاد خود را در عهده دارند. و هر تومان و بریگاد تاماژور و لشکر نویس و خزانه و اداره نظارت و اداره حفظ صحت و غیره دارد. باین معنی که همیشه برای کار حاضر باشد. اگر دولت دستجات مستحفظین را بطوری که مذکور شد قرار دهد و عدد قشون دائمی را بیست هزار نفر بسازد، می توان قشون را بدو تومان، و هر تومان را بسه بریگاد سه هزار و سیصد نفری منقسم ساخت. و بملاحظه آنکه نظم اکثر ولایات در عهده مستحفظین خواهد بود، این دو تومان را با شش بریگاد مزبور می توان برای حفظ سرحد بکاربرد، و یا [—] چهار پنج هزار نفر دائم در دار الخلافه نگاهدارند. قشون بیست هزار نفری برای ملزومات دولتی کافی خواهد بود. اما شرط عمده آنست که

تمام اجزاء و سرباز حاضر رکاب باشند و مشغول بعضی کارها از قبیل قصابی و بنائی و رعیتی و غیره نشوند.

هرگاه مجلس مذکور تشکیل شود باید اول دانست که چه مبلغی در سال مطابق بودجه برای قشون معین شده است، و آن مبلغ مأخذ خواهد بود برای عدد و مخارج قشون. و مجلس سعی خواهد کرد که عدد صاحب منصب را حتی الامکان محدود کند، و صاحب منصبی که لازم نیست فوراً از خدمت معاف بدارد. سرباز و قشون ایران بدلباس است، و پارچه ای که برای ملبوس معین شده نامرغوب و بد است، و ترکیب لباس نیز مناسب آب و هوا و قواعد مملکت نیست. برای خرید پارچه باید مستقیماً بکارخانه معتبره فرنگ طرف شد که جنس خوب به قیمت ارزان خریده شود، و نباید پول زیادی به مباشرین بی سر- رشته داد که جنس پستی بقیمت زیاد بخرند. پارچه خوب هم در خود ایران بافته می شود و امتحانی از پارچه و ماهوتی که در ایران بافته اند لازم است.

وضع ترکیب لباس سرباز و صاحب منصب باید متناسب با وضع و عادت ایرانیان و آب و هوای ایران باشد. در زمان خاقان مغفور فتحعلی شاه که اول قشون پیاده نظام تشکیل دادند، وضع ترکیب لباس بسیار خوب بود. و حالا می باید همان ترکیب را معمول داشت یا لباس را انتخاب کرد شبیه به لباس زوار فرانسه، یا سرباز بومی هندوستان و انگلیس و کلاه خود و نیم تنه و شلوار تنگ و گلابتان و زردوزی زیاد. بعضی از اختراعات فرنگ در ایران ابد ابد رد نمی خورد. معلمین فرنگی لازم است، و صاحب منصب که رتبه آن کمتر از نایب است باید بایران آورد، زیرا که چنین صاحب منصب برای تعلیم و تربیت سرباز و صاحب منصب هم شأن و رتبه خود بهتر و روابط آن با سرباز بیشتر است. شرط عمده است که چنین معلمین فرنگی تا مدت توقف در ایران همان رتبه ای که داشتند نگاهدارند و هرگز رتبه بالاتر از نایب به آنها داده نشود. اغلب سرجوخی یا

وکیل قشون دول معظمه فرنگک قابل هر تعلیم سرباز و صاحب منصب هم رتبه خود هستند، ولی هرگاه منصب بلند رتبه به او داده شود از کار تعلیم می افتد، چنانچه دیده شده است. شرط دیگر اینست که چنین صاحب منصب مشاق غیر از مشاقی کار دیگر نکند، و منزل آنها باید در سربازخانه باشد، و هر فوج چند نفر مشاق لازم دارد. باین وضع صاحب منصبان ایرانی می توانند کار خود را بعد از مدتی کم بدون مشاق از پیش بردن. و آنوقت غیر از سه چهار نفر صاحب منصب فرنگی که بسمت ناظم در اداره لشکر به مشغول باشند لازم نیست. صاحب منصبان از رتبه نایب بالا تر از آن نیز تکمیل شود. و برای این مقصود مدرسه نظامی منظمی بسیار لازم است. از قریب صد سال گذشته که دولت ایران قشون پیاده نظام را با اسم سرباز تشکیل داده است، مشاق فرنگی برای تعلیم سرباز در خدمت دولت بوده است، و بارها قصد و کوشش برای ایجاد مدرسه نظامی شده است. و مقصود این بود که بواسطه تعلیم مشاق فرنگی قشون منظم شده دولت رفته رفته محتاج فرنگی نباشد. تا بحال این مقصود به عمل نیامده است. معلمین و مشاق فرنگی که برای ترتیب افواج و تعلیم شاگردان مدرسه بایران آمدند، از ملل مختلف بودند. چنانچه صاحب منصب فرانسه و انگلیس و روس و اطریش و ایتالیایی و اسپانیولی و دانمارکی و بلغاری و آلمانی در کار بودند. و هر یک از آنها طرز دیگری را قرار داده، و بواسطه عداوت شخصی خرابی کلی فراهم آوردند. نتیجه عدم مدرسه نظامی و اختلاف در میان معلمین فرنگی این است که حالا صاحب منصب قابل در قشون ایران خیلی کم است، و سبک و طریقه نظامی صحیح در قشون موجود نیست. ایجاد مدرسه نظامی مخصوص خیلی لازم است و بواسطه مدرسه ممکن است که تا چند سال دیگر صاحب منصب خوب و لایق و تربیت شده، حاضر و موجود شوند و تمام قشون ایران منظم دارند. به نقد در دار الخلافه دو مدرسه موجود است یکی مدرسه دارالفنون و دیگری مدرسه ناصری. مقصود از ایجاد مدرسه دارالفنون در ابتدا این بود که علوم

خارج را تعلیم دهد. و بعد از مدتی نیز به تعلیم علوم نظامی شروع کرد. و مقصود از ایجاد مدرسه نظامی ناصری فقط تعلیم علوم نظامی و تربیت صاحب منصب نظامی بود. از هیچ يك از این دو مدرسه فایده نظامیه به ظهور نرسیده است. مدرسه دارالفنون معلمین قابل و مخارج بقدر کفایت داشت ولی چون اصلاً برای تعلیم فنون ایجاد شده بود ترتیب تعلیم فنون تقدم داشته، و مدرسه ناصری از زمان ایجاد تا حال بواسطه عدم معلمین قابل و معونه کافی نیز هیچ فایده نظامیه نبخشیده است. از آنکه در مدرسه دارالفنون علوم رسمیه همیشه به تعلیمات نظامی تقدم داشته، و از آنجائی که به طبقات نظامی مدرسه دارالفنون در هیچ وقت کمکی از طرف وزارت جنگ و ادارات لشکریه نشده است، هرگز ممکن نبود که شاگردان بتوانند عمل نظامی را درست یاد بگیرند. و مقصود و فایده ای که بیست سال قبل منظور شده بود، وقتی که چند نفر صاحب منصب آلمانی را برای مدرسه خواسته اند بدون فایده ماند و مخارج دولت و زحمت معلمین و متعلمین در تمام این مدت باطل ماند. جوانان زیادی در مدرسه دارالفنون علوم نظامی را تکمیل کرده اند. اما در میان آنها کم پیدا می شود که منصبی در قشون داشته باشند. و اغلب شاگردان مجبور شده اند که راه دیگری برای زندگی خود پیدا کنند. آن چند شاگردان که در مدرسه دارالفنون ماندند ناراضی هستند و از حق ناشناسی شکایت دارند. و باین واسطه باعث کلی میشود که جوانان دیگر داخل طبقه نظامی نشوند، و هر چه دولت برای تعلیمات نظامی در آن مدرسه مخارج می کنند بی فایده می ماند.

برای تشکیل مدرسه نظامی و رسیدن به مقصود باید در وضع دو مدرسه موجوده بعضی تغییرات به عمل شود، و تعلیم نظامی را مرتب ساخت، و مخارج این تغییرات و ترتیبات برای دولت اضافه خرجی نخواهد داشت، و زیاده از مبلغی که حالا برای این مصرف داده می شود لازم نیست. اولاً باید شاگردان

طبقه نظامی را کلیتاً از شاگردان دیگر جدا کرد. و شاگردان طبقه نظامی باید تماماً در مدرسه نظامی باشند، و شاگردان دیگر در مدرسه دارالفنون. ثانیاً باید دولت صریحاً وعده بدهد که به شاگردان مدرسه نظامی بعد از امتحانات مخصوص منصبی داخل فوج داده شود. معلمین و خلفای نظامی که الحال در مدرسه دارالفنون هستند، و تمام شاگردان طبقه نظامی باید داخل مدرسه نظامی شوند. هر يك از این دو مدرسه باید رئیس مخصوصی داشته باشند، و مناسب است که رئیس مدرسه نظامی صاحب منصب نظام باشد. رئیس مدرسه از اعمال راجعه بمدرسه از هر جهت مسئول خواهد بود، و مخارج مدرسه را دریافت کرده، باید حساب مخارج هر سال را از روی کتابچه دخل و خرج مفروغ سازد. رئیس مدرسه نظامی باید دویا سه نفر معاون فرنگی داشته باشد. و این معاونها علاوه بر اینکه مجالس درس مخصوصی دارند، باید مواظب تعلیم و تربیت و ترتیب طبقات نظامی باشند. در مدرسه نظامی دو طبقه برقرار خواهد بود یعنی پیاده نظام و توپخانه. و بعد از مدتی نیز برای مهندسین می توان قراری گذاشت. طبقه موزیک ابداً نباید در مدرسه برقرار باشد زیرا که بدون موزیک باغوغا و همهمه ای که دارد اسباب تعطیل سایر طبقات می شود. چون شاگردان مدرسه نظامی صاحب منصب در نظام می شوند، و حفظ آبروی اهل نظام لازم است باید تنبیهات بدنی را حتی الامکان تخفیف داد. شاگردان مدرسه لباس مخصوصی دارند، ولی این لباس متعلق بمدرسه خواهند بود و نه آنکه مال شاگردان باشد. تمام علامات و نشانهای افتخاری باید در مدرسه نظامی موقوف گردد، و مواجب مرسوم معلمین و شاگرد باید منظمأ و بوقت معین پرداخته شود. بهترین اقسام مدرسه نظامی آن است که به وضع مدارس نظامی فرنگ ترتیب شده است. و به این وضع شاگردان مثل سرباز تربیت می شوند، و شب و روز در مدرسه می مانند. معلمین حالیه مدرسه دارالفنون و متعلمین قدیم آنها می توانند از عهده مدرسه نظامی بر آیند، و باید

تعلیمات علمی و عملی را به شاگردان بیاموزند، و اداره لشکر به باید اسباب لازم برای پیشرفت کار مدرسه از هر قبیل که باشد مثل سرباز برای مشق و تفنگ و فشنگ و توپ و غیره فراهم کند، والا مشق عملی ممکن نخواهد بود. عدد شاگردان مدرسه موقوف بقوه نقدی است، ولی مناسب است که در شروع کار عدد شاگرد پیاده نظام را یکصد نفر، و عدد شاگردان توپخانه را پنجاه نفر قرار بدهند.

شاگرد مدرسه نظامی نباید کمتر از هفده یا هیجده سال داشته باشد و باید تحصیل مقدماتی آنها را در مدرسه دارالفنون شده باشد. هر قدر که ممکن است باید شاگردان مدرسه نظامی را از میان خانواده های نظامی، و از اولاد صاحب منصبان و رؤسای ایل و طوائف نظامی انتخاب کرد. و چنین شاگردان از جوانان خارجی در افواج محترم تر خواهند بود، زیرا که جوانان خارجی در طوائف و ایلات محترم و با شأن نیستند. و از این جهت نیز مناسب است که از رئیس زادگان ایلات و عشایر در مدرسه نظامی تربیت شوند که در وقت لزوم بصاحب منصبی قشون محلی مأمور شوند. و معلوم است که پسر فلان سرتیپ فوج یا پسر فلان سرکرده، در انظار تابعین و در فوج احترام دیگری خواهد داشت که پسر فلان تاجر. عدد شاگردان مدرسه نظامی باید محدود باشد، و هر سال باید يك یا دو مرتبه امتحان بدهند، و جای آنهایی که از امتحان خوب بیرون بیایند و داخل فوجی شوند بدیگری داده خواهد شد. و هرگاه عدد شاگردانی بخواهند داخل مدرسه شوند بیش از عددی است که بعد از امتحان بیرون رفته، آنهایی که تحصیل مقدماتی را بهتر کرده اند مرجع خواهند بود.

هر يك از دو طبقه شاگرد مدرسه نظامی بدو مرتبه منقسم میشود، و شاگرد مرتبه دوم بعد از امتحان منصب سلطانی در فوج خواهد داشت. و شاگرد مرتبه اول بعد از امتحان منصب یاوری پیدا میکند. و تا شاگردی که بتواند خوب از امتحان یاوری بیرون بیاید باید چهار الی پنج سال تحصیل کند. حتی الامکان

باید سعی کرد که هیچ شاگردی قبل از تکمیل از مدرسه خارج نشود، و شاگردی که بدون امتحان و اجازه رئیس از مدرسه خارج می شود حق داخل شدن به خدمت نظامی نخواهد داشت، و مواجب و مرسوم او مقطوع خواهد شد. و نیز حق پوشیدن لباس مدرسه را نخواهد داشت. شاگردی که با امتحان و تصدیق نامه رئیس از مدرسه بیرون بیاید، داخل فوج خواهد شد. و وزیر جنگ فرمانی باو خواهد داد، و مواجب و رتبه او در همان فرمان قید خواهد شد. و به شاگردی که از امتحان مرتبه دوم بیرون آمده رتبه یابوری داده خواهد شد.

تشکیل مدرسه نظامی و مهیا کردن صاحب منصب قابل و باکمال موقوف به آن است که تمام لشکر در تحت یک تربیت و قاعده باشد، و صاحب منصبان بیکاره را که حالا پول مفتی میخورند باید متدرجاً از خدمت خارج کرد، و صاحب منصبان جدید را همین قدر که از مدرسه بیرون می آورند به جای آنها گذاشت.

مطابق مشروحات فوق اوضاع دولت در دست پادشاه است و قایینه که از ده نفر وزیر مرکب است باو کمک می کند. وزیر اعظم رئیس قایینه است، و قایینه را دو مجلس کمک میدهد: یکی مجلس شورای کبری در وقت ضرورت و دیگری مجلس خاص دائمی که از ده وزیر قایینه تشکیل می شود از این قرار: وزیر اعظم و امور داخله، وزیر امور خارجه، وزیر مالیه، وزیر عدلیه، وزیر خزانه، وزیر وظایف، وزیر فلاحه، وزیر علوم و معارف، وزیر دربار، وزیر جنگ.

ده اداره متعلق به وزارت امور داخله است، و هریکی رئیس مخصوصی یا وزیر دارد. اما وزیر اداره، جزء قایینه نیست. این ده اداره از این قرارند: گمرک، انطباعات، ضرابخانه، استیفا، پلیس، فواید عامه، پست، معادن، تلگراف، جنگل. اداره لشکر به متعلق بوزارت جنگ است و رئیس آن سردار

کل است.

معلمین و ناظمین :

برای بعضی از ادارات فوق لازم است که اشخاص فرنگی از اهل خبره به سمت معلمی و مفتشی و ناظمی اجیر شود. و در این خصوص خوب است دولت ایران کار دولت ژاپون را سرمشق قرار دهد. بیست و پنج سال قبل از این که در ژاپون هیچ يك از ادارات منظم و صحیح و مرتب نبود، وضع مالیه و قشون مغشوش بود، جماعتی از معلمین و ناظمین فرنگی را برای تمام ادارات مأمور کردند، و نصایح و عقاید آنها را بدقت به عمل آورده، طولی نکشید که ادارات ژاپون به مثل ادارات دول فرنگ منظم و مرتب شد. و بواسطه تعلیم فرنگیان اهل ژاپون و اجرای ادارات قابل شده، رفته رفته وجود معلمین فرنگ لازم نبود. و الحال لشکر خوب و قشون مجرب ممتاز و عایدی بسیار و ادارات منظمه دارند. و بتوسط اجیر نمودن چند نفر معلمین، و با غیرت و شوق و کمک و وزیر اعظم دانا و وزرای قابل و انتخاب صاحب منصب و نوکرو صادق - سهل است که ایران نیز در مدت چند سال مملکت معموره و آبادی شود با عایدی دو یا سه برابر عایدی حالیه .

این معلمین را باید بتوسط سفارتخانه دول فرنگ اجیر کرد، و همیشه باید سعی کرد که به همراهی دول فرنگ اشخاص لایق و کافی و نجیب اجیر شود، و از فرنگیانی که از جانب سفارتخانه معاونی نشده اند و شناخته نیستند، یادولتی از آنها ضمانت نکرده باشد باید احتیاط کرد.

اغلب فرنگی که الحال در خدمت دولت هستند از قبیل معلم و مشاق نظامی و مهندس و طبیب و غیره مشغول تدریس درس مقدماتی می باشند. و بعضی هیچ کار در دست ندارند. ولی در میان اینها اشخاص کارکن و قابل پیدا می شوند و ممکن است که دولت اینها را در ادارات مختلفه به سمت ناظمی یا معلمی مشغول

کند، و از درس مقدماتی و بیکاری دست بکشند.

امتیازات:

امتیازات از هر قبیل از عطای پادشاه است و یکی از حقوق بزرگ پادشاه این است که لیاقت و خدمات اشخاص را آشکار نماید و آن اشخاص را در انظار محترم نماید.

آشکار نمودن لیاقت و خدمات معلم بزرگی است، و پادشاهی که در این علم تسلطی دارد می تواند همیشه قوه رعایا را برای ترقی مملکت و حفظ آنها مهیا نماید. در این ازمنه اخیر در حق عطا نمودن امتیازات قدری بی اعتدالی شده است، و به مقصود اصلی شأن و القاب و نشان و رتبه نقصی وارد آمده است. بیست سال قبل از این وقتی که شخصی لقبی یا منصبی از قبیل سرتیپی و امیر-تومانی داشت، میان مردم معلوم بود که آن شخص یا از شاهزادگان و اشراف بود که خدمت فوق العاده ای کرده، و حالا چنین نیست. و در هر اداره جماعتی از اجزاء می باشند که لقب و رتبه بزرگی و نشان بالا درجه دارند، و حال آنکه نه از اشراف اند و نه خدمت فوق العاده ای از آنها ظاهر شده است. الحال جوانان که تازه بخدمت آمده اند لقبی یا رتبه ای دارند که سابق بر این فقط به اشخاص کار-دیده و بلکه بعد از سی چهل سال خدمت داده می شد. و سرهنگان و سرتیپان و امیرتومان طوری زیاد شده اند که میتوان از آنها يك فوج تمام تشکیل داد.

واضح است که این وضع متناسب شأن دولت نیست و خوب است که دولت ترتیبی را قرار دهد. برای آنکه القاب و امتیازات متعارفی را از امتیازات لیاقتی تشخیص نموده، به قسم ثانوی حقوق مخصوصی داده شود، و من بعد هیچ کس امتیازی نگیرد مگر بعد از رسیدگی کامل از کار آنها. معرفی اشخاص که لایق امتیازی هستند بتوسط وزیر اعظم است، و وزیر اعظم قبل از وقت در لیاقت و خدمات آنها رسیدگی خواهد کرد. وضع عطا نمودن نشان خارجه را نیز باید مرتب

ساخت و به اشخاصی باید درجه ای عطا کرد که متناسب شأن و شغل آنها است. در اداره لشکر به باید عدد صاحب منصب را محدود نمود، و زیاده از آن عدد باید موقوف شود. حالا با وجودی که قشون حاضر رکاب سه یا چهار تومان بیش نیست، سرداران فخام متعدد و چهل پنجاه امیر تومان و چند صد سرتیپ در اداره لشکر به ثبت است. و واضح است که همه اینها لازم نیستند. و اگر اینها صاحب منصبان خارج از فوج و صاحب منصبان خارج متعارفی هستند، پس باید این مسئله معلوم و مشخص باشد، و مثل زمان سابق نشان و حمایل و علامات اینها با علامات صاحب منصب داخل فوج فرق داشته باشد.

اجمال مشروحات:

از مشروحات مزبور معلوم شد که در اوضاع و ترتیب دوایر دولتی عیوب چند موجود است. و این عیوب را باید رفع کرد، و به بعضی اصلاحات نیز باید بزودی شروع نمود. کارهای عمده ای که بزودی باید شروع کرد و به انجام رسانید از این قرار است: کار مهم تر مرتب نمودن امور مالیه است. و برای این مقصود باید مجلس خاص تشکیل شود مرکب از هفت الی نه نفر بطوریکه در فصل مخصوص ذکر شده، و به واسطه این مجلس باید عایدی دولت را مشخص کرد و خرج دولت را نسبت به عایدی معین نمود. و بدین وضع مأخذی قرار داده، باید بودجه سالهای آینده را نوشت. و نیز به واسطه این مجلس باید عدد اجزاء را در تمام ادارات بلا استثنا کم کرد، و وظائف و مستمری را تخفیف داد، تمام دوایر را باید مرتب کرد، و در تمام آنها باید بتوسط ناظمین و مفتشین متعدد و مجالس مخصوصی دائماً رسیدگی شود برای اینکه امور دوایر و محاسبات آنها منظم و صحیح و به قاعده باشد، و دخل آنها بدون نقصان به خزانه برسد. مثلاً برای امور عسکر به باید مجلس مخصوصی تشکیل داد که حاضر نمودن و فراهم آوردن سرباز و عدد صاحب منصب را معین کند، و لباس متناسب را قرار بدهد،

و مشاق معین کند ، و ادارات مختلف را مرتب سازد. تغییر وضع ضرابخانه لازم است و خوب است که دولت این اداره را با اجزای خود کار کند. و اینجا نیز باید مجلس مخصوصی را مرکب از چند ایرانی و فرنگی تشکیل داد که به امور ضرابخانه رسیدگی کند، و دستورالعملی بدهد که چه باید کرد، و کتابچه دخل و خرج اداره را معین کند. و در صورتی که دولت بخواهد اداره را با اجزای خود کار کند، چند نفر فرنگی لازم خواهد شد: يك نفر ناظم، و يك نفر دفتردار كل، و يكنفر ممیز، و يكنفر مهندس و رئیس ماشین و کارخانه. و ايضاً در گمرکخانه باید تغییر کلی شود و خوب است تعرفه حاليه موقوف شود، و صدی پنج قرار شود. و بدین وضع تبعه ایرانی باتبعه خارجه يك نرخ خواهد داد. برای مواجب و مقرری نوکر دیوان و اجزای دواير باید ترتیبی قرار داد که به موعد و بدون کسر و معطلی به آنها برسد. و مردمانی که در ادارات دولتی خدمت می کنند و شغلی و مداخلی دیگر ندارند، باید مزد خود را به عین مثل عمله بدون معطلی دریافت کنند، والا مقروض و پریشان می شوند و ذوق و شوق کار از دست می رود، و بلکه هم از زور پریشانی و بیچارگی بعضی از اجزا راه تقلب پیدا کرده ضرری به دولت خواهند رسانید.

برای آوردن اقساط مالیاتی از ایالات به دارالخلافه و رسانیدن وجوهات به ادارات مختلفه، باید خدمت بانك را بیشتر بکار آورد. و خوب است که دولت با بانك حساب جاری با تنزیل بطرفین داشته باشد. و به حکام ایالات و اداره استیفا باید دستورالعمل داده شود که اقساط مالیات و عایدی دیگر را به بانك تحویل دهند، و بانك مطابق دستورالعمل وزیر مالیه اقساط را یا به خزانه تسلیم نماید، یا به محل دیگری حواله کند. و بدین وضع دولت از بعضی ضررهائی که در مشروحات بیان شده است ایمن خواهد بود. و بانك حاضر

است که اقساط را در ایالات تحویل گرفته بدون صرف و حق سعی^۱ به دار الخلافه یا به محل دیگر برسانند. و اگر دولت بعضی امور خزانه را به بانک رجوع کند، بدین معنی که بانک مطابق دستور العمل وزیر مالیه حقوق بعضی ادارات را یکسره بپردازد، فایده دیگری به دولت خواهد رسید. تمت القانون فی یوم السبت محرم الحرام ۱۳۲۱.

تبرستان
www.tabarestan.info

۱. یعنی بدون تنزیل و بدون حق العمل.

کتابچه‌ای در آیین ملکداری و برخی مسائل اجتماعی^۱

این «کتابچه» مأخذ معتبری است در رشته اقتصاد کشاورزی و پاره‌ای مسائل اجتماعی در قرن سیزدهم. جنبه‌های مختلف دارد: آیین ملکداری، اجاره‌داری ملک زراعتی و باغ میوه، سهم ارباب و زارع، شناخت روحیه ارباب در بهره‌برداری مادی و حفظ سودجوئی، وسواس و دقت او در زراعت و باغداری، هراس او از «شرورالناس» که ممکن بود نفع او را تهدید کنند و تدابیری که در این جهت بکار می‌برد، وضع اندرون ارباب، آداب و رسوم خانوادگی و تربیت فرزندان همه را شامل است و در هر قسمت اطلاعات ارزنده‌ای را در اختیار مامی گذارد. به علاوه سرشار است از اصطلاحات فنی رشته ملکداری و باغداری.

کتابچه مزبور در صفر ۱۲۹۴ نوشته شده و گرچه نویسنده نام خود را ذکر نکرده، اما از نشانه‌هایی که می‌دهد برمی‌آید که او مصطفی خان پسر میرزا

۱. متن این «کتابچه» با مقدمه هما ناطق در «نامه علوم اجتماعی» (دوره دوم، شماره ۱، بهار ۲۵۳۵، ص ۹ تا ۴۹) منتشر شده است. اینک متن کتابچه با تصحیح غلط‌های چاپی و تکمیل چند کلمه و عبارت که از متن اصل اقتاده بود، و با تلخیص همان مقدمه اینجا انتشار می‌یابد. نسخه اصل کتابچه متعلق به کتابخانه خصوصی آقای دکتر عباس نخجوانی است.

سعیدخان مؤتمن‌الملک است که از ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۷ نایب‌التولیک‌گی آستانه‌رضوی را به عهده داشت. مصطفی خان پانصد تومان مواجب دیوانی می‌گرفت و در خدمت پدرش سالی یکصد و چهل خروار از درآمد آستانه قدس به او می‌رسید. از آن گذشته مستأجردهی بود به نام «گودسلوک» در جنوب شرقی مشهد که امروزه متصل به شهر است. همچنین باغ آصف‌الدوله و باغ سالار را در اجاره داشت.^۱

نویسنده کتابچه که در صفر ۱۲۹۴ به مدت کوتاهی عازم دارالخلافه می‌شود، کارهای مختلف و حتی امور خانوادگی و اهل و عیال و فرزندش را به عمه‌زاده خود میرزا علی خان می‌سپارد. و بدین منظور با وسواس و دقت و دله‌ره خاص خود «کتابچه محرمانه» ای می‌نگارد که در هر موضوعی فصلی جداگانه اختصاص می‌دهد.

مطالعه کتابچه پیش از هر چیز یکی از غلط‌های مشهور مؤلفان خارجی را مبنی بر اینکه ملکداران دور از روستا در شهر به راحت می‌گذرانند، کارها را به مباشر و کدخدای سپردند و گاه اسم ملک خود را هم به یاد نداشتند - طرد می‌کند. بدین معنی که نویسنده کتابچه باغ و ملک مورد اجاره‌اش را وجب به وجب می‌شناسد، خود به همه چیز سرکشی می‌کند، می‌داند چه محصولی باید بکارد و چه مقدار برداشت کند، و به چه بهائی بفروشد. نام و نشان میرزا بنویسان، باغبانان و باغتره‌کاران را يك به يك ذکر می‌کند، و به خصوصیات اخلاقی جملگی آشناست.

از نظر محصولات فلاحتی کمتر چیزی هست که در این سند نیامده باشد:

۱. این دو باغ حالا به یکدیگر متصل شده و از وسط آن خیابان شاه‌رضای مشهد می‌گذرد. اداره آستانه کنونی در وسط همین باغ واقع شده است.

کشت گندم، جو، یونجه، برداشتن علف، زراعت خشخاش (تیغ زدن، خرمن کردن، چگونگی استفاده از چوب و آبیاری آن) کشت باقلا، فروش باقلای سبز و خشک، گل سرخ، بیدمشک، ایجاد کدوخانه، برداشت محصول از درختان میوه، تکاندن گوجه و چغاله و زردآلو، مسئله خرید و فروش آب، حق الشرب باغهای دیگران، قنات و تعمیرات آن، نگهداری یخچال، اجاره انبار، آوردن بقال و طبق کش، رابطه با بازارهای شهر، و همچنین درباره حق رعیت و مالک و مستأجر از محصول اطلاعات تازه ای به دست می دهد. درباره فن اداره املاک، نویسنده که خود از مستوفیگری سر رشته دارد قواعد آنرا به جانشین خود می آموزد و از او می خواهد که «نویسنده مواجب خور» استخدام کند، میرزا بنویس بیاورد و وقایع اتفاقیه داخلی و خارجی آستانه و رویدادهای شهر را روزانه بنویسد. در مورد دفاتر دخل و خرج و قبوض و بروات و تنخواه گردان و غیره هم دستورهای منظم می دهد.

برای او باغ از هر جنبه شاعرانه تهی است، از گل و بلبل خبری نیست. حتی «بوئیدن گل» مجازات دارد. ملک دار ما همواره در ترس و وحشت از دیگران بسر می برد. در خیال وی همه خلاف کاراند مگر خلافتش ثابت شود، همه در پی این هستند که به او حقه بزنند. از این رو در همه جا استخدام «مأمور» و «جاسوس» را توصیه می کند و تنها در این زمینه است که تخیلات او اوج می گیرد و به شعر می گراید.

دزدیهای ممکن زنهای همسایه، باغبانها، میراخورها، مقنیها، رعیتها، گداها، و عارضین را در نظر خواننده اش مجسم می کند. مقنی ممکن است در ته چاه به جای کار «شپش کشی» کند یا مثلاً باغبان و میراخور آب را گاه به گاه به خانه خود ببرند، یا به دیگران بفروشند و بعد «هم بگویند آب در باغ بود». رعیت هم که «دزدیهای فراوان دارد» دانه و کاه را بهم مخلوط می کند، محصول

را در گودال‌ها پنهان می‌نماید یا شبانه خشخاش را تیغ می‌زند. حتی گل سرخ هم دزد دارد و «دزدبگیر»ها همواره باید گوش به زنگ باشند. زنهای همسایه هم شبانه از بالای پشت بام سرشاخه‌ها را لخت می‌کنند و کوله‌بار می‌بندند. گداها هم که به محصول «ناخنک» می‌زنند، برخی از روی قصیل و علف باغ راه می‌روند. «اهل مطبخ هم» ظروف را می‌شکنند یا بی‌عیب برنمی‌گردانند. همه اینها جریمه و غرامت دارد. نویسنده از سوار و شاهسون و گاو و گوسفند و سگ هم چندان دلخوشی ندارد و گاه حکم «قتل» سگ‌ها را صادر می‌نماید. در هر حال این ملک و آب و پول آرامش روان او را زایل می‌گرداند.

تنها احساس انسانی نویسنده نسبت به فرزند شیرخوارش رضاقلی خان است که او را «آقا کوچولو» می‌نامد. برای او است که نذرونیاز دارد و صدقه می‌دهد، روضه‌خوان صدامی‌زند، حکیم‌باشی می‌آورد، دستور خرید رختهای الوان می‌دهد، سواره و پیاده به گردش می‌فرستد، برایش الاغ می‌خرد و می‌ترسد که مبادا تن آقا کوچولو شپش بگذارد و بسوزد، یا او غصه بخورد، یا کنیز و خدمتکار به او تشر بزنند و روح و جان نویسنده را مشوش سازند. پس، ناز و نوازش رضاقلی خان از الزم الزامات است.

شاید گویاترین قسمت کتابچه آخرین فصل آن باشد که سخن از اداره «اندرون» می‌راند - زندانی که درش به روی همگان بسته است و اشباحی کرم‌وار در آن می‌لولند. در پیرامون آن گاه‌گاهی بابائی پیر یا باغبانی درحرکتند تا هم چنانکه از املاک و درختان و علف و خرمن نگهداری می‌کنند از آبروی خانوادگی او نیز حمایت کنند.

نویسنده در «عصمت و عفت» انسانهای خیالی حرم بیش از تعقیب دزدان خیالی باغ اصرار می‌ورزد. خوش ندارد که صدای حرف و «خنده و آواز» آنان به گوش برسد، یا خدای نکرده از اندرون پا بیرون بگذارند و «به گرش

و هواخوری» در باغ بروند یا از روی دیوار و بالای بام با زنان همسایه به گفتگو و اختلاط پیردازند یا «آقا کوچولوی» بد ترکیب او را در آغوش بکشند و ببوسند. مادر بچه هم حق بازی دادن طفل را ندارد. با این حال برای خوش آیند او اما دور از نگاه زنهای، باغبان باشی باید باغچه های اندرون را بیاراید و گل سرخ و نسترن و مخملی بکارد. لیکن تماشای باغ و باغچه برای زنان با حفظ ناموس خانوادگی مغایر است.

از همین روست که نویسنده ما هم چنانکه در ده و باغ مأمور و جاسوس و دزدبگیری گمارد، در اندرون نیز مستحفظ و کشیکچی دارد تا اگر خطائی از زنهای سرزد، بابای پیر «چوب و جوال» حاضر کند و «پوست از سرشان بکند». تنها در مورد پوشاک و خورد و خوراک است که این شوهر نمونه دریغ و مضایقه ندارد و به قول خودش «تنگی» نمی دهد. صورت غذایی که برای بیرونی تدوین می کند تقریباً همان است که برای اندرون می فرستد، و از بابت حنا و سکنجبین و غیره زنهای را در مضیقه نمی گذارد. نزدیک عید هم دستور خریداری لباس های نو می دهد و متذکر می شود که «از جنس اعلا» باشد.

گرچه محتوای کتابچه ممکن است به طور مطلق قابل تعمیم نباشد، و درست معلوم نیست که سنخ تفکر نویسنده تا چه اندازه با خصوصیت های اخلاقی همه ملک داران قرن پیشین وفق دهد، باز سند بسیار با ارزشی است. شخصیت نویسنده گرچه دوست نداشتنی لیک جالب توجه است. زیرا تمایلات و منافع خویش را با صراحت خاصی بیان می کند و از فنون اداره و اربابی و استثمار نیک آگاه است، و خود را غیر آنچه هست نمی نمایاند. زیردستانش نیز چنانکه از متن برمی آید به وضع زیردست بودن و بردگی تن در داده اند و با ارباب خویش در یک نوع رابطه عدم اعتماد و کلاه برداری متقابل بسر می برند. زنهایش هم هنوز ادعای برابری و برادری با مرد را ندارند یا اگر دارند

صدایشان از اندرون به بیرون نمی پیچد. این است متن کتابچه:

یادداشتی است که محرم‌نامه به جهت مقرب
الحضرت الخاقانیه برادر مکرم میرزا علی
خان عمه زاده حفظ الله مقامی من شرور
الناس نوشته می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

چون به تقدیرات حضرت سبحانی جلت عظمت‌ه و اراده خاطر مبارک
ولینعمت حقیقی حضرت فیض آثار روحنا و ارواح العالمین فداه ، برحسب
اشاره علیه جناب مستطاب اجل امجد اکرم و خداوندگاری وزیر دام اقباله
العالی، در ماه صفر المظفر سیچقان ثیل ۱۲۹۴ این خانه زاد آستان ملایک پاسبان
مأمور دارالخلافت الباهره و حامل خلعت مهر طلعت آستانه مبارکه عرش نشانه
است، با اینکه عواقب جمیع امور ذره‌ای از اراده و مشیت الهی خارج نیست،
متوکلانه علی الله به اقتضای بشریت و اشاره عقل خداداد مختصری یادداشت مانند
در این کتابچه می نگارد که در غیاب من دستور العمل کسان و مخصوصین خودم
باشد. انشاء الله تعالی فرج و گشایش و پیشرفت امور با خداوند اعلی عزاسمه
و توجه باطنی ائمه هدی و سلطان السلاطین حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف
التحیه و الثناست افوض امری الی الله ان الله، بصیر بالعباد و من یتق الله ینجعل
له مخرجاً و یرزقه من حیث من لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله
بالغ امره قد جعل الله لكل شیئی قدراً وصلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین المکرمین اجمعین و بعد:

امور این بنده روسیاه از پنج قسم خارج نیست: اولاً با احترام آستانه

مقدسه خدمت مرجوعه از طرف قرین الشرف آسان قدس است. ثانیاً عمل گود سلوك است. ثالثاً باغ آصف الدوله و سالار است، رابعاً امور فرزندی رضا قلی خان است، خامساً امور نوکرهای بیرون و عیال اندرون است و وضع اداره هریک از اینها.

آقای من میرزا علی خان قربانت شوم،

حالا بعد از فضل خداوند در سایه مبارکه جناب مستطاب اجل خداوند - گاری روحی فداه بهتر از شما و نزدیکتر و دلسوزتر از شما کسی ندارم، و امیدوارم که انشاءالله تعالی شب و روز آرام نگیرید و نکته‌ای از نکات و دقیقه‌ای از دقائق امور را متروک و مهمل و غیرمعتنابه نگذارید. آقا جان، دنیا اعتباری ندارد و زحمت دوست به دوست و قوم به قوم هم همه وقت نیست. گاهی اتفاق است می افتد، و حالا موقع شما در مهربانی به من این وقت است تا بعد از این خداوند چه موقع تلافی به من در حق شما بدهد. و امیدوارم که بهتر از اوقاتی که خودم به امور خود می رسیدم این امور بخوبی و درستی و نظم اداره شود و هیچ افسوسی برای بعد نماند. از شما هم جز استعانت از حضرت علیه السلام و مراقبت و مواظبت هر آن و ساعت چیزی متوقع و دستگیر نیست. حالا می رویم سرمطلب:

اول در امور راجعه به خدمت نیابت خاصه شریفه است. آن برادر مکرم همه روزه در بالاخانه کلاه فرنگی باغ حاضر شده در آنجا خواهد نشست، قهوه چای و آبدار، چای و قهوه و غلیان خواهند داد؛ وقت نهار، نهار، وقت چراغ، چراغ وقت شام، شام داده می شود. نوکرهایی که بعد از سامی برده خواهد شد همگی از طلوع الی افول، و بعد اهالی کشیک نوکرها در شب حاضر خواهند بود.

عالیجناب میرزا عبدالرحمن^۱ و شیخ حسن و میرزا حسین قلی و میرزا اسمعیل هر روزه بلاطفه حاضر می شوند. هر کدام که غفلی کردند فراش به حکم احضار بیاورد که کارها رسیدگی شود به اعتضاد یکدیگر انشاءالله جزئی از اجزاء کار را مبهم و متروک نگذارید. و اگر در امری از امور محتاج به عرض حضور مبارک جناب مستطاب اجل امجد اکرم خداوندگار معظم روحی فداه باشد، به عرض برسانید. و اگر باید اعانت و تقویت از خادمین عظام عمال آستان قدس و اجزاء آستانه مقدسه و نوکرهای جناب مستطاب معظم روحی فداه جست به آنها اظهار و استمداد بجوئید، بطوریکه کار امروز به فردا نماند و سنگینی بار به بار دیگر وارد نیاید، و ارباب رجوع سرخورده از منزل نیابت تولیت مراجعت ننموده به دربخانه مرکزی نرود.

حاجی محمد عزب دفتر جمیع بروات و اسناد اجارات را باید بیاورد، عالیجاه میرزا حسین قلی و میرزا اسمعیل ثبت نماید. ثبت را مرتباً در دفتر بگذارید و بروات و غیره را به خط خودتان خط بگذارید، و بعد به مهر من که در حضور مبارک در کیسه بند ثبت مبارک است مهر شود. اگر عزب دفتر غفلت و تسامح و بی اطاعتی نماید اولاً^۲ به پیغام و گفتن به خودش، والا به اظهار به مقرب الحضرت التولیه برادر مکرم مهربان میرزا شفیع اعتماد التولیه^۳ والا به عرض به حضور مبارک، او را مجبور به این کار نمائید که حق نیابت خاصه از میان نرود، عملی ناقص نماند.

عرایض اموات و قطع و فصل آنها از لوازم کار شما است. اولاً^۴ باید حاجی تقی و دیگران، حق الارض به شما اظهار نمایند، و بعد به تصدیق جنابان

۱. ظاهرآ میرزا عبدالرحمن شیرازی مدرس اول آستان قدس پسر میرزا انصراالله شیرازی است.

۲. میرزا شفیع اعتماد التولیه قزوینی وزیر اول آستان قدس. لقب او تغییری نکرد و شخص مقتدری بود.

سرکشیگان عظام عریضه نوشته شود ، و به خط شما حکم مرقوم گردد، بعد به مهر مبارک برسد، بعد از آن به ثبت دفتری شما برسد. آنوقت دفن نمائید. اگر میتی از قلم شما دربرود حق دارید که به حضور مبارک عرض و تظلم نمائید و حکم صادر کنید که مباشرین دفن اموات به غیر اینطور نتوانند حرکتی نمایند، و از هر میتی هزار دینار نقد در صحنین مقدسین و غیره، و دو هزار دینار نقد در عمارات متبرکات حق التحریر محرر است که باید بالسویه تقسیم نمایند. قرار حق الارض این است که تا ممکن است در از دیادش بکوشید الی ماشاءالله، و کمال سعی و اهتمام را به عمل بیاورید والا از این قرار موافق قرارداد واقفین رضوان الله علیهم اجمعین کمتر نباشد مگر به حکم و دستخط صریح شخص تولیت جلیله روحنا و ارواح مثلنا فداه.

حرم محترم	۱۰۰۰ تومان
دارالحفاظ	۳۰۰ «
راهرو کشیکخانه	۱۵۰ «
توحیدخانه	۲۵۰ «
دارالسعادت	۱۵۰ «
ایوان طلای نادری	۸۰ «
پیش فزای ایوان	۵۰ «
ایوان طلای ناصری	۵۰ «
صحن جدید به سمت عمارات	۱۰ «
صحن جدید آن سمت سقاخانه	۱۰ «
مدرسه علی نقی میرزا	۲۵ «
پیش فزای گنبد الله وردیخان	۱۵ «
صحن عقیق سمت ایوان و پنجره فولادی	۳۰ «

۲۵	تومان	ایضاً سمت کشیکخانه و بازار
۱۵	«	ایضاً سمت ایوان عباسی
۵	«	مدرسه میرزا تاج
۳	«	درب صحن عتیق خیابان علیا
۲	«	درب صحن جدید خیابان سفلا
۱۰	«	مقبره شیخ بها علیه الرحمه
۵	«	بازار ضرابخانه
۳۰	«	اطاقهای صحن عتیق سمت راست عمارت
۱۰	«	ایضاً سمت ایوان عباسی
۵	«	اطاقهای صحن جدید
۵۰	«	گنبد درب ایوان ناصری
۵۰	«	گنبد الله وردیخان
۱۰۰	«	راهرو سقاخانه
۱۰	«	درب بازار بزرگ داخل بازار
۱۵	«	ایوان عباسی
۲۵	«	درب اطاق میرزا جعفر حکیم ^۱

روزنامه جمیع بیوتات آستانه مقدسه را که روزی شانزده فرد است چنانچه عالیجناب میرزا محمدصادق خانسالار نزد من می آورد، باید مواظبت و مراقبت نمائید هرروزه نزد شما بیاورند، به دقت ملاحظه نمائید. اگر اتفاق تازه ای دارد که محتاج به صدور حکم است از قبیل حاضر و غایب و نزاع و

۱. مقصود میرزا جعفر طبیب استاد صدرالاطباء است. درمورداسامی امکنه دیگر رجوع شود به اعتمادالسلطنه محمدحسن خان، «مطلع الشمس» چاپ سنگی، ۱۳۰۱، جلد دوم (کتاب مزبور تاریخ بنای هریک از این اماکن را نیز به تفصیل داراست).

بستی و مقصر و بی اجازه به خارج رو که مستحق عزل است، و بی نظمی بیتی از بیوتات مبارکه به عرض حضور مبارک حضرت اجل اعظم روحی فدا می‌رسانید، حکمش را صادر کرده خودتان به موقع اجرای می‌گذارید. والا ماه به ماه بیت به بیت با عالیجاه میرزا احسن قلی و غیره مرتب کرده در بالاخانه دفتر می‌کنید، و هر روز دوطغری روزنامه اتفاقیه هم روزنامه اتفاقی داخلی و روزنامه اتفاقی خارجی که عبارت از خارج بست مقدس و املاک دور و نزدیک آستانه مقدسه و وقایع راجع به منسوبین آستانه مقدسه و غیره و غیره باشد باید ضمیمه این روزنامه‌ها شود و عالیجناب میرزا اسمعیل پسر عالیجناب فضایل مآب آخوند ملا عبدالوهاب معیق الفقرا و میرزا محمد صادق از روی دقت و واقع و حقیقت بنویسند با روزه‌های مستمره بیاورند. و اگر از کسی در باب روزنامه اخلاقی بتوسط میرزا محمد صادق یا غیر بشود فوراً به عرض حضور مبارک می‌رسانید که به مقام رفع و اصلاح او برآیند که این حق از میانه نرود و لغو و مهمل نشود. روزنامه‌های جمع شده هم باید ماه به ماه در کمال سلیقه ترتیب شود.

در ضمن روزنامه‌ها اگر پیشکشی به آستانه مقدسه بیاورند باید قبوض عالیجنابان میرزا ابوالحسن تحویلدار خاصه و ملا ابوالقاسم کتابدار و صاحب جمع شماعخانه مبارکه و تحویلی رؤسای بیوتات مبارکه را میرزا محمد صادق نزد شما بیاورد، با اصل روزنامه تطبیق کنید، در نزد خودتان جای معتبری جمع نمائید. آخر هر ماهی به مقرب الحضرة التولیه برادر مکرم مهربان اعتماد التولیه وقفه الله تعالی تسلیم کرده، فهرست صحیح جامع مفصلی پابه مهر دریافت کرده، ضبط نمائید. و از اعتماد التولیه خواهش نمائید از غیر شما از دیگری قبض قبول ننمایند و بفرمایند قبوض را نزد شما بیاورند لدی الاقتضا علت تزلزل این

کار را هم به عرض برسانید. و عوض قبوض را که باید به مهر مبارك رسیده به صاحبان پیشکش ها داده شود به خط خودتان بنویسید ، به میرزا محمد صادق بدهید به مهر اجل روحی فداه برساند انشاءالله تعالی.

عالیجناب سیادتآب میرزا حسین کشیک نویسنده و عالیجناب میرزا هدایت کشیک نویسنده و عالی حضرت ملا محمد رضای پیشخدمت باشی را اغلب ملاقات نمایند، از حالات یومیه و پنج کشیک آستانه مقدسه اطلاع و بصیرت تام و تمام حاصل کرده ضروریات را با آنها همراه ببرید به عرض حضور مبارك برسانید. احکام راجعه به تمام کشیک های خمس را خودتان بنویسید و خودتان صادر نمایند.

اهل آستانه مبارك که مسافرت خواهند کرد اعالی و ادانی کشیک نویسان عرایض مرخصی را نزد شما بیاورند ، احکام بنویسید به مهر مبارك برسانید ، ثبت بردارید بعد به صاحبان آنها و کشیک نویسان بدهید.

در هر جا از فرامین مقدسه و بروات مبارك و احکام علیه و احکام مناصب و غیره را که راجعه من بوده و می نوشتم ، به همانطور باید بنویسید و نگذارید که متروک شود. با وسایل و اسباب کار حالت تزلزل او را به عرض برسانید و منع تزلزل کنید.

مراقبت نمائید عارضین و اهل مطالب را کسان شما دلالت به شما کنند، و مطالب و عرایض آنها را فهرست نمائید و خودتان بلا واسطه به عرض حضور مبارك برسانید و عمل آنها را قطع نمائید. اموری که بابودن شما مداخله غیر لازم باشد از اهل مناصب جلیله و اهل دربخانه و نوکرها با عرض حضور مبارك مداخله بدهید، و با خودتان همدست نمائید. خاصه برادر مکرم اعتمادالتولیه را مجلس و اجلاسی که بشود در منزل من و حضور شما و اجزای لازم اسباب فراهم سازید که متروک نماند. چنانچه با بودن من مجالس از قبیل امر جناب

میرزا عبدالجواد سرکشیک و دعاوی خادم‌باشی اول و غیره که شما دیده‌اید تشکیل شده است و دیده‌اید که از درایت خاصه من است.

دروقت تعمیرات و بنائی قبل از صبحه و حواله مبارکه، تصحیح و رسیدگی روزنامه هرروز مخارج با من است که بعد از مهر ظهر صبحه به مهر من از نظر مبارک می‌گذشت و دستخط می‌شد. البته عالیجاه امیر آخور نمی‌گذارد این اختصاص از میان برود و شما را بی‌اطلاع نمی‌گرداند. شما هم از مراقبت و عرض و اصرار در صورت بی‌اعتنائی مباشرین مضایقه نخواهید کرد و خود را بی‌اطلاع نمی‌خواهید که اسم من به کلی از خاطرها محو شود.

روزهای شنبه و چهارشنبه که دفتر است و سایر روزهای محاسبات متفرقه، محرر مرا همراه می‌برید و باید مشرف باشید حکماً و از مجالس و دفترخانه مبارک دور و بی‌نصیب ننمائید که غیاب من به خلاف اوقات حضور من است. در دفتر قدس، من و محرر من حق حضور و محل جلوس و حق اطلاع و عرض مطالب داریم.

چنانچه من به آستانه مشرف می‌شدم و در کشیکخانه مبارکه و غیره بیتوته می‌کردم کار را به خود جلب می‌کردم، از تکالیف خاصه لازمه شما است که بهیچ وجه غفلتی ننمائید. عقل شما انشاءالله تعالی در مقابل تدابیر و اسباب چینی این مخلوق می‌تواند مقابله نماید.

هرروز هم به علاوه تکالیف وقت بی‌وقت باید به اتصال در اطراف حضرت اجل امجد اکرم روحی فداه باشید. خاصه ماهی دو مرتبه چاه‌پارها را همین طورها که من راه می‌انداختم راه بیندازید در کمال سلیقه، و نوشته‌جات اصل و سواد اجوبه خودتان را مرتباً در دستمال کاغذها ثبت و ضبط نمائید و دفتر علیحده بکنید.

روزنامه وقایع شخصی خودتان را روز به روز مفصلاً کتابچه و یادداشت

نمائید که تاریخ مانند در این مدت غیاب من از هربابت نوشته شود و محرمانه بماند.

گوش به زنگ جنابان علماء اعلام و منسوبین آستانه مبارکه هم باشید، و مواظب احوال این مردم در نبودن من باشید بلکه اطلاعات هرروزه را بطور ایجاز متعلق به من محرمانه کتابچه و یادداشت فرمائید.

رسیدگی به جزئیات هرامری و امر و نهی و رتق و فتقی که من داشتم دور نیست درباره شما قوت نگیرد و اسباب حرف شود، این مردم خوش فطرت اسباب چینی نمایند خودتان بتوانید به تدابیر خودی داخل نمائید، در هر نیت و هرامری به نیابت من مداخله و مردم را رو به خود و رو به من نمائید. البته خیلی خیلی خوب است و مایه امیدواری من والا فلا. این مطلب خیلی محرمانه است.

گود سلوک

سالی به دو بیست و چهل و پنج تومان نقد، و شصت و شش خروار و شصت و شش من جو، و سی و سه خروار و سی و سه من گندم، و پنج خروار منداب، و دوازده خروار کاه اجاره شده است. مخارج قنات به هراسم و رسم که باشد با مستأجر است. اما جیلو به عهده امنای آستانه مقدسه است. مالیات دیوانی هم با آستانه مقدسه است به هراسم و رسم که بوده باشد.

گود سلوک امساله سیچقان ثیل هشت زوج گاو و عوامل دارد. يك داروغه که کربلائی حسن باشد ولیکن از داروغگی کلی معزول بود، مجدداً که برقرارش کردم ضابط ده مزبور و باغ آصف الدوله و سالارشد. دو نفر سرسار دارد، یکی کربلائی حاجی و دیگری ملا صالح. ده نفر سالار دارد، ده نفر

دهقان يك نفر دشتبان. هر سالی هم ده بیست نفر باغ تره کار، هفت هشت ده نفر تریاک کار و مستأجر یخچال و مستأجر یونجه که خراسانی سبیس کش میگوید دارد. اسامی باغ تره کار امساله و تریاک کار را جناب میرزا عبدالرحمن مدرس می داند. قریب سی چهل نفر هم باغدار دارد که عالیشان میرزا بیک همه را می شناسد.

اگر حرفی، ادعائی، نزاعی بین رعیت و زارع و غیره اتفاق بیفتد محاکمه و قطع و فصل عمل آن با شماست. دیگری حق مداخله ندارد. الا باغدارها که جماعت متفرقه می باشند از قبیل خدام و فراش و زیارت نامه خوان و اصناف. اگر فراش و محصل دیوان متعرض این حضرات بشود، نگاهداری و حفظ آنها و جواب دیوان با شما است اگر چه با عرض حضور مبارك حضرت اجل روحی فداه باشد. و اگر آنها هم یعنی رعیت گود سلوک بی اطلاع شما امر خود را به دیوان یا دیگری رجوع نمایند، برای شما حق خواهد بود که آن فضول را تنبیه و جریمه و طرد و منع و از قریه و متعلقات گود سلوک، نفی نمایید. از این فقره قبل از وقت، ابلاغ به ریش سفیدهای ده لازم است.

يك ماه به عید نوروز مانده باید علف جو و گندم گود سلوک را چراند تا اول تحویل عمل و بعد متعرض نشد تا علف نمو کند و به مقام خوشه و حاصل برسد. اقلاً یکصد تومان باید علف پولی جمع و تحویل میرزا بیک گردد. روزی هر قدر گوسفند بیشتر از اطراف آورده، در قریه بچرانند بهتر است. باید از قیمت علفچر دهات اطراف شهر درست اطلاع داشته باشید که با شما کمتر حساب نکنند، و این معنی اسباب مداخل میرزا بیک و سرسالارها و مباشرین نشود. هر روز به اختلاف آدمها پنهان و آشکار باید آدمهای شما برود، گوسفندی که در ده می چرند به درستی بشمارد و روزنامه صحیح بیاورد، عصر به عصر قبض رسید و جوه علفچر را از میرزا بیک که وجوه جمع او خواهد بود گرفته

وقت
برامید
ن
م
رج

ضبط در جعبه حفظ نمائید که در وقت محاسبه سند ابواب جمعی میرزا بیک بشود، و از آن قرار سند خرج در وقت محاسبه از او بخواهیم، انشاء الله تعالی.

حق الشرب باغات گود سلوک از ماه دوم بهار باید حواله شود. موافق قرارنامه حق الشرب که معین خواهد شد ثلث از کل حق الشرب را حواله و جمع میرزا بیک نموده قبض رسید معتبر از او دریافت کرده ضبط نمائید. و اعلام نمائید که اگر باغدار یک دینار بدون سند حواله به کسی از بابت حق الشرب بدهد، قبول نخواهد شد و به محاسبه نخواهد آمد. ماه اول تابستان هم موعد حواله قسط ثانی حق الشرب است که ثلث از کل باشد. و ماه آخر تابستان هم موعد حواله قسط ثالث که تمام حق الشرب مؤدی گردد. قدر حق الشرب موافق بازدید و تشخیص جریبانه یکصد و هفتاد و چهار تومان و شش هزار و خرده معین شده است، از قرار جریبی دو تومان و دو هزار دینار. هر کس از این قرار تنخواه حق الشرب را ندهد نباید مثقالی به آن باغ آب داد. برق [؟] و راه آب آن باغ را هم ضابط ده و سر سالارها باید مهر و کور و خراب نمایند، هر کس که پول داد به باغش آب داده شود. موعد هر قسطی وقت دادن آب است، و هر قدر آب را به این مصارف کمتر برسانند در بیابان به حاصل و باغتره آب را ببرند بهتر است.

رعیت نصف از کل جمع علفچرا حق دارد، ولیکن آخر محاسبه عمل کرد ده و تفریق حساب نقدی و جنسی با رعایا داده خواهد شد. عجالتاً تمام تنخواه جمع میرزا بیک است و او باید به عالیجاهان تحویلداران آستانه عرش نشانه تسلیم کرده، قبض تحویلداري گرفته برای سند خود ضبط نماید، و در وقت محاسبه به خرج خود بدهد.

قنات گود سلوک آبش کم است، و باید موافق قرارداد با آستانه عرش در حد یکصد و پنجاه تومان در قنات لای روبی و خرج نمائیم که آب قنات

حق الشرب

لای روبی قنات

انشاءالله زیاد شود و ما محتاج به آب خری نشویم. پولی که به مردم باید داد در خود قنات خرج کنیم قنات را آباد و دایر نمائیم بهتر است از خریداری آب. محتمل است که ممکن نشود آبی خریده شود. آنوقت حاصل و باغتره از بی آبی خشک بشود، باغدارها به شکایت و حرف بیایند و مبالغی از اطراف ضرر به خودمان و رعیت بیچاره وارد آید، خدا نکرده.

در قنات روزی دو دست چرخ کار شود انشاءالله تعالی که از شکافته قنات شروع نمایند، و تا مادر چاه و چاه آخری برسانند. میرزا بیک و سرسالارها و ضابط ده باید علی‌الانصال مواظب حالت مقنی باشند بیکار نماند، و در زیر چاه شپش کشی نکند و کرایلی^۱ نخواند و پول مفت بگیرد. اگر مقنی برود و زود زود و به سلیقه و پاک کاری، کاری از پیش نبرد حضرات محصله مقصرند و حکماً باید قیمت چرخ را به اینها بدهند.

به علاوه مباشرین روزی یک نفر مأمور و محصل امین درست حسابی لازم است که برود سرکشی از مقنی بکند و محصلی نماید، و روزنامه‌ها و خبر صحیح از کار مقنی بیاورد که هر ساعت اطلاع تازه از قنات داشته باشید.

عصر به عصر باید روزنامه مانند به مهر عالیشان حاجی رحمت مقنی باشی آستانه مبارکه که قبض معتبر بیاورند، در حاشیه قبض از قرار اطلاعاتی که تحصیل خواهید کرد تصدیق و حواله بنویسید. میرزا بیک آن قبض را ضبط کرده فوراً از ابواب جمعی خود تنخواه مقنی را به حاجی رجب بدهد که یک روز تنخواه مقنی عقب نیفتد، و باعث تعویق کار و لنگ شدن کار فردا نشود. و اگر با این حال حاجی رجب کار را لنگ کند شکایت به حضرت اجل اکرم روحی فداه خواهید کرد.

۱. «کراو غلی» به معنی رجز خواندن و جواب سربالا دادن است.

اگر حاجی رجب اظهار نماید که در قنات گلو^۱ لازم است آدم امین می فرستید، محل گلو را در زیر چاه به رأی العین ملاحظه می نماید، و در صورت صدق و لزوم هرقد گلو که لازم است در کمال صرفه و قیمت عادلانه خریداری کرده تحویل حاجی رجب می دهد. بعد از کار کردن در محل گلو، آدم امین رفته تحویل خواهد گرفت. آنوقت همان عدد و آنقدر گلو را برات به مهر مهر آثار مبارک صادر کرده، تنخواه او را از عالیجاهان تحویلداران آستان قدس نقد دریافت کرده، تحویل میرزا دائی خواهید داد، قبض معتبر دریافت کرده داخل قبوض حفظ و ضبط خواهید نمود. در هر حال کار مقنی نباید معطل شود، قبض گلو از حاجی رجب باید در کمال اعتبار گرفته شود.

خود شما هم اغلب از اصطبل، اسب گرفته سوار شده باید بیرون بروید و خودتان به فرد فرد این کارها رسیدگی نمائید. دوسه نفر هم آدم پیاده و سواره باید در رفتن بیرون با شما همراه باشند.

باید ملاحظه نمایند که وقت درو یونجه گود سلوک چه وقت است. به محض اینکه موقع درو رسید، مشهدی فتحعلی باغبان را خبر کنید اسباب کارش را ببرد، آدم امینی هم همراه کنید که دو روز سه روز به اتصال بروند، یونجه درو نمایند، بار کنند، بیاورند شهر بفروشند. همین که فارغ از چین یونجه ده شدند، خودتان مواظبت نمائید سر سالار فوراً به یونجه آب بدهد تا نمو کرده درو دیگر را زود برساند.

بار الاغی یونجه که از یونجه زار می بندند و حمل می نمایند باید سی من تبریز بیشتر نباشد. لیکن عملاً درو و مباشر چیدن در این فقره تقلب خواهد کرد. باید علی الغفله در هر دروی باری را دزد بگیر کرده قبان بزنید، صدق و کذب

۱. «گلو» تنبوشه ماندنی است از گل پخته که در قنات برای ممانعت ریزش به کار می برند.

حضرات را معلوم نمائید و در صورت تفاوت همه را به همان معیار بایونجه چین محسوب دارید.

قیمت یونجه را هر روزه باید خودتان از امکنه متعدده و دکا کین عدیده معین نمائید، و اشتباهی در نرخ آن روز برای شما باقی نماند، و اعتماد به قول باغبان و رعیت و فراش و مباشر نکنید که من خود تمام اینها را تجربه کرده ام.

روز به روز تنخواه یونجه را جمع میرزا بیک کرده، عصر همان روز قبض معتبر از مشارالیه دریافت و در پیش سایر قبوض تحویلی او در نزد خودتان حفظ و ضبط خواهید کرد.

اگر بشنوید که قبل از درو از یونجه چیده اند، یا مال خودشان و غیر را چرانده اند، فوراً بلا فرصت عوض و قیمت ضرر را از دشتبان بگیرید، اسم دشتبان امسال رمضان و دشتبان قدیم کربلائی رضاقلی است.

تمام این محاسبات را هم از جمع و خرج باید عالیجاه میرزا حسینقلی منظم دفتر و کتابچه نماید که معلوم شود هر روزه عمل چه بوده.

در عمل تریاک برای شماها هیچ تکلیفی نیست. تکالیف تریاک کارها مفضلاً در نوشتجات و قرارنامه های مبادله شده بین من و تریاک کارها که نزد جناب میرزا عبدالرحمن ضبط است، به تمامه درج است.

باید بدون اجازه از طرف شما اقدام به گرفتن تریاک و زدن تیغ به غوزه خشخاش نشود، والا چنین حرکتی شود مسلط خواهید بود که تمام حاصل آن زمین تریاک را از مرتکب، به تصدیق اهل خبره دریافت نمائید حکماً.

همین که رعیت و تریاک کار خبر کرد که وقت تیغ زدن آنست، باید آدم های امین از طرف شما مأمور شوند هر روزه به اتصال بروند که هم تیغ بزنند، و هم تیغ زده روز گذشته را در ظرفها جمع آوری و سرش را مهر کرده به منزل بیاورند

تریاک

و در انبار مخصوص با حضور خود شما که معین خواهید کرد ، در دیگهای بزرگ حفظ و ضبط نمایند. و در میان دیگ هم تریاک را مهر کنند.

روزی که ابر باشد یا احتمال باریدن باران برود البته قدغن نمائید تیغ نزنند به علت اینکه باران می بارد و آن تریاک را می شوید. آنوقت مبالغی ضرر وارد خواهد آمد. اگر کسی بگوید عیب ندارد باور نکنید.

اگر احتمال باران نرفت و تیغ به غوزه خشخاش زدند، بعد بارندگی شد یا آنکه صبح که می روند تریاک را از غوزه ها جمع نمایند دیدند که غوزه شبمی است، آن تریاک را که می آورند در دیگ علیحده ضبط نمایند که سایر تریاکها را سیاه و ضایع نکنند. ولیکن خود او را هم باید مضبوط به ضبط حفظ نمایند.

روز که به خشخاش تیغ زدند يك نوع دزدی خود تریاک کارها این است که شب می روند هر قدر تریاک که ممکن شد شبانه بی خبر از شما می گیرند، و آن تریاک منفعت آنها می شود. چرا که شما اطلاع ندارید و آنها تریاک صبح را با حضور آدم شما جمع آوری کرده می آورند در دیگ ضبط می کنند و دست آخر از آن دیگ هم نصف حق خواهند برد. باید شب ها آدمی از شما سرزمین تریاک ساخلو باشد، یا آنکه اسم شب به آدمی بدهید و آن آدم را از راه آب به خارج شهر روانه کنید، غفلتاً برود دزدگیری کند. و آن مرتکب را بشناسد که صبح بیاورند و تنبیه سخت نمائید.

دیگی در بالاخانه اندرون بگذارند. هر روز که آدم شما و تریاک کارها تریاک را در ظروف می آورند به آن بالاخانه ببرند، و در میان آن دیگ بزرگی خالی نمایند. و اگر آن دیگ پر شد دیگ دیگر بیاورند و تریاک را در میان آن خالی کنند تا تریاک از بیابان جمع بشود. درب بالاخانه را هم قفل و مهر کرده کلید را در نزد خودتان ضبط خواهید کرد. سایر درب های بالاخانه را هم از میان

خود بالاخانه مضبوط و محکم خواهید کرد که ابداً راه و رخنه به آن اطاق
نماند. عمل تریاک خیلی محل احتیاط است.

همینکه تریاک جمع شد، آدم شما باید برود غوزه تریاک را خرمن کرده
و بعد قبان نمایند. سه حصه مال تریاک کار است و یک حصه مال شما که باید
انبار نمائید یا اگر صلاح شد بفروشید. پوست و دانه او هر دو بفروش میرود.
چوب تریاک را نباید ببرند. او را هم خرمن کنند، نصف را قبان کرده
به تریاک کار بدهند نصف را خودتان ضبط کنید و به نرخ عادلانه بفروشید. یک
من تخم افشان هشتاد من هیزم دارد، هیزمش را هم خوب میخرند.

آب زمین تریاک را در قرارنامه تریاک کار نوشته اند. از آن قرار باید
عمل شود، اگر بارندگی شد هیچ آب لازم نیست. و اگر بارندگی نشد خدا
نکرده، آن وقت سر سالارها باید مراقب و مواظب باشند که یک آب به
زمینهای تریاک داده شود. انشاءالله تعالی.

باقلا ی گود سلوک را اگر سبز و شیر بفروشند خیلی خوب است. و
فروش آن از دو قسم خالی نیست. یکی اینکه آدم امینی از جانب شما مأمور
بشود، شب و روز با سالارها در خرمن باقلا باشد، صبح به صبح باقلا را
بچینند، به مالهای سالار دهقان بار کرده بیاورند، دکان بدکان بیندازند و به
نرخ آن روز بفروشند. بطور روزنامه و بار شمار تنخواه باقلا را تحویل و
تسلیم میرزا بیک نمایند، و قبضهای معتبر گرفته در نزد سایر قبوض حفظ و
ضبط نمایند، و نگذارند پول امروز به فردا بماند. ولیکن میرزا بیک بعد از
قبض دادن خود داند.

قسم دوم این است که باجه خری را بیاورند کلیه باقلا را باو بفروشند،
و در روی زمین صیغه بخوانند، و تنخواه باقلا را بیک قسط و دو قسط از آن
باجه خر به موجب سند شرعی معتبر دریافت و تحویل میرزا بیک نموده قبض

از او دریافت کنند. ولیکن تصدیق خراسانی در حق خراسانی معتبر نیست، می آیند و میگویند آن تخمی را که به زمین پاشیده اید منی دو هزار، دو ریال سه هزار می خریم که خروار به درستی بیست تومان، بیست و پنج تومان، سی تومان میشود. و این صرفه مالک و رعیت نیست مگر بعد از دقتها و تحقیقات و اطلاعات شخصیه از اصل قیمت باقلا و اینکه يك من بذر باقلا چند من تبریز باقلای سبز و تر خواهد شد.

رعیت در نصف باقلا حق دارد. و هر چه بفروش رفت نصف از کل به او داده میشود، ولیکن بعد از مراجعت من انشاء الله تعالی که حساب رعیت را کرده حق او را بعد از اطلاع خودم بدهیم.

در فروش باقلا و دقت زیاد کردن قیمت بقدر مقدور، و حفظ و صیانت خرمن باقلا از تاخت و تاز و دزدی شب و وقت و بیوقت رعیت هم همان را بعهدہ دارد که شما دارید.

اگر خدا نکرده باقلا در حالت سبزی و اصل موقع به فروش نرفت، باید بگذارید باقلا خشک شود. بعد درو کرده خرمن کنند، بکوبند کاه و دانه را سوا نمایند. کاه علیحده، دانه و حبه باقلا علیحده در انبارهای مخصوص انبار شود.

اگر باقلا در سبزی و تری بفروش رفت و تمام شد، کاهش باید در زمین بماند خشک شود. بعد درو کرده خرمن نمایند و در موقع انبار کردن بدقت هر چه تمامتر قبان کرده انبار و حفظ نمایند و بعد با رعیت قسمت شود. آنوقتی که باقلا سبز و شیر است و هنوز سخت و چغل^۱ نشده روز پنج من تبریز تا پنجاه من تبریز باندرون بیاورند. با استمرار لپه و سایه خشک

۱. «چغل» به معنای درشت است.

نمایند برای زمستان انشاءالله تعالی. برای خانه خودتان هم بقدر حاجت بجهت مصرف و خشک کردن بردارید.

هر گاه کاه باقلا را در خرمن مشتری خوب پیدا شد همانجا بفروشید. تنخواهش را تسلیم میرزا بیک نمایند. ولیکن نه بکیل خرمن بهتر است که مباشرین زحمتی بخود قرار داده بعد از قیان کردن بفروشند انشاءالله تعالی.

حق الشرب باغتره گود سلوک را همینکه نوبر خیار و کدو و بادمجان بیرون آمد باید حواله و دریافت نمایند، و جمع میرزا بیک شود موافق شروط قرارنامه ها که به خط و اطلاع جناب میرزا عبدالرحمن نوشته شده است.

صد پل چهار پل^۱ را که موافق قرارنامه مرقومه باغتره کارها حق ما است باید تمام پلهای باغتره را بشمارند و از هر صد پل چهار پل مرغوب خوب را ضابط ده ضبط نمایند یا روز بروز بفروشند، و برای مصارف خانه و کلفتها و بیرون و خانه خودتان که بیاورند و تنخواه نقدی او را تحویل میرزا بیک کنند یا با چه پلهای را بعد از وقت اجاره بدهند و تنخواهش را گرفته تحویل میرزا بیک نمایند و قبض صحیح معتبر دریافت کنید.

آب باغتره را موافق شروط اجاره نامه ها بی کم و زیاد مراقبت نمائید برسانند، مگر در تأخیر قسط حق الشرب که حق بردن آب نخواهند داشت والا از شماره و تعیین در اجاره نامه حق ندارند که بیشتر مطالبه آبی نمایند.

اگر حاصل بواسطه خشک سالی و عدم نزول باران کلیه محتاج آب شد و آب قنات هم کمی کرد، حاصل را نباید بی آب گذاشت. بهر طور و از هر جا هست و از هر ممر و مجرا حکماً و حتماً باید آرام نگرفته و آب خریداری نمائید و به حاصل برسانید و از آن صاحب آب قبض خواسته

جای
بادمجان

حاشیه آن قبض را حواله کنید. قیمت آب را از میرزا بیک دریافت نمائید، و دقت در خرید آب کنید که گران و خارج از معمولی ولایت خریده نشود. اگر شاهسون یا سواره دیگر یا فوج ضرر و خسارتی به حاصل رساند آن جمع یا فرد را به اسم و رسم شناخته به رئیس نظام اظهار کرده حقاً و قویاً مطالبه خسارت را نمائید. هر گاه به ملاحظات عقلیه اظهار به رئیس نظام را صلاح ندیدید بعرض حضور مبارک برسانید که رفع ضرر مستأجر شود.

همینکه وقت درو جو رسید چادری از عالیجاه آقا مهدی امیر آخور گرفته در صحرا خواهید زد. و هر شب آدم خودتان در آن چادر خواهد بود و مواظب بیابان، جو را درو کرده خرمن نمایند. هر قطعه زمین جو که درو شد چادر را برداشته در قطعه دیگر زده آن زمین را درو و خرمن خواهند کرد تا تمام جو خرمن شود. بعد خرمن به خرمن بکوبند، کاه و دانه را از یکدیگر سوا و جدا نمایند.

از کوبیدن یک خرمن که خلاص شوند تمام آن خرمن کوبیده شده را قپان نمایند با حضور خودتان و مباشرین. نصف آن خرمن را تحویل رعایا باطلاع ریش سفیدها نمایند و قبض صحیح معتبر به مهر همه دریافت و ضبط نمایند، نصف دیگر خرمن را که حق مالک است بالتمام با مالهای رعیت حمل و روانه انبار سرکار فیض آثار کرده قبض تحویلداری اخذ و ضبط نمائید.

هر خرمن، پنجاه شصت من کیالی داروغگی میرزائی، خاک خرمن، خاک ترازو و غیره و غیره دارد که حق مالک است، و باید جمع میرزا بیک شده قبض دریافت و ضبط شود.

عدد خرمن را باید زیاد و خرمنها را کوچک نمائید که هم اسباب دزدی و خلاف کمتر دارد و هم معطلی و هم نفع. خرمنی هم يك روز از صبح الی

حروچی

خرمن

غروب بالتمام برداشته شود.

بعد از جمع کردن خرمن اطراف آن خرمن را تا هر جائی که احتمال پاشیده شدن دانه میرود جاروب و با خاک جمع نمایند، بعد غربال کنند که خاک و دانه جدا شود، بعد قیان کرده نصف به رعیت بدهند و نصف به میرزا بیک.

در وقت درو کردن از خوشه‌های نکوبیده باید مراقبت نمایند که گاه و بیگاه حمل به شهر و سرقت نشود یا در گودالها پنهان نکنند یا در زیر خاک و بعد بیرون بیاورند. از این قبیل دزدیها رعیت زیاد دارد. بعد از کوبیدن آن خرمن باید شب آدمها کشیک بکشند که از حبه و کاه مخلوط به یکدیگر سرقت ننمایند که این فقره خیلی محل احتیاط است. در این موقع خرمن چون نشانه بردار نیست دزدی زیاد میشود، بشرطی که آن آدم مأمور هم خودش دزد نباشد.

خرمن را که بیاد دادند باد داده شده خرمن ودانه پاک شده را با مهری که نزد میرزا بیک است دج^۱ و مهر نمایند که اگر مهر بشکند باید مطالبه ضرر از رعیت و آن مأمور مستحفظ خرمن شود.

در وقت سوا کردن خرمن یا خرمن سوا شده و مهر خرمن نگشته در میان کوزه‌های آب‌خوری و توبره و سفره نان و شولا و جبه رعیت که شاهکار دزدی رعیت است، جنس از میان خرمن باتصال خارج و در میان چاه و غیره ذخیره دزد رعیت نشود.

رعیت از مال خود حق دارد که درویش قسمتی و سید نذری و غیره بدهد. از مال شما اختیار خودتان دارید، میل دارید بدهید میل ندارید به مصلحت

۱. «دج کردن» به معنای مهر کردن.

خودتان لدی الاقتضا اتفاق در راه خدا به فقرا بنمائید.

از هر خرمنی قبل از قسمت بین مالک و بندار و رعیت باید اول بذر خرمن برداشته شود تا بعد به مقام تقسیم برسد. بذر مقدم بر همه است. بعد از آن کیالی و داروغگی و غیره، بعد از آن انبار سرکاری، بعد از آن رعیت. حق مالک و رعیت در هر خرمنی از خود آن خرمن است. و این خلاف است که بگویند این خرمن را شما بردارید آن یکی خرمن را ما بر میداریم یا بالعکس. این از جمله شاهکارهای عمده دزدی است.

دانه خرمن که برداشته شد فوراً باید گاه آن خرمن به کش من قبان بالمناصفه بین مالک و رعیت در کمال دقت از روی ثبت و سر رشته تقسیم شود، و حق مالک تحویل میرزاییک شده در انبار گاه حفظ و ضبط شود فوراً که باران و باد مال مردم و مالهای رعیت را تلف و ضایع خواهند کرد. قبض گاه صحیح و معتبر از میرزا بیک دریافت خواهد شد.

در نزدیک باغتره معتبر از باغتره‌ها باید کدوخانه از چوب بسازند. جمیع مصالح کدوخانه^۱ از تیر و چوب و زه وار و میخ آهن و حصیر و غیره نزد سرسالارها و تحویل آنها است. در وقتش باید نجار ببرند و سرپانمایند. اطرافش را باغچه‌بندی و گل کاری نمایند، حوض آب بسازند کدوهای خوش جنس بکارند تربیت کنند. شاخه درخت کدو را از اطراف بالای کدوخانه بکشند ببندند کدوها را آویزان بفضای داخل کدوخانه نمایند، خیلی بدقت و سلیقه و باغبان‌پسند که مطبوع و دلپسند باشد، انشاءالله تعالی.

در کنار نهر آب گود سلوک که آب باراضی و حاصل میرود هر چه ممکن است باید نهال بید خوب و راست و شاداب کاشته شود. به عالیجناب

۱. «کدوخانه» نوعی سایه بان است.

کدو

کدو

ملا علی اکبر امین^۱ سفارش شده است، مباشرین ده باید مراقب شوند از آخوند بگیرند به موجب قبض و از جای دیگر هم تهیه نمایند. هر قدر که در امکان قوه دارند در جاهای بی ضرر نه درختهای بید بکارند که بسی منافع دارد.

در زمین یونجه ده و جای دیگر غیر از زمین یونجه، نهال توت لازم است که غرس شود و به ثمر بیاید. هر قدری که گنجایش دارد از آخوند ملا اکبر علی البته بگیرید و بدهید با سلیقه بدون حیف و میل حکماً بکارند و مسامحه نکنند که وقت بگذرد.

برگهای درخت توت قدیم را موافق نرخ معمول ولایت، یوسف باغبان باغ آصف الدوله بفروشد، تنخواهش جمع میرزا بیک شود. در این باب اگر مسامحه شود میرزا باید غرامت بدهد.

همیشه باید از آب قنات گود سلوک و حالت باغات و دزدی سالار و دهقان و تردستی باغدارها در جمیع باغات خبر داشته باشید که بخلاف معمول شب و روز آب دزدی نمایند، و دزدیشان را بگیرید. حکم دزد هم معلوم است.

اگر هوا سردی کرد هر وقت باشد باید یخ بگیرند و به یخچال بیندازند، و کمال دقت نمایند که هر قدر ممکن شد یخ در یخچال انبار و حفظ شود. در صورتیکه یخ گرفته شد هر قدر کاه که لازم شد از انبار حمل کرده برده و اطراف یخ بریزید، مضبوطش و محفوظش نمایند. درش را بنا ببرند، محکم و مضبوط ببندند ابداً باز نشود تا مراجعت من انشاء الله تعالی مگر اینکه فروش یخ تا آمدن من مقتضی و صلاح شود.

۱. علی اکبر امین، امین تعمیرات آستان قدس بود.

در گرفتن یخ دهقان و سالاری که میگیرند شبها آتشی و گوشتی و پولکی و حلوائی دارند که میرزا بیک می داند و باید به آنها داده شود. جز این دیگر ابدآ از یخ و غیر یخ احدی حقی ندارد.

اگر یخی گرفته شد و باید فروخته شود یا امینی می رود روز به روز درب یخچال درب را باز کرده بار بار می فروشد، و تنخواه را به نرخ آن روز جمع میرزا بیک می کند و قبض می گیرد. یا بیک جائی مشتری می آورند و از روی کمال استحضار و بصیرت به صرفه یخ را به او می دهند و یکجائی یا به قسط تنخواه گرفته تحویل میرزا بیک می نمایند. در هر دو صورت یخ مصرف خودمان باید معین داده شود.

اگر یخی گرفته نشد و انبار برای کاه لازم شد درب محکمی به در یخچال بنشانند و یخدان را انبار کاه نمایند، قفل و مهر کرده به دشتبان بسپارند و الا فلا.

کاه اگر در سر خرمن به تصدیق اهل اطلاع مشتری نقد به صرفه و خوب پیدا کرد همانجا بفروشد، تنخوانش را تحویل میرزا بیک کرده قبض دریافت نمایند. و اگر بنای ارزان فروشی شد عین کاه را تحویل میرزا بیک کرده قبض جنسی دریافت نمایند. کاه منداب و کاه باقلا و کاه جو و کاه گندم نباید مخلوط و داخل یکدیگر باشد. باید در یک انبار علیحده، علیحده یا در انبار متعدد میرزا بیک انبار کند.

انبارهایی را که میرزا بیک جو، گندم، کاه باقلا، منداب و غیره خواهد کرد، باید اجاره کنید در جای نزدیک و محل معتبر و اجاره او را در حاشیه قبض صاحب انبار حواله کنید ماه به ماه یا سه ماه به سه ماه یا سالیانه، میرزا بیک بپردازد.

گندم و منداب در قسمت کردن و خرمن کردن و کیالی و خاک انبار و غیره

و حمل به انبار سرکار فیض آثار و تکلیف کاه و غیره بدون کم و زیاد حکم جو را دارد.

رعیت نمونه‌ای^۱ رسم است که برای مالک می‌کارد گویا دو خروار گندم است. کاشتن و عمل آوردن و درو کردن و کوبیدن و کاه و دانه را سوا کردن کلا با رعیت است. از خرمن تا درب انبار و تمامی حاصل او از دانه و کاه و غیره مال مالک است و حبه رعیت حق ندارد. مخفی نماند که این دو خروار، دو خروار بذر افشان است و کلا^۲ حاصل او تحویل میرزا بیک خواهد شد.

گندم و جو دیمه که علاوه بر بذر آستانه مبارکه که به تحویل سرسالارها داده شده است کسی بذر از خودش آورده و کاشته است اگر هیچ آبی از قنات نگیرد، همین که حاصل خود را درو کرده کوبید، در وقت برداشتن باید عشر از کاه و عشر از آن جو و گندم به مستأجر زمین ده بدهد و تحویل میرزا بیک شود به موجب قبض میرزا بیک.

و اگر دیمه کار محتاج شد و یک آب خواست، یک آب به حاصلش بدهد و از محصولش دو عشر از کاه و دو عشر از گندم و جو برداشت کرده تحویل میرزا بیک نمائید و قبض بگیرید.

اگر خدا نکرده کلی بندی در قنات اتفاق افتد، هر وقت شب هم باشد حکماً و حتماً باید مقنی از شهر بیرون کرده شب و روز، زود زود به اتصال بلا تعطیل به نوبه مقنی و چرخ زیاد کرده فوراً مفتوح نماید. و به محض استماع خبر ریزش خاکی به چاهی، همان آن و دقیقه در مادر چاه آب را به ریگ و هره کاه ببندند که هر چه زودتر آب از چاه‌ها بالمره مقطوع شود و آب رویهم انبار و جمع نشود که یک من آب جمع شده در چاه یک خروار خاک و لای

۱. «نمونه» زراعت هر چه باشد مال مالک است.

به چاه می‌ریزد ، و مجرای قنات را به کلی پر و کور و خراب و مسدود می‌نماید.

اگر باید بادنجانی در باغتره کاشت و باغتره کار خواهش نمود، بشرط دادن حق‌الشرب حسابی از قرار هر پل ده ذرع طول و چهار ذرع عرض پانصد دینار و ششصد دینار، مضایقه از قبول ننمائید. اولاً از اول بنای کاشته شدن نهال بادنجان والا بعد از پنج آب معمول باغتره کار- و هر آبی را اول پل شمار حق‌الشربش را دریافت کرده تحویل میرزا بیک نمائید بعد حکم دادن آب بدهید. از جمیع این عملها عالیجاه میرزاه حسین قلی باید ثبت و سر رشته جامع از عملکرد و اقساط و تفصیل اقساط و اسامی بدهی اشخاص و علفهای بار و شرح قپان و صورت جمع نقدی و جنسی و مخارج و قبوض و تحویلداران و حواله- جات بردارد.

اگر خدا نخواسته آفتی از تگرگ و غیره به حاصلها یا به یک حاصلی رسید ، فوراً به عرض حضور مبارك برسانید ، اهل خبره و اطلاع معین کرده همراه ببرید ، قدر ضرر آفت را معلوم و دفتری نمائید. و بقیه یعنی باقی‌مانده حاصل را همین وقتها جمع‌آوری کرده با رعیت بالسویه تقسیم نمائید و قبض دریافت کنید. در آفت جمیع شروط و حقوق مبدل به مساوات می‌شود.

زمین سال آینده را بعد از برداشتن حاصل باید رعیت دونخه^۱ سه نخه شیار نماید که دسته قمچی^۲ به زور دست تا بیخ به خاک برود و پای آدم تا قوزک پا، والا دوباره حکم شیار شود.

رعیت را از رساندن آب به ده چه به خریدن و چه کار کردن در قنات

۱. «دو نخه» به معنی شیار کردن عمودی واقعی است.

۲. «قمچی» شلاقی است که سوار به دست می‌گیرد.

اطمینان کلی بدهید و او را به اقسام بهاره کاری چه اول بهار چه در زمینهای زراعت نشده بکارند و چه بعد از برداشت حاصل وا دارید ، که رعیت تنبل است .

باغ آصف الدوله و سالار و قنات آن

سالی در یکصد و هشتاد تومان اجاره است تا وعده اجاره منقضی شود. دو نفر باغبان به موجب شرط اجاره به عهده مستأجر است. و لیکن من پنج نفر باغبان نگاهداشته اضافه از مال الاجاره مواجب می‌دهم: تقی، حاجی محمد، یوسف، محمد، فتحعلی. اگر دیواری خراب شود تا دو سه تومان مخارج با مستأجر است و مازاد با آستانه مقدسه. اگر در قنات خرج فوق العاده‌ای پیدا شود تا ده دست چرخ که لای روب شود به عهده مستأجر است و مازاد با آستانه مبارکه. نهال کلا^۱ با آستانه مقدسه است و مخارج غرس نهال با مستأجر. جیلو برای قنات هر قدر ضرور شود با اولیای آستان قدس است، گلکاری به عهده باغبان و مخارج طراحی و عمله زیاد بالتمام با آستانه مقدسه. و اگر آب قنات را از چهار زوج بیشتر بخواهند و مستأجر به زیاده از چهار زوج آب طالب نباشد نوکل^۱ و آب زیاد کردن به عهده وقف خواهد بود.

اگر [آب] قنات آصف آباد کمی کرد، چون اغلب مصرف آب برای آبادی و برای عمارت است به عرض حضور مبارک برسائید که انشاء الله تعالی قراری در پیشکار قنات فرموده به دستگیری شما مقنی باشی را وادارند کار و

۱. «نوکل» به معنی کندن.

نوکل کرده آب را زیاد نمایند.

اگر در چاه‌های حالیه قنات کار لای‌روبی لازم شود، به‌همانطور که در قنات گود سلوک دستورالعمل نوشته شده است، قرار تنقیه قنات را بگذارند. میرزا بیک و تقی باغبان و آدم‌های مأمور در خفیه و ظاهر کمال مواظبت نمایند.

هرروز باغبان‌ها از دهنة شکافته قنات تا باغ به مجرای آب در باغات و خانه‌های مردم‌رفته به‌نهر آب رسیدگی نمایند که خرابی نکرده باشد. هرگاه کسی به آب دست زده باشد یا بی‌اجازه به خانه و باغچه و عمارت خود باز کرده باشد، تاهر درجه باید ایستادگی کرده اجرت‌المثل و ضرری که رسانده‌اند مطالبه و دریافت نمایند، انشاءالله.

اگر کسی از خانه حاجی ملاسلیمان به‌بالا و از باغ سالار به پائین آب بخواهد خریداری نماید، به قیمت عادله و حساب آلاز^۱ هر قدر بیشتر آب - فروش کرده تنخواه آن را جمع میرزا بیک نموده قبض دریافت نمایند.

خانه جناب شیخ رئیس پنج تومان و پنجهزار، خانه حاجی ملاسلیمان پنج تومان حق‌الشرب دارد. در وقتش حواله و باز یافت و تحویل میرزا بیک نمایند. اما در هردفعه تا شش آب الی آخر سال داده شود باید اجازه بگیرند و میرآب باغ آب بدهد نه اینکه خودسر دست به آب زده باشند.

آب هردو باغ وعده به‌وعده باید به‌وقت و به‌موقع زود زود برسد علی-الخصوص یونجه و قصیل و چوبهای تبریزی را خودتان به‌رای العین ملاحظه نمایند که قطعه به‌قطعه باغ‌ها آب خورده‌اند، و به‌امید باغبان و غیره نگذارید. چهار ساعت از شب که گذشت در باغ‌ها و خانه‌های بالای باغ آب را

۱. «آلاز» واحد اندازه‌گیری فروش آب است.

می‌دزدند، و اذان صبح به باغ آصف‌الدوله سر می‌دهند. باید خیلی مواظبت نمائید که این کار بهیچوجه اتفاق نیفتد و در صورت وقوع دنبال نمائید.

باغبان‌ها خاصه حاجی محمد راه‌ها دارد که از آن ممرها آب را در خانه‌ها و آب‌انبارها به‌دزدی می‌فروشد و می‌گوید که آب در باغ بود. مراقب این کار باشید، هر دم و هر ساعت که بتواند دزدی کند و در صورت دزدی معلوم و محقق شود و به مکافات خودش برسد.

با جناب حاجی میرزا سید محمد رئیس مجلسی کرده قرار فهمیده بگذارید که آب در میدان کهنه فروخته شود، و آب فروشی معتبری کرده تنخواه معتنا به خوبی تحویل میرزا بیک از این بابت نمائید.

قرار بگذارید که غلام بیچه و فراشهای درب‌اندرون و عمله کارخانه^۱ و حمام خودسر دست به آب زنند. هفته‌ای یک مرتبه یا دو مرتبه شما اظهار نمائید و با اجازه شما میرآب به قدر حاجت آب ببرد برساند و بعد از رفع حاجت آب را قطع نمائید، والا به عرض برسانید و رفع علت نمائید.

راه آب باغ سالار را میرآخور خراب کرده است که تمام آب به باغ سالار نمی‌رود و در راه آب، نصف آب تلف و هدر می‌شود. باید آب به درستی از هر راه و به هر تدبیر که ممکن است به باغ سالار برود والا سی هزار نهال سه ساله پیوند شده خشک و خراب خواهد شد، و یکصد تومان ضرر یونجه وارد خواهد [آمد]. به عرض مبارک هم برسانید.

اگر گلوئی در قنات به تصدیق حاجی رجب لازم شد، البته خریداری کرده روانه کنید در محل لازم قنات کار نمائید و قبض مقنی‌باشی بگیری‌د آنوقت برات صادر نمائید و تنخواه آنرا از تحویلدار اخذ و تحویل میرزا بیک نمائید

۱. «کارخانه» اطلاق می‌گشت به دستگاه آبدارخانه و مطبخ اعیان.

به تفصیلی که در این فصل قنات گود سلوک نوشته شد.

سرچاه‌ها کلاً بسته است. باز آدم برود ببیند هر قدری که باز است میرزا- بیک و مقنی باشی به تمامه چاه‌ها را ببندند که سرچاهی باز نماند. اگر خدا نخواسته کلی بندی اتفاق افتاد به همان شرح فصل قنات گود- سلوک اقدام به افتتاح نمائید هر چه زودتر. ولیکن مخارج با آستانه مبارکه است و باید موافق روزنامه حاجی رجب برات مبارک صادر نمائید. اگر آثار کلی بند در قنات مشاهده کنید فوراً هر وقت شب و روز که باشد به مقام کلی بند بر آئید و تا می‌توانید نگذارید آثار کلی بند پیدا شود یا خدا نکرده کلی بند شود.

در هر حال دستکاری در قنات لازم است که آب زیاد شود و کفایت آبیاری باغات و عمارات و آب‌فروشی را نماید. خرج این دستکاری با شما است، دخلی به وقف ندارد.

اول حاصل باغ بیدمشک است که باید هر روز آفتاب نخورده چیده شود. اگر عرق کش به باغ آوردند در باغ روی نهر آب، عرق بیدمشک کشیده می‌شود یا آنکه هر روز به دقت آدمی مأمور شود بیدمشک را بچیند، با ترازو بکشد، به خانه عرق کش ببرند تسلیم نمایند و به قرار معمول عرق بیدمشک اعلی در قرا به‌ها دریافت نمائید.

یک مداخل باغ، چغاله و گوجه سبز فروشی است که خراسانی «آخ- کوکش»^۱ می‌نامند. باید مواظبت نمایید در وقتی که نوبر است و قدر و منزله بازاری دارد، ببرند انشاءالله بفروشند و تنخواه بیاورند. این فقره گذشته از نفع نوبرانه منفعت زیاد به درخت‌ها و میوه‌هایی که باید به ثمر برسد دارد. باد

۱. «آخ کوکش» چغاله هر نوع میوه‌ای است.

می زند چغاله و گوجه سبز رامی ریزد. آنها را باید به اتصال باغبانها جمع آوری نمایند و طبق کشتها ببرند و بفروش برسانند.

شبهاباید مستحفظ و کشیک قرار بدهید که عملجات و متفرقه و اهل مطبخ دزدی و دست درازی ننمایند و اگر کسی را دیدند بگیرند. خودتان به حضور مبارك ببرید و تنبيه آن ملعون را بخواهید، البته البته.

روزها هم مواظب و مراقب و مستحفظ لازم دارد علی الخصوص روزهای دفتر، شنبه و چهارشنبه که نوکرهای مردم و گداها و عارضین ناختك را موقوف دارند.

عمله و بنا حق ورود به باغ ندارند و الا خرابی و هرزگی زیاد خواهند کرد. قدغن این کار با امیر آخور است و در صورت اصرار باید به عرض برسانید و رفع کنید.

جميع دربهای باغ باید شب و روز مسدود و مقفول باشد و آن يك دري که باز است باغبان یا فراشی به نوبه مستحفظ و قراول باشد.

در وقت میوه این سه چهار ماهی که باغ حاصل می دهد باید چند نفر بقال شاگرد و میوه فروش و نویسنده که میرزای باغ باشد، موجب خور نگاه دارید و به عمل جمع آوری و فروش میوه جات برسند.

میوه فروش باید در درب باغ بساط و دکان میوه فروشی راه بیندازد که يك منفعت باغ این است و از الزم لوازم است.

وقت گل سرخ هر روز قبل از طلوع آفتاب باید گل را بچینند به همان دستور العمل بیدمشك عمل نمایند. اگر کسی طالب گل باغ شد به نرخ بازار، گل سرخ را خریداری خواهد کرد و الا در بازار فروخته خواهد شد.

گل سرخ هم دزد دارد. باید مراقب دزدی گل باشید و کسی در آشکارا حق چیدن يك گل از درخت و بوئیدن ندارد و مؤاخذ آنست.

وقت هر میوه از هر قسم، کلفت و عیال را نباید تنگی بدهید. بازارها هر روز میوه به اندرونها بدهند. وقت چغاله و گوجه سبز و قرمز هم باید از آن جنس به اندرون بدهند. سرکه خوب هم بدهند ترشی بیندازند.

زردآلوی پیش رس که من تبریز يك قران سی شاهی دو قران است از منافع باغداری است. هریك زردآلو که قرمز زد، باید با نردبان و چوب بلند بچینند و تازه تازه به قیمت گزاف بفروشند و تنخواهش را جمع میرزا بیک نمایند.

میوه باغات را اگر مستأجر معتبری به شرط ضامن پیدا شده و در دویست تومان اجاره کرد که در فروش نصف میوه اول باغ مال الاجاره را به موجب اجاره نامه معتبره پرداخت، به اجاره بدهید و تمام تنخواهش را جمع میرزا بیک کنید و قبض معتبر دریافت دارید. در وقت اجاره نامه دو سه خروار میوه شرط اجاره کنید که به خانه ها بدهد.

و اگر در کمتر از دویست تومان بتدلیس مشتری آوردند مبادا اجاره بدهید. البته روز به روز باید به نرخ بازار میوه را بفروشید و روز به روز تنخواهش را جمع میرزا بیک نمائید.

قرار فروش هر روز این است که اول آفتاب میوه فروش ها و طبق کشها را می آورند و در چادر شبها میوه ها را از درختها می تکانند با ترازو در حضور آدم امین می کشند، ثبت بر می دارند و به نرخ یومیه در دکان بقالها می برند و تنخواه آن را بالتمام شب به شب جمع کرده تحویل میرزا بیک می نمایند. این کار من البدوالی الختم خیلی اهتمام وقت لازم دارد و البته بهتر از اجاره دادن است.

نوری و زردآلو و گوجه که می ریزد به اتصال باید جمع نمایند، هر کدام که صورت بازار دارد در بازار بفروشند، در برباغ بفروشند و الا به سلیقه هر چه

تمام تر در پشت بامها خشك و كشته نمایند.^۱

زردآلوی نوری و گوجه اول نوبر يك من تبریز دو قران وسی شاهی و يك قران است و در ارزانی میوه که کوه پایه را تگرگ و سرما زده باشد ازده شاهی کمتر نیست والا بیشتر است. مبادا آدمها اشتباه کاری نمایند.

اگر خدا نخواسته آفتی به میوه باغ رسید فوراً باید معدل و اهل خبره و به اطلاع امنای آستانه مقدسه قدر ضرر باغات را مشخص نمایند و به مزارعه در پرداختن مال المصالحه موافق شرط اجاره عمل شود.

آلبالو و توت و سیب و سایر میوه در وقت فروش نوری و گوجه بفروش خواهد رفت موافق نرخ میوه در آن روز. ولیکن به در آخر پائیز علیحده اجاره باید داده شود، انشاء الله تبارك و تعالی.

قصیل باغ آصف الدوله و سالارگویا سیصد خروار حاصل آن باشد. اگر سوارها زیادی در شهر بند مشهد مقدس جمع باشند خرواری شش هزار، هفت هزار دینار فروش می رود والا خرواری پنج هزار دینار است. باید مراقب و مواظب شوند که قصیل خوش^۲ نکشیده درو شود و بفروش برود. وقت درو کردن باری سی من بسته خواهد شد نه زیاد، و عدد بار را باید آدم امین و نویسنده درست قلم بایستد که زیادی نبرند و کم حساب نکنند. پول قصیل هر روزه باید به نرخ بازار جمع میرزا يك شود. وقتی که علف را درو می کنند باید آنقدر بچینند که همان روز و همان ساعت حمل می نمایند والا می ماند خشك می شود، آتش کشیده می شود و از سنگ کم می آید.

اگر از قصیل به اصطبل مبارك خواستند، بار و من و حروارش را درست

۱. «كشته» به معنای میوه خشك.

۲. «خوش» به معنی خوشه.

به دقت معلوم و مشخص کرده، به نرخ یومیه پولی از عالیجاه امیر آخور قبض بگیرند و آن قبض را به عالیجاهان تحویلداران آستان قدس داده قبض تحویل-داری معتبر از بابت مال المصالحة باغ و قنات دریافت دارند. سایر تکالیف راجعه به قصیل باغات مثل تکالیف قصیل گود سلوک است که نوشته شد بی کم و زیاد که باید نکته ای فروگذار نشود.

یونجه دو باغ را باید طوری مراقبت در چیش نمایند که يك روز از دروش عقب نیفتد و هر وقت که درو کردند فوراً آب برسانند و سیرابش کنند که به درو دیگر زود خودش را برساند.

در وقت درو، آدم امین در کشیدن و چیدن و فروختنش مأمور شود، باری سی من بیشتر نبندند، عدد بار را زیاد حساب نکنند، پولش را از نرخ بازار کمتر حساب نمایند، فوراً به جمع میرزا بيك بیاورند، قبض صحیح معتبر دریافت نمایند، حسابش را عالیجاه میرزا حسینقلی تمام و جامع بردارد و ثبت کند مطابق شروحي که در یونجه گود سلوک درج شده است.

برگهای توت هر دو باغ و درختهای پشت دیوار باغ را در خیابان، اولاً هفت هشت ده مثقال تخم ابریشم در کلاه فرنگی باغ سالار به عمل بیاورند و برگ را بالتمام به این مصرف برسانند. اگر کمی کرد از بازار و باغات خریداری نمایند، از کرم پيله عمل آوردن و تلمبار يوسف باغبان سر رشته دارد. اگر او نشد يك آدم با سر رشته اجیر و نوکر نمایند برای این کار. و اگر خدا نکرده ممکن نشد اقلاً برگ را به کلی بفروشند و تنخواه برگ را جمیع میرزا بيك کرده قبض دریافت نمایند.

اگر آب قنات کمی کرد و باغ محتاج به آب شد آب قنات سناباد و سلسیل و مستشاری را به هر طور و به هر قیمت است خریداری کرده آورده باغات را مشروب و سیر آب نمایند.

مبلغ دوازده تومان قیمت نهال باغات را از پول اموات عالیجناب آخوند ملا اکبر علی امین تعمیرات مرحمت فرموده اند. باید بالتمام نهال زردآلو و شفتالو و توت و گل سرخ و بید و گلهای متفرقه خریداری کرده به اطلاع شما تحویل میرزا بیک و کربلانی حسن ضابط و باغبانها کرده در مواضع معینه یونجه و خطاهای هر دو باغ و کنار نهرهای باغات و گود سلوک غرس نمایند و سرپا باید تحویل امین شما در روی زمین شود.

در باغات خاصه باغ سالار نباید در بی پنجره به باغ باز شود. اگر سوراخی باز شد، فوراً باید میرزا بیک بنا برده مضبوط و محکم آن رخنه را مسدود نماید، و سوراخی یک تومان آن صاحبخانه را جریمه کنند و التزام سختی بگیرند که من بعد نتوانند منفذ چشمی هم باز نمایند.

در باغات بز، گوسفند، گاو و گوساله نباید بسته شود و بچرانند و اگر چنین امری اتفاق افتاد آن حیوان ضبط و باغبانها نفری یکماه قبض مواجب نقدی و جنسی خود را باید جریمه بدهند.

میرزا محمد علی و بعضی ها راه آب از باغ به خانه های خود دارند. نباید بی اجازه و بلا قیمت آب وقف را بدزدند و ببرند، والا آلازی یکتومان جریمه دارند و باید حکماً دریافت نمائید.

ترکه های چنار را باید نجار آورده قلم کرده، تراش داده در دو طرف خیابانهای باغات غرس نمایند و زود زود آب برسانند.

آب نذری به آب انبارها، من نذر ندارم که به خیرات اموات بدهم. هر کس آب لازم دارد تنخواه بدهد آب بخرد، باغبان و میر آب ببرند حوض انبارها یا خانه را مملو و سیر آب نمایند.

نهرهای باغات را باید همیشه تنقیه نمایند. علف خود روی باغات را درو و

بیده^۱ کرده در گوشه باغها انبار نمایند. از عالیجاه امیر آخور عمله گرفته باغبانها خیابانها را طراحی نمایند، بوته و درختهای گلها را چوب زده به سلیقه ببندند.

اره نباید به شاخه و یا به درختها برسد، واحدی مأذون نیست که اسم خشکه بر ببرد، پرکاوش^۲ و اصلاح درخت قدیم و جدید بعد از آمدن من است، انشاءالله.

اگر شبانه یا در خلوت بودن باغ درخت و شاخه ببرند چون تازه است معلوم خواهد شد و تا همه جا دنبال کردن این کار لازم است، تنبیه و جریمه مرتکب ضرور.

اگر باد شاخه را بشکند باید فوراً آن شاخه را گرچه يك من تبریز باشد کشیده تحویل میرزا بیک نمایند و قبض دریافت دارند آنهم انبار کند. اگر کسی از میان علف و قصیل باغ راه رفت باید او را هرکس باشد گرفته تنبیه سخت نمایند که عبرت دیگران شود.

راه و رخنه سگ را باید به کلی ببندند که دست و پای سگ از باغ جمع شود که سگ از هر حیثیت خیلی خرابی دارد. و اگر چاره نشد سگها را بگیرند در دورها رها کنند. اگر آنهم نشد البته به قتل برسانند سگ در باغ نماند.

در باغ جوجه و در گود سلوک بره‌های ماده خوب در وقتش ارزان و مناسب خریداری کرده رها کنید و تحویل باغبانها و سرسالارها بدهید. خانه حاجی محمد پشت دیوار سالار است. شبها زنش می‌آید بالای بام

۱. «بیده کردن» به معنی خشک کردن.

۲. «کاوش» به معنی هرس کردن.

طناب و سله آویزان می‌کند، حاجی محمد متصل میوه و یونجه و علف و سرشاخه کوله بار می‌بندد، زن‌ها بالای بام می‌کشند، به‌خانه خود می‌برند. این فقره در مواقع محتومه خود دزد بگیر و جاسوس لازم دارد. اما آن آدم باید غیر از میرزا بیک باشد که در خانه حاجی محمد منزل دارد، رفیق دزد شریک قافله. انگورهای باغها را باید بالتمام در غورگی چیده به اندرون بدهند که غوره غوره نمایند یا آبغوره بکشند، و در ظروف غوره و آبغوره در شربت‌خانه اندرون انبار نمایند.

در باغات خاصه باغ سالار تفرج مردانه و زنانه مردم باید بالمره موقوف باشد و حاجی محمد از این بابت مداخل را موقوف کند باغ حضرت علیه السلام جای لهو و لعب نخواهد بود.

در بهای دارالشفای^۱ مبارکه و رخنه محکمه آنجا باید همیشه مقفل و مسدود باشد. به کسی راه تردد و تنفس هم ندهند که آنجا اسباب خرابی باغ است.

اگر دیواری از هر دو باغ خراب شد اگر ملك غیر است محصل به سر صاحب ملك بگذارند، والا بر مباشرین تعمیرات آستانه مقدسه [است] و فوراً در صدد ساختن بر آئید.

در هر دو باغ در وقت هریک زراد^۲ که به اصطلاح خراسانیها «جواریش» می‌گویند بادنجان و خیار و کدو و هندوانه و خربوزه و غیره بدهید باغبانها بکارند و عمل بیاورند، البته.

سیب زمینی باید در گلدانها و غیره کاشته شود. باغبان تنبل است. اهتمام لازم

۱. باغ سالار وصل به دارالشفای و نزدیک به سمت بالا خیابان مشهد بوده است.

۲. «زراد» به معنی ذرت.

دارد که حکماً و حتماً باغبانها سیب زمینی بکارند و عمل بیاورند. در باغ پلها و گودالهایی که پیدا می شود و خراب می شود باید باغبانها بسازند. اگر عمل بیاورند و تعمیر نکنند خودشان مقصرند و باید تنبیه شوند. گلکاری و خطای بیدهای باغچه فرنگی باغ آصف الدوله موافق دستور- العملی که به باغبانها داده ام باید سرانجام بگیرد، و در این باب خیلی خیلی مراقبت لازم است از طرف شخص شما.

در سر پلهای یونجه های جدید الفلاحه باغ آصف الدوله و سالار امسال وقت کاشتن زراد و عمل آمدن حاصل زراد هر دو باغ است. دور دیوار اندرون بیدو و گل سرخ و کدو لازم است کاشته شود. دستور العمل به تقی باغبان داده ام البته اهتمام نمائید که بکارند و وقتش نگذرد.

دیوار سمت کوچه باغ سالار آنچه نهال تبریزی دارد از روی خاک ببرند و آن بریده شده ها را در سه طرف دیگر باغ تعمیر کنند که اگر رأی مبارك علاقه کرد در آنجا رو به کوچه عمارتی ساخته شود، و دیوار را قرینه سازی کنند در وقت شادابی نهالها که ضرر به نهال نرسد و این شاخه موجود هم به درد جای دیگر بخورد.

دیوارهای دور باغ سالار کاه گل است. آنچه که متعلق به آستانه است ریخته، و تعمیر لازم دارد. باید به محصلی میرزا بیک امیر آخور تعمیر نماید. و آنچه متعلق به دکا کین و مردم است باید به محصلی میرزا بیک صاحبان دکا کین تعمیر و لکه گیری نمایند حکماً.

نهری از پشت دیوار خیابان به باغ سالار لازم است احداث و ساخته

شود. دستورالعمل به میرزا بیک در این باب داده ام. شاخه میم هم^۱ در هر دو باغ کنار دیوارها و غیره باید قلم بزنید.

در باغ آصف الدوله و سالار زمین های یونجه که ساخته شده باید یونجه تخم هرات خوب کاشته شود. میرزا بیک به اطلاع عالیجناب شیخ حسن هر قدر تخم که لازم است بخرد، و شیخ حسن بایستد تخم را پاش بدهند، و دور یونجه زار را نهال توت بکارند. در باغچه های جلو عمارت جناب مستطاب روحی فدا و باغچه های اندرونی را باید گل کاری از همه جور و همه قسم بشود.

آقا رضاقلی خان حفظ الله تعالی

حفظ مزاج این طفل از اولین تکالیف است. و بر همه دوستان و آقایان من مراقبت و مواظبت به این کار لازم است که انشاء الله تعالی همگی کمال اهتمام و تفقد هر ساعته فرمایند.

اولاً هر دو روز يك مرتبه عالیجناب فضایل مآب حاجی میرزا محمد - علی حکیم باشی را زحمت بدهند یا خود آقا را با دایه نزد حکیم باشی ببرند، به دقت هر چه تمامتر ملاحظه مزاج طفل و دایه را زحمت کشیده بفرمایند. عالیجاه كوچك خان در بیرون و گوهر باجی در اندرون مراقب باشد که مأکول و مشروب آقا كوچك و دایه ذره ای خارج از دستورالعمل حکیم باشی نباشد. آنچه باید و شاید خود اکمل و اعلای آن را معجلاً^۲ بلا تعویق و تأخیر برای آقا كوچك و دایه فراهم بیاورند و تنگی ندهند.

۱. «میم» به معنای درخت مو است.

ثانیاً با انسی که آقا کوچولو به من دارد البته بهانه خواهد گرفت . نگذارند غصه بخورد. بازیش بدهند ، اطفال كوچك از قبیل بچه‌های میرزا محمدعلی ، عبدالله‌خان، تقی‌باغبان و غیره [را] بیاورند با آنها محشور باشد، بازی کند. لیکن چشم از رویش برندارند، زمین نخورد، توی آب نیفتد، موضعی از مواضع بدنش زخم نشود نسوزد، انشاءالله تعالی. در اندرون بنوبه و کشیک کلفتهای اندرون مواظب احوالش باشند، دقیقه‌ای بی آدم و پرستار نماند.

ثالثاً عالیجاه كوچك‌خان و بابا قاپوچی به اتفاق هروقت که بهانه میگیرد دلتنگی می کند پیاده، سواره به گردش ببرند، به بازار و خیابان و حرم محترم ببرند بگردانند. هروقت که سواره به گردش باید ببرند به عالیجاه آقامهدی میر-آخور اظهار نمایند ، مال از او بگیرند . اگر احیاناً عذر آورد مال و الاغ ندارد به عرض حضور مبارك برسانند که امر به گرفتن مال از اصطبل شود. اگر آنهم نشد مثلاً همشیره مقرب الخاقان محمدتقی خان فرمود: الاغ من است نمی‌دهم یا ندهند، عالیجناب شیخ حسن الاغ خوبی پیدا کند بخريد. میرزاییک پولش را بدهد، اسبابش را بسازد، به اسم آقا کوچولو ببندید.

رابعاً باید آقا را با رخته‌های الوان نو خوب و اسبابهای پاکیزه دلخوش داشت. هرروزی چیزی نو تازه برای او بخريد بدوزید که ذوق کند. عالیجناب حاجی محمدجعفر پارچه‌های خوب خوب بدهد ، استاد عباس خیاط زود زود بدوزد، کفش و کلاه هم ماهی دو سه تا تازه به تازه میرزا بیک بخرد تحویل گوهر باجی کند.

اگر خدا نخواستہ مرضی به طفل عارض شود از آوردن اطبا و حاضر کردن همه نوع ادویه و اغذیه قیمتی و غیر قیمتی ، و کشتن قربانیهای متعدد و نذر ها و دادن تصدق و نان فراوان و روضه خوانی حضرت خامس آل عبا و روحی فداه بهیچوجه مضایقه نشود که من مضایقه نکرده‌ام و نخواهم کرد .

خداوند حاجت به این تفصیل میندازد به حق خودش و انبیاء مرسلین و اوصیاء صالحین و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین.

همشیره خودم عیال آقای میرزا علی خان هر روز، هر شب یا باید به اندرونی من زحمت بکشد یا آقا را بفرستد ببرند متوجه دوا و غذا و مراقب حال و لباس و پاکیزگی طفل باشد به جای مادر مهربان، به امید دایه و گیس سفید و دده سیاه نگذارد.

هر دو روز يك مرتبه در جای معتدل که تصرف هوا نشود لباسهای آقا-کوچولو را از سر تا پا عوض کنند که ابداً لباس طفل چرك و کثیف نباشد یا خدا نکرده شپشی، جانوری در میان لباسش تولید نشود العیاذ به الله صدمه به بدن نازك طفل بزند بدنش را زخم کند خارش بردارد.

سر طفل را همیشه بچورند که چرك نباشد، شپش نگیرد، کچل نشود. اگر خدا نکرده زخمی به سر یا بدن طفل بیفتد فوراً بی تأمل در صدد معالجه برآیند، نگذارند زیاد شود یا مزمن گردد خدا نخواسته.

هفته ای يك مرتبه عیال آقای میرزا علی خان خودش آقا-کوچولو و تمامی کلفتها را برداشته به حمام ببرد شستشو بکنند و با خودش مراجعت بدهد. جز این طور جور دیگر یا زیاده از این قدر کسی مرخص نیست خودش یا آقا را حمام ببرد.

اگر حضرت اجل اکرم روحی فداه خودشان به صرافت طبع خواستند احضار فرمودند آقا-کوچولو را مرخصند که به توسط آقای میرزا علی خان در بغل عالیجاه کوچک خان یا مشهدی علی قاپوچی به حضور مبارك ببرند به اندرون و خدمت خانم ننه مخلص. چه در خانه و چه در حرم مبارك کسی مرخص نیست طفل را ببرد، حرفی به عرض برساند اگر چه سرکار خانم شوکتمدار خانم ننه مخلص تفقد و تلافی فرماید.

هفته‌ای يك مرتبه هم شبهای جمعه عیال آقای میرزا علی خان و تمامی کلفتها با همگی نوکرها در جلو آقا کوچولو را به زیارت ببرند و جز این يك دفعه زنهای بالکلیه و آقا کوچولو با زن مرخص نیست به حرم مشرف شوند یا بازار بروند. هر دفعه هم که به حرم می‌روند میرزا بيك سه هزار دینار انعام با پول زیارت به اهل اندرون بدهد. جز حرم محترم و خانه آقای میرزا علی خان، کلفتها و آقا کوچولو جائی ندارد و مرخص نیستند به خانه احدی بروند، بنای دید و بازدید و وعده مهمانی و غیره و غیره نگذارند. به غیر از خانزاد آقای میرزا علی خان و میرزا محمد علی و عبدالله خان و سید نصرالله و مادر و خواهر دایه آقا كوچك و دختر آشپز احدی مرخص نیست پا به اندرون من بگذارند و بچه را بغل بگیرد یا مهربانی بکند یا خوراکی بدهد - حتی مادر بچه و جد مادری و اقوام مادری طفل.

به غیر از كوچك خان و بابا در بیرون، جز دایه و گوهر باجی در اندرون احدی حق ندارد و مرخص نیست آقا کوچولو را بغل بگیرد یا نگاه بدارد یا خارج از محوطه اندرون و بیرون به گردش ببرد. اگر به عنوان مهربانی بگیرد بیوسد فوراً تنبیه بشود البته، و آنها را چوب زده حکماً.

شبها تا صبح در اطاق آقا کوچولو چراغ بسوزد. بچه را در تاریکی نخواهانند، بچه را در اطاق تنها نگذارند. همیشه در اطاق آقا دوسه نفر بیدار و خواب باشند. اگر دایه خواب باشد، بیدار کنند بچه گریه نکند. دایه خوابش سنگین است.

مبادا دایه، کلفت، کنیز خدمتکار، نوکر و غیره به بچه من جنگ کند، تشر بزند یا العیاذ بالله كتك بزند، طفل من غصه بخورد گریه کند، دلش نازک است. روح من در اذیت و حواسم پریشان خواهد شد. جز نوازش به طفل از احدی توقع و تمنا ندارم و نخواهم داشت.

اطاق آقا همیشه پاك و پاکیزه و جاروب شده باشد ، رختخوابش را آفتاب و باد بدهند. تا هوا سرد است آقا را در اندرون میان اطاق استراحت کنند. وقتی که گرم شد دم اطاق تخت بزنند. آقا و دایه روی تخت بخوابند، مابقی پای تخت روی زمین، انشاءالله تعالی. هرده روز يك مرتبه که ماهی سه مرتبه باشد ارتجالا آقای میرزا علی خان سلامتی آقا و اهل و عیال و متعلقین و متعلقات را بلا تعطیل هر دفعه الی بیست کلمه تلگراف بزند و تنخواه تلگراف را میرزا بيك بدهد که من منتظر و نگران نمانم.

اول هر ماهی انشاءالله يك رأس گوسفند خوب میرزا بيك بخرد ، نذر حضرت عباس علیه السلام برای آقا ذبح کنند به فقرا بدهند. شب اول هر ماهی یکتومان شاهی سفید میرزا بيك بخرد زیر سر آقا كوچك تصدق بگذارند صبح به دست خود آقا به فقرا تقسیم نمایند. اول هر ماهی یکصد من تبریز مهران به بازوی راست آقا كوچك میرزا بيك ببندد و به طلاب مستحق قسمت نمایند.

ماه دوم بهار انشاءالله به تجویز حکیم باشی آقا کوچولو را از شیر باز کنند به آنطور که اولاً از يك پستان اگر بی صبری نکرد و غصه نخورد از پستان دیگر بعد از سه روز فاصله. والا شیر بخورد تا من مراجعت کنم انشاءالله تعالی. ولیکن از خوراکی و تنقل طفل را سختی ندهند. اما آنچه حکیم باشی می گوید بی گفته حکیم باشی مثقالی از مشروبات و ماکولات نباید در خفا و ملا و پنهان و آشکار اندرون و بیرون به آقا کوچولو دلسوزی بکنند و خوراکی بدهند.

آقا را به هر کجا که می برند پیاده یا سواره منحصر به كوچك خان و بابا قاپوچی ننمایند. اغلب نوکرها از فراش و غیره چنانچه با من بودند در پس و پیش همراه آقا کوچولو باشند.

اگر خدا نکرده علتی ، مرضی عارض شد آنچه را که حکیم باشی منع می کند، به دایه و آقا پرهیز سخت بدهند و از آنچه که تجویز کرده سختی ندهند و

فراوان حاضر نمایند.

اگر در مزاج طفل یا دایه، حکیم باشی تجویز خون کرد حجام و سلمانی حاذق بیاورند و در جای معتدل الهوا آنقدر و آن وزنی که حکیم باشی فرموده در حضور حکیم خون بگیرند.

در هوای باران و سرد آقا را بیرون نیاورند، و اگر احتیاج شد بدنش را مضبوط از لباس بپوشانند که تصرف هوا نشود انشاءالله تعالی.

هفته‌ای يك روز درب حرم محترم برای سلامتی آقا کوچولو در حضور مبارك حضرت علیه السلام روضه خوانی نمایند. بقیه را، آقا را به خداوند خالق متعال و حضرت سیدالشهدا علیه السلام و ثامن الائمه الاطهار روحی فداه سپردم.

اندرون

انضباط درب اندرون از جمله لوازم است. باید عالیشان مشهدی علی قاپوچی خود به نفسه کمال مراقبت و مواظبت و دلسوزی داشته باشد. اندرون و درب اندرون را به امید ابوالقاسم قاپوچی و غیره نگذارد.

عصمت و عفت کلفت‌های من باید در غیاب من زیاده از حضور من باشد. از اندرون صدای حرف و دعوا و نزاع و آواز خواندن و خنده بلند کردن و غیره غیره بیرون نیاید.

کلفت باید با نوکر حرف نزنند، صحبت و اختلاط نکند، دم در اندرون من نیاید، بالای بام بلند و مهتابی و غیره نرود، بیرون باغ به گردش و هواخوری و میوه‌خوری نرود. اگر غیر از این بکند و به نصیحت گوش نکند، بابا مأذون

است چوب و جوال بیاورد پوست از سرشان بکند. والا برادر مکرم میرزا علی خان باید پوست از سر خود بابا بکند، و درب اندرون را اینطور که من می نویسم مضبوط و منظم نماید.

اسمعیل غلام بچه مرخص نیست اندرون برود. زنهای هم مرخص نیستند از چهار دیوار اندرون من پا بیرون بگذارند. بابای ترك هم مأذون نیست از درب اندرون به داخل اندرون من پا بگذارد. هر کاری و حرفی که داشته باشد مشهدی علی قاپوچی خود به اندرون برود بیاید.

جز اشخاصی که در فصول راجعه به فرزندى رضاقلی خان حفظ الله تعالى اسم برده ام کسی مرخص نیست به اندرون برود و به جز جاهایی که معین کرده ام اهل اندرون نباید جائی بروند. به حرم محترم که مشرف می شوند و به حمام که می روند همان است که در باب متعلق به آقا کوچولو نوشته ام بی کم و زیاد. و هر جائی که می روند باید با آدم و نوکر متعدد بروند و مراجعت نمایند، نه تنها.

هیچ وقت از شب و روز درب اندرون نباید خالی و بی مستحفظ بماند اعم از اینکه به زیارت و حمام بروند یا در اندرون باشند.

شبها هر دو بابا در اندرون من زیر سقف حوض خانه باید بخوابند. شبی هم يك نفر فراش و يك نفر باغبان به نوبه و كشيك باید درب اندرونی بخوابند الی صبح. وقت نماز هر کس به جای خود برود.

کنیز و کلفت از روی دیوار با زنهای خانه همسایه ابد آکاری، صحبتی، دوستی و اختلاطی ندارند، اگر آنطور چیزها مسموع شود بابا قاپوچی مقصر است و مستوجب تنبیه.

باغبان برای گل کاری باغچه اندرونی و تنقیه نهر و حوض و تنظیف حیاط با مشهدی علی موقتاً روزی چند ساعت مرخص است به اندرون برود کار کند.

باغچه‌های اندرون باید بسته و کاشته و ساخته شود. و دور دیوار اندرون از سمت حصیر باید تنگ هم، گل سرخ و نسترن و مشکچه و گل زرد و مخملی و بیدهای عدل خوب غرس شود. و غفلت از آبش ننمایند.

اگر جائی از اندرون خرابی برساند، فوراً به عالیجاه آقا مهدی اطلاع بدهند. استاد صادق معمارباشی بیاید، بایسته و معجلاً بسازند. اگر از این دو عالیشان تسامحی شد به عرض حضور مبارک برسانید.

اول ربیع المولود عالیجناب حاجی محمدجعفر را بیاورند. یا یکی دو نفر از اهل خانه به درب دکان حاجی به اتفاق آدم مناسب بروند برای نفری دو دست لباس عید از این قرار بگیرند: قیمت اجناس را آقای میرزا علیخان قطع کند، قبض بدهد تا من مراجعت کنم انشاءالله تعالی تنخواهش را به حاجی بپردازم.

زیر جامهٔ چیت نمونه الوان اعلا، نفری دو توپ؛

چهارقد مشمش خوب، نفری دو طاقه؛

پیراهن سمنقر اعلا، نفری دو توپ؛

ارخالق الیچهٔ خوب و پارچه پشمی یا جنس دیگر، نفری دو توپ؛

چادر نماز چیت نمونهٔ اعلا، نفری یک توپ.

مخارج روزانه از این قرار داده شود هر روزه به موجب روزنامهٔ

پا به مهر :

برنج،	یک من؛	چراغ روغنی	یک عدد؛
روغن،	یک چارک؛	چراغ منزل نوکرها	یک عدد؛
گوشت،	نیم من؛	زغال اندرون	نیم من؛
ماسه	یک چارک؛	زغال قهوه‌خانهٔ بیرون:	نیم من؛
پنیر شور	سه سیر؛	تخم مرغ	به قدر حاجت؛

سنگنجین دو سیر؛ آبغوره و نمک و پیاز و غیره ایضاً .
 هیزم دو من ری؛ سبزی آلات ادویه آلات به قدر حاجب؛
 شمع گچی منزل آقا کوچولو يك عدد؛
 شمع بیه اطاق كلفت يك عدد؛

مخارج ماهیانه از این قرار داده شود ، موافق ماهنامه پا به مهر مثل
 روزنامه

قند ارسی يك من؛ چای نمسه دو سیر نیم؛
 صابون رخت شوئی سه چارك؛ كفش زنانه نفری يك زوج؛
 جاروب چهار دانه؛ حنای کرمانی يك کیسه؛
 تنباکو نیم من؛ میانه غلیان و سرغلیان يك عدد.

وقت آمدن چهار کله قند ارسی و يك گروانکه چای و دو من تنباکو، قدری
 شمع گچی، قدری صابون، يك كوزه رب انار، قدری نبات به گوهر باجی
 تحویل شده است . هر وقت كه آنها تمام شد گوهر باجی اظهار می دارد و به
 تفصیل فوق از قرار روزنامه روز به روز و ماه به ماه خریداری شده به توسط بابا
 تحویل گوهر باجی شود.

مجموعه شام نهار از اندرون از این قرار گرفته شده وقت نهار وقت
 شام، به توسط بابا قاپوچی در ظرف های پاکیزه و بعد از صرف شام، نهار بلا
 عیب به مطبخ اندرون ظروف تحویل شود:

شام بیرون

پلو یا چلو، يك دوری
 خورش، يك ظرف
 دوغ، يك کاسه

نهار بیرون

پلو یا چلو، يك دوری
 خورش، يك ظرف
 آبگوشت، يك ظرف

نان، دودانه

آش يك ظرف:

نهار اندرون، به شرح نهار بیرون

شربت: يك ظرف

شام به شرح ایضاً.

دوغ: يك ظرف

پنیر: يك ظرف

ماست: يك ظرف

بورانی یا کوکو: يك ظرف

نان: سه دانه

وقت آمدن ده تومان نقد برای خرده مخارج که تنگی نکشند به گوهر باجی داده‌ام. اگر خرج کردند به آقای میرزا علی خان سیاهه خرج بدهند. هرگاه ده تومان به طور حسابی خرج شد و تمام شد و محتاج به پول شدند، البته میرزا بیک به گوهر باجی تنخواه نقد به حواله میرزا علی خان بدهد که چشم و دل کلفت من سیر باشد.

اگر در بیرون یا اندرون مهمانی برسد و زیاده از اینقدر لازم شود، به عسرت نگرانند زیادی داده شود تهیه نمایند. و اگر کمتر ضرور شد از خرج کسر بگذارند. اختیار به آقای میرزا علی خان و گوهر باجی است.

عصر که می شود عالیجاه میرزا حسینقلی در کمال دقت به طور معمول روزنامه خرج را بنویسد، بابا پای آنرا مهر کند، حاشیه را آقای میرزا علی خان صحه بگذارد، حواله کند، میرزا بیک تنخواه بدهد، روزنامه را ضبط کند.

برای مخارج هم اگر وجوه ابواب جمعی میرزا بیک کمی کرد، روزی از یکتومان الی پنج هزار دینار میرزا بیک قبض بنویسد، میرزا علی خان حاشیه را تصدیق بنویسند، عالیجاه علی اکبر خان قبوض را ضبط کند که با من محسوب دارد و تنخواه بدهد.

کلفتها باید با یکدیگر کمال مهربانی، دوستی و محبت را داشته باشند.

ابداً با هم جنگی، نزاعی، قال و قیلی نداشته باشند که باعث رنجش باطنی و افسردگی من است.

هرگاه خدا نکرده کسی مریض شود عالیجناب حاجی میرزا محمدعلی حکیم باشی را فوراً بیاورند. از دوا و غذا بهیچ وجه مضایقه نشود. اگر احتیاطاً به طبیب دیگر هم به واسطه طول مرض احتیاج شد، البته حکیم دیگر هم بیاورند.

و اگر خدا نخواسته، خدا نخواسته که انشاءالله نصیب نشود به حق حضرت علیه السلام کسی فوت شد، به عرض برسانند. تمامی نوکرهای جناب مستطاب عالی روحی فداه و خودمان و عالیجاه دربانباشی کل را خبر کنید در کمال عزت و احترام هرچه تسماتر بردارید در صحن مقدس مدفن قرار دهید. از خیرات و فاتحه و نماز وحشت و روضه خوانی و خوانچه های جلو عماری و غیره و غیره بهیچ وجه فروگذار ننمائید.

مقرب الحضرت التولیه برادر مکرم مهربان میرزا علی خان موافق تکالیفی که معین شده، همه روزه بلا تعطیل حاضر شده به دستور العمل مقرر عمل خواهد کرد. عالیجنابان محامد نصایبان آقا میرزا عبدالرحمن و آقا شیخ حسن کمال همراهی را در کارهای ایشان خواهند نمود.

عالیجاه میرزا حسینقلی همه روزه حاضر شده جمیع نوشتجات تولیتی و نیابت خاصه و نوشتجات و اسناد و قبوض و محاسبات متعلقه به گودسلوک و باغ آصف الدوله و سالار و امر نظارت و تحویل داری و جمع و خرج و غیره را نوشته، کتابچه و ثبت و دفتر کرده، کل محاسبات و نوشتجات را منقح و پاکیزه نگاهدارد و منتهای صداقت و امانت را به کاربرد و همراهی و اطاعت را به میرزا علی خان داشته باشد.

میرزا بیک به همانطورها که مقرر است از تکالیف خود غفلت نکند. میرزا

علی خان را از خودش راضی نگاه دارد. خدمت و صداقت را موجب ترقی بداند که اول شرط نوکری است والا خبط و خطا کرده.

میرزا محمدعلی باید طوری مراقب امر آبدارخانه و قهوه‌خانه و مواظب چای و قهوه‌خانه و مواظب چای و قهوه و غلیان و خدمت مجلس باشد که اسباب رؤسفیدی من باشد علی‌الخصوص در مجالس روضه‌خوانی. و انشاءالله تعالی خدمت را موجب ازدیاد محبت من و رضایت میرزا علی خان را شرط اکمل بداند.

روزها نوکرها باید بالتمام حاضر باشند. سرسالارها و باغبانها و ضابط ده و غیره آنی از خدمت غافل نشوند و همیشه حاضر خدمت باشند. در کارهای مقرر موافق دستورالعمل رفتار نمایند. هر يك که خدمت کردند و میرزا علی خان را راضی داشتند و مرا خوشنود داشتند، البته محبت و خلعت و انعام خواهند دید والا میرزا علی خان مأذون است که تنبیه حتی اخراج نماید.

شبهات پیشخدمت، آبدار، قهوه‌چی، باغبان، فراش، باید همه به نوبه پنجگانه کشیک داشته باشند، و به همانطورها که معمول بود و در فصول گذشته دستورالعمل مقرر است، عمل نمایند. هر يك که تخلف نمود و موافق نوشته من و رضای خاطر میرزا علی خان نشد البته مقصر است، و باید آن ماه را بالتمام از مواجب و جیره و شام و نهار محروم باشد حتی اگر میرزا علی خان صلاح و لازم دید اخراج نماید.

روزهای پنجشنبه البته روضه‌خوانی را ترك نکنید. و نظم و رونق مجالس را هم از رئیس و مرئوس منظور دارند، نگذارند عیبی نقصی، اسباب خفتی فراهم آید. والا مباشرین را که خلاف و خیانت کردند باید عوض نمائید و آبرو را حفظ کنید.

آبدارخانه و قهوه‌خانه را از این قرار ماهانه بدهید و به طور روزنامه

کارخانه فرد پا به مهر به مهر آبدار و قهوه‌چی ضبط و تنخواهش را حواله میرزا بیک نمائید. تکلیف نهار شام در فصل اندرون گذشت.

قند ماهانه يك من وسی سیر؛

قند جهت روضه‌خوانی چهار شب جمعه نیم من؛

چای نمسه اعلايك گروانکه ۶ سیر؛

تنباکو يك من (ماهانه بیست سیر، تنباکوی روضه بیست سیر)

میانه غلیان دو عدد،

زغال در فصل اندرون گذشت ۱۵ من؛

زغال روضه‌خوانی ۴ من؛

دستمال آبدارخانه يك كلاغه؛

نارنج ۳۰ دانه (اگر نباشد به هین جهت آبلیمو)؛

قهوه یکتومان؛

چراغ در فصل اندرون گذشت؛

هیزم بخاری اگر ضرور شود روز به روز به قدر حاجت؛

چراغ اطاق اگر لازم شد به قدر ضرورت؛

جاروب فراشخانه ۴ عدد؛

جاروب اطاق ۲ عدد؛

یخ اگر ضرور باشد و پیدا شود به قدر حاجت.

اطاق بیرون نباید خراب و ضایع باشد. هر روز به خوبی و درستی باید

پاك و پاکیزه نمایند. اگر زبیل^۱ و پر خاك شد حکماً فراش خلوت را تنبیه نمایند.

اسباب از قبیل سماور، زیر سماور، پیاله، نعلبکی؛ اسباب دیگر چای،

۱. «زبیل» به معنی کثیف.

سوزنی پای سماور، قاشق، صافی قندان، لاله فلزی، سرغلیان چینی، سرغلیان فیروزه، آفتابه لگن، اسباب قهوه خوری، روی فرش، فرش، پرده، کاسه بشقاب، آبخوری، سفره چرمی، سفره چیت، ظروف کارخانه، مسینه آلات کارخانه، سینی زیر فنجان چای کوچک و بزرگ و غیره و غیره بالتمام به قدر ضرورت موافق کتابچه که همراه است تحویل گوهر باجی، و قدری در بیرون تحویل میرزا محمدعلی شده است. باید از شأن مجلس و منزل من ذره ای کاسته نشود والا مسامحه و بی قیدی از شخص میرزا علی خان است.

روز هر اسبابی که ضروری شود و بیرون می آید باید موافق تعیین و تحویل باشد. شب اسباب بالتمام درست و بی عیت به گوهر باجی تسلیم شود، در بیرون نماند. اگر کسی چیزی بشکند یا تلف کند و به دزد بدهد باید بی حرف غرامت و عوض بدهد - به من دخلی ندارد و اسباب منزل نباید ناقص بماند.

آدم از این قرار باید نگاهدارید. هر قدر که کم است نوکر جدید البته گرفته شود که عدد ناقص نماند و اسباب معطلی نشود:

پیشخدمت: یک نفر، کوچک خان.

فراش خلوت: یک نفر، میرزا بیک.

فراش: سه نفر.

آبدار قهوه چای: دو نفر، میرزا حسینقلی.

باغبان: چهار نفر غلام بچه.

قاپوچی: دو نفر.

آدم من نباید شرارت و هرزگی و عمل بد داشته باشد، و نباید با یکدیگر هم جنگ و نزاع و هنگامه داشته باشند. اگر چنین چیزها دیده و شنیده شد من اینطور آدم [لازم] ندارم.

موجب نوکر را که تاسلخ محرم الحرام ۱۲۹۴ داده ام تاسه ماه موجب

داده نمی‌شود.

حساب جمع و خرج مباشرین مرا روزی یکدفعه تفریغ نمائید. اگر تنخواه ندارد فوراً قبض کرده از عالیجاه علی اکبر خان دریافت و تسلیمش نمائید که بی‌پول نماند. و اگر تنخواه علاوه از پنج تومان در نزد تحویلدار جمع شد فوراً گرفته تسلیم علی اکبرخان نموده، قبض رسید دریافت دارید.

قبوض شما که به عالیجاه علی اکبر خان حواله می‌شود و تحویل میرزا بیک یا غیر می‌نمائید باید زیاده از یکتومان نباشد. همچنین مخارج مقرر را هم روزبه‌روز به مباشرین برسانید، یکجائی لازم نیست و راضی نیستم که تنخواه من پیشکی در نزد کسی بماند.

در وقت صدور بروات دیوان و بروات آستانه مقدسه پانصد تومان مواجب دیوانی و یکصد و پنجاه تومان و چهل خروار غله مواجب آستانه مرا برات صادر کرده، وعده نزدیک و به جای سریع الوصول حواله برسانید.

قبوض که نوشته شد هر یک را در موقع خود به عالیجاه علی اکبر خان داده، تنخواه دریافت نمائید و به صاحبانش برسانید انشاءالله تعالی.

روزنامه و تلگراف و نوشتجات مفصل و غیر مفصل شما از طهران و عرض راه از من قطع نشود، پشت سرهم دیگر برسد علی‌الخصوص سلامتی فرزندی رضاقلی خان.

میرزا بیک سیاهه و قبوض یکصد و چهل و دو تومان و پنجهزار مخارج روز حرکت از مشهد را که تحویل او شد معجلاً در ضمن نوشتجات به طهران نزد من بفرستد.

عالیجاه میرزا حسینقلی صورتحساب و جمع و خرج میرزا بیک را که شب آخر الی صبح نوشته شد، پاکنویس کرده نزد من روانه دارد.

قبوض جنس تحویلی کربلائی حسن ضابط را انشاءالله تعالی جمع‌آوری

کرده خواهم فرستاد که تحویل میرزا بیک نموده قبض معتبر دریافت دارید .
 سفارش حفظ وضبط اجناس را به سختی به کربلائی حسن بکنید .
 سایر فقرات متدرجاً در ضمن نوشتجات انشاءالله تعالی . شما و آقا
 کوچولو و کلفتها و نوکرها و دوستان و آشنایان را در زیر سایه حضرت اجل
 اکرم روحی فداه به خداوند و حضرت علیه السلام سپردم . التماس دعا از
 همه دارم .
 در قریه میاندشت بسطام و شاهرود ، امشب پنجشنبه دهم صفرالمظفر
 ۱۲۹۴ به سمت اختتام یافت .

۱. مجموعه‌های اسناد و مدارك خطی

آرشیو حاج محمدحسن امین‌الضرب: شامل «دفاتر کویه» نامه‌ها، گزارش-های تجار از ولایات، پرونده‌های موضوعی، و اسناد متفرقه، متعلق به کتابخانه دکتر اصغر مهدوی.

اسناد میرزا محمدخان مجدالملک سینکی، کتابخانه ملک.
اسناد رسمی خانلر میرزا احتشام‌الدوله، کتابخانه مرکزی، دانشگاه تهران.
اسناد رسمی ایران، مجموعه‌های گوناگون مربوط به نیمه دوم سده سیزدهم.
دستخط‌های ناصرالدین‌شاه، کتابخانه مرکزی، دانشگاه تهران.

دستورالعمل به حکام ولایات، ۱۲۹۳، کتابخانه مرکزی، دانشگاه تهران.
دستورالعمل به حکام ولایات [۱۳۰۵]، کتابخانه مرکزی، دانشگاه تهران.
مجموعه عرایض مجلس تحقیق مظالم: شامل دو هزار و شانزده عرضحال مردم از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۳، کتابخانه مرکزی، دانشگاه تهران.

مجموعه عرایض دیوان تظلمات عامه: دو جزوه عرایض مردم از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶، کتابخانه ملک.

مکاتبات ناصرالدین شاه با کامران میرزا نایب‌السلطنه و میرزا احمدخان مشیرالسلطنه، کتابخانه مرکزی، دانشگاه تهران.

۲. جزوه‌ها و رساله‌های خطی

آداب سلطنت: به قلم؟، کتابخانه مرکزی، دانشگاه تهران.
ابوطالب بهبهانی: منهاج العلی، تحریر ۱۲۹۴، کتابخانه دکتر اصغر مهدوی.
اسدالله بن عبدالغفار: خصائص الملوك، تحریر ۱۲۵۵، کتابخانه مرکزی، دانشگاه تهران.

[بدایع نگار، میرزا ابراهیم:] ۱. کتابچه‌مدخل و مخارج، تحریر ۱۲۹۴؛

۲. سرگذشت شخصی، تحریر ۱۲۸۹؛

۳. یادداشتی در نشر اسکناس؛

۴. یادداشتی در صنعت جدید، (کتابخانه دانشکده حقوق).

بدایع نظمیه: (طرح کنت دومونت فرت ابتالیایی)، تحریر ۱۲۹۶، کتابخانه ملی ایران.

بی‌بی خانم: معایب الرجال، تحریر ۱۳۱۳، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
تاج السلطنه، توران: خاطرات، کتابخانه مرکزی، دانشگاه تهران.

ترجمه گزارش در احیای تولید ابریشم، تحریر بین ۱۳۰۳ و ۱۳۰۵، کتابخانه مرکزی، دانشگاه تهران.

جعفر بن اسحاق: ۱. تحفة الملوك، تحریر ۱۲۴۱، کتابخانه مرکزی.

۲. میزان الملوك، تحریر ۱۲۴۶، کتابخانه مجلس.

حبیب لشکر نویس، میرزا: فی الموعظه والنصیحت، تحریر ۱۳۱۶، کتابخانه مهندس ناصح ناطق.

حسن بن جعفر: عادت الملوك، کتابخانه ملی ایران.

حسین خان سرتیپ، حاج میرزا: اوضاع سیاست ایران، تحریر ۱۳۱۰، کتابخانه مرکزی.

حسین بن محمود الموسوی: تشکیلات ملت متمدن، تحریر ۱۳۱۵،

کتابخانه ملی ایران.

حکیم ذوفنون ، محمدعلی طباطبائی : سیاست مدن ، تحریر ۱۲۸۲ ،
کتابخانه ملی ایران.

حکایات السلاطین: به قلم؟ ، کتابخانه مرکزی.

خان خانان: سیاست مدن، تحریر ۱۳۱۴، کتابخانه ملی ایران.

[دبیر الملک فراهانی، میرزا محمد حسین خان]: رساله سیاسی، تحریر ۱۲۸۷،
کتابخانه مرکزی.

در بیان تأدیب نسوان: به قلم؟، تحریر ۱۳۰۹، کتابخانه مرکزی.

رساله در تدابیر مصلحت خانه: به قلم؟، تحریر ۱۲۷۶، کتابخانه مرکزی.

رساله در حقوق اداری ایران: به قلم؟، تحریر ۱۳۱۵، کتابخانه مرکزی.

رساله سیاسی: به قلم؟، تحریر ۱۲۹۲، کتابخانه مجلس.

رستم الحکماء، محمد هاشم آصف صفوی: ۱. قانون سلطنت، تحریر ۱۲۵۱،
کتابخانه ملی ایران؛

۲. مقاله، تحریر ۱۲۵۷، کتابخانه ملک؛

۳. شرح اللمعه لماعه، تحریر ۱۲۵۷،
کتابخانه ملک؛

۴. احکام و اشعار، تحریر ۱۲۴۴،
کتابخانه مرکزی.

سیسموندی: اکنمی پلتیک، ترجمه مسیوریشارخان فرانسوی، انشای محمد-
حسن شیرازی، تحریر حدود ۱۳۰۰، کتابخانه ملی.

شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران: به قلم؟، تحریر بین ۱۲۷۵ تا
۱۲۸۲، کتابخانه ملی ایران.

عباسقلی خان: رساله وقایع، تحریر ۱۲۹۵، کتابخانه مرکزی.

عبدالحسین دامغانی: یادداشت های سفر آذربایجان، تحریر ۱۲۹۷،
کتابخانه مرکزی.

- علی بخش قاجار: میزان الملل، تحریر ۱۲۹۵، کتابخانه ملی ایران.
 قانون بر مجلس مشورت، ۱۲۷۶، کتابخانه مرکزی.
 قرارنامه ابریشم کشی، ۱۲۷۶، کتابخانه مرکزی.
 گفت و شنود شیخ و شوخ: به قلم؟، تحریر بین ۱۳۰۰ و ۱۳۰۲، دو نسخه در کتابخانه مرکزی.
 گفتگوی یک میرزای با علم با یک عوام مستحضر، به قلم؟، تحریر حدود ۱۲۹۸، کتابخانه مرکزی.
 لسان الدوله، میرزا علی خان: رساله مختصر، تحریر ۱۳۰۵، کتابخانه ملی ایران.
 محمد حسن بن مسعود: رساله در عدل، تحریر ۱۲۶۷، کتابخانه ملی ایران.
 محمد حسین نصر الله دماوندی، حاج: تحفة الناصریه، تحریر ۱۲۶۴، کتابخانه مرکزی.
 محمد علی کرمانشاهی: احکام المدن، کتابخانه دانشکده حقوق.
 محمد نائینی، حاج میرزا: وجوب سلطنت ناصرالدین شاه، تحریر ۱۳۰۱، کتابخانه ملک.
 مشکوة محمدیه: به قلم؟، کتابخانه ملی ایران.
 مصطفی خان: کتابچه در آیین ملکداری، تحریر ۱۲۹۴، کتابخانه دکتر عباس نخجوانی.
 ملک المورخین سپهر: قانون مظفری، تحریر ۱۳۱۵، کتابخانه ملی ایران.
 ملک خان، میرزا: انتقاد بر مجلس مصلحت خانه، تحریر ۱۲۷۷، مجموعه آثار ملک خان، خطی.
 مؤتمن الملک، میرزا سعید خان: ۱. عریضه ای به ناصرالدین شاه، ۱۲۷۵، کتابخانه مرکزی.
 ۲. رساله سیاسی، تحریر ۱۲۸۵، کتابخانه دکتر اصغر مهدوی.
 موسی ساوجی، میرزا: سیاست مدن، تحریر ملا محمد مهدی، تحریر ۱۲۶۹، کتابخانه ملی ایران.

والی‌خان گرجی: بهشت و دوزخ این عالم است، کتابخانه ملی ایران.

۳. رساله‌های چاپی

- ابراهیم خان محلاتی، میرزا: آداب ناصری، تهران ۱۳۰۴.
 افلاطون بن اسکندر: اقبال ناصری، تهران، ۱۳۰۲.
 حسن خداداد آذربایجانی: یادگار حسن از آثار وین، وین، ۱۲۹۹.
 نظام‌العلمای تبریزی، محمد رفیع طباطبائی: تحفه خاقانیه یا حقوق دول و
 ملل، تهران، ۱۳۱۲.

فهرست

تبرستان
www.tabarestan.info

ابوالقاسم تاجر کاشانی، حاج ۳۴۰
 ابوالقاسم تاجر اصفهانی، حاج ۳۴۰ ح
 ابوالقاسم اصفهانی، حاج ۳۴۰ ح
 ابوالقاسم، حاج میرزا ۳۴۰ ح
 ابوالقاسم تاجر کرمانشاهی، حاج ۳۴۰ ح
 ابوالقاسم کتابدار، ملا ۵۳۰
 ابوتراب خان، میرزا ۸۱
 احتساب الملك ۳۸۹، ۳۹۴
 احتشام الدوله، خانلر میرزا ۱۸۳ ح
 احمد تاجر، آقا میرزا ۳۳۷ ح
 احمد، آقا سید ۳۳۹ ح
 احمدخان تلگرافچی، میرزا ۳۹۶ ح
 اردشیر بابکان ۱۶۷
 ارسطو ۱۰۹
 اسحق، میرزا ۱۹۶
 اسدالله اصفهانی، آقا ۳۳۷ ح
 اسدالله افغانی، میرزا ۳۳۷ ح
 اسدالله تاجر، حاجی ۴۰۴
 اسدالله خطائی، حاج ۳۳۷ ح
 اسدالله مستوفی، میرزا ۱۹۰ ح
 اسکندر خان سردار ۲۰۸
 اسکندر خان قاجار ۱۹۰ ح

آصف الدوله ۳۶۳، ۳۷۶، ۴۰۳، ۴۴۱
 آقاخان، حاج سلا ۳۳۹ ح
 آقاخان نوری، میرزا ۶۰، ۶۵، ۸۸،
 ۹۱، ۹۵، ۱۰۱، ۲۱۹، ۴۲۲، ۴۲۳
 ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۴۱
 آقا محمدخان قاجار ۴۸
 آندره‌نی ۱۳۶
 ابراهیم تاجر خراسانی، آقا ۳۳۷ ح
 ابراهیم تاجر قزوینی، حاج سید ۳۳۶ ح
 ابراهیم، حاج سید ۳۴۰ ح
 ابراهیم، حاج ۳۳۷ ح
 ابراهیم، حاج ۳۳۳
 ابراهیم خان ۴۰۷
 ابراهیم خان کلانتر، میرزا ۶۰، ۱۷۹ ح
 ابراهیم صراف ۳۶۱
 ابراهیم مستوفی معدل، میرزا ۱۴۱
 ابراهیم میرزا ۳۸۶
 ابوالحسن تاجر، حاج ۳۳۹ ح
 ابوالحسن تهرانی، آقامیرزا ۳۳۷ ح
 ابوالفتح، حاج ۳۳۳

امین الدوله میرزا، علی خان ۱۲۹،

۱۳۱، ۱۶۲، ۲۶۰

امین السلطان، میرزا ابراهیم ۱۶۱،

امین السلطان، میرزا علی اصغر خان ۱۶۱،

۲۸۹، ۳۵۵، ۳۶۹، ۴۰۰، ۴۵۴، ۴۷۱،

امین الضرب، حاج محمد حسن ۱۳۹،

۲۸۹، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸،

۳۱۳، ۳۱۴، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۹،

ح ۳۴۱، ۳۵۰، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۵،

۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۹۶ ح

امین الملك ۳۹۷

امین حضور ۱۸۵

انصاری، میرزا محمد حسن ۱۶

انصاری، میرزا مسعود ۱۶

انوشیروان، خسرو ۱۲، ۱۴، ۱۸، ۷۴،

۲۵۰، ۲۷۹، ۳۶۴، ۴۱۱

بابا خان ح ۳۳۸

باقر، آقا سید ۱۸۶

باقر، میرزا ۳۸۹

بدایع نگار، میرزا ابراهیم ۹۴، ۹۵،

۱۹۶ ح، ۲۱۱، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳،

۲۴۸

بننام، ۲۳۸

بهاء الدوله ۱۹۶

بهاء السلطنه ۳۹۵

بهبهانی، ابوطالب ۹۹

بی بی خانم ۲۲، ۲۳، ۲۷

پاسکویچ ۱۴۲

اسکندر مقدونی ۷۸

اسماعیل، آقا ۱۹۷

اسماعیل آقا، میرزا ۴۱۱

اسماعیل خان ۳۷۸

اسماعیل خان مستوفی، میرزا ۱۹۴،

۱۹۷

اسمیث، آدام ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۸

اعتضاد الدوله ۳۹۸، ۴۲۸

اعتضاد السلطنه، علیقلی میرزا ۹۵،

۱۹۹، ۲۱۱

اعتضاد الملك ح ۳۸۸

اعتماد التولیه، میرزا شفیع ۵۲۷،

۵۳۰، ۵۳۱

اعتماد الدوله، عیسی خان ۱۹۰ ح

اعتماد السلطنه، محمد حسن خان ۸۰،

۸۱، ۱۲۵ ح، ۱۲۸، ۱۵۱، ۲۳۹ ح،

۵۲۹ ح

افلاطون ۲۲۹

اگزنف ۲۲۸

الله وردی خان ۵۲۸، ۵۲۹

امیر تیمور گورکان ۱۴۸

امیر کبیر، میرزا تقی خان ۱۶، ۵۹،

۶۰، ۶۵، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۵،

۱۴۴، ۲۰۲، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۳۰،

۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱،

۴۴۶، ۴۴۷

امیر نظام، محمد خان زنگنه ح ۹۵

امین التجار ح ۳۳۶

امین التجار، حاج میرزا ابراهیم ۳۰۲،

۳۳۷، ۳۳۸

امین الدوله، فرخ خان ۶۵، ۶۶

حبيب تاجر تبریزی، حاج میرزا ح ۳۴۰
 حداد یزدی، حاج ح ۳۳۸
 حسام السلطنه، محمدتقی میرزا ۳۲
 حسن، حاج ۳۳۳
 حسن، شیخ ۵۷۲، ۵۶۳، ۵۶۲، ۵۲۷
 حسن، کربلائی ۵۷۷، ۵۷۶، ۵۵۸، ۵۳۲
 حسن پاشا ۳۶۰
 حسن، حاجی میرزا ۳۸۲
 حسن خان تاجر رشتی، حاج ح ۳۴۰
 حسن تاجر رشتی، حاج میرزا ح ۳۴۰
 حسن تاجر گنجه‌ای، حاج میرزا ح ۳۴۰
 حسن تاجر تهرانی، آقا مشهدی ح ۳۴۰
 حسن خداداد آذربایجانی ۲۸۹
 حسن ابراهیم، تاجر لنگه‌ای ح ۳۳۹
 حسنعلی خان لوطی ۴۰۷
 حسین، حاج ح ۳۳۸
 حسین خان سرتیپ ۱۱۷
 حسین، میرزا ۳۹۵
 حسین، میرزا ۴۰۷
 حسین تاجر اصفهانی، حاج سید ح ۳۳۷
 حسین اصفهانی، حاج سید ح ۳۳۶
 حسین، حاج سید ح ۳۳۹
 حسین بارفروش، آقا سید ح ۳۳۹
 حسین تاجر تهرانی، آقا میرزا ح ۳۳۹
 حسین تاجر محلاتی، حاج میرزا ح ۳۳۷
 حسین تاجر ماروی، حاج میرزا ح ۳۳۹
 حسین، حاجی میرزا (لاهیجان) ۳۹۴
 حسین، حاجی، میرزا (سمنان) ۳۸۶
 حسین، ملا ۳۳۳
 حسین کرمانی، میرزا ۴۱۰
 حسین موسوی، سید ۷۵، ۷۱، ۷۰

پال صاحب ۴۰۲
 پانیوت (تاجر یونانی) ۹۸
 پروسکی ۱۴۵
 پطر کبیر ۴۲۱

تاج السلطنه، توران ۱۵۶، ۱۵۵، ۸۸، ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳

جرج ثالث ۱۰۹
 جعفر تاجر، حاج ملا ح ۳۳۹
 جواد شیرازی، حاج میرزا ح ۳۳۹
 جواد مجتهد، حاج میرزا ۳۵۶، ۳۵۵، ۴۱۰، ۳۵۹

جعفر بن اسحاق ۳۲
 جعفر طبیب، میرزا ۵۲۹
 جعفر علوی، حاج ح ۳۳۹
 جعفر کهنمویی، حاج ۳۵۸
 جعفر نجفی، شیخ ۲۵۳
 جمال‌الدین اسدآبادی، سید ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۵۶

جونز، سرهار فورد ۲۴۱، ح ۱۴۷
 جهانسوز میرزا ۴۳۷
 جهانگیر خان ۲۴۵
 جهانگیر، میرزا ۷۶

چارچ دکنی، بهاسکر ۱۴۵

حبيب لشکرنویس، میرزا ۴۰

رمضان آقا ۱۹۷

رویتر ۲۶۴، ۲۵۷

ریشار خان، رضا ۲۲۵

زین العابدین شیروانی، حاج ۲۵۰

زین العابدین، حاج شیخ ۳۴۰ ح

ساوجی، میرزا موسی ۱۷

سپهسالار، محمدخان ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۲۳

۴۳۷، ۴۳۶، ۴۳۰، ۴۲۸

سپهسالار، میرزا حسین خان ۹۴، ۴۰ ح

۳۸۰، ۲۱۹، ۲۰۹، ۱۳۶، ۱۱۴، ۹۶

سعدالملك ۱۸۶

سمیع همدانی، میرزا ۳۳۷ ح

سن سیمون ۲۲۴

سهاام الدوله ۳۸۶

سهراب خان گرجی ۲۲ ح

سید خلف ۳۳۳

سیسمونندی ۲۳۸، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳

۲۴۹

شاطرباشی، میرزا اسدالله ۱۹۸، ۱۹۰ ح

شفیع، میرزا ۲۴۱

شهاب الملك، حاج حسین خان ۱۹۰ ح

۴۲۶، ۴۲۴

شیرعلی خان افغانی ۴۳۰، ۴۲۹، ۹۳

۴۴۵

صارم الدوله ۱۸۵، ۱۸۴

حشمت الدوله، حمزه میرزا ۴۳۳، ۴۳۲

حشمت الملك سیستانی، امیر علم خان

۴۰۷

حکیم ذوفنون، محمدعلی طباطبائی ۶۴

۸۱، ۶۸ ح، ۱۷۸ ح، ۱۷۹ ح

خان خانان ۲۵۸، ۲۴۸

خسروپرویز ۲۷۹

خلیل، آقا ۳۳۹ ح

داود، خان ۱۴۱

دبیر الملك فراهانی، میر محمد حسین خان

۴۱۷، ۲۰۷، ۲۰۶، ۹۳، ۹۰، ۸۹، ۸۸

۴۲۶، ۴۲۵، ۴۲۴

درویش تاجر همدانی، حاج ۳۴۰ ح

دولت آبادی، حاج جواد ۳۴۰ ح

دیکسون، دکتر ۴۳۲

ربیع اوف ۱۶۳

رجب، حاجی ۵۵۳، ۵۵۲، ۵۳۷، ۵۳۶

رستم الحکماء، محمد هاشم آصف صفوی

۵۴، ۵۳، ۵۲ ح، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۳۰، ۲۷

۵۶، ۵۵ ح

رضا، شیخ ۳۸۹

رضا، حاجی ملا ۳۸۳

رضا خان، آقا ۱۹۶

رضاقلی، حاج ۳۳۶ ح

رضا کرمانی، میرزا ۱۶۲

رکن الدوله، علیقلی میرزا ۴۰۷، ۴۰۴

عباسقلی تاجر ساروی، حاج ۳۳۹ ح
 عباسقلی خان ۳۷۸
 عباسقلی خان منشی ۱۶۴
 عباس مقدم، حاج ۳۳۶ ح
 عبدالباقی، آقا ۳۳۳
 عبدالباقی تاجر قزوینی، حاج ۳۳۶ ح
 عبدالحسین تاجر اصفهانی، حاج ۳۳۶ ح
 عبدالحسین تاجر شیرازی، حاجی ۴۰۲
 عبدالحسین خان ۸۱
 عبدالحسین دهدشتی، حاج ۳۳۶ ح
 عبدالحق، حاج ۳۴۰ ح
 عبدالحمن شیرازی، میرزا ۵۳۴، ۵۲۷
 ۵۷۲، ۵۴۲، ۵۳۸
 عبدالحمید، میرزا ۳۳۸ ح
 عبدالحمید، حاج ۳۳۹ ح
 عبدالحمید تاجر کاشانی، حاج میرزا
 ۳۴۰ ح
 عبدالحمید تاجر، آقا سید ۳۳۹ ح
 عبدالحمید منشی، میرزا ۱۹۶
 عبدالحق، حاج ۳۳۳
 عبدالحق بیک دنبلی ۱۴۴، ۱۴۳
 عبدالحق تاجر، آقا ۳۳۹ ح
 عبدالحق، حاج ۳۳۸ ح
 عبدالحق تاجر قندهاری، حاج ۳۳۷ ح
 عبدالحق، حاج شیخ ۳۳۹ ح
 عبدالحق بلور فروش، حاجی ۱۳۸،
 ۱۳۹
 عبدالحق تاجر بوشهری، حاج ۳۶۱
 عبدالحق خان، سید ۴۰۹، ۴۰۸
 عبدالمطلب تاجر، حاج ۳۳۹ ح
 عبد الواحد، حاج ۳۳۹ ح

صالح، ملا ۵۳۳
 صبا، محمود خان ۱۹۷، ۱۹۶
 صباح، حاجی ۳۹۳
 صديق الملك، میرزا غفار خان ۶۶،
 ۱۷۸ ح، ۱۷۹ ح، ۱۹۰ ح، ۱۹۶
 صفی، شیخ ۳۹۵
 صنیع الدوله، محمد حسن خان = اعتماد-
 السلطنه

ضیاء الدوله ۴۰۸، ۳۸۸
 ضیاء الملك ۳۸۴

طاهر، میرزا ۳۸۲
 طرخان، حاجی ۲۸۸، ۲۸۷
 طسوجی، میرزا عبد الطیف ۱۹۰ ح
 طهماسب ثانی، شاه ۵۱
 طهماسب خان ۳۹۵

ظل السلطان، مسعود میرزا ۳۳۱، ۱۶۱
 ۳۷۰، ۳۶۳، ۳۶۲، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۸
 ۴۵۴، ۳۹۴ ح

عباس تاجر، حاج ۳۳۹ ح
 عباس تاجر، کربلانی ۳۳۹ ح
 عباس تبریزی، حاج ۳۳۶ ح
 عباس تاجر تبریزی، آقا ۳۴۰ ح
 عباس ریحان ۴۳۳
 عباس صابونی، حاج ۳۳۶ ح

عبدالوهاب خان، میرزا ۱۹۰ ح ۱۹۷
 عبدالوهاب مستوفی، میرزا ۳۸۲، ۳۹۴
 عبدالوهاب معین الفقراء، ملا ۵۳۰
 عبدالله، حاج ۳۳۹ ح
 عبدالله خان ۵۶۳، ۵۶۵
 عبدالله خان ۳۸۲
 عبدالله خان، میرزا ۱۷۶
 عبدالله صراف، حاجی ۳۵۴
 عبدالله ناظم، میرزا ۱۹۶
 عبدالهادی استرآبادی ۳۴۰ ح
 عبیدزاکانی ۴۰
 عسکر ۳۸۹
 علاالدوله نسقچی باشی، محمدرحیم خان
 ۱۹۰ ح
 علی، میرزا (پسر قائم مقام) ۱۹۶، ۱۹۷
 علی، حاجی میرزا ۱۹۶
 علی، میرزا ۳۷۸
 علی تاجر تهرانی، آقا سید ۳۳۹ ح
 علی تاجر، حاج ۳۳۷ ح
 علی آبادی، میرزا محمد علی سرکارات
 ۱۹۰ ح
 علی اصفهانی، حاج ۳۳۹ ح
 علی خان، میرزا ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۲۶
 ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۱
 ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۵
 علی کرمانی، حاج آقا ۳۹۱
 علی اشرف تاجر، حاج شیخ ۳۳۹ ح
 علی اصغر مقدم ۳۴۰ ح
 علی اکبر، حاج ۳۳۳
 علی اکبر خان، میرزا ۳۹۹
 علی اکبر امین، ملا ۵۴۶، ۵۵۸

علی اکبر کاشانی، حاجی میرزا ۳۵۸
 علی اکبر تاجر، حاج ۳۳۹ ح
 علی اکبر خان ۵۷۱، ۵۷۶
 علی اکبر دهدشتی، حاج ۳۳۳
 علی اکبر همدانی، حاج ۳۴۰ ح
 علی بخش قاجار ۷۶
 علی بن خلیفه ۳۳۹ ح
 علی رئیس، تاجر کرمانی ۳۳۷ ح
 علیقلی تاجر کاشانی، حاج ۳۴۰ ح
 علی نقی میرزا ۵۲۸
 عمادالدوله ۱۸۴، ۱۸۵
 عمید الملك ۴۲۴
 عین الملك، شیرخان ۱۷۵، ۱۷۶
 عیسی وزیر، میرزا ۲۰۵

غلامرضا، حاج ۳۴۰ ح
 غلامرضا تاجر کاشانی، حاج ۳۴۰ ح
 غلامعلی تاجر ساروی، آقا ۳۳۹ ح

فتح الله کردستانی، حاج ۳۳۷ ح
 فتحعلی، مشهدی ۵۳۷
 فتحعلی شاه ۲۳ ح، ۲۷، ۳۲، ۵۲ ح، ۵۳
 ۱۴۱، ۱۴۷، ۲۶۰، ۲۷۰، ۵۰۹
 فرت، کنت دومونت ۸۰، ۸۱، ۱۴۸
 قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم ۶۰
 ۱۹۶، ۴۴۶ ح
 قائم مقام میرزا صادق ۶۸
 قاسم تاجر، حاج ۳۳۷ ح
 قاسم خراسانی، آقا سید ۳۴۰ ح
 قاسم خان کاشی ۱۹۶

عبدالوهاب خان، میرزا ۱۹۰ ح ۱۹۷
 عبدالوهاب مستوفی، میرزا ۳۸۲، ۳۹۴
 عبدالوهاب معین الفقراء، ملا ۵۳۰
 عبدالله، حاج ۳۳۹ ح
 عبدالله خان ۵۶۳، ۵۶۵
 عبدالله خان ۳۸۲
 عبدالله خان، میرزا ۱۷۶
 عبدالله صراف، حاجی ۳۵۴
 عبدالله ناظم، میرزا ۱۹۶
 عبدالهادی استرآبادی ۳۴۰ ح
 عبیدزاکانی ۴۰
 عسکر ۳۸۹
 علاالدوله نسقچی باشی، محمدرحیم خان
 ۱۹۰ ح
 علی، میرزا (پسر قائم مقام) ۱۹۶، ۱۹۷
 علی، حاجی میرزا ۱۹۶
 علی، میرزا ۳۷۸
 علی تاجر تهرانی، آقا سید ۳۳۹ ح
 علی تاجر، حاج ۳۳۷ ح
 علی آبادی، میرزا محمد علی سرکارات
 ۱۹۰ ح
 علی اصفهانی، حاج ۳۳۹ ح
 علی خان، میرزا ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۲۶
 ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۱
 ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۵
 علی کرمانی، حاج آقا ۳۹۱
 علی اشرف تاجر، حاج شیخ ۳۳۹ ح
 علی اصغر مقدم ۳۴۰ ح
 علی اکبر، حاج ۳۳۳
 علی اکبر خان، میرزا ۳۹۹
 علی اکبر امین، ملا ۵۴۶، ۵۵۸

مجد الملك، حاجی میرزا محمدخان ۱۹۰

ح ۳۹۷

محمدخان ۳۷۸

محمدخان، میرزا ۱۹۰، ح ۱۹۸

محمدشاه ۱۸۲، ح ۲۵۶

محمد رئیس، حاجی میرزا سید ۵۵۲

محمد، حاج میرزا (معروف به مشکی)

ح ۳۳۶

محمد تاجر، حاج سید ۳۳۷

محمد تاجر خوئی، سید ۳۳۷

محمد تاجر قزوینی، آقا ۳۳۶

محمد تاجر تبریزی، حاج آقا ۳۳۹

محمد تاجر معروف به بیت الله، حاج

ح ۳۳۷

محمد ابراهیم کسمائی، آقا ۳۴۰

محمد ابراهیم تاجر بروجرودی، حاج سید

ح ۳۴۰

محمد ابراهیم خان قاجار ۱۹۷

محمد ابراهیم خان یزدی ۱۹۰، ح ۱۹۷

محمد امین، آقا ۳۳۳

محمد اسمعیل، حاج ۳۳۹

محمد اسمعیل ارباب، حاج ۳۳۶

محمد اسمعیل تاجر کاشانی، آقا ۳۳۹

محمد اسمعیل تاجر تهرانی، حاج ۳۳۹

محمد اسمعیل مازندرانی، حاج ۳۴۰

محمد الحسین ۳۳۸

محمد امین خان ۱۹۵

محمد باقر، حاج ۳۴۰

محمد باقر تاجر ساروی، حاج ۳۳۹

محمد باقر تاجر یزدی، سید ۳۳۷

محمد باقر خان، حاجی ۲۵۷

قاسمعلی تاجر لاری، حاج ۳۳۷

قاسمی، ابوالفضل ۱۵۵

قوام الدوله ۴۲۴، ۴۲۶

کازرانی، حاج ۳۳۶

کاظم ۴۰۸

کاظم طهرانچی، حاج ۳۳۷

کاظم مجتهد مازندرانی، ملا ۲۳

کاوور ۱۴۷

کیلر ۱۴۷

کتیرائی، محمود ۱۷۸

کریم تاجر، حاج ۳۳۷

کریم خان زند ۵۱، ۵۲، ۵۶

کلبر ۲۲۹

کولوبس ۲۴۳

گریبایدوف ۳۰

گریگور ابن کاربد ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳

لسان الدوله، میرزا علی خان ۱۳۲

لسان الملك، میرزا تقی خان سپهر ۱۴۴

۲۹۰، ح ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۶۵

لطفعلی خان زند ۴۱۰

لطفعلی تاجر تبریزی، حاج ۳۴۰

لطفعلی خان قره گوزلو ۴۳۲

مجد الاشراف ۱۹۰، ح ۱۹۵

مجد الدوله ۱۹۸

- محمدحسین کشانی، حاج ۳۳۳
 محمدحسین یزدی، حاج ۳۴۰ ح
 محمدرحیم اصفهانی، حاج، (تبریز) ۳۳۷ ح
 محمدرحیم اصفهانی، حاج (کردستان) ۳۳۷ ح
 محمدرضا تاجر نراقی، حاج ۳۴۰ ح
 محمدرضا همدانی ۳۴۰ ح
 محمدرضی شیرازی، حاج سید ۳۴۰ ح
 محمدصادق، حاج ۳۴۰ ح
 محمدصادق بیک ۲۸۸
 محمدصادق دلال‌باشی، حاج ۳۵۶
 محمدعلی امین، حاج ۳۳۶ ح
 محمدعلی، میرزا ۴۴۶
 محمدعلی تاجر ماروی، حاج ۳۳۹ ح
 محمدعلی تاجر کشانی، حاج ۳۴۰ ح
 محمدعلی حاجی کریمی، حاج ۳۳۶ ح
 محمدعلی جواهری، آقا ۳۹۷
 محمدعلی صالح، حاج ۳۳۶ ح
 محمدعلی کرمانشاهی ۵۷
 محمدعلی مستوفی علی‌آبادی، میرزا ۱۹۷
 محمدکاظم، حاج ۳۳۹ ح
 محمدکاظم طباطبائی ۳۴۰ ح
 محمدکاظم منجم‌زاده ۳۴۰ ح
 محمدکریم بیک ۱۳۷
 محمد مکتب‌دار نهاوندی، ملا، ۴۰۶
 محمد مهدی، حاج ۳۴۰ ح
 محمد مهدی تاجر صالح‌آبادی، حاج ۳۴۰ ح
 محمد مهدی دهدشتی، حاج ۳۴۰ ح

- محمدباقر قزوینی، حاج ۳۳۸ ح
 محمدبن عباس، حاج ۳۳۹ ح
 محمدتقی، حاج سید ۳۳۶ ح
 محمدتقی، آقا سید ۳۳۸ ح
 محمدتقی تاجر میلانی، حاج ۳۳۹ ح
 محمدتقی تاجر هراتی، حاج ۳۳۹ ح
 محمدتقی خان ۵۶۳
 محمدتقی خان قاجار ۲۰۸
 محمدتقی دهدشتی، حاج ۳۶۱
 محمدجعفر، حاج ۳۳۳
 محمدجعفر، آقا ۳۴۰ ح
 محمدجعفر اصفهانی، آقا ۳۳۷
 محمدجعفر تاجر هرندی، حاج ۳۳۷ ح
 محمدجعفر تاجر طباطبائی، حاج سید ۳۴۰ ح
 محمدجواد اصفهانی، حاج ۳۴۰ ح
 محمدحسن ۳۴۰ ح
 محمدحسن شیرازی، ۳۲۵
 محمدحسن اردکانی، حاج ۳۳۶ ح
 محمدحسن کمپانی، حاج = امین‌الضرب
 محمدحسن اصفهانی، حاج ۳۳۷ ح
 محمدحسن تاجر اصفهانی، حاج ۳۴۰ ح
 محمدحسن تاجر ماروی، حاج ۳۳۹ ح
 محمدحسن تاجر هرندی، حاج ۳۳۷ ح
 محمدحسن نهاوندی ۴۰۱
 محمدحسین، آقا ۳۴۰ ح
 محمدحسین، حاج ۳۳۳
 محمدحسین تاجر، حاج ۳۳۹ ح
 محمدحسین تاجر اصفهانی، آقا ۳۴۰ ح
 محمدحسین تاجر اردبیلی، حاج ۳۳۷ ح
 محمدحسین عمو، حاج، ۳۳۳

معتمدالتجار ۹۸
 معتمدالدوله، منوچهرخان ۲۵۳
 معتمدالدوله، عباسقلیخان ۱۷۷ ح
 معیرالممالك ۴۲۴
 معینالتجار، حاج ۳۴۰ ح
 معینالتجار، حاج عبدالوهاب ۳۳۸ ح
 معینالتجار، سید عبدالرحیم ۳۳۷
 معینالتجار بوشهری، آقا محمد ۳۷۰
 معینالسلطنه ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷
 معینالملک، میرزا ابوالقاسم ۱۷۱ ح
 معینالملک، میرزا رضا ۱۷۱، ۱۷۲
 ملک آرا، عباس میرزا ۴۳۶
 ملکالتجار ۳۳۸ ح
 ملکالتجار، آقا محمد یزدی ۳۴۰ ح
 ملکالتجار، حاج آقا محمد ۳۳۱، ۳۳۶
 ۳۷۰
 ملکالتجار، حاج ابوالقاسم ۳۳۹ ح
 ملکالتجار، محمدحسین ۳۳۸ ح
 ملکالتجار، محمد شفیع ۳۴۰
 ملکالکتاب، میرزا اسماعیلخان ۱۹۰ ح
 ملکالمورخین سپهر ۲۱۵، ۲۷۴
 ملکم، سرجان ۱۴۷ ح
 ملکمخان، میرزا ۵۹، ۶۱، ۶۵، ۶۶
 ۹۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۶۲، ۱۷۲
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۶
 ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۱۶
 منصور خان گمرکچی ۴۰۰
 مؤتمنالسلطنه ۳۰۷، ۳۶۳
 مؤتمنالملک، میرزا سعید خان انصاری
 ۵۹، ۹۵، ۹۶، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸
 ۱۲۹، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۱

محمد مهدی رئیسالتجار استرآبادی
 ۳۴۰ ح
 محمد نائینی، حاجی میرزا ۱۴
 محمد هادی گرگانی ۱۷۸، ۱۷۹ ح
 محمد یوسف، آقا ۳۳۹ ح
 محمود، حاجی میرزا ۳۴۵
 محمود، حاج میرزا ۳۴۰ ح
 محمود تاجر کابلی، حاج ۳۳۹ ح
 محمود خان کاشی ۱۹۶
 محمود خان نوری ۱۸۱
 مخبرالدوله، علیقلیخان ۱۴۵، ۳۰۵
 ۳۳۰، ۳۴۶، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۹۱
 مرتضی خان ۴۲۴
 مرتضی، حاج سید ۳۳۶ ح
 مستوفیالممالك، میرزا یوسف ۱۸۴
 ۲۰۵، ۳۱۰، ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۴۸، ۴۰۳
 ۴۴۹، ۴۵۳
 مسعود خان، میرزا ۲۸۷، ۲۸۸
 مشیرالتجار، حاج محمد صادق ۳۵۵
 مشیرالدوله، میرزا احسینخان = سپهسالار
 مشیرالدوله، میرزا جعفر خان ۶۵
 مشیرالسلطنه، میرزا احمدخان ۳۸۲، ۳۸۵
 مشیرالوزرا ۳۸۰
 مصطفی تاجر تهرانی، آقا ۳۳۳
 مصطفی خان (پسر میرزا سعید خان)
 ۵۲۰، ۵۲۱
 مصطفی خان افشار، میرزا ۱۹۰ ح
 ۱۹۹، ۱۹۶
 مصطفی، ملا ۵۶ ح
 مظفرالدین شاه = مظفرالدین میرزا
 ۱۳۱، ۱۳۲ ح، ۲۴۹، ۳۳۶، ۳۵۷، ۳۶۲

ح، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۴۹، ۲۶۰، ۲۷۳،
۳۱۰، ۳۶۴، ح ۴۱۱

ناصر الملك، حاج حسن ح ۳۳۷
ناصر الملك، میرزا محمود خان ۲۰۲،
۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۸۱، ۳۸۳

ناطق، هما ح ۲۳۹، ح ۵۲۰
ناظم التجار، آقا محمد ح ۳۳۹
ناظم التجار، محمد تقی طباطبائی ح ۳۳۶
ح، ۳۵۴، ۳۶۱
ناظم المهام، حاجی میرزا جبار ح ۱۹۰

نایب السلطنه، کامران میرزا ح ۱۴۰،
۲۸۶، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۸۵، ۴۰۰

نجفقلی سلطانیه، حاج ح ۳۳۶
نخجوانی، دکتر عباس ح ۵۲۰
نصرالله، حاج ح ۳۳۸
نصرالله، سید ۵۶۵
نصرالله، میرزا ۴۲۶

نصرالله شیرازی، میرزا ح ۵۲۷
نصرالله تاجر همدانی، حاج ح ۳۳۰
نصرالله شهباز، حاج ح ۳۳۶
نصرت الله خان ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۹۵
نصرت الدوله، فیروز میرزا ۲۰۳
نصیر الدوله، میرزا عبدالوهاب خان

۳۰۹، ۳۱۰، ۳۳۰
نصیرالدین طوسی ۲۴۴
نظام الدوله، حسین خان ح ۱۹۰، ۱۹۵
۱۹۶، ۲۰۸

نظام العلماء، ملا محمود ح ۱۹۰، ۱۹۷
نظام العلماء تبریزی، محمد رفیع طباطبائی
۶۸، ۷۰

موسی تاجر رشتی، حاج ح ۳۴۰
موسی تاجر خوئی، حاج سید ۳۳۷
موسی وزیر، میرزا ح ۱۹۰، ۲۰۵، ۲۲۶
۴۳۸
مؤید الدوله، فتح الله میرزا ۲۸۱، ۲۸۳

۲۸۵، ۲۸۶
مهام السلطنه ۳۷۸
مهندس باشی، میرزا رضا ح ۱۹۰
مهدوی، اصغر ح ۲۳۹، ح ۲۹۹
مهدی خان، میرزا ۴۰۳
مهدیقلی، میرزا ۳۸۷، ۳۸۸
میراسدالله ۳۸۰
میرزا اسماعیل صراف، حاج ح ۳۳۷،
۳۵۴

میرجعفر اسلامبولچی، حاج ح ۳۳۶
میرجعفر تاجر، حاج ح ۳۳۶
میرزا آقاسی، حاجی ح ۹۱، ۹۵، ۱۸۲،
۴۲۲، ۴۴۷

میرزا بزرگ، حاج ح ۳۴۰
میرعباس شوشتری، حاج ح ۳۴۰
میرهاشم تاجر، حاج ح ۳۳۷
میل، جان استوارت ۱۰۹

نابلئون ۶۷، ۷۳، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۴۱
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹
نادرشاه ۲۹، ۵۱، ۳۲۱
ناصر الدوله ۳۳۷، ۳۹۲
ناصرالدین شاه ۱۳، ۱۶، ۲۲، ح ۱۵۹، ۶۱
ح ۸۱، ۸۲، ۸۸، ۱۰۰، ۱۱۸، ۱۲۲
۱۵۶، ۱۶۲، ۱۷۵، ۱۷۹، ح ۱۸۲، ۱۸۳

۳۹۹

یحیی میرزا ۴۱۰، ۳۸۹
 یحیی تاجر یزدی، سید ۳۳۷ ح
 یوسف، حاج ۳۳۸ ح
 یوسف، میرزا ۲۸۷، ۲۸۶
 یوسف تاجر، حاج میرزا ۳۳۶ ح
 یوسف تاجر بغدادی، خواجه ۳۳۶ ح
 یوسف، خواجه حاج ۳۳۹ ح
 یوسف تاجر ساروی، حاج ۳۳۹ ح
 یعقوب خان، میرزا ۱۷۷، ۱۷۵، ۱۷۲ ح
 ۱۷۹

نوائی، احمدخان ۱۹۰ ح، ۱۹۷
 نواب، میرزا مهدی ۲۳۹، ۹۵، ۹۴ ح
 نورمحمود ۳۰۷
 نیوتن ۱۴۷

والی خان گرجی ۲۲ ح
 وکیل الملك (اسفندیاری) ۴۲۴
 ولتر ۷۶

هارون الرشید ۱۸، ۱۲
 هدایت، رضاقلی خان ۸۲ ح، ۱۹۰ ح، ۱۹۸
 همایون غفاری، میرزا ۳۹۸، ۳۹۰

تصحیحات زیر را منظور فرمائید:

- ص ۱۲، س ۱۳ مرز فاصل
ص ۲۸، س ۱۳ عزوبت و بی سامانی
ص ۴۰، س ۸ اخلاق الاشراف
ص ۲۹۹، س ۵ با اختیاراتی بیشتر از آن...
ص ۳۰۵، س ۱۲ آبادی مملکت دو مقابل می شود...
ص ۳۳۲، س ۱۶ به ولایات
ص ۳۳۵ نشانه ستاره (*) حذف شود.